

BIBLIOTHECA INDICA ;

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 107.

THE

BADSHAH NAMA,

BY

'ABD AL-HAMID LAHAWRI

EDITED BY

Mawlawis Kabir Al-Din Ahmad and Abd Al-Rahin

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES, LL.D.

FASCICULUS IV.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

1867,

مطبلاً نوازش یافته ، بشکر ظفر اثر دکن مرخص شد . و پیرا پسرش
از اصل و افاده بمنصب هزارى ذات و چار صد سوار و خطاب
پردلخان سرفراز گردید . *

ششم ذى القعدة خلعت و کهدوه مرصع و شمشیر مرصع و علم
و نقاره و اسب از طویلۀ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقۀ خاصه
مصحوب نظر بیک گرز بردار بمقرب خان دکنى عنایت نموده
فرستادند . و منصب او پنجهزارى پنجهزار سوار که اعظم خان
تجویز نموده بود مقرر فرمودند . سکندر دوتانى که از پستى همت
و دنايت فطرت رعائت قرابت پرلى جهالت گرا نموده باور پیوسته
بود . درینولا بوسیله ندامت و خجالت بدرگاه خواقین پناه باز گردید
پادشاه خطا پوش عطا پاش از زلات ویدله و تقصیرات ثقیله او
انحاض عین نموده در سلک خدمت گذاران منسلک گردانیدند . *

محمل ارا شدن ملکه عفت فباب گردون

جناب خورشید احتجاب حضرت مهد علیا

ممتاز الزمانى ازین سپنجى سرا و منزل رفیع و

صنا بر نعت گاه جاودانى و نشاط کده روحانى

زمانۀ ناپایدار - و روزگار با سازگار - که شادى او غم آموده است -
و شربت او زهر آلود - گل مسرتش با خار جفا - و مل عشرتش
با حمار عفا - هر چه بر اقرار بیفزاید - و بهره پردازد نسازد - درین
هنگام که از دادگرى وجود پرورى خدیوزمین و زمان - خداوند
مکین و مکان - پادشاه دین پناه - شهنشاه حق آگاه - ابواب بر

بوسیله راجه بهارته که ملچاز برابر دروازه قلعه بعهده او بود و دروینان
 با او گفت و شنیدی داشتند التماس جان بخشی نموده قول
 طلبیدند - نصیربخان ملتمس ایدان پذیرفته راجه بهارته را با امان
 فامه بدروازه قلعه فرستاد - صادق قلعه دار با هفت کس دیگر از
 اهل حصار راجه بهارته را دیده در قلعه را بر روی اولیای دولت
 باز کرد - و ابواب سلامت و نجات بر روی روزگار خود فراز - و روز
 دیگر که ساعت نیک بود با همراهان نزد نصیربخان آمده ده فیل
 گذرانید - نصیربخان او را با همراهان از سرکار والا خلعت و اسب
 داده بمراحم روز افزون شاهنشاهی مستمال و مطمئن گردانید *

مخفی نماند که چنانچه مظهر کرامات سنی و مورد الهامات
 بهیده بخط قدسی نمط به نصیربخان نوشته بودند که انشاء الله تعالی
 قلعه قندهار بسعی آن فدوی جان سپار در اواخر اردی بهشت
 مفتوح خواهد شد - بعد چار ماه و نوزده روز از تاریخ محاصره پانزدهم
 شوال مطابق بیست و هفتم اردی بهشت فتح قلعه بروی کار آمد
 و اعظم خان و نصیربخان و دیگر دو اتخواهان بتماسای قلعه رفته از
 استحکام آن حصن حصین و سرانجام آن باره متین حیرت اندوختند
 و یکصد و شانزده توپ خرد و کلان که درون قلعه بود با سایر اسباب
 قلعه داری بقید ضبط در آورده مراجعت نمودند - از جمله توپهای
 بزرگ آن حصار عنبری کلان است و عنبری خرد - و ملک ضبط
 و تجلی که هر یک برای برهم زدن لشکری و شهری کفایت کند -
 و چون ادبار رسیدگان عادلخانه و بی نظامیه از استماع خبر فتح
 قلعه مایوس شده خود را بسمت دیکلور کشیدند - و از لشکر اقلیم کشا

نصیربخان همچو آوردند - آن شیر پید شد و غما از کثرت این رزبه
منشان حسایی برگرفته طرح جنگ انداخت - و میان توپ و
تفنگ قلعه و ضرب غنیم تلاشهای مردانه نمود - مخاذیل تاب زد
و خورد و سعادان اقبال نیاززده رو بر نداشتند - و جمعی را بکشتن
داده سه کوره پوس رفته نشستند - لشکر منصور از گریز غنیم سرگرم
کار شده در سرانجام اسباب قلعه کشایی بیشتر از بیشتر سعی گشت -
و از جمله بدست و يك نقب شش نقب باتمام رسید - سه بداروت
انپاشته شد و سه دیگر را موقوف داشتند که اگر آن سه نیک بکار
در نیاید سه دیگر را بباروت انداخته آتش دهند - در اثناء آنکه
اسباب کشایش حصار آماده بود اعظم خان که بکوهک نصیربخان
متوجه شده بود بوقت حوالی قندهار رسید - نصیربخان استقبال
نموده او را برای تماشای پرانیدن قلعه و یورش بهادران بملچار
خود آورد و در حضورش سه نقب را که بداروت انداخته بودند
آتش زدند - یکی آتش دزدید و دو دیگر در گرفته دیوار شیر
حاجی را با نصف برج قلعه پرانید - چندی که در برج و قله دیوار
بودند همیشه دوزخ گشتند - با آنکه از درون حصاربان و تفنگ و حقه
و سنگ و مشکهای باروت را آتش زده می انداختند و سعادان
انبال پیاده بودند - و از نصف الفار تا غروب هنگامه کارزار گرم
بود - چون دیوار حصار خوب پیچیده بود و قلعه نشینان آتش بازی
بکار میداشتند مبارزان دولت در نتوانستند آمد - و پس از غروب
همانجا ملچارعا ساخته در مدد آتش دادن نقبهای دیگر شدند -
و چون اهل قلعه گرفتاری خود را با هزاران خوارتی بدین دانستند

روزگار بدیدان جانبا از تاخت - تاب مقاومت نداشتند و بنگان خود برگردیدند -
 زار دیگر باقرخان گروهی را بمحافظت اردو گذاشته بآن درخت
 پندشوار گذار در آمد - محاذیل در پناه دیواری از چوب که بارتفاع
 خدا و دیم گزمیان در کوه سر راه در کمال استحکام ساخته بودند و
 بفرقی عمیق در پیش آن کنده گرم پیکر گشتند - اگرچه خون
 بستانگان آشفته روزگار نهایت کوشش بتقدیم رسانیدند اما انجام کار
 پشته آری بقدر رسیده بقیه السیف خاک آردار بفرق روزگار خود
 نه فرار نمودند.

از سوانح ابن ایام فتح قلعه قندهار است بیهمن اقبال نصرت مال و حسن معی اولیاء دولت بی زوال

پیش چون نصیرخان با جمعی از بندهای درگاه آسمان جاه از
 او نگاه عزیمت اقلیم کشا به تسخیر ملک تلنگاه معین گشته بود -
 و در قلعه قندهار را که از قلاع نامداران دیار است - و بمنازل
 خدا نوار کشائی در کمال اشتهار و حر است آن بصادق داماد باقوت
 شاه وند خان تعلق داشت پیش نهاد خود ساخته بآن صوب
 گروه - و روز شنبه بیست و هیوم جمادی الاولی سال گذشته بیک
 و دیو قلعه فرود آمد - روز دیگر باتفاق راجه بهارتیه و شهبازخان
 پس بامر منصبداران و احدیان بعزم گرفتن قصبه قندهار سوار شد
 ملک از وصول سپاه اقبال بفردیکی قصبه - و افزای خان سر لشکر آن
 چیدمان که میان قلعه و قصبه آراسته و آفت آتش بازی پیش رو
 مستعد نبرد بود از روی تهور نا بخردانه حمله آورد - و از توپ

از عرایض منتهیان صوبه اردیبهش بشرف استماع رسید که چون
 کهیرا پاره با قلعه منصور کده و توابع آن چنانچه نگاشته آمد بسعی
 باقرخان نجم ثانی بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد - قطب المملکيه
 پس از چندی برسیدن کومک اطراف و اتفاق بعضی زمینداران
 مغرور گشته بخيال محال استخلاص هنگامه ارای پرخاش گردیدند
 باقرخان بر اندیشه لا طایل این زیاده سران باطل گوش اگهی یافته
 جمعی را در کهیره پاره گذاشته با گروهی از بهادران شجاعت اذین
 جریده بقصد تنبیه آن کوته بینان متوجه گشت - و سی کروه راه
 پر چنگل کم آب در سه روز فوریدند بمعسكر غنیم رسید - ره نوردان
 ادبار پای ثبات از دست داده بیشتری بدرخت زار و کوهسار
 درآمدند - و جمعی بقید اسار - و بنه و بار اینان بتاراج رفت -
 و ازان رو که غنوده خردان از گذشته اظهار ندامت و خجالت نموده
 بذیل تصرع و تخشع متمسک گشتند - و قطب المملک نیز از در
 خدمتگذاری و جانسپاری در آمده پیشکش بدرگاه سلاطین پناه
 فرستاده بود - باقرخان بموجب العفو زکوة الظفر زینهار داده یک
 فیل و ده هزار هون نقد که چل هزار روپیه باشد برسم جرمانه گرفته
 بکهیره پاره مراجعت نمود - و چون در مهندری نام مکانی مستحکم
 دوازده گروهی کهیره پاره نزدیک بیست هزار کس از فتنه پژوهان
 آن سرزمین فراهم آمده می خواستند که شورشى سر کنند - باقرخان
 بعزیمت اواره ساختن آن فساد اندیشان روان شده نزدیک جنگلی
 فرود آمد - شش هفت هزار کس ازان جماعه شوریده روزگار از
 درخت زار برآمده شروع در شورشى نمودند - و همین که فوجی از

تتمه احوال لشکر کار گذار و مقامیر زبانتار
بعد از فتح قلعه فندهار نگاشته خواهد شد

غره شوال مطابق چاردهم اردی بهشت عید فطر نوید کمرانی
رسانید - درین روز مبارک مرصع حوضه که یمین الدوله بامر خاقانی
بیک لک روپیه مهیا ساخته پیشکش نموده بود - بر فیل نصرت
نشان بستند - و خاقان دین پرور که ماه مبارک رمضان را بصیام
گذرانیده بودند - و سی هزار روپیه مقرر بمیحتاجان عطا نموده - قرین
دولت و انبال بران کوه هئیت - فلک حرکت - موار شده بعیدگاه
تشریف فرمودند - و بآئین مقرر در رفتن و آمدن دیارمندان را کامیاب
خواهش گودانیدند - نجابت خان ولد میرزا شاه رخ را از تغیر
احمد بیگ خان بفوجدارئی صوبه ملتان که در جاگیر یمین الدوله
مقرر بود و باضافه پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب دو هزار
و پانصدی ذات و دو هزار سوار و بعنایت بقاره عز افتخار بخشیدند -
میرزا شاه رخ در ملازمت حضرت عرش آشپانی عزت تمام داشت -
چنانچه در مجلس بهشت آئین حکم نشستن می فرمودند - پدر او
ابراهیم میرزا است - پسر میرزا سلیمان - که حضرت فردوس مکانی
بدخشانرا با رعنایت فرموده بودند - او پور خان میرزا است - اخلاص
خان بخلعت هر بر اثر اختمه بفوجدارئی اجمیر دستوری یافت - از
تعیناتیان بنگه محمد زمان و از کومکیان کابل بهاری داس کچه واهه
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و ذات و هزار و دوست سوار
مرفراز گشتند - و چندر من ولد راجه نرسنگه دیو بندیده بمنصب
هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه فوازش یافت •

خود را بلسکر ملائین رسانید - رنده را با سایر سران عادلخانیه و بی نظامیه به هزاران خواری و شرمساری جانی بدر برد - و اسب و شتر و گاو و بان بسیار بدست غازیان دولت جاوید طراز افتاد - و اعظم خان با جنود نصرت آمود بجانب اینده چوگانی برگردید - و چون عادلخانیه و بی نظامیه ازین قرار خیالات کشیده بقصد تذبذب نصیرخان که قلعه قندهار را در قبل داشت روانه گشتند اعظم خان با عسکر نصرت پیکر که دران دره روز از فقدان غله و کاه تعب دیده بود بسمت گهات ناندور که هم آذوقه دران حوالی بهم میرسید و هم سر راه قندهار است روانه شد - در موضع موزینه که ده گروهی گهات مذکور است شاه بسیار بدست افتاد - و از اینجا کوچ کرده بقصبه مانگانو وطن تاناجی دوریه که از معتبران بی نظام بود رفت - و ملتفت خان را بتسخیر قلعه مانگانو که برادر تاناجی حراست آن می نمود فرستاد - مبارزان نبرد کزین نیم شب هجوم آورده بر دیوار حصار برآمدند - و قلعه دار دست و پا گم کرده ملتفت خان را دید - و هرچه از قسم توپ و تفنگ و دیگر اسلحه درون قلعه بود نزد اعظم خان آوردند *

درین اثنا خبر شنیدن مقاهیر بموضع هلی که ده گروهی قندهار است رسید - عساکر فیروزی پیرگنه در دال و از اینجا بقصبه راجوری که حاکم نشین در دال است و حصاری دارد که مردم مقرب خان بصیانت آن می پرداختند رفتند - مقاهیر تاب صدمات مبارزان اقلیم کشا نیارده از قلعه فرار نمودند - و از آن حصار نیز هفت توپ داخل توپخانه سرکار والا شد *

ملتجی گشته قلعه را بارلید دولت سپرد و داخل بندگان گشت .

از سوانح ابن ایام فتح قلعه ستونده است به نیروی اقبال جهان کشا

چون سپه‌دار خان بعد از فتح قلعه تلتم بفرمان گردون توان
تسخیر ستونده پیش نهاد همت ساخته از چار جانب بمحاصره آن
پرداخت - و ملچاها پیش برده کار بر حصار گزیدل تنگ ساخت
سیدی جمال قلعه دار آن بذیل عجز و انکسار متمسک گشته امان
نامه التماس نمود - سپه‌دار خان رضا قلی را که نوکر معتمدش بود
پدای حصار فرستاده پیغام کرد که قلعه را بمجاهدان اقبال بسپارد
که مال و داموش از آسیب لشکر دشمن مال محفوظ و مصون
خواهد بود - و تجویر نامه منصب او و سیدی میران پسرش و
و سیدی سرور دامادش نکلشده درون قلعه فرستاد - او با عیال و توابع
بر آمده قلعه را بتصرف بندگان درگاه آسمان جاه گذاشت - و بتأیید
آسمانی و نیروی اقبال بلند این استوار حصار که بر فراز کوه است
بزرگی و آسمانی مسخر گشت - روز دیگر سپه‌دار خان درون آن
محکمه رفته خاطر از استحکام مداخل و مخارج فراهم ساخت - و
میرزا محمد خویش خود را با گروهی در اینجا گذاشته برگردید .

از سوانح آنکه چون جواسیس باعظم خان خبر رسانیدند که
عادلخانیه و بی نظامیه در هفت گروهی لشکر نصرت مظهر برکنار
آب و نیجه نزدیک یکدیگر فرود آمده اند خان بیک ناگهان بعد از
یک و نیم بهر شب از ده‌ارز سوار شده بدلاست جاوسان بامداد

موبه دار گجرات سپهری گردید - اعلیٰ حضرت اسلام خان حاکم دار الخلافه
 اکبر آباد را ناظم گجرات گردانیدند - و منصب او که چار هزار
 چار هزار سوار بود پنجاه هزار چار هزار سوار دو هزار سوار دو اسبه
 سه اسبه مقرر فرمودند - و خلعت خاصه و اسب از طوبیله خاصه
 با یراق طلا و فیل از حلقه خاصه برای او فرستادند - و صوبه داری
 دار الخلافه و صیانت قلعه بصدر خان و خدمت دیوانی و بخشیدگری
 واقعه نویسی و بیوتاتی دار الخلافه بمکرمات خان و فوجداری
 بن روی آب تا هودل بمعتقد خان موقوف نمودند - چون راجه
 تملکداس که از ونا داری و جانشین پسر و برادر و خدمت گزاری
 جدکاری خود خصوصاً تردن و تلاشی که در نبرد پیرای هرزه گرای
 در حوالی دهوادیور بروی کار آورده بود بدرجه رفیعہ راجگی رسید -
 همواره آرزوی قلعه داری که در راجپوتیه پایه والای راجگی بی
 آن اعتباری ندارد داشت - شهنشاه کام بخش بنده نواز بیست
 دوم رمضان قلعه رنتھنبور را که از قلاع حصینه معتبره فراخانی
 هندوستان است و قاعه دار خان بحراست آن می پرداخت بار
 مرحمت کردند - و بعنایت خلعت خاصه سرافراز ساخته دستوری
 نصاب دادند - را اودیسنگه نگهبانی این قلعه بر او ترحم داد
 نوکر معتبر او بود تفویض نموده بود - حضرت عرش آشیانی
 وای ملک کشا بتسخیر آن برافراخته بنفس نفیس بمحاصره
 رهاختند - راو حصار را استوار ساخته هنگامه توپ و تفنگ گرم
 زداند - و چون کار بروتنگ شد بذریعه ندامت و خجالت که در
 نصرت گردون رفعت سلاطین والا اقتدار استوارترین وسایل است

که در کوهستان ترنگلواری گرد آمده اسباب زوال و نکال خود
 سرانجام میدادند فرستاد - او در عرض ده روز مقاهیر را سزا
 شایسته در کنار نهاده بخواجه پیوست - و پس آنکه خواجه
 با همراهمان از شاه گدّه به رامگانو و از اینجا به پرتور رفته روانه کنار
 آب کهرس پورنا گردید - فرمان شد که خزانه از درگاه والا نزد او
 فرستاده شده از همراهی که مناسب داند همراه میرزا عیسی
 ترخان و سردار خان و رشید خان و خواص خان و چندمی
 دیگر از بندهای درگاه بلشکر منصور ارسال نماید - از تائیدات
 آسمانی که پدشکار این دولت و کارگذار این سلطنت است اعراب
 و احشام قلعه تلتم که از حصون حصینه دکن است و بر قلعه کوه
 واقع با سپهدار خان که این حصار در قبل داشت متفق گشته
 نهانی فوجی را از بندهای جان سپار درون آن محکم در آوردند
 و نگاهبان آن که ازین سازگاری غافل بودند و بعد از کشیدن کرنا
 از روی اضطراب دمت و پای زد بدست غزات قلعه گشاو کما ت رزم
 کرا گرفتار آمد - و از تیرگی اقبال روز افزون چنین حصار بکمتر
 زمانی بی آنکه شمشیر از نیام بر آید یا تیر بخانه کمان در آید
 مفتوح گشت - جوهر خان حبشی و میدنی را در ملک بندهای
 درگاه والا منسلک گردیدند - نخستین بمنصب سه هزاره ذات و
 سه هزار سوار - و دومین بمنصبی در خور سر افتخار بر انراخت -
 بیذی داس ولد رله بر سنگدپو بندهای بمنصب پانصدی ذات و
 دروست سوار نوازش یافت *

درین هنگام بمساع حقایق میجامع رسید که روزگار شیرخان

بها و زر نقد و فیلان کوه پیکر و دیگر امتعه و نفایس گلکنده که او
 بوجه پیشکش با عرضه داشتی مشتمل بر رسوخ عقیدت و خلوص
 عبودیت مصحوب و با خان نامی از معتمدان خویش همراه شیخ
 مذکور فرستاده بود بنظر والا در آمد - و شیخ از جمله چاراک روپیه
 که قطب الملک بار تکلف نموده بود يك لک روپیه را جواهر و فیل
 و امتعه پیشکش گذرانید - جنس موازی دو لک روپیه پیشکش کیا
 زمیندار ملک چاندا بنظر فیض اثر در آمد - هژده اسپ پنجابی
 با اقمشه نفیسه که مهلتخان خانان از دارالملک دهایی پیشکش
 فرستاده بود شرف پذیرائی یافت *

پنجم رمضان که روز شرف آفتاب بود مبلغ هشتاد هزار روپیه
 بمحمد علی بیگ و ده هزار روپیه بهمراهانش انعام شد - و آنچه
 درین نوروز از جمله پیشکش حضرت مهد علیا و بادشاهزاده‌ها
 کامکار بخت بیدار و امراء والا مقدار بدرجه قبول رسید بیست لک
 روپیه ارزش داشت - چون خواجه ابوالحسن باتایینان در نامیک
 اقامت نمود اکثر رعایای پراکنده قول گرفته بامکنه خویش باز آمدند -
 و آن ملک که پی سپر تاراج انواع قاهره شده بود و از خشک سالی
 و گرانی خراب - رو بآبادانی نهاد - و خواجه تیول سرور خان و شرزه
 را و سایر دکنیان را که در سلک دولتخواهان منسلک بودند همانجا
 تن کرد - و از آنرو که حکم گردون مطاع عزصدور یافته بود که ساهوجی
 را طلبیده در ناسک بگذارد - و خود بشاه گده رود بساهوجی مکتوبی
 نکشته - و دکنیانی را که دران ملک جاگیر داشتند همانجا گذاشته روانه
 شاه گده شد - و خان زمان را از یک منزلی ناسک به تنبیده متمدنانه

و طلا باعیان درامت و مائثر حضرت مجلس بهشت آئین مرحمت
 میشود پانندان مرصع پر از یاقوت با خوانچه زرین و نه پیداله
 طلا پر از ارگجه خاصه با سرپوش و خوان زرین که قیمت مجموع
 قریب بیست هزار روپیه باشد بمحمد علی بیگ عذایت شد -
 و معتقد خان صوبه دار مالوه که بامر اقدس از اوجین مصحوب
 ایلچی بدرگاه والا رسیده بود سعادت تقبیل آستان عرش ممکن
 دریامت - بعد از عبدالحق برادر علامی افضل خان که بحکم
 قضا بغان ایلچی را از دار الخلافه اکبر آباد قاپانی پست استقبالی نموده
 بود و از انجاندان اخلافه و از دار الخلافه به برهانپور آورده تمام راه اوازم
 مهمانداری بتقدیم رسانیده بود بشرف کورنش رسید *

بیست و دوم بموجب حکم اقدس محمد علی بیگ معتقدوز
 اسب عراقی با اقمشه و دیگر بغایم ایران که شاه برسم ارمغان
 خرسندانه بود قریب سه لک روپیه قیمت داشت از نظر انور گذرانید *

بیست و ششم بیست و پنج اسب عراقی و پانزده شتر نر و ماده
 و استری چند با اقمشه و تحف ایران که قیمت مجموع آن پنجاه
 هزار روپیه شد از خود پیشکش نمود - و محمد تنگی تحویلدار سوغات
 شاه نیز اسبی چند پیشکش کرد *

سلخ ماه یمن الدوله آصف خان جواهر و مرصع آلات نفیسه
 و دیگر نوادر امتعه و اسب و فیل برسم پیشکش گذرانید - از انجمله
 متاع قریب سه لک روپیه شرف قبول یافت - سلخ مسی الدین
 که نزد قطب الملک جهت آوردن پیشکش رفته بود - سعادت ملازم
 اندرخت - و موازی چهارده لک روپیه از جواهر مرصع آلات گران

مه هزاری ذات و دو هزار سوار و بعنایت نقاره - و بابا خواجه
 اضافه پانصدی ذات بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار و خطاب
 عزت خان و خدمت فوجداری سرکار بهکرو عنایت علم و نبل -
 و ماده و سنگه ولد را ورتن باضافه پانصدی ذات و دروست سوار
 بمنصب دو هزار سوار و بعنایت علم سرافراز گشتند - و از اصل
 و اضافه بمنصب فیروز خان ناظر مشکوی اقبال دوهزاری ذات و
 و هشتصد سوار - و ضرورت خان هزار سوار ذات و چار صد سوار مقرر
 گشت - و دیانت رای گجراتی که از قوم ناگراست و از مراتب
 حساب و هندی نامه های باستانی اگهی دارد بخدمت دفتر داری
 خالصه شریفه و اضافه منصب - و جسونت رای بخدمت بخشیدگری
 احدیان نوازش یابند •

هژدهم شعبان افضل خان و صادق خان بحکم اشرف محمد بیک
 ایلچی ایران را که بحوالی پرهانپور رسیده بود استقبال نموده بدولت
 ملازمت اقدس رسانیدند - و بعد از ادای آداب و کورنش و زمین
 بوس نامه شاه صفی که در تهنیت جلوس والا نوشته بود گذرانیده
 دعای شاه رسانید - و اختی کلمات که بگزارش آن مامور بود مغروض
 داشت - شهنشاه پایه شناس نامه را بدست مبارک گرفته بعلاصی
 افضلخان سپردند - و پس از التماس محمد علی بیگ در باره
 تعیین وقت برای گذرانیدن تشریفات شاه بدست و دوم این ماه
 معین گشت - و ایلچی را بمنزمت خلعت طلا دوزی و تاج
 قزلباشی مرصع و جبقه مرصع و خنجر مرصع گران بها سرفراز
 گردانیدند - و چون در ایام نوروز پان و عطریات در خوانهای مرصع

اکثر ممالک گشته بود متصدیان مهمات خالصات ممالک هندوستان درین سال و سال آینده بحکم خاقان دادگر بادشاه عدل گستر که همگنی همت والا و تمامی نیت علیا بر معموری مملکت و آبادی ولایت و رفاهیت عباد مصروف دارند - قریب هشتاد لک روپیه که زیاده از دود و سی هزار تومان عراق قریب دوکرور و هشتاد لک خانی ماوراءالنهر باشد در هشتاد کرور دام محال خالصه والا که یازدهم حصه ممالک سروده است تخفیف دادند - تخفیف محال جاگیر امراء والا قدر و دیگر منصبداران برین قیاس باید نمود . شب پانزدهم که بشب برات موسوم است از بسیاری چراغان رشک افزای روز گردید - و شهنشاه دین پرور بمعهود هر سال ده هزار روپیه بصلحا و فضلا و دیگر نیازمندان مرحمت فرموده عبادتی که مخصوص این شب متبرک است بکمال خشوع و خضوع ادا نمودند .

گذارش نوروز

درین هنگام که پادشاه صوزت و معنی شهنشاه دین و دینی ابواب بر و نوال کشاده بود - و موائد احسان و انضال گوناگون نهاده - بعد از انقضای بیعت و سه گرمی و شش بل از شب جمعه هفدهم شعبان سال هزار و چهارم هجری خورشید عالم آرا به بیت الشرف تحویل نمود - و نوروز عالم افروز نشاط افزا گشت - پادشاه ذلک جاد بر سر بر کلم بخشی و کامرانی جلوس فرموده مراسم بخشش و بخشایش بتقدیم رسانیدند .

درین روز رشید خان انصاری باضافه پانصد هزار بمنصب

توان از دارالخلافه اکبر آباد روانه بیرهانیور شده بود مصحوب
مکرمتخان دیوان بیوتاب خلعت فاخر فرستادند - و حکم شد که هرجا
باز بر خورد خلعت بپوشاند - و رفاقت نموده بمعتمد خان صوبه دار
مالوه برساند که او به پیشگاه حضور خواهد آورد - و خون بسرهت تمام
معاودت نماید - چنانچه از درازدم شعبان معادت ملازمت دریافت •

از سواصح این ایام حادثه عسرت انجام امساک
باران و گرانگی غله است در همگی بلاد دکن و گجرات

سال گذشته در شمال بالاکهاست خصوصا نواحی دولتآباد باران
نیاریده بود - و درین سال اگرچه در اطراف و اکناف نیز کمی کرد
اما از ملک دکن و گجرات بالکل منقطع گشت - و سکن آن دیار
از انقطاع مواد اکل و مقدان مایه قوت باضطرار افتادند - جانی
بقانی میدادند و کس نمیخرد - و شریفی برغیفی میفروختند
و نمی ارزید - دستی که پیوسته بانعام دراز بودی جز بگدیزی طعام
نکشودی - و پائی که همیشه ساحت استونا سپردی جز مزه در یوزه
نپیمودی - بدتی گوشت سگ بجای گوشت بز و استخوان آهن
کرده اموات به آرد آمیخته بفروخت رفت - چنانچه بعد ظهور این
معدنی فروشندگان از پیشگاه عدالت پادشاه حق شناس دین اساس
بسیاست رسیدند - انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت
یکدیگر نمودند - گوشت مرزند را شیرین تر از مهر او میدانستند - و از
بیاری جان سپردگان طرق بر اهل تردد تنگ شد - و هر که پس از
حان گفتن معیار تا اجل مومن مهلت یافت و نیروی ره نوردی در
خوردن بقربیات و قصبات مهاجرت دیگر انتقال نمود - و در اولایات که

فیروززی استاده شدند - و چون همگی انواع قاهره بگهات بر آمد
و یاقوت خان و کهیلوجی و مالوجی و سایر دکنیان که چند اول بودند
عقب رسیدند - برخی از مخالفان خود را بسوی چند اول نمودند
و بیک تاختن یاقوت خان گریختند - و مقرب خان و بهلول و بیتپالوجی
و دیگر بی نظامیه و رندوله و نرهاک پدرش و سایر عائل خانیه که
باتفاق پیش روی هر اول گرفته بودند بمجرد رسیدن اعظم خان
فرار نمودند - و آن روز ساحل دریای ونجیره مضرب خیم عساکر
گیتی پدما گشت - و روز دیگر قصبه بانئی اگرچه مردم آنجا بامید
کومک قلعه را استحکام داده بودند - اما بهادران حصار کشا سرسواری
کشودند - و غارت نموده از آنجا بماندرواز ماند و شب در میان بدهارور
رفتند - درین منزل داور خان که از درگاه والا جاء و سید دلیر
خان که از لشکر خواجه ابوالحسن حسب الحکم روانه شده بودند
بعساکر فیروززی پیوستند - و چون ملک بدن و اعتبار او مکرر التماس
رستگاری و عیال خود که در دهارور بقید اولیاء دولت بلند صولت
انتاده بود نموده بودند و اعظم خان جوابی جزاین که اگر در سلت
دولتخواهان در آئید هم رهائی اینجماعه صورت نمیگیرد و هم شما
بمناصب لایقه سرافراز نمیگردید نشنیده درین هنگام هر دو برادر
بقصد خدمتگذاری درگاه جهان پناه از مقاهیر جدا شده بدهارور
آمدند - و اعظم خان را دیدند - و هر کدام بخلعت و اسب و مدد
خرچ از سرکار والا سر بلند گردید *

الذین عذبان گلگون خامه بصوب نگارش زقایع حضور منزعطف میگردند
بمحمد علی بیگ ایلیچی دارای ایران که بموجب فرمان گردون

بدست دولت نام غلام کلاو نقی است که پدر او ابراهیم عادل خان
 اروا بدولتخان مخاطب ساخته نگهبانی قلعه بیجاپور باو باز
 گذاشته بود - و آن نمک حرام بد فرجام بعد از موت ابراهیم خود را
 خواص خان نام نهاده حل و عقد معاملات را به پهرمنه فتنه انگیز
 شرارت آمیز مراری پندت نام سپرد - و درویش محمدا پسر کلان
 ابراهیم عادل خان را که از همشیره قطب الملک بود محمول گردانیده
 دختر او را برای خود خواستگاری نمود - و عرض و ناموس دودمان ولی
 نعمت خود را بپاد برداد - و عادل خانیه بابی نظامیده اتفاق نموده
 یکجا شده اود - و در یکماه قبیل پرنیده غله بقدر کفایت لشکر از چاه
 کاوی بدست انداده - و اکنون تا بیست کرویجی پرنیده گیاه نمانده
 و انگیز اعظم خان مسافر معاصر پرنیده گذاشته بیجاپور روان
 شد - در آن روز بدو و پیشکش خود را نمودند - روز دیگر که از موضع
 پاتره کوچ شد - شاهر دست که آزاد و برانند گوت دیگر که طرف
 دست راست است دارند - و چون بیندیشی بیخوشی بود یک رسید
 آمد با قوت خان و مهندست خان و دیگر بندگان درگاه عرش اشکبار
 که چند اول بیژند چه قشور بیرونی بزر آورده دست و پا به توپهای ارابه
 که اسپان هریدند و در آن وقت که در آنجا رسیدند -
 در زمین اتراف حلقه رسیدند که در آنجا در آنجا رسیدند -
 لشکر حاضر پیشکش کردند - و در آنجا در آنجا رسیدند -
 همه و رانده انور به درگاه و در آنجا رسیدند -
 میزدند - و مهندست خان قشور و در آنجا رسیدند -
 به سینه - و در آنجا رسیدند - و در آنجا رسیدند -

مردم شیر حاجی تردد دشوار گشت - و چون قلعه دار هر روز
 قرب خان و بهلول را بر اضطراب و اضطراب قلعه نشینان آگاه ساخته
 پیغام میداد که اگر میخواهید که این قلعه مثل دهاور از دست
 رود زود بکومک برسید - جمعی از پی نظامیه در اطراف لشکر
 رخنه اثر که یک گروهی قلعه بود بر آمده آغاز دست درازي
 نمودند - یاقوت خان با فوجی بر آمده تا سه گروه متظاهر را رانده
 برگشت - روز دیگر یاقوت خان و ملتفت خان بسمت پرگنه بارمی
 برای علف و هیمه رفتند - مقرب خان و بهلول که با دیگر مخانیان
 جهت تسلیم قلعه پرنیده جریده از تالاب کمراله بقصبه بهوم آمده
 بودند تا فرصت یافته دست بر دی نمایند - برین آگاه گشته بقصد
 نبرد یاقوت خان و ملتفت خان روانه گشتند - اعظم خان بر اراده
 این بخت برگشتگان آگاهی یافته باتفاق راجه جیسنگه و راجه
 چهار سنگه بدیله و جمعی از بندهای کار طلب بدانجانب رفت -
 مقرب خان و بهلول تاب صدقات افواج دشمن شکن نیارنده خود را
 بدامن کوه کشیدند - لشکر فیروزی برانکه بنگاه غنیم لئیم قصبه بهوم
 است از جواسیس آگهی یافته بتاراج آن متوجه گشت - و
 باستعجال تمام بسر وقت بادیه پدیمان ادبار هنگامی که اسباب بار
 کرده در پی فرار بودند رسیده اسپ و شتر و گاو بسیار بافراوان
 اسباب بدست آورد - و تاکهات پانسی که چار گروهی پرنیده است
 تعاقب کرده معاودت نمود و شب درجائی که غنیم فروز آمده بود
 گذرانده روز دیگر بمعسکر رسید - و چون ظاهر شد که عادل خان
 از خرد سالی در انضام معاملات اختیاری ندارد و زمام مهمات

جی بهونسله مقرر شده - و ضلع ناسک را خواجه ابوالحسن متصرف
گشته - و جز دولت آباد و محلی چند که بآن متصل است در تصرف
نظام الملک نموده - سون کار و بهیون روزگار شما دران است که از
روی بیکریگی و یگانگی اتفاق نموده در نگاهبانی خانه اوسعی نمایند
و اگر نه افواج قاهره بعد از فتح پرنیده جائی بکسی نخواهند
گذاشت - و همین که ما را از میان برداشتند در مکر شما خواهند
شد - مصلحت طرفین آنست که بموجب قرارداد قلعه شولاپور را
با توابع از ما گرفته ارکان مصالحه را مستحکم گردانید - و در
استحکام قواعد دولت نظام الملک که باعث بهبود جانبدین است
جد بلمع بتقدیم رسانید - و بدوله در جواب نوشت که این معنی
بعادل خان قرار داده اکنون مقرب خان خود رفته قلعه شولاپور را با
مساحال متعلقه آن حواله گماشتگان عادل خان نماید - و پدیمانرا بایمان
موکد ساخته خاطر فراهم آورد - اعظم خان محاصره قلعه را دست
آویز نموده چشم در راه کوسک درگاهی و خزانه داشت - و
چون پنج شش گروهی پرنیده کاه و هیمة نموده بود - یا قوت
خداوند خاق و ملتفت خاسرا با جماعه میفرستاد که از دور دست
علف و هیمة می آوردند - و غازیان دولت جاوید طراز قلعه را قبل
نموده از سه طرف کوچه سلامت بخندق رسانیده شروع در سر کردن
آن نمودند - و راجه جیسنگه و اهتمام حاس میر آتش کوچه سلامت
بخندق رسانیده شروع در سر کردن آن نمودند - اعظم خان ملچاری
مساحالی دروازه قلعه ساخته ازان تا خندق یک تیر انداز بود - کوچه
سلامت راست کرده برکنار خندق دمدمه بر امراخت - چنانچه

اصل شود - بعد ازان هرچه مصلحت وقت تقاضا کند بر روی کار
 واهد آمد - و پس از رسیدن بیک گروهی پرینده راجه جیسنکه
 بابعضی بندهای پادشاهی تعیین نمود که قصبه و پایتخت پرینده
 تاراج نماید - راجه نخست پلیته را که بفاصله یک کروه جانب
 بپ قلعه پرینده بود تاراج نموده از آنجا بر سر قصبه که متصل
 به بود رفت - و دیوار خام را که بارتفاع پنج گز و عرض سنگز بر
 بر قصبه بود و خندق پهنای سه ذراع برگرد آن بصدمه فیل
 رخنه کرده آمد - و تنگچیان محافظ حصار فرار نموده بخندق قلعه
 پناه بردند - و قصبه غارت زده لشکرا ثبال گشت - و اعظم خان نیز
 از عقب رسید - درین اثنا قلعه نشینان دوتوپ بزرگ که تیر هر
 کدام یک و نیم من پادشاهی بود بردادند - تیریکی در میان فوج
 منصور افتاد چون زمین سنگ لایخ بود از صدمه آن سنگ ریزه
 جسته چند پیرا هلاک و برخی را زخمی گردانید - اعظم خان
 بقصبه در آمده برای گرفتن فیلان مقاهیر که در خندق بودند
 اهتمام نمود - مجاهدان اسلام هفت فیل از خندق بر آورده بسرکار
 والا ضبط نمودند - و فراوان غنیمت بدست آمد - مقرب خان و
 دیگر مخالفان که در حوالی تالاب کمراله بودند و بارندوله یکرنگی
 داشتند از شنیدن این اخبار سراسیمه گشته برندوله نوشتند که
 مثل ده روز حصار حصین با مضافات بتصرف بندگان پادشاهی
 در آمد و توابع قلعه قندهار را نصرخان بدست آورده بمحاصره
 قلعه پرداخته است - و سنگه نیر و بیضاپور و جنیر و محال آن نواحی
 و سرحد وطن و نکو که بملک عادل خان پیوسته است بجاکیر ساهو

بی نظامیده بگهات مانک دوده برآمده بجانب پریفته روانه گشتند -
و افیان و اسباب زاید را در قلعه پریفته گذاشته بخاطر فراهم از انجا
بکنار تالاب ککواله که ده گروهی پریفته بجانب نلدراگ است
ورندوله آنجا اقامت داشت شتافتند - و چون اعظم خان پی هم
شنید که رندوله وکیل مقرب خان را همراه کسان خود نزد خواص
خان که مدار مهمات عادلخان بروسست مرستاده - و خواص خان او را
تسلی داده باز گردانیده است - و مصاحبه بدادن قلعه شولاپور با
ولایت آن قرار یافته - حقیقت پیایه اورنگ جهان ستایی معروض
داشته التماس کومک نمود - حکم جهان مطاع عز صدور یافت که از
فوج خواجه ابوالحسن که در بابک است سید دلیرخان یا احدیان و از
حضور اقدس سردار خان ورشید خان و خواص خان و دیگر بندهایی
درگاه خلایق پناه و سه هزار سوار از تائیدگان یمین الدوله آصفخان
باعظم خان به پیوندند - و شیخ معین الدین از بلجاپور با پیشکش
عادلخان و شیخ محی الدین از گلکنده با پیشکش قطب الملک روانه
درگاه آسمان جاه شده بودند - اعظم خان از ادیشه آنکه مبادا مقامبر
بعد از تعاقب به برگزیده اوسه و بهالکی و جیت کوبه که در نواحی
قلعه بندر امنت رفته بشیخ معین بضررتی برساند - توقف درحوالی
پریفته و تدبیر تسخیر قلعه آن و بدست آوردن فیلان و ادباب
مخادیل که اسبا فرستاده بودند تصمیم نموده قرار داد که یکپنجه
مقرب خان و دیگر ملاعین را مشغول دارد تا همه سر راه بر هر دو
برادر نتوانند گرفت - و هم کومک در گاهی بعسکر فیروزی برسد
و هم بر اتفاق این دو جریان و آنچه درمیان خود قرار دهند اطلاع

همراه گرفته نگذارید - درینوا که آن مقاهیر اراده بر آمدن گهات
 مانک دود دارند و بانجماعه بسیار نزدیکند بموجب قرار داد پدش
 راه ایشان گرفته از بر آمدن گهات باز دارید - تا لشکر ظفر پیکر بد آنجا
 رسیده در استیصال این مشقت بدنگال باتفاق سعی نماید - او در
 پاسخ نوشت که اکثر همهرهان من بجانب نلدرک و محال دیگر
 رفته اند - قلیلی که مانده اند تاب مقابله ایشان ندارند - بنده نیز
 به نلدرک رفته حقیقت را بعد لخان می نویسد - بعد از سرانجام
 جمعیت بهره اشاره کنند بعمل خواهد آورد - و مقرب خان چون
 دید که افواج قاهره بهیچ وجه دست از تعاقب باز نمیدارند مکرر
 بر ندوله پیغام کرد که شما نمک پرورد دودمان نظام الملک اید - و
 نشو و نما و اعتبار و اقتدار شما از تربیت اوست - درین هنگام
 که لشکر پادشاهی در مقام خرابی این خاندانست حقوق نمک
 پروردگی مقتضی آنست که در حفظ دولت و آبروی این سلسله
 سعی بلیغ نمایند - ما او را بدادن قلعه شولاپور و محال متعلقه آن
 راضی ساخته ایم - شما نیز در ترصیص بنیان و داد طرفین و توثیق
 ارکان اتحاد جانبدین کوشش کنید - تا این هر دو قبيله از آفت
 صدمات عاقر پادشاهی محفوظ و مصون باشند - اعظم خان برین
 معنی وقوف یافته برای آگاهی بر مکنون ضمیر ندوله نوشت - که
 وعده چندین بود که به نلدرک بروید و در آنجا سرانجام لشکر نموده
 سپاه نصرت دستگاه ملحق شوید - الحال شنیده میشود که بجانب
 نرگنه کانتی میروید - اینمعنی بر نقص عهد گذشته و خاف وعده
 رفته دلالت دارد - او بجواب نپرداخته بتغافل گذرانید - و

بعد از دولت ملازمت سراسر سعادت هزار مهر نذر گذرانید - و
 بخلمت خاصه قامت اعتبارش زینت تازه یافت - بعد از شایسته
 خان و فدائیکان و دیگر بندگان درگاه بتقییل عتبه والا سر افراز
 گشتند - و همدین روز عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان که
 خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بودند باستلام آستان فلک نشان
 سر افتخار بر ادراختند - عبد الله خان بهادر بعنایت خاصه و جیفه
 مرصع و جمدهر مرصع با پهلوتاره و شمشیر مرصع و باضافه هزار
 هزار سوار بمنصب شش هزار شش هزار سوار و بخطاب فیروز
 جنگ و مرحمت اسب از طویل و خاصه با زین طلا و نعل از حلقه
 خاصه مفتخر گشت - و سید مظفر خان بعنایت مذکوره و باضافه
 هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و خطاب خاسجانی که
 دزین دولت ابد پیوند بعد از خاسخانانی ازان بلند تر خطاب نیست
 سرمیاهات بآمان رسانید - و بندهای درگاه که با این دو نوین
 بودند بترتیب منصب شرف کورنش دریافته باضافه و دیگر مرلحم
 سر افراز گردیدند *

اکنون تمامه داستان اعظم خان و بی نظامیه نگارش می یابد
 چون مقرب خان و بهاول بقصد آنکه با بیجاپوریان مصالحه
 نمایند - از راه رامدوده بهلا گهات متوجه گشتند - چنانچه نگاشته
 آمد - اعظم خان از جالذپور برای بدلی و منگمنیر عازم بالاگهات شده
 شد که آمده حاکم قلعه انبه جوکائی نموده مبر ابراهیم خویش
 میرزا یوسف خان را به تاهبانی آن فرستاد - مگر بر ندرله نوشت
 که ترزیرتو که هرگاه بی نظامیه قصد بر آمدن بالاگهات کند

برده - از غیب دانني و نهفته بيني فرموده بودند که ان شاء الله
 درين زودي سر آن بي اقبال همراه اقبال بدرگاه والا خواهد رسيد -
 و نيز بر زبان صواب ترجمان رفته که بحساب سپاهي گمري
 روز مبارک دوشنبه افواج نصرت امتزاج به نبرد آن مقهور
 می پردازند - و دو شنيده ديگر خبر قتل او ميرسد - از آنجا که ضمير
 مهر تدوير جام جهان نمانست - مطابق آنچه بر زبان الهام بيان رفته
 بود از نشيب خفا بر فراز ظهور برآمد *

هفدهم رجب مطابق غرة اسفندار بمعهد هر سال بندگان
 خاص را بعنايت خلعت زمستاني بر نواختند *

شب بيست و هفتم بعطاي ده هزار روبیّه مقرر دامن اميد
 مچنگان برآمدند *

هشتم شعبان آقا حیدر که غلام ترک معتبر بی نظام بود و بخواص
 خان مخاطب برهنمون بی بخت بدریافت سعادت آستان بومن مستسعد
 گشت - و بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزار و سوار و
 مرحمت اسب و دو هزار اشرفی بعنوان مدد خرج نوازش یافت -
 و سیدی یاقوت حبشی معروف بمقدم بعنايت منصب در خور
 قدر و حال فرق مباهات بر افراخت *

نهم یمین الدوله که بحکم والا با اکثر نوئیفان بلند مقدار از
 بالاگهات برگشته بیرون شهر فرود آمده بود - و بقصد دریافت دولت
 کورنش روانه شد - شهنشاه گردون غلام از بنده پروری و پرورده
 نوازي امر فرمودند که پادشاه زادهای کامگار بخت بیدار تاکنار
 شهر استقبال نموده بآستان مقدس بیاورند - آن رکن رکن سلطنت

و حکم فواختن کوس شادمانی نمودند - اعیان دولت و ارکان سلطنت
 مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند - و معتمد خان بمژدگان این نوید
 خلعت خاصه یافت - و خواجه کامکار بخلعت و اضافت پانصدی دو
 صد سوار بمنصب هزار ریافصدی ذات و ششصد سوار و خطاب
 غیرت خانی و عنایت اسپ سر برافراخت - و سرهای این
 سرگشتگان بادیه انبار از دروازه قلعه آویخته آمد - تا عبرت مایه سایر
 فساد پیشگان فتنه اندیش گردد - و سکنه پرهاپور که آن زبان کار
 دین و دنیا و گونسار صورت و معنی را مدت مدید در کمال
 کامکاری صوبه دار خود دیده بودند - میخواستند اقبال دشمن
 حال پادشاه و آگاه گشتند - و مناشیر مشتمله برین فتح سترگ
 بزمین الدوله آصف خان که در بالکنهت بود - و مهابتخان خانخانان
 که بنظم صوبه دار الملک دهلی می پرداخت - و دیگر صوبه داران
 شرف صدور یافت - و بعد الله خان بهادر و سید مظفر خان را
 بارسال فرامین عنایت آگین با خلعتهای فاخر مصحوب عبد الله
 یدگ کامیاب گردانیدند - طالبای کلیم این رباعی در انسرود شعله
 حیات دریا و فرو نشستن حباب زندگانی پیرامنظوم ساخته بمسامع
 بشایر مجامع رسانید - و بصله گرامی دامن امیدش گرانبار گردید
 • رباعی •

این مزده فتح از پی هم زیبا بود • این کیف دو بالاچه نشاط افزا بود
 از رفتن دریا سر پیرا هم رفت • گویا سر او حباب این دریا بود
 پیش از کشته شدن آن مخدول چون بعرض اشرف رسیده بود که
 پیرای برگشته بخت در حلقه فیل هر کار خاصه شریفه را از سر رنج

برجهه برو زد و پیدش از آنکه سید مظفر خان برسد مجاهدان اقبال -
 و فدائیان دشمن مال هجوم آورده آن خون گرفته را با عزیز پسرش
 و ایمل پاره پاره ساختند - و از رفقای او که قریب بصد کس
 بودند بیشتري کشته شدند - و گرز بزداران سرهای آن شوریده سران
 بردند - و برخی بدر رفتند - از غزاة لشکر نصرت اثر سید ماکهن
 پسر سید عبد الله نواسه سید مظفر خان با بیست و هفت تن
 دیگر پدایه والای شهادت رسیده - و جمعی خون جراحات را گلگون
 رخسار خود گردانیدند - درین هنگام عبد الله خان بهادر از عقب
 رسیده سر پیرا و عزیز و ایمل را مصحوب خواجه کامگار برادر زاده
 خود بدرگاه عرش اشتباه فرستاد - و فرید پسر دیگر پیرا را که زنده
 بدست افتاده بود قید نمود - و چون مادر بهادر خان که در سپیده که
 جاگیر پسرش بود اقامت داشت - و جان جهان پسر پیرا گریخته باو
 پناه برده بود - عبد الله خان برای آوردن او اقبال نام خواجه سرای
 خود را فرستاد - او جان جهان را با جلال برادر خرد بهادر خان نزد
 خان آورد - خان او را بیکه تاز خان سپرده روانه درگاه سلطانین
 پناه نمود *

بامداد روز دوشنبه هشتم رجب مطابق بیست و دوم بهمن
 در انداز آنکه مظهر عواطف سبحانی حضرت خاقانی در آب
 تبیی کشتی سوار عشرت اندوز صید مرغابی بودند - خواجه کامگار
 سرهای آن نگون ساران ببارگاه گردن جاه آورد - و معتمد خان این
 مژده را در کشتی رسانید - خاقان سلیمان حشمت سکندر شوکت
 زبان بشکر انضال الهی کشاده بدولتخانه معلی معاودت فرمودند

بخطاب جان بازخان سر فر از گردید - و فرمان قدر توان عز صدور یافت
که ماسیر اناغنه را بقتل رسانیده قیلان را با پسر پدرا بدرگاه آسمان
جاء بفرستند *

روز دوشنبه غره رجب مطابق پانزدهم بهمن عبد الله خان
بهادر و سید مظفر خان باین عزیمت که او را از تکان و راه و بی راه
و درار و گاه و بیگاه خلاص سازند - فوج اراسته روانه شدند - پدرا از کشته
شدن فرزندان و خویشان و اعران که باعانت این جماعه سربى مغزش
دیوگده آمال باطله و امانی کاذبه شده بود - امید رستگاری مده طع
ساخته - بهمراهان گفت که از زندگانی فانی که گرامند این همه
خواری و شرمساری نیست سیر آمده ام تا راه فرار باز است - و
درها فراز - هر که میل رفتن داشته باشد بهر طرفی که داند رود -
چندی پایی ثبات نشدند - و جمعی فرار اختیار نمودند - درین
هنگام شیر پیشه و غا سید مظفر خان هراول لشکر فیروزی که با
مادهو سنگه و گروهی از گرز برداران و دیگر بندگان دزگاه عالم پناه
پیش پیش لشکر منصور میرفت - رسید - پیرای خسروان گرای
با پسرش عزیز نام که نزد پدر عزیزترین فرزندان بود - و ایمل و
جمعی از اناغنه دو ذیل را که با او مانده بود برور داشته بهووی
سید مظفر خان روانه شد - خان مذکور با همراهان خود بر تاخت
آورد - آن مدبر چون دید که کفداران اسلج منصور به بیج وجه
دست از باز تمیدارند از اسب فرود آمده با مادهو سنگه و جمعی
از گرز برداران و دیگر بندگان از سادات باره و غیره که هراول سید
مظفر خان بودند آویزشی نمودند و در انقایزد و خور مادهو سنگه

و جانشیناری دادند - و راجه دوار کداس و شد رزاک خویش خان عالم
 با چندی به ترددات مردانه هم نبرد خود را فروز آرد - دلیرانه
 جان در باختند - و از اعتنان صدر روهیل و محمود پسر پیرای
 نامشروع با بسیاری از ادبار زندگان بگویی نیستی فرو رفتند - پیرا چون
 دید که از زخمهای مذکر توانائی تلاش و تردد ندارد و پسر
 صدر و جمعی که بآنها استظهار تمام داشت کشته شدند - پای ثبات
 از دست داده سیوم بار را فرار سپرد - و در اثنای گریز از فرط
 ره نوردی و اضطراب فیلانی که همراه داشت جابجا میگذاشت -
 چنانچه پیش از وصول او بحوالی کالنجیر بیست و فیل بدست اولیاء
 دولت در اثنای تعاقب افتاده - فیلی چند بدست مردم راجه
 امر سنگه زمیندار باندھو که او یعد از نوشتن دولخواهان او را روانه
 درگاه خلایق پناه گردانید - و چون پیرا بنواحی کالنجیر رسید سید
 احمد قلعه دار کالنجیر آگهی یافته سر راه گرفت و هنگامه نبرد گرم
 ساخته جمعی را مقتول و برخی را ماسور گردانید - و حسن (ن)
 پسر پیرا را با بیست و دو فیل از جمله افیالی که از سرونج برده بودند
 بدست آوردند - و پیرای نکبت گرا از اضطراب و اضطراب طوغ و غم
 گذاشته با هزاران خواری با چندی فرار نمود - و آنروز بقاید اجل
 موعود بیست و کوه رفته برکنار سهیلده که مقطع زندگانی و مقبض
 جان فانیش بود فرود آمد - سید احمد حقیقت ستیز خود و گریز پیرا
 ببارگاه سلاطین مطاف معروض داشت - و از پیشگاه نوازش پادشاهی

فرونشستن شعله حیات پیرای کفران گرا باب نیغ مبارزان عشکر اقبال و انهدام بنیان فساد افاغنه بد سگال

آن بد بخت بزرگشته از گشته شدن دریای شقاوت انما که
باستطهار معاونت او ره گرای با درلخواهی و بد اندیشی بل ره نورد
بگونبشاری و نا برخورداری بود پای استقامت از دست داده
سراسیمه سر راه مرار می پیمود و هرچند میخواست که بگمنامی
از میان بدر رفته بمانی رسد انواج دشمن مال دست از ثعالب
باز بکشیده خود را بار میرسانیدند *

بیست و هشتم جمادی الثانیه بعد از وصول بموضع نیمی از
ولایت یاندهو که پانزده گروهی سپینده و سی گروهی اله بادست
ظاهر شد که آن زیان زده صورت و معنی بر هشت گروهی مرفوع
مذکور است - و چون از کونت نوردیدن راه دراز و همراهی
از خمیان پیکار جگراچ دیر تر سوار شد - عساکر اقبال خود را بآن
نائص خرد زیاده تر نزدیک رسانیدند - و نخست دید مظفر
خان هراول انواج قاهره بار رسید - برابر وصول مبارزان مظفر
طراز آگاهی یافته بعضی از افاغنه را که انچان زبون داشتند
و اسباب قلبلی که دست زد تاراج نشده بود روانه پدش ساخته
با قریب هزار سوار بیکار گذار سر راه مظفر خان گرفت - و
حکامه بزار گرم گشت - خان شجاعت آئین چپقلشهای مردانه
نمود - و بسیاری از کفدآوران رزم خوی ناموس جوی داد و نداداری

لذا پور بصوب بهوکری روانه شده بودند - از آگهی وصول
 قاهره بجالنا پور فسخ آن عزیمت نموده به پناه دولت آبان
 آمده اند - و بی نظام بآن سرگشتگان بادیه ضلالت پیغام نموده
 توقف شما درین نواحی باعث توجه عساکر نصرت مآثر میشود
 رای صواب آن است که بسمتی که رندانه و سایر عاملانیه اند
 رفته چنانچه سابقا قرار داده بودید قلعه شولا پور را با ولایت آن
 بایشان بدهید - و بعد از عهد و پیمان متفق گشته به تردد و تلاشی
 که از دست برآید لشکر پادشاهی را بشود مشغول دارید - مخاذیل
 باین اراده از راه راصدوده باز متوجه بالا گهات گشتند *

نگارش وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه غره رجب سنه هزار و چل مطابق بانزدهم
 بهمن جشن شمسی وزن انجام سال خجسته فال سی و نهم و آغاز
 سال چهارم از زندگانی جاویدانی حضرت خاقانی ابقاد یافت - و
 آن گرانبار صورت و معنی بآئینی که درین وزن فرخنده معهود است
 بطلا و دیگر اجناس بر سخته آمد - و پله ترازو رشک افزای آفتاب
 گردید - و بخشش سی هزار روپیه از زر و سیم وزن و بذل زر ندارد امن
 احتیاج جهانی برآمود - و شریف اصفهانی خالوی باقر خان نجم
 ثانی بمنصب هزاربی هفتصد سوار - و شجاع ولد معصوم خان کابلی
 بمنصب هزاربی چار صد و پنجاه سوار - و مکرمت خان از اصل و اضافه
 بمنصب هزاربی چار صد سوار نوازش یافتند - و نرسنگداس پسر راجه
 دوارکا داس بمنصب پانصدی ذات و چار صد سوار میرافراز گردید *

چون آن ارباب پیشگان در نشیب گهاتند - و جز آنکه بالا بر آیند چاره ندارند شما در قصبه مانده که در همین نزدیکی است - رحل اقامت بیفکندید - و مردم خود را از حوالی قلعه نادرگ و غیر آن طلب نموده با جمعیت آماده کار باشید - و از هر گهاتی که بر آیند خود را رسانیده بر راه بران گرده گمراه بگیرد - تا افواج دشمن مال رسیده بآب تیغ شعله حیات مستعار اینان فرو نشانند - و خود در پی بی نظامیه که قندهار رویه میبرند - روانه گشته در دوزخ بحوالی قصبه انبه جوکاهی رنت - و خاطر از استحکام قلعه آن فراهم ساخته تا تارخوش میر عبد الله (ن) رضوی را بنگاهبانی باز گذاشت - و از گهات انبه جوکاهی فرود آمده بقصبه بریل رسید - و از آنجا شب در میان بقصبه کهیر - بخت برگشتگان بر حقیقت کار آگاهی یافته ترک رفتن قندهار نمودند - و از راه پرسی روانه پرتور شدند - اعظم خان برینمعنی اطلاع یافته بموضع اشتی آمد - و از آن راه متوجه پرتور شد - و از پرتور امیالی که در فتح دهار بدست افتاده بود مصحوب علی اصغر ولد جعفر بیگ آصفخان بدرگاه ملاطین مطاب فرستاد - متعاقب از راه جالفاپور بسوی دولت آباد فرار نموده - هر روز مسافت دراز می نوریدند - و لشکر بصورت اثر منزل به منزل در پی می شناسمت - چون جالفاپور مضرب خیم عساکر فیروزی گشت دریا بنده آمد - که آن گروه فرصت پزده که برای مذبذب ساختن پادار خان که با قلیلی بمحاصره قلعه تلتم پرداخته بود

جماعه فرستاد - زندونه و پدرش از غلبه توشم با جمعی مسلح اعظم
 خان را دیدند - خان بیست خلعت و بیست اسب بر نداده و فرهاد
 و دیگر سران عادلخانه داده کمال دلجوئی و خوشخوئی بکار
 داشت - ایشان اظهار نمودند که چون عواطف والی حضرت خاقانی
 در باره عادلخان روز افزونست و حصون ملک بی نظام که در سمت
 بلجاپور واقع است یا توابع و مضامات بار مرحمت فرمودند - اگر
 قلعه دهارور که درینولا به نیروی تیغ جهان کشای اولیای دولت
 افتداج یافته و از جمله آن قلاع است بما باز گذارید در میان همسران
 باعث افتخار عادل خان خواهد بود - اعظم خان جواب داد که حکم
 گردون توان چنان صدور یافته بود که عادل خان بهیعی و تردد
 خود قلاع مذکوره را با توابع از تصرف بی نظامیه بر آورده متصرف
 شون - و در تجریب ملک و تغریق جمعیت بی نظام بد فرجام بالشتکر
 نصرت اثر متفق گشته بذل سعی نماید - درین مدت مدید که
 هوا خواهان درگاه عمرش اشتباه در تماقب آن بادیه پیدمایان انبار
 فراز از نشیب باز ندانسته در گذدن بدیخ فساد و بر افکندن بنیاد
 خفته ایشان کمال کوشش می نمودند - هر چند بشما نوشته آمد که
 درین وقت که مقاهیر پوریشان و سرگردان شده بخود گرفتارند
 و نگاهبانان قلاع امید کومک ندارند فرصت را از دست نداده قلاع
 را بتصرف در آرید - بگوش هوش نشنیده تغافل و تکامل ورزیدید
 اکنون که مجاهدان اقبال از روی جد و جهد تمام قلعه دهارور را
 فتح نمودند - این التماس بس بیجااست و قابل پذیرائی نیست
 چنین مطلب دور از کار بعرض اشرف نمیتوان رسانید - بهر حال

بخان بد آنچه از اسباب توپخانه و ذخیره قلعه از آمت تا راج باز
 مانده بود سرانجام لوازم قلعه داری نموده حراست آنرا بهیر
 عبد الله رضوی با جمعی از منصبداران و هفتصد پیاده بنگلچپی
 و برخی توپ انداز مقرر گردانیدند - درین اثنا رندوله سردار لشکر بلجپور
 که عادل خان اورا و فرهاد پدرش را با ده هزار سوار فرستاده
 بود تا بعضی محال ملک اورا که دران سمت واقع است از اسب
 بی نظامیه نگاهدارند - و در تسخیر قلاع و تصرف پرگنات که حضرت
 شاهنشاهی از ملک بی نظام باو عنایت فرموده بودند بکوشند
 بقصبه ماندور که ده کروهی دهارور است رحیده باعظم خان پیام
 نمود که چون عادلخان از صدق بندگی و لوازم دولخواهی و مراسم
 هواجوئی قیام می نماید - و مقرر گردانیده که این جماعت با
 عسکر فیروزی اتفاق نموده در مالش مقابله بی نظامیه سعی
 نمایند - بنده میخواهد که شما را در یابد و تابع صوابدید دولخواهان
 باشد - اعظم خان باینکه میدانست که او باین نظام در مقام موافقت
 است و بخرابی ملک او هرگز رضا ندهد صلاح وقت را که نخته
 کار سخته روزگار از دست بگذارد منظور دامتہ پاسخ داد که چون
 عزیمت تعائب محاذیل بی نظامیه تصمیم یافته است از روی
 اخلاص و بندگی برین اراده راسخ بوده رند بیاید رندوله و فرهاد
 پدر او در همان روز روانه لشکر ظفر اثر گشتند - اعظم خان روز دیگر
 بجهت ملاقات اینان در دهارور توقف نموده - یاتوت خان و
 ارداجیرام و کپیلوجی و مالوجی و چندی دیگر از دکنیان را با ملتفت
 خان پسر گلان خود و دیگر بندگان درگاه خلیق پناه با استقبال آن

[illegible]

که برکتی انجی بود (۲۰) بر آید که

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

၂၈၆ ရာဇဝင်နှင့် နှိုင်းယှဉ်ခြင်း

* ۱۹۸۸

۱۲۰ علم و تقویٰ، ششماں

مجلسه ششم - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶

شماره ۱۰۰ - روزنامه ۱۰۰ (۱۰)

سید محمد امین خاوری در خاندان نبوتی

میں نے اس کے لئے دعا کی ہے کہ وہ جلد صحت یاب ہو۔

[illegible]

است که در این کتاب

١٠ - ١١ - ١٢

[illegible]

...
...

١٠٠

... ..

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

(14)

ظفر خانی باره واده در بند قن قنم اخمد مست بشخت و قندهاری
برای تعدی انواع باسید صال آن گروه ند مثال اختیار نمودند و سید
استفسار اهل تاجتم ملاحظه تقویم فرموده ساعتی از روز آینده
استماع رسد پادشاه دور بدین صواب گزیند بنده من مقرر نی
و بدست و چهارم خدای الی الی چون این ماجرای بشرف
خلافت گردانند *

مستخرجه کشت و کیفیت و افعه معروض استایدان پیشگاه سرتی
بر حقیقت کار آفری یافته بهعقاب آن بانیه پیمانای انبار
این بدوخته تختان تیور روز بدین تعاقب نماید - درینولا خان منکور
که در پادشاهی کجاست تیوقت گزیند و بدین و بدین و بدین
فرستاده فرستاد - و بعد از سرچشمه دریا بنایان حکم شده بود -
پروژه افغانده انداننده عند الله خان بدین برای تیدیه دریا منقرض
ملک داری و خیران کشانی است سرتی ساله و مقرر کرده قنده
عاطر که موطی انوار چه از پیش بدین و دور اندیشی که از لوازم
خفروت خاقانی چه از صفای باطنی که مقرر اسرار است و انجاء
و از تهرن گاو و جویره و انبه بالا تر کشفیده و بسمت ساله زبان
اندوخته آتش آتش بر انروز از حوالی دریا بانیان با تیر آتش
باعتی باعانت قناتل در شامیل افغانده آن حدوت استیاب تیدیه
دریا و مدور و ایدل و تیوقت فرزندانی و مستعلقانی با نوز آنکه در نواحی
غرض آلود و مستحکم مصلحت استیاب نظام نی مقرر نی مقرر نی
مستخرجه دانداده تیور مقرر شده برای مقرر مقرر از درستی
دست از حوالی و با کوب بواب گشت و آتش نی نظام نامش

جائزست دلکشا و نصیچیر کاهیت مصرت افزا تشریف بردند - سه روز دران سرزمین نشاط آگین بعشرت و شادگامی توقف نمودند - و چند بیلۀ کار و آهوز به تغذی شکار کرده بدرلخانه والا مراجعت فرمودند - کراره دهیست سه گروهی برهانپور در نواحی آن رود خانه ایست که از صفا چون آئینه حبابی رونماست - و از لطافت چون آب زندگانی گوارا - و در بعض مواضع عرض آن صد گز پادشاهیست - و در بعضی کمتر - در ازمنه سالقه برابر کراره بران رود بندی بسته بودند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز - و از روی آن بند آبشاری میریخت - فرمان فرمای جهان در ایام نیک نرجام پادشاهزادگی - هنگامی که ماهیچه ربایات ظفرآیات برای تنظیم مهمات دکن و تفسیق معاملات آن فروغ بخش خطۀ برهانپور بود - در اننای شکار آن مقام بجهت انتظام دیده حکم فرمودند - که پیش بند سابق بندی دیگر بغاصلة هشتاد گز بر بندند تا میان هر دو بند حوضی صد گز در هشتاد گز بر روی کار آید - و آبشاری دیگر از روی این بند بریزد و در روی آن در دست عمارت مطبوع برافرازند - و باصر پادشاهی در کمتر فرصتی حوضی و آبشاری دیگر و دو منزل دل نشین بر دو کنار آن و باغیچۀ متصل عمارت آن روی آب صورت اتمام یافته حیرت انزای دینه وران دسوار پسند گشت •

ترجمانچ این ایام مصرت انتظام فتح قلعه منصور گده

است بمعی باقر خان نیم ثانی صبحه دار اوردیسه

تفسیر این صبحی آنکه سال گذشته خان مذکور بکمپرا باره

امارتی در آوردند - و آنچه از توپ و تفنگ و اسلحه و اسباب قلعه
 داری در آن حصار بود با اشیای دیگر بدست سپاه قلعه کشا افتاد -
 و چون عساکر ظفر مآثر بگذار آب و نجره که دوازده گروهی قلعه
 دهارور است رسیدند - مقرب خان و بهلول و دیگر مشاهده از گهات
 انجن دوده فروید آمده به مضامات برگشته بیدر رسیدند - اعظم خان
 ازین منزل ساهوجی بهونسله را ضبط مجال متعلقه جنیرو
 سنگمبیر فرستاد - و با دیگر افواج نصرت امتزاج متعاقب آن گروه
 ادبار پوره از کتل ایلم گذشته بقصبه بیدر و از آنجا به پرنور که کنار آب
 درنده است رفت - تبه کاران سیه روزگار راه گریز پیموده خود را
 بنواحی دولت آباد رسانیدند - اعظم خان چون دریافت که ادبار
 پژوهان از فقدان علف و غله از نواحی دولت آباد به دلا گهات
 برگردیده بصوب دهارور روانه شده اند - بران شد که برین باطل
 مستیزان سرراه گرفته دست بردی نماید - درین اثنا بوضوح پیوست
 که غنیم فیلان و اسباب به پناه قلعه دهارور فرستاده اراده رفتن پائیدن
 گهات دارد - بنابراین بر کتل انجن دوده بر آمده سه گروهی دهارور
 فروید آمد - تدمه این داستان در محالش گذارش خواهد یافت *
 جمال خان قراول که برای شکار فیل بجانب سلطان پور
 و راج پدیده از توابع گجرات رفته بود و یکصد و سی فیل گرفته
 یازدهم جمادی الاولی بشرف زمین بوس رسید - و هفتاد فیل
 خرد و ماده که زنده مانده بود از نظر افسد گذرانید - قیمت يك
 لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت *

آخر این روز اورنگ آرای جهانبانی بموضع کراره که سیر

روانگه گهات گردید - و در آتفانی عروج بران گریوه جمعی از سوار و پیاده بسیار از قبل معطهر دران تنگنا بر مجاهدان اقبال سر راه گرفتند - و با اهتمام خان میر آتش که پیش از غازیان لشکر منصور شروع در برآمدن گهات نموده بود بمحاربه پرداختند - گروهی از بند های درگاه و تنگچیان سرکار خاصه شریفه که همراه او بودند پایی جسارت استوار نهاده - و دست جلالت کشاده - بسیاری از پادشاهیان را مقتول ساختند - و برخی از سرداران را ماسور - و انواع نصرت امتزاج به نیروی اقبال شاهنشاهی بالایی گهات برآمده موضع دامکنورا که از احمد نگر بدست کروه است مضروب خیام گردانیدند روز دیگر از آنجا کوچ نموده بقصبه جامکبهیر که از ولایت بی نظام است رسیدند - اعظم خان پرگنه مذکور را بجایگدر دلاور خان حبشی که در سلک دولتخواهان منسلک گشته بود تن نمود - و از جمعی را بضبط آن گذاشته با لشکر ظفر اثر روانه گردید - روز دیگر عسکر گیتی پیا بموضع تلنگی آمد - نگاهبان قلعه با استواری برج و باره پرداخته بسر دادن بان و انداختن تیر و تفنگ پرداختند و اعظم خان و اهتمام خان میر آتش را با مردم توپخانه و مرهمت خان بخشی احدین را با احدیان تیر انداز و دیگر بند های درگاه و جمعی تنگچیان خود را بکشایش قلعه فرستاد - گروه جابباز نبرد پرداز حصار را مرکزوار گرد گرفته بقائید یزدانی و تیسیر آسمانی که همواره پیشکار این دولت اند طراز است در عرض یک پهر مقتوح گردانیدند - و برخی از محصوران را به تیغ بی دریغ از دم گذرانیدند - و نزدیک پاصد کس و سپاهی و غیر آن بقید

نگوئیده ازان مصدر افعال نا پسندیده بظهور آید عبد الله خان
 بهادر را که در ظاهر برای معالجه او و در باطن برای مداوای
 دردی کافر نعمت اخلاط فساد و ردع مواد فتنه او بی شریعت
 ناگوار بوار صورت نمی بست - از بالا گهات طلب فرموده بودند
 بجهت تادیب و تنبیه آن شوریده بخت معین گردانیدند - و دهم
 جمادی الاولی بعنایت خلعت و اسب از طویلۀ خاصه با زین
 مطلا سربلند ساخته رخصت فرمودند - میرزا عیسی ترخان و
 رشید خان انصاری و خواجه بابا و خواجه کامگار که با عبد الله خان بهادر
 آمده بود و سیف الملوک و شرزه خان و ابوالبقا برادرزاده عبد الله خان
 بهادر و خلیل بیگ و کریمداد بیگ قاقشال و عالم چند و گویند رای
 پرهاران و دیگر منصبداران و اعدیان و کماندار و تغنگچیان همراه
 او مرخص گشتند - و اسحق بیگ خویش یادگار حسین خان بخشی
 و واقعه نویس آن لشکر مقرر شد - دریای شوریده رای قصبه اندول
 و دهرن کانورا با بعضی مواضع پاییدن گهات چالیدس گاون تاخته
 باستماع خبر توجه عبد الله خان بهادر برگزیده به بالاگهات رفت
 و چون در دولتآباد و نواحی آن از نیت بد طویت بی نظامیه و
 قدم انبار لزمز انانغه بارش از آسمان و نبات از زمین که سرمایۀ
 سرسبزی جهان و پائندگی جهانیانست بر افتاده بود - اعظم خان
 نهضت افواج جهانکشا بدانصوب مصلحت ندید - و رایش چنان
 اقتضا کرد که باستیصال مقرب خان و بهلول مخدول که در دهارور
 و انبه جوکائی بودند متوجه گردد - و مطابق صواب دید او نوشته
 بعین الدوله از موضع اوجهر نیز رسید - بنابراین از راه سانگ درده

سأهوجى بعد از رسيدن اين حكم با دو هزار سوار داخل لشكر فيردوزى
 گرديد. و بالتماس اعظم خان بخلعت و منصب پنجهزاري ذات
 و سوار و چمدهر مرصع و علم و نقاره و اسب و فيل و انعام دو لکه
 روپيه مرافراز گشت - و ميغاجي برادر او بخلعت و منصب سه
 هزارى ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و چمدهر مرصع و اسب
 و ساماچى ولد ساهوجى بخلعت و منصب دو هزارى ذات هزار
 سوار و اسب - و هر کدام از ربي راى ساتيه و مالوجى و هاباچى
 بمنصبى در خور نوازش يافتند - و ديگر خويشان او نيز فراخور رتبه
 بمناسب سر بلند گرديدند - دامن اميد اينان پانعم هشتاد هزار
 روپيه برآموده شد - پيراي کمر نعمت و درباى فاصر همت خبر
 نهضت افواج جهانکشا بچادب سيوگانو شنيدده از بيضاپور و بهولپنه
 بموضع لاسور که ده گروهى دولتآباد ست رفتند و بى نظام از استماع
 توجه عساکر نصرت مأثر بدانصوب مراسيده گشته از نظام آباد که
 بيرون قلعه دولتآباد ساخته بودند و متعلقانش منازل و عمارات
 دران پرداخته بودند بقلعه مذکور رفت - و پيرا و دريا نيز در لاسور
 بودن مصلحت ندريده در ايرکته که بيم گروهى دولتآباد است
 اقامت گزیدند - و پس از آن چندی مانسبان را بارباش دره که در پناه
 آن حصن حصين واقع شده بودند - درياى تيره روز با هزار انان
 شقاوت اندوز از پيرا جدا شده بقصد تاخت نواحى قصبه اندول
 و دهرن گانوبشوى چاندور و گهات چاليس کانو روانه گشت - و چون
 اينمعنى بعرض ملتزمان بساط حضور رسيد شهنشاه در بين حزم
 آئين که از روي غيب دانى و نهفته بينى پيش ازآنکه اين خيال

بهادر را که در مصدر افعال نا پسندیده بظهور آید عبد الله خان
 دریای کافر را ظاهر برای معالجه او و در باطن برای مداوای
 ناگوار بوار و نعمت اخلاط فساد و دفع مواد فتنه آوری شربت
 بحیثیت تادینورت نمی بست - از بالا گهات طلب فرموده بودند
 حمادی الوب و تنبیه آن شوریده بخت معین گردانیدند - و دهم
 مطلق سر بلندای بعنایت خلعت و اسب از طویلۀ خاصه یا زین
 رشید خان انا ساخته رخصت فرمودند - میرزا عیسی ترخان و
 آمده بود و نصاری و خواجه بابا و خواجه کامگار که با عبد الله خان بهادر
 بهادر و خلیف الملوک و شرزه خان و ابوالبقا برادر زاده عبد الله خان
 پرهاران و دل بیگ و کریمداد بیگ قاقشال و عالم چند و گویند رای
 او مرخص گریز منصفداران و احدیان و کماندار و تغنگچیان همراه
 و واقعه نویسمند - و اسحق بیگ خویش یارگار حسین خان بخشی
 و دهن گانس آن لشکر مقرر شد - دریای شوریده رای قصبه اندول
 باستماع خبر را با بعضی مواضع پائین گهات چالیس گاون تاخته
 و چون در در تریه عبد الله خان بهادر برگزیده به بالا گهات رفت
 قدم اذبار اولتادان و نواحی آن از نیت بد طویت بی نظامیه و
 سرسبز جزم افغانه بارش از آسمان و نبات از زمین که سرمایۀ
 نهضت افغان و پایدگی جهانیانست بر افتاده بود - اعظم خان
 اقتضا کرد کراج جهانکشا بدانصوب مصلحت ندید - و رایش چنان
 و انبه جوکاه باستیصال مقرب خان و بهلول مخدول که در دهارد
 بعین الدوای بودند متوجه گردد - و مطابق صواب دید او نوشته
 له از موضع ادجهر نیز رسید - بنابراین از راه مانک دور

ساهوچی بعد از رسیدن این حکم با دو هزار سوار داخل لشکر نیروزی
 گردید - و بالتماس اعظم خان بخلعت و منصب پنجهزاری ذات
 و سوار و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دو لکه
 روپیه سرافراز گشت - و میناخی برادر او بخلعت و منصب سه
 هزار ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و جمدهر مرصع و اسپ
 و ساماچی ولد ساهوچی بخلعت و منصب دو هزار ذات هزار
 سوار و اسپ - و هر کدام از ربی رای ساتیه و مالوچی و هاباجی
 بمنصبی در خور نوازش یافتند - و دیگر خوبشان او نیز فراخور رتبه
 بمناسب سر بلند گردیدند - دامن امید اینان پانعم هشتاد هزار
 روپیه برآموده شد - پیرای کفر نعمت و دریای مامر همت خبر
 نهضت امواج جهانکشا بجادب سیوکانو شنیده از بیضاپور و بهولسنه
 بموضع لاسور که ده گروهی دولتاباد ست رفتند و بی نظام از اجتماع
 توجه عساکر بصرت مآثر بدانصوب مراسیده گشته از نظام آباد که
 بیرون قلعه دولتاباد ساخته بودند و متعلقانش منازل و عمارات
 دران پرداخته بودند بقلعه مذکور رفت - و پیرا و دریا نیز در لاسور
 بودن مصالحت ندیده در ایر کهتله که بیم گروهی دولتاباد است
 اقامت گزیدند - و پس از آن چندی منتظران را بارباش دره که در پناه
 آن حصن حصین رافع شده بودند - دریای تیره روز با هزار افغان
 شقارت اندرز از پیرا جدا شده بقصد تاخت نواحی قصبه ابدول
 و دهرن گنوبشوی چاندور و گهات چالیس کانو روانه گشت - و چون
 اینمعنی بمعرض ملتزمان بساط حضور رسید شهنشاه دور بین حزم
 آئین که از روی غیب دانی و نهفته بینی پیش از آنکه این خیال

داشت - شه‌ن‌شاه حق آگاه از قدردانی و جزهر شناسی بجلدوی
این فتح نمایان اعظم خان را خلعت فاخر و شمشیر مرصع و اسب از
طوبله خاصه با ساز طلا و فیل از حلقه خاصه عنایت نموده فرستادند -
و بهادر خان را خلعت و خنجر مرصع و مرصع نموده باضافه هزار
سوار بمنصب چار هزارای سه هزار سوار و عطای اسب با زین مطلا
و فیل عمر افتخار بخشید - و دیگر بندگان را نیز در خور کار طلبی
و خدمت گذاری سرافراز گردانیدند - چون پیرای کفران گرای
و دریای تیره رای از سیوکنو به بیضاپور و بهونسله از پرگنات ولایت
بی نظام که بورژ ابواج قاهره پیش از برسات دران اثر آبادی
نمانده بود بقصد رفتن دولتا باد رو نهادند - اعظم خان آگهی یافته
از بیر با قریب بیست هزار سوار که دران ایام شان اینان دیده بود
بصوب سیوگانو کوچ نمود - درین ایام ساهوجی بهونسله داماد جادو
رای که سر لشکر هندو بی نظام بود بلشکر فیروزی که با اعظم خان
بود پیوست - او بعد از کشته شدن جادو رای چنانچه گذارش
یافت از بی نظام پیوند همراهی گسیخته به پرگنه پونه و چاکنه رفته
اقامت نموده بود - از بختوری ارزومند بندگی. این درگاه خلایق
پناه گشته باعظم خان نوشت - که اگر از ملتزمان آستان عرش
مکان عهد نامه که باعث اطمینان خاطر پراگنده این بنده شود برسد
حلقه خدمت گذاری در گوش کشیده بمعسکبر اقبال بیاید - پس
از آنکه اعظم خان حقیقت بدرگاه گردون جاه عرضه داشت نمود -
فرمان شد که تسلیه او نماید - و منصبی که در باره او و خوبشان
و منتسبان او تجویز خواهد نمود شرف پذیرائی خواهد یافت -

و بخود نیز با وجود ماندگی مردم و اسپان با سایر هم‌زمان متعاقب روان شد و چون پیرای شقاوت گرا دریانت که افواج ظفر امتزاج دست از تعاقب باز نمی دارند در اندک گریز عیال را از عماری ماده فیل فروغ آورد و بر اسپ سوار کرده همراه برداشت - درویش محمد و دیگر همراهانش آن ماده فیل را با عماری بدست آوردند - و جمعی را از امانت درون‌هایک بد نژاد و غم‌هم‌نای عیال خذلان مآل بقید اسرزد آوردند - و بیشتری از مردم کار آمدنی پیرا مجروح و زخمی رفتند - و از فزونی هراس آن گروه کفران اساس جز لباس پوشیده و اسپ سواری هیچ با خود نتوانستند برد و پیرای برگشته بخت با چندی از رفقا که بسان ادبار ملایم روزگار آن نابکار بودند بهزاران پیریشانی و سرگردانی که لازم کفران نعمت است از نا کاهی بکم نامی در ساخته بکوهستان در آمد - و اولیای دولت بغازه فیروزی رخسار روزگار بر افروخته - و بدست بهروزی لوائے افتخار بر افراخته برگردیدند - و چون شام پرده انطلام بر روی روز عالم افروز انگذد - اعظم خان دست از تعاقب باز داشته فروغ آمد - و از آنجا که از یاقوت خان که در میپهلوی گنوبارد گذاشته بود خاطر فراهم نداشت به بیر برگشت - تا هم از در برسد و هم مکنون ضمیر نساک پذیر مقرب خان و پهلوی در یابد - درین روز یاقوت خان با اردر بلشکر نصرت اثر پیرومت - و ظاهر شد که دریا متهور از ندوسه بر آمده با پیرای متهور ملحق گشت - اعظم خان در بید برای آوردگی دراب و دیدن شان لشکر چندی اقامت گزیده حقیقت ایلغار دراز و تردد و نیاز - و کیفیت فتح ابدال طراز - بدرگاه المعروض

همتان از فراز کوه رو به نشیب داشتند - و پیکان و بندق دلارزان
 جانباز بر مفارق آن سبکساران گران جان منی بارید - تفتنگی به بهادر
 مزید رسید - و در گرمی هنگامه پیکار از رفتن باز ماند - درین اثنا
 پسررام نام نوکر راجه بهار سنگه بندیده خود را باو رسانید - بهادر
 ندیم جان باو در آویخته جمدهری بر رانش زد - و پسررام نیز
 جمدهری بر گلوئی بهادر زده آن خون گرفته را روانه ملک فنا
 گردانید - و سر آن بد گهر را با اسپ و سپهر و انگشتر و دو شمشیر که
 یکی بر اسپ داشت و دیگری در کمر بهار سنگه رسانید -
 راجه آن را نزد اعظم خان آورد - خان اسپ و یراق به پسررام بخشیده
 سر پسر او را برای عبرت سایر مقهوران مغرور فرستاد - که از دروازه
 بیر بیاویزند - و انگشترش بدرگاه جهان پناه روانه ساخت - تا بر
 همکنان روشن گردد که او روانه ملک عدم گشته - و مبارزان لشکر
 فیروزی تا سه کروه بتعاقب این بادیه پیمایان ادمبار پرداخته بسیاری
 را طعمه تیغ جان گزا گردانید - چون سپاه نصرت دستگاه در یک
 سواری از یک پهر شب گذشته تا سه پهر روز زیاده برسی کروه
 نور دیده بودند - و از شدت حرارت و کثرت حرکت در اسپ و سوار
 تاب و توان نمانده بود اعظم خان دران هم توقف گونه کرد -
 که هم سپاهیان و اسپان فی الجمله آرامی گیرند - و هم پهن ماندگان
 برسند - درین میان پیرا و دیگر همراهانش که همه اسپان تازه رو
 داشتند فرصت غنیمت دانسته راه گریز سپردند - اعظم خان درویش
 محمد دکنی را با مردم جگدیو رای برادر جادون رای که در بیر بوده
 و لختی دیگر از بندگان درگاه معلا بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستاد

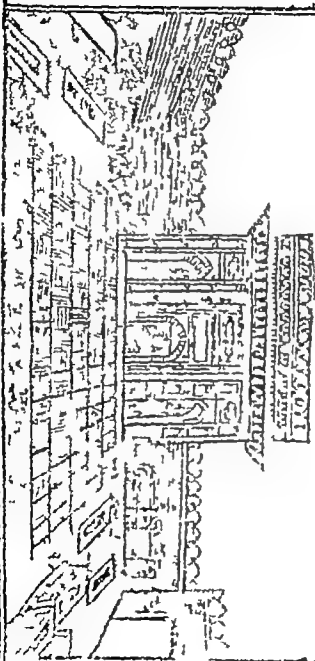
از قلت هم‌رهان کار به تنگی گرایید - پیاده شده دل بر جان فشانی
 نهادند - و در کشش و کوشش کار نامه مردانگی بروی کار آورده
 جمعی کثیر را رهگرانی نیستی گردانیدند - و بهادر خان دادشجاعت داده
 در زخم تیر یکی بروی دیگری بر پهلوی برداشت - و چندی از هم‌رهانش
 در میدان پیکار که از کثرت غبار مانند شب تار شده بود پروانه وار خود
 را بر شعله شمشیر آتشبار زدند - و نهر داس جهاد با بعضی راجپوتان
 پیچیدگی‌های مردانه جان فانی را در کار خداوند حقیقی در باخته
 نیک‌نامی اندوخت - و پهلوانان و خواستار و مزحمت خان که از
 دست راحت بر کوه برآمده بودند - از مشاهده این کارزار در پناه
 دیوار سنگ چین که دران حوالی بود بکمانداری درآمدند - و
 راجه بهار سنگه بندیده از فوج برانغار بکوهک بهادر خان رسیده
 کوشش مردانه نمود - و برخی از هم‌رهانش بتلاش گردانه
 نقد جان در باختند - و راجه جیسنگه و راجه بیتلکاس و راجه
 انوب سنگه و غیر اینان که در دیگر جانب کوه بودند نیز بهنگام
 رسیدند - اعظم خان بسرعت تمام پدای کوه رسیده ملتفتان و راد
 سر به‌ور تبه و چندین من بندیده و دیگر مردم جرانغار را تاکید بر
 آمدن نمود - درین وقت که بر بعضی از اولیاء دولت ابد میعاد
 کار فی الجمله تنگ بود از نیروگی اقبال نصرت مال شاهنشاهی
 که همواره بتائید سیحانی کار گذار است - و به تپسر آسمانی
 در گیر و دار - آثار فیروزی بر روی کار آمد - و بهادر تیره اختر از
 رسیدن انواج بی در پی دل بای داده با ملعین امغانه رد بگریز
 نهاد - و پیرا نیز از قرار گاه خود فرار نمود - در هنگامیکه آن پست

ریز زمینید - عزیز از وصول افواج قاهره پای ثابت از دست داده
 باضطراب نزد پدر برگشت - و برگذارد - که عساکر نصرت حاضر
 بسزمت هرچه تمامتر رسیدند - و جمعی که پیشتر نمودار شده بودند
 فوج صف شکن خان بود - پیرا چون بر رسیدن لشکر فیروزی راهنوار
 پشته دید و پای گریز شکسته ناگزیر با همگی اناغنه آماده پیکار
 گشت - راجه جیسنکه سردار فوج هراول و راجه بدینهاداس و راجه
 انوپ سنگه و دیگر راجپوتان و سپهدار خان سرآمد فوج برانفار
 بهادر خان و سردار خان و خواص خان و اهتمام خان داروغه توپخانه
 باتفنگچیان و مرحمت خان با اعدیان به بنگاد آن نکبت دیدگان رسیدند -
 عصاة بغاة اسباب خود را با اموال و امتعه بازاربان که بنیغما گرفته
 تقسیم میکردند گذاشته شروع در بر آمدن کوه نمودند - و از آن روکه
 از اشتغال اکثر اعدیان و تأییدنان اسرا بتاراج بنه و بار انگروه نرفته
 پزوه افواج بحر امواج از توزک افتاد - اسرای مسلمانان و راجپوت
 که اسامی شان نگارش یافت با قلیلی از مردم خود عقب مخاذیل
 بران کوه بر آمدن گرفتند - و بهادر خان روهیله و اهتمام خان و نرهر
 داس جهالا پیش از دیگران بقله کوه بر آمده تعاقب نمودند پیرا
 چون دید که جوقی از دلیران جدکار ناگهان رسیدند - و دیگر دلایران
 نبرد شعار نیز پیهم میرسند - عماری ماده فیلی که زنان بافی مانده
 قتل دران همراه میگردانید به سیوگانو روانه کرده خود قدم ادبار
 به پیکار استوار ساخته استاد - و بهادر برادر زاده خود را که اعتماد
 تمام بر دلیری و مردانگی او داشت (رو بروی بهادر خان و دیگر
 مجاهدان فرستاد - و چون بر بهادر خان و اهتمام خان و نرهر داس

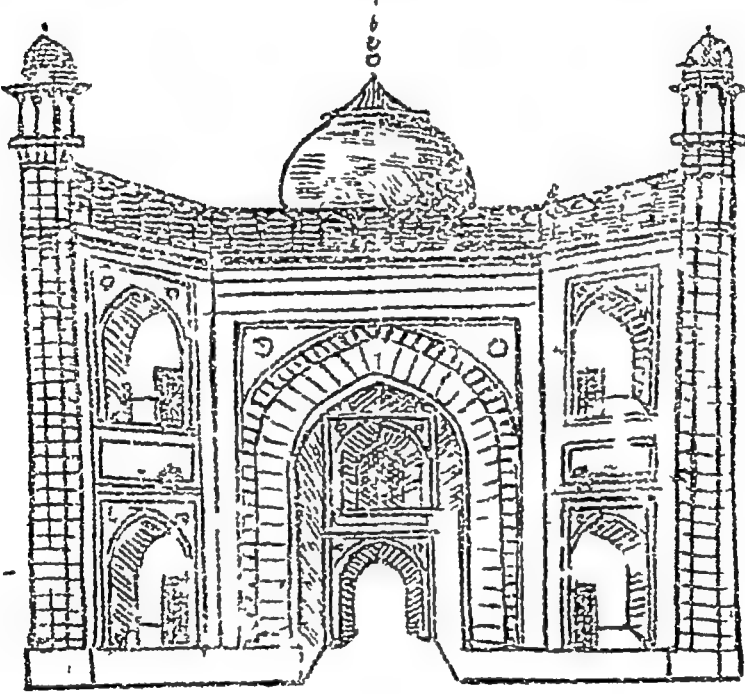
گروه است بتقسیم احباب تیار که همراهان حتم پیشه او در کیدون
 و کیورائی برهنه‌نی گرفته اند مشغول امت و اکثر متعلقانش که
 برای تحصیل پراگنده بودند فراهم گشته اند - و از خبر رسیدن
 انواع قاهره بنواحی پاتهری قرار داده که هرگاه به بیرنزدیک شوند
 کوچ نماید - اعظم خان و یاقوت خان و مابوجی بهونسله و اکرام خان
 و میر عبد الله و رعایت خان و دیگر بندگان درگاه عرش اشتباه را
 باجمعی در میپهلی گانو همراه اردو گذاشت که حراست اردو
 نموده راه باهمنگی نوردند - و سپه‌دار خان و راجه جیسنگه و راجه
 چهار سنگه بندیل و را و مور بهورتیه و بهادر خان و راجه بیتهداس
 و سردار خان و راجه پهار سنگه بندیل و راجه ابوب سنگه و خواستخان
 و جان نثار خان و ارجن برادر اناکرن و مرحمت خان بخشی
 احدیان و چندر من بندیل و اهتمام خان و کیلوجی و اودا جبرام
 و جگدیورای و دیگر دکنیان و منصبداران و احدیان و برق اندازان را
 همراه گرفته بعد از یک پهر شب بقصد استیصال آن گروه شقاوت پزوه
 از میپهلی گانو سوار شد - و چارگری شب مانده بموضع پیپلنیر که
 از بیرشش گروه است رسیده بصف شمن خان نوشت که باجمعیست
 خود بر کنار لشکر نکبت اثر آن برگشته بخت قیام نماید تا همان
 جمعیت قلیل را فوج دشمن مال پنداشته بطرفی بدر نرزد - و چون
 صف شمن خان فوج خود را توزک ساخته بر فراز پشتی بغاصله
 یک گروه برابر مقاهیر که چار گروه از بیر گذشته در دامن کوهی
 انامت داشتند ایستاده عزیز پسران ذلیل باجمعیست بدر بمقابله
 صف شمن خان شقامت - درون اثنا اعظم خان بالشکر ظفر انرجلو

سوار مقرر شد - و از اصل و اضافه بمنصب شاه بیگ خان دوهزار و
هزار و دویست سوار قرار یافت - گویال سنگه که پدرش راجه منورپ
سمپری شده بمنصب هشت صدی چار صد سوار سرافراز گردید *
از سوانح این ایام تاختن اعظم خان است برپیرای هرزه گرای
و مآلش بسزا یافتن آن تبه رای و انصار شتارت انتهای او
گزارش این مقال آنکه چون عساکر گردون متأثر بعد از
انصرام ایام برسات از دیول گانو باستیصال بی نظامیه و اداعه نهضت
نمودند مقر بخان و بهلول مخدول و دیگر مقاهیر بشنفتن این خبر از
جالندپور که برای انقضای موسم بشلال دران اقامت گزیده بودند روی
ادبار بجانب پاتهری نهادند - اعظم خان برقرار این ادبار پیدشگان آگهی
یافته با افواج نصرت امتزاج کوچ بر کوچ تعاقب نمود - چون بموضع
رامبهوری که بر ساحل آب بآن کنک واقع است رسیده دریافت که
مخادیل بی نظامیه بالای گهات دهارور برآمده بقلعۀ آن پناه
گرفته اند و پیرای غنوده بخت هنوز از نواحی بیر که درانجا توقف
گزیده بود برنیاوده - و خبر انتهای لشکر جهانکشا بآنصوب شنیده
جماعۀ را که برای تحصیل محصول محال متعلقه بیر فرستاده بود
طلبیده و چشم انتظار در راه رسیدن دریا از ندوسۀ مقر بخان و
بهلول از دهارور دارد بعزیمت آنکه پیش از فراهم آمدن اینان
خون را بآن فتنه جوی فساد خورسانیده جمعیت او را پراکنده
گرداند - از رامبهوری بمهکانو آمد - درین اثنا مکاتیب صف
شکن خان ولد سید یوسف خان رضوی قلعه دار دیر پیهم رسید -
که پیرای تیره رای در زاجوری که از مچهای گانو بیست و چار

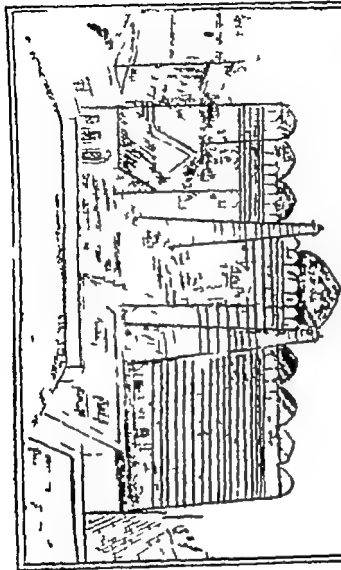
د کابل د کابل



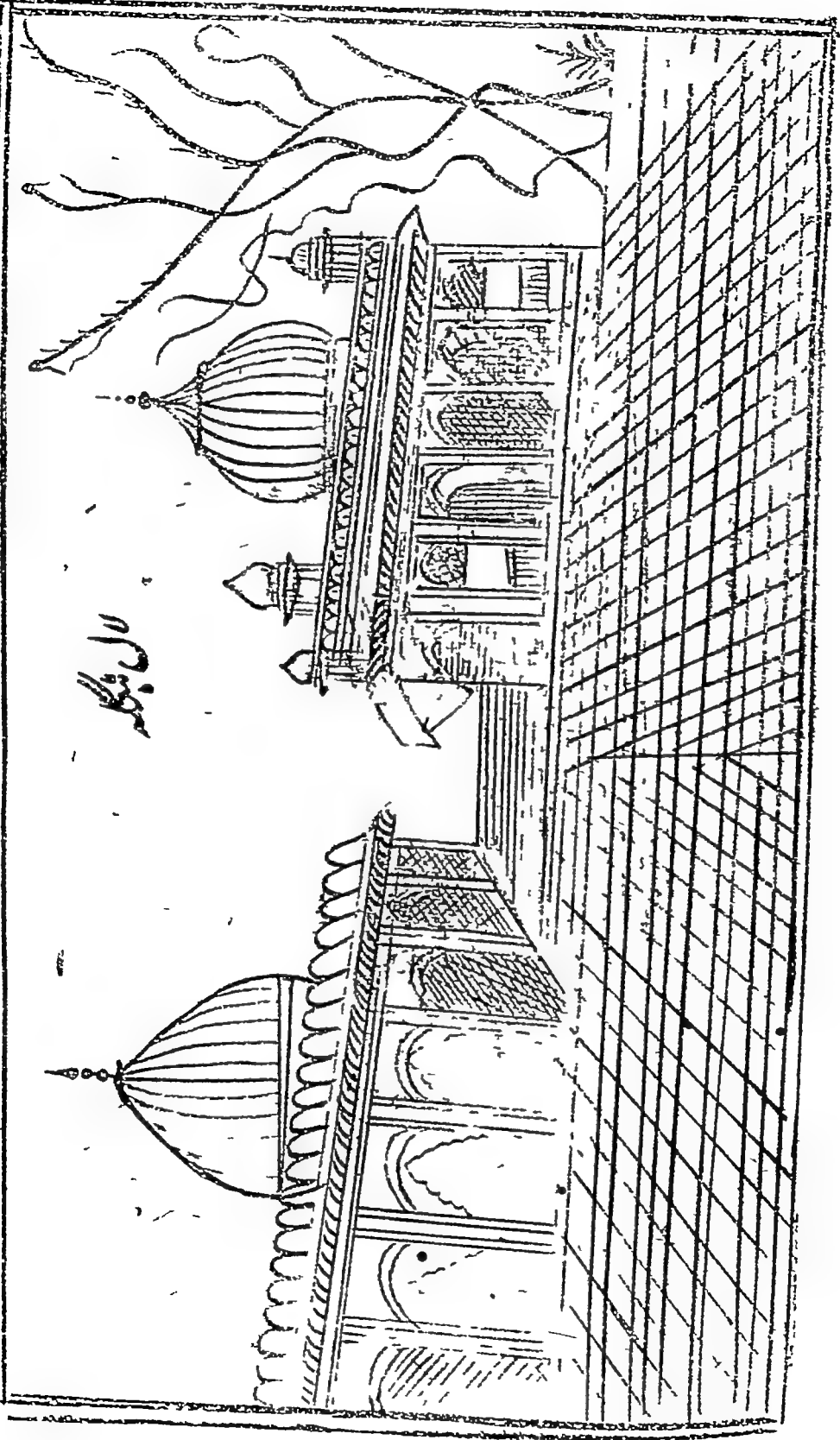
در آئینه عربی سرا



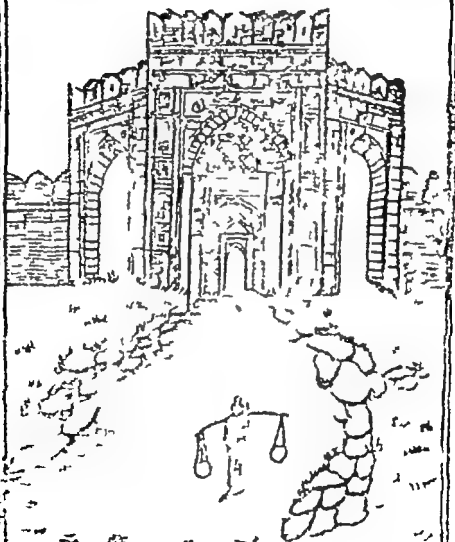
کلاں مسجد



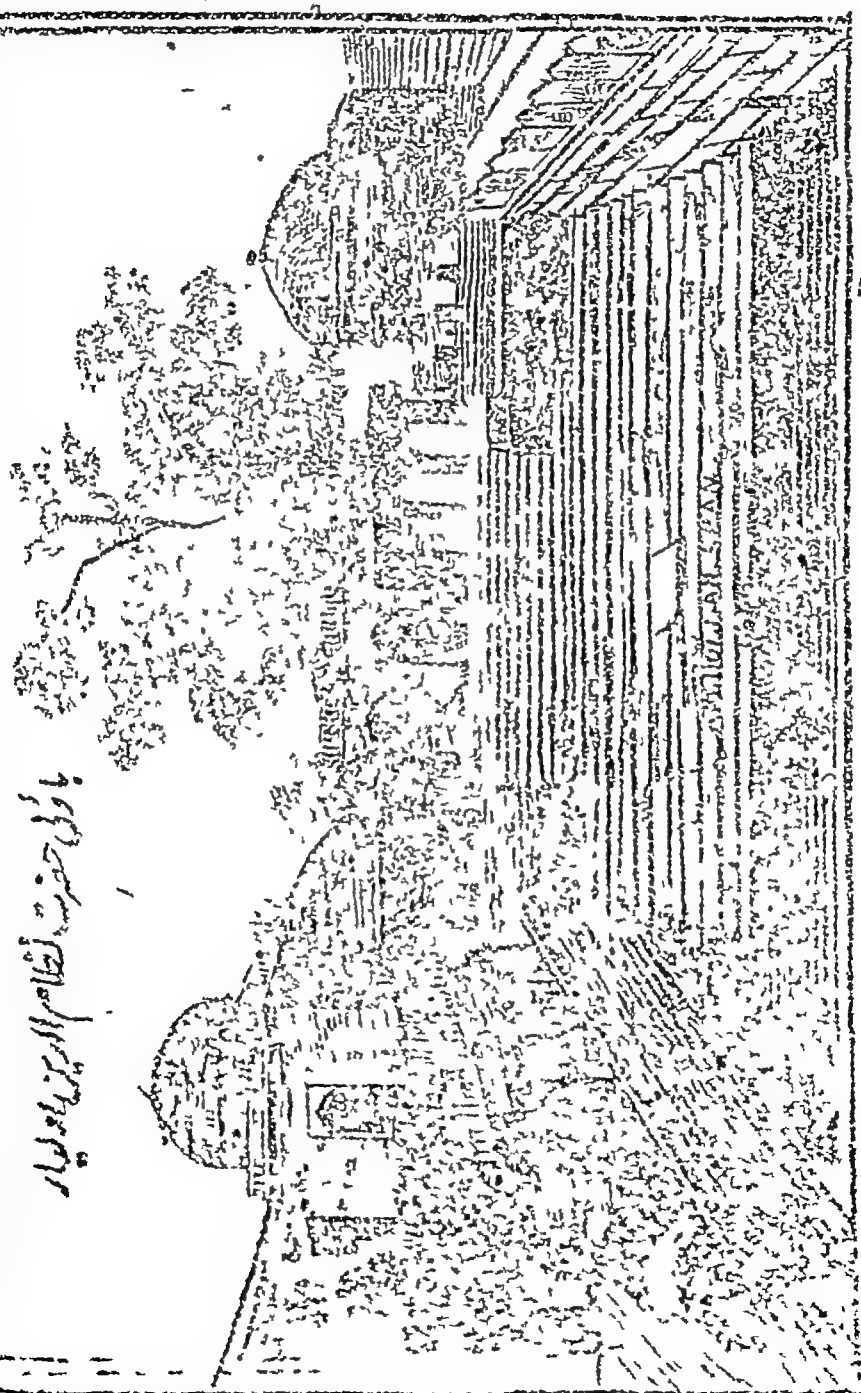
سال جنگ

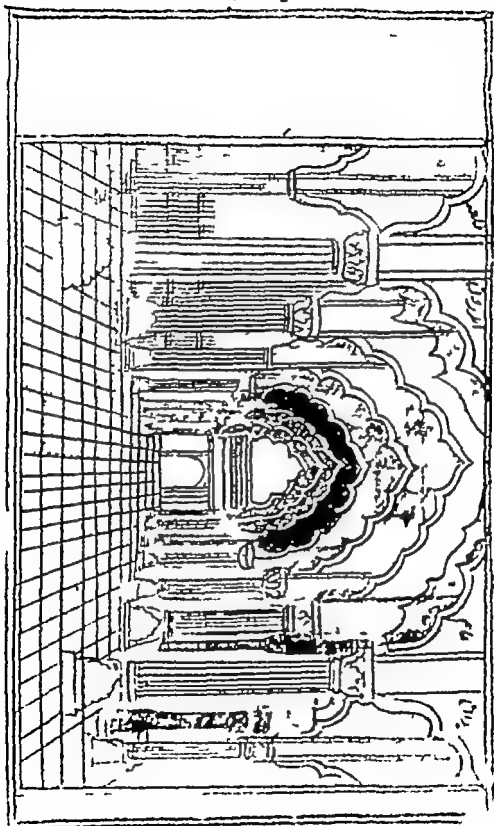


دروازه عرب سرا

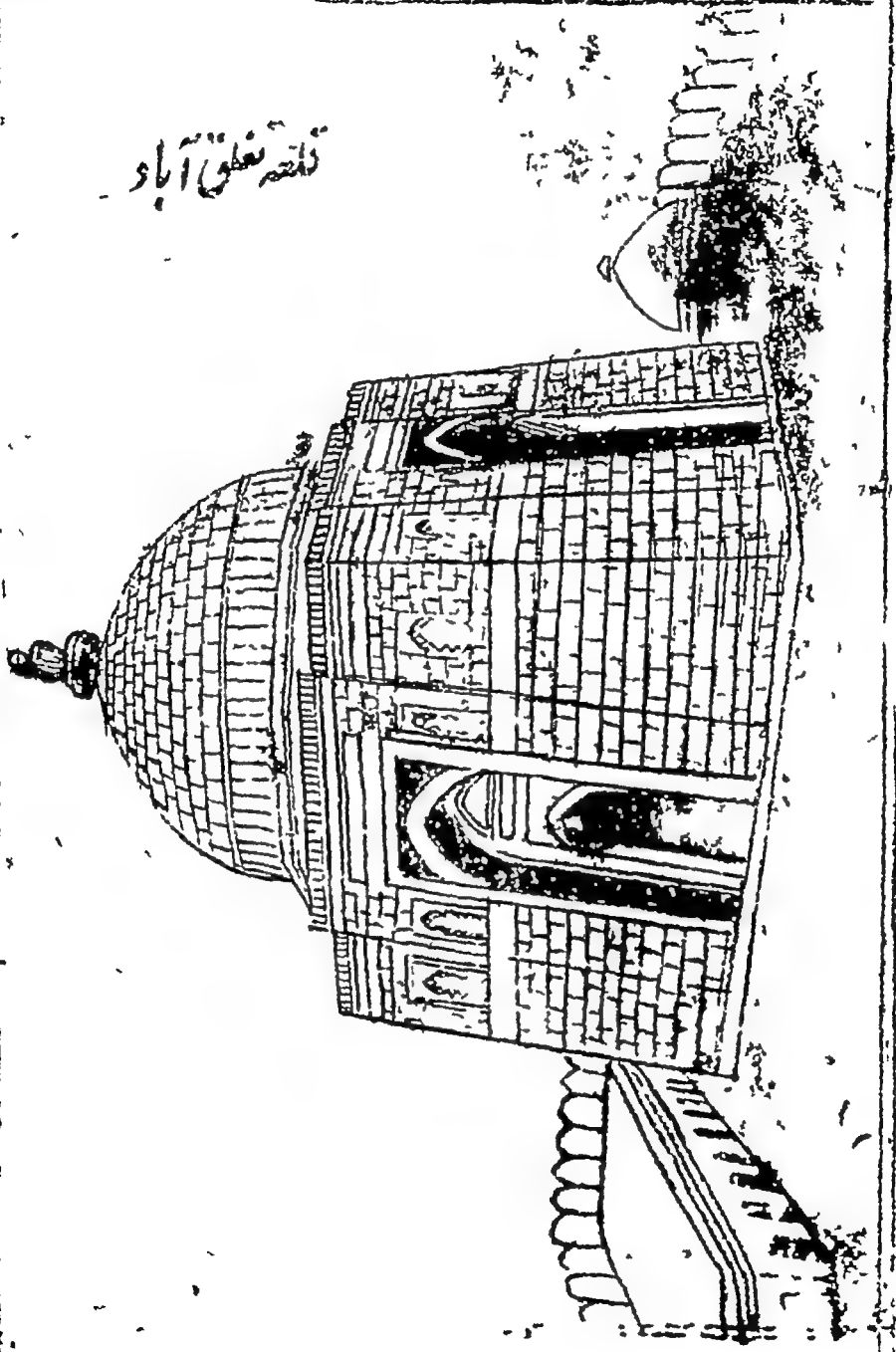


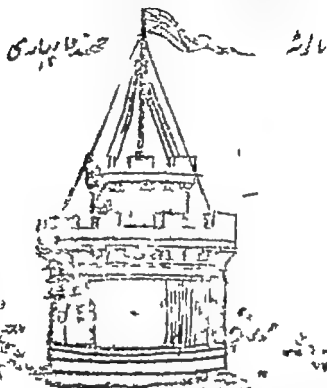
باغی حضرت نظام الدین چلبغا



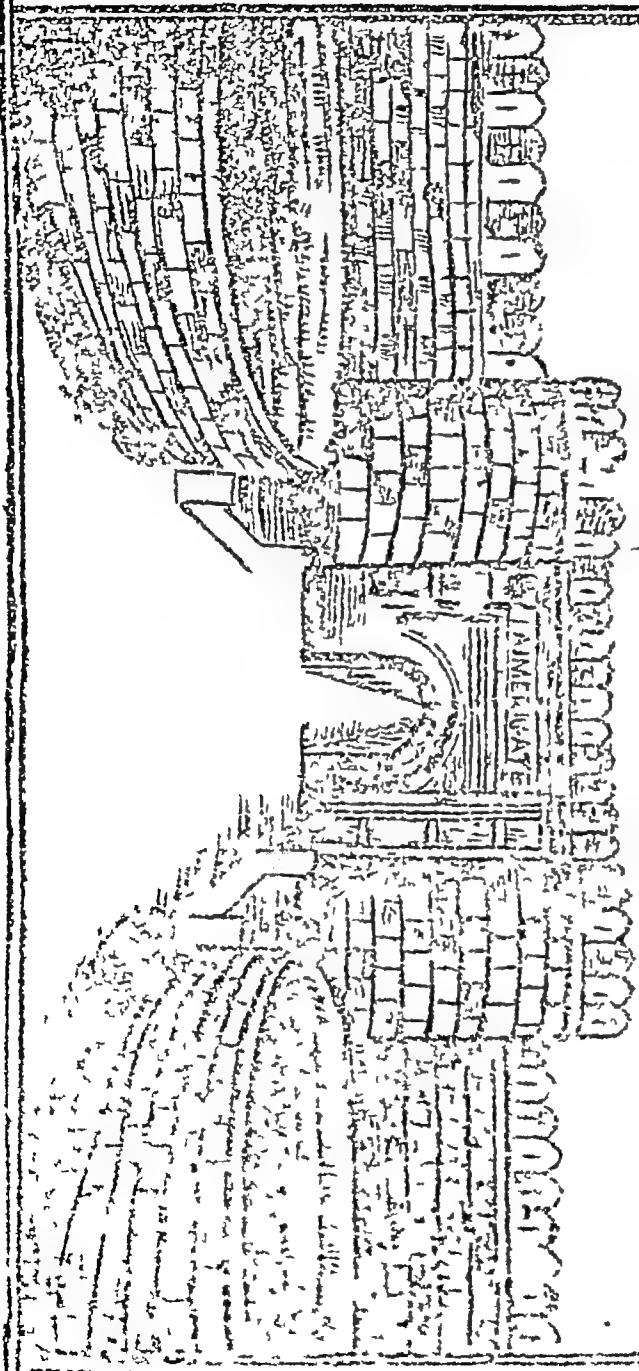


قلعه تعلوق آباد

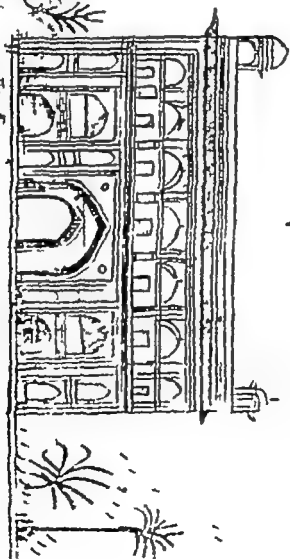


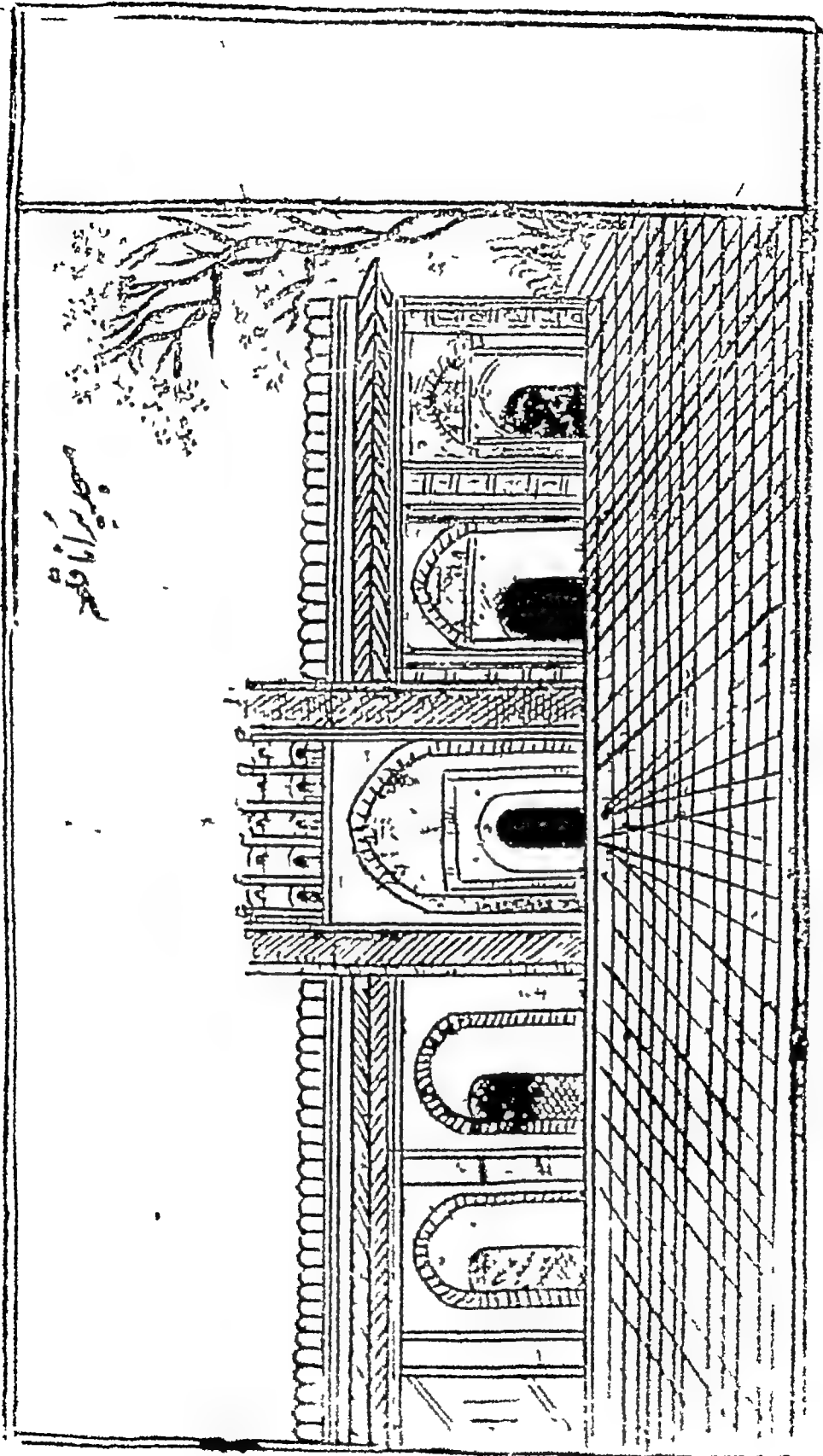


٥١٥٣٥١

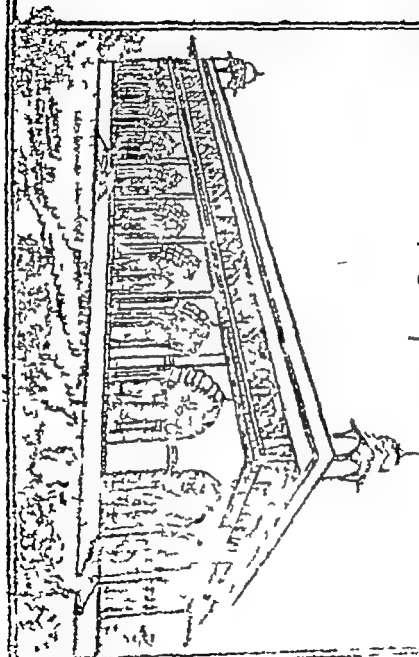


تعارفہ اندرون قلعہ

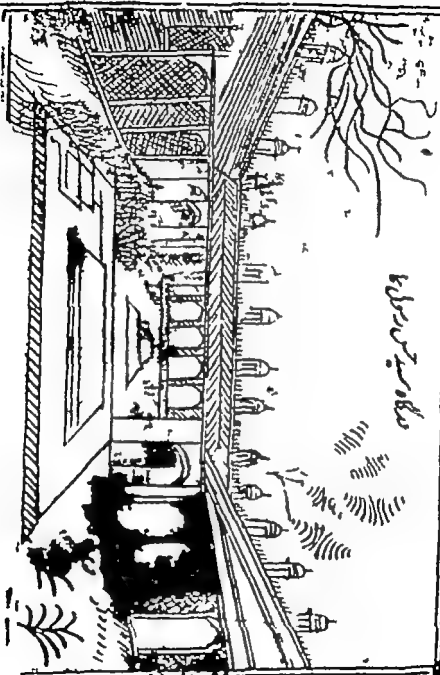




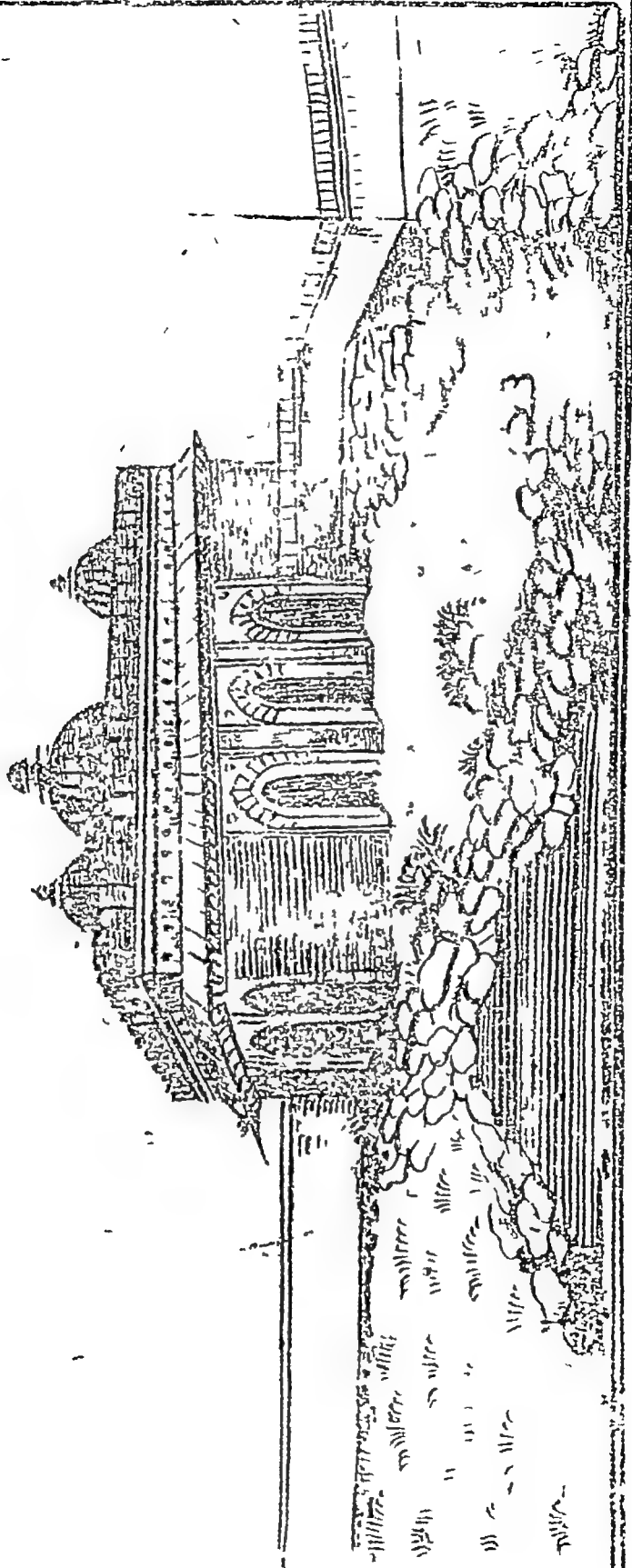
دیوان عام اندرون قلعه



نگاره سینه‌سردار



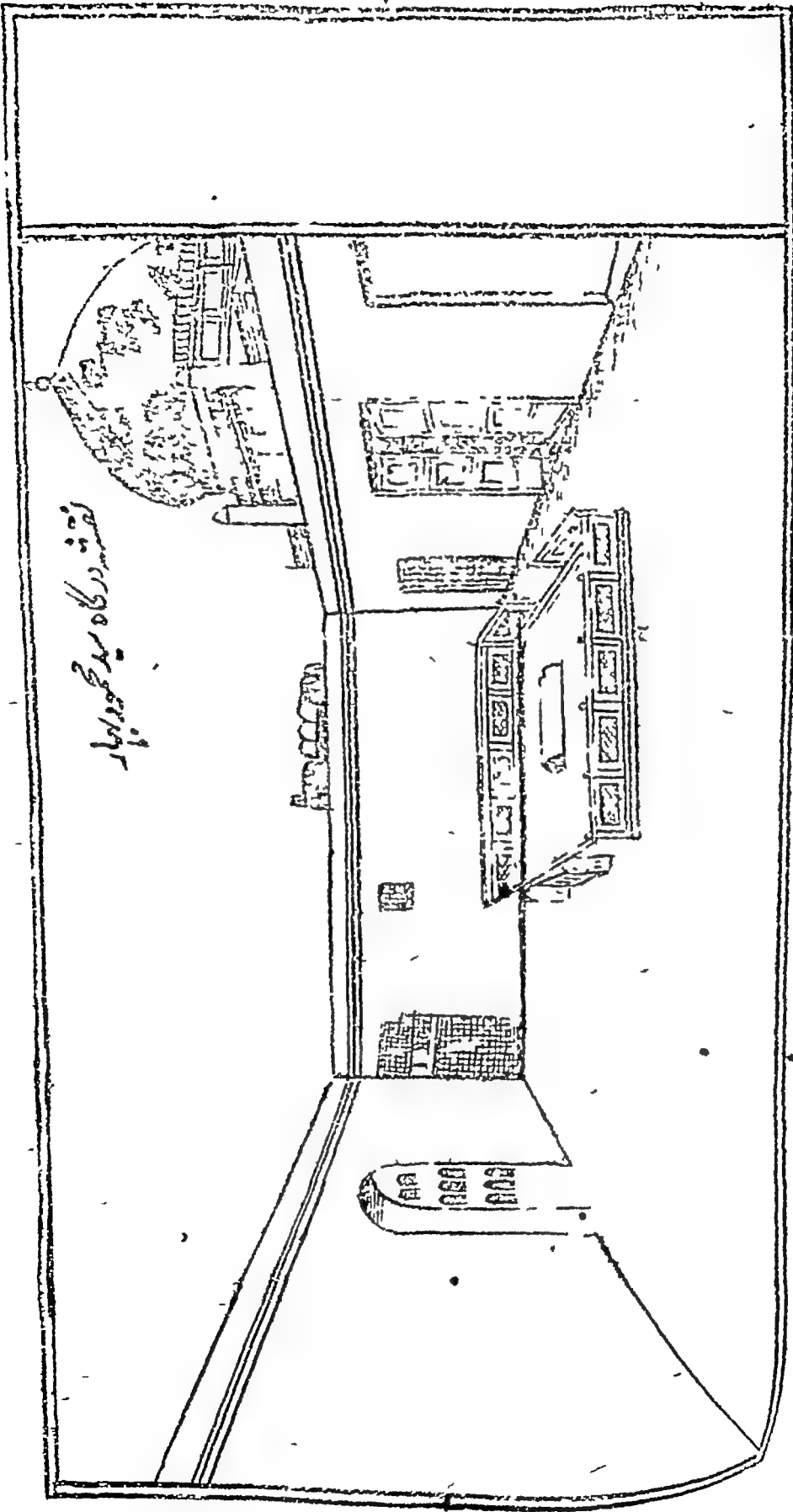
مقبره سلطان بیگم



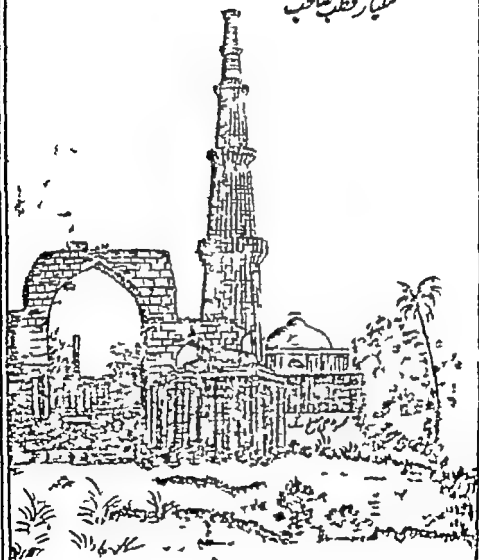
وقت بہت پُر تسخیر اور کثرتِ حراغ و بجلی



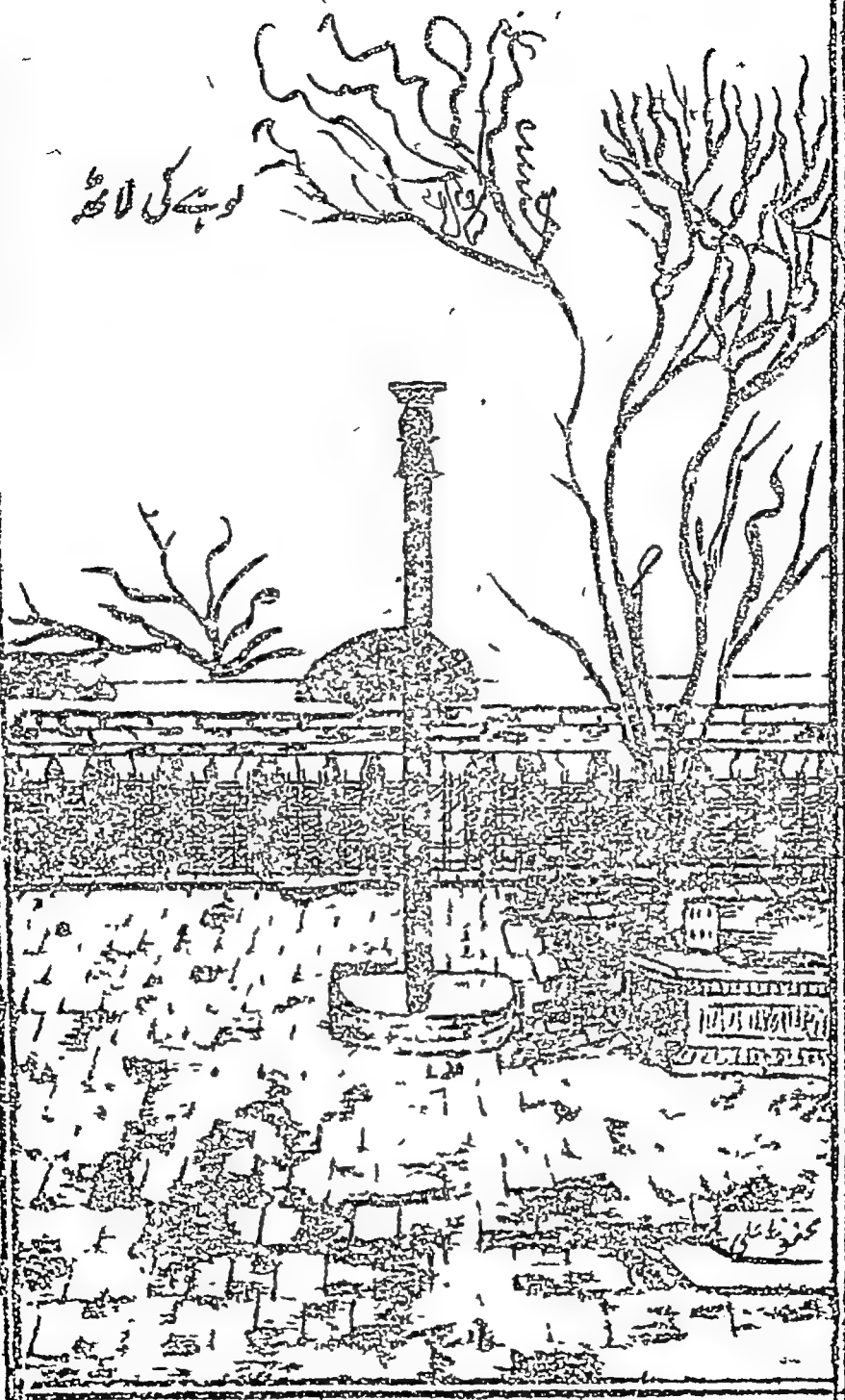
نقشه درگاه سید محمد باقر



میدار قطب صاحب

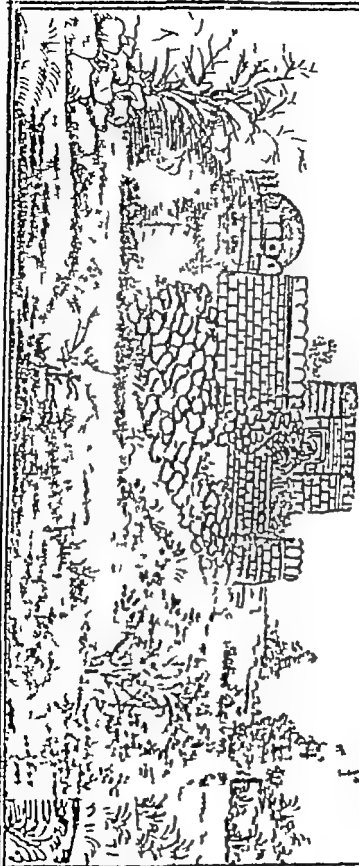


وہی کی لکھ

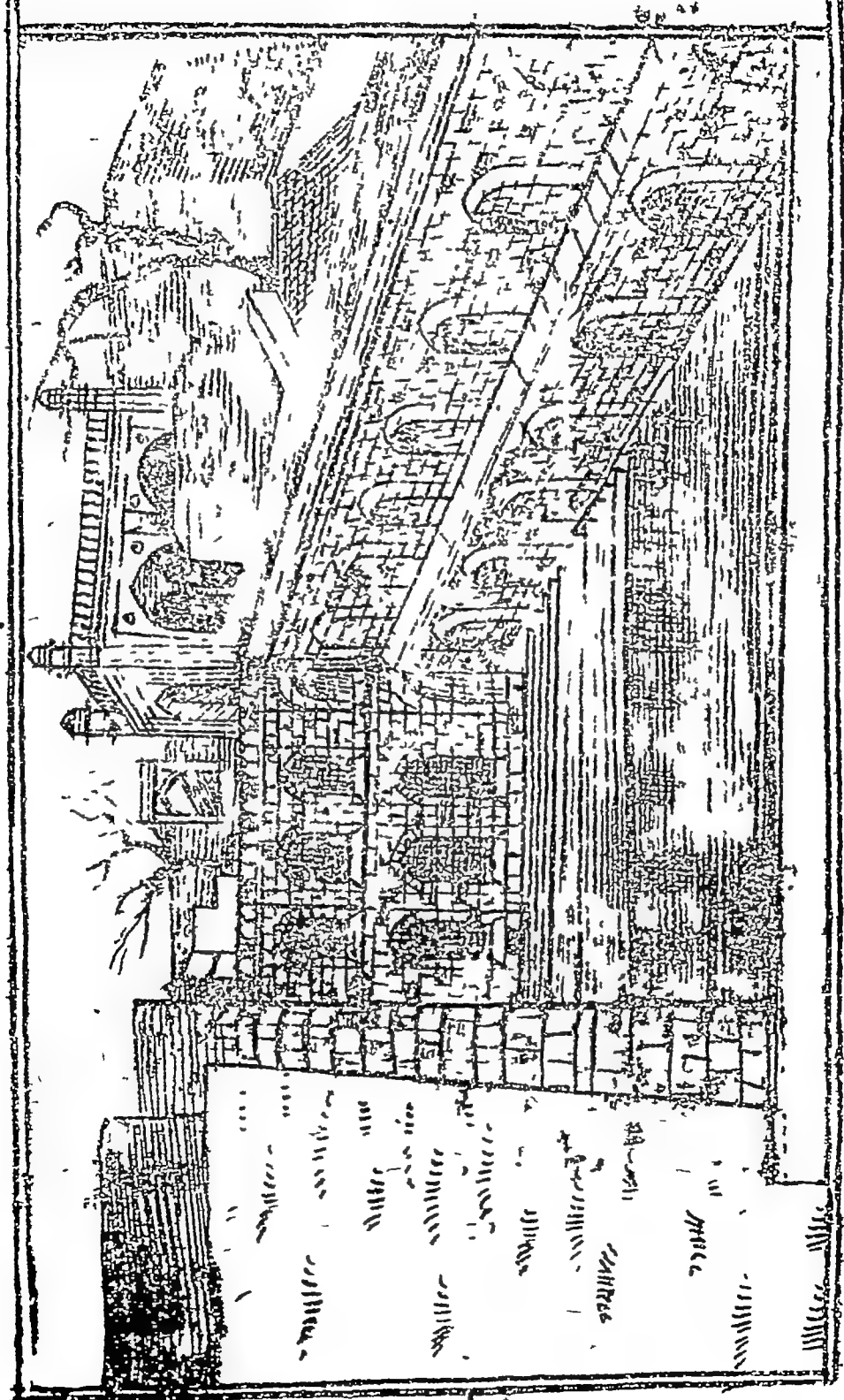


محمود خان

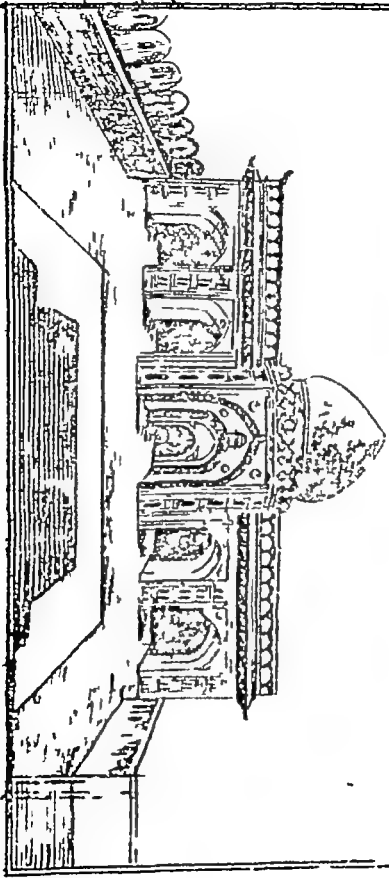
کشته مدیحه منزل



باب في خواص قطب الدين صاحب



455



ہاتھ لگا کر انہیں تو بہت خوشی سے چوم کر دیتا۔
 یہ جلد تو یہاں تک پوری ہو گئی۔ اور اس پر کچھ گھٹانا بڑھانا
 نہیں رہا۔ ہاں

ناموران ہندوستان

کے حالات اور قصا ویر کی دوسری کتاب تیار کر لی ہے۔ بہت سی
 نامور اصحاب نے اپنے اپنے فرائض اور حالات پیر پاس بھیج دیے ہیں جنکو میر نے
 ترتیب دیا ہے مگر میں اور ناموران ہندوستان کے فرائض اور حالات پر
 کرنے میں اور بھی ایک بار کوشش کروں گا اگر میں کامیاب ہو سکے یہ ایک
 عجیب کتاب ہوگی۔ بہر حال "ناموران ہندوستان" کی کتاب
 بھی جیہتی شروع ہو گئی ہے۔ جو انشاء اللہ "چنانچہ دہلی" کی طرح نہایت
 خوش اسلوبی سے ختم ہو جائے گی اور بعد ازاں شایعین کی خدمت
 بھیج دی جائے گی۔

وَالسَّلَامُ

میرزا اجڑت

حکایت کتاب

مجھ سے جہاں تک ہو سکا میں نے اس کتاب کی تریسہ بیسویں ایسی طرف
 کوئی دقیقہ نہیں اٹھا رکھا یہ کام جو ایک سال کے عرصہ میں بھلا بڑا انجام
 کو پہنچایا حقیقت میں کئی سال کا تھا علاوہ اور اب اس کے رفقا تار الصنادید
 کی کا ایک باب ہے جو ایک ست چاہتا ہے اور آسان نہیں ہے کہ چند منہ میں
 کوئی اس کی تکمیل کرے۔ اس میں جو باتیں اور حقائق تھے جو کہ میں نے سوناظر کتاب
 خود جانچ لیا ہوا ہے اس میں کوئی دقیقہ اٹھا نہیں رکھا۔ یہ وقت
 و بارشہنشاہی کو مانگو میں نے زیادہ طول نہیں دیا کیونکہ لاکھوں آدمی اس
 موجود ہیں جنہوں نے اس کو دیکھا ہے اور ان کے گے تو وہ بادل چھپتے سماں
 وہ لوگ جو نہیں آئے لکھا شوق اور کراہتا تھا اور اس بات کو میرے خیال
 میں اس قدر لکھنا کافی ہو گا۔ میں نے سرکاری کاغذات کا زیادہ خلاصہ
 کیا ہے اور میں سمجھتا ہوں کہ سرکاری سیاست زیادہ معترض معاملہ میں اور
 کوئی بیان نہیں ہو سکتا۔ جس نے بعض عمارتوں کی
 اور بعض رئیسوں کی اخیر کتاب میں تصویریں بنی دی ہیں اور میں فوسا
 کرتا ہوں کہ جنہیں اسپرل گورنمنٹ۔ گورنمنٹ۔ لیفٹننٹ گورنر اور لوٹ
 گورنمنٹ وغیرہ نے دیکھا ان کی تصاویر نہ لیسکا۔ اگر مجھے تصویریں

فہرست کتب ایف گاڈون۔

۲ اسکواڈرن ماؤنٹڈ
 ۵ کینیاں تھس ماؤنٹڈ
 متفرق
 تفصیل کیسپ

- ۳ اسکواڈرن رسالہ نمبر ۳ بنگال۔ میر پور دہلی۔
 پرنسٹن کشتن سفر میں بنگال۔ روڑکی۔
 ۲ ایضاً سفر میں مدراس۔ بنگلور
 فورٹ لٹو کشتن سفر میں بنگال۔ روڑکی
 ۲ خاص ماؤنٹڈ کینیاں رسالہ نمبر ۴۔ سکندر آباد
 ۲ ایضاً ایضاً رسالہ نمبر ۵۔ لکھنؤ
 ۲ ایضاً ایضاً رسالہ نمبر ۶۔ بنگلور
 ۲ ایضاً ایضاً رسالہ نمبر ۷ مدراس۔ سکندر آباد
 ۱ ایضاً ایضاً رسالہ نمبر ۸ " بنگلور
 نمبر ۹ توپ خانہ ہسپتال۔ میرٹھ
 جرینلی ہسپتال انگریزی ۲۰۰ بستر۔ دہلی
 جرینلی ہسپتال ہندوستانی ۲۰۰ بستر۔ دہلی
 چارڈیو۔



پیدل پلٹن

الوس	الوس پلٹن -	چار کپیاں -
نہرت یور	نہرت یور - پلٹن	چار کپیاں -
چمید	چمید پلٹن	چار کپیاں -
کچور تھلہ	کچور تھلہ پلٹن	چار کپیاں -
سول	کشمیر پلٹن -	چار کپیاں
ماکھ	ماکھ پلٹن -	چار کپیاں
پٹیا لہ	پٹیا لہ پلٹن -	چار کپیاں

سفر مینا

مالیر کوٹہ	سرمیا -	مالیر کوٹہ
ہاں	سرمینا -	سرمہ -
راولپنڈی	سکشن ۳۱ ہمدستان تپ حاحہ ہستال -	سکشن ۳۱
راولپنڈی	سکشن ۳۲ ہمدستان تپ حاحہ ہستال	سکشن ۳۲
راولپنڈی	ایضاً	سکشن ۳۳
میامیر	ایضاً	سکشن ۳۴
اگرہ	ایضاً	سکشن ۳۵
اگرہ	ایضاً	سکشن ۳۶
	ایضاً	سکشن ۳۷

والنٹیر

معائنہ کرل اسے گرسٹ

نمبر ۳ بنگال سفرینا -	پشاور
بلوچ سکن بنگال سفرینا	روڈکی
بلوچ سکن ایضاً	راولپنڈی
سکن ڈی فہرا ٹوپ خانہ اسپتالی -	میرٹھ
سکن اسے - نمبر ۱ ایضاً	سکندر آباد
سکن سی - نمبر ۱۵ ایضاً	میانمیر
سکن ۱ - نمبر ۲۹ ہندوستانی ٹوپ خانہ اسپتالی -	پشاور
سکن سی - نمبر ۱۲ ایضاً ایضاً	راولپنڈی

ٹوپ خانہ
کشیر باتری جموں
رسالہ

روا سکواڈرن	الور
ایضاً	بھوپال
ایضاً	گوالیار
ایضاً	حیدر آباد
ایضاً	جودھپور
ایضاً	بنگلور
ایضاً	پٹنہ

نتر سوار - چار کمپنیاں - بیکانیر شتر سوار - بیکانیر رزپ -

کس۔ اے نمبر ۸ توپ جاہ ہسپتال :- ایالہ
 کس۔ اے نمبر ۱۵ توپ جاہ ہسپتال میا کمر
 کس۔ لی۔ نمبر ۲۲ توپ جاہ ہسپتال ہمدوستالی - امالہ

تروپ

رگڑ حرن۔ جی۔ ایچ۔ ہمدوستالی میو کس

نمبر ۸ رخص - سیالکوٹ

ایک اسکوڈرن نمبر ۱۰ ایچ رسلہ - مہون -

ایک اسکوڈرن نمبر ۱۲ ایچ رسلہ - یتاور

ایک اسکوڈرن نمبر ۱۳ ایچ رخص - کامیور

ایک اسکوڈرن نمبر ۱۴ ایچ رخص - الہ آباد

اول رگڑ ۱۵ نمبر ۱۵ ماتری توپ جاہ - مانجی

دویرن { نمبر ۱۶ ماتری توپ جاہ - خاندہ

نومبر ۱۷ { نمبر ۱۷ ماتری توپ جاہ - مٹان -

نمبر ۱۸ کسلی توپ جاہ - ۱۸ پوٹ مد - روتکی

نمبر ۱۹ ایچ ۶ ایچ - روتکی

نمبر ۲۰ ایچ ۳۱ ماتری - محاسی

نمبر ۲۱ ایچ ۳۲ ماتری - سکھ ساد

نمبر ۲۲ ایچ ۵ توپ ماتری - روتکی

نمبر ۲۳ ایچ ۵ توپ ماتری - راولپنڈی

سکشن اسے نمبر ۴۴ ہندوستانی ہسپتال - بریلی

کرنی - اسے - اسے پیرسن برگڈ نمبر ۱۰

نمبر ۱ یارک پیر لال گوتی سیتا پور و بنارس

نمبر ۱ اسٹف فورڈ تھمالنی

نمبر ۴ کالی پائٹن - ایلیچ پور

نمبر ۲۴ اس پائٹن سکندر آباد

سکشن سی - نمبر ۱۲ توپ خانہ ہسپتال - لکھنؤ

سکشن سی نمبر ۲۲ توپ خانہ ہسپتال - اگرہ

سکشن اسے نمبر ۴۴ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال - سکندر آباد

سکشن سی - نمبر ۴۴ توپ خانہ ہسپتال ہندوستانی - سکندر آباد

۳۹ برگڈ نمبر ۴۴ - باتری توپ خانہ - سیانمیر

توپ خانہ نمبر ۴۴ باتری توپ خانہ - فیروز پور

نمبر ۵۴ باتری توپ خانہ - سیانمیر

نمبر ۴۴ مائونٹین باتری توپ خانہ - انبالہ

کوئٹہ مائونٹین باتری - ایبٹ آباد

سنگھل انڈیا یا بنارس توپ خانہ - اگرہ گونا

۴۴ پنجاب پائٹن پانیر - انبالہ

نمبر ۴۴ کمپنی بنگال سفر مینا - روڑکی

نمبر ۴۴ کمپنی بنگال سفر مینا - کرکی

سکشن ۱۷ سر ۵۹ ہمدوستانی توپ خانہ ہسپتال - آگرہ

ڈویژنل سروروم پیدل حیدر

سجورٹل ڈی۔ ریسہ یک دید برگڈ لکٹر

برگڈ حیدر - ایچ۔ اے۔ الٹ

سجورٹل ڈی۔ لال کُرتی - عتاق

سجورٹل ڈی۔ لال کُرتی - سربلی

سجورٹل ڈی۔ لال کُرتی - میانمیر

نمبر ۳۸ ڈوگر اس - میرپور

سکشن ۱۷ سر ۵۹ توپ خانہ ہسپتال - سربلی

سکشن ۱۷ سر ۵۹ توپ خانہ ہسپتال - میانمیر

سکشن ۱۷ سر ۵۹ ہمدوستانی توپ خانہ ہسپتال - میانمیر

کرنل ڈی۔ ڈب۔ برگڈ لکٹر

نمبر ۳۸ ڈوگر اس - لال کُرتی - میرٹھ

نمبر ۳۸ ڈوگر اس - آریہ - کور - راولپنڈی

۱-۲ گورکھا - ڈیرہ دکن

۱-۳ گورکھا - لیٹننٹ ڈی

سکشن ۱۷ سر ۵۹ ہمدوستانی توپ خانہ ہسپتال - میرٹھ

سکشن ۱۷ سر ۵۹ توپ خانہ ہسپتال - راولپنڈی

سکشن ۱۷ سر ۵۹ ہمدوستانی توپ خانہ ہسپتال - میرٹھ

ملٹن نمبر ۱۳۳ راجپوت بریلی

سکشن بی - نمبر ۱۱ توپ خانہ ہسپتال لکھنؤ

سکشن ڈی نمبر ۳۲ ہندوستانی توپخانہ ہسپتال میرٹھ

سکشن بی نمبر ۴۸ توپ خانہ ہندوستانی ہسپتال بریلی

سکشن بی نمبر ۵۵ ہندوستانی توپخانہ ہسپتال - بریلی

تقسیم افواج

۳۴۸ برگڈ توپ خانہ ۲۴ نمبر بتری توپ خانہ میرٹھ

۳۴۷ نمبر بتری توپ خانہ اگرہ

۲۵ نمبر بتری توپ خانہ میرٹھ

کوٹہ

نمبر ۷ ماونٹین بتری

ایبٹ آباد

پشاور ماونٹین بتری

مردان

۴ اسکوارڈن رسالہ گارڈ

۴ اسکوارڈن نمبر ۵ رسالہ پنجاب کوٹہ

اگرہ

رسالہ نمبر ۱ راجپوت

روڑکی

نمبر ۱ کپتی بنگال سفرمینا

چکدرہ

نمبر ۲ کپتی مدراس سفرمینا

میرٹھ

سکشن سی - نمبر ۱ توپ خانہ ہسپتال

سکشن آے نمبر ۳۱ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال میرٹھ

ایبٹ آباد

ایضاً

سکشن آے نمبر ۴

- ۱ ڈبل کیسی سکہ پلٹس سر ۴ - مولی -
- ۱ ڈبل کیسی پچاب سر ۲ - دتھیل -
- ۱ ڈبل کیسی پچاب سر ۳ - کوٹاٹ -
- ۱ ڈبل کیسی کالی پلٹس - مرداں -
- سر ۲۴ پچاب کالی پلٹس - جہلم -
- سکس اے سر ۵ توپ عام ہسپتال - پتاور -
- سکس بی - ڈی سر ۳۳ ہمد رستانی توپچاہ ہسپتال راولپنڈی
- کرل سی - ایچ - ڈس - دے اکس
- نعل کوہتی سر ۲ ہائی لیڈ سیالکوٹ
- نعل کوہتی سر ۲ ستر لیڈ پورٹہ ولیم
- کالی پلٹس پچاب سر ۴ ڈیرہ اسماعیل خان
- کالی پلٹس ملوچی سر ۲ کراچی
- سکس اے سر ۲ توپچاہ ہسپتال راولپنڈی
- سکس اے سر ۲ توپچاہ ہسپتال کلکتہ
- سکس سی سر ۳۳ ہمد رستانی توپ عام ہسپتال راولپنڈی
- سکس اے سر ۳۵ ہمد رستانی توپچاہ ہسپتال کراچی
- سر ۱ نعل گرتی رائل نعل
- ۱ پلٹس گورکھ المورہ
- پلٹس سر ۲ عام - میرٹھ -

سکشن بی نمبر ۲۹ - ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال پشاور

سکشن اے نمبر ۳۸ - ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال میانمیر

گھوڑ چڑھی فوج کے دو ڈویژن تھے

ڈویژن اول ڈویژن دوم

دسی باتری توپ خانہ - اہبالہ آئی باتری توپ خانہ - اہبالہ

رجین نمبر ۱۵ میرٹھ رجین نمبر ۹ سیالکوٹ

رجین نمبر ۹ جالندر رجین نمبر ۸ بریلی

رسالہ نمبر بیٹی نصیر آباد بیج رجین نمبر ۱۹ اہبالہ

سکشن بی نمبر ۱ توپخانہ ہسپتال میرٹھ سکشن بی نمبر ۳ توپخانہ ہسپتال راولپنڈی

سکشن اے نمبر ۴ توپخانہ ہسپتال سو سکشن اے نمبر ۶۶ ہندوستانی توپخانہ بریلی

۲ کمپنی انگریزی - سیالکوٹ

سکشن ۱ ۲ کمپنی انگریزی - اہبالہ

۲ کمپنی ہندوستانی - فتحگڑھ

سکشن اے نمبر ۱۱ توپخانہ ہسپتال - پونا - سکشن اے نمبر ۳۵ توپخانہ ہندوستانی ہسپتال میرٹھ

پیدل فوج اول ڈویژن -

برگڈ جرنل سرزے ووف مری صاحب -

برگڈ جرنل ایف - ایچ پلوڈن صاحب -

لعل کورٹی نمبر ۱ بورڈ پشاور

لعل کورٹی نمبر ۲ - اہبالہ

کیتاں - او۔ سرپن صاحب (مہیم صاحبہ جو ہیں)

کشمیر

اور تھوڑے سے کئی جہاں

یوکرروس صاحب اسسٹنٹ ریڈیٹ ویم صاحبہ - ریڈیسی سرس

یوکر اسٹوڈنٹ صاحب یونیٹل ایجنٹ گلگت -

یوکر کیسی صاحب کنٹرولر دست - ویم صاحبہ

سٹرولڈی ملد صاحب انجیر ریاست - ویم صاحبہ -

سٹریر چارڈ صاحب اکاؤنٹنٹ حرنل -

یوکرری تھرٹن صاحب گلگت سااں رسد - ویم صاحبہ -

مندرجہ ذیل فوجین دربار دہلی کے موقع پر طلب کی گئی تھیں

اسٹنٹ حرنل سرری لکھنؤ کے کامیرو تھے اور آئے اسٹنٹ اور ڈکالرس

مرگنڈ حرنل باقری افواج دہلی وایسراٹے کی محافظت پر تھے -

میرٹھ

ایچ ماتری توب عا۔

راولپنڈی

رحمن عا۔

میامیر

رحمن عا۔

اسالہ

رحمن عا۔

پشاور

لیٹن سکھ عا۔

سکس سی - ۳ - توب عا۔ ہسپتال راولپنڈی -

سکس سی - ۸ - توب عا۔ ہسپتال اسالہ -

- ۲ چیف انجینئر صاحب - (مہم میم صاحب)
- ۱ اسسٹنٹ ایجنٹ گورنر جنرل درجہ اول - مہم میم صاحب -
- ۲ ایضاً ایضاً درجہ دوم - مہم میم صاحب -
- ۱ کرنل ڈبلوک مصاحب ہذا کلسی والیرائے -
- ۲ رزیڈنٹ مغربی راجپوتانہ ریاست ٹائے - مہم میم صاحب -
- ۲ رزیڈنٹ صاحب اودیپور - مہم میم صاحب -
- ۱ رزیڈنٹ صاحب جے پور -
- ۱ اے۔ ایل۔ پی۔ ٹکر صاحب بہادری۔ آئی۔ اے۔ ای۔ کمشنر۔ اجمیر مارواڑ۔
- ۲ سرسمنٹ جیکب صاحب کے۔ سی۔ آئی۔ اے۔ ای۔ مہم میم صاحب جے پور سے
- ۲ کپتان۔ اے۔ بنرین صاحب پرنسٹن راجپوتانہ سکریٹری کٹی ربارہلی مہم میم صاحب
- ۲ پولیٹیکل ایجنٹ صاحب الور مہم میم صاحب -
- ۲ پولیٹیکل ایجنٹ صاحب شرقی راجپوتانہ ریاست ٹائے - مہم میم صاحب -
- ۲ اکر کیٹو صاحب انجینئر منظم کمپ - مہم میم صاحب -
- ۱ پولیٹیکل افسر صاحب مسٹر اوورڈ -
- ۱ اسسٹنٹ جنرل پرنسٹن ٹاگی وڈ کیتی - متعینہ مصاحب -
- ۲ ایجنٹ میس برودہ و سنٹرل انڈیا ریلوے - مہم میم صاحب -
- ۲ نجی دوست ولایت سے - میزان ۳۳۳

برٹ ۵۹۹

میم صاحب میڈ - مس صاحب بریڈی - کپتان کارنگی - مہم صاحب کارنگی

لغٹ کرل فلرٹ صاحب - مہتم شعاہ - لوحیتان
 کپتان ڈیو صاحب - اسٹنٹ لولیکل ایجنٹ ایریزاب
 سنٹرل انڈیا

صاحبان تروا	سیم صاحبان
سٹریٹری صاحب -	سیم صاحبہ بیلی -
کپتان وڈ ہیم -	مس صاحبہ بیلی -
سٹریٹری صاحب -	سیم صاحبہ وندہم -
کرل ویر صاحب	آنریبل سیم صاحبہ گنگ
سیکرٹریک ہیڈ صاحب -	سیم صاحبہ بیگ ہیڈ
کپتان نویرو صاحب	سیم صاحبہ یارنس
کپتان مدرس صاحب -	سیم صاحبہ ایس ایف بیلی -
سیکرٹری بیلی صاحب -	مس صاحبہ گنگ
کپتان اسپین صاحب	سیم صاحبہ میولی
ایک اسرٹیفیکٹ کام -	سیم صاحبہ ڈلو - اسی - بیلی -
لغٹ - ایل - بیلی صاحب -	آریمل - ایل - لغٹ
سٹریٹری - اسی - بیلی صاحب	مس صاحبہ مکسری
	مس صاحبہ وورڈ

راجیو مانہ

۲ جیف ڈیکل اسر صاحب - مہتم صاحبہ -

سیجر کو گن صاحب - سیجر کمانڈنگ کورگ و میسور رائفل و لٹیر -
 کرنل یات صاحب و میم صاحبہ - ایجنٹ گورنر جنرل بلوچستان

نچی مہمان

۲ سیجر ایف - ایچ لاٹ صاحب و میم صاحبہ
 ۱ لفٹنٹ کرنل اسلمی صاحبہ
 ۱ لفٹنٹ کرنل سنڈیس صاحب
 ۲ لفٹنٹ کرنل ٹرینچ گسٹنی صاحب
 ۲ کپتان زنتی و میم صاحبہ
 ۲ لفٹنٹ کرنل تھامپس و میم صاحبہ
 ۲ مس بادرو و دختر سر ایچ بادرو
 وزیر بگوو

مہمان

۲ جرنل سر آر - وینڈی ہارٹ صاحبہ
 ۲ سیجر کمپن صاحب و میم صاحبہ
 ۲ لفٹنٹ کرنل کیلی صاحب و میم صاحبہ
 ۱ سیجر شور صاحب
 ۱ کپتان وز صاحبہ
 ۱ کپتان اے - ایل جیکب صاحبہ - اسٹنٹ ایجنٹ درجہ اول گورنر جنرل بلوچستان
 ۱ کپتان اے - اسٹنٹ ایجنٹ درجہ دوم گورنر جنرل بلوچستان

سٹرائپل - ایم - کروئیں صاحب سکڈ اسٹنٹ ریڈیٹ -

کیتان - ایچ - کے مار صاحب بیرسن اسٹنٹ ریڈیٹ -

سیجر جریل ووڈکائوس صاحب - سی - لی - ایم - جی -

رگید جریل - جی - ایچرڈوس صاحب سی - لی - سی - ایس - آئی - سی - آئی - ای

کیتان وٹکس - مٹرائے - ڈی - مار صاحب -

میم صاحبان (۸)

میم صاحب مار صاحب - میم صاحبہ ستر -

میم صاحبہ ووڈکائوس - میم صاحبہ رچرڈوس -

میم صاحبہ اے - مار - میم صاحبہ ہانینگس -

میم صاحبہ گیرٹ - میم صاحبہ جی - اسٹنٹ -

سٹرائے - سی - ہیکس صاحب عمر پوئیں کیتن -

میسور

رگڈیر جریل سرجمیں ووڈ میری صاحبہ میم صاحبہ وٹس صاحبہ -

سٹرائپل ڈیڈوس صاحبہ - آئی - سی - ایس کٹر کورک میم صاحبہ -

سٹرائپل - ای - ہکی صاحبہ آئی - سی - ایس کلکٹر سٹریٹ میم صاحبہ -

سٹریٹ - ای - ایس رول صاحبہ آئی - سی - ایس وٹس اسٹنٹ ریڈیٹ -

کیتان اسٹیڈرلگ صاحبہ آئی - ایم - ایس ریڈیسی سرجم میم صاحبہ

سکڈ اسٹنٹ ڈی - ای - رارٹس صاحبہ اسگال وٹس - کرل - انریس لڑکا

سٹرائپٹ صاحبہ میم صاحبہ -

سٹر۔ ایچ۔ بی۔ سڈ جان صاحب پرنسپل اسٹنٹ
 سٹر۔ اے۔ ایچ۔ گرینڈ صاحب سکرٹری۔ ویم صاحب۔
 سٹر۔ آر۔ گلینسی صاحب۔ اسٹنٹ سکرٹری۔
 سٹر۔ سی۔ بن بری صاحب۔ جوڈیشل کمنٹر۔ ویم صاحب۔
 سٹر۔ ایم۔ اودی یار صاحب۔ کمنٹر۔ ویم صاحب۔
 سٹر۔ سی۔ ہاسٹنگس صاحب انپیکٹر جنرل پولیس۔ ویم صاحب۔
 کرنل اسکاٹ شرف صاحب سکرٹری بارگ ماسٹری۔
 میجر سیکس صاحب ڈپٹی کلک افسر مالک مغربی و شمالی سرحدی۔
 میجر جنرل اگرٹن صاحب سی۔ بی۔ اے۔ ڈی۔ سی وغیرہ ویم صاحب۔
 کپتان نان صاحب۔ میجر شارب صاحب توپخانہ ویم صاحب۔
 لفٹنٹ جمبرس صاحب توپ خانہ۔

حیدر آباد

سٹر۔ ایے الیٹ صاحب قائم مقام کمنٹر حیدر آباد آسا بن ضلع۔
 سٹر۔ آر۔ دے۔ امیر صاحب قائم مقام جوڈیشل کمنٹر حیدر آباد آسا بن ضلع۔
 لفٹنٹ کرنل ڈبلو ہاسٹنگس صاحب انپیکٹر جنرل پولیس جیل وغیرہ حیدر آباد آسا بن ضلع۔
 سٹر۔ ایچ۔ گاڈون اسٹن صاحب ڈپٹی کمنٹر حیدر آباد آسا بن ضلع۔
 لفٹنٹ کرنل آر۔ درن گیرٹ صاحب ڈپٹی کمنٹر حیدر آباد آسا بن ضلع۔
 لفٹنٹ کرنل ای۔ سی۔ ایم۔ ہاسٹنگس صاحب سکرٹری رزیڈنٹ۔
 لفٹنٹ کرنل جی۔ ایچ۔ ڈی۔ گلمے صاحب سی۔ آئی۔ ای رزیڈنسی سرجن حیدر آباد

- ۴ شرفا کس اسٹریٹ دے۔ کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ
 - ۵ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۶ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ قائم مقام کٹر۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۷ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۸ کون سورانی۔ آئی۔ ایم۔ ایس صاحب۔ ہتھم شعاخانہ و دو میم صاحبہ۔
 - ۹ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۰ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ آئی۔ ایم۔ ایس۔ جیف سکریٹری۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۱ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۲ لکھنؤ کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ آئی۔ ایم۔ ایس۔ سول سرجن۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۳ آریمل۔ ایل۔ ایم۔ سٹاکس سکریٹری۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۴ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۵ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۶ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۷ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۸ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
 - ۱۹ شرفا کراڈ ڈک کٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔
- مالک مغربی و شمالی سرحدی
المرحوم صاحبان

یہ صاحبہ دس سالہ۔ بیوی۔ بیوی۔ بیوی۔ بیوی۔ بیوی۔ بیوی۔

جرنل افسر کمانڈنگ ضلع آسام (معا ایک افسر ڈپٹی اسسٹنٹ اجینٹ جرنل)
 سکریٹری چیف کشتہ - جرنل ڈپارٹمنٹ (معا ایک میم صاحبہ)
 سکریٹری چیف کشتہ بارگ ماسٹری (معا دو میم صاحبہ)
 پرنسپل افسر وینٹری کشتہ صاحب (معا ایک میم صاحبہ)
 ڈائریکٹر صاحب محکمہ زمین و کاشت (معا ایک میم صاحبہ)
 انسپکٹر جرنل پولیس -

ڈائریکٹر پولیس اسٹیشن صاحب (معا ایک میم صاحبہ)
 ایجنٹ آسام بنگال ریوے -

ایک ڈپٹی افسر چیف کشتہ پرنسپل اسسٹنٹ -

عہدہ داران غیر ملازمین

آئریبل سٹریٹ - بوکنگم - سی - آئی - ای (معا ایک میم صاحبہ)
 کرنل ڈی - ایم - لس دین صاحب -

سٹریٹ - ایچ - ہولڈر (معا ایک میم صاحبہ)

آئریبل سٹریٹ آر - ایچ ہینڈرسن - سٹریٹرو میم صاحبہ

سنٹرل پرووینس

دفتر نمٹ انگریزی عہدہ داران

سٹریٹ صاحب سی - ایس - آئی - جوڈیشل کشتہ (معا دو میم صاحبہ)

سٹریٹ صاحب کشتہ صاحب (و یک میم صاحبہ)

سٹریٹ کیری - کشتہ صاحب (و یک میم صاحبہ)

آریمل۔ سی۔ سی۔ جی۔ می صاحب سی۔ ایس۔ آئی جیف سکریٹری ویم صاحب۔

آریمل گروور صاحب چیف انجینئر ویم صاحب۔

آریمل۔ سی۔ لے سکروٹی صاحب ویم صاحب۔

سی۔ سی۔ بیچاس صاحب چیرمین۔ ویم صاحب۔

ڈپو۔ ایچ۔ اے سمیٹ رے لیڈس صاحب بہادر۔ آئی۔ سی۔ ایس۔

ریسیدنٹ۔ رگول۔ میونسپلٹی ویم صاحب۔

ایچ۔ پی ٹوڈیلر صاحب بہادر۔ سی۔ آئی۔ ای کتسر ویم صاحب۔

سر جانس اسکاٹ صاحب کے۔ سی۔ آئی۔ ای سپرنٹنڈنٹ چھوٹے تال ریاستہائے

آریمل مسٹر تھرکل وارنٹ صاحب جیف ج ویم صاحب۔

رے۔ ٹی۔ ڈن گیٹ صاحب بہادر۔ آئی۔ سی۔ ایس سکریٹری ویم صاحب

ایف ایٹلے صاحب بہادر مسکرانی مائنس کمپنی ویم صاحب

آریمل مسٹر ڈپو۔ ٹی۔ مال کتسر بیگو۔

معلج افسر

سیوڈیوس صاحب۔ آئی۔ ایم۔ ایس۔

کرنیل میلی صاحب۔ سی۔ آئی۔ ای۔ ایسیکٹر جنرل نوٹیس ویم صاحب

کمانڈر مالید صاحب۔ ویم صاحب۔

سیوڈارکس صاحب ڈیپٹی ایسیکٹر جنرل نوٹیس۔

آسام عہدہ داران

کتسر آسام۔ ضلع دہلی۔

سی۔ سی۔ ایک تجارت صاحب ای۔ ایم۔ ایس۔ انسپکٹر جنرل قید خانہ جات

اگر۔ ایچ بریری سن صاحب بہادر۔ انسپکٹر جنرل پولیس۔

ٹی۔ سی۔ لیوس صاحب بہادر۔ ڈائریکٹر عام ہدایات۔

زے۔ زے۔ مک لین صاحب بہادر۔ سینئر ڈسٹرکٹ جج۔

زے۔ ڈبلو۔ ایور صاحب بہادر سینئر کنسٹرکٹو محکمہ جنگلات۔

آزیمیل سٹریٹس ٹکس صاحب۔ چنچلر۔ الہ آباد یونیورسٹی۔

آزیمیل سٹریٹس ٹکس صاحب سی۔ آئی۔ ای۔ ممبر لوکل بحلیٹو کونسل۔

آزیمیل سٹریٹس ٹکس صاحب پریسڈنٹ اپر انڈیا محکمہ تجارت و ممبر
ایچ بی سی کونسل۔

رائٹ ریورینڈ کلیک خورو۔ لیبھوپ لکھنؤ

موسٹ ریورینڈ چارلس صاحب ہنٹلی۔ او۔ سی۔ ایچ لیبھوپ آگرہ۔

میزان ۶۵۔ (سہ آن کی سیم صاحبہ کے)

برہما

ہر آنر فٹ جرنل۔ لیڈی فریر۔ مس بس خورو۔

جرائیوٹ سکرٹری۔ صاحب۔ مہمان۔

آزیمیل ڈی۔ نارٹن صاحب۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ فائنیٹیشنل و سیم صاحبہ

آزیمیل۔ زے۔ لودس صاحب گورنمنٹ اڈوکیٹ و سیم صاحبہ

آزیمیل۔ زے۔ جی۔ فرینڈ جے صاحب و سیم صاحبہ۔

آزیمیل سنگھ صاحب۔ کے۔ ایس۔ ایم۔

ممالک متحدہ

آریمل سرھاں اٹھیتی صاحب کے رہی۔ زے۔ بی جیف جسٹس ہائی کورٹ
مالک معری وستانی۔

آریئل مٹرا ریج - ایف ملیر سپی صاحب حج مانی کوٹ ممالک مغربی و شمالی۔

آرمیل سٹریٹی - سی نرمل صاحب جج ہائیکورٹ - مالک معرنی و شمانی -

آنریبل مسٹر ڈیلاور برکٹ صاحب، نائیکورٹ۔ مالک معری و سمانی۔

آریہل مشرآر۔ ایس اک میں صاحب مع ہائیکورٹ۔ مالک معربی وسمائی۔

آر اسکوٹ صاحب بہادر عورتیں کیلئے کمر آؤدھ

آریمل سٹر۔ ڈی۔ ٹی سارلس صاحب۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ حمرا علی محکمہ مال۔

رے ہویر صاحب سادر قائم مقام۔ مہر خور و محکمہ مال۔

آرمیل مشرڈ ملو۔ ایچ۔ ایل ایسی صاحب قائم مقام چیف سکریٹری گورنمنٹ

آریمل میسرے۔ ایس۔ میٹس ہاسٹیل۔ سکرٹری گورنمنٹ۔

خود تیل لنگر عیسی گور مست۔

ڈیو ایچ مائیکل صاحب بہادر۔ قائم مقام سکریٹری گورنمنٹ محکمہ تعمیرات

وجیف الحکیم

ایچ۔ مارٹن صاحب بہادر سی آئی۔ اسی قیام مقام سکرٹری گورنمنٹ محکمہ

انبار وحید اکبر

سے۔ ن۔ تپاس صاعہ ہمارے۔ کثیر لکھو۔

کرل سی ایج۔ حرث ائی۔ ایم ایس صادق قائم مقام سیکٹر محلہ سول ہسپتال۔

- ۳ آنریبل مسٹر ریڈ صاحب معہ میم صاحبہ دوس بیڈن -
- ۳۷ آنریبل مسٹر ٹوبہ صاحب معہ میم صاحبہ دوس صاحبہ - فائیشیل کشرز -
- ۱ ٹائٹل پور ریڈ صاحب لارڈ بسپ لاپور - بسپ
- ۲ مسٹر اندرس جلدز صاحب و میم صاحبہ - کشران
- ۴ سٹراے - اینڈرسن صاحب و میم صاحبہ و دوس صاحبان -
- ۲ مسٹر سل کاگ صاحب و میم صاحبہ - راولپنڈی -
- ۲ مسٹر ریڈ صاحب و میم صاحبہ - ملتان -
- ۴ آنریبل کرنل مانٹ گری صاحب و میم صاحبہ و دوس صاحبان -
- ۱ سٹراے - ڈین صاحب چیف سکریٹری - سکریٹریان
- ۱ سٹراے - ایچ - ڈی اک صاحب -
- ۴ سٹریٹی فاکس صاحب و میم صاحب -
- ۲ کرنل تھورن صاحب و میم صاحبہ - چیف انجنیر -
- ۲ مسٹر برون صاحب و میم صاحبہ - انسپکٹر جنرل پولیس -
- ۲ لفٹننٹ کرنل مکنلی صاحب و میم صاحبہ - انسپکٹر جنرل سول ہسپتال -
- ۳ لفٹننٹ کرنل بیٹ صاحب و میم صاحبہ و دوس مرنی - انسپکٹر جنرل جیل
- ۲ مسٹر ہیل صاحب و میم صاحبہ - ڈائریکٹر عمایات پولیس -
- ۲ آنریبل مسٹر ولن صاحب و میم صاحبہ - کشر بندوبست -
- ۲ مسٹر کیمبل صاحب و میم صاحبہ - اکاؤنٹنٹ جنرل -
- نئی بہان ۱۹ - میزان ۶۰ -

بنگال

جیپ جسٹس بنگال۔

دو مع ہائی کورٹ۔

دو معر محکمہ مال

ایک کٹر۔

سرل انسپکٹران وجہ داراں۔

ادو وکیت حریل۔

الیکٹر حریل پوئیس۔

الیکٹر حریل قید عا۔ حات۔

مائنٹر کٹر ہایات عام۔

الیکٹر حریل سول ہستیاں۔

جیرین کلکتہ درمار۔

ماج سکرٹری گورنمنٹ۔

یادری کلکتہ۔

الیکٹر حریل جسٹری۔

پریسیڈنٹ محکمہ تجارت۔

پریسیڈنٹ محکمہ ہندوستانی کاشتکاروں کے

پریسیڈنٹ محکمہ ہندوستانی کان۔

پریسیڈنٹ محکمہ ہندوستانی چاہ۔

پریسیڈنٹ محکمہ سوداگری۔

سکرٹری بنگال سک۔

کٹر پوئیس کلکتہ۔

ایجنٹ ایٹ انڈیا ریوے۔

ایجنٹ بنگال ماگبور ریوے

ایجنٹ ایٹ بنگال ریاست ریوے

دو معر سوداگر کلکتہ۔

جد مہاں جی۔

آرمل سٹریٹ۔ ای۔ جی۔ سکرٹری اعظم گھدر کونسل۔

ڈپٹی۔ ٹی کارڈن ہمار سکرٹری ہر کیٹس۔

ڈپٹی۔ ایم۔ کاروں سپاہ۔ سر سٹریٹ۔ لا۔ یوئیس کیٹس۔

پنجاب

آرمل سٹریٹ۔ ڈپٹی۔ اوٹکارک ۱۔ جیپ کورٹ۔

ایچ۔ پی۔ مہس صاحب بہادر۔ کاستھکار۔

آریمل ریورینڈ ولیم مہس صاحب۔ سی۔ آئی۔ ای۔ وائس چیمپلر یونیورسٹی۔

یسوین ہم رخصت صاحب مدراس ریوے۔

اے کے۔ میپ صاحب بہادر۔ آئی۔ سی۔ ایس { ہتھم مہاس کیپ

لنٹن کرنل آر۔ ایف۔ فارم فی صاحب ۲۵

صاحبان گورنر ویسٹ مہاسان و عہدہ داران ۱۳

ہماں ولایت سے
میلان ۱۳۵۱

ان میں ۳۴ مرد اور ۱۱ عورت ہیں۔

بھبی

ہراکلسی گورنر صاحب و ہم صاحبہ۔ مارتنہ کوٹ

لنٹن کرنل و چیرڈاؤں صاحب سکرٹری ٹری۔

افٹ کرنل اے۔ ای۔ رے کوئی آ۔ اے۔ ایم۔ سی۔ سرس ہراکلسی گورنر

کپتان آریمل۔ سی۔ ایف۔ گریوٹی صاحبہ صاحبہ۔

کپتان زے۔ جی گریگ صاحبہ۔ صاحبہ۔

کپتان اسلون اسٹیلی صاحبہ۔ صاحبہ۔

یسو زے۔ ایچ یارڈ کمانڈ میٹ صاحب ہراکلسی گورنر ماڈی گارڈ۔

آریمل سٹریٹس مہس صاحبہ سی۔ ایس آئی مہس کوٹل۔

آریمل سٹریٹس۔ ایم۔ ایچ فلٹ صاحب مہس کوٹل۔ مہس صاحبہ۔

آریمل سٹریٹس صاحبہ مہس صاحبہ۔ مہس صاحبہ۔

رائے بہادر سیٹھ امید مل صاحب - سیٹھ نیچند صاحب -

رائے بہادر سیٹھ چپا مل صاحب -

رائے بہادر سنگھ صاحب - سی - آئی - ای - استمرار دار - سودہ - اجیر
اصحاب انگریزی جنگو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا

دراس

آنریبل سٹریٹج - ایم ونٹر باہم - سی - ایس - آئی - مہیم صاحبہ -

آنریبل سٹریٹجس تھامسن مہیم صاحبہ -

آنریبل سرسی از نلڈ وائٹ - چیف جسٹس - لیڈی وائٹ صاحب

رائٹ ریورینڈ بسوپ دراس - مہیم صاحبہ وائٹ ہیڈ

آنریبل سٹریٹج گریل اسٹوکس - آئی - سی - ایس - چیف سکرٹری -

آنریبل سٹریٹج - اے نیپل سن صاحب سی - آئی - ای - جمہور کلان محکمہ مال

مہیم صاحبہ -

آنریبل سٹریٹج - ایس - خولیں - جہنم محکمہ مال -

سرمن جنرل ڈیو اڈ نچلر - سی - ایس - آئی -

آنریبل سٹریٹج - ایچ اسٹورٹ - ڈائریکٹر ایات عام -

ایچ - اے - اسٹورٹ صاحب بہادر - آئی - سی - ایس - انسپکٹر جنرل پولیس

ڈبلو - بی - ڈی - وٹن صاحب بہادر چیف انجینئر سکرٹری محکمہ تعمیرات

آنریبل سر جارج آر بہت ناٹ صاحب سوداگر خزانچی و جمہور کونسل بحلیہ

آنریبل مسٹر اے - زے - یارک صاحب سوداگر و جمہور بحلیہ کونسل -

میسور

سٹریسی - سٹی راؤ بہادر صاحب - محل مند -

سٹرایم - اے - معمار رائے بہادر صاحب اسٹینٹ کٹر سالتی

بنگلور

سٹراکٹرایس سوامی مودی رائے بہادر صاحب رئیس معرر بنگلور

سٹرائس والی مودی رائے مہر نیپیل کٹر سالتی -

بلوچستان

ورڈاں اصحاب کی جمعیت تارگرمیتہ بدھو کٹے کٹے تھے درمار کے واسطے بلوچستان سے

شہر	ہمدونالی ریاسیس	اصلاح برکش	کیسیت
	سردار	معہری	سارگرمیتہ
کوہاٹ	-	۲۹	۳۵۸
لس بیلہ	-	-	۲
کپرن	۱	-	۱۲
کونڈا بیس	-	-	-
تہل موتیائی	-	-	-
رکوب	-	-	-
میگی	-	-	-
میرال	۱	۲۹	۲۵

اجمیر مارواڑ

نواب سر محمد اکرم خاں صاحب امہ کے۔ سی۔ ایس۔ آئی۔

راجہ جہانزادہ خاں صاحب کے۔ سی۔ بی۔ لکھنؤ

ارباب حسین خاں صاحب۔ خان بہادر۔ محمد

کرنیل نواب محمد اسلام خاں صاحب۔ وزیر زادہ سردار بہادر سی۔ آئی۔ ای

خوشدل خاں صاحب۔ کوٹاٹ

خان بہادر ابراہیم خاں صاحب۔

دوست محمد خاں صاحب۔ خان بہادر۔ خلیل۔

خواجہ محمد خاں صاحب۔ خان بہادر۔

نواب رعب نواز خاں صاحب۔ علی زئی۔

راجہ شیر احمد خاں صاحب۔ گلک کر

محمد حسین خاں صاحب۔ گڑھی جیب اللہ۔

عرب محمد اعظم خان صاحب۔ امین اللہ خان صاحب اور اقی زئی

رسالدار محمد امیر خان صاحب۔ اسماعیل زئی۔ محمد فاضل۔ تور

حیدر آباد

نواب محمد سلام اللہ خاں صاحب۔ کنور میری ہر بنی راؤ جی صاحب

راؤ بہادر۔ دئی۔ وی۔ صاحب۔ بھگوت۔

خان بہادر خواجہ بدیع الدین صاحب۔ قاضی۔ ملک پور

سُرچی۔ ایس صاحب۔ کپور دی۔

خان بہادر عبد الباقی خان صاحب۔ بھگوت راؤ۔ شکر راؤ صاحب

راجہ ملونت راو صاحب محکومتی - آئری اسٹیشن کٹر دھیدار - میر
 راجہ بچہ بہادر - ریدار - رینگہ لید
 ہٹاکر مردان شاہ صاحب - جاگیر دار - ہری - چند وارڈ
 سراج سنگھ صاحب دیو - آئری اسٹیشن کٹر دھیدار کھار - رائے
 نعل چتر سنگھ صاحب ریدار نند انوار گڈھ دھیری محشریٹ - رائے پور
 راؤ بہادر رگہواریا وک صاحب - دھیدار دھیری محشریٹ - رائے پور
 ٹھاکر رگھو راج سنگھ صاحب - ریدار نندیا - لاسید
 رائے بہادر لال راج سنگھ صاحب ریدار بریلی - سسلپور
 راؤ بہادر کالی ناتھ صاحب کیوٹیا کر - ڈویژنل ج - ایضا
 سید ہدی حسین صاحب بیر بٹ لا سیرا کر کٹوبیک اکٹر اسٹیشن
 کسر - سسلپور -
 آر - مترا صاحب - اجمیر درہ اعلیٰ ماڈل اسٹری - سسلپور
مالک شرقی و مغربی سرحدی
 ہندوستانی معرین شرمہار
 لہاب الداد مال صاحب مددی - ڈیرہ اسمیل خان
 سردار سلطان خان صاحب - سی - آئی - ای - کوٹ
 مال صاحب - ٹہڑی کٹنگ
 نواب مالک عبد اللہ مال صاحب علی ری - ڈیرہ اسمیل خان
 لہاب ملام قاسم مال صاحب - ٹوٹک

رائے بہادر کتور چندر صاحب - آنریری مجسٹریٹ - ناگپور
 رائے بہادر پرن کرشنا صاحب بوس سی - آئی - ای - ناگپور
 غلام مصطفیٰ صاحب - آنریری مجسٹریٹ و وائس پریسیڈنٹ میونسپل آرڈی - وردھا
 رائے بہادر گنگشا بابو صاحب - زمیندار پاسکھرہ - جتوا
 رائے بہادر چندی پرشاد صاحب آنریری مجسٹریٹ و زمیندار - جتوا
 رائے بہادر لکھنیا بہان صاحب - زمیندار کپٹھا - بہنڈارہ
 مادھو رائے بھان صاحب - زمیندار ارام کھول و آنریری مجسٹریٹ - بہنڈارہ
 رائے صاحب رنگ رائے - پریسیڈنٹ کونسل - ضلع بہنڈارہ
 رگھوناتھ بابا صاحب - زمیندار - جیل پور
 راجہ اجیت سنگھ صاحب - زمیندار - جیل پور
 راجہ وشنو ناتھ سنگھ صاحب - تعلقہ دار - جیل پور
 راجہ گوکل داس صاحب سیٹھ - زمیندار و مالک پنک - جیلپور
 رائے بہادر بہاری لعل صاحب زمیندار و آنریری مجسٹریٹ - جیلپور
 رائے صاحب وکنت رائے - آنریری مجسٹریٹ - سنگھ
 رائے بہادر ٹھاکر مہاراج سنگھ صاحب - آنریری مجسٹریٹ و زمیندار - سنگھ
 مولوی منظور السلام صاحب - آنریری مجسٹریٹ و زمیندار - دھوک
 دیوان محمد علی جاں صاحب - زمیندار - دسیولی
 راجہ کرشنا صاحب - زمیندار - ہوشنگ آباد
 رائے صاحب نرنج سنگھ صاحب - آنریری مجسٹریٹ و زمیندار - ایضا

(۲) سری موت نامک چندا صاحب سزا - خود مختار

(۳) سری سری گوہر داد پو صاحب سزا - ہوا دہی کوی سریتا سزا -

(۴) ساحر برابست چندا سر دا گوری پور - گولی یار

(۵) مانو ستوجید را صاحب چٹاید ہیالی - ایل - دائیں جیریا

(۱) مانو کمائی کور چندا صاحب - ایم - اے - لی - ایل - کوچار

(۱) راہ گرس چندا راہی صاحب - زمیندار

(۲) مولوی علی احمد خاں صاحب - حاص زمیندار ضلع کا

(۳) مولوی محمد بخت خاں صاحب - زمیندار سہل بہت

(۴) مانو میکہ ناما تہ صاحب سزا - ایضاً

(۱) مانو لیوں سے صاحب - عین پاتہ اکثر اسٹٹ کٹر حاضی

(۲) یو گور سنگھ صاحب - حلیل القہ ہے سیم پہاڑیوں پر

(۳) یو کنہی سنگھ صاحب - بیانی ہے اور قادر سیم ہے

(۴) مانو درگاہوں صاحب سیں - لی - اے - بی - ایل - سہلٹ

رائے مادہ پوب چندا در دلائی صاحب بہادر - ایل - ایل - مکروب

سائے دلال چندا در دین صاحب بہادر لی سہلٹ

سارو بہادر گہوٹی را صاحب - مانگور

راہو اعظم شاہ صاحب - مانگور

گنکا ہر راہ صاحب حب لوہی سی آئی اسی - آمری میٹریٹ ریڈیٹ

نامک میو سبل - مانگور

سونگ - نی صاحب - اے - ٹی - ایم -

سونگ شیوی تھا صاحب - اے - ٹی - ایم -

سونگ تن بلا صاحب - ٹی - ڈی - ایم -

سونگ شاوی - پی - کے - ایس - ایم صاحب سابق اکثر اسسٹنٹ کمشنر

لیکن بون صاحب کے - ایس - ایم - میوک - مستم ریاست ماتحت ہوم ہسائی -

سونگ پو صاحب - اے - ٹی - ایم میوزا - ہما سونگ لیکن -

آسام (ج)

سری جت مل بہوج صاحب بروا -

رائے چنی لعل صاحب سراوگی بہادر

سری جت صاحب کشور پور گوہن جورہت -

سری جت کالی پرشاو صاحب چالی -

سری سری داتا دیو انیانی او ہیکز گو سوامی {
سری سری نایدیو کار گو سوامی - لیکن پت
یہ شریف خاندانوں
میں خیال کئے جاتے ہیں

رائے جگن ناتھ صاحب - بارو بہادر - بی - اے - جورہت -

بابو سواما چرن صاحب موترادی - اہل -

سری جت بہوانی چرن صاحب سرا -

سری جت تندی ناتھ صاحب سمروا -

منشی رحمت علی صاحب

(۱) رائے صاحب بہون رامداس صاحب -

کم روپ

عنان

اسحاق محمد حال صاحب -

جنگ

مولاداد حال صاحب

ایضا

امیر علی حال صاحب -

دیرہ غازی خان

سر دار تیغیا خان صاحب - گھمڑی -

سرہا (ج)

سوگ نوی چاہے - ٹی - ایم - میوک -

سوگ ش صاحب گیا - ٹی - ڈی - ایم - اکثر اسٹٹ کسٹر

سوگ ادگ لال صاحب - کے - ایس - ایم - ایضا

آریمل یو یو صاحب - کے - ایس - ایم -

سوگ ساں صاحب - پی - ٹی - ڈی - ایم - اکثر اسٹٹ کسٹر

سوگ ہور صاحب - ٹی - ڈی - ایم - میوک

یو - پی - گیا تھو صاحب - کے - ایس - ایم -

سوگ تھا صاحب - ڈو - وی - آے - ٹی - ایم -

سوگ ش - گیروی صاحب - آے - ٹی - ایم - میوک -

سوگ س من صاحب -

سوگ کت صاحب - کے - ایس - ایم - اکثر اسٹٹ کسٹر

سوگ تودی یو صاحب - آے - ٹی - ایم - اکثر اسٹٹ کسٹر

سوگ رٹن صاحب - کے - ایس - ایم - میوک -

سوگ تہو - ٹاؤ - یو - ٹی - ڈی - ایم - صاحب -

شاہ پور

ملک خدا بخش صاحب - تیوانہ -

خان بہادر ملک حکیم خاں صاحب - نون یا اس کا بیعتی محمد حیات خاں - شاہ پور

شاہ پور

ملک خاں محمد خاں صاحب - تیوانہ -

قسمت ملتان

ملتان

محمد دوم حسین بخش صاحب -

آنریبل نواب سر امام بخش خان صاحب مزاری - کے - سی - آئی - ای - ڈیرہ غازی خان

سردار بہرام خاں صاحب خلف الرشید آنریبل نواب سر امام بخش خان صاحب

ڈیرہ غازی خان

مزاری کے - سی - آئی - ای -

لطف حسین خاں صاحب عرف میان شاہ نواز خاں سرائی - ڈیرہ غازی خان

خان بہادر محمد عبداللہ خاں صاحب - سی - آئی - ای - عیسیٰ ضیل - میان والی

ایضاً

ملک یار محمد خاں صاحب - کالا باغ -

ڈیرہ غازی خان

سردار بہادر خان خوشا صاحب -

ایضاً

سردار بہرام خاں صاحب - دریں حق -

ایضاً

سردار جلب خاں صاحب - گورجنی -

ایضاً

سردار محمد حسین خاں صاحب - بوزورد کلاں -

ایضاً

سردار نوزنگ خاں صاحب - پیشوا فرقہ سوری بوند کے -

ایضاً

سردار فضل علی خاں صاحب - کسراپن -

ایضاً

سردار سور خاں صاحب - طہی بوند کے پیشوا -

ایضاً

خان بہادر شریف اللہ خاں صاحب - خان گدھ - مظفر گدھ

رجب پال سنگھ صاحب - سرگوالی - سیالکوٹ
 سردار دیال سنگھ صاحب - رجب پال - سیالکوٹ
 دیوال پری سنگھ صاحب - عقل گڑھ - گوجرانوالہ
 رائے بہادر سودی حکم سنگھ صاحب - دیوان بہادر - لاہور
 سردار بہادر ارجن سنگھ صاحب - جیپال - امرتسر
 عاں بہادر بیان علام وید جان صاحب - گورداسپور
 سٹریٹ گوپال صاحب (مہر سچاٹ بھلیٹو کولس) - لاہور
 قسمت راو لپنڈی

آریل سرگوبہیم سنگھ صاحب - میدی کے - سی - آئی - ای - راو لپنڈی
 ملک عمر حیات عاں صاحب - تھوانہ - شاہ پور
 ملک علام محمد عاں صاحب - حودہرا - راو لپنڈی
 راہ علی بہادر عاں صاحب - گجرات
 سردار ٹیک سنگھ صاحب - جہلمی - راو لپنڈی
 ملک محمد امین عاں صاحب - شمس آباد - راو لپنڈی
 رام کریم دادوئی صاحب - گلگر - راو لپنڈی
 سودی تیر سنگھ صاحب - ہرن پورہ - جہلم
 محمد حیات عاں صاحب - احمد آباد - جہلم
 سرہن مہی - ایف - کادورہ - کے - سی - آئی - ای - راہ پور
 ملک سارہ عاں صاحبہ - جہاں آباد - ساہ پور

سودیرام نراین سنگه - اتمه پدر -
 بیدی سبحان سنگه صاحب -
 سردار بدن سنگه صاحب - الوه -
 محمد ظاهر صاحب -
 سردار بلونت سنگه صاحب - بیر -
 رانا لهن سنگه صاحب - ناسوال -
 صوبه دار سردار البیل سنگه - لودهرن -
 صوبه دار سردار سری سنگه - لودهرن -
 قسمت لاهور
 سردار بخش سنگه صاحب سندن والیه -
 سردار امر او سنگه صاحب - جیتیا -
 انواب فتح علی خان صاحب - تریباش -
 سردار بیاد نادر سنگه صاحب -
 کھا کر زمین چند صاحب -
 بجائی گور بخش سنگه صاحب -
 دیوان ندرناٹھ صاحب - ایم - اے -
 سردار سروپ سنگه صاحب - الوه -
 سردار بلونت سنگه - احمید - بیاکه -
 سردار آرو سنگه صاحب - نوشیرونگلی -
 امرتسر

ہوشیار پور
 ہوشیار پور
 لودھیانہ
 لودھیانہ
 لودھیانہ
 ہوشیار پور
 لودھیانہ
 لودھیانہ
 امرتسر
 امرتسر
 لاہور
 لاہور
 گورداسپور
 امرتسر
 لاہور
 لاہور
 گوجرانوالہ
 امرتسر

میان اورو سگبہ صاحب سراد میان یزدوان سگبہ - ضلع انار
 میان گورد میں سگبہ صاحب - رام گڈھ - ضلع انار
 میان سگبہ درتس سگبہ صاحب - رام گڈھ کجولی - ضلع انار
 خان صاحب محمد عالم حان صاحب - کوٹہ بہانگ - ضلع ایوانہ
 سردار کش سنگھ صاحب - تہل تہنگ - ضلع کرمال
 سردار حسن میر سگبہ صاحب - تہل تہنگ - ضلع کرمال
 سردار بہادر خواں سگبہ صاحب - مہرولی - ضلع کرمال
 سردار پرتاب سگبہ صاحب - ایس - بی - میں پور - ضلع ایوانہ
 سردار گودت سگبہ صاحب - صاحبزادہ سردار رام سگبہ تمام گڈھ - ضلع کرمال
 قسمت جالندہر

رام جی چند سری صاحب - پور ۳ دگرس - مساعراؤں - کانگرا
 رام جی سگبہ صاحب - کانگرا
 رام چند چند - لودوں - کانگرا
 گورد سرپر رام سگبہ صاحب - کے - سی - آئی - ای - کیورتہلہ - جالندہر
 سردار پرتاب سگبہ صاحب - ابوالیہ - جالندہر
 سردار چرن جیت سگبہ صاحب - ابوالیہ - جالندہر
 رام نام پال - کٹلر - کانگرا
 گورد پرتاب سگبہ صاحب - کرتار پور - جالندہر
 رام رگناتھ صاحب - جیوان - ہوشیار پور

پولیس انسپکٹر -

افسر محکمہ تعلیم -

اسسٹنٹ ڈاکٹر -

انجنیر محکمہ آبپاشی -

انجنیر محکمہ سڑک وغیرہ -

منصف - اددہ

ایضاً اگرہ

پنجاب (ج)

ضلع دہلی

مرزا محمد کیوان شاہ صاحب عرف سر پا جاہ -

سردار جیون سنگھ صاحب شاد - سی - ایس - آئی - ضلع انبالہ

نواب ابراہیم علی خاں صاحب - کنبجورہ - ضلع کرنال -

نواب بہادر عظمت علی خاں صاحب - منڈال - ضلع کرنال

خان بہادر مولوی سید ضیاء الدین خاں صاحب شمس العلماء - ایل ایل ڈی ضلع علی

برخوردار میر محمد باقر علی خاں صاحب - سی - آئی - اسی - ضلع انبالہ

سردار دیواند سنگھ صاحب - سالولی - ضلع انبالہ

سردار پرتاب سنگھ صاحب - سالولی - ضلع انبالہ

سردار نرائن سنگھ صاحب - مانک پور - ضلع انبالہ

سردار بہادر ہر نام سنگھ صاحب - ضلع انبالہ

دہلی

سید احمد صاحب امام جامع مسجد -

مولوی محمد سمیع اللہ صاحب - سی - ایم - جی -

مہاراجہ پدیا یادت تھیش چندا پیا پاتھا صاحب - سی - آئی - ای -

یڈت ہیئت رام صاحب - سی - آئی - ای -

شیخ مایوطہ عبدالکریم خان صاحب جان بہادر - سی - آئی - ای -

مستی عبدالکریم خان صاحب - سی - آئی - ای - سی - وی - ا -

نواب محسن الملک صاحب آریری سکریٹری - ایم - اے - او - کارنل، لیگٹننٹ

رائے کرشنا ساد بہادر صاحب - آریری محشریٹ و عمر میو سیل ٹورڈینی تال -

الوسوم لعل صاحب - چیرمین - میو سیل ٹورڈ - حصہ آباد -

سلیمان قندمر محمد حسین علی صاحب بہادر (خانہاں شاہی آفیسر)

نواب مہدی حسین خان صاحب بہادر (الوصاحب) دکن

عہدہ داران سرکاری

گورنمنٹ سٹنگہ صاحب - ڈسٹرکٹ جج قانون عدالت سول -

یڈت رام استکرمہ صاحب - محشریٹ و کلکٹر قانونی عدالت سول

۱ جج عدالت حقیقہ اور دھ

۱ ایسا آگرہ

۱ ڈپٹی کلکٹر اور دھ

۱ ایسا آگرہ

۱ اقامت جج اور دھ

۱ ایسا آگرہ

راجہ شمیم سنگھ صاحب - تاج پور

راجہ کرشنا کپور صاحب - سمیرام

راجہ رام پرتاب سنگھ صاحب - مین پوری -

راجہ بلونت سنگھ صاحب - سی - آئی - ای - آوا -

راجہ کپورسل کشور پرشاد مل صاحب بہادر - منجھولی -

راجہ رام سنگھ صاحب - بستی -

راجہ محمد سلامت شاہ صاحب - اعظم گڑھ

راجہ صاحب - مرسان - راجہ رنبھیر سنگھ صاحب - دہرہ

آنریمبل نواب ممتاز الدولہ محمد فیاض علیخان صاحب - پہاسو -

نواب یوسف علی خان صاحب -

نواب اسد اللہ خان صاحب خان بہادر وائس چیرمین میونسپل بورڈ میرٹھ

نواب احمد شاہ صاحب - سردھنہ

راجہ اودے راج سنگھ صاحب - کانسی پور

راجہ بہو بندر بہادر سنگھ صاحب - کن ٹنٹ

راجہ ٹھاکر پرشاد نراین صاحب - دیولہ ہلدی -

راجہ رام پرتاب سنگھ صاحب - مانڈا

راجہ رام سنگھ صاحب - رامپور

راجہ نرپت سنگھ صاحب - اسوتر -

راجہ سرور سنگھ صاحب بہادر - کھیرٹھ

لوات صاحب - دکن - لوات صاحب - بنگلہ -

لوات سید امیر حسین صاحب - سی - آئی - آئی -

ہری دتاری لوات سنگھ صاحب - احاطہ بہار

مالک متوسط (ج)

تعلقہ دارا اودھ

بہارہ بگوتی پیر ساد سنگھ صاحب - ملوام پور

بہارہ سریر تاپ رائیں سنگھ صاحب - کے - سی - آئی - آئی - اودھیا -

راما بہار سنگھ صاحب - بھری (حور گاؤں)

راجہ گل موہن سنگھ صاحب - سی - آئی - آئی - اتر چاندیو -

راجہ رام پال سنگھ صاحب - کالا کک

راجہ رام پال سنگھ صاحب - کوری سدھولی -

امیر الدولہ سید الملک مختار سنگھ راجہ شرمہ امیر حسین خاں صاحب

خان بہادر کے - سی - آئی - آئی - محمد آباد

امیر مل راجہ تصدق رسول خاں صاحب - سی - ایس - آئی - جہانگیر آباد

راجہ پرتاب بہادر سنگھ صاحب - کالا پرتاب گڑھ

راجہ محبوب اندرا کم سنگھ صاحب - سی - آئی - آئی - بیگ پور

معززین صوبہ آگرہ

راجہ منج سنگھ صاحب - یوایاں -

بجڑ شاداس بہادر صاحب - سی - ایس - آئی -

مہاراجہ صاحب بہادر فیہ پور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ وینا جپور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ درگا چرن۔ لا

مہاراجہ صاحب بہادر۔ سریا کنتا آچاریہ

مہاراجہ صاحب بہادر۔ ستیم پور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ بنے لی۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ خامیرا۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ تھر پور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ نصیر پور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ دیگا پٹیا۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ کنتا ناتھ دی۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ سرسندرمون تھوری۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ پیارے موہن کرجی۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ مان بہاری کپور۔ بردوان۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ بی نے کرشنا۔

مہاراجہ صاحب کنور۔ بردوان۔

پرنس کنور صاحب۔ رگدر۔

صاحبزادہ محمد نجیب شاہ صاحب۔

نواب صاحب بہادر۔ مرشد آباد

آریہ ل سر دار گیت راؤ وادوہ۔ اراؤ ویکر صاحب۔ صلح ماسک

اسد راؤ حامد سہ راؤ عوف مالا صاحب راسی۔ یو

سی۔ آئی۔ ای۔ یا سی۔ ایس۔ آئی

کھاس جی عاس جی صاحب دستور۔ عسی

حال ہادر بیجو جی کارس جی صاحب حرساں۔ عسی

نور جی مالک جی صاحب دیدیا۔ عسی

حال ہادر مال جی جیر جی رستم جی صاحب دیولہ۔ عمن

ایڈل جی صاحب ڈنٹا۔ کراچی

حال ہادر سردار محمد یعقوب شیخ اسماعیل صاحب۔ حیدر آباد سندھ

دروں جی گور جی صاحب تارا ایور والہ۔ احمد آباد

بنگال (ح)

بھلیٹو کوسل کے دوسرے

ہمارا صاحب ہادر سر عتدیر و سونہ۔ بنگلہ۔

ہمارا صاحب ہادر ہر راس ودا کرتا۔

ہمارا صاحب۔ ناویا۔

ہمارا صاحب۔ سہرا۔

ہمارا صاحب۔ درنگ۔

ہمارا صاحب۔ بھٹا ناگیوہ

ہمارا صاحب۔ میں سنگھ

- آزیزیل ستر ابراهیم رخصت النور صاحب - بیٹی
- آدم جی پیر بجائی صاحب - بیٹی
- آزیزیل ستر حبش نراین گنیش چنداواکر صاحب - بیٹی
- لی جی بھوانی داس بارہیا صاحب - بیٹی
- گوردین داس خطن مکن جی صاحب - بیٹی
- وٹی داس دامور کھا کر سہائے صاحب - بیٹی
- گوردین داس گوکل داس تیج پالی صاحب - بیٹی
- آزیزیل ستر ایس - ایم موسس صاحب - بیٹی
- ایچ ایچ میر محمد حسین علیخان صاحب - سی - آئی - ای - حیدر آباد
- ایچ ایچ میر نور محمد خاں صاحب - حیدر آباد
- میر رستم خاں صاحب - ضلع سکر
- آزیزیل میرالہ بخش خاں صاحب - حیدر آباد
- شمس العلماء پیر میاں شاہ مردان شاہ صاحب - ضلع شکار پور
- مالک صفدر خاں صاحب بالاکاں - ضلع کراچی
- جام بہو خاں صاحب - ضلع شکار پور
- تھل رام کہیم چند صاحب - سی - آئی - ای - کراچی
- دویر واکہ بخش خاں صاحب - ضلع شکار پور
- دورو علی مراد صاحب - اپر سندھ ضلع زائیسٹر
- خان بہادر تھار خان صاحب - ضلع لاریکانا

در چند ویب چند صاحب - سی - آئی - ای - ستولا لودری

حرقه شمالی

لس گو یا جیا یا عرف آ یا صاحب - دیسی صلح میل گاند -

انہم گودا لہا ویرا ہو صاحب - سیر سٹریٹ لا - ایضا

راجندر اراؤتس وس راؤ عرف مالا صاحب - سوت ہوسل - ایضا

و مالک دہدی راج بی والکو صاحب - صلح کولاما -

آریمل سٹریٹ - جی آماپی لوخیری - لی - اے ایل ایل بی - می

آریمل راؤ بہادر اچیت لکر دیسی - سنگلی - ایس - ایم - سی - تھرٹی

مستید می - مار سرون جی مہا صاحب - تاتا - می

فصل کھائی و سرام صاحب - سی - آئی - ای - ایضا

مستید می - جی جی کھائی صاحب (سیر سٹریٹ) ایضا

ہر کتداس مارو تم واس صاحب - می

ہر رافس مرآغا - سلطان محمد شاہ - آغا خان صاحب - سی - آئی - ای - می

آریمل سٹریٹ در شاہ مردان جی مہتا صاحب - سی - آئی - ای - می

آریمل سرنال جید کرشنا بہاؤ دیدی کار صاحب - می

ڈاکٹر علم جی مہیکاتی - ماری میں صاحب - می

سٹریٹ سوان جی ڈنٹا بیٹ صاحب - می

سٹریٹ مالک جی چیت صاحب (Siddh) می

آریمل سٹریٹ ندی - جی - - - - می

دیوان بہادر۔ سی۔ راجندر اور صاحب۔ وکیل ہیکورٹ۔
 دیوان بہادر۔ پی۔ راجہ اتھاموادی یار ایورگل۔ سی۔ آئی۔ ای۔ عجمک آبپاشی۔
 ایم۔ آر۔ رائے۔ اسے السوامی تہا۔ ایورگل۔ خلیج تن جوہرا۔

نام
 بیٹی (ج) شمالی ڈویشن سکونت
 میر مظفر حسین خاں صاحب۔ سورت سکونت

راؤ بہادر حمایت لعل دیورج رام صاحب۔ احمد آباد
 آنریبل راؤ بہادر جینی لعل ولی لعل صاحب سی۔ آئی۔ ای۔ پھر منج
 بچے داس دھار داس صاحب ویسا۔ خیر
 رائے بہادر کند رائے منی رائے صاحب۔ سورت

ٹھاکر صاحب۔ آٹلیا۔ ضلع احمد آباد
 خان بہادر نور جی پٹم جی صاحب وکیل۔ سی۔ آئی۔ ای۔ احمد آباد
 راؤ بہادر راجندر صاحب ترسباک آچار یہ تھانہ

آنریبل سٹرگوکل داس خان داس صاحب۔ پیرک بے۔ ایل ایل بی بی بی
 گنگا دھر پچھن سوامی صاحب۔ ستارہ ڈسٹرکٹ (سنٹرل دیو پترن)
 لنگا جوری راؤ راجندر راؤ صاحب۔ پنکاری۔ کھولا پور
 خان صاحب دیاسیاں النور خاں۔ ضلع خاندیس

آنریبل سٹرہری سیتا رام صاحب۔ ڈکٹ۔ بی اے ایل ایل بی۔ بیٹی
 آنریبل سٹر جی کے گوکل صاحب۔ بی۔ اے۔ بیٹی

رام کرشنا گوپال ہند کر صاحب۔ ایم۔ اے۔ پی۔ ڈی۔ سی۔ آئی۔ ای۔ بیٹی

ساجد دین کاتانگیری صاحب کے۔ سی۔ آئی۔ ای۔ رحیدار ضلع بیلور۔
 رحیدار صاحب دیرہ کوٹہ۔ ضلع گھام۔
 رام پراکیدی صاحب۔ رحیدار ضلع گھام۔
 رحیدار۔ آشیابدم صاحب۔ ضلع ٹی ٹی دیلی۔
 رحیدار سداسہ صاحب۔ ضلع گھام۔
 رام کلی کوٹہ وساناگدا صاحب۔ رحیدار ضلع گھام۔
 آریمل دیوال بہادر۔ ایس سری لاسار کھوایاں گراؤر گل۔ سی۔ آئی۔ ای۔
 رام سر صاحب۔ ایس رام سندی سودا ہیار۔ سی۔ آئی۔ ای۔
 آریمل جلیگم موغانی یار صاحب۔ سی۔ آئی۔ ای۔ رائے بہادر عمر لیٹیو کونسل۔
 آریمل نوات محمد صاحب بہادر عمر لیٹیو کونسل۔
 ایم۔ آر۔ رائے۔ سی۔ سکران یار لور گل۔ گوند ٹسٹ بیٹڈر۔ مر اس۔
 آریمل۔ جی۔ سری لور ساراؤ۔ عمر لیٹیو کونسل۔
 آریمل برہو نیلور۔ عمر لیٹیو کونسل۔
 آریمل۔ بی۔ اتما سہا پڑتی۔ بیٹی۔ عمر لیٹیو کونسل۔
 آریمل رائے بہادر۔ پل احمد اجرو۔ ایوڈ گل۔ سی۔ آئی۔ ای۔ مراد سیرائے
 لیٹیو کونسل۔
 رام صاحب دیو دیوا۔ رارہ گارو۔ گرنگودی۔ ضلع مالابار
 ایم۔ آر۔ رائے۔ سی۔ آر میٹھی ریرا آیار لور گل۔ حج تہر۔ عدالت دیوالی۔
 ستر ایس رام سائی۔ میر سٹراٹ لا۔ حریل مہلانات۔

ممالک مشرق وسطیٰ (ب)

راجہ صاحب - سربراہ کوٹلی
 راجہ صاحب - رائے گڑھ
 راجہ صاحب - ہرا - سی - آئی - ای -
 راجہ صاحب - خیرا گڑھ
 راجہ صاحب - مکرئی
 راجہ صاحب - سینور

ممالک مشرق وسطیٰ (ب)

مہتر صاحب - چتران
 خان صاحب - ٹواب گائی
 نواب صاحب - دیر

بلوچستان (ب)

جام صاحب - لاس بیلا -

سنٹرل انڈیا (ب)

راما صاحب - بڑوان
 راجا صاحب - علی پور - سی - ایس - آئی -
 ٹھاکر صاحب - پیلووہ

راجپوتانہ (ب)

پنپ صاحب - شاہپورہ
 ٹھاکر صاحب - لاوا
 (ج) روسا پنا خطاب دیگر مغزین جنکو کل گورنمنٹ نے مدعو کیا تھا

مدراں (ج)

محمد مخدوم صاحب - کے - سی - آئی - ای - خان بہادر - پرنس ارکوٹ -
 بہاراج رنگراؤ صاحب - کے - سی - آئی - ای - راجہ بوبی بی - زمیندار ضلع وزیر گیتام -
 باراجہ صاحب - پیپور - زمیندار - ضلع وزیر گیتام -

بنگال (ب)

ہرٹس راجہ صاحب - ہر راج
ممالک متحدہ (ب)

ہرٹس راجہ صاحب ہٹیڑی (گڈھوال)

پنجاب (ب)

راجہ صاحب - مالگڈھ (ہندو) راجہ صاحب - کوہل -

راجہ صاحب - چما سردار صاحب - کلپا

نواب صاحب - نواب نور نواب صاحب - دوہار

حلف الرتید نواب صاحب - مالیر کوٹہ

سرہا (ب)

ریاستہائے جنوبی شان

کنکیہ صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - موگٹی -

سالگ صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - چمگ میو -

ساکیاواں کیااں ٹالینگ صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - کینگ ٹالگ

بکیتی صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - سوگ پاں -

سالوا صاحب - ٹ - ڈی - ایم - میورا - کسترا داسی -

ریاستہائے شمالی شان

سالوگ صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - حوت مسوی -

لی - ایس گیری صاحب ہاں - سی آئی ای متیم ریاست محمدیم صاحب کے -

ہرنائنس مہاراجہ صاحب - قرولی - ہرنائنس مہاراجہ صاحب - کشنگٹھ
 ہرنائنس مہاراجہ صاحب - کوٹہ - ہرنائنس مہاراجہ صاحب - سر دہی -
 ہرنائنس نواب صاحب - ٹونک - ہرنائنس مہاراجہ صاحب - اودھ پور -

ہرودہ

ہرنائنس لیکوٹ صاحب - ہرودہ

کشیر

ہرنائنس مہاراجہ صاحب - کشیر -

(ب) رؤساء باختیار جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا تھا

مدراس (ب)

ہرنائنس مہاراجہ صاحب پودو کوٹ

بیمبئی (ب)

فہرست رؤساء بمبئی پریسیڈنسی جنکو ہرنائنس گورنمنٹی نے مدعو کیا تھا

نقد ادائیگی

4 توپ

باندرا -

نقد ادائیگی

11 توپ

کیجے -

8 توپ

جونا گڑھ -

9 توپ

جنمیرا -

11 توپ

پربندر -

11 توپ

بھاؤنگر -

11 توپ

گوندل -

11 توپ

سوروی -

15 توپ

ایدر -

15 توپ

پلیٹنا -

11 توپ

راج پیلا -

9 توپ

لمبیدی -

ہرنائنس جناب صاحب شہرہ پور (ب) 12 توپ

9 توپ

بارک یا -

صاحبان انگریز حکومت کو کل گورنمنٹ نے مدعو کیا۔

نام احاطہ یا مقام

سلسلہ
شمار

میراں

عورت

مرد

۵۱

۱۷

۳۴

دراس

۱

۵۵

۱۴

۴۱

لٹنی

۲

۳۲

۰

۳۲

نگال

۳

۴۹

۲۰

۲۹

مالک متحدہ

۴

۴۱

۲۲

۱۹

یحات

۵

۳۸

۱۶

۲۲

رہا

۶

۲۶

۹

۱۷

آسام

۷

۴۱

۲۲

۱۹

مالک متوسط

۸

۲۱

۱۲

۱۱

مالک عربی دہلی

۹

۲۲

۸

۱۴

حیدر آباد

۱۰

۱۴

۶

۸

میور

۱۱

۲۶

۱

۱۶

لوچستان

۱۲

۲۵

۱۳

۱۲

متوسط ہندوستان

۱۳

۳۴

۱۶

۲۱

راہیوتات

۱۴

۱۲

۸

۴

رودہ

۱۵

۱۱

۴

۷

کننیر

۱۶

-

-

-

امیر ماردا

۱۷

نمبر شمار	نام احاطہ یا مقام	تعداد روس با احتساب معززین جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا	تعداد عہداران دیگر معززین جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا
۱	مراس	۴	۲
۲	لمبئی	۹	۲
۳	بنگال	۲۹	۳۰
۴	مالک متحدہ	۴۲	۳۳
۵	پنجاب	۰	۸۶
۶	برہما	۰	۳
۷	آسام	۶	۲۱
۸	مالک متوسط	۰	۳۴
۹	مالک مغربی و شمالی	۲۰	۰
۱۰	حیدر آباد	۲	۵
۱۱	میور	۰	۴
۱۲	بلوچستان	۳۰ + ۴۵	۰
۱۳	متوسط ہندوستان	۰	۰
۱۴	راجپوتانہ	۰	۰
۱۵	برہودہ	۰	۰
۱۶	گنیشیر	۰	۰
۱۷	اجمیر بلوچ	۰	۴

نمبر تعداد	نام اعلیٰ یا مقام	تعداد مدعو	تعداد مدعو	تعداد مدعو
۱	مدرا س	۲	۲	۱
۲	مٹھی	۳	۳	۱۴
۳	شنگال	۳	۳	۱
۴	ممالک متحدہ	۲	۲	۱
۵	سیاح	۷	۷	۷
۶	رہا	۰	۰	۶
۷	آسام	۱	۱	۰
۸	ممالک متوسط	۰	۰	۱
۹	ممالک مغربی و شمالی			۳
۱۰	حیدر آباد	۱	۱	۰
۱۱	میور	۱	۱	۰
۱۲	ملوچستان	۱	۱	۱
۱۳	متوسط ہندوستان	۱۵	۱۴	۴
۱۴	راجپوتانہ	۱۵	۱۳	۲
۱۵	شردودہ	۱	۱	۰
۱۶	کشمیر	۱	۱	۰
۱۷	امیر ماروار			۰

کہ کسی ایک بنیخیر حکومت کی عظمت تسلیم نہ کر لیجائے۔ اور وہ حکومت صرف پرستش کروں کی بدولت ممکن ہے۔

اب میں اُن آرائے کا خاتمہ کر دینا چاہتا ہوں اور میں صدقِ دل سے اُمید کرتا ہوں کہ یہ بڑا جمع سالہا سال تک یادگار رہے گا۔ کہ اسکی بدولت ہندوستانی رعایا اور شہنشاہ ہند کے باہمی تعلقات بہت زیادہ مضبوط ہو گئے۔ چچے توقع یہی کہ اس موقع کی یاد ہمیشہ ہمارے سامنے خوشی اور خوشحالی لاتی رہے گی۔ اور شاہ اہدورڈ ہم کو قائم کا زمانہ سلطنت جو خاض برکتوں کے ساتھ شروع ہوا ہندوستان کی تاریخ اور رعایا کے دلوں میں محبت سے یاد کیا جائیگا۔ ہم دعا کرتے ہیں کہ خداوند دو جہاں کے فضل و کرم سے شاہ موصوف کی حکومت اور طاقت سالہا سال تک قائم رہے۔ انکی رعایا کی ترقی روز بروز زیادہ ہو حکام بالا کا انتظام دانائی اور نیکی پر مبنی ہو اور اس سلطنت کی مضبوطی اور فائدہ مندی ابد الابد تک قائم رہے۔ خدا شہنشاہ ہندوستان کی عمر دراز کرے۔

مندرجہ ذیل صحابہ بارہیلی میں مدعو کئے گئے تھے

(الف) روسا و با اختیار جنکو ہر اسٹیشن پر اپنے براہ راست مدعو کیا تھا۔

(ب) روسا و با اختیار جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا۔

(ج) روسا و با خطاب و دیگر ہندوستانی رئیس جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا۔

(د) صاحبان انگریز جن کو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا۔

نوٹ۔ (الف) (ب) (ج) و اے پرنسپل کمیپ میں مقیم تھے اور (د) والے

سٹرل کمیپ میں۔

لرنا مالی اردقت کام میں ہوتا ہے اگر موجودہ حالت قائم رہی اور جو ہم معقول خواہش
کی سب سے زیادہ کر سکتے ہیں کہ ضرور قائم رہے گی تو گویا بدوستان کی مالی حالت میں ترقی
عمل میں آئی ہے اور عجب یقین ہے کہ ہر غرضی کے ابتدائی سالوں میں ہم لائل رعایا کے
ساتھ ہمدی اور دیا می کا سلوک کر سکیں گے۔

یہاں ضرورت نہیں ہے کہ میں اُن ہر مایوں اور رعایتوں کا تفصیل ذکر
کروں۔ جس کا موجودہ وقت سے تعلق ہے مگر وہ کسی دوسری جگہ مدعج ہیں۔ البتہ
استدرا کہ یہ ضروری ہے کہ فوج کے اس طرح آجکل انڈین سٹاٹ کارپس سے تعلق ہیں
ان کا یہ نام درہنگا۔ اور وہ بھی انڈین آری آف دی کنگ (مادشاہ کی ہمدستان
فوج) کے متعلق بھی مائیں گے۔

اے رعایا، شاہراہ گال ہمد۔ جب ہم ہمدستان کے مستقل پریطر ڈالے
ہیں تو میرے کہ نہبہ کے روٹس امیدوں کا ایک وسیع میدان ہیں دکھائی دیتا ہے
ہمدستان کے متعلق کوئی مسئلہ ایسا نہیں ہے۔ خواہ وہ آمادی یا ہو یا تعلیم کا یا
کام یا مسائل کا کہ جسے ہمدستان ملک نے اچھی طرح سمجھا نہیں لیا۔ اور بعض مسائل اب
ہم سے سلسلے حل ہر ہم میں اگر خطابہ اور ہمدستان توفیق اوجا ہمدستان
مستقل اس قائم رکھ سکتی ہیں۔ اگر ہمدستان اور دیسیوں میں اتحاد ہے اور اگر ہم
تفاطم راہیں ترک کر دیں جو ہمدستان کی ترقی کو روک سکے معقول ہمدستان
مستقل ہمدستان، ہمدستان کے مستقل ہو گا مگر وہ اسی ترقی پذیر محنت پیدا کرے تو اچھے اور
بچے دے تول اور آرام اور دولت کے لئے حامی ہو جائے جو ہمدستان کے ہمدستان
کے مقام ہمدستان ہمدستان ہمدستان ہمدستان ہمدستان ہمدستان ہمدستان ہمدستان

اور انکی بھڑوی کا وہی خیال مابعد دولت و اقبال کو رہے گا۔

”ہندو نذر عالم و عالمیاں میری رہنمائی کرے گا تاکہ میں اپنی رعایا اور ملک کو سرسبز کرنے میں کامیابی حاصل کروں“

اب شاہزادگان و رئیسان والا تبار۔ وای رعایائے ہند یہ الفاظ میں ملک معظم کے جو آپ کے آگے اسوقت بیان کئے گئے ہیں۔ ان الفاظ میں ایک خاص اثر جو جن تمام افسر متاثر ہیں۔ مثل میرے اور میرے محبتوں کے جو براہ راست ہنر جی کے گورنمنٹ کے آئے ہیں۔ یہ الفاظ انتظامی معاملات میں مثل رہنما کے کام دیتے ہیں ہندوستان کا انتظام فیاضی اور نرمی سے کرنیکا خیال اسقدر کبھی عروج پر نہ تھا۔ جتنا اسوقت پایا جاتا ہے۔ وہ لوگ جنہوں نے زیادہ تکلیف اٹھائی ہے زیادہ سختی ہو۔ اور جنہوں نے عمدہ کام کیا ہو وہ عمدہ استحقاق رکھتے ہیں۔ شاہزادگان ہندوستان نے گزشتہ جنگوں میں اپنے سپاہی اور تلواریں ہماری نذر کیں اور ایسا ہی دیگر ضروریات مثلاً قحط وغیرہ کے موقع پر بھی فیاضی اور بہادری کا ثبوت دیا۔ جو کچھ ان کے پاس تھا انہیں اس سے زیادہ دینا محال ہے اور جو حفاظت ان کی موجودہ حالت میں ہے اس سے زیادہ یقینی بنانا غیر ممکن ہے۔ تاہم یہ تجویز خوشی کی منظر ہے کہ گورنمنٹ عالمیہ ان قرضوں پر جو دیسی ریاستوں کو گزشتہ قحطوں کے موقع پر دیئے گئے تھے ان کو کسی سود نہیں لگی اور ہم امید کرتے ہیں کہ وہ لوگ جن سے ایسا فیاضی کا سلوک کیا گیا ہے اسے بخوشی منظور کریں گے۔

ہندوستان کے دیگر یقین اور جماعتوں میں بھی (ہم امید کرتے ہیں) بہت جلد شاہی عنایات کا اعلان کیا جائیگا۔ ہالی سال کے وسط میں اعلان کرنا یا تجنیس

کہ دو باددولت واقفال کی تاجپوشی کا ایک دربار دہلی میں منعقد کریں تاکہ کل
ہندوستان رئیسوں - سرداروں - رعایا - اور میری گورنمنٹ کے حکام کو اس شاندار
عہدے میں شریک ہوئے کا موقع ملے۔

دو میرے ملک اور تخت سے جو کچھ وہ وادادہ راہ پیش آئے ہیں اس سے میں
بہت شاعر ہوں اور مجھے ٹھاحیل ہے۔ کئی سال کے عرصہ میں انکی واداداری اور جو
حقیدت کے حالات پہ درپے میرے سے میں آئے ہیں اور میری ہندوستانی افواج نے
مختلف جنگوں میں عفو و عفو حاصل کی ہیں وہ میں ہر گز حجاز کرنا نہ ہوں۔

مجھے امید تھی کہ میرا پیارا بیٹا تہرانہ واپس اور سرسرا واپس ہندوستان
عائیں گے اور اس تاجپوشی کے دربار میں شریک ہوں گے۔ میرے دل میں اس امر
کی بہت شرمی خواہش تھی کہ ایسا ہو اور جو دہلیس اور واپس ہی جانتے تھے اور
میں اس سے زیادہ خوش تھا اگر حوضا نا اور تاجپوشی کی کل رہیں ایسے ہاتھ سے ادا
کرنا گراں میں سے کوئی بات ہو سکی۔ اس نے میں نے اپنے بھائی کو بھیجا تاکہ میرے
عہدے تاجپوشی میں شاہی عہد ان کے قائم مقام بن کے شریک ہوں۔

جب سے میں اپنی والدہ کو مرگوش و کوشور یہ امیر میں اب اڈیا کے عہد تخت
نشیں ہوا ہوں میری دلی خواہش ہی رہی ہے کہ میں ان ہی اصول پر حکومت کروں
ہیں اصول پر میری مہر باد ہر ماں نے حکومت کر کے اپنی رعایا کے قلوب کو اپنے ہاتھ
میں بلیا تھا اور جو عہد عرب احترام رعایا یہی ہر ماں فیض ہند کا کیا وہ سحر جیا۔
حکومت کا عہد تھا۔ میں میرا ان ہی اصول کی تجدید کر کے بیان کرتا ہوں کہ میری رعایا
کے وہی عہد کمال میں گئے جو اسے پہلے سے حاصل ہیں۔ وہی آزادی قائم رہے گی

اس وقت موجود ہے۔ کل رعایا کے قائم مقاموں کا جمع ہونا۔ یا کسی رئیس کا ہونا
گو یا رعایا کا خود موجود ہونا ہے۔

سب میں ایک ہی جوش اور جذبہ ہے اور سب ایک ہی تخت کے آگے کھڑے
ہوئے ہیں۔ اگر کوئی یہ دریافت کرے آخر کونسی بات نے انھیں یہاں لاکے جمع کر دیا
ہے۔ تو جواب یہی دیا جائیگا کہ وفادارانہ خیال اور تخت انگلستان کی محبت نے
اور اس بھروسہ نے جو وہ شہنشاہ ہند پر رکھتے ہیں۔ یہ بھروسہ اور جوش محبت کچھ
یوں ہی تقلیدی نہیں پیدا ہو گیا ہے بلکہ بے درپے کے تجربوں کے بعد یہ بات پیدا ہوئی
ہے۔ اس کی اور نئے وجہ یہ ہے کہ ملک معظم کی گورنمنٹ نے روزمرہ کے حملوں اور
طوائف اللوکی سے انھیں آزادی دیدی۔ اور انھیں وہ حقوق عنایت کئے جن کے
وہ مستحق تھے۔

عام طور پر امن و انصاف کی ڈنڈی پٹ لگئی اور کل آدمیوں کو ترقی کرنے
اور عزت حاصل کرنے کا موقع ملا۔ یہی اصول ہیں جن سے تمام سلطنت پر حکومت کی
جاتی ہے اور تمام آدمیوں کے دلوں پر قبضہ ہو گیا ہے اور یہ اسی کا پڑاؤ ہے کہ آپ
اس وقت مختلف دیار و اصعار کے لوگوں کا مجمعلاحظ فرما رہے ہیں۔ اب میرا فرض
ہے کہ میں آپ کے آگے۔

فرمان شاہی

پڑھوں (اور وہ یہ ہے) مابعد ولٹ و اقبال اپنی وفادار رعایا کو اپنی اس تاجپوشی کے
موقع پر مبارکباد دیتے ہیں۔ رئیسان ہند میں صرف چند رئیس لندن کے جلسہ تاجپوشی
میں شریک ہوئے تھے اس لئے میں نے اپنے ویرائے و گورنر جنرل ہند کو ہدایت کی

ساتھ ہی اہل ہند کی وفاداری گویا اس بات کی ضمانت ہے کہ تخت انگلستان
 الٹا رہے۔ جس طرح ہندوستان پہلی روایتوں میں ایسی دو قسم کی تہذیبیں
 اسی طرح ہندوستان آج ایسی وفاداری پر مبنی ہیں جس میں مغرب کی دوسری
 اور یہی بنیادیں ٹھیک لگتی ہیں۔ ایک عام سمجھتی پائی جاتی ہے اور کل زمینوں اور ہندو
 کے حکمرانوں نے اسے کو ایک ہی شاہ کے سیر کر دیا ہے اور اسی پر مبنی کیا جاتا ہے۔
 کیا دنیا میں کہیں اور بھی اس قسم کا نظریہ پایا جاتا ہے جو ہم اس وقت پہنچیں
 سے دیکھ رہے ہیں۔ گو مجھے شبہ نہیں ہے کہ اس کا نظریہ تمام دسا میں نہیں ہے لیکن
 میں یہاں سے کہیں کہنا چاہتا۔ مجھے تو صرف یہ کہنا ہے کہ کس حوت و حوت سے
 لوگ یہاں جمع ہوئے ہیں۔ سمجھو زیادہ اس وقت مختلف ریاستوں کے حکمران
 موجود ہیں مگر دنیا کی کل آبادی ساٹھ ملین سے کم نہیں ہے اور جنگی عملداری کی
 حد دو لاکھ ۵۵ درجہ طول بلد تک چلی گئی ہے۔ وہ شاہ ایدہ دھڑ ہندوستان
 وفاداری اور اطاعت کا اظہار کرنے کے لئے جمع ہوئے ہیں۔

ہم ان کے اس وفادار حوت کی شری حوت کرتے ہیں جس سے وہ دہلی آئے
 اور جیلر حوت کر کے ملاوہ انھوں نے وعدہ مسامتہ کی تکلیف رواشت کی۔
 اور اس وقت میں صحت مقرر کرتا ہوں کہ خود اس ہی کی راہ سے تہشاہ ہند کی مسامتہ
 کے اعزاء سوں گاجووی امراد سپہا سبیاں موجود ہیں یہ ہندوستان کی دہلی
 مسامتہ میں سے نکلتے گئے ہیں۔ جس میں بہت بڑا معاملہ ہے کہ وہ شاہ
 ایدہ دھڑ کی فوج میں اس وقت نظر کرے۔ مسامتہ معلوم ہوتی ہے کہ یہاں محکمہ حکمران
 اند لوگوں کے تمام تمام جمع ہیں تو گویا تمام دنیا کی آبادی کا انھوں نے حق یہاں

دربار میں شریک ہوں اور اپنی وفاداری کا ثبوت دیں یہ کل رئیس اور امراء
 ستون سلطنت ہیں۔ یورپی اور ہندوستان کے شہنشاہ ہند کی سلطنت کا کس
 جانکاہی سے اور اپنا فرض منصبی سمجھ کے انتظام کرتے ہیں۔ فوجیں کس بہادری سے
 اپنی حدود کی حفاظت کے لئے کمر بستہ رہتی ہیں جو اس وقت صرف بہتہ موجود ہیں۔
 لاکھوں آدمی محض مجلس تاجپوشی کی خوشی میں حصہ لینے کے لئے کس طرح چاروں طرف
 سے اُٹھ چلے آتے ہیں۔

ملک معظّم نے بحیثیت ویرائے ہند نیچے حکم دیا کہ میں ایک دربار تاجپوشی
 منعقد کروں تاکہ اہل ہند کو اپنے جوش عقیدت اور وفاداری کے اظہار کا موقع
 ملے۔ اور بڑی بات یہ ہوئی کہ ملک معظّم نے اپنے کے بھائی کو اس جلسہ میں شرکت کی
 غرض سے روانہ کر دیا۔ چھبیس سال ہوئے ہیں کہ یہی جلسہ تاجپوشی اسی شہنشاہی
 شہر میں اسی جگہ پر منعقد ہوا تھا۔ اور اس وقت ملکہ آنجنانی نے خطاب قیصر ہند
 اختیار کیا تھا۔ اس دربار کا نتیجہ یہ ہوا تھا کہ ملکہ آنجنانی کی محبت سب کے دلوں
 میں جاگزیں ہو گئی تھی۔ اور ایک ہی تلج کے ماتحت ہونیکا خیال سب کا مضبوط ہو گیا
 تھا اور عام طور پر ایک یکجہتی قائم ہو گئی تھی آج جبکہ ۱۶ صدی گزر گئی بہ نسبت اسوقت
 کے اب ہند کی سلطنت اور بھی متحد ہے اور وہ شاہ جس کے جلسہ تاجپوشی کے دربار
 میں آج ہم شریک ہوئے ہیں اہل ہند گادہ اسی طرح پیارا ہے کیونکہ انھوں نے اسے
 خود دیکھا ہے اور اسکی آواز سنی ہے۔ وہ آج اس تخت پر جلوہ افروز ہوا ہے جو نہ صرف
 شاندار ہے بلکہ زبردست پائدار ہے۔ لوگ خواہ کچھ ہی کیوں نہ کہیں لیکن میں تو یہ
 کہتا ہوں کہ ہندوستان کی سلطنت اس تخت کی پائداری کا بہت بڑا اصول ہے اور

اس پر حضور و لیسارئے۔ رعالیہاں رہا سہتا ہے ہندو لیسارئے روسا اور
 اہلکاروں کے مائیں کے اندر چلے گئے اور حیدروں کو دیکھتے اور اُن کی تعریف کرتے
 رہے۔ ساڑھے مارہ کے حضور و لیسارئے تشریف لیگئے اس وقت وہ دوسرے
 سربراہان تاشائی کہ جس کے پاس ٹکٹ معائنہ رسم افتتاح تھے امدد اعلیٰ ہو کر مائیں
 دیکھے گئے۔ اس بین قیمت مجموعہ میں ہندوستان کے یا ملک دست معانوں نے کیا کیا
 تحفہ ای کارگیری کے دکھائے تھے۔

لاڈکرن بہادر کی اسپچ دربارین اور فرسان شاہی

مکم صوری کو دربار ہوا اور گریا ادا اس دربار کی یادگار صرف افسانوں
 اور لہذا اراں کتابوں میں رہ جائے گی۔ دربار کی تاں و شوکت میں شک نہیں۔
 و لیسارئے بہادر کی اسپچ ایسی بے نظیر فصاحت و بلاغت۔ رعالی میان اور ترتیب
 و اتفاقات میں ایسی ہے جو کہ اس عالیتاں و دربار کے شایاں ہے۔ ملک معظّم شاہ بنگال
 و شاہ ہند نے ایک میام بھیجا تھا جو بڑھا گیا اور جس میں محنت اور بہرہ روی رعالی
 کی لگی تھی جو و لیسارئے سلوک سبایا۔

۱۴۰۰

لاڈکرن بہادر نے یہ روایا۔ و بھیا۔ یا ج جیے کا عزم ہوا کہ و شاہ بنگال
 تہستانہ بہادر ڈرڈ مقیم نے ایسے سربراہان شاہی کھا مہر چہ ہندی و الیاں ملک
 اسوقت اپنی جوتی قسمی سے وہاں حاضر تھے۔ آج ملک معظّم نے اپنے الطاف حسد و
 نام سدہستان کے رئیسوں۔ چہرا ووں اور اُمر اکو یہ موقع دیا کہ وہ اس عالیتاں

لکڑی۔ باقی دانت۔ ریشم۔ قالین۔ اور دھاتوں کی قسم کی ایسی عمدہ فرشتہ کاری ہو جیسی کہ آپ یہاں دیکھیں گے۔ یاد رکھئے کہ یہ نمائش ہوا بازار نہیں ہے جہاں ہر قسم کی سستی چیزیں بھی مل سکیں۔ چونکہ آجکل ہندوستان میں مذاق خراب ہو رہا ہے جسے زمانہ گزشتہ کے بہترین نمونے جمع کئے ہیں جو مستعار کارکن (مجموعہ) میں پائے جائیں گے۔ یہ ہندوستان کے والیان زیاست کی فیاضی سے بھی حاصل ہوئے ہیں بعض ان میں سے ہندوستان کے عجائب خانوں سے اکٹھے ہوئے ہیں اور بعض کننگٹن (انگلستان) کے ہندوستانی عجائب خانہ سے بھی منگوائے گئے ہیں۔ ہندوستان کا آرٹ غیر مالک کے خیالات مستعار لینے سے ترقی نہیں کر سکا بلکہ یہاں کے کاریگروں کے اپنے اصلی خیالات سے۔

اس زمانہ میں سستی چیزیں عمدہ چیز سے بہتر سمجھتے ہیں اور خوبصورت کو مضبوط سے۔ اسی وجہ سے پورانی حرفتیں اور دستکاریاں ہمیشہ کے لئے معدوم ہو رہی ہیں کوئی قومی آرٹ قائم نہیں رہ سکتا۔ جب تک کہ قومی ضرورت کو پورا نہ کرے۔ یقین ہے کہ یہ نمائش ایک ایکٹ ٹریس (سبقتی اشیاء) کا کام دیگی۔ اسکے کھولنے سے مقصود دکھانا ہے کہ ہندوستان ابھی کچھ کر سکتا ہے۔ ابھی یہاں کے دستکار کیا کچھ عجائبات تیار کر سکتے ہیں۔ ہمیں کلکتہ یا بمبئی کے یورپین دوکانوں کی طرف بھاگنے کی ضرورت نہیں ہے ہندوستان کی بہت سی دوکانوں اور گھروں میں ایسی آرٹسٹکٹ اور کاریگری کی چیزیں مل سکتی ہیں جو اپنا ثانی نہیں رکھتیں۔ میں نے انہی غرض سے یہ نمائش کھولی ہے اور امید ہے کہ یہ پیڑ پائنگ (محب وطن) مقصد کو پورا کرے گی۔ کہ جس کے لئے اسے قائم کیا گیا ہے اور میں اس وقت اسے ختم کر دینے کا اعلان کرتا ہوں۔

تاجپوشی کی رسم عمل میں آئے والی بھی اور جس میں کہ تمام ہندوستان کے والیان
ریاست اور رؤساء عظام اور ہر فرد کے ترناؤں سے ہونے والے تھے تو مجھے
حیال ہوا کہ اب وقت ہے کہ ہندوستان کی حرفوں کو دوبارہ زندہ کیا جائے یا
اُس کے روال کے روکنے کی تدبیر کی جائے۔ میں نے ڈاکٹر وائٹس کو مدد کے لئے طلب
کیا اور آپ لوگ اس مکان کے اہل جو کچھ دیکھو گے وہ سب ڈاکٹر وائٹس اور اُس کے
ہاٹسٹر ہی برادری کی کوسٹوں کا بیٹہ ہے کہ جسوں نے ہندوستان میں ہندوستان
کے ہر حصہ میں سفر کر کے یہ دستکاری کے نمونے منتخب کئے یا اپنے نمونے کا پیکر
کو دیکر انکی نقلیں موافق اور جہاں جہاں روپیہ کی ضرورت تھی حرقہ کے بہترین
نمونے ہندوستانی دستکاری کے واپس کئے میں نے اس مائتس کے لئے تین شرائط
تقدم کر دی تھیں۔

اول یہ کہ صرف آرٹس کی مائتس ہوگی۔ اس میں جونی میداندار کو دخل نہیں
دیا جائے گا۔ کیونکہ اس قسم کی ایک بڑی مائتس کلکتہ میں ہے (جو محاسب گاہ کلکتہ
کی طرف اشارہ تھا)

دوسری شرط یہ تھی کہ اس میں ہندو میں ایم ہندو میں طریقہ کی کوئی چیز ہو
جسے کہ سنت اورین اور چکمار کا وہ کے کھلوے وغیرہ۔ ہندوستان کے ایسے
آرٹس بہت عمدہ ہیں۔

تیسری شرط یہ تھی کہ صرف سب سے اچھی چیزوں کو اس مائتس میں جگہ دیا جائے
مرد و صورت نمسا اور زانی ہوں ہندوستانی دستکاری کی اچھی چیزیں بہوں جو سب سے
فکری ہیں یا تار میں سالی بھی جاتی ہیں۔

عمرام کے لئے بھی یہ ریل نہایت مفید ثابت ہوئی۔ اس کا انتظام کہتان ایچ۔ اے۔ ایل لیپر۔ آر۔ اے کے سپرد تھا۔ بڑی ریل کا اسٹیشن بھی سنٹرل کپ کے قریب بنایا تھا عام وودوور کے شہروں سے جو مال و اسباب آتا تھا وہ اس ریل کے ذریعہ کپ میں پہنچتا تھا۔ کثرت کی وجہ سے تاخیر تو لا بد ہی تھی۔ اس کی وجہ یہ تھی کہ صدر اسٹیشن ریل میں گنجائش کم تھی اور اگرچہ فردی ترسیم کر کے جگہ نکالی گئی تھی مگر پھر بھی گنجائش اس قدر نہ ہوئی کہ ایسے بڑے کام کے اسباب کے لئے کافی ہوتی تاہم دوبار کے اسٹیشن سے مسافروں اور تجارت کو بہت آسائش اور کفایت رہی۔ ہمیں امید ہے کہ آئندہ کسی موقع پر ریلوے اسٹیشن دہلی جوناٹین ریلوے کا مرکز ہو گئی ہے بہت وسیع ہو جائیگا۔

افتتاح نمائش پروسیس کی اسٹیج

ہمارے وزیٹروں سے بہت لوگ یقین کریں گے کہ سوائے درختوں کے تمام اشیاء جو ہم یہاں دیکھ رہے ہیں یہ صرف گزشتہ آٹھ مہینوں میں تیار ہوئی ہیں ابریل گزشتہ میں جب نمائش گاہ کی تیاری کا حکم دینے یہاں آیا تھا تو اشیاء موجودہ یعنی اس عمارت وغیرہ کا یہاں نام و نشان بھی نہ تھا۔ اور اب بھی ہر چند کہ یہ مکانات وغیرہ بہت جلد یہاں سے محو ہو جائیں گے۔ مگر اس نمائش سے جو اثر پیدا ہو گا یقین ہے کہ وہ جلد فراموش نہیں ہو گا۔

ہمیں یہ بیان کرنا چاہتا ہوں کہ اس نمائش کو فنونِ نصیب کے قیام کو نہ کی کیوں ضرورت پیش آئی۔ میں نے اس ملک میں پہنچ کر شروع ہی سے اس ملک کی صنعت و حرفت پر غور کرنا شروع کیا۔ اور جب دوبار دہلی کا فیصلہ ہو چکا کہ جس میں شہنشاہ معظم کی

ہوسے کے کب ہر قسم کے دوائی امراض سے محفوظ رہے اور اگر احتیاط نہ کی جاتی تو کم از کم سبب کا ڈر تو ضرور تھا۔ حوالہ ۱۹۱۷ء میں حکم کب کا کام شروع ہوا آخر تک طاعون کے صرف دس وقوعے ہوئے جس میں سے نو باہر کے تھے مگر عدد کی انتظام کی وجہ سے بیماری جگہ نہ پکڑ سکی۔

عمار تون۔ شکر کوں اور جو تروہ کی تیاری اور ترسانی کا کام رائے بہادر سنگھ نام کی ریبرگرالی تھا۔ قلعہ میں رقی روتسی کا ٹھیکہ اوسلو و کپنی نے اور سٹرل کپنی رقی روتسی کا ٹھیکہ کلرن و کپنی نے لیا تھا۔ جاہا کیوں میں جس قدر رقی ہندے ٹکائے گئے تھے ان کی تعداد آٹھ ہزار تھی۔ رقی روتسی کی وجہ سے رات دن معلوم ہوتی تھی اور سنا تو قال وید تھا۔ انتظام یہ کیا گیا تھا کہ جیسے کھر کے عرصہ میں روتسی میں کسی قسم کا عرج واقع ہو سکا۔

دربار کے لئے سولہ خاص ڈاکھلا اور بیمار لیٹرنگ قائم کئے گئے تھے۔ رائے بہادر دولت رام سی آئی۔ آئی اور پوسٹ اسٹرمرل کی مگرانی میں یہ کام جو جس اصولی انجام کو پہنچا۔ حکم تار میں بھی گیارہ مگر کھلے تھے۔ اس کے انفرسٹر اور بیس تھے شے شے کیوں میں ٹیلوں ٹکائے گئے تھے اس سے عوام کو بہت آسائش رہا۔ مشرورس کی خوش انتظامی کی وجہ سے حرایم کا السداد خوب ہوا اور تجارت میں کسی قسم کی بقاء نہ ہوئی وسیع انگلی ہوئے یا تھی۔ مشروری رولن اسپیکٹرمرل دوس سال ہی اس کے بھی مستعمل قرار دیئے گئے تھے۔

کتبیری اور سودی اور مارہ سے میکسٹرل کب اور جو تروہ دربار تک لائٹ ریلوے پھائی گئی اور عام اسٹیشن نام کئے گئے تھے۔ علاوہ سرکاری عمارتوں کے

و ایسی بڑی سلطنت کے مقابلہ میں اپنی قوت صرف کرنے آئے تھے۔

ریویو کے وقت وحی قوت کے اظہار پر حواشر پیدا ہوا وہ بھی کم قابل لحاظ نہ تھا اور بے ستہبہ اس سے قوت ہائے خارجہ کے قائم مقامان پر حواس موقع پر سرور تھے خاص باتر ہوا۔ روسا کے مجمع عام میں ایسے رسالوں کی سرداری کرنے کے شوق میں حواشر ہوا اس کا اظہار شکل ہو۔ جو لکھی روسا نے ایبیریل سردس ٹرین امدادی روح میں ظاہر کی قابل تذکرہ ہے اور اس میں ترقی کی بہت کچھ امید ہے۔ بلوچستان کے رئیسوں نے اس بات کا بہت کچھ خیال کیا کہ ان میں وحی ماقادگی کے لحاظ سے بہت کچھ نقص ہے۔

ہمیں یقین ہے کہ یہ اثرات موثر حوت کے فارسی کتابتات نہ تھے بلکہ حیرت انگیز حوادث تھے جس کے دست حق نگاہ تھے اور جو ماقادہ قوت اور عام اطمینان اور عمدہ حکومت بلکطرف اور سامان دستی دوسری حاسب میں سے یہ کل کا رونا سمایت سردی سگنی تھی حاضر کو تار اور قابل دید نظارہ کے سوا اہل دماغ کے بعد عرصہ تک یاد میں گئے۔

وایسر نے ایک اور پہلو بھی سوچا تھا جس سے دربار میں بہایت مفید ہو سکتا اور جس کے اثرات دور دور پڑتے ہیں۔ ریویو سے کتاب کی اور خط و کتابت کے دیگر وسائل سے ہندوستان کے مختلف مقامات اور دور دور کے علاقہ ایک ہو گئے تھے۔ بیشتر کسی موقع پر اس تدریس و امیر اور مختلف فرقوں اور مذہبوں کے قائم مقامان ایک گٹھ یا ایک م یا ایک مکتہ کے لئے کسی ایک جگہ جمع ہو کر ایک دربارے کی محبت سے مسعد ہوئے تھے۔ تملی حلوں اور سرکاری مشعلوں میں

بہنے دربار کے واقعات زیادہ مفصل لکھ کر ناظرین کی سمجھ خراشی کرنی مناسب نہیں سمجھی صرف اسی قدر واقعات مندرج کئے ہیں جو رُوسا و حکام سے متعلق تھے اور جہاں تک اس رسم سے اُن کا تعلق پایا۔ یہ موقع ایک معمولی دربار سے بالکل جدا تھا۔ یہ سمجھا گیا تھا کہ یہ دربار شہنشاہی ہے اور بادشاہ کے حکم سے اپنے عہد سلطنت میں بادشہ بڑے واقعہ کی شہرت دینے کے لئے منعقد ہوا ہے۔ چنانچہ یہ بادشاہ کی تحریر ہی تھی جس پر اس قدر تحسین و آفرین ہوئی۔ بادشاہ کے نام کے ساتھ اس کا رعب ظاہر ہوتا تھا اور اس بادشاہ کے بھائی کے استقبالیہ کے وقت ایسا رعب و جروت نمایاں تھا۔ جو شخص دربار کے موقع پر موجود تھا اس کا یقین تھا کہ برطانیہ اعظم و ہندوستان کے اتحاد میں نہایت زبردست قوت تخت کی عزت و محبت کی وجہ سے ہے۔

اگر اس رسم کا فوری اثر ہندوستان کے اُن شاہزادوں یا رئیسوں پر پایا ہی تھا جو گورنمنٹ برطانیہ کے زیر نظر ہیں یا اُن پر جو حال میں اس حکومت کے تابع ہوئے ہیں یا ان پر جنہیں اس سلطنت سے اس قدر دلی تعلق نہیں ہے تو یہ بات قابلِ لحاظ ہے۔ سفیر افغانستان نے دربار کے وقت یہ دریافت کیا کہ کیا قوت ہائے خارجہ کے قائم مقام موجود ہیں اور کیا کہ یہ مجمع جو مجمع حشر کے مشابہ ہے اگرچہ بغیر قوت و زور کے جمع ہو سکتا تھا مگر اس موقع پر محض وفاداری و محبت کی وجہ سے کہ ہر مذہب و ملت کے آدمی یہاں موجود ہیں اور مخالفت کا خیال ان کے نزدیک ایک سُبکائی کی بات ہے۔ یہی خیالات وزیر اعظم نیپال نے ظاہر کئے ہیں اور گلگت کے فرقوں کے قائم مقامان اس دن کا خیال کر کے ہنسے جسن

اس نے کہا "جو مکہ میں یہ مسجد کی قیوں جہات ادا کر چکا ہوں مجھے اب مرے
 میں باک نہیں۔ میں گرد کی نصیحت پر عمل کر چکا ہوں ایسی تلواریں سلطنت کی مدد
 کر چکا ہوں اور اب میں نے غلبہ خود مادشاہ کی اطاعت کا اقرار کیا ہے۔"
 حکیم ہوبال نے جو چہرہ بے نقاب دے دے دیگر رئیسوں کے دنیاوی بیٹھی ہوئی
 تھیں ایک تحریری نوٹس میں کیا اول اس دربار اور عید کے ایک دن واقعہ
 سویکا مسلمانوں کے عقیدے کے موافق مذکورہ کر کے گورنمنٹ کو مطلع یقین دلایا۔
 اس بار بھی واقعہ پر حقیقت چیرا دیں دیکھ ملح سلطنت رطانیہ اعظم۔ عربی
 مایہ کو کوئی دیا اپنی رعایا یا اپنے ریاست کے عورتوں کی واداداری۔ اطاعت
 و محبت کا ملکہ ہمدستان کے کل مسلمانوں کی واداداری اور اطاعت کا یقین
 دلاتی ہوں

یوں تو ہر ایک اسپیشل میں اس قسم کے بہت سے جے ہیں مگر ہمارے سر دیہہ فردی
 معلوم ہونے وہ مدح کر دیئے۔ مگر نظام حسد آباد کی اس ادارہ میں کائنات و ساد اور
 ماطریں کے ساتھ جتن کئے دیتے ہیں جو مدح لے دے ہمارے وائیں ماکر ایسے ملک
 میں دیا اور وہ یہ ہے۔ میرے لئے اس سے زیادہ اور حوتی کا موقع اور کوئی ہو سکتا
 تھا کہ میں تہشاہ ہند کی نامہوشی میں شریک ہو جاؤں کی میا صی ہدیہ قائم رکھوں
 اور مجھے تسلیم ہے ہر گون کے لطیف سادگی اور استقامت و سیما بیانہ تحسیر
 و تفریہ ایسی تاریخی دوستی واداداری ظاہر کرنے کا موقع ملا میں اس سفر کو
 ماکر اس دے سے ہمارے خیال کرتا ہوں کہ میں نے ہمعصر بیٹوں اور بڑے بڑے
 امروں سے انعامات کی

یہ بات ہر جگہ مشہور ہے کہ ایشیائی تخت پر اس وقت وہ قوت حکمران ہے جو
تین ہر ایشیائیوں کی دانائی، آرزو اور شوق کا مجموعہ ہے اور اس بڑے
مجموعہ میں ہر منفس یہ بات سمجھ گیا ہے کہ اُن کے اتحاد پر اُن کی قوت مبنی ہے
جیسا کہ ایک بے تعلق دربار کے تماشائی نے لکھا ہے "میں آج تک یہ نہ سمجھا تھا
کہ ایشیائیوں کی قسمت اب تک مثل سابق کے ہندوستان کے ہاتھ میں ہے۔"

میرا یہ بھی خیال ہے کہ دربار نے صرف قوت ہی کا سبق نہیں دیا بلکہ فرض ہی بتائی
کوئی سرکاری ملازم یا رئیس با اختیار یا با خیال تماشائی ایسا نہ ہو گا جس نے کسی
کسی وقت یہ خیال نہ کیا ہو کہ اس بڑے نتیجہ خیال میں ذمہ داری اور فخر ضرور
اور اس عزت یا سلامتی یا موقع کے عوض میں جو سلطنت نے اس کو دیا وہ کچھ نہ
کچھ ضرور منوں ہے۔"

تخت کی وفاداری اور بندگی اور سلطنت کی قوت پر ہر دوسرے کے خیالات
کی تصدیق جس کے اہلی ذرے وہ اپنے کو سمجھتے تھے خود رئیسوں کی تقریروں سے
ہوتی ہے جو انہوں نے ولیسر اسے اردو لیک آف کناسٹا کے اوپر مبارکباد دیتے اور
تاج شاہی کی اطاعت کا اقرار کرتے ہوئے کیے۔ بعض صورتوں میں لیک رئیس
نے ایک مختصر اسپچ دو بارہا دیا ہے مگر وقت کا رعب اُن پر ایسا چھایا ہوا تھا
کہ اس کی ترتیبی گوئی نے سادگی اختیار کر لی تھی اور اس سے اس کی اس ظاہری
و باطنی خوشی کا اظہار تھا جو اسے سلطنت کے مشغلوں اور سرت میں شریک
ہونے اور بادشاہ وقت کو مبارکباد کا موقع حاصل کرنے سے ہوئی تھی۔ عمر راہ
نابھ نے جو چند الفاظ کہے کیا اُن سے زیادہ فصیح الفاظ اور بھی ہو سکتے ہیں۔

حاصل کرنے کا موقع دیا جائے۔ اور اس سے اثر کیا اثر ملے گا جان گئے تھے کہ اس حکیم
 بادشاہت میں وہ کل ایک ہیں اور ایک غیر جس اور اگر اسرار کے مستند و متکبر
 ہیں ملک سار گار اور عظیم سلطنت کے رو یک مساوی درجہ کے ہیں۔ نصیحت
 نصیب اور غیر اطمینانی کے خیالات ان کے دلوں سے جلتے رہے تھے اور عرب
 صوں کے عربی ستیجوں سے لیکر چین کے سرحد پر میکا ملک کے تان کے ریٹوں تک
 سب و فاداری کے واحد دریا میں ڈولے ہوئے تھے کیا اُسمیں کچھ بات نہ تھی؟
 کیا یہ تھوڑی بات ہے کہ بادشاہ اپنی تخت نشینی پر ایسے محمود رئیسوں سے صاف
 اور عزت کا وعدہ کرے اور اُسے مطیع ہے کے وعدہ لے۔ کیا یہ تھوڑی بات ہے کہ
 سلطنت یہ حال لیں کہ سلطنت کا مسئلہ کیا ہے؟ اگر ہم ان آدمیوں کو حور مار کے قتل
 کر دہلی نہ آسکے مگر انھوں نے ایسے ایسے سہروں و فتنوں میں اس موقع پر اظہار
 مسرت کیا حساب میں رکھیں تو کیا یہ تھوڑی بات ہے کہ اس نے عرب سے عرب
 اور مردہ دل آدمیوں میں اُسگ پیدا کر دی اور اعلیٰ خیالی کی روشنی سے بھیا
 ہونے کا خیال اُن کے دل میں ڈالا اور اُس پرستیدہ قانون کا حاتمہ ہے حرموں
 کی ترقی اور انسانی تقدیر کا ریگولیشن ہے؟ میرا یہ یقین ہے کہ کسی تاریخی واقعے سے
 رعایا کو جس ڈگر پر وہ چل رہی ہے اُس سے اُس سے زیادہ حولی کے ساتھ ہیں بتایا
 حور کی رہنمائی کے سبب اس نے مارے سجاد ہی ہے اور ہندوستانی حکومت کو کئی
 یختانی خانی اور دیبا میں اُس کے اطلاقی اور مادی قوت کا سکھنا دیا۔ یہ بات نہ چھو گئی
 انفسر کی اور اہل جوچکی ہے کہ کتاب اور مادہ تادہ ہو چکے ہیں مگر اس یختانی
 اور حب الوطنی کے غالب اہما سے حواثر پیدا ہوا وہ انکس مدہ سے اور قائم رہے گا

اطمینان کیا۔ اس رسم کے بعد جو غالباً دربار کا نہایت مختصر حصہ تھا دربار ختم ہوئی یہی
اُسی شام کو وائسرائے نے اپنے کپ میں بڑے بڑے سرکاری مہانوں کو دعوت
دی اور بادشاہ اور شاہنشاہِ ڈیوک آف کناٹ کی جامِ صحت کی تجویز پیش کی جو نہایت
جوش کے ساتھ سب نے قبول کی وائسرائے نے اُس موقع پر اسپیشل ڈی آفیسر کو
آف کناٹ نے اس کا جواب دیا۔

وائسرائے اور ڈیوک اور ڈیوڈ آف کناٹ اجنوری ۱۹۰۶ء ہفتہ کے روز دہلی
سے اسی اعزاز کے ساتھ جس طرح آئے تھے رخصت ہوئے۔

اس قابلِ یاد رسم یا سلسلہ رسوم کا جو ہندوستان میں انگریزی حکومت میں یا شاہ
کسی اور متحدین نہیں ہوئی اس طرح خاتمہ ہوا۔ دربار ہونی کا خیال اور کل انتظامات کا
بندوبست اور ہزاروں ضروری امور کی نگرانی خود وائسرائے نے اپنے ہاتھ میں لے
رکھی تھی اور وہ خود اُسکے انجام دہی کے ذمہ دار تھے اسی سبب دربار کے پیشتر کے نو
مہینوں میں کم از کم چار مرتبہ دہلی آئے جو پالیسی اس تجویز میں درپردہ تھی اور جس سے
تجیل پر آمادہ کیا ہم اُس سے بہتر بیان نہیں کر سکتے جیسا وائسرائے نے ۲۵ مارچ ۱۹۰۶ء
کے جٹ ڈیسپٹ میں اپنے ہی لفظوں میں ادا کیا ہے جو الفاظ حسب ذیل ہیں

”میرا یقین ہے ہم سب کے نزدیک یہ دربار محض نظارہ یا جلو
نہ تھا بلکہ تاریخ انسان کا ایک نکتہ اور سلطنت کی کتاب فقہ کا ایک باب تھا۔ اس
سے غما کیا تھا غرض سے یہ تھی کہ تاجِ برطانیہ کے اشیائی حکومت کے کل رئیس
درجہ بالا کو خیال دلایا جائے کہ اب وہ ایک نئی اور شخصی حکومت کے ماتحت ہیں اور
انہیں اس عظیم انسان اور قابلِ یاد واقعہ پر خوشی منانے اور شاہی اعتماد اور مبارک با

درامی چوتڑہ کی طرف رخسار ہوئے اور حالت ہی ایسی مستحکم ہو چڑھ گئے۔
 حضور شاہزادہ ڈیوک و شاہزادے دُجراؤف کناٹ ایک علیحدہ علوس کے ساتھ
 بیتر سے دہاں بیچم یکے سے دوسرے کے پہنچنے کے بعد لقیب معہ ایسے بغیر چوٹی
 کے گھوڑے پر سوار آگے بڑھا اور حکم حضور دیر رائے مادر ملکہ اعلان پڑھا
 جس میں حضور شاہزادہ ہندو اقبال کی تاحیوتی کا ذکر تھا۔ اعلان کے ختم ہونے
 پر قومی راگ کے ساتھ شاہی جہڑ اکھلا اور ایک سو ایک حرب ثوبت شاہی
 سلامی کی چوٹیں اس کے بعد دیر رائے اسی مجمع کے سامنے حوا ہار شاہی
 شوکت طاقت اور سلطنت کے سبب جمع تھا اُنہیں پڑھا اور حسب الہدایت فرمان
 شاہی حملہ رعا یا ہند کو تسلیم اقتسام الی لیں یہ حاضرین جلسہ فوج اور تماشاویں
 بے قس جیر بادشاہ کی تاحیوتی کی شہرت میں دیں۔ بعد ازاں روٹا اُختیار دیر رائے
 اور ڈیوک اوف کناٹ کے سامنے میں ہوئے یہ کارستانی حوسہ دلتالی تخت نشینی
 اور باروں کی دراصل معزز دستور العمل ہے دیر رائے ڈالیاں ریاست کے سامنے
 ہتیس کی احسا کو حاص کر یہ وہ سمجھائی کہ وہ میا ایسا حوسہ خود اکر سکین اور مرد
 دروٹا بادشاہ کے قائم مقام اور اُس کے راد و ریر کو ایسی برائی سے اس معزز موقع پر اپنے
 حلق کے سعادت سارگما اور ایسی ولی سرست کا اہلکار ایسی دعا دہی اور اطاعت کا
 توتہ دیں روٹا سارگما دیتہ وقت اس تدبیر کی بھی تحمین کی کل دسایکے بعد یہ
 اُس کے شہرے معن معن کے ہوا اُنکے حاضر آویا اور سبھی جہوں نے بہایت حشوع و حشوع
 کے ساتھ تخت نشینی کی سارگما و بادشاہ کو دی اور اس شہرے اور قابل یاد موقع
 پر حور و سارگما یا سارگما اس واقع کے اہلکار کیلئے مسعد ہو اتھا اپنی موجودگی پر اہلکار

اور بجائے تکلیف کے آرام وہ ثابت ہوئی۔ دسمبر کے آخری ہفتہ میں اگرچہ راتیں زیادہ کھنڈی تھیں تاہم ویسا ہی دن گرم ہو جاتا تھا اور سرکاری اشتغال کا یہ بندہ بڑی مصروفیت و عہدگی سے گزرا۔

ابتدائی کارروائیوں کے بیان کے بعد جو دربار سے پیشتر عمل میں آئیں اب ہم خاص دربار کا تذکرہ کرتے ہیں۔ اس یادگار مجمع کے خوشنامنظر کا مفصل ذکر کرنے کی ہمیں ضرورت نہیں معلوم ہوتی صرف مختصر بیان کر دینا کافی ہے۔ رسالوں کے ایسی لمبی قطاروں میں سلطنت کے مختلف قوموں کے ہجوم سے وسیع میدانوں کو بٹا ہونے ایسی تہیہ میں کثیر مجمع کا جیسے رسالہ دو گورنروں و مقبوضات و ممالک غیر کے قائم مقام و حلیل القدر حکام و ایس کی وائیں طرف بیٹھے تھے اور غدر کے سوراؤں کے چھوٹے سے بیڈ سے جو سماں بند تھا اسکا حال مفصل اخبارات میں شائع ہو چکا ہے منظر بھی عجب و تعجب تھا کہ کجا دہلی کی سرزمین اور کجا مختلف صورتیں ایک طرف نظر اٹھا کر دیکھئے تو عدن کے ریاستوں کے شیخ و عرب مکلف لباس زیب تن کئے ہیں اور کسی طرف ہندوستانی سرحد کے بلوچ و ہقان و رئیس و زمین لباس میں نظر آتے ہیں کہیں نیپال و سکھ و مسقط کے و پھر یا قانمقامان ہیں اور کہیں ساترین اور میکانگ شان کے رئیس خوشنما کپڑوں میں دکھائی دیتے ہیں۔ یہ حالت دیکھ کر اعد کی قدرت و انگریزی حکومت کی شان نظر آتی تھی۔ مسلمانوں کی عید الفطر بھی اتفاق سے اسی دن آکر پڑی تھی۔ انکو دربار میں شرکت کا موقع دینے کی غرض سے دربار کا وقت دو پہر کو قرار پایا تھا۔ وقت مقررہ پر حضور و لیسر ائے اپنے باڈی گارڈ اور شاہی پھیر الٹن کے جلو کے ساتھ اپنے خود گاہ سے گاڑی میں سوار ہوئے

کل انتظامات ریہنگرائی سٹرل اور ایکر کٹو کیٹی تھے۔ اول الذکر دی اختیار سی اور آج
 احکامات کے احکام دیہی ایکر کٹو کیٹی یا سرکار محکمہ متعلقہ کے سیر دیہی۔ پولیس انتظام
 ہوم ڈیپارٹمنٹ کے سیر دیہی ریشی کا محکمہ وحی تعمیرات کے اور بار بار
 وحی محکمہ کے اور رسومات کا فورس ڈیپارٹمنٹ کے۔

ہمارے وقت اس انتظام قائم ہے اور جو حقیقت حرایم کوئل میں ہوں اس کے
 اسد اوکاسید ہا سادہ صاف ستارے کے یہ سہجاء کی قانونی کوئل کے
 جیوٹا سا قانونی موسومہ دہلی ہمارے پولس بکٹ سٹنڈ اور تیار کیا۔

یہاں گورنمنٹ کے اس معاملہ میں بہت یاد دہدی اس سے ہی کٹر حصار
 صحت کو کیوں کی صفائی اور صفائی صحت کے لئے اور اسپیکٹر حصار پولس کو
 پولس کے انتظامات کے لئے اور حقیقت محیر کو علامات آگے سانی اور سٹر کوئی
 محترائی کے لئے مود کیا علاوہ اس میں کے ہر کپ میں خاص بھسیاں قائم لگئی
 تھیں۔ سٹرل کپ میں ایک اور باقی کل صوبہ دار مجموعہ کپ میں ایک ایک خاص
 محسٹ و ایکر کٹو سیر دیہی اسر و اسر صحت و پلیگ اسر و اسٹ ریلوی کے
 نظم و نسق کے لئے ایک ریلوی اسر مود کتا تھا کیوں میں ٹامیوں کا اشارہ ہی
 رہتا تھا کہ مختلف رسومات کے متعلق تفصیل دیکھیں اور میٹوں کا اسسٹنٹ کریں
 ان مختلف بکٹوں کی صحت و حالتانی کا نتیجہ یہ ہوا کہ ایسی وسیع سیر ہاٹ
 میں جو عاری طور سے سوقت دہلی میں اکٹھی ہوئی تھی ایک ہی سگیں دیکھیں
 ہوا۔ ان تھک کارروائیوں کے ساتھ ساتھ موسم ہی صحت جو شکار ہمارے
 صرف ایک رات ہوئی اور ہرگز مونی ہی تو اس قدر کہ اسی سے حال دیکھی

یہ بات بہت جلد مسجد میں آگئی ہے اس قدر کثیر خیمہ زنی میں کیا کچھ تیاری کرنی پڑی
 ہوگی۔ ہزاروں خیمہ جا بجا سے جمع کیے گئے تھے کمپوں کی سر زمین ہموار کی گئی تھی
 اور چالیس میل جدید سڑک بنائی گئی تھی۔ ۲ ۱/۲ فٹ پٹری کی لائٹ یلوی سائٹل
 تک تعمیر کی گئی تھی جو کشمیر پیر وازہ سے سنٹرل کمپ اور دربار کے چبوترے تک
 بنائی گئی تھی۔ شروع ہوئی تاریخ سے اقدام ملک ایک لاکھ دو ہزار اٹھانوہ سو
 راسمین بیٹے اور آٹھ سو چاس سیزن ٹکٹ والے اس تعداد کے علاوہ تھے بڑی
 لین ہی بہاری بہاری اسباب کمپ میں بچانے کی غرض سے پہلا دی گئی تھی ذرا
 ابے سانی میں بھی ترقی دی گئی تھی ۲ ۱/۲ حوض ۵ کمپوں جدید تعمیر کئے گئے اور
 علی زمین میں چھائے گئے تھے اور دو ہزار چار سو پچتر آدمی محکمہ حفظان صحت میں او
 رکھے گئے تھے مخصوص تار گہر ٹلفون اور ڈاکخانے انیز اکیٹے گئے تھے اور سنٹرل
 کمپ قلعہ و شہر کے بڑے بڑے بازاروں میں بجلی کی روشنی کی گئی تھی پودوں کے گیسے
 بارکوں میں ہوا اور روشنی کیلئے روشندان بنائے گئے تھے۔ رسد رسانی کا انتظام کچھ توجہ کے
 طور پر ہوا اور کچھ محکمہ رسد رسانی کے ذریعہ سے۔ دربار کے لیے ایک عاضی تقری سنی
 چبوترہ اس نقشہ کے مطابق تیار کیا گیا تھا جو دائرے اور سرسوں جیکب نے بنایا
 تھا یہ عمارت اگرچہ محض دربار کی ضرورت سے تیار ہوئی تھی تاہم مصاجین کا ریو لوڈ
 فوجی کرب بھی اسی مقام پر ہوئے تھے۔ اسکی ساخت باطل مغلوں کی طرز پر تھی اور
 دہلی اور آگرہ کے عمارات کی نقل تھی جبکہ تو وہی تھی جہاں لائلوں نے شہداء میں
 چبوترہ بنایا تھا مگر شکل و جسامت میں یہ عمارت اس سے باطل مختلف تھی اس میں پشترے
 ٹنگے بیٹھے ۱۶۰ تماشا بینوں کے لیے گنجائش رکھتی تھی۔

عطا کیا اور دیگر رسا کو حوالایت کے جلسہ تاجوشی میں سر یک تھے طلانی تھے عطا
کیے اور حضور رائے نے حسب الحکم حضور تہستان ہندو اخص کو خطاب کیا
مرحمت کیا۔

سرکاری کام تو جو ہے وہ تھے ہی عوام کو کسی طرح کے متعلے حاصل تھے دوسری
حوری کو تہن میں روشی ہوئی اور تہن لای جیوٹی۔ اور ۵۰ حصہ کو تہن لای
کے کرت ہوئے اور شیترا ام میں شیترا کیل کو دتل پور وٹ مال دعوہ ہوئے ہیں
دائیں رائے نے اعانت ہی دیئے اس سر میں برعائنا یو لوکا کیل کسی رسا میں
ہو گا اگر جیہ دور درار کی یاڑی یا سب ہاے بہر اور ناگروسی پور میں یہ کیل اب ہی جو
ہیں اور اگر یوں لے اہی سے یہ کیل سکے اور نہیں بھیل کی۔ جو جی ما حاکا نے
و اے وقت دہلی میں کوئی دو ہزار تھے اُن سب لے لکر ایک ساتھ باجایا
حوال دید تھا۔

حقیقات سے ہیں یہ معلوم ہوا ہے کہ تہن کی آبادی کے علاوہ حوالہ کی مردم
تہن کی رو سے دو لاکھ آٹھ ہزار ہے ایک لاکھ تہن ہر رسا کے کسی طرح کم آدمی رسا
کی وجہ سے دہلی۔ آئے ہو گئے مشعل کے مدار تہن کی کے وقت صرف ۶۰
آدمی دہلی میں آئے تھے سرکار یہاں اور حکام حوالے گئے تھے یا در مار کے قور
بر دہلی میں تھے انکی ہر کی تحصیل آمد و وجہ کیا گئی رو سار ما اختیار میں لہا کو لادے گئے تھے
میں سے سوائے مہوٹی جھوٹی ریش حسب دستور قلائے ہیں گئے جو ریش
زہر ماری کے ادویہ سے آئے انکی حاصر جی معاف کر دی گئی بحال اس امر کے نص
مستق میںوں کو قہ سالہ دس ہر کی وجہ سے متواتر خرچ ہی میں اٹھانے لگے

اپنے اپنے رئیسوں یا ریاست کے دیگر عزیزوں کی ماتحتی میں سلام کے مقام سے گزرتی جاتی تھیں۔ جو کیفیت ہر عمر کے یعنی صغیر سن راہ بنیال سے لیکر ضعیف العمر رئیس ناہتھ تک روسا کو دیکھنے سے حاصل ہوئی وہ رئیسوں اور عوام دونوں کو عرصہ تک یاد رہے گی اور ان فوجی بندشوں کو جنکی وجہ سے ہندوستانی سلطنت کے مختلف موکل یکذات ہیں مضبوط کو نیکا خیال پیدا کر گئی۔

لارڈ لٹن کے عشاء دعاے شاہی جشن میں ہندوستانی رئیسوں کے ہمراہ نیکا ریویو فوجی ریویو سے پہلے ہوا تھا اس موقع پر ہم اہمیوں کے ریویو کے لئے ایک صبح علیحدہ قرار پائی تھی۔ اور یہ رسم جو رجنوری کو ہوئی اس پندر وارے کل کرتوں سے نیکو وہ دلچسپ و خوشنما تھی۔ کوئی چالیس ریاستوں سے امدادی فوج آئی تھی اور قدیم زمانہ کے اسلحہ کے نمائش میں جو اس وقت بالکل غیر مستعمل ہیں بڑی جانفشانی سے کام لیا گیا تھا۔

مختلف کمپوں کے بچہ پھیلاؤ اور روزمرہ اور ساعت دار مشغلوں کی کثرت کی وجہ سے دلیرائے کو جو اس وقت دہلی میں موجود تھے نہ تو انھیں ملاقات کا موقع دیکھ سکے اور نہ خود باز عید ملاقات کر سکے۔ مگر ان ممتاز اشخاص سے ملاقات کے لئے ایک خاص طلبہ قرار دیا گیا تھا۔ دلیرائے نے اپنے ہندوستانی مہمانوں کو دو دعوتیں دی تھیں۔ ایک قدیم باغ میں ۱۲ جنوری کی صبح کو جس میں ماسوار روسا کے حکام و دیگر اشخاص تھے اور دوسرے ۱۹ جنوری کی شام کو اپنے کیمپ میں نلی روسا کو۔

آخری موقع پر خلعت دیہی کا جلسہ تھا جس میں حضور شاہزادہ و لوک ان کنات نے حیثیت حضور نظام حیدر آباد کو خطاب جی۔ سی۔ بی اور مہاراجہ کو لہا پور کو خطاب جی۔ سی۔ وی

اس جلسہ میں گیارہ کے۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ آئی۔ پندرہ کے۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ ای۔ و
 جودہ کے۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ و سولہ کے۔ سی۔ آئی۔ آئی۔ واکتائیں کپتین سی۔ سائین ای
 کے اور ایک سو دس سی۔ آئی۔ ای۔ کے تھے۔ اس سے بڑا جلسہ اس قسم کا پہلے کسی ہندوستان
 میں نہیں ہوا۔ اس موقع پر کوئی جو بہتر ہدیہ خطاب یا پستیر کے خطابوں میں اصالت ہوئے
 اس لوگو کو بے اعزاز دینے لگے ان میں ہر گھاری۔ گوپیں۔ سیرج (اعلیٰ شاخ) و باجہ تسلیم
 اندر سرور و سرور ہی دھڑی دھڑاؤ نکور کھرٹیں دھڑیکے خاں دہراؤ نگے میر بہتر خیرال تھے
 پلجہ حودی کی ہرات کو قلعہ میں (سیٹ مال) درسلطت کا لچ (تہوا) کا اس ملک
 میں ملکا ط معرہ حاضرین اور متیل احاطہ کے نظیر نہیں ہے۔

نیتروالیاں ریاست اور کوئی چار ہزار سے زیادہ اور انخاص موجود تھے۔
 جو تھی حودی کو اتوار کے دن ملکوں کے ساتھ دارالسلطنت کے یاودی اور شہ
 بحال بے مار ڈرائی۔ حصہ دہرے و حصہ دہرے دہرے دہرے دہرے دہرے دہرے
 انگریز اور انگریز رسالے جو اس وقت دہلی میں موجود تھے مار میں متربیک تھے۔

آٹھ سو روپے کی کیونٹ فٹ عمارت کے سطح میدان میں کل فوج کا گرامر تیرہ سو۔ کوئی
 جو تیس ہزار ہررت کے رسالے جو یہ علم کا ٹھکانہ تھا اس وقت موجود تھے۔ تار یوں کیلئے
 پتھر کے چوٹے ہزاروں گارڈیوں گورڈوں اور تیل کی بیلیں حصہ دہرے دہرے دہرے دہرے دہرے
 کسات دگلاٹ ڈاکٹ ہسپتال کے اس قیام گاہ سو شامہ دہلی طرف گیارہ کے دیکر روز ہوئے
 اور جو دریا پاس گرتے تھے انکا سلام پتے تھے یہ ریور پر طرح ہایت کامیابی کے ساتھ
 ہر اس سے بہت ہی مگھو دہرے جو وقت موجود تھیں جس اترا شاہی رستہ سان و شوکت کی دریا
 بنے تھے انہوں نے ال ایکایہ دگر ایڈر و حیدر امام و پٹار سرور کی امدادی فوجیں

واقعات کا سلسلہ قائم رکھنے کیلئے ویسے کرتے۔ ہندو مسمبر کو قدسہ باغ میں
ہندوستانی دستکاری کی نمائش کا افتتاح کیا۔ نمائشی چیزیں ایک عالیشان عمارت
میں ترتیب سے رکھی گئی تھیں جو خاندان مغلیہ کی طرز پر بنائی گئی تھی۔ نمائش کی نگرانی و
ترتیب کا کام سر حاجی داس کے سپرد کیا گیا تھا۔ قدیم زمانہ کی دستکاری کو ریاستوں
کے خزانوں سے عوام کے دیکھنے کے لئے منگائے گئے تھے۔ جو موجودہ زمانہ کے بھی۔ پتھر سینگ
لکڑی۔ سوت و اون کی دستکاریوں کے پہلو پہلو قدیم و حال کی کاریگریوں کا مقابلہ کرتے
اور زندہ صناعتوں میں ترقی کی روح پھونکنے کے لئے باقاعدہ راستہ کئے گئے تھے۔ اس
نمائش کے قائم کرنا سبب سیر آنے اپنی اسپر میں ظاہر کیا جو جم آگے درج کریں گے۔ روسا و گورنمنٹ
کی اولوالعزمی قابل تحسین ہو کہ دستکار کو ترقی دینے کے خیال سے انہوں نے عہدہ عہدہ چیز و غیرہ معقول انجام
ہی دیے تاکہ لوگوں کو اپنی ملکی حرفت پر توجہ کرنا خیال قوی ہو جائے اکثر اہل حرفہ ہندوستانی ملازمین
نمائش دیکھنے کی امداد دیکھی تھی اور عوام کو اس کے ایک خاص حظ حاصل ہوا تھا۔ اڑتالیس ہزار آدمیوں
نمائش گاہ کی سیر کی۔ ایک بڑی ستین لاکھ باسٹھ ہزار تین سو تیس روپے کی آمدنی ہوئی۔

دربار کو پس انداز کر کے جب کا تذکرہ آئندہ کیا جائیگا ہم اس ضروری واقعہ کا تذکرہ کرتے ہیں
جو ہمارے جنوری کی رات کو شاہجہانی قلعہ کے دربار عام میں مشاہدہ آئیڈیا اور انڈین اسپر کے ہندوستانی
طبع و نگار جلسہ تھا۔ بلا کسی دوبدل کے اس عالیشان عمارت میں اس درجہ عارضی ایذا دیں کی گئی
تھیں کہ اصل حالت نگہ نہ ہو گئی تھی اور اس موقع کیلئے اس کو دربار خاص کی سنگ مرمر کی عمارت نے
جگہ دیا ایک بڑے راستہ کے طے کر لیا تھا کہ ریل جے ڈیو تھربن اور اسی سکریٹری گورنمنٹ
محکمہ عمارات اور سپر گورننگ کرام کی نگرانی میں یہ عارضی عمارت اس شیشی بنائی گئی تھی کہ اجنبی
اوری جلی کی روشنی میں بھی رات کے وقت نئی و پرانی عمارت میں تیز نہ کر سکتا تھا۔

و مہراں کو سل وایسر آد لسنٹ حراں مگال و لوچپتاں آدرتال مغربی شہر
 ہندوستان کے رئیس تھے اس طریقہ پر یہ جلوس صاف آسمان اور سرسبز گھسار و درختوں
 کے پچھے ہوئے نکلا۔ والیاں ریاست حراس جلوس کے ساتھ تھے انھیں ٹال
 کے سامنے ماترازاٹھا یا تھا۔ مانع مسجد کے قلعہ کے رُج کی مچھلیوں میں ویسراے کے
 ولایت کے ہدیہ گیر مہمان ٹھائے گئے تھے اور اس حاکم کی بیڑیوں پر مسجد کے منتظران
 نے مانہ صا کے حائے کی عرس سے ناشائیوں کے بیٹھے کا انتظام کیا تھا۔ جس سے مسجد کو
 ایک محفل حائے ہوا اسٹیس سے لیکر بھاؤنی تک جہاں ویسراے کے رہنے کا مقام ساتھ
 سرگ پرورد یہ گوردن اور کالوں کا پھر تھا کوئی شخص شریک عورت نہ کر سکتا تھا۔ لوح
 کے عقب میں شہر کے اور ہندوستان کے ٹرے ٹرے اور دور کے تہریں کے تاساں
 کھڑے تھے۔ سیکڑوں و ہزاروں نے اس جلوس کی نظارہ ماری کے لئے سیکڑوں رہیں
 حرا کے بالا کا کرایہ لے لے تھے۔ عرس یہ ہو کہ اس موقع پر دہلی میں اس قدیم مجمع تھا کہ
 اعلا قیاس سے ماہر ہو۔ تھار کا رو مانج سے سہ تھے اور کوئی چار میل تک مارا کر
 و سرور مار سی ملو مقامات جو اس عرس کے لئے منائے گئے تھے اور جہتیں و مائے
 آدوس کے پڑے تھے۔ تہنشاہ و تہنشاہ حکیم کی تصویریں اور عایہ نقرے حاکم ہندوستان
 کو اور ٹر میں آدران تھے۔ جلوس کی شاں و شوکت جقدر تھی اسی قدر ترتیب و خوش تھا
 شاہراہ نے شاہراہی پر سار کرا و کی مہر و تھی اور ان قائم مقامات حاکم ہندوستان کے
 بیشتر ہندوستان میں رہا کی وجہ سے ماترہاں کہ اس موقع پر ان کے ساتھ اور بھی کسی
 تھی۔ و ساد گھٹے کے مد جلوس تہر کے مار چھا اور ہاں سے مشرہو کرایے ایسے کموں
 میں ماہیا۔

کئی کئی مرتبہ صاف کر لئے گئے تھے صرف سین پر مخصوص ایکٹر دل خوش آئندہ موسم کی آمد کی ضرورت باقی رہ گئی تھی۔

۲۳۔ دسمبر میں ہندوستان کے بڑے بڑے والیان ریاست غیر قوموں کے سفید اور گورنمنٹ کے جلیل القدر افسرانے شروع ہو گئے تھے اور کثیر تعداد فوج اور دہلی میں جمع ہو گئی تھی۔ ۲۴۔ دسمبر کو دسیرائے ہندو ڈیوک ڈچنر او ف کناٹ کی سرپرستی میں دربار شاہی کا جلوس نکلا وائسرائے ہند شاہزادے صاحب سے کچھ قبل دہلی کے اسٹیشن پر اگر اترے اور والیان ریاست و سفر اول خارجہ اور جلیل القدر حکام جو استقبال کی غرض سے اسٹیشن پر موجود تھے انے ملاقات کر کے شاہزادے و شاہزادی صاحبہ کا استقبال کیا جو بالا بالا بمبئی سے اسپیشل گاڑی میں آئے تھے۔ جلوس کے واسطے شہر کے بڑے بڑے بازار مخصوص کر دئے گئے تھے مثلاً کنوین روڈ توپین روڈ گرد جامع مسجد و بازار چاندنی چوک و فتح پوری و احمد پائی۔ سڑک سے ہوتی ہوئی موری دروازہ حضور وائسرائے ولیدی کرزن صاحبہ ایک ہاتھی پر اور ڈیوک آف کناٹ حضور ڈچنر صاحبہ دوسرے ہاتھی پر یہ دونوں ہاتھی نہایت عالیشان قیمتی طلائی جہولوں سے آراستہ تھے۔ ان دونوں ہاتھیوں کے پیچھے وائسرائے و شاہزادہ صاحب کے ہاتھی نشین مصاحب اور پیر شاہی پھر پٹن اور دسیرائے کا باڈی گارڈ زان بعد ان دونوں صاحبان کا خاص اسٹاف۔ وائسرائے اور حضور ڈیوک کے ہاتھیوں کے بعد کیاؤن رؤسا کے ہاتھی دو دو ایک قطار میں یکے بعد دیگرے تھے ہاتھیوں کے پیچھے ڈیوک آف ہسی مہان وائسرائے و گورنر و لفٹنٹ گورنر و چیف کمشنر و صوبہ جات ہندوستان اور کمانڈر انچیف بمبئی

چٹا باب

شاہنشاہی رہا دہلی

سنہ ۱۹۰۳ء

شاہنشاہی کی رسم ادا کرنے کا ارادہ نومبر سنہ ۱۹۰۳ء میں ظاہر کیا گیا تھا۔ اس موقع پر مخصوص والیاں ریاست کے نام نویدی استہار ولایت کے جلسہ تاجپوشی میں شرکت کی عرض سے شائع ہوئے تھے اور ساتھ ہی یہ وعدہ کیا گیا تھا کہ جو رئیس ولایت کی تاجپوشی کے جلسہ میں شریک ہو سکیں گے انکی وفاداری کی مثال کے لیے ولایت کے جلسہ کے بعد ہندوستان میں ہی رسم تاجپوشی ادا کی جائے گی۔ سردار کی سنہ ۱۹۰۳ء کے گزٹ آف انڈیا میں اس جلسہ کے لیے دہلی منتخب ہوئی۔ یکم جنوری سنہ ۱۹۰۳ء انعقاد کی تاریخ قرار پائی۔ اس کے بعد نواب گورنر جنرل ہماوند نے تمام گورنمنٹوں کے افسروں اور رؤسا کو اختیار کے نام نوید جاری کیں۔ ستمبر سنہ ۱۹۰۳ء کو یہ بات شہر یدیر ہوئی کہ حضور شاہشاہ ہند نے ڈیوک آف کناٹ کو مزاحمت سردار میں شاہی اماں کا قائم مقام ساگر بس جلسہ تاجپوشی میں شرکت کی اجازت دی ہے۔ اس خبر سے کہ حضور مدوح کو اس آیلے موقع کے ساتھ حاصل بخشی ہے اور ہندوستان پر حاوی وارش ہے ہر مقام پر اطمینان پیل گیا۔

تمام موسم گراما انخصوص لندن میں ۹ اگست سنہ ۱۹۰۳ء کو رسم تاجپوشی کے ادا کرنے کے بعد ہندوستان میں آیلے موقع کی تیاریاں اس غفلت و سرگرمی سے ہوئیں کہ چند سال سے بہتر و مفید کام انجام دیا گیا تھا کہ ہایت سردار کی کرت

یا خانقاہ ہو اور مغلوں کے حملوں سے محفوظ رکھنے کے لیے اسکے گرد فصیلین بنا دی گئی ہوں۔

عادل آباد سے ڈہائی میل پر جنوب و مشرق کی طرف ایک نہایت عمدہ پختہ حوض ہے اور اسکے پاس ایک پختہ بند ہے۔ اس حوض کو سورج کند کہتے ہیں اور اس بند کا نام ازنگ پور بند ہے۔ یہ دونوں عمارتیں ہندوانی ہیں اور آٹھویں صدی عیسوی کی ہیں ان سے زیادہ پُرانی ہندوانی عمارت دہلی کے قرب و جوار میں نہیں ہے۔ حوض کے مغربی کنارہ پر ایک مندر تھا اور بند تین سو فٹ لمبا اور بیچ میں ساٹھ فٹ اونچا ہے

یہاں سے تین میل کے فاصلہ پر موضع بدر پور ہے یہہ موضع ایک پُرانی شاہی سرگ کے اندر آباد ہے موضع بدر پور نظام الدین سے آٹھ میل کے فاصلہ پر ہے اس سبب سے دہلی کا ادھر سے سید ہار استہ ہے۔

عادل آباد سے تھوڑی دور پر کالکا کا مندر ہے جہاں کالی جی کی پرستش ہوتی ہے اور چھٹے چھینہ بڑا میل ہوتا ہے اس مندر کا اکاس مرزا راجہ کدار ناتھ کا بنوایا ہوا ہے اور درگاسنگ نامی نے اس سے پہلے سمٹ میں سنگ سرخ اور سنگ کا کٹھن بنوایا تھا جس کے بائیں طرف یہہ عبارت شاستری اور فارسی میں کندہ ہے

سری درگاسنگ پر سوار سمٹ ۱۱۱۱

کئے اس سب سے بہہ ٹھیک ہیں ٹیٹے مقبرہ ماہر سے ساڑھے ایک سو ٹھٹے
 مربع ہے اور اندر سے ساڑھے اڑتیس ٹھٹے ہے اور دیواروں کا آٹار ساڑھے
 ایک سو ٹھٹے کا ہے اور پیچھے سے اوپر تک دیواروں کی ڈھلان اندر کے رخ ساڑھے
 سات ٹھٹے کی ہے کل لمبائی گند کی چوٹی تک ستر ٹھٹے کی ہے اور دس ٹھٹے کا
 ایسر کلس ہے۔ مقبرہ کے چاروں طرف چار محراب دار حوض صورت مدارہ ہیں جن
 کی قدر سنگ مرمر میں طرح لگا ہوا ہے کہ مداروں کی محراب پر جوتا ہوا ایک ٹپی
 سی سنگ مرمر کی چاروں طرف بھر گئی ہے۔ شمالی معرنی کوٹے میں ایک چھوٹا گند
 ہے جن میں حید قریں ہیں چھٹے گرد چاروں طرف دالاں سے ہوئے ہیں۔ جس طرح بہت
 حیل کے مسترقی کو میر واقع ہے اسی طرح اسکے معامل میں عادل آباد یا محمد آباد کے
 قلعہ کے کہنا رہا ہے جسکو عمارت ہزارستوں ہی کہتے ہیں۔ یہ عمارت حوالہ
 یسرعات الدین غلق کی سوائی ہوئی ہے جو کہ بعد میں اسکا لقب سلطان محمد عادل
 غلق سادہ رکھتا تھا ایسے عادل آباد کے نام سے مشہور ہوا مگر حسب بعد میں اسے
 بہت ظلم کیے تو لفظ عادل اس کے نام سے ساقط ہوا اور محمد آباد نام رہ گیا۔ شیلہ
 میں شروع ہوئے سترہ میں ختم ہوئی جسکی تاریخ تعمیر درستی شاعر نے فادلوں لکھی
 ہے کہتے ہیں کہ پہلے اس میں سنگ حاراکے ہزارستوں تھے پھر وہ تھے اسی لیے اسکو
 عمارت ہزارستوں ہی کہتے ہیں۔ اسکی معرنی دیوار میں اندر جانے کا بہایت خوبصورت
 دروازہ ہے عائنایہ کوئی محل لب آب جو گاہ اسکی مسترقی دیوار چالیس ٹھٹے
 ہے اور غلق آباد کے پیچ میں ایک مالہ یاڑ میں کٹا ہوا ہے یہاں سے میل ہر کے
 فاصلہ پر ایک اور چھٹا مالہ ہے جسکو مامی کا قلعہ کہتے ہیں عائنایہ کوئی مدرسہ

بادل ہے جو محافظین قلعہ کے استعمال کے لیے بنوائی گئی ہوگی اسکے پاس ملازمین
 شاہی کے رہنے کیلئے تنہا بنے ہوئے ہیں مگر اب چیتے اور عنیدوے اور گل
 بجے اور کبھی کوئی شیر بھی ان تنہاؤں بلاتے ہیں۔ قلعہ کی فصیلوں سے تعلق شاہ
 کا مقبرہ بہت بلند ہے ایسا خوش منظر موقع دہلی کے بیرون جات میں دوسرے نہیں ہے
 یہ مقبرہ ایک مصنوعی جیل کے وسط میں مضبوط فصیلوں سے گہرا ہوا بڑے دروازہ
 کے سامنے تین سو گز کے فاصلہ سے بنایا گیا تھا اسکے اور قلعہ کے بیچ میں چھ سو فٹ
 لمبائی تھا جسکی ستائیس محرابیں تھیں۔ یہ پل شاید فیروز شاہ کا بنوایا ہوا ہے جسکی
 دیواریں ڈھلوان اور نہایت مضبوط ہیں اور یہی طرح فصیلوں کے بروج نہایت
 مستحکم اور عظیم الشان ہیں دنیا میں بھی کسی سپاہی بادشاہ کی ایسی قبر نظر نہیں آتی
 اس بادشاہ نے ایک مقبرہ اپنے لیے قلعہ ملتان میں اسی طرح کا بنوایا تھا اس
 مقبرہ کی قطع بھی ایسی جب جیل میں پانی بہا ہوا ہو گا اور اسکا سایہ سمیٹتا ہو گا تو عجیب نظر آئے گا
 مقبرہ کا دروازہ سنگ سرخ کا پہلوان بنا ہوا ہے جس میں سنگ مرمر جا بجا لگا ہوا
 ہے اور اسکے گرد سیاہ دیواریں اور گول بروج فصیلوں کے ہیں جو مقابلہ سے
 عجب کیفیت دکھاتے ہیں۔ اندر سے مقبرہ سلطان بلبن کے مقبرہ سے زیادہ
 بڑا ہے مگر بالکل سادہ ہے جس سے دلیر بہت اثر پڑتا ہے۔ اس میں تین قبریں
 ہیں۔ بیچ کی قبر تعلق شاہ کی اور دوسری قبر اسکے خونی بیٹے کی محمد تعلق اور
 تیسری قبر اسکی بیوی کی ہے جسکا خطاب محمدہ جہان تھا۔ گنبد میں سنگ مرمر
 کے پتھر ٹھیک نہیں بیٹھے ہیں کہتے ہیں کہ شہ کے عذر کے بعد ان پتھروں کو گڑھا
 اور فروخت کرنے کا حکم ہوا تھا مگر بعد میں وہ حکم منسوخ ہوا اور پتھر وہیں لگا دیئے

نظر آتا ہے اور دلیر عجب اثر ڈالتا ہے۔ اس شہر اور قلعہ کو ۱۱۳۸ھ میں محمد عیادت الدین
 تعلق ماوتساہ نے سایا تھا۔ (۱۱۳۸ھ) اسکو چھوڑ کر محمد تعلق نے دولت آباد شاہ
 اور اُس کے بعد فیروز شاہ نے فیروز آباد تعمیر کرایا اس سب سے اس میں آبادی
 رہی۔ یا شاید یہ سب ہو کہ یہاں کی آب و ہوا بہت حار ہے اور شاید یہاں
 بڑا سب یہ ہے کہ حضرت نظام الدین نے مدد عاکی تھی کہ یا سے گوہر یا ہے
 اور چھیا سچہ علاوہ کہ بڈرات کے وہاں دو چھوٹے چھوٹے گاؤں گوہروں کے
 ہیں۔ اس عمارت میں بہت بڑے بڑے پتھر لگے ہوئے ہیں حکومت بیکھر یہ معلوم
 ہوتا ہے کہ اُسی جگہ سے کہوٹے لگے ہوئے کسی اور مقام سے لائے گئے ہونگے
 اس کے سوا سہ سر لہتے بہت اونچی فصیل بڑے اونچے دروازے پر ہے جس کے کھڑکیاں
 کو دیکھنے سے ہی دلیر ایک عجیب عظمت پیدا ہوتی ہے یہ قلعہ عیم دائرہ ہے جس کے
 تین ہل میں ہر ہل نصف میل کا ہے۔ قلعہ ایک ہزار پیر واقع ہے جس کے گرد بہت
 گہری خندق ہے جو جنوب کی طرف بہت چوکی ہے قلعہ کے سرو دروازہ ہیں
 اتریں دروازہ اور قلعہ کے ہیں۔ اس میں سات ماویاں ہیں اور جامع مسجد اور صومعہ
 سردار اور دیگر عمارات کے کھڈرات ہیں۔ دروازہ میں داخل ہو کر ایک طری ماوی
 دکھائی دیتی ہے جو بیاض میں کٹ کر نائی گئی ہے یہاں سے شمال و عرب کھاس
 ممل اور صطل ایک عمدہ مسجد کے کھڈرات ہیں ماوی سے راستہ ایک دوسرے
 دروازہ کو جاتا ہے جس کے کھڈرات کو دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ کسی راہ میں
 باب عظیم اتنا ہوگا۔ یہاں سے راستہ پیر کرنا جو اس سے ملد مقام
 بہو ہے جہاں حانہ کوئی ماوی مل پاتا ہوگا ایسے ہیجے ایک بہت گہری ماوی

دروازہ

اسکو محمد شاہ نے ۲۹^{۱۱} میں بنوایا تھا۔ مغربی دیوار میں ایک نہایت خوبصورت دروازہ ہے وہاں سے راستہ درگاہ کا ہے۔ درگاہ کا مشرقی دروازہ فیروز شاہ کا بنوایا ہوا ہے (۳۱^{۱۱} یعنی ۱۷۷۷ء) اس دروازہ پر بہت بڑا گنبد ہے اس پر کتبہ سلطان فیروز شاہ کا اور سنہ کندہ ہے۔

گنبد ہے۔ وقتاً فوقتاً اسکی مرمت ہوتی رہی ہے۔ نظام الدین کی مسجد کی طرح بیان ہی ایک سنہری کٹورا لگا ہوا ہے۔ شمالی مغربی کونہ میں ایک مجلس خانہ ہے۔ ایک طرف فرخ سیر کی بنوائی ہوئی مسجد ہے۔ گنبد کے پاس دو اور برج ہیں۔ ایک حضرت شیخ فرید کی پوتی کا مزار ہے اور دوسرے میں مخدوم زین الدین حضرت کے بہانے کی قبر ہے اسی کے قریب مخدوم کمال الدین اور فیض طلب خان بنکش کی بھی قبریں ہیں۔ ہر سال رمضان کی سترھویں کو درگاہ میں عرس ہوتا ہے درگاہ کے چھوڑے سلطان بھلول لودھی کا مقبرہ ہے جو سنگ مرخ اٹھین لگا ہوا ہے اٹھین ہندوانی کام کیا ہوا ہے اس مقبرہ میں درگاہ کے خادم ہتھین اس مقبرہ کے نیچے کی منزل میں بارہ درہن اور اوپر پانچ برج ہیں سلطان بھلول لودھی نے ۹۲۰ھ یعنی ۱۵۱۷ء میں قریب نواح قصبہ شکیت میں انتقال کیا تھا اور بہان مدفون ہوا اسکے سامنے جنوب کی طرف ایک نہایت خوبصورت سنگ مرخ کا حجر ہے اور حسین سنگ مرخ کی جالیان نہایت عمدہ لگی ہوئی ہیں اوپر کے درختوں کی بنری میں حجر کی مرخی عجیب کیفیت دکھاتی ہے قطب صاحب سے پانچ میل پر مشرق کی طرف تغلق آباد کا شہر اور قلعہ ہے۔ قطب صاحب سے تین میل پر شرک موڑ کہا کر تغلق آباد جاتی ہے یہاں سے تغلق آباد کے قلعہ مغربی حصہ بہت اچھی طرح

تہا ۱۵۵۸ء سے پہلے اس میں گورنروں نے گہر مائیئے تھے عمار کے بعد انکو کھد
سے نکال دیا گیا۔

کھڑکی کی مسجد سے دو سو گز کے فاصلہ پر شمال کی طرف ایک بہایت خوبصورت
شرح سنگ شرح کا ہے حسین حضرت یوسف قتال کا مزار ہے اور چار طرف
اس کے خوبصورت حایاں لگی ہوئی ہیں درگاہ سلسلہ عمین سلطان سکندر بہلول
نودہی کے عہد میں سی ہے اور حضرت شیخ مرید شکر گنج کے دوا سے نے سوائی ہے
یہہ اندر سے اڑ میں ٹا اصابہر سے کسٹہ ٹا مربع ہے۔ ایک طرف یہتر اور چو
کی مسجد سی ہوئی ہے جو بہت نکستہ ہے یہاں سے آدھ میل پر شمال کی طرف
اور سنگ پور کی مسجد سے یا حیوگر پر مشرق کی طرف لال گند کی عمارت ہے حسین
کیر الدین اولیا نے یوسف قتال کے صاحبزادہ کا اور شیخ مرید الدین شکر گنج کے
دوا سے کا مزار ہے۔ یہہ درگاہ سلطان محمد تغلق نے سوائی تھی۔ حضرت یوسف قتال
کی درگاہ سے بہت جھوٹی ہے اندر سے اُس میں ٹا اور باہر سے سیٹا لیں ٹا
مربع ہے اندر سے شرح سنگ شرح کا ہے اُس میں نور بحیرین جہاڑوں کے
لٹکانے کئے گئے موی ہیں۔ مزار کے سرائے چراغ کے رکھے کا بہایت عمدہ
ستوں ہے اور حوضی دیواروں میں سنگ شرح کی حایاں بہایت عمدہ ہیں۔

موضع کبر کی سے مشرق کی طرف ست یلہ ہے حکومت تغلق نے ۱۲۶۸ء میں بنایا
تھا اس ست یلہ کے نیچے حوضیں چراغ دہلی جاتے میں تعایا لے کے لیے بنایا
رتے میں ست یلہ سے آدھ میل کے فاصلہ پر شمال کی طرف حضرت شیخ نصیر الدین
عمدہ دیراج دہلی کی درگاہ ہے جو دیوار درگاہ اور گھاؤن کے گرد سی ہوئی ہے

کی طرف پانچ میل پر تعلق آباد کا قلعہ اور شہر ہے اور وہاں وہ عمدہ مقبرہ ہے
 جس میں تعلق شاہ اور اس کا قاتل بیٹا مدفون ہیں اگر قطب صاحب سے تعلق آباد
 جاؤ تو سڑک لال کوٹ کی دیوار سے یکایک نیچے اترتی ہے۔ ایک میل کے بعد
 مٹی کے ٹیلے ملتے ہیں۔ یہ قلعہ رائے پتہ اور کی مشرقی فصیل کے آثار میں ابجگہ
 سڑک سے شمال کی طرف ایک پرنے پل کے کھنڈرات ہیں جس پر سے شہر کے بلوکل
 دروازہ کارستہ تھا۔ اسی طرف آدھ میل کے فاصلہ پر آنبہ کے درختوں کی باغی
 ہے یہاں حوض انی تھا اسکے پاس موضع کھڑکی ہے جسکی کالی دیواریں درختوں
 میں سے دکھائی دیتی ہیں۔ یہ مسجد دو منزلہ ہے۔ نیچے کی منزل میں ایک سوچا
 کوٹھریاں ہیں جسکی چیتوں میں اٹالگی ہوئی ہے ہر کوٹھری نو فٹ مربع ہے
 علاوہ ان کوٹھریوں کے ہر دروازہ کے نیچے کوٹھری ہے اور چاروں کونوں
 کے برجوں کے نیچے چار کوٹھریاں ہیں اس طرح سب ملا کر ایک سو بارہ کوٹھریاں نیچے
 کے درجہ میں ہیں۔ اوپر کی منزل میں جانے کے تین دروازہ ہیں۔ چاروں کونوں
 کے برج زمین سے پچاس فٹ بلند چلے گئے ہیں۔ ساری مسجد پتھر اور چوڑے
 کی بنی ہوئی ہے اور کالی استرکاری ہے۔ اوپر کی منزل میں سامنے کے برج
 دہشتی طرف اور بائیں طرف تین تین گنبد ہیں جن میں اکہرے دوہرے اور چوہرے
 سو کوڑھائے سنگ خارا کے ستونوں پر کالی مسجد کی طرح چھوٹی چھوٹے گنبد ہیں
 جو تعداد میں ۸۹ ہیں۔ کالی مسجد کی طرح یہ مسجد بھی نہایت مضبوط بنی ہوئی ہے اور
 ابھی تک مسلم ہے۔ باہر سے اسکی پیمائش اکیسواٹھ فٹ یعنی اور اتنی ہی چوڑی ہے
 کالی مسجد اور بیگم پور کی مسجد کی طرح اس مسجد کو بھی جہاں خاں نے ۱۳۸۷ء میں بنوایا

لیے ڈاک کے صورت دار تھے اور اس سب سے مقبرہ کے دروازہ پر مالک کو
 الشرق کا لقب کدہ ہے اس مقبرہ کا احاطہ سنگ خارہ کا ہے اور کوئے کے
 سرحوں کی دیوار باہر سے امد کی طرف اس طرح ڈھلوان ہے جیسے کالی مسجد
 پٹانوں کی عمارتوں کی دیواریں ہیں۔ کیا تعجب ہے کہ میرور شاہ نے اس کی مرمت کے
 وقت اسے رانہ کی طرح کے سطح سوا دے ہون دروازہ ہایت حوصلہ ہے
 اور اسی طرح کا سا ہوا ہے جیسے کہ مسجد قوت اسلام کی محرابیں سی ہیں۔ مقبرہ گنبد
 سنگ مرمر کا ہے زمین سے اوپر صرف گنبد اور دیواریں ہیں مانی کل مقبرہ زمین
 سے نیچے بنا ہوا ہے اور یہی طرز عمارت کی وجہ سے شہزادہ کا لقب سلطان غازی
 مستور ہوا ہے۔ مقبرہ کے چہت کے لپٹے پتھر کے ہیں اور اسی طرح سے چہت ٹیٹی ہوئی
 ہے جیسے مسجد قوت اسلام میں بھی سردر کے ستونوں پر پائی گئی ہے۔ مقبرہ کے چوڑے
 میں نیچے اترنے کی سیڑھیاں سی ہوئی ہیں۔ درگاہ کے دروازہ پر یہ کتبہ ہے
 امرتیارہ الملقہ السارکہ السلطان اعظم شاہنشاہ الاعظم لٹاکہ قاب الامم - 4 -
 فی العالمین سلطان السلاطین شمس الدیاء الدین المخصوص بعلیت العالمین ابی المظہر
 التمس السلطان ناصر مہر مویس جلوسہ ملکہ فی سہ شیعہ عشرین و ثمانۃ عرصہ
 یہ درگاہ بھی بہت نفیس و لطیف سی ہوئی ہے اور احاطہ کے حوالی و
 مشرقی کوئے سلطان رکن الدین اور سلطان معز الدین کے قبروں پر دو حوصلہ
 رچیاں سی ہوئی ہیں جن میں سے ایک گر گئی ہے اور دوسری ہی عقرب گر چکی
 اگر حملہ مرمت کی گئی مقبرہ کے سامنے بہت سی حوصلہ علمق پٹانوں کے
 امت کی ہیں جن میں سے ایک مسجد بہت حوصلہ ہے قطب صاحب سے سر

اختصاص یافت و علاوہ آن تکمیل فن حدیث نمودہ سبر کات فراوان بموطن مالوہ
مراجعت فرمود و مدت پنجاہ و دو سال بحجیت ظاہر و باطن ممکن یافت تکمیل فرمود
و طالبان بجا آوردہ بیشتر علوم سیما علم شریف حدیث پر داخۃ پہنچے کہ در دیار عجم
احدی از علمائے متقدمین و متاخرین دست ندادہ بہت ممتاز و مستثنیٰ گردید و در نزد
علمیہ خاصہ فن حدیث کتب معتبرہ تصنیف کرد چنانچہ علمائے زمان اختیار بدین
ورزیدہ دستور لعل خود دارند و اہل درس در خواص و عوام بحاج خریداری می نمایند
تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر بصدد جلد و حسب شمار ابیات بیان صد ہزار
رسیدہ است در محرم ۱۲۵۹ھ این نور اتم پر تو ظہور بعالم عنصری دادہ و در ۱۲۵۹ھ
تمام اگہی و کشادہ رحمانی بعالم قدس بتاریخ ولادت شیخ اولیا۔ و تاریخ وفات
فخر العالم۔ است۔

بہادوں کی نوجہی کو قطب صاحب میں بہت بڑا میل ہوتا ہے جسکو بہاول
کی سیر کہتے ہیں۔ علاوہ ازیں یونہی دہلی سے بہت لوگ آب و ہوا کی عذابی کے
سبب سے تندرستی کے لیے اکثر قطب صاحب کو جایا کرتے ہیں اور تندرست
ہو جاتے ہیں۔

بہاولی کے بانار کے شمالی و مغربی سرے پر ادھم خان کے ایک اور بہائی کا مقبرہ
ہے وہاں سے سید ہارستہ موضع ملک پور کو گیا ہے جو بہاولی سے مغرب کی
طرف تین میل پر واقع ہے ملک پور میں سلطان غازی کا مقبرہ ہے۔ یہ مقبرہ
نصیر الدین محمود شاہ ابوالفتح محمد کا ہے جو سلطان لہش کے بڑے بیٹے تھے اور
۱۲۲۸ء میں اپنے باپ کے سامنے مر گئے تھے انتقال کے زمانہ میں وہ لکھنؤ

ہیں کہ سلسلہ عین دہلی کے جمع ہونے کے شکوے کی مار یہاں بیٹھی گئی تھی اور
اسکا حصہ حواہ قطب الدین اور دیگر رگوں نے چلے کہنیا تھا اسکے پاس شرک
کی دوسری طرف ہرنے کا مع ہے حسین جو ص تسمی کا یانی سوری کی راہ بہت
حواہ کوئی سے گرتا ہے اور ہرنے سے ٹکرا کر لڑائیوں میں ہو کر قلعہ آباد کی طرف کل
حالت ہے پہلے پہل فیروز شاہ نے مدد ماندا تھا جیسا کہ چہرہ کی ایک دلواری ہی مانتی
اس مدد سے یانی ٹکرا کر کوکھی مال میں ڈالا ہوا۔ اسکے بعد لوہا جاری الدین جال پڑھ
نے اس مدد کے آگے حوص اور ہرن اور چادریں سوادیں۔ اسکے چاروں طرف
وقفا و قنادالاں مائے محنت شمال کی طرف معین الدین محمد کیر شاہ اور شاہ نے
مولے اور حامی حوص کا دالاں شاہ جی کے بہائی سید محمد نے شاہ عالم کے عہد
سوا یا تھا طبع شرق محمد شاہ اور شاہ کبیر شاہاں بہتر سوادیا ہے تالاب کے کنارے
ایک عمارت مولانا شیخ عبدالحق صاحب محدث دہلوی کا مقبرہ ہے اور مقبرہ کے
گنبد کے اندر جوہ میں رعمارت لکھی ہے

بسم اللہ الرحمن الرحیم

علمی احوال کرامت سوال مقدمائے وقت صاحب المعاصر ابوالمجد عبدالحق رحمۃ
رحمۃ اللہ علیہ آئندہ ارمادی شعور لطافت حق و طلب علم کمر بستہ و دیک ماواں طبع
اکثر علوم دینیہ تحصیل کرد و درس مست و دو سالگی اور ہفتاں طبع مستد و کام حیدر
ازدکرتہ برسد شست ویم در عسواں حوالی حارہ ابھی در سید مکار دل ریارد
ازدکرتہ و متوجہ حرمین مختصر میں گشت مدت دیدن مقامات تریجہ اقامت در ریہ
بالمطاب رماں و اولیائے کما رحمۃ اللہ علیہ ان رحمہ و رحمت و رشاد طلالاں

ملا ہوا ہے اس سے تھوڑے فاصلہ پر ناظر کا باغ ہے جسکو ناظر روز افزون نے
محمّد شاہ کے عہد میں تعمیر کیا تھا کتبہ۔

بہرمان محمّد شاہ عادل	کہ برز قش بود تاج تبارک
بنائے گلشن و قطب گردید	کہ گلہائش ز نذر ضواں تبارک
بود مہر بزر و انجم روز افزون	بحق سورہ صا دو ستارک
نیچے تاریخ سالش گفت ہفت	خدایا سے بود با صد مبارک

اس باغ کی بارہ درسی سنگ سُرخ کی بنی ہوئی ہے درگاہ سے ملا ہوا جنوب کی طرف
مردنی کا ازار ہے اور مردلی کے مغربی کنارہ پر حوض شمسی ہے جسکو سلطان ^{شاہ} _{الہ}
اتمش نے بنوایا تھا۔ یہ ایک بہت وسیع حوض ہے جو کسی زمانہ میں نہایت خوبصورت
ہو گا مگر اب مسمکما بہت بڑا حصہ مٹی سے بھر گیا ہے صرف تھوڑے سے حصہ میں
پانی رہتا ہے یہ سنگ سُرخ کا بنا ہوا تھا اور اس کے وسط میں ایک بڑی ہے جس میں ایک
کمر کا نشان ہے اس کے گرد بہت سے عمارت اور باغات تھے بلخی شہزادہ کا باغ
زین الدین زمر دین کا مزار شیخ وجیہ الدین کا مزار۔ شاہی کا باغ۔ چاندنی چوڑہ
سائید شاہ۔ اندیسیر بابا۔ مزار خواجہ سماء الدین جو مولانا جالی کے پیر تھے یوحنا
رس۔ چل تن چل بن بارانی چوڑہ تکیہ دین علی شاہ۔ خانقاہ غنایت احمد خان
خانقاہ نواب حفیظ الدین دلی مسجد منجملہ کی ایک عمارت جہاز ہے۔ یعنی ایک پرانی مسجد
کا جدید بنایا گیا ہے یہ کل عمارت سنگ سُرخ کی بنی ہوئی ہے اسلئے اسکو
لال محل ہی کہتے ہیں۔ دوسرا مقام اسی تالاب کے کنارہ اولیا مسجد ہے یہاں کوئی
عمارت نہیں بنی ہے ایک بڑے درخت کے نیچے صرف چوڑہ بنا ہوا ہے کہتے

بودہ لطف تو حیتِ امید داری ما
 رسمِ زلفِ رازی خاکِ ساری ما
 فرستہ را سز و حالے برده داری ما
 عمارِ عمر در حسابِ نرس ساری ما
 میں بجایِ سُستی و حاکم کاری ما

اگرچہ در حورِ قہرِ ہم ارگہنگاری
 رعرتِ حسرت و محرمیتِ ملکوت
 اگرچہ برده را بر تو برده دارستویم
 ریکِ تشیح اسکرُمِ سدِ دستوئی
 نظرِ سوزی حالی فکری روی عطا

قطعہ

وے قہرِ زلفِ تو سرِ بودرد
 آگاہِ حلقِ نسیمِ سحر

اے رحمتِ تو در غصہِ روگرد
 حائے کہ مدارِ عمرِ عفوِ تو حق

ایک کی وفات شکستہ میں ہمایوں بادشاہ کے عہد میں ہوئی ہے اور جزوِ تاریخِ وفات ہے۔

حالی کمالی کی مسجد سے دو گھر کے فاصلہ پر مشرق کی طرف بہت وسیع کھلدات
 میں سلطانِ عیات الدین طہس کے مقبرہ کی شکستہ دیواریں دکھائی دیتی ہیں جو
 اے شکستہ میں انتقال کیا تھا

سلطانِ آتش کے مقبرہ کی طرح یہ بھی مربع عمارت تھی۔ مقبرہ کے دو طرف نیم
 کمرے تھے جو شاید اس دارالاماں کے مکانات ہوں جو اس بادشاہ نے قائم کی
 تھی ان لفظ لکھا ہے کہ میں بادشاہ کی قبر کو دیکھنے مقبرہ میں گیا تھا اس مقبرہ
 میں انکا میاں ستیرغاں بھی تھاں تہید بادشاہ سے دوسرے پہلے مرنے والے تھا
 یہ تہرادہ لاہور میں معلوم کی لڑائی میں تہید ہوا تھا اسی کے ہم میں دوسرے
 بعد مایہ سے ہی انتقال کیا تھاں تہید کا مجموعہ نام مقبرہ سلطان طہس کے مقبرہ سے

درگاہ شریف سے مشرق کی طرف ایک پُرانا مقبرہ ہے جسکو مکلف صاحب نے اپنے رہنے کے لیے انگریزی طور پر درست کر لیا تھا یہ مقبرہ لال کوٹ کی فیصل پر واقع ہے اور علی قلی خان برادر ادہم خاں کا ہے جو اکبر بادشاہ کے کوکاتھے کسی زمانہ میں اس کی رنگ آمیزی نہایت خوبصورت ہوگی۔

اس مقبرہ سے یا نسوگڑ فاصلہ پر جنوب کی طرف جمالی کمالی کی درگاہ اور مسجد ہے۔ یہ خوب عمارت شگفتہ کی ہے۔ گورنمنٹ انگریزی نے اسکی عمدہ مرمت کر دی ہے مولانا شیخ فضل جمالی کی قبر مسجد کے صحن میں شمالی طرف ہے۔ اس عمارت میں چینی کا نہایت عمدہ کام ہوا ہے اور بہت شکار کندہ ہیں۔

غزل

بود بعبفو تو چشم امید واری ما
کہ شب قرار ندارد باہ و زاری ما
فقط نغمہ نماید بہ پر وہ داری ما
بہ نزد اہل نظر عزت است خواری ما
ویک شیشہ نشد داغ شرمساری ما
بجز غمت نرسد کس بہ غمگساری ما
کہ بہت بر در دلدار رستگاری ما

اگر بگفتد سہ سببہ کاری ما
بہ آستان تو شرمندہ سگان قہیم
اگر بہ پردہ رازے تو محرمے بیام
بچنا کہ کوکتو در چشم مردمان خویم
ز اہل لطف تو مندنا پدید گرد گناہ
سرو نہ بجز نور ہو کیسی و تنہائی
جہا لیا بدریا را تجہا مے آرد

غزل ثانی

امید بہت کہ رحم آوری بزاری ما
اگر نہ روئے نمودے گناہگاری ما

از حد گذشت بعشق تو بعیت لاری ما
جمال عفو تو کے آمدی بروں ز نقاری ما

مسجد کے آگے حافظ داؤد کی سوانی ہوئی ماویا جو مسند پر بیٹھ کر تم ہوئی
 مسجد کے پیچھے ولانا محمد الدین صاحب کی سنگ مرمر کی سی ہوئی ترے حیرت
 نگداشت محروم چوں جہاں سرگالی رہتا ہا داؤد القطب جاودالی
 سال وصال آں ماہ اربعہ جو کچھ ستم تیاری گفت ہاتھ عرشید دو جہان
 مسجد کے سامنے ماویا کے کنارہ پر ایک حوض ورت سنگ مرمر کی قبر ہے جو
 دایمہ کی قبر کہتے ہیں یہ ماویا بہایت عمدہ سی ہوئی ہے مگر سو ست ہت کہ
 اس میں بانی ہیں نہر ماویا کے سرے رصاعہ ماں ردہ کی قبر ہے جس کے
 سامنے اُس کا ساما ہوا مجلس حارہ سے اسکے راز میں ایک قبر ہے جسکی ماویا
 کیا حاتم ہے کہ سلام قادر خاں کی قبر ہے اس قبر کا یہ ماہ ہے علام ناد
 کو اس طرح قتل کیا گیا تھا کہ مسکا ہر حصہ کا کیا گیا تھا اور ایک حصہ ایک ایک
 ٹکڑی برہی تھی ایک شخص نے حتم دید یہ حال لکھا ہے کہ یہ کما حقہ آجہاد کے
 گرد و معیدی تھی ایک ظاہر ہوا اور حوض علام قادر کی قبر سے ٹیکے ہاتھ داؤد اسکو
 چائے لگا ہر جید لوگوں نے اسکو ڈھیلے ماہے گرد و ہاتھ تین دن کے اندر
 نش مٹ ہو گئی کتا سی حالت ہو گیا کہ بقیہ ہے حوض علام قادر کے رقبے اسکو
 ہیا کر بیاں دفن کر دیا ہوا اور ہو کہ کے لیے یا علی میں رنہ تقویہ لگا دیا ہو
 اس حوضی صحن کے شمالی معرئی کوہ میں رواب ہارو کا قبرستان ہے اور شمالی صحن
 کے ہارو ہا جو کا قبرستان ہے اور دنی دھانہ کے ہارو شمال کی طرف ایک اور
 دروازہ ہے جس میں ہمد والی مسالہ ہے جو شیر شاہ کا سوایا ہوا ہے۔ اسی راہ کا
 نام روت حارہ بھی اسی طرف ہے۔

ناموج کے احاطہ کی جانب دروازہ پر یہ اشعار کندہ ہیں۔

اشعار دروازہ جانب احاطہ لہاموج

در زماں شہر جہاں سلام	شد بلند در شہر جانب	گرچہ ہر دست باب جنت
لیس باب مثل ہذا الباب	کردن شخصے بنا کہ در بایش	یوسف ثانی از حق ست سنا

چون تہ تیغ نام کردم عرض گفت در گاہ خواجہ قطاب

دروازہ متصل مجلس خانہ پر یہ اشعار ہیں۔

۱ دروازہ مجلس خانہ پر یہ اشعار ہیں

در زمان آفتاب چرخ دولت شیر شاہ	شاہ را بر باب کوکب موکب گردوں غلام
این عظیم القدر در گاہ ہے کہ اندر باب	صادق آمد قول ہذا الباب من دار اسلام
بودست و چار و نہ صد سال ز ہجرت کہ	ز اہتمام پیشخ دین پرور خلیل الحق تمام

احاطہ کے جنوب و مشرقی کونہ میں حضرت کی مسجد ہے جسکی مرت و قفا فوقتا بہت لوگوں نے کی ہے۔ اس مسجد کے تین درجے ہیں پہلا درجہ کچا ہے جسکو کہتے ہیں کہ خوجہ حضرت قطب الاحاطہ نے معہ اپنے مریدوں کے بنایا تھا۔ اسکے بعد اسلام شاہ نے اسکے آگے دوسرا درجہ بچختہ بنوایا اور درگاہ کی چار دیواری بنوائی پھر فرخ سیر نے جب سنگ مرمر کی جالیاں بنوائیں تو ایک درجہ آگے اور بنوایا اور اُس پر یہ کتبہ

تاریخ

تجزیر ہے۔

مورد لطف و عنایات شہر والا جہاں	ساخت از روی ارادت مزر سوخ و عتقاد
خسر فرخ سیر شاہنشہ مالک قباب	مسجد زیبا بنا و سجہ گاہے شیخ و شہاب
باسر و غیب ہاتھ گفت در گوش فرد	سال تاریخ بنایش بیت ربی مستجاب

اس صحن میں انہیں اتھ سجدہ نماں کی قرار سجدہ ہے مقتداں نے عالمگیر کے عہد کی
کتاب لکھی جو صحن کے دست راست کی طرف لگی سی ہو چکے دونوں طرف سنگ مرمر
کی دیواریں اور اس کی لگی کی انتہا پر سنگ مرمر کا دروازہ ہے جہاں سردار شریف
کے پاس سے ہو کر حویلی سترقی صحن میں پہنچتے ہیں سردار شریف کے گرد سنگ مرمر کی
عائیان اور دروازہ فرخ سیر بادشاہ کا مویا ہوا ہے وہاں یہ اشعار کندہ ہیں۔

اشعار دروازہ اندرون

از سنی مکتربین علامان ستر یار	با اعتقاد معتقد کمال العیار
برقندہ قریباں عیار بہت عدل	تاریخ یافتہ حصار بہت محفل

باتمام مکسین علامان معتقدان سے جلوس مرغ شاہی نام یافتہ سالہ مراقم عہد ستریں رقم

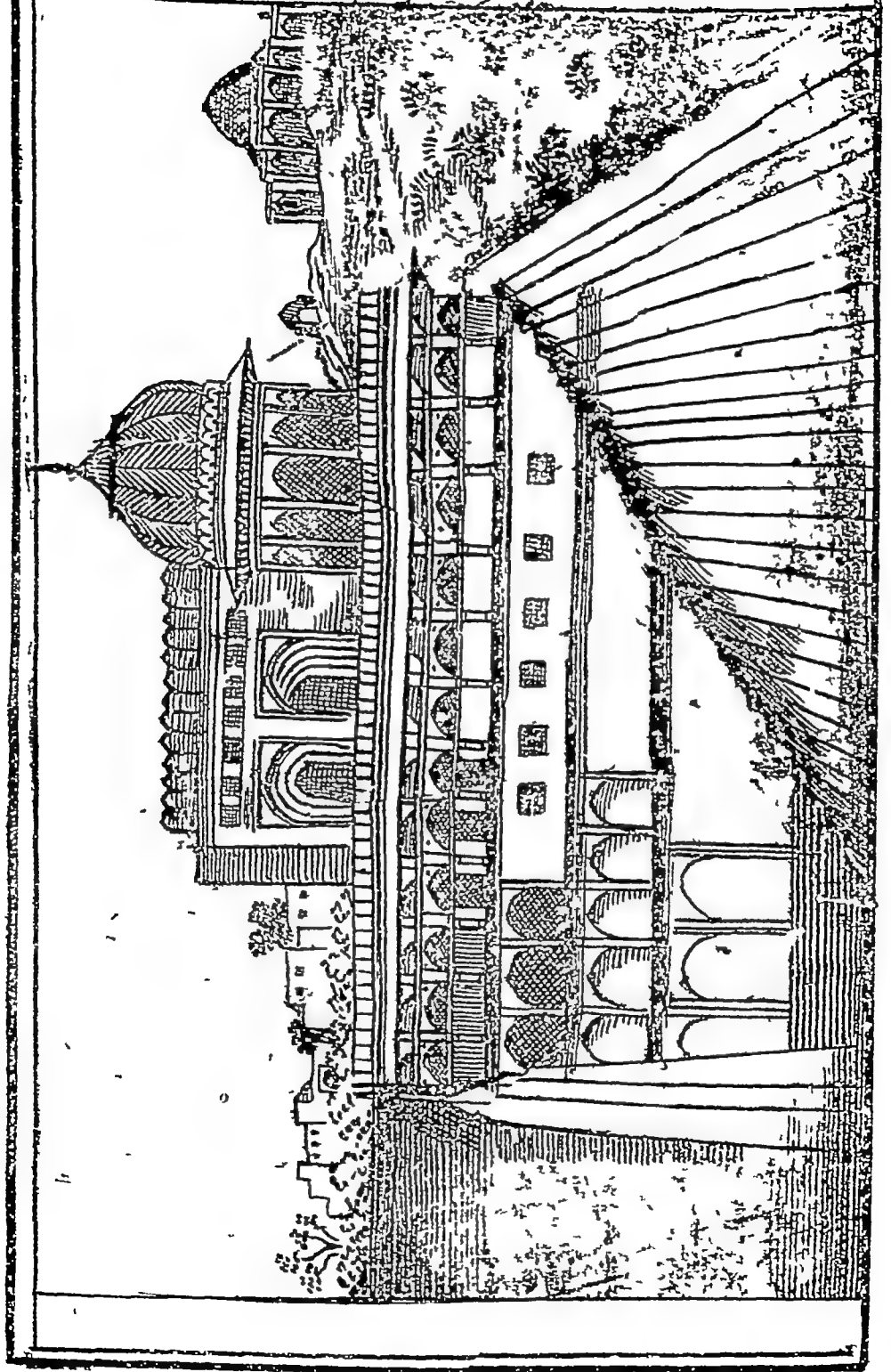
اشعار دروازہ بیرون

ارمک بادشاہ جہاں حسرو امام	گرد مرار جہاں دین قطب ملک
تغیر نہ محو ریاض مستطعم	روح سیر بہشتہ آسمان علام
گرد و گرد و عہد آدم ملک	ماتد قبلہ اترو بیوں کعبہ محترم

مرا شریف کی یاد آگے مر کا کٹھن ہی لگا ہوا ہے چارنگ مر کے پتو پر شامیہ تیا ہوا ہے۔
مرا شریف کے آس پاس بہت مر گلی سربیں ہیں احاطہ مرا شریف کی معرہ دیوار پانڈو
ہیں کالا چکی بنت صحن و گتہ میں کہ حسب توفیق اللہ شکر کم کا مویا ہوا ہے اور بعض کے
رویک آگے یہ لکھا ہوا ہے اور درگاہ کی پار دیواری کے غریب دروازہ پر یہ کتبہ ہے۔

علقہ کہ دریں گنج مساوت میریت	آحو گھر تار شا کر خان سعیت
گنیمت جو رسم رقم تار حیش	رصواں بدر اسرارہ دجہت گیت

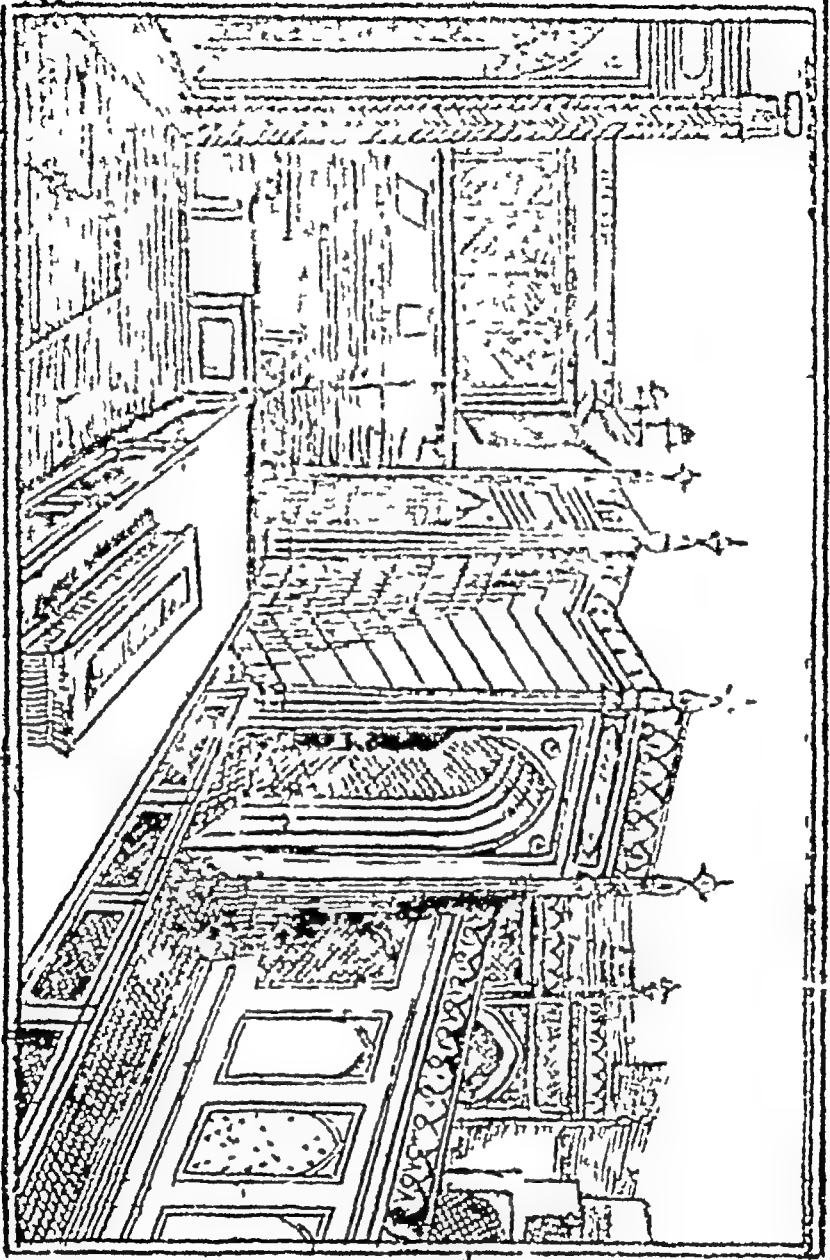
راجنکی بائیں



کسی زمانہ میں یہاں راجوں کی لستی تھی اس سب سے راجوں کی مائیں مشہور ہوئی
 اسکے معرلی کنارہ پر ایک بہت خوبصورت مسجد سی ہوئی ہے اور اُسکے صحن میں
 ایک گنبد ہے جس میں دو قبریں ہیں۔

ادھم خان کے مقبرہ سے جنوب و مشرق میں حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
 کی درگاہ ہے جو مسلمان فتح ہند و شاہان میں سب سے پہلے آئے تھے ملکہ اُنہی
 ہی پہلے خواجہ صاحب ترکناں سے یہاں آکر فرشتہ فرما چکے تھے اور سلطان
 اہلسن کے عہد میں چودھویں صبح الاول سن ۷۲۲ھ کو دہات یا پانی درگاہ کے معرلی
 کے پاس اس اندھاں کی مسجد اور مکاں ہے۔ اُسکے پاس شاہی محل سرے کا بہت
 عمدہ دروازہ ہے۔ درگاہ کے معرلی دروازہ کے اندر داخل ہو کر صحن میں پہنچتے
 ہیں جس میں ایک مسجد اور مراد محبت شاہ عالم مانی کی قسریں جاب ہے اور دہلی
 طرف موتی مسجد امراہری شاہان دہلی کی قسریں ہیں موتی مسجد کو شاہ عالم بہادر
 ال نے جو درہنگ دیب کے حائیس تھے سوایا تھا کل عمارت معہ فرش کے سنگ
 مرمر کی ہے یہ مسجد اگرچہ خوبصورت ہے لیکن تباہ و برباد ہے۔ مادشاہوں میں سے
 یہاں اکبر بادشاہ تالی دہلی اور شاہ عالم تالی دہلی کی قسریں ہیں اُسکے
 اندر محکمہ حالی ہے جہاں بہادر شاہ دہلی ہوئے مگر انکی قسمت میں رنگوں میں دلی
 ہو مانتا رہے آگے شاہ عالم بہادر شاہ کی قبر ہے خیر پوری گہاس ادلی ہوئی ہے
 نہایت قبر مرزا محمد کی سے جو شاہ شاہ کے ولیعہد تھے صحن کے آگے اندر دلی دروازہ
 درگاہ کا ہے اس کے آگے یہ صحن ہے جسکے جنوب میں خواجہ صاحب کا مزار ہے

ورگاہ حضرت قطب الاقطاب علیہ الرحمۃ



۱۵۶۶ء کی تعمیر ہے گردِ صبح اور ساحت میں پہاڑوں کے دراز سے ملتا ہے۔
 کیا قلعہ ہے جو کسی پہاڑی مقبرہ کو توڑ کر اُسی طرح اُٹھالائے ہوں۔ اور سے گند
 بہت عمدہ ہے۔

ادہم جاں کی ماں کی قبر کا حوا ہے بیٹے کے قتل کئے جانے کے چالیس دن بعد صبح
 میں مگر گئی تھی اس دن ماتی نہیں رہا۔ دونوں ماں بیٹے اسی مقبرہ میں دفن کئے گئے
 تھے جب ادہم خان نے ماڈو کا قلعہ گجرات کے بادشاہ کے کسی متعلق سے جبکہ امام مازہار
 تہا جہیں لیا۔ اور اسکی حوصلہ دت لی فی روپ متی کو حرا اچھے تصرف میں لایا جانا
 تو روپ متی نے ساؤ سنگار کر کے رہ کر کہا لیا اور ادہم خان کو طویا ادہم خان بہت
 خوش و حرم روپ متی کے محل میں بیٹھے اور جاتے تھے کہ شوق و دوی میں اُس
 سے نعل گیر ہوں مگر اسکو مردہ پایا۔ روپ متی کا مقبرہ ماڈو میں بہایت خوبصورت
 اور خوش منظر موقع پر ہے۔ جب اگر کو حرا جی اسے ادہم خان کو معرقل کر کے
 اگر کو طویا لیا اور جب بادشاہ نے یہ سنا کہ وہ حراتیں مازہار کے رشتہ داروں میں
 سے ادہم خان کے ماس موجود ہیں حکم دیا کہ وہ حراتیں بادشاہ کے پاس بھیجی جائیں
 کہیں ہیں کہ جب وہ دونوں بادشاہ کی مجلس میں پہنچے ادہم خان کی ماں نے ان دونوں
 کو زہر دیا کہ بادشاہ سے ادہم خان کی شکایت نہ کر سکیں اس مقبرہ کے صورتِ سنسکا
 میں سو گز کے فاصلہ پر گندہ یک کے ماڈو ہے جس میں رُائے جی مسد کے ستون لگے
 ہوئے ہیں۔ اس ماڈو میں لوگ گودتے ہیں اور ملدی اراس کے لئے ہاتھ ہیں
 اس ماڈو سے شرق کی طرف ایک اور بہایت عمدہ ماڈو ۱۵۱۶ء کی سی ہوئی ہے
 مزاروں کی ماڈو کہلاتی ہے۔ اسکو سکدر شاہ بھلول کے عہد میں دولت مانے لایا ہے

علاؤ الدین نے مقبرہ کی مرمت کرائی اور صندل کے دروازہ لگائے۔ میں نے
آبدار خانہ کی اور مسجد کی دیواروں کی مرمت کرائی اور فرش درست کرایا۔
سلطان قطب الدین کے مقبرہ کی مرمت کرائی اور سلطان علاؤ الدین کے اور اسکے
بیٹوں کے مقبروں کو بھی درست کرایا یعنی خضر خاں شادی خاں خرید خاں سلطان
شہاب الدین سکندر خاں محمد خاں عثمان خاں اماسکے پوتے اور اسکے پوتوں کے
بیٹوں کے مقبروں کو (ان سب کا نشان بھی نہیں رہا) یعنی شیخ الاسلام نظام الحق کے
والدین کے مقبرہ کے دروازہ کی اور قبر کی جالیوں کی مرمت کی۔ میں نے گنبد کے
چاروں کونوں سونے کے جھاڑ سونے کی زنجیروں سے لٹکوائے اور وہاں ایک
مجلس خانہ بنوایا۔ میں نے ملک تاج الملوک کا فور کے مقبرہ کو جو بالکل منہدم ہو گیا تھا
از سر نو بنوایا کیونکہ وہ بہت وفادار اور ملک حلالی سرفراز تھا اور نہایت عقلمند وزیر
تھا اور اس نے ان ملکوں کو فتح کیا جہاں کوئی بادشاہ نہ پہنچا تھا اور وہاں سلطان
علاؤ الدین کے نام کا خطبہ جاری کیا تھا (اس مقبرہ کا اب نشان باقی نہیں رہا)
میں نے دارالامان کے نئے دروازہ بنائے جہاں سلطان بلبن اور خان شہید کے
نزار ہیں۔ میں نے اپنے مربی سلطان محمد شاہ کی جہاں پناہ کی مرمت کرائی۔
غرض کہ اسی نیک اور ذریادل بادشاہ کے سبب سے آج تک بہت عمدہ عمارتیں بنی
میں باقی ہیں جن کو ہم دیکھتے ہیں اور قدیم زمانہ کو یاد کرتے ہیں۔
مسجد قوۃ الاسلام کے جنوب و مغرب میں حضرت قطب الدین بختیار کاکی کی مدگاہ
ہو۔ راہ میں ادھم خاں کا مقبرہ بڑا نئی جولال کوٹ کی نصیل پر بنایا گیا ہے اور اس
سبب بہت دور سے معلوم ہوتا ہے اسکو نہول پھلیاں بھی کہتے ہیں۔ یہ مقبرہ اگرچہ

کام سوانا سلطان معز الدین کا مار پیسے قطب مبارک علی کے صدر سے گر گیا
تہا میں نے اُس کی مرست کی اور پہلے کی رسمیت اُسکو دیا وہ مسد کیا۔
حوص تھی یہی سلطان اتمش کا حوص بے آب ہو گیا تھا کیونکہ بعض لوگوں نے اس کے
یاغ کا راستہ سد کر دیا تھا میں نے اُس لوگوں کو سزا دی اور اُس کے راستے صاف کیے
حوص عالیٰ لیے علاء الدین کا حوص ہر گیا تھا اور اُس میں زہدعت ہوتی تھی میں نے
اُسکو صاف کرایا۔

سلطان حسن الدین اتمش کا مدرسہ ہی برآمد ہو گیا تھا میں نے اُسکو اور میر لو سوانا
اور صمدل کے دروازے لگائے۔ مقبرہ کے ستون گر پڑے تھے میں نے اُسکو پہلے سے
بھی بہتر بنوایا اُس کے صحن کے گرد دالاں ستھ میں نے دالاں بولے ہیں بے تہ
کے ترے موے دیکھ کوڑ پایا اور میں نے چاروں رحوں کے گرے چوے ستونوں
کو تعمیر کرایا۔

دہریاں سلطان اتمش کے مقبرہ پر صادق ہیں آتا ملک سلطان عازی کے مقبرہ
پر صادق آتا ہے اور اُس مقبرہ میں آثار موجود ہیں کہ اس طرح کی مرست ہوئی ہو
ملک نور میں سلطان معز الدین اس اتمش کا مقبرہ ہے وہ اتھہر تھکتہ ہو گیا تھا کہ
سے ٹھکی تھی میں نے شمع اور جوتڑہ اور گرد کی دیوار اور میر لو سوانی اُسی موضع
میں سلطان حسن الدین اس اتمش کا مقبرہ تھا میں نے اُسکا یارج ساما ایک حاصاً
سوانی اور احاطہ کی دیوار کی مرست کرائی میں نے سلطان حلال الدین کے مقبرہ
کی مرست کرائی اور یاد دروازہ سوانا اس کا اب ستاں ہی ہیں یہی سلطان
سلہ سلم ہیں جو تاک سلطان معز الدین نام کا مقبرہ ٹولی میں کہیں آتا کہ وہ عربی میں

کی طرف امام ضامن کی قبر ہے جو سنگ سرخ اور سنگ مرمر کی بنی ہوئی ہے یہ
قبر امام شہید کی ہے یہ مقبرہ امام محمد علی شہیدی عرف امام ضامن کا ہے یہہ مقبرہ
۹۲۳ء میں بنایا تھا۔ اس میں بہت ہی عمدہ منبت کاری کی ہوئی ہے۔

مسجد قوت الاسلام کے مغربی جنوبی کونے پر علماء الدین خلمی کے مقبرہ کے کھنڈرات
ہیں۔ یہ سچ کا درجہ باؤن ہے ۲۴ فٹ ہے اسکے دونوں جانب کے درجے بھی قبروں
کے لیے بنائے گئے تھے۔ اس مقبرہ کے متعلق مدرسہ ہی تھا اور جنوبی مشرقی کونہ
میں ایک مسجد کے کھنڈر ہیں فیروز شاہ نے اس عمارت کی بھی مرمت کی تھی فیروز شاہ
تخریر کرتے ہیں کہ بچلہ اون نعمات کے جو خدائے تعالیٰ نے مجھ کو عطا فرمائیں تھیں
ایک یہ بھی تھی کہ میں نے بہت مساجد مدارس اور درگاہیں بنوائیں تاکہ علما اور
درویش ان عمارت میں خدا کی عبادت کریں اور اپنی دعاؤں سے مجھ کو یاد کریں۔ نہرو
کا کہو و ناد رختوں کا لگانا اور مکانات کے لیے زمینوں کا وقف کرنا شرع کے
موافق ہے۔ میں نے ان لوگوں کے اخراجات کے لیے سالانہ رقوم مقرر کیں تاکہ
ان کو خرچ کی تکلیف نہ ہو۔

علاء الدین مین نے پہلے بادشاہوں کی عمارتوں کی مرمت کی جو خراب ہو گئی
تھیں اور ان کی مرمت کو میں نے جدید عمارتوں سے مقدم سمجھا۔ پُرانی دہلی کی مسجد
جامع یعنی مسجد قوت الاسلام جسکو سلطان معز الدین سام نے بنایا تھا اسکا دروازہ
کے سبب سے خراب ہو گیا تھا۔ میں نے اسکی پوری مرمت کی سلطان
معز الدین سام کے مقبرہ کی مغربی دیوار ٹوٹ گئی تھی اور دروازہ کے تختے گل گئے
تھے میں نے انکی مرمت کی اور آفتابی کی جگہ میں نے محرابیں دروازے اور صندل کا

آمار موجود ہیں۔ تقریبی بہت ہی حوصلہ ورت اور آویکی سی ہوئی ہے اور آیات قرآنی
 کہہ دی ہوئی ہیں۔ دعویٰ دیوار کے سرے کے دیکھے سے معلوم ہوتا ہے کہ اس
 چار دیواری پر گنبد سائے کا ارادہ تھا کیونکہ گنبد کے نیچے کے سرے کا ایک
 حصہ دیوار پر موجود ہے۔ اگر یہ مقررہ رعیہ سلطان نے ایسے باب کا ہوا یا
 تھا تو یقیناً اسکو یاد کر لیا موقع راجا ہو گا یہ مقررہ اگر چہ ہوتا ہے مگر بہایت حوصلہ ورت
 اور میرانی دلی میں ہی عمدہ ترین مثال ماست کی ہو کہ ہندو سماروں نے مسلمانوں کی حسب
 خواہش عمارت انکے طرح کی بنائی حالانکہ اس میں ہی کیسے نقص ملتا تھا ہو اور معلوم ہوتا ہے
 کہ ایسی تک ہندو سمار مسلمانوں کی عمارت سے دور سے دور سے واقف ہیں جو تھے۔
 خود دروازہ ایسی مسجد کا سلطان علاؤ الدین نے بنوایا تھا وہ بھی دیبا میں بنیالی ہی
 اسیر حلقہ و ثنا اور سنگ امیر تھی ہوئی ہو وہ نہ صرف ہندوستان بلکہ تمام دیبا میں بیٹھ
 نہیں کہتے سماروں کی بوقت کی کوئی عمارت اس قدر عمدہ نقص و نگار کی نظر نہیں آتی ہوگی
 محرم میں نے انداز کی میں اور تھالی عمارت کا کام بیٹھ ہو جو دروازہ ماہر سے بڑے ستون وٹ
 سٹ ہے اور گیارہ فٹ کا آتا ہے دروازہ کی عمارت بہت سہل ہو اور کرا گنبد
 حیک نصف دائرہ ہے اور بہت عمدہ لداؤ ہے۔ گنبد کے نیچے کا کمرہ ساٹھ چار
 چھتیس فٹ کا ہے افوس ہو کہ آریہ کا حصہ شمالی عمارت کا کیتاں استہدے
 آزداد الا کیونکہ وہ بہت تکست ہو گیا تھا۔ اس سے ماہر نے دروازہ کی
 راعہ دلی بہت ترقی پڑ گیا ہے۔ دروازہ پر تھوڑا تعمیر اس طرح گنبد ہے
 فی التہن الخ اس عمر میں سوال مسہ عز و سعات۔ نتیجہ یہ کہتے ہیں یہ مہال دیووں کی
 طرح مہال ملتا ہیں اور عمر یوں کہ طرح پورا کرتے ہیں مہال دروازہ سے ترقی کی

سیدہ میں جامع مسجد کے برج اور سارو کھائی دیتے ہیں۔ ہندو جنگ سے شرق کی طرف پرانے قلعہ کی فصیلیں اور نظام الدین کی درگاہ اور ہمایوں کے مقبرہ کا سفید سنگ مرمر کا گنبد کھائی دیتا ہے۔ اس کے جنوب کی طرف کالکا سندرا اونچی زمین پر اور اس کے نیچے قطب سے ٹھیک شرق کی طرف تعلق آباد اور عادل آباد نظر آتے ہیں اور دونوں کے بیچ میں تعلق شاہ کے مقبرہ کا بستی سفید گنبد کھائی دیتا ہے تعلق آباد کی سڑک کے شمال میں حوض رانی اور کھڑکی کی مسجد اور سڑک کے جنوب کے طرف جمائی کھائی درگاہ اور سلطان بلین کے مقبرہ کی بلند گنبد رات نظر آتے ہیں لاٹ کے نیچے جوگ مایا کا سند رہے جہاں ہندوؤں کا پنکھا پھولوالوں کی سیر میں چڑھتا ہے اس سند کے مکانات سب نئے بنے ہوئے ہیں اور قابل تعریف نہیں ہیں جس پتھر کی یہاں پرستش کی جاتی ہے وہ ایک سنگ مرمر کے تہو ہے میں رکھا ہوا ہے۔ جو دلچسپ کہانی اس سند کے متعلق بیان کی جاتی ہے وہ یہ ہے کہ جب رائے پتھورا کی بیٹی باباجی پر وزیر کے ہاتھ پر سلمان ہو گئی اور اپنے گھر لوٹ کر نہ گئی تو سب سہیلیاں راجہ کے خوف سے کوئٹھ میں گر پڑیں۔ راجہ نے انکو نکلا کر اس جگہ جہاں اب سند رہے پھلکوا دیا تھا۔ مسجد قوت الاسلام کے شمال و مغرب میں سلطان شمس الدین التمش کا مقبرہ سنگ مرمر کا نہایت خوبصورت بنا ہوا ہے۔ باہر سے تقریباً چوالیس فٹ مربع اور اندر سے ۱۵ فٹ مربع ہے۔ مقبرہ کے اندر بہت صنعت کاری کی ہوئی ہے۔ قرن مغربی کونے کی طرف اور شرقی دروازہ کے داہنی اور بائیں طرف دیوار کے نیچے کے حصہ میں صنعت کاری نہیں ہے بلکہ رنگ آمیزی تھی جس کا ایک حصہ اب تک جنوبی دیوار میں نظر آتا ہے اور پیش طاق میں بھی رنگ آمیزی کے

میں دونوں سارے پاسک میں ہی ہیں آسکتے حصار اگر کو تلح سے
 ہے اس طرح لاٹ سے دلی کو قریبے دونوں شہروں کی دونوں عمارتیں دنیا
 میں حدیم اہل میں اور عمارتیں رد و گاریں سے ہیں جو کسریج سے لگی ہے وہ
 بر سرید ہی عظیم مستقیم میں اور تکلی لگی ہے وہ ساسی ٹیڑھیں نظر ہیں آتا
 اس میں سک میں کہ اور کے دو گول سادے کپڑے جو مرد ستا کھوادے ہیں
 وہ پہلے مست کپڑوں سے میل ہیں کہتے مگر پھر ہی بے مورد میں معلوم ہوتے
 بلکہ ایک قسم کی حتمائی پیدا کرتے ہیں لاٹ میں کل ۲۷۹ سیڑھیاں ہیں۔
 حساب اور پڑھا جاوے عجب سنا نظر آتا ہے لاٹ کے یہی مسجد قوت الاسلام اور
 اشکی مختلف عمارتیں نظر آتی ہیں اسکے آگے لال کوٹ اور قلعہ رائے پتہ اور کی
 مصلیٰں ہر صوبہ کی طرف منہ ہوئی گئیں ہیں اور جسی حلقہ میں اماما حلی ردیہ کا
 مر ہے وہ نہ دلی احمد مسلمانوں کے آئے تھے پہلے یہاں تشریف لائے
 تھے اور ان کے پتہ دار کی مٹی سے عام روایہ کے موافق ایک کے ہاتھ پر بیعت کی تھی
 جٹاچہ و عورت کی قراروں کے مر کے پاس موجود ہے وہ اسی روکی کی تالی جاتی
 ہے کہتے ہیں بہت بہت ہیں عیت کے درمیان سے اسلام قبول کیا تھا۔ اس میں
 کے سوسے ریزانی دلی کی عید گاہ کی سیاہ دیوار نظر آتی ہے رائے پتہ اور کے قلعہ
 کے شمال کی طرف جہاں پاہ کی دیواروں کے آثار نظر آتے ہیں جو سیری کی گئی تھیں
 مصلیوں تک پہنچ گئے ہیں سیری میں نگم پور کی ٹری مسجد کی سیاہ عمارت نظر آتی
 ہے یہاں زیادہ سے شمال و عرب میں حرم خاص پر میر در شاہ کے مقبرہ کا سیڑھ
 آمد نظر آتا ہے اور اسکے پار بعد رنگ کے مقبرہ کا ٹیکہ شرف دکھائی دیتا ہے اور اسی

بنائی جواب بھی لاٹ کے نیچے رکھی ہوئی ہے اور حبشی بابت کرشل سلیمان نے
 لکھا ہے کہ اگر اصل کنڈ ایسا ہی تھا جیسا کہ کپتان اسمتہ نے بڑایا تھا تو بجلی نے
 اچا کیا جو اسکو گرا دیا جن انگریزی سیاحوں نے اس لاٹ کو ۱۹۴۷ء میں دیکھا تھا
 وہ لکھتے ہیں کہ لاٹ پر ایک نہایت شاندار سنگ سرخ کی برجی تھی۔ موجودہ کھڑا
 نہایت سی بدزیب ہے اور اسے لاٹ کو کارخانہ کی چینی بنادیا ہے اگر اسکے اوپر چا
 محراب دار دروں کا کنڈ اور بنادیا جائے تو بہت خوشنما ہو جائے۔ لاٹ کے سات
 کنڈ مشہور ہیں اور یقیناً اسکے سات ہی کنڈ بنے تھے غرض کہ یہ تحقیق معلوم ہوتا
 کہ پہلا کنڈ قطب الدین کے وقت میں تیار ہوا اور باقی منار الشمس کے زمانہ میں بنایا
 گیا مگر ڈیڑھ سو برس بعد فیروز شاہ کے زمانہ میں اوپر کے دو کنڈ بجلی سے یا زلزلہ
 گر پڑے تھے اور اس مشہور تعمیرات بنانے والے بادشاہ نے از سر نو دونوں اوپر کے
 کنڈ بنوائے جہین چوتھا کنڈ بالکل سنگ مرمر کا ہے اور پانچویں کا بہت حصہ
 مرمر کا ہے۔ نیچے کے کنڈ سب سنگ سرخ کے ہیں۔ نیچے کا کنڈ ۴۴ فٹ گیا
 انچہ ہے اور اوپر کا کنڈ بائیس فٹ چار انچہ کا اور یہ دونوں بلکر کل منار کی او
 بلندگی کے برابر ہے دوسرا کنڈ پچاس فٹ ساڑھے آٹھ انچہ کا اور تیسرا چالیس
 فٹ ساڑھے نو انچہ اور چوتھا پچیس فٹ ۴ انچہ ہے یعنی دوسرے کنڈ کا ٹھیک نصف
 ہے۔ پہلا کنڈ دو قطر بلند ہے اور چہہ کنڈوں کے قطروں کو جمع کر لو تو سارے
 منار کی بلندی ہوتی ہے معاش برجی کے جو ابتد میں چوٹی پر بنی ہوئی تھی اور بغیر
 برجی کے پانچ قطر بلند ہے قاہرہ میں جامع حسن کا منار اور اٹلی میں شہر فلورنس کا
 منار اس مناس سے زیادہ بلند ہیں مگر تعمیر کی خوبی میں اور نقش و نگار میں اور حسن و صورت

سنا ہے کہ یہ تحارہ کی عمارت اسکی مسجد کے حوالی ضلع میں آگئی ہے۔ یوپی مختص
 کی متعلق تھے کہ جیسی مسجد کے سامنے کو قطب الدین نے ایسی مرضی کے موافق
 جس جگہ اور طرح مناسب سمجھا استعمال کیا تحارہ کا کوئی حقدہ اصلی ہیئت پر مافی
 نہیں رہا۔ اسیں کوئی شک ہیں کہ ان معقست ستونوں پر ایک زمانہ میں بہایت عمدہ
 استرکاری کی ہوئی تھی جس تصاویر کے اعصاب استرکاری میں۔ عجیب سکے وہ تراش
 دیئے گئے تھے اور جواب کر دیئے گئے تھے اور تو عجیب لگتے تھے وہ سلم لگے تھے
 کہ اس بھی دکھائی دیتا ہے کہ بعض سلم ہیں اور بعض کے اعصاب جواب کر دیئے گئے ہیں
 مگر عقل کشیکم کے اس مسجد کی ٹری حوالی ان ہندوئی مافیات سے نہیں ہے بلکہ
 ان عظیم الشان محراوں سے ہے جسکا لپڑ دیا میں نہیں ہے اور جس میں زیادہ حوالی
 لاٹ سے ہے جو مسجد قوۃ الاسلام کا سارہ ہے جیسا کہ دوسرے کھنڈوں پر سورۃ الحجۃ
 کے کتبہ ہونے سے ثابت ہے۔ پہلے کھنڈ پر قطب الدین ایک اور ان کے آقا محمد
 اس سام بھی محمد غوری کا نام ہے جس سے معلوم ہوتا ہے کہ محمد غوری کے زمانہ حیات میں
 قطب الدین نے یہ کھنڈ مایا ہند۔ دوسرے قبرے اور جوئے کھنڈوں پر سلطان
 بختیس کا نام ہے اور یقیناً مافی کل سدا ان ہی کا سوایا ہوا ہے یا محرم کھنڈ پر
 سادہ کمرت کا ذکر ہے اور یقیناً میر در شاہ نے اعلیٰ ساتے سے دونوں کے اوپر کے کھنڈ
 اور سر روائے ہیں (شہ ۱۳۶۹) جس دھارو سے اوپر رستے ہیں زمانہ حال کا
 اور اوپر ۱۵۲۳ء کا کتبہ ہے جس سے معلوم ہوتا ہے کہ سکندر شاہ لودی نے اس کی
 مرمت کی تھی جس سے یہ سادہ قریں مومریں تک اور قائم را اعدا کے اعدا لکیری
 گورنمنٹ نے اسکی لودی مرمت کرادی اور کیتوں بہتہ پائی اخیر شاہ ایک رستہ

آئندہ دروے ز سپہر کہو د	فیض بیک خواندنی قرآن فرود
غفلت تیغ پر گنبد دروں	رفت زنہ گنبد والا بروں
گنبد او سلسلہ پیوند را	سلسلہ چوں کعبہ شدہ حلقہ رسا
خواند اعم کعبہ دیں خودش	پیش نشستہ حجر الاسودش
بندہ سنگش دروعل و عقیق	زدہمہ آزادی بیت العقیق
ہر کہ سعادت بودش رہنمائے	بر در او سر ہند انگاہ پائے
در سقش ز سمان تار میں	نصب شدہ جگہ ستونہاؤں دیں
قامت نمود کردہ موذن دراز	داوہ اقامت استون نماں

بن بطوطہ نے لکھا ہے کہ "مسجد بہت بڑی ہے اور خوبصورتی اور وسعت میں
 اپنا نظیر نہیں رکھتی دہلی کے فتح ہونے سے پہلے وہ ہندوؤں کا مندر تھا اس کے
 صحن میں ایک لاٹ ہے جسکی بابت کہا جاتا ہے کہ سات کہا نو کے پتھر سے بنائی
 گئی ہے۔" اس میں کوئی شک نہیں کہ ہندوؤں کے زمانہ میں اس مقام پر کوئی بڑا تخانہ
 تھا اور اسکی جگہ یہ مسجد بنائی گئی کیونکہ آج تک ہندو اس جگہ کو ٹھاکر دوارہ اور چونٹھ
 کہتے ہیں جس سے معلوم ہوتا ہے کہ اس تخانہ کے چوتھے ستون تھے اور کچھ عجیب نہیں
 کہ چونٹھ کھبے کے نام سے مشہور ہے۔ یہ بھی یقین کرنا چاہیے کہ اس مسجد میں نہ
 صرف اس تخانہ کا مسالا لگا ہے بلکہ جو ستائیس مندر شہر میں تھے اور وہ سب
 سہیدم کئے گئے تھے اسکا بھی مسالا اس عورت میں خرچ ہوا لیکن یہ نہیں کہہ سکتے
 کہ قطب الدین کی مسجد میں جس جگہ منقش ستون جس طرح لگے ہوئے ہیں اس طرح اور
 اسی جگہ اصلی تخانہ میں لگے ہوئے تھے اور قطب الدین نے مسجد قوۃ الاسلام اس طرح

اسی طرح کے ستون شمال کی طرف ہی تھے جو بالکل ٹوٹ گئے ہیں اس طرف ہی کھنڈ
 در وارد تائیم کیا گیا تھا جو مسترقی صلع لاٹ تک پہنچا دیا گیا۔ اس طرح سے سلطان
 التمش نے قطب الدین کی مسجد کو شمالاً اور جنوباً پنج میں لے لیا اور شرق میں منار
 تک ٹھہرا دیا سلطان شمس الدین التمش سلطان علاء الدین کے تحت زیر بیٹھے تھے اور
 میں انتقال کیا اور نکاح مقبرہ انکی ٹھہرائی ہوئی مسجد کے عربی و شمالی کورہ واقع
 ہے۔ اسکے بعد سلطان علاء الدین خلجی نے التمش کی مسجد کو اور بھی بڑھایا اسے
 التمش کے حویلی ستونوں کو لاٹ سے بہت آگے تک ٹھہرا دیا اور لاٹ سے توڑی
 دھیر بہایت حوصلہ و تدبیر سے پایا حقیقت میں حدیم اٹل اور لے لیا ہے۔ قلعہ
 کی طرف کی محرابوں کو شمال کی طرف اس قدر بڑھایا کہ حتیٰ قطب الدین اور التمش کی
 محرابیں تھیں انکو دوگنا کر دیا اور علاء الدین نے قطب سار کی سندھ میں حوت کی طرح
 جیسی توسیع کے وسط میں ایک دوسرا سار بنانا شروع کیا تھا جو تمام بڑھ گیا چھ میاں
 قطب الدین کے مکان سے ہر طرح دوگنا بڑھ گیا۔ مگر علاء الدین نے عمارت یوں ہی
 میں سوالی تھی کہ دوگنا کر دیا اور انکی توسیع کے تمام آثار موجود ہیں جس طرح کہ سارا تمام
 ہے جو کچھ حصہ مسجد کا موجود ہے انکی بات متعلق رائے یہ ہے کہ جب یہ سارا
 ہو گیا دیا میں الاحباب ہوگی قطب الدین اور التمش نے جو محرابیں قلعہ کی طرف منار
 تھیں انکا دیا میں بطور میں ہے علاء الدین کی مسجد کی امیر حسرو نے قرآن سننے
 میں یہ تخریب کہی ہے ۵

مسجد جامع مدینہ	۶	درمہ حلیہ او تمامہ
سر پختہ گزشتہ شہی	۶	سر پختہ از حطمتہ الہی

میں ایک لاٹ لوہے کی گڑھی ہوئی ہے یہ لاٹ زمین سے ۲۲ فٹ بلند ہے اور
 صرف تین فٹ زمین سے نیچے ہے۔ کہو دے سے معلوم ہوا کہ سرے پر لاٹ
 گول ہے اور انہی سلاخوں سے جو بڑے بڑے پتھروں میں جمی ہوئی ہیں اسطرح
 رُکی ہوئی ہے جیسے درخت جڑوں سے جڑکا ہوا ہوتا ہے۔ واقف کاروں کی
 رائے میں یہ لاٹ ڈھلے ہوئے لوہے کی نہیں ہے بلکہ تھوڑوں سے پیٹ کر بنائی
 گئی ہے جو چھ سنسکرت کی سطح پر اس پر کھدی ہوئی ہیں اُن سے معلوم ہوتا ہے کہ
 یہ راجہ دہاویا راجہ بہاؤ کے عہد حکومت میں دشمنو کے نام کی بنی ہے جسکی بات
 یقین کیا جاتا ہے کہ وہ میٹری یا چوہتی عیسوی صدی میں گزرا ہے اور بعض کے
 نزدیک چھٹی صدی میں ہوا ہے کچھ عبارت انیک پال دوہم کی طرف سے بنی ہے
 راجہ نے سسٹھہ عہد میں دہلی کو دوبارہ آباد کیا تھا۔ اور عبارت لاٹ پر کندہ کرا دی
 تھی کچھ کتبہ ایک چوہان راجہ کی طرف سے ہے قطب الدین کے بعد سلطان التمش
 نے اس مسجد کو اس طرح وسعت دی کہ قبلہ کی طرف کی محرابوں میں شمال اور جنوب
 کی طرف تین تین دربارہائے جنین سے بچ کا دربار اور بغلی درجہ ہو گئے ہیں انکی بلند
 قطب الدین کے دروں کے برابر ہے انپر بھی کام و سیاہی ہے جیسا قطب الدین کے
 دروں پر۔ م کیا ہوا ہے مگر انہیں سے کوئی درباری نہیں ہے نہ صرف بازو باقی ہو گئے
 ہیں محرابیں گر پڑی ہیں جنوب کی طرف راس پتھر کے بتخانہ کے ستون موجود ہیں اور
 قطب صاحب کی لاٹ سے ملا دیے گئے یہ ستون سنگ خارا کے ہیں چتر رشتہ
 عہد نقاشی سے بھول جانور اور بتوں کی صورتیں کھدی ہوئی ہیں جو قابل دید ہیں
 اور انکی چہت پتھر سے بٹی ہوئی ہے اور ہر ہی ایک دروازہ تھا جسکا نشان باقی ہے

کی محراب برسی میں نے یہی تاریخ پڑھی انھوں نے مجھے بیان کیا کہ امیر قطب الدین
ایک نے دہلی فتح کی تھی حو شہاب الدین محمد اس سام عوری شاہ عزنی و جہاں
کے یہ سالار تھے امیر تیمور نے دہلی کا حال اس طرح لکھا ہے جو اس لوطہ کے یا
سے بہت مطابق تھا وہ کہتے ہیں جب مجھ کو دہلی کے لوگوں کے قتل سے حسرت
ہوئی میں شہروں کے گرد پیرا سیری ایک گول شہر ہے۔ اسکی عمارت بلند ہیں
گرد قلعہ پتھر اور اسٹ کا سا ہوا ہے اور بہت مصوط ہے ایرانی دہلی کا سی پیا
قلعہ ہے مگر سیری سے ڈا ہے سیری کے قلعہ سے ایرانی دہلی کے قلعہ تک ایک
دیوار ہے عری پتھر اور جوئے کی سی ہوئی ہے جس حصہ کا نام جہاں پیا ہے
وہ آباد شہر کے پچ میں ہے ان تینوں شہروں کی تحصیل ہے اور تین دوار ہیں
جہاں پیا کے پترے در فار میں سیری کے دس دوار ہیں اور ایرانی دہلی کے
دس دوار ہیں بعض میں سے شہر کے باہر کو راستہ ہے اور بعض کا شہر کے اندر
ہے جب میں شہر کے معائنہ سے تنگ گیا تو میں مسجد جامع میں گیا وہاں سید
اور فقہا اور شیخ اور علماء شہر جمع تھے اور اُنکے ساتھ اُنکے حصہ شہر کے
ماتھے تھے۔ میں نے اُنکو ملایا اور اُنکی تسلی کی اور بہت عزت کی اور خلعت
والعام دئے اور ایک فر اُنکے ساتھ کر دیا کہ اُنکے حصہ شہر کی حفاظت کرے
اُنکے بعد میں سوار ہو کر اپنے خیمہ کو چلا گیا۔

جہاں پیا کی تحصیل کے اندر پہونچ کر در شہرک سے چپ سوگر معرب کی طرف بھٹی گیا
وہی ہے موضع کا لاسرائے میں ایک شخصہ مگر عمدہ مسجد نظر آتی ہے اس کے بعد وہ
جیسی میں سے گزر کر داہے ہاتھ کی طرف سمت سے پڑنے مکانات اور قریں نظر آتی ہیں

جب سڑک کو نویل ملے کر لیں تو وہاں جہاں پناہ کی فصیل کا وہ سرا ملتا ہے جس سے قلعہ سیری اور قطب صاحب کی چرائی دہلی ملا دی گئی تھی اور سب شہر مگر ایک شہر کر دیا گیا تھا ابن بطوطہ جو تیمور سے قس برس پہلے دہلی میں آیا تھا اُس کا حال اِطرح لکھتا ہے کہ دہلی کا شہر بہت وسیع ہے اس میں چار شہر ملے ہوئے ہیں چرائی دہلی جس کو مسلمانوں نے ۷۷۵ھ میں فتح کیا تھا۔ (۲) سیری جس کو دارالخلافہ ہی کہتے ہیں (۳) تغلق آباد جس کو سلطان تغلق نے آباد کیا تھا (۴) جہاں پناہ جس میں موجودہ سلطان محمد شاہ رہتے ہیں اور خاص اپنی سکونت کے لیے بنایا ہے اُن کا ارادہ تھا کہ ایک فصیل ابن سب شہروں کے گرد بنادی جائے اور اس فصیل کا ایک حصہ اُنہوں نے بنایا ہی مگر آخر میں اُس ارادہ سے باز رہا کیونکہ بہت بڑا صرف پڑتا تھا۔ دہلی کی فصیل کے برابر کوئی فصیل دنیا میں نہیں وہ دس گز عریض تھی اُنہیں پہرہ والوں کے لیے اور سامانِ سدا اور میگزین کے لیے کر کے بنے ہوئے ہیں بعض کمروں میں ایسے نشان ہیں جس سے معلوم ہوتا ہے کہ کسی قسم کی توہین نہیں ان کمروں میں غلہ مدتوں تک اچھی حالت میں رہتا ہے بالکل نہیں بگڑتا میرے سامنے کچھ چانول پکائے گئے تھے۔ اُن کا رنگ سیاہ ہو گیا تھا مگر ذائقہ اچھا تھا۔ اِس طرح کچھ باجرہ بھی میرے سامنے نکالا گیا تھا نوے برس ہوئے کہ غلہ سلطان بلبن نے بہر وایا تھا۔ * - * - * فصیل کا نیچے کا حصہ پتھر کا ہے اوپر کا حصہ اینٹ کا بنا ہے فصیل میں اٹھائیس دروازے ہیں جن میں سے سب میں بڑا دیوٹی دروازہ ہے۔

ہندوستان کے قاضی کمال الدین محمد ابن برہان الدین غزنوی نے مفصل کیفیت مجھے بیان کی کہ اِس طرح ۷۷۵ھ میں کفار سے دہلی فتح کی گئی تھی۔ شہر کی بڑی مسجد

ایک سنگین خوشنما بارہ درمی بنی ہوئی تھی جسکے کچھ آثار اب تک باقی ہیں بعض کے نزدیک یہ بارہ درمی فیروز شاہ کی بنائی ہوئی ہے کہتے ہیں کہ اس مکان سے حوض خاں تک ایک نقب لگی تھی۔

بیگم پور کی مسجد

بیگم پور کی مسجد دہلی کے گرد و نواح کی کل مسجدوں سے سوائے جامع مسجد شاہجہاں آباد کے بڑی ہے۔ مسنداء کی تعمیر ہے خان جہاں خاں کی کل مسجدوں سے تعمیر میں بہترین ہے اور قابل دید ہے۔ باہر سے کوئی تین سو فٹ مربع ہے اندر سے ۴۴ فٹ طویل اور ۲۳ فٹ عریض ہے۔ اس مسجد میں چنداگر فیضان میں چھپے رہے تھے۔ سڑک کے اور اس عمارت کے بیچ میں ایک نہایت عمدہ عید گاہ ہے جسکے سروں پر گول ٹنچ ہیں جو خاص پٹانوں کی طرز کے ہیں۔ یقیناً یہ وہی عید گاہ ہے جہاں دہلی کی لڑائی کے بعد تیمور نے اپنے خیمے ڈالے کہتے ہیں کہ تیمور کی سیکات عید گاہ کو دیکھنے آئی تھیں اور لوگوں نے انکی کچھ توہین کی تھی اسکی سب سے دہلی میں قتل عام ہوا تھا جب سلطان محمود اور طو خاں میدان جنگ سے بہاگ گئے تو امیر تیمور لکھتے ہیں کہ میں گہوڑے پر سوار ہو کر میدان کے دروازہ کی طرف روانہ ہوا اور عید گاہ کے دروازہ پر جا اتر یہاں ایک وسیع اور بلند مکان ہے اور میں نے حکم دیا کہ میرے خیمے یہاں نصب کیے جائیں اور عید گاہ میں تخت رکھا جائے۔ اس مقام پر دہلی کے لوگوں نے اگر متابعت قبول کی تھی۔

سڑک کی داہنی طرف ایک میل پر فیروز شاہ کے مقبرہ کا برج و کہانی دیتا ہے جو حوض خاص کے مشرقی جنوبی گوشہ پر واقع ہے لڑائی کے بعد امیر تیمور حوض خاص کے

کسارہ یا اگر ہڑاہا اور دہاں اُسکے املنے مع کی سارکنا ددی تھی۔ حوص حا
 مات امیر تیمور کہتے ہیں کہ یہ حوص میر و ذساہ کا سوا یا ہوا ہے اس حوص
 ایک تیرکے بلے سے زیادہ ہیں اور چاروں طرف اسکے عمارات سی ہوئی ہیں۔
 اسیں اب یانی ہیں ہے مگر بچے سے اتر کر دیکھے سے بہت ہی بہار معلوم
 ہے اسکے وسط میں حوص تسمی کی طرح ایک مروح تھا۔ اسکے مشرقی اور جنوبی
 حصہ میں بیڑھیاں اور دیو لروں میں صحیحان سی ہوئی تھیں حوٹ گئی ہیر
 حوص ایک کئی گیکہ بحیہ کا ہے دسے در وارہ رچوہ سے کچھ کہتہ کہا تھا حوص
 پہلے ہی اٹھ گیا تھا اور صرف آٹھ ہا حاکا تھا۔ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰
 السلطین سلطان میر در شاہ حلد اسد ملکہ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰
 ثاب تراہ و جل الحمتہ متواہ اس کہتہ سے اس معلوم ہوتا ہے کہ حوص
 کو سلطان میر در شاہ نے تعمیر کیا تھا حوا نو کر شاہ کے بعد سلطنت میں ماہ
 تھا و میر در شاہ کا انتقال ۱۰۱۰ھ میں ہوا اب ہی مقررہ کے اندر مروح میں کچھ
 آمیری ماتی ہے سکندر شاہ لودھی نے مقررہ کی مرمت کی تھی اور حال میں
 گورنٹ کی طرف سے ایکی خاص مرمت ہوئی ہے حوص مقررہ میں تین سنگ
 قریں میں کہتے ہیں کہ ایک مادساہ کی ہے دوسرے ناصر الدین تعلق شاہ کی
 در تیسری اُسکے پوتے کی ہے اسکے پاس عیونے عیونے روم میں محلہ اُس
 ریکہ کہتہ کہا ہوا ہے۔

ان عمارت در عہد دولت سلطان الاعظم سکندر شاہ سلطان حلد اسد ملکہ و
 دشاہ گندماہی شیخ شاہ الدین تاجاں و سلطان ابو سعید تبارج ہم مصائر

ایک سنگین خوشنما بارہ درمی بنی ہوئی تھی جسکے کچھ آثار اب تک باقی ہیں بعض کے نزدیک یہ بارہ درمی فیروز شاہ کی بنائی ہوئی ہے کہتے ہیں کہ اس مکان سے حوض خالص تک ایک نقب گئی تھی۔

بیگم پور کی مسجد

بیگم پور کی مسجد دہلی کے گرد و نواح کی کل مسجدوں سے سوائے جامع مسجد شاہجہاں آباد کے ہٹتی ہے۔ ۱۳۵۰ء کی تعمیر ہے خان جہاں خاں کی کل مسجدوں سے تعمیر میں بہترین ہے اور قابل دید ہے۔ باہر سے کوئی تین سو فٹ مربع ہے اندر سے ۴۴ فٹ طویل اور ۲۳ فٹ عریض ہے۔ اس مسجد میں چند انگریز عید گاہیں چھپے رہے تھے۔ سڑک کے اور اس عمارت کے بیچ میں ایک نہایت عمدہ عید گاہ ہے جسکے سروں پر گول ٹنچ ہیں جو خاص پٹانوں کی طرز کے ہیں۔ یقیناً یہ وہی عید گاہ ہے جہاں دہلی کی لڑائی کے بعد تیمور نے اپنے خیمے ڈالے کہتے ہیں کہ تیمور کی بیگمات عید گاہ کو دیکھنے آئی تھیں اور لوگوں نے انکی کچھ توہین کی تھی اسی سبب سے دہلی میں قتل عام ہوا تھا۔ جب سلطان محمود اور ملو خاں میدان جنگ سے بہاگ گئے تو امیر تیمور کہتے ہیں کہ میں گہوڑے پر سوار ہو کر میدان کے دروازہ کی طرف روانہ ہوا اور عید گاہ کے دروازہ پر جا اتر یہاں ایک وسیع اور بلند مکان ہے اور میں نے حکم دیا کہ میرے خیمے یہاں نصب کیے جائیں اور عید گاہ میں میرا تخت رکھا جائے۔ اس مقام پر دہلی کے لوگوں نے اگر متابعت قبول کی تھی۔

سڑک کی داہنی طرف ایک میل پر فیروز شاہ کے مقبرہ کا بروج دکھائی دیتا ہے جو حوض خاص کے مشرقی جنوبی گوشہ پر واقع ہے لڑائی کے بعد امیر تیمور حوض خاص کے

اس طرح کے یاس ایک والاں ہے حکام چارہے کہتے ہیں کہ کسی داگر
کی مست لوری ہوئی تھی تو اسے یہ دالاں سوایا تھا۔ اس کے یاس دالاں والاں
ساہو ہے جو مجلس حاہ کہلاتا ہے یہہ عسرت علیاں کا سوایا ہوا ہے۔ ایک طرف
سگ مرمر کی لوح یر یہہ یایج کدو ہے۔

قال محمد حبیب اللہ امامیۃ العلم وعلی ماہبا ۱۲۰۰ھ ہجری ۱۸۰۰ء عہد مبارک احمد شاہ
بہادر شاہ چاری پوج ارتداد لواب قدسیہ حضرت صاحبہ سایہ ماہنام نو
بہادر شاہ حادید جاں صاحبہ سرسراہی حاکم لطف علی حال تعمیر قلعہ مجلس حاہ و مسجد
دعویٰ دیک سال مرتب شد ۴

حس میداں سے یہ شکر گری ہے اسی میدان میں سلطان محمود شاہ اور امیر تیمور
لشکر سے ۱۲۰۰ھ و ۱۲۰۱ھ کو ایک عزیز لڑائی ہوئی تھی جس میں سلطان محمود کو کامل
شکست ہوئی امیر تیمور جاں مانا سے شکر دہلی کے سامنے پہنچا تھا۔ اس شے میدان
میں دہلی کی روح و مقدر بہادری سے حال تو ظہر لڑا کہ جو میر تیمور نے انکی تعریف کی ہے
بیع منزل اسکے بعد شکر کی دلخس طرف محاذ پر ہے اور موضع کریہ ماٹیں تھیں
کی طرف ہے اسکے سامنے شکر کے نزدیک ملک مقبرہ بٹاؤں کے وقت کا ہے
اور اسکے پیچھے موضع حص خاص کے قریب دوسرا مقبرہ ہے ماٹیں ہاتھ خوب
کیطرب بیع مرل کی مسد تعمیر پڑاتی ہے اور اسکے یاس گیم پور کی مسجد کی
سیاہ دیواریں دکھائی دیتی ہیں بیع مرل بہات مسد ہے کیا سمجھ ہے کہ یہہ
سکان محمد تعلق کے قصر سرائستوں کا ایک حصہ ہو ایک مسد طرح حارہ داروں
کا کو رہا ہو ہے اولنگی دیواریں سے اوپر جانے کا راستہ ہے جہاں لنگر مانا

جسپر وقایق و مدارج بنے ہوئے تھے لوگ اُکیر کے لے گئے اور جستر دو اتر لٹل
کے دونوں بروج ہی بگشتہ خال باقی ہیں۔ یہاں سے مشرق کی طرف ایک میل
پر مادہ گنج کا موضع ہے جو اب تک یاست جے پور کی جاگیر ہے یہاں ایک مانہ
میں راجہ جے پور کا محل اور صہیل بنا ہوا تھا۔ یہاں سے مشرق کی جانب نصف
میل پر اوگر سین کی باولی نہایت عمدہ بنی ہوئی ہے

کربلا

منصور کے مقبرہ سے سید ہی رطک قطب صاحب کو لگتی ہے جو یہاں سے پانچ
میل پر ہے راہ میں بائیں طرف علی گنج کا احاطہ ہے جہاں نجف خاں کا مقبرہ ہے
اور تربت نجف انکی وفات کا مادہ تاریخ ہے انھوں نے مغلی سلطنت کو بہت
دن تک مرثیوں کے ہاتھ سے بچایا انکے مقبرہ کے پاس کربلا ہے جہاں
تغیرے دفن ہوتے ہیں۔ یہ احاطہ مرزا شرف بیگ کا بنوایا ہے۔
کربلا کے برابر میں شاہ مرداں کا احاطہ ہے اُسکے شمالی دروازہ پر ایک کتبہ کندہ
ہے

اس احاطہ میں ایک سنگ مرمر کا مجر ہے مجر کے اندر سنگ مرمر کا فرش ہے
بیچ میں سنگ مرمر کا حوض ہے اور اس حوض میں ایک پتھر سنگ مرمر کا لگا ہوا ہے
جو حضرت علی کا نقش قدم بیان کیا جاتا ہے اسکے کناروں پر یہ شعر کندہ ہے
برزینے کہ نشان کف پائے تو بود ساہا سجدہ صاحب نظراں خواہد بود
اسی سبب سے اس مقام کو علی جی ہی کہتے ہیں اس مجر کے پاس ایک برج ہے
جس میں کسی مرد کو نہیں جانے دیتے اور وہ برج کا سہ حضرت فاطمہ کا کہلاتا ہے

شیدی ملال محمد جاں کے اہتمام میں تین لاکھ روپیہ کی لاگت سے یہ مقبرہ تیار ہوا۔ مقبرہ کے اندر یہ تاج کدہ ہے۔

روادار فائز رحلت کریں

حوالہ صفحہ ۱۰۰۰۰۰۰۰

کہ پادا مقیم ہست کریں

جین سال تاج اوست رقم

یہ مقبرہ مسلمانوں کی سب سے آخری شری عمارت ہے۔ عماروں نے اگرہ کے تلح کی نقل اتاری ہے مگر بہت کچھ اختلاف ہی ہے۔ کوہوں کے رحوں کا کام بہت عمدہ ہیں ساگر پچ میں جو سگ ماسی میں سگ مرمر کی پچہ کاری ہے بہت ہی خوبصورت ہے حوضت کاری اندکی استرکاری میں کی گئی ہے۔ عراب ہے مگر قمر کی پچی کاری بہایت خوبصورت ہے مقبرہ کے ماع کا دروازہ اور شمال کی طرف سگ سرج کی مسجد بہت ہی خوبصورت عمارتیں ہیں۔ خوبصورت احاطہ میں ایک مکان سا ہوا ہے حکومتی محل کہتے ہیں اور عرب کی طرف ایک دوسرا مکان ہے مکان نام جنگلی محل ہے مشرق کا مکان بادشاہ لپہہ کہلاتا ہے۔ مقبرہ کے چاروں طرف چار ہریں ہیں اور اب ملغ بہت آراستہ کیا گیا ہے یہاں دیلی کے اکثر لوگ سیر تاشہ کو آیا کرتے ہیں

جشن منتر

مقبرہ کے مقبرہ سے تھوڑی دوریر دیلی کی طرف حشر منتر کی عمارت قابل دید ہے یہ رصد گاہ راجہ سے سگہ والی ہے ہر کی مانی ہوئی ہے جو سگہ عمارتیں کئی تھیں اسکے تیار ہونے کے پچاس برس بعد ماث رہروں نے اس عمارت کو بہت عراب کر دیا تھا مقاس یعنی قوس محل الہیات تک جاتی ہے مگر اس کا سگہ مر

کی مسجد ہے۔ یہ مسجد سکندر خاں لودھی نے ۱۷۸۸ء میں بنوائی تھی۔ اسی مسجد کی نقل پر شیر شاہ نے پڑانے قلعہ میں ایک مسجد تعمیر کی تھی جسکا نمونہ یہ ہے اور قطب صاحب میں جمال کمال کی درگاہ کی مسجد بنائی گئی تھی۔ مسجد کے دروازے کی محراب ہندی قطع کی ہے اور نہایت خوبصورت ہے۔ جو کام مسجد کی ردکار برہمہ ہے شاید اس کی نقل ہمایوں کے مقبرہ میں آٹاری گئی ہے اس مسجد سے

موضع شاہ پور

اس مسجد سے جنوب کی طرف نصف میل پر قلعہ سیری کے کھنڈرات ہیں جہاں اب موضع شاہ پور آباد ہے۔ راہ میں ایک بہت عمدہ باولی ہے جو سکندر لودھی کی بنائی ہوئی ہے اور سیری کے کھنڈرات کے پاس ایک بڑی مسجد ہے جسکو محمدی مسجد کہتے ہیں جسکا ایک برج ہے یہاں سے وہ شمالی مغربی حصہ فصیل کا جو چال پناہ اور پرائی دہلی کو سیری سے ملاتا تھا بخوبی نظر آتا ہے۔

قلعہ سیری کی فصیل سے مغرب کی طرف تین سو گز پر ایک احاطہ ہے جو مخدوم ہندوؤں کے نام سے مشہور ہے۔ اسکا دروازہ ہندوانی وضع کا ہے۔ احاطہ کے اندر ایک خوبصورت مسجد ہے جسکی عمارت کی وضع بٹھانوں کے زمانہ کی ہے یہاں ایک قبر ہے اور ملک دالان ہے۔ یہاں پہلے سنگ سرخ کی عمدہ جالیاں لگی ہوئی ہیں۔ اس احاطہ پر درختوں کا گہرا سایہ ہے اور نہایت خوش منظر مقام ہے جو سڑک ہمایوں کے مقبرہ سے خیر پور اور مبارک پور ہوتی ہوئی آئی ہے اس کی انتہا پر منصور کا مقبرہ ہے نواب منصور علیخان صفدر جنگ اوہ کے اول نواب کے بستے اور جانشین تھے اور احمد شاہ کے وزیر تھے اسکا انتقال ۱۷۵۳ء میں ہوا۔

مجلس جا رہے ہیں عمارت مشہورہ کی سی ہوئی ہے۔ اس مسجد کی استرکاری
 میں بہت عمدہ کام سا ہوا تھا جسکا عموماً اب ہی بہت کچھ باقی ہے۔ موضع کے
 شمال کی طرف ایک سڑج ہے جسیریلی جیسی کا جو تصویرت کام اب تک کچھ کچھ
 موجود ہے معلوم نہیں کہ کسکی قبر ہے اس سے چار سو گز آگے سکندر لودھی ہلو
 کا مقبرہ ہے جسکا انتقال ۸۷۰ ع میں ہوا تھا اور اُس کے دوسرے بعد علی سلطنت
 ہند وستان میں قائم ہوئی اس مقبرہ کے احاطہ کے نیچے چراج دہلی کی طرح مالربہا
 چسرسات محالوں کا ایک میل ہوا تھا اور اس پہلے بروہہ شہر کی تھی جس سے میرورگناد
 سیری اور یزانی دہلی سے ملتی ہوا تھا یہ عمارت نہایت عمدہ ہے اور اسکا مسطر بہت
 ہی اچھا ہے اس مقبرہ میں جس ستون پر قبر کے سر ہے چراج روش ہوتا ہے و
 کسی جی مسجد کا ستون ہے۔

موضع مبارک پور

شہر سے نصف میل کے فاصلہ پر موضع مبارک پور میں سارک شاہ کا مقبرہ اور
 مسجد ہے سیدوں کے حامداں میں یہ دوسرا بادشاہ تھا اور ۸۷۰ ع میں یعنی ۵
 رمضان ۸۷۰ کو مار ڈالا گیا تھا مقبرہ بہت پہلے ہے اور گرد میں محراب اور
 ظلام گردش ہے مقبرہ سگ حارا کا سا ہوا ہے۔ مقبرہ کے گرد ایک فصل ہے۔ اٹا
 کے اس پر ایک مسجد ہے جسکی تین گنبد ہیں گھاؤں کے ماہر مشرق کی جانب سڑج
 کی عمارت ہے۔ اس میں حوٹا سڑج ہے اسکو لوگ سیدوں کے حامداں کے اولاد
 مصر حان کا مقبرہ بتاتے ہیں بعض لوگ کہتے ہیں کہ یہ تین سڑج ٹرے حان چوٹے
 حان اور کالے حان کے ہیں۔ سارکیور سے جنوب کی طرف میل بھر کے فاصلہ پر موضع

نظام الدین کی بادی بناتے ہیں تو بادشاہ نے حکم دیا کہ انکے ہاتھ کوئی
 تیل نہ فروخت کرے پہر اند میرے میں کیونکر بنا بیٹھے حضرت کی دعا سے بادی
 کے پانی نے تیل کا کام دیا جب یہ خبر بادشاہ کو پہنچی بادشاہ نے بدو عادی
 تو بادی کا پانی کہا رہی ہو گیا مگر اس کے مقابلہ میں شاہ صاحب کی بدو عادی کا یہ
 نتیجہ ہوا کہ تعلق آباد آجک ویران پڑا ہوا ہے جو کبھی آباد نہیں ہوا مگر بادی کی
 تاریخ چشمہ و لکشا ہے جس سے ۱۲۵۰ھ نکلتے ہیں اور تعلق بادشاہ چار سال کی
 سلطنت کے بعد ۱۲۵۰ھ میں مارا گیا ہے نظام الدین سے مشرق کی طرف مبارک پور
 کی سڑک پر پٹانوں کے وقت کا شکر تہ پل ہے جو بہت عمدہ بنا ہوا تھا اور اسی نالہ
 پر ہے جس پر بارہ پل تعمیر ہوا ہے نظام الدین سے اگر صدر جنگ کے مقبرہ کی طرف
 جاؤ تو نصف میل پر سڑک کی داہنی طرف موضع خیر پور ہے اور ڈوڑھ
 میل پر سڑک کی بائیں طرف مبارک پور ہے سڑک اور موضع خیر پور
 کے درمیان میں محمد شاہ کا مقبرہ ہے جو سیدوں کے خاندان
 کے تیسرے بادشاہ تھے اور انکا انتقال ۱۳۴۵ھ میں ہوا تھا یہ عمارت
 بہت پل ہے اور باہر کی طرف محراب دار والاں میں جیسے خانہ
 اور مبارک شاہ کے مقبروں سے قطع بہت ملتی ہے اندر کا کام کسی
 زمانہ میں بہت خوبصورت ہو گا موضع خیر پور میں ایک مسجد ہے جو
 دور سے مقبرہ معلوم ہوتی ہے اسکا دروازہ نہایت خوبصورت ہے یہ
 دروازہ بہت عالیشان اور سبکی حلائی دروازہ سے قطع ملتی ہے دروازہ
 کے آگے نہایت خوبصورت صحن ہے جسکی ایک جانب مسجد اور ایک جانب

نخاں مایع امتام عمارت

رہحرت ہفتقد و ہشتاد مک لود

مدیں حاجوں سیائے حد مقدم

مرستہ ما و اسد علم

ماولی کے حور و معرب میں مانی کو کلدائی ست ملایم حان کی قسٹ حیر سنگ مرمر
کا ٹرح ہے اور قمر ہی سنگ مرمر کی سی ہوئی ہے اشیر آیات قرآنی اور نود و
نام اسد کے ہایت خوشخط گہدے ہوئے ہیں

ارول صاب یسید پاک شربت

ما و ہمد مخوریاں ہشت

ست ملایم حان سالہ ۶

سال تیار ع قوت او ختم

آہ سر دے کشید و گنت گھو

ماے کو کلدائے ۵ - ۵

ماولی کے سنالی سکریر معرب کی طرف پٹھانوں کے وقت کا گند ہے حکما حال
معلوم ہیں کہ گسکا ہے اور اسکے یاس ایک دو ستر لہ مسد پٹھانوں کے وقت کی ہے درگاہ
کی قدیم چار دیواری بہت ٹوٹ بیوٹ گئی تھی اسکی مرست احمد بخش حان صاحب نے
کرادی تھی اور دروازہ پر پیہ مصرعہ سنہری حروں سے لکھا و ماتھا شہاں عجب
گر ہوا درگاہ ۴ ماولی میں گرد کے مکانات کی حیثیت پر سے حادموں کے بچے کودتے
ہیں اور اسقد جالاک ہوتے ہیں کہ پیہ کوڑی دوتی کال لاتے ہیں دوتی میں یہ روایت
ساں اردو حالین ہے کہ جس ماہ میں یہ ماولی تیار ہو رہی تھی تعلق شاہ ایسا قطعہ اور شہر تیار
کر رہے تھے کل سہارن کو وہاں سر دتی کام کرنا پڑتا تھا۔ جو کہ معار حضرت نظام الدین
سے عقیدت رکھتے تھے دن کو بادشاہ کا کام ساتے تھے اور شب کو آپ کی ماولی کو
ستعلوں کی روستی میں تیار کرتے تھے جب محروں سے ماوتاد کو ضروری کہ دن کو معمار
سے کام ٹیکہ جس ہوتا کہ وہ ادگتے ہیں اور ادگہ کی وجہ یہ ہے کہ شب بہرہ ستا

عرفت جہاں سادہ اندر لوح خاکین
مہدی خواجہ سید با جاہ و جلال
گفتہ سعی جمیل مہر ری خواجہ

طریق سادہ لوحی بن نشان عشق پاکین
شد بانی این اساس بے شبہ و مثال
تاریخ بناے این چو گردید سوال

اسی جگہ انخوند میر موسیٰ کی بھی قبر ہے مگر اسکا نشان نہیں رہا۔

مرزا کے احاطہ کے شمالی دروازہ سے جو فیروز شاہ کا بنوایا ہوا ہے نکل کر مجلس خانہ
میں پہنچتے ہیں جسکو اورنگ زیب کا بنوایا ہوا کہتے ہیں ادھر سے باولی کا راستہ
جسکو مہر شاہ نے پڑا کر چھتا بنا دیا ہے۔ باولی نہایت خوشنما بنی ہوئی ہے
کہتے ہیں کہ آپ کے سامنے ہی باولی تیار ہو گئی تھی۔ باولی کے گرو کے مکانات سب
پیشانوں کے زمانہ کے ہیں جنوبی ضلع کی طرف فیروز شاہ کے عہد کی عمارت کے
دے ہیں یہاں ایک پتھر پر یہ شعر کندہ ہیں

بعہد دولت شاہ معظم
ملار دین احمد شاہ فیروز
موفق گشت ارحم پسند معروف
جواد روضہ شیخ الشارح
وحید الدین قرشی والد من
یحسن اعتقاد و صدق اخلاص
مراجوں برویش شیخ عالم
بنظ خود مرآت معروف خواندہ
بجاوارم کز الفناں مبارک

نخبۂ حسنہ و اولاد آدم
شہ صاحب قرآن سلطان عظم
اساس این عمارت کرد محکم
نظام الحق والدین قطب عالم
کہ با اہل ارادت بود ہم دم
در ہر رولی اسرار محرم
بدست خود گرفت و کرو نام
درین عالم چو شیخ عیسوی دم
دراں عالم بود معروف پرچم

بازانی جو ترہ کا راستہ ہے جہاں آپ اپنے مریدوں کے ہمراہ تسبیح کہا کرتے
تھے اس جو ترہ پر میر حسرو کا مراد ہے اٹکا اعلیٰ امام الواس تھا اور اس کے والد کا نام
سید الدین محمود تھا پیر کے چند بیٹے بعد ششہ بھری میں اٹکا انتقال ہوا پہلے قمر
یہ کوئی مجھ تھا اور نہ گند موجودہ محمد اور گند سنگ مرمر کا طاہر محمد عباد الدین جس
سروراری نے سلالہ عین تعمیر کرایا تھا گند کے گرد سنگ سرج کی حاکان لگائی
گئی ہیں اور جنوب کی طرف علام گردش ہے جس سے گند تک روشنی کم پہنچتی
ہے سرج کے اندر کی دیواروں پر یہ کتبہ کندہ ہے

مار و صہ تو مرا سیادست
یعنی ارلی ہیتہ مار است
مار و صہ لگو کہ حائے زارست

اسے حسرو بے نظیر عالم
تعمیر ہو طہا ہر آن را
تا یح شایست عقل گھسا

مارادشاہ کے زمانہ میں ہمدی حواہ نے ایک سنگ مرمر کی لوح سر پہ تالیف
دعوات کہود واکر لگا دی ہے وہ یہ ہے

لا اِلهَ اِلَّا اَہمُ مُحَمَّدُ الرَّسُولُ اَہمُ

مد وداں مار شہبشاہ عاری
آن محیط فصل و دیاسے کمال
نظم اوصافی تر از آب رلال
طوطے شکر مقال سے متال
یوں ہوا دم سر بر اوئے خیال
دیگر سے شد طوطے شکر مقال

ریں را ایں لوح شد سر قرار
میر حسرو و حسرو ملک سخن
شرا و دگشت بجز ما و میں
بہل دستاں سرائے توین
انہ پے تاریخ سال فوت او
شد مدیم السل یک تاریخ او

زمین تھیں اور شاہجہان کے سولہ برس بعد اور اپنی بہن روشن آرا
 بیگم کے دس برس بعد انکا انتقال ہوا تھا یہ مجھ سنگ مرمر کا
 اور نہایت خوشنما جالیاں سنگ مرمر کی چاروں طرف لگی ہوئی ہیں جہاں آرا
 نے اپنی زندگی ہی میں خدام سے اپنے مدفن کے لیے تین کروڑ روپیہ دیکر زمین مولی
 تھی مگر اور سنگ زریب نے دو کروڑ واپس لے لیے کہ شرعاً ایک ثلث سے زیادہ وصیت
 جائز نہیں ہے اور میں مجھ کو بھی انھوں نے اپنے سامنے تیار کر لیا تھا۔ مجھ میں جلدوبی
 ہیں ایک چھوٹی تین بڑی جہاں آرا بیگم کے سر اسنے مزار کی لوح پر یہ مشہور شعر
 کندہ ہے ۛ بغیر سبزہ پنوشد کے مزار مرا ۛ کہ قبر پوش غریباں ہمیں گیاہ بس است
 الفقیرۃ الفانیۃ جہاں آرا مرید ۛ خواجگانِ چشت بنت شاہجہان
 اس کے پاس کی قبروں میں بعد کے بادشاہوں کی اولاد مدفون ہے جہاں آرا بیگم
 کے مجھ کے پاس محمد شاہ بادشاہ کا مجھ سے یہ بھی نہایت عمدہ سنگ مرمر کا بنا ہوا ہے
 اور دروازہ میں قد آدم پٹ سنگ مرمر کے تراشے ہوئے ہیں اس مجھ میں محمد شاہ کی
 قبر کے پاس نواب صاحبہ محل انکی بیوی اور ایک اُسکے پوتے کی قبر ہے اور ایک قبر
 اُس شہزادی کی ہے جسکا نام اور شاہ کے ساتھ نکاح کیا گیا تھا۔ محمد شاہ کا انتقال
 یعنی سنہ ۱۱۰۹ھ ہوا تھا۔

اس کے پاس مرزا چانگیر کا مجھ سے جو محمد شاہ کے مجھ کی طرح عمدہ ہے مرزا جہانگیر
 اکبر شاہ ثانی کے بیٹے تھے اور انگریزوں نے انکو الہ آباد میں نظر بند کر دیا تھا کیونکہ
 انھوں نے سیٹھ صاحب ریڈنٹ کو پیچھے مارا تھا۔ نواب محل انکی والدہ نے
 ان کا جنازہ الہ آباد سے منگو کے بہانہ دفن کرا دیا تھا درگاہ کے صحن کے جنوب کونے

عزاد ہی اس جہت پر یہ کتبہ کمدہ ہے۔

کہ محبوب ۴ ۴ ۴ ۴ ۴	۱	یاد نگاہ لطاف الحق والدین
سلسلے حاکم گنگوشتی	۲	چو این سف مطلق و منقش
کہ آں حاکم ۲ ۲ ۲ ۲ ۲	۳	وصال این سف آرائیں
گما تمانے کار چینی ست	۴	۱-۲-۳-۴-۵-۶

اکر شاہ ثانی نے جوئے کے رُوح کی جگہ سگ مرمر کا رُوح سوا دیا اور اُسیر سہری لگا دیا حال میں سگر آرکلاک صاحب ہمارے علام گردش کی جہت ارسیر نو دست کرائی ہے۔

دہ گاہ کی مسجد کی مات مشہور ہے کہ یہ مسجد آب کے سلسلے سے متروک ہوئی تھی۔ ایک مات یہ روایت مشہور ہے کہ قرائین ترک نے سلطان علاء الدین خلجی کے بیٹے حصر خاں کو آب کا ترمہ کرایا اور حصر خاں نے اس مسجد کا بیچ والا درجہ معہ بڑے گمبد کے تیار کرایا یہ گمبد لداؤ کا ہے اور ہماہم عظیم الشان ہے بیچ میں جو درہ گر کاٹھون اس درجہ کی کل مارت سگ متروک کی تھی موی ہے یہاں ایک سہری کٹورہ لٹکا ہوا ہے سپر خاٹوں نے سوئے کے لالچ سے گولیاں ماری تھیں مگر وہ کٹورہ ابیں گرا اور دستور لٹکا ہوا ہے سلطان محمد علق شاہ حوی نے اس درجہ کے ادھر ادھر دو درجے اور مادیئے اور ادھر چار رُوح ٹوٹے جس سے مسجد کے مایع رُوح گئے ہیں پر قیامت خانی کمدہ ہیں

رنگاہ کا حق سگ مرمر کا ترمہ شاہ کا سوا دیا جسے حق میں حوس کی طرف میں محض بین ایک بحر جہاں۔ گم کا حوس جہاں کی مٹی تھیں او بیہ باب کے قید سے رامیں اُسکے ساتھ

بر زمین کار عرش لے کر
چار تکبیر بے محابا کر
پشت بر تختہ معلے کر
منجھو آئینہ مصفا کر
مے توں کار صدمیا کر
قبضہ شیخ غفلت کر
اکلے این ہفت سقف خضر کر

عرشہ مرقد مبارک اور
عرش درپائے چار قایم کر
ہر کہ رخ از مقام او تابید
از انکہ رود در سجود او آورد
خاک روبرو مقامش ارباشی
سال تاریخ این بنا جستم
قدر بانی اور وسیع کناد

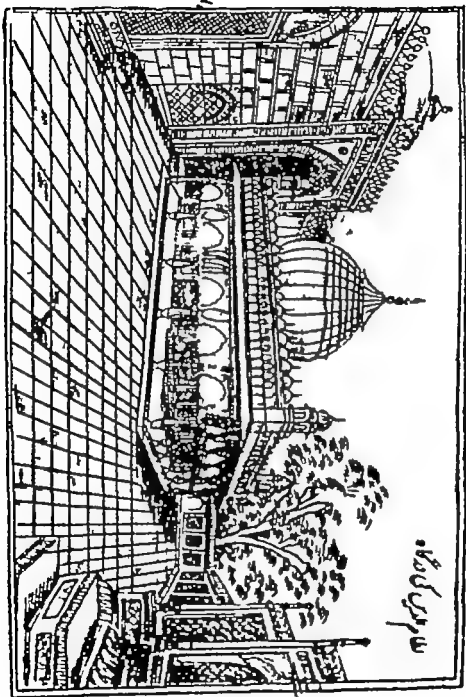
۶۳ء میں شاہجہاں کے عہد میں خلیل اللہ خاں نے مزار کے گرد سنگ مرمر کی
غلام گردش بنوائی جسکے ہر ضلع میں پانچ درہیں اور دو دروں پر ۶۹ء ہجری میں
عالمگیر ثانی نے ایک سنگ مرمر کی تختی پر یہ اشعار کندہ کر کے مزار کی پائنتی لگا دی۔

اسکے تئیں ہوتا ہے تاج خسروی جگتین
تاج شاہی ہند کا مجھ کو دیا ہے غفر ب
مے غداوے دعاوے دو او بے حبیب
فضل کر تقصیر واروں پر غم جو حق کے حبیب

جو ہوے خادم نظام الدین کا دے اے عزت
خادمی کی تھی عزیز الدین نے باصدقین
مرض دل افکار میرے کا وہ صحت بخش ہے
بس یریشاں حال ہے اب خلق پر مجھو جنت

مولانا فخر الدین نے غلام گردش کے ستونوں کو سنگ مرمر کا بنوانا چاہا اور ستون بول
بے مگر مولانا نے یہ سب پہلے انکا انتقال ہو گیا اسلئے اس کو انوار احمد بخش خاں والی فیروز کو
جو کر کے موز کیا اور سنگ مرمر کے ستون لگا دیے مگر موزین اور جہت بدستور سنگ مرمر
کی ہیں چونکہ غلام گردش کی جہت میں شور لگ جاتا تھا اسلئے بعض اللہ خاں بگشت
پر مہر وں کے سے ۱۲۶ء میں انہ کی جہت پر سبز سبز اور لاجوردی کام تھا

سامری کا مکان



شکر گنج سے جا کر بیعت کی وہاں سے واپس آئے اگر موضع غیاث پور میں سکونت پذیر ہوئے اور
ربیع الثانی کی ۱۸ تاریخ ۱۲۸۵ھ کو وفات پائی وفات کے بعد آپ کے فرار کے گرو خلیج بادشاہ
کے زمانہ میں ایک سادہ مگر تہا جبکا اب نشان نہیں ہا اکبر بادشاہ کے عہد میں مشہور
میں سید فرید خان نے آپ کے فرار کے گرو بارہ ستون ایستادہ کیے اور ان پر گنبد بنوایا
اور دروں میں سنگ مرمر کی جالیاں لگائیں اور آپ کے سر پر ایک پتھر پر کلمہ کندہ کر کے
یہ اشعار کندہ کرے۔

مہربان را شرف اوج شرف را شہتا
بانی ادہا شمس ساعی ادہا شمس
از پے تاریخ آن چوں متفکر شدم
رفے بدر گاہ او آفریدون بصدق

از پے تعمیر شد خان فلک احتشام
سید عالی نسب میر فلک احتشام
انکہ بدوران شان بہت سخن را نظام
فلک خرد ز در قم قبلہ گہ خاص و عام

شاید از الطاف سپہر کار تو گرد نظام

اس کے بعد ۱۲۸۵ھ میں یعنی جہانگیر کے عہد میں فرید خاں نے جنہوں نے فرید آباد بسایا ہے بہت
عمدہ سیپ کا کام کیا ہوا چوٹی چہر کھٹ چڑھایا انہیں سیپ کی چوٹی کاری سے یہ اشعار
کندہ ہیں۔

کار دنیا و دین مہیا کرو
یک فریدش مقام احیا کرو
قبہ چوں سپہر برپا کرو
در کجائے در صدف جا کرو
چارہ از چہار حد واکرو

شیخ دہلی نظام رادو فرید
یک فریدش مقام فانی داو
مر قضا خاں فراز مرتداو
ابر فروزی از جہاں برخاست
ہر جہاں کعبہ مرجع او

سرخ و سگ مرر کا دایا کی مت کیا۔ سی کا امام ہند و ستیاں ہیں حواب۔ تہا اور اب پہنچی
 کچھ ماتی ہے بہایت وعدہ و نصرت سے بہتر کا بہت گہرا سرخ رنگ ہے اور سگ مرر کا
 رنگ باقی دہیت کا سا ہو گیا ہے۔ ریح کے مچ میں تین قرین ہیں اسی پر کتہ کندہ ہے
 تحت ہوا لامار الشریعۃ فی الدع سۃ سبعین و تسمائۃ ماہ تمام ساعد علی۔
 لحاظ کی معری دیو اور بہایت عہد جی کا کام کیا ہوا تھا جس کے کچھ آثار اب بھی باقی ہیں۔

چوسٹھ کھمبا

یہاں سے جنوب و مشرق کی طرف چوسٹھ کھمبہ کی حیصہ عمارت ہے یہ عمارت سرے
 یا دل تک سب سگ مرر کی سی ہوئی ہے چوسٹھ ستونوں پر سگ مرر کی محرابیں بہت سی
 حتماً ہیں یہ مقام اعظم جاں کے جایداں کا قریبان ہے۔ مرر و حیر کو کلتاس پسر اعظم جاں
 نے اس عمارت کو سٹھ کھمبہ کے بعد بنوایا ہے جہاں گہرے عہد میں تقایم احمد آباد و محلات سٹھ
 میں انکا اعمال ہوا تھا اور یہاں لاکر دہوں ہوئے اسکے بعد آب کے جایداں کے بہت لوگ
 یہاں فنی کیے گئے اب ہم درگاہ شریف کا ذکر کرتے ہیں۔

حضرت نظام الدین اولیا کی درگاہ

درگاہ کا سر دہلی دروازہ مشرق میں میر در شاہ نے سوایا تھا اور یہی ماو شاہ کا سوایا ہوا
 اور دہلی دروازہ مادی کی اس طرف موجود ہے حضرت نظام الدین قصہ دہلی میں سٹھ
 میں پیدا ہوئے اور چھ برس کی عمر میں شاہ طہس کے عہد میں ملی میں سکونت پذیر ہوئے پہلے
 سال سنخ عجیب الدین متوکل سے فیض صحت حاصل کیا بعد ازاں حضرت شیخ فرید الدین سعید

فروکش ہونے کے لیے بنوائی ہو کیونکہ وہ گاہے گاہے آیا کرتے تھے۔ اور پھر اس مکان میں لوگوں کو مدفون کیا گیا ہو۔ عمارت کسی زمانہ میں بہت خوبصورت ہوگی۔ نظام الدین کے جنوب و مشرق میں منجر کی مسجد ہے جسکو کلاں مسجد یا کالی مسجد کہتے ہیں جسے خان جہاں وزیر فیروز شاہ نے تعمیر کیا ہے۔ اس مسجد سے مشرق کی طرف ایک مقبرہ تلنگانہ کا ہے۔ اس مشہور ہے یہ بھی اسی زمانہ کی عمارت ہے۔ اول خان جہاں تلنگانہ کا یعنی دارنگل کا ایک سردار تھا اور پھر سلمان ہو گیا تھا۔ معلوم ہوتا ہے کہ اس مقبرہ کا کچھ تعلق اپنے یا ان کی نسل میں کسی سے ہے۔

تلنگہ خاں کا مقبرہ

درگاہ کی مغربی دیوار کے باہر تلنگہ خاں کا مقبرہ ہے الکانام شمس الدین محمد خاں غازی ہے اور انکا لقب اعظم خاں تھا انکی بی بی نے بھی مثل ماہم انگہ کے اکبر بادشاہ کو دو پلا یا تھا۔ ہمایوں بادشاہ کو جب شیر شاہ نے شکست دی تھی اور کچھ زمانہ میں انھوں نے بہرام خان کو جالندھر پر شکست دی تھی۔ ماہم انگہ کے خاندان میں اور اعظم خاں کے خاندان میں قربت کے سبب سے بہت حسد اور دشمنی ہو گئی تھی یہ نتیجہ ہوا کہ ماہم انگہ کے بیٹے اعظم خاں کو ادھم خاں نے اگرہ کے قلعہ میں بارہویں رمضان سنہ ۹۹۹ ہجری مار ڈالا اور اکبر بادشاہ نے اس خون کے قصاص میں ادھم خاں کو قلعہ کے اوپر سے دو دفعہ گردا گرداڑا چنانچہ دو خون شدہ بادیوں ایک بعد دوسرے واقعہ کی تاریخ ہے دو قاتل و مقتول کی نعشیں زمین کے لیے ڈھلی رہی جو اسی گیس تھیں چنانچہ اعظم خاں یہاں دفن کیے گئے اور ادھم خاں قطب صاحب میں مدفون ہوئے جہاں کچھ عرصہ بعد انکی شہادت ہوئی والدہ ماہم انگہ بھی مدفون ہوئیں اعظم خاں کے بیٹے کو کلتاس خاں نے یہ مقبرہ سنگ

سلیم شاہ کے عہد میں مسئلہ میں تعمیر کرایا تھا یہ عیسے خان تیسر شاہی امیر
میں سے تھے اور ایں ہی کی کوشش سے سلیم شاہ تیسر شاہ کے بعد تخت تیس پہنچے
تھے۔ مسجد حرنے اور بہتر کی سی ہوئی ہے اور محراب میں سنگ سُرُج لگا ہوا ہے
طر عمارت سیدوں اور لودھیوں کے وقت کی ہے۔ ایں کوئلہ میں مسجد کے سامنے
عیسے خان کا مقبرہ ہے

عیسے خان کا مقبرہ

رج میں ایک رُج ہے اور آس پاس حلام گردن کے مکانات ہیں۔ مقبرہ پہلے
اور غلصوت ہے کتبہ سے معلوم ہوتا ہے کہ خود عیسے خان نے ۱۵۴۷ء میں ایک
موا یا تھا۔ وہ عیسے خانوں میں علاوہ انکے دیگر کے انتہائی قبریں ہیں مقبرہ پر کتبہ کدہ
سا کر دیں وصہ صحت باد و بد و دولت اسلام شاہ س تیسر شاہ حلدنگہ
سلطان مسد عالی عیسے خان اس میان حواں حلق حاصل تاریخ ہجری ۹۵۷ و جہاں تیسر شاہ
حلام الدین سے شمال کی طرف مارہ کھجہ کی عمارت بیٹانوں کے وقت کی ہے یہ کھجہ
مقبرے

لال محل

اسکے جیسے لال محل ہے طلحی بادشاہوں کے وقت کی عمارت ہے سلطان حلام الدین
طلحی کے ماہ میں تخرالدین کو تول مانگی ہو کر لال محل یا کوٹنگ لال میں تخت نشین ہوا تھا
اس محل کا نام و نشان میں موجود عمارت کو جس پر کچھ قریں بھی ہیں لوگ لال محل کہتے
ہیں، تاہم محل سے متعلق یہ سی کوئی عمارت ہوگی کہ محل کے ڈونے کے بعد اس نام
سے شہر ہوگئی یا ممکن ہے کہ علاوہ الدین مادشاہ سے یہ عمارت شاہ نظام الدین کے

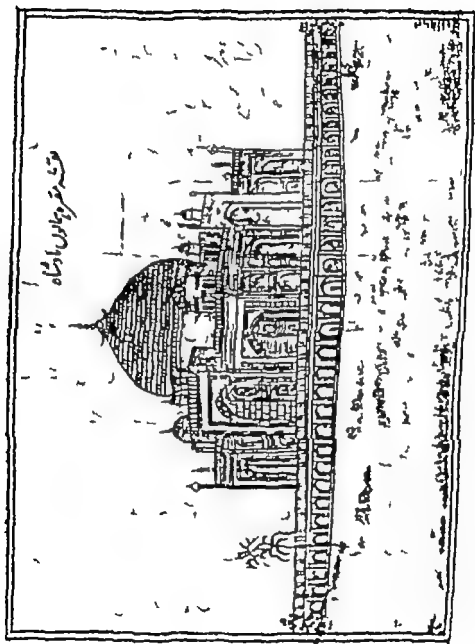
بارہ پلہ کے پاس مہربان آغا نے ایک منڈی بھی بنائی تھی جسکے آثار باقی ہیں اس منڈی میں ایک بادل اور ایک مسجد بنی ہوئی تھی جنکا اب نشان بھی نہیں ہے۔ بارہ پلہ کے پاس سید محمود بجا رکھی درگاہ ہے جو بوجہ تقدس کے نہ بوجہ عمارت کے مشہور ہے احاطہ مقبرہ ہمایوں کے شمال و مشرق کے کونہ میں ایک مکان اور ایک مسجد کے آئینہ میں جسکی طر و عمارت پٹھانوں کے زمانہ کی معلوم ہوتی ہے اور کہا جاتا ہے کہ حضرت نظام الدین کا مکان تھا

عربے

مقبرہ کے دروازہ کے پاس عرب سرے ہے جسکو حاجی بیگم ہمایوں بادشاہ کی بیوی نے بنوایا تھا اس بیگم نے تین سو عرب حرین شریفین سے لاکر یہاں آباد کیے تھے کہتے ہیں ان میں سے سو عرب سادات میں سے اور سو مشلیخ کبار اور سو عرب عوام الناس سے تھے غدر سے پہلے ان کی نسل میں سے ہندو میں گھر آباد تھے مگر اب انہیں سے وہاں کوئی گھنڑا باقی نہیں رہا اس سرے کے تین دروازے ہیں مگر شمالی دروازہ سب میں عمدہ ہے اسکی اوپر کی آفتابانی قابل دید ہے شمالی دروازہ سے مشرق کی طرف ایک مسجد اور ایک قبراۃ الدولہ کی مشہور ہے اسکے بعد عیسے خاں کی مسجد اور مقبرہ ہے جسکی چار دیواری ہیں

عیسے خاں کا کوٹلہ

اور مسجد بنی ہوئی ہے وہ عیسے خاں کا کوٹلہ کہلاتا ہے جسکو عیسے خاں حجاب نے

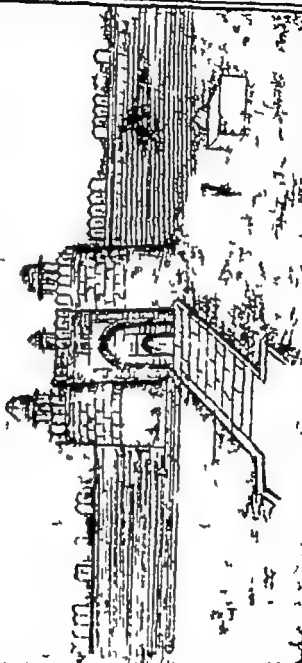


یہی اتنا لہو گولہ ہیں ہے بلکہ وہ ایک بہایت خوشامکاس پر حتم ہو رہے ہیں
 اس طرح کا حصہ دو والا ہو گیا ہے جو سنگ مرمر کی حایاں اہاں لگی ہوئی ہیں وہ
 ہندوستان کی عمدہ ترین حایوں میں سے ہیں۔ مقبرہ کے اندر حائے کا راستہ چو
 کی طرف سے ہے چچ کے گسہ میں صرف ہایوں کی قبر ہے بہہ مقبرہ ایک ڈائیٹک
 شاہی حایوں کا مدفن رہا ہے۔ جیاجیہ مالگیر تانی اور جاندرا شاہ مرح سیردار لکھنؤ
 سب یہیں مدفون ہیں شمالی مشرقی کورہ میں حاجی سلیم جہانوں بادشاہ کی میوی
 مایہ مقبرہ مدفون ہیں حاجی سلیم کا نام حمیدہ او بیگم تھا۔ جیت یر گسہ کے گرد کانٹا
 سے ہوئے ہیں جہاں پہلے ایک مدرسہ تھا حاجی سلیم کے مشہور میں اس عمارت کو تخریب
 کیا اور گسہ بادشاہ نے اُسکے بعد میدرہ لاکھ روپیہ کی لاگت سے سو لہ رس میں عمارت
 کو دیر کیا تھا۔ اب بلع کی کیفیت درستی کی گئی ہے مگر اب بھی بہت بڑا حصہ بلع کا دیر
 بڑا ہے مرقہ کے احاطہ کے اندر ایک چھوٹا سا مقبرہ سنگ سترخ کا کسی نامعلوم شخص
 کا معلوم ہے اسکی نص حایان بہت خوبصورت اور قابل دید ہیں اسوس ہے کہ یہ
 پر کوئی کتبہ ہیں ہے جس سے اسکے مالی کا اور ذرا نیا کا حال معلوم ہوتا مقبرہ کے
 اہر حورب و مشرق کے کورہ میں مرقہ کی عمارت ہے جو میم خاں کا مقبرہ ہے خانہ
 حان حان نے مشہور ۱۷۱۷ء میں یہ مقبرہ بنایا ہے۔ فہم حان اُسکے رقبائیں سے تھے
 اودن ہی کی صاحب داری میں لڑکر اسے لگے تھے۔

خانخانال کا مقبرہ

لہو لہ کے اس سے یہ یرم حان خانخانال کے بیٹے تھے کہتے ہیں کہ مقبرہ

برادق



عمار بنائی گئی تھی۔ شاہ عالم ثانی کی والدہ لال کنو جیہ بہان دفن کی گئیں تو یہ عمارت
 بنی اور لال سنگھ کے نام سے مشہور ہوئی یہیں شاہ عالم کی بیٹی بیگم جان بی مدنون
 ہوئیں شاہ عالم کے بعد یہ جگہ خاندان تیموریہ کا قبرستان سی نگینی مرزا سلطان پرویز
 مرزا اور اجت مرزا وادو نواب فتح آبادی بیگم اور مرزا بلاتی اور بادشاہ کی بہت سی
 حرمیں یہاں مدفون ہیں۔

نیلی چہتری

نواب قوت خاں کا مقبرہ ہے جو دربار اکبری کے امیر تھے کسی زمانہ
 میں اسپر بہت عمدہ چینی کا کام بنا ہوا تھا اور برج پر نیلا چہتر تھا۔ یہ مقبرہ مشیت
 ہے اسکے دروازہ پر یہ کتبہ ہے۔

دریں عالم ندیدہ چشم ایام
 پے تلخ انماش خبر دا

بہ بین خوش منظر عالی مقامی
 چہر سیدم بگفتا یافت اتمام

نیلی چہتری کے پاس خاص محل بنا ہوا تھا جسکے دروازہ پر یہ کتبہ تھا۔

کہ در جہانت جہاں پرور و پھر جہاں
 دریں زمین بکرم نیست نیچاں
 ہی ضمیر منیرش پے صلاح و صواب
 حساب کن بسرے محل خاص جوا

بدور شاہجہاں صاحب قرآن ثانی
 بنا بنا دہیں زمانہ خاص محل
 ہمیشہ بادیز پر سپہر نو قلموں
 اگر ز سال بنایش شود سوال ترا

اور اسکے پاس گل لال باڑی کی عمارت تھی اب اُنسکے کچھ کچھ گھنڈر بڑے ہیں

چیرانا قلعہ اور نظام الدین کے بیچ میں سید عابد کا مقبرہ ہے۔ اسپر چینی کاری کا کام
 بنا ہوا تھا۔ کہتے ہیں کہ سید عابد خان و عداں خاں کے رفقاء ہیں سے تھے اور کسی رانی

تہا جہاں مہا ہارہہ کی مشہور ٹرائی واقع ہوئی تھی یہہ ہایوں مشہور موضع
 سکتی است ماعت امدیت امدتیت ہیں۔ اس میں تک ہیں کہ ہایوں میرے
 قلعہ کی عمارت کو ماتمام چھوڑ گیا تھا اور شیر شاہ نے ہمایوں کے بعد اسکو لور کیا
 ہے۔ اس قلعہ کا نام ہمایوں نے دیں پایہ رکھا تھا سترہ سو سے پہلے کی عمارتوں
 میں قلعہ کا مد حصہ دروازہ اول حصہ کا ہے۔ اس دروازہ سے راستہ شمال کی طرف
 شیر شاہ کی مسجد کو گیا ہے یہہ مسجد بہت گہرے رنگ کے سنگ مرمر کی سی ہوئی ہے
 اسکا ایک رُخ ہے اور سارے میں حصے کے نزدیک یہ مسجد ہمایوں مادشاہ کی
 سائی ہوئی ہے محراب و گوشوں پر آیات قرآنی کد میں گد کے دو طرف دو چتر ہیں
 سی ہوئی ہیں اب وہ ماتی ہیں رہیں حصے کے وسط میں ایک منس حوض ہے دیوار
 کے آدوں میں آقا بیاں بنی ہوئی ہیں کوئی کتہہ تعمیر کی مات نہیں ہے۔
 مسجد کے قریب شیر منڈل کی عمارت سی ہوئی ہے یہہ عمارت شیر شاہ نے بطور
 کے سائی تھی چچ میں ایک کمرہ سے اور اس کے گرد میں ایک پتلی سی عظام گردش ہے
 سب میں ادیر رچی ہے۔ ہمایوں مادشاہ کے راتہ میں یہاں کتب خانہ بنا ہوا تھا اسکی
 شیر حیوں پر سے ہمایوں مادشاہ گر کر تہید ہوئے تھے۔

یہ لائے قلعہ سے ہمایوں کے مقبرہ کو چلو تو پہلے مائیں ہاتھ کو ستا ہی راتہ کا سا
 ہوا کس کا سارہ نظر آتا ہے یہاں سے معلوم ہوتا ہے کہ اس راتہ میں ایک
 کوس ٹیک ڈھائی میل کا ہوتا تھا۔ وہاں ہاتھ کی طرف لال منگہ کی عمارت اور
 نیلی چتری کا مقبرہ دکھائی دیتا ہے لال منگہ کی مات کہتے ہیں کہ ہمایوں بادشاہ
 کے راتہ میں ایراں تلے سے پہلے بیاں بھکی کوئی حرم دس کی گئی تھی اور شیر کچھ

فرید خاں نے سلیم گڑھ ہی کی مرمت کرائی تھی اور شاید سلیم گڑھ ہی کو بنایا تھا
فرید خاں کی قبر سرے شاہ جی میں ہے جو بیگم پور کی مسجد سے چار سو گز کے فاصلہ پر
مشرق میں واقع ہے

اسی سڑک پر کچھ دور آگے بائیں ہاتھ پر ایک نہایت عمدہ مسجد اور ایک محل کے کھنڈرات
موجود ہیں جن کو مہابت خاں نامی مشہور امیر نے بنوایا تھا۔ یہ وہ امیر ہے جسے شاہجہاں
کے ہمراہ ہو کر جہانگیر سے بغاوت کی تھی اور جہانگیر کو قید کر لیا تھا مہابت خاں نسلِ بابر
میں سے تھا اور آخر زندگی میں وہ شیعہ ہو گیا تھا۔ اس کی قبر کربا میں موجود ہے
جو منصور کے مقبرہ سے مشرق و جنوب میں واقع ہے۔

اسکے آگے چلنے والے قلعہ کی نہایت خوبصورت فصیلین نظر آتی ہیں۔ قلعہ سے کچھ فاصلہ
پر ایک چار دیواری ہے جس میں ایک نہایت خوبصورت دروازہ سنگِ سُرخ کا اور ایک
بڑی مسجد ہے جسکی خیر المنازل تیار ہے۔ ماہم انگہ نے جو اکبر بادشاہ کی انا تھیں
یہاں یہ مسجد اور مدرسہ ۱۵۶۱ء میں بنوایا تھا۔ ماہم بیگم ادھم خان کی ماں تھیں کتبہ کے
اد پر یہ کتبہ کندہ ہے

کہ باشد اکبر شاہان عادل
بناکرد این بنا بہر افاضل
شہاب الدین احمد خان باذل
کہ شد تیارخ او خیر المنازل

بدوران جلال الدین محمد
چو ماہم بیگم عصمت پنا ہے
وے شد ساعی ابن بقعہ خیر
نہے خیرات ابن بقعہ خیر

پُرانا قلعہ وہ قلعہ ہے جسکو بایوں بادشاہ نے اد بعد میں شیر شاہ نے ہندو کے
قدیم قلعہ اندرپت کی جگہ پر تعمیر کیا تھا۔ اندرپت ایک مشہور موضع منجلا اُن پانچ گاؤں

بادشاہ کا سرش سے جدا کر ڈالا تھا میرور آباد کے اکثر مکانات اس زمانہ میں رہا
 کیے گئے تھے تباہیاں آباد ساہی۔ یہاں کے بہترے شہر میں بہت کام آئے
 اب وہ ایک مکاں اسیں سے رہ گئے ہیں۔ اُسیں سے ایک جو سٹ کہنا مسجد ہے
 جو محل عام کے یں بہت اب ہی موجود ہے مگر اب حیدر دروہ سے کہ توڑ ڈالی گئی اس کے
 دروازے بائیں ہاتھ کی طرف لال دروازہ ہے جو سنگ سرج کا سا ہوا ہے حالانکہ
 دروازہ شیر شاہ کی دلی کا شمالی زمی کا بلوی دروازہ تھا۔ اس کے مقابلہ میں جنوب کی طرف
 ہی بیسے پڑنے والے قلعہ کے جنوب و مغرب کے کورہ کے پاس ایک دروازہ سا ہوا ہے
 حالانکہ شہر کی جنوبی تحصیل کا دروازہ نہ تھا بلکہ کسی شاہی مارگ کا دروازہ ہو گا جو
 قلعہ کے ریفصیل آباد تھا شیر شاہ کا زمانہ سنگٹہم تھا۔ یہ دروازہ ہایت عالیشا
 ہے اس کے سامنے دو قطعہ تھا حصین سے ہمایوں بادشاہ نکالا گیا تھا اور شیر شاہ
 کے بعد ہیرا سیر ہمایوں کا مقصد ہو گیا تھا اور آخر کار اسے یہیں وفات پائی۔
 حوری سنگٹہم میں معیاج شہر کے امیری دروازہ سے شہر میں آیا تھا اور مارہ
 پل پر سے عبور کیا تھا جو اتک موجود ہے فتح سراج اپنے رور ناچہ میں لکھتا ہے کہ
 شہر کے چاروں طرف بہت حوسنما ماحات ہیں اور اطراف میں گوروں کی
 آبادی زیادہ ہے لال دروازہ سے کیس قدر جنوب کی طرف فرید جاں کی کارواں
 سرائے سے حکماء جیلانہ سا دیا گیا ہے فرید جاں جاگیر کے عہد میں بجاہ کا
 صوبہ دار تھا فرید جاں کے صوبے سے تہرا درہ شہر کی معاونت بہت جلد فرو ہو گئی
 تھی اور جہاگیر بادشاہ تخت نشین ہوئے تھے فرید جاں کا سایا ہوا قصہ فرید آباد
 اتک آباد ہے اور پہلی سے بارہ میل کے ماصلہ پر قدیم قصہ تہیت کی جگہ پر واقع ہے

کہ ایک پنڈت نے یہ پڑھا کہ اسپر یہ لکھا ہوا ہے کہ اس لاش کو کوئی شخص نہیں اٹھا
 سیکھا مگر ایک مسلمان بادشاہ پیدا ہو گا جس کا نام سلطان فیروز ہو گا وہ اسکا اہل
 زمین سے اوپر لاش شنسنس فٹ ہے اور نیچے سے اسکی مٹان کچھ اوپر نوشت دینی ہے
 اور چوٹی پر ساڑھے چھ فٹ ہے راجہ اسو کا کہ چاروں کتبے بہت معانت کبد سے ہوئے
 ہیں۔ ان کتبوں کی تاریخ پتہری صدی قبل عیسے کی ہے اس کتبہ کے اوپر اور نیچے چوٹ
 راجہ وسالا دیو کے وقت کا کتبہ ہے (۶۴۲ھ) جب امیر تیمور نے دلی کو فتح کیا تو
 اس منار کو اور کوٹھک شہ کار کے منار کو بھی دیکھا اور بہت پسند کیا اور کہا کہ ایسی
 یادگار کہیں نظر نہیں آئی۔ چونکہ اسپر سنہری کلس پڑایا گیا تھا اس سبب سے فیروز شاہ
 کے زمانہ میں منار زرین کے لقب سے مشہور ہوا تھا۔

فیروز آباد کا شہر مغرب کی طرف شاید پلان مسجد تک آباد تھا اور جنوب و شمال میں دو
 میل طویل فیروز شاہ کے زمانہ کا مورخ لکھتا ہے کہ قصبہ اندر پت سے لیکر کوٹھک شہ کا
 تک چلا گیا تھا۔ شہر کا قلعہ جہا کے کنارہ واقع تھا اور لاٹ سے ملتی جو کہندرات جنوب
 و جنوب مغرب میں موجود ہیں وہ فیروز شاہ کے قلعہ کے ہیں۔ لاٹ کے متصل فیروز شاہ
 کی جامع مسجد کے کہندرات موجود ہیں جیسے یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ کسی زمانہ میں بہت
 بڑی عمارت ہوگی اندازہ ہوتا ہے کہ مسجد کے صحن کے چاروں طرف عمدہ دالان بنے
 ہوئے تھے اور صحن کے وسط میں ایک ہشت پہلو عمارت تھی سطح زمین سے کئی سطح
 نیچے تھی جسکے گرد فیروز شاہ کی بنائی ہوئی عمارتوں کا حال کہا ہوا تھا۔

۶۴۳ھ میں حاکم شیرانی کو اسکے قاتل اسی قلعہ میں بہکا کر لائے گئے تھے کہ وہاں
 کوئی بہت بڑا درویش صاحب کرامت آتا ہوا ہے اور یہاں لاکر اسکے قاتلوں نے

نہیں کہ معوط ہے اسکے بعد ایک چمکڑا یا لیس پیسے کا تیار کیا گیا اور ہر پیسے میں سے
 مادہ ہے گئے ہر ادرس او میوں نے رتوں کے مدیعیہ سے لاث کو گاڑی رہا ہوا۔
 ہر رتے کو دو سو آویونے کہیں یا شروع کیا اور چمکڑا احسا کے کنارہ لایا گیا۔ یہاں خود
 سلطان اُسے لیے آئے اُنھوں نے پہلے سے بہت سی ٹری ٹری کشتیاں جمع
 کر رکھی تھیں جس میں یاغ سات ہر ادرس علقہ مار ہو سکے اچھوٹے سے چھوٹی کشتی تھی
 وہ ہر ادرس علقہ اٹھا سکتی تھی ٹری محنت سے لاث چمکڑے سے ان کشتیوں پر لادی
 گئی اور علقہ کے اٹ مار لائی گئی اور یہاں سے سلطان محل میں مدت تمام ہو چائی
 گئی۔ یہاں حاتم مسجد کے قریب اُسکے لیے ایک عمارت تیار کرانی گئی اور ہایت ہمسہ
 مسلمان کام کے لیے جمع کے گئے یہ عمارت چوہہ اور تہر کی گئی مسرل اور غبی ہی
 حسب ایک مسرل تیار ہو جاتی تھی تو لاث اُس پر لادی جاتی تھی۔ یہی طرح مسرل مسرل و
 عمارت کی چوٹی پر پہنچا دی گئی۔ یہاں اُسکو سید ہا کھڑا کر کے لیے تدبیر ہو گئی
 کہ لاث کے سرے پر مضبوطی سے مادہ ہے گئے ادرسوں کے دوسرے سرے چروں
 پر لیٹ مئے گئے اور بہت سے آدمیوں نے اُن چروں کو پہنایا حسب اس طرح لاث
 دوسرے آدہ گرا دی ہوئی تو اسکے پیچے ردی کے قبیلے اور بیٹے لگا دیے گئے کہ یہ پیچے
 نہ کیسے یسے گئی اور دوسرے رفتہ رفتہ لاث سید ہی کھڑی کر دی گئی اور اُسکے چاروں طرف
 یا زائد دی گئی کہ سید ہی کھڑی ہے۔ چوہہ تہر حکا ہے دکر ہوا اُس کی خوشی اتنا
 کیا یہ لوٹ کے سر پر سنگ سیاہ وسیعہ کا کام سادیا گیا اور اُس پر سہری کلس لایا
 گیا یہ لاث نہیں گڑ ہے جس سے آئینہ گردیں کے پیچے اور چوہیں گزاد رہے اس
 لاث پر کبہ ہندی دماں میں کھپا ہوا ہے حکو کوئی ہندو پڈت میں ڈیر ہکا کہتے ہیں

کیا کرتے تھے اور بہت دھوم سے گیارہویں ہو کر تھی۔

اس سے تھوڑے فاصلہ پر شیخ محمد کے بائیں جیسر شاہ صاحب بخش کی اولاد قابض ہے اور مہابت خان کی زمین مشہور مقامات میں۔ یہاں سیر دریا مہابت خان کی چوٹی پر مہلی دروازہ سے پانسو گز کے فاصلہ پر فیروز شاہ کا کوٹلہ ایک مشہور و معروف عمارت ہے اس قلعہ کو کتب تواریخ میں کو شک فیروز شاہ بھی لکھا ہے یہ قلعہ جہنا کے کناہ پر شہنشاہوں میں تعمیر ہوا ہے اس قلعہ میں فیروز شاہ کی لاٹ اور فیروز شاہ کی جامع مسجد بنی ہوئی۔ لاٹ اُن دو پتھر کی لاٹوں میں سے ہے جنکو اسوکانے سنہ قبل مسیح تیار کرایا تھا اور فیروز شاہ اس کو مقام ٹوپرا سے جو ضلع انبالہ میں جگادری سے جنوب و غرب میں سات میل پر واقع ہے لایا تھا اور دوسری لاٹ جو پہاڑی پر پرغیب کی قدیم رصد پر موجود ہے میرٹھ سے لائی گئی تھی ان دونوں لاٹوں کو فیروز شاہ نے اپنی محلات میں استادہ کرایا تھا۔

ضیاء الدین برنی نے اس لاٹ کے لانے کا بہت مفصل حال تحریر کیا ہے جو لچسپی سے خالی نہیں ہے اور ہم انگریزی کتاب سے اس کا ترجمہ کر کے یہاں درج کرتے ہیں بہت غور و تامل کے بعد اس لاٹ کو نیچے کرانے کے لیے دو بے کے کل باشندوں کو اور فوج و رسالہ کے سپاہیوں کو حکم دیا گیا کہ حاضر ہوں اور ضروری اوزار ساتھ لائیں۔ بہت ڈھیر سنبیل کی روٹی کے منگوایے گئے اور لاٹ کے نیچے رکھ دیئے گئے جب زمین کہودی گئی تو لاٹ سنبیل کی روٹی پر بہت ہستکی کے ساتھ اُڑی۔ اسکے بعد رفتہ رفتہ روٹی اُسکے نیچے سے نکال لی گئی۔ لاٹ کی نیویں ایک چوکور پتھر تھا وہ بھی نکال لیا گیا۔ اسکے بعد لاٹ کو سر سے پاؤں تک ٹی کے پہل تازی کہا لیں۔

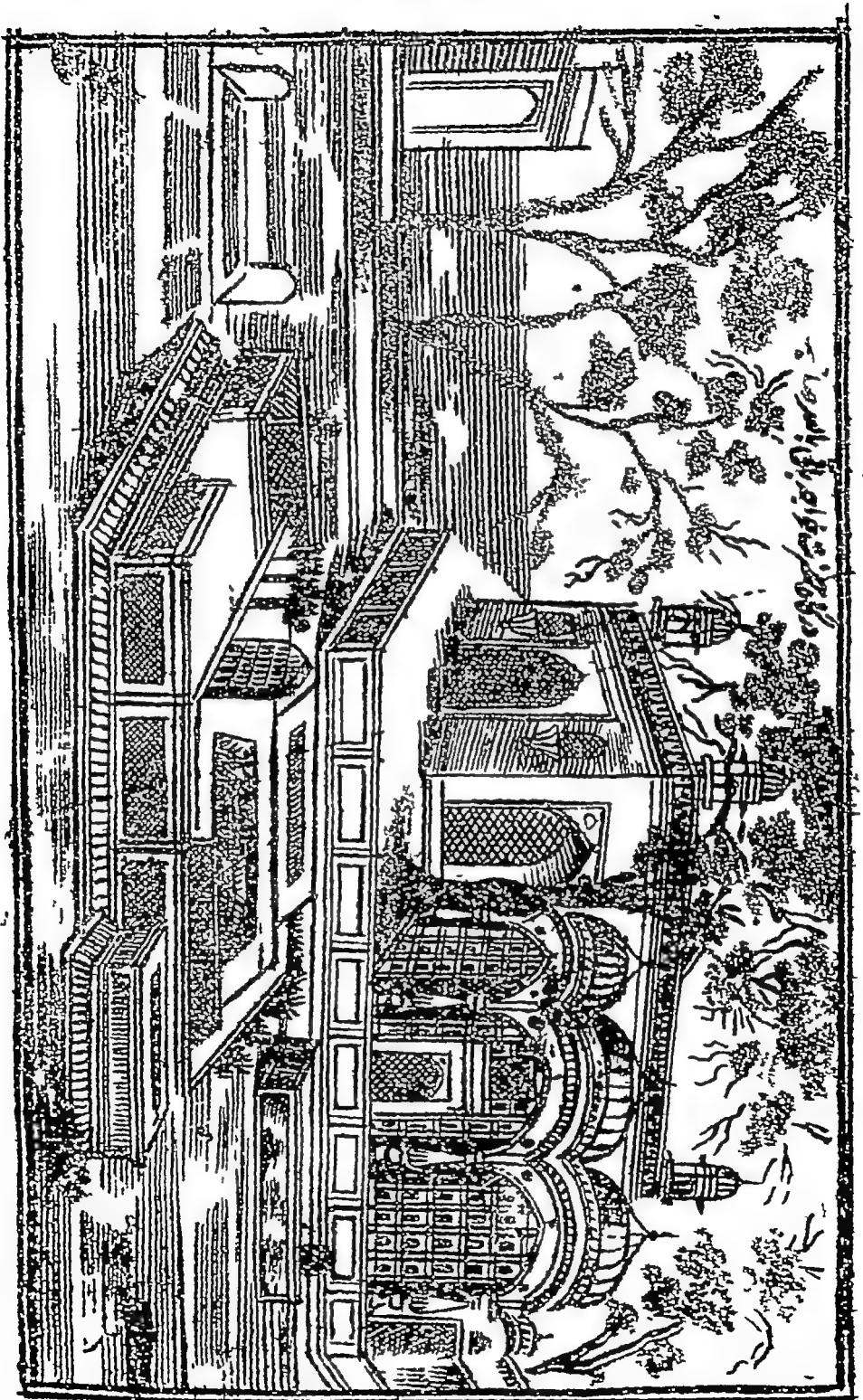
ہے ۲۹ ستمبر میں نواب فضل علی خاں اعتماد الدولہ وزیر شاہ اودھ نے ایک لاکھ پندرہ
ہزار روپیہ ایسٹ انڈیا کمپنی کے یاس جمع کر دیا کہ اس وسیع کے محفل سے مدرسہ کا
میں چلے۔ سرکار انگریزی کی طرف سے اس مصموں کی عمارت کو تیرہ کدہ کر کے
سیج کے دو واردیں اس کے مخرج نصب کر دیا گیا

۔ راجہ جتتے یسار ویک عرائے علی امام و امام بیک

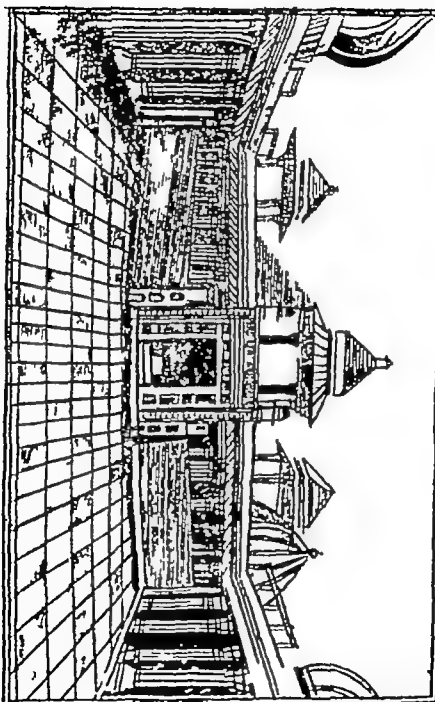
سیاحات نواب اعتماد الدولہ صیاد الملک سید فضل علی خاں بہادر سہراب جنگ کہ
یک لاکھ ہفتاد ہزار روپیہ سرائے ترقی علوم مدرسہ ہذا واقع دہلی خاص مولد و مولیٰ
حوش لصا خاں کمپنی انگریز بہادر تعویض مودد مستقش گردیدہ ۲۹ ستمبر

حد کے پہلے یہاں سے مدرسہ اُٹھا دیا گیا تھا اور یہ جگہ دارالتعمامقرر ہوئی تھی۔ غرض
کے بعد یہاں یوٹس اسٹیشن ہو گیا اور اب ہر چار سال سے عمارت انگلو عربی اسکول کو
دید می گئی ہے

دہلی دروازہ کے سامنے ایک مختصر عمارت ہندوؤں کے امام سے مشہور ہے۔ اس کی
شہرت زیادہ تر اس سب سے ہے کہ یہاں سے قریب ایک میدان میں مولانا شاہ
ولی اللہ کا حادان موقوف ہے۔ یہاں شاہ ولی اللہ شاہ عبدالعزیز شاہ رفیع الدین
شاہ عبدالقادر کے مزار موجود ہیں ہندوؤں کی عمارت میں سے یہ مدرسہ سے ہے جو
ہیں اور اور چار چار ہیں جو کہ اس عمارت کی شکل ایسی ہی جیسے کہ حضرت امام
عزت الاعظم کی مہندوں کی جو کرتی ہے جو پہلے دہلی میں سا کرتی تھیں اس سے
اس عمارت کا امام میدان مشہور ہو گیا یا یہ سب ہو چکیا کہ مشہور ہے کہ کسی روپے
اسی ست پوری جوئے ر مہندوں کی شکل کی عمارت سوائی تھی اور وہ یہاں تک



قدم تریف



نچھت بستان سر و آسپا	از نہال جعفری خوش گل شکفت
چونکہ بد مشرب فنا اندر بقا	محو حق گشتہ ز اسرارِ صفت
رخت بستہ زمین سر اے بے بقا	چوں ندائے ارجعی از حق شنفست
سال تاریخ و صالحش خسروی	باقی باسد نقش بند وقت گفت

یہاں سے تھوڑی دور پر جمیری دروازہ کے باہر غازی الدین خان کا مدرسہ
 حسین مسجد ہی ہے بانی کی قبر ہی ہے اور طلباء کے رہنے کے مکانات ہی ہیں
 غازی الدین خان نظام الملک کے فرزند تھے جب ۱۲۹۹ھ کے واقعات کے بعد
 انکے والد کن کی صوبہ داری پر چلے گئے تو یہ دہلی کے دربار میں بہت با اثر وزیر
 ہو گئے ۱۳۰۷ھ میں انھوں نے وفات پائی۔

دروازے کے دونوں بازو گے کوڑھے ہوئے ہیں صحن کے تین طرف دوسرے حجرے
 طالب علموں کے رہنے کے لیے بنے ہوئے ہیں جن طرح سمرقند و بخارا کے مدارس میں ہوتے
 ہیں مغربی سمت میں ایک خوشنما مسجد سرخ کی تعمیر ہے جامع مسجد کی طرح مسجد
 کے دونوں پہلوؤں میں کچھ صحن چھوڑ کر سنگِ سرخ کے والان اور مسجد کے مابین سنگ
 باسی کا جالدار حجر ہے اور اُس حجر کے اندر دوسرا حجر سنگ مرمر کا جالدار ہے اور اس
 حجر میں باقی کی قبر اور اُسکے حلاوہ دو قبرین اور بہن جتنے تعویذ سنگ مرمر کے ہیں۔
 یہ مدرسہ احمد شاہ ادرعالمگیر ثانی کے عہد میں تیار ہوا تھا۔

ایک زمانہ میں انگریزوں نے اسکو منہدم کرنا چاہا تھا لیکن خدا کا شکر ہے کہ آخر میں
 صلاح پٹ گئی اور اسکے گرد و شہر کی طرح فصیل بنا کر اسکو شہر کی حدود میں لے لیا گیا
 اور سرکار انگریزی کی طرف سے ایک عرصہ تک یہاں چند مدرس طالب علموں کو پڑھانے

حسن رسول ما افتخار آل حسن	اولیٰ قرنی تانی و تالت حسین
---------------------------	-----------------------------

درگاہ کے یاس تہر کی طرف پہاڑ گنج کا محلہ آتا ہے اور اس کے پہلو میں قدم
کی تہور درگاہ ہے جہاں پہلے فیروز شاہ کا ماریع تھا جسے ۱۳۴۵ عیسوی سنہ
میں فیروز شاہ کے چاہتے بیٹے جتھاں کا انتقال ہوا اور شاہ نے اس کے بہانہ میں
کیا اور اس کا مقبرہ مویا اور اس کے سپہ پر قدم سارک رسول مقبول کا نصب کیا
جو طبعہ بعد ازیں فیروز شاہ کو جمعہ سجا تھا۔ تعلق کے مقبرہ کی طرح اس کے گرد فصیل
سی ہوئی ہے شاید فیصل معلوں کے محلہ سے محصور رہے کے لیے سائی گئی تھی کیونکہ
فیروز آباد فصیلوں کے ماہر واقع تھا۔ فیصل سے قرکار راستہ دو ہایت عمدہ
ہوئے دروازوں میں سے ہے قر کے گرد محراب دار والاں میں چٹنی قطع قابل دستک
ان کے ستون جو کوہ میں یہ معلوم ہوتا ہے کہ کسی صدر کے ہاں فیصل کے ماہر ایک بہت
ٹراسکیں جو جس ہے یہاں ہاں ہوں سبج الاول کو بہت ٹراسیلا ہوتا ہے اور گیارہویں
کی شب کو قوالی ہوتی ہے دروازہ پر یہ کتبہ ہے

فرہی گم کہاں رہے ہمارے محمد	ہوایت دہسہ بدلے محمد
حوش آن در سہ مسر و مار گاہ	کہ صوفے ماسدہ تسلے محمد
عزت گشتہ در بریر یا او سلم	ہر آن کو شدہ حاکم اسے محمد
سم از مگاہاں سنگ کو سے او	شدہ نیر و اں ار محمد

قدم شریف کے یاس خواجہ مافی ماسدہ کی درگاہ ہے جہاں کتر مراد مسد جاتے ہیں
اس درگاہ کے ستوں سنگ لری کے ہیں اسیر یہ کتبہ لکھا ہے۔

خواجہ مافی آن امام اولیا	مارف ماسدہ ار بہت
--------------------------	-------------------

سرکاری باغ ہے اور کئی باغات، لاکر انگریزی طور پر آراستہ کیا گیا ہے۔

اسکے قریب ہر کے اُس پار قدیم ارمنی عیسائیوں کا قبرستان۔ اور اربابہ خاندان کا قبرستان کہلاتا ہے جو شاہی ملازم تھے۔

روشن آباد ایک ایسے سبزمینڈی ہوتا ہوا کش گنج کو آتا ہے جہاں ۱۸۵۷ء کی لڑائی کی یادگار موجود ہے یہاں کپتان ہارٹ مارے گئے تھے یہاں سے سید ہارستہ لاہوریدر وائزہ کا ہے جسکے باہر سرمنڈی مسجد سنگ سرخ کی بنی ہوئی ہے جسکو سرمنڈی بیگم نے جو شاہجہان کی بیوی تھیں بنایا تھا کل شاہجہانی عمارت کے بنسبت یہ عمارت معمولی سی ہے اسکے برج سنگ سرخ کے بنے ہوئے ہیں اور بہت بڑے ہیں پہلے یہاں اکرام کی ایک سڑک بنی ہوئی تھی پھر سے پہلے انگریزوں نے سڑک اور مسجد کی چار دیواری کو توڑ ڈالا سڑک کی تاسخ کسی نے خوب کہی تھی: مشرب کرے کن لب لے کر ام: لاہوری دروازہ ہے جنوب و مغرب میں عید گاہ کی عمدہ سڑک بنی ہوئی ہے جو قابل دید ہے اور اس سے جنوب کی طرف پہاڑ پر عید گاہ تعمیر ہے اور اس سے جنوب کی طرف بولی بھٹیاری کے محل کے کھنڈرات پہاڑ پر واقع ہیں جسکو بقول صاحب آثار الصنادید بولاخاں پٹیل نے تعمیر کیا تھا مگر بعض کے نزدیک اصل نام بولی بھٹیاری خدانا ہے جو کثرت استعمال سے بھوری بھٹیاری مشہور ہو گیا انکا نام کھنڈرات کے سامنے میدان میں بنا ہوا ہے اب کھنڈرات کے پاس ایک باغیچہ ہے جسین متعدد کوہن تعمیر تھے جو چمکیوں کے نام سے اپنے پانی کی عمدگی کے لیے مشہور ہیں اکثر شہر کے لوگ صبح کو اس باغیچہ میں ہوا کھانے جاتے ہیں اور وہاں کا پانی پیتے ہیں جو بہت ہاضم ہے اس سے تھوڑے فاصلہ پر سیدن رسول نام کی درگاہ ہے۔ آپ کا فرار کہلا ہوا ہے اور سر ہانے یہ شعر کندہ ہے۔

کے قریب حصار کو عبور کیا تھا ویکم جنوری ۱۸۹۹ء کو ریر آباد سے مغرب کی جانب وہ میدان ہے جہاں ۱۸۷۸ء میں اور ۱۸۷۹ء میں قیسری دھماکا ہوا۔ یہاں سے دو میل مغرب کی طرف ادلی کی سرحد اور موضع میل تھلا سے جہاں ۱۸۷۸ء کو ہندو اور مسلمانوں کی دھماکا ہوئی تھی۔

ادلی کی سرحد سے شمال و مغرب کی طرف ایک میل یرتالا مار مار ہے۔ اس مارع کی تعمیر شاہجہاں نے ۱۸۷۸ء میں شروع کی تھی۔ یہ مارع ویران پڑا ہوا ہے اس میں یہاں شمس محل کے کھنڈرات موجود ہیں۔ اس مارع کا نام شاہجہاں نے حاجی عسکرت رکھا تھا ریر صاحب سیاح اس مارع کی بہت تعریف لکھتے ہیں۔ حیرل احترونی ڈاکٹر لونی یہاں گرمیوں میں آکر رہا کرتے تھے۔

رتالا مار سے تھہر کی طرف آتے ہوئے سڑک کی ایک جانب مبارک مارع میں حیرل سڑک کا مارع ہے سری منڈی کے قریب ترپوہ کے دو دروازوں میں حکو محلہ ارچاں محمد شاہ ریگیلے کے محلہ میں تعمیر کیا تھا یہاں ایک بازار سا ہوا تھا جس کے کئی دروازے تھے اور اسی کے پاس محلہ ارغاں کا مارع اب تک موجود ہے یہاں سے آدو میل یر دہلی کی طرف روش آباد ایک مارع ہے شاہجہاں کی بیٹی روشن آباد ایک مارع ۱۸۷۸ء میں تیار کر دیا تھا روش آباد ایک اور گتے کی طرف دروازے اور انچس جہاں آباد ایک دروازہ کی اور گتے کی تحت بیٹی کے تیرہ برس بعد انکا انتقال ہوا اور اس مارع میں دروں میں اس طرح نظام الدین میں انچس کی قریع میں سے حاتم اسی طرح انکی قریع میں سے حاتم ہی ہوئی ہے قریع کے چاروں طرف مختصر سا پتھر کا مکان سا ہوا ہے۔ مارع کے مسترقی دروازہ پر ایک راس میں عمدہ کام سا ہوا ہوا روش

بادشاہ کا پیارا بیٹا فتح خاں مرگیا جس کا بادشاہ کو اسقدر رنج ہوا کہ اس نے ملکی کاروبار بالکل چھوڑ دیے۔ بادشاہ نے فتح خاں کو اپنے باغ میں دفن کیا۔ جواب قدم شریف کے تمام سے مشہور ہے۔ وزیر نے بادشاہ کو بہت کچھ سمجھایا اور عرض کیا کہ حضور اپنا دل بہلا اور شکار میں کچھ دن تک مصروف ہیں۔ بادشاہ نے وزیر کی صلاح قبول کی اور نئی دہلی کے پاس ایک شکار گاہ تعمیر کی جسکی دیوار دو درمیں دو تین فرسنگ تھی اور اس احاطہ میں سایہ درخت لگوئے اور شکار چھوڑ دیا جو لاٹ یہاں استادہ تھی وہ اٹھارہویں صدی کے شروع میں گر پڑی تھی اور ڈیڑھ سو برس تک زمین پر پڑی رہی تھی اس سبب سے اس لاٹ کی سطح کو کھدائی کی لاٹ کی بہ نسبت کیسقدر ناموایہ اور حروف بھی جو اب پر کندہ ہیں اسقدر صائب نہیں ہیں کیونکہ کوئلہ کی لاٹ ساٹھ پانچ سو برس سے سیدھی کھڑی ہے اور اسکے علاوہ جہانگ لائی گئی تھی سو لہا سو برس سے وہاں بھی سیدھی کھڑی تھی۔

لونی کو فتح کر کے جہاں نما پر تیمور نے ۱۳۹۸ء میں دریا جمنہ کو عبور کیا تھا۔ لونی ایک مختصر گاؤں کی حیثیت سے اب تک موجود ہے سلطان محمود خاں اور اسکے وزیر بلو خان نے تیمور کے لشکر پر حملہ کیا اور یہ حملہ جہاں نما کے مقام پر ہوا تھا لیکن اس کو کامیابی نہیں ہوئی غالباً کوئٹہ شکار سے باہر چوڑی مسجد تھی جواب تک شکستہ حالت میں موجود ہے یہ عمارت فیروز شاہ کے زمانہ کی ہے۔ شمس کے بعد جو کچھ تغیر و تبدل اسمیں ہوئے ہیں اس سے اُسکی صورت بالکل بدل گئی ہے۔

پہاڑی کے شمالی سرے پر جہاں وہ دریا کے کنارے پر یکایک ختم ہو گئی ہے موضع وزیر آباد کی حد میں شاہ عالم نامی درویش کی درگاہ ہے۔

یہ عمارت فیروز شاہ تغلق کے زمانہ کے تھی یعنی ۱۳۹۸ء میں تیمور نے دہلی کو تباہ کر کے وزیر آباد

زلزلہ میں بہت صدمہ ہو چکا تھا اور حواس قابل ہرگز رہی بھی کہ دشمن کو روک سکتی
 کافی دروازہ کے ماہر قدسیہ ملے کے راز میں ہر اسی کامدان ہے کسی زمانہ میں یہاں ایک
 ہایت یہ فصاح اور ملکہ زمانی سلیم کی قمر تہی جو محمد شاہ کی والدہ تھیں جہوں نے مادشاہ
 کو سیدوں کے بیچ سے نکات دی تھی قدسیہ ملے سے آگے ہاڑی ہے جہاں شہنشاہ کی بڑی
 لڑائی ہوئی تھی اور انگریزی فوج کے مورے نے جوے تھے حد سے پہلے ہاڑی
 سے لیکر شکاف صاحب کی کوٹھی تک انگریزی گورنمنٹ کے وفاتر مل بند گہر وغیرہ کے سے
 ہوئے تھے اور اسکے پاس یڑانی چاؤنی کا بار بار تھا اس ہاڑی پر ایام حدنگی مختلف یادگار
 سرکار انگریزی نے سوادی میں جہاں جو شخص ہلاک ہو ہے وہاں تہر پر اسکا نام و عمر لکھ دیا
 گیا ہے ان کے علاوہ ایک سارہ سا جو ہے جسکی چاروں طرف ان لوگوں کے نام لکھے
 ہیں جو اس جگہ لڑائی میں مارے گئے تھے سارہ کے اندر دیر جانے کی شیرعیاں ہی ہوئی ہیں
 علاوہ ان مقامات کے حکو صرف ایام حد سے تعلق سے ہاڑی پر بعض قدم معانات موجود
 ہیں اس ہاڑی پر دیر در شاہ کی شکار گاہ تھی جسکو کوٹنگ شکار کہتے تھے۔ ہاں دیر در شاہ
 بیربہ سے شہر کی لٹ لاکر بھڑی کی تھی جو کوٹنگ کی لٹ سے کس قدر جمی ہوئی ہے اور اس
 رصد گاہ پر لٹ تارہ ہے جو اس زمانہ میں بیربہ کے نام سے مشہور ہے کہتے ہیں کہ
 اس رصد تارہ کے تاروں میں سے بیچے بیچے میلان کو رستہ چلا جاتا ہے یہی مقام پر
 ایک عہد داولی سے جو دیر در شاہ کے وقت کی تھی اور شکار گاہ کے ساتھ تعمیر ہوئی تھی
 اس شکار گاہ کو جہاں ماہی کہتے تھے جس نام سے وہاں کا موضع اب تک مشہور ہے
 اس شکار گاہ کی تعمیر کا حال مورخ نے یوں بیان کیا ہے کہ شہنشاہ جہری میں ودرنگ
 مل میںی ماں جہاں کا انتقال ہو گیا اور اسکی جگہ اسکا بیٹا جو شہنشاہ ودرنگ شہنشاہ

معلوم ہوتا ہے کہ یہ بہت پوری کھجوا لی گئی تھی۔ آخر زمانہ میں مرہٹوں نے بھی اس نیلی
چھتری کی مرمت کرائی تھی۔

تعمیرات پیر و ن شہر

کشمیری دروازہ کے باہر قدسیہ باغ ہے پہلے اس باغ کے مشرق کی طرف دریائے جمنہ
بہتا تھا مگر اب وہاں سے بہت دور بہتا ہے۔ اس کے چاروں طرف دیوار تھی وہ بھی توڑ ڈالی
گئی ہے۔ صرف باغ کا دروازہ شکستہ حال موجود ہے کسی زمانہ میں نہایت خوبصورت بنا
ہوا تھا۔ قدیم عمارات میں سے اس باغ میں صرف ایک خوشنما مسجد سنگ سرخ کی بنی
ہوئی باقی ہے جس پر خدر کے زمانہ کی گولہ باری کے نشانات موجود ہیں اس باغ میں اُن
توپخانوں کے مقامات بنے ہوئے ہیں جہاں سے انگریزوں نے شہر کی فہیل پر گولہ باری
کی تھی اور جنوب و مغرب کے کونہ میں جنرل نکسن کی قبر ہے۔ باغ کے شمال و مغرب کے
کونہ میں لڈو کیسل ہے جہاں مسٹر سمن فریزر صاحب کمشنر رہتے تھے اور اب وہاں وہلی
کلب ہے۔ شہر کی موجودہ فہیل اور وہ سے انگریزی گورنر نے سن ۱۸۵۷ء اور ۱۸۵۸ء کے
مابین بنولے تھے اور اُنھی زمانہ میں کشمیری دروازہ بھی از سر نو تعمیر کیا گیا تھا تاکہ آئندہ
مرہٹوں کے حملوں سے شہر محفوظ رہ سکے۔ کیونکہ جب سن ۱۸۵۷ء میں جنونٹ راؤ بلکر نے شہر
پر حملہ کیا ہے تو انگریزوں کو اُنکی حفاظت میں بہت مشکل پڑی تھی۔ انگریزوں کی طرف سے
کرنیل اختر لونی داوٹر لونی اور کرنیل برن صاحب شہر کے محافظ تھے مرہٹوں نے ستر نو
فوج اور ایک سو تیس ضرب توپ سے سات روز تک یعنی ۸ اکتوبر سے پندرہ اکتوبر تک شہر
پر متواتر حملے کیے مگر انگریزوں نے بہت تھوڑی سی فوج سے اُنکے حملوں کو پس پا کر دیا اور وہ
بے نیل و مارم واپس گئے ظاہر شاہی فہیل کہی مکمل نہیں ہوئی اور جو کچھ بھی ہو سکا سن ۱۸۵۸ء

جامع مسجد کے پیچھے جاوڑی بازار ہے اس بازار کے وسط میں شاہ نولا کاٹھ ہے
 شراب ماتی ہیں ہا یہاں ایک فقیر شاہ بدو لامی رہا کرتے تھے یہاں سے سید ہارستہ
 قاصی کے حوص کو گنا ہے۔ یہ حوص اب ماتی ہیں ہے صرف نشان رہ گیا ہے۔
 قاصی کے حوص سے ایک دستہ لال چاہ کو گیا ہے اس بازار میں ایک جھوٹی سی مسجد
 سنگ مرخ کی سارک سلیم کی سوائی ہوئی ہے۔ یہاں مگر یہی سیاہ سالار حتر لونی کی سوائی
 تہیں یہ مسجد تکستہ حال ہے اور وہی کے خیم خانہ کے سپو پوٹھی ہے لال چاہ سنگ
 مرخ کا سا ہوا ہے اس سب سے ہکا نام لال کو اں ہے۔ اس مار میں لال درون
 بدل میگ حان کی جوئی اور ریت محل کا سکاں مشہور مکانات ہیں جہاں اب محلے
 اکا دین قاصی کے حوص سے دو سلاستہ سید ہا عمیری مدھارہ کو گیا ہے اس دستہ
 یر رخصیہ سلیم کی جوئی ہے جہاں ایک محلہ آتا ہے اور گلی تاتہار جہاں ایک فقیر
 تار شاہ رہتے تھے مامی محلہ میں حما کے ٹیل کے رہستہ میں سب سے پہلے قابل فکر
 نگسود کا گھاٹ اور دس سو امیدہ مقام ہے اس معامات کا تعلق قدیم ہندو تواریخ
 سے ہے اندھیت کے بانڈے مادشاہ دس سو امیدہ یر بودستہ کی پوجا کی تھی اور
 نگسودہ گھاٹ یر تیرا دیوتا کو دیدہ کا دو مارہ علم دیا گیا تھا۔ نگسود گھاٹ اب دریا کے
 بہش جانے سے جلی میں ہے اس کے قریب جلی جینری کا گند یا سنگد ہے بعض کا قول ہے
 کہ یہ بہش دھول کے زمانہ کا سدھ ہے اور اسکو ہایوں مادشاہ لے توکرار سرلوہا یا
 انگی صرہ مرمت کی تھی اور جہانگیر نے پھر میں کچھ مرمت کر کے یہ عمارت منکھ کے اندر
 کھڑادی تھی مدیہ بانگیر شاہ اب اگر شاہکس پر میں جائے کا مرانی ستیں گاہت
 ایشیاں اینت جو کہ جہانگیر کا لقب مددوات کے مت ہشیانی قرار پایا تھا ابھی کے

نام ہوا اور شہر فیروز آباد کی یہ جامع مسجد اور کلان ترین مسجد ہو چکے تعجب نہیں کہ فیروز آباد کا شہر جنما کے کنارے تک آباد ہوا اور فیروز شاہ کا کولہ اس کے جینوبی حدود سے باہر ہو کیونکہ عموماً محل شاہی شہر سے علیحدہ ہوا کرتا ہے اس مسجد کی کرسی بہت بلند ہے اسکی بتیس بیٹھریاں ہیں جو تانہ جان جہان ابن خان جہاں وزیر نے فیروز شاہ کے عہد میں درختہ تعمیر کرائی تھی۔ یہ مسجد گہبی ہے ہر گزین پنج پانچ درہیں۔ اس مسجد کا طول ۱۷ فٹ اور عرض ۴۱ فٹ ہے ہر در پر چھوٹے چھوٹے برج ہیں اور بیچ کا برج بڑا ہے کل پندرہ برج ہیں۔ اسکی دیواریں سڑک سے ۶۶ فٹ بلند ہیں اور ان کی طرف پہلوں بنی ہوئی ہیں اور مسجد کا دالان زمین سے ۴۸ فٹ کی کرسی پر کسی زمانہ میں اس کی استرکاری کے نقش و نگار بہت خوبصورت تھے اسکے صحن میں کئی قبریں ہیں بنجلاؤں کے ایک جان جہان بانی مسجد کی ہے اور دوسری خان جہان اؤمکے والد کی ہے مسجد پر کیتہ کندہ ہے۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت آفریدگار در عہد دولت بادشاہ دین دار والوائق تباہید الرحمن ابوالمظفر فیروز شاہ سلطان خلد اللہ ملکہ ابن مسجد بنا کردہ بندہ زادہ درگاہ جو تانہ مقبول الخطاب خان جہان خدایرین بندہ رحمت کند ہر کہ درین مسجد بنیاد بدھاے خیر بادشاہ مسلماناں و این بندہ بقاتحہ و اخلاص یاد کند حق تعالیٰ این بندہ را بیا مزد و بجزرتہ الہی و آکہ مسجد مرتب شد تباہید ہم ماہ جمادی الآخر سنہ تسع و ثمانین و سبعمائے ہجری

مسجد سید رفائی صاحب

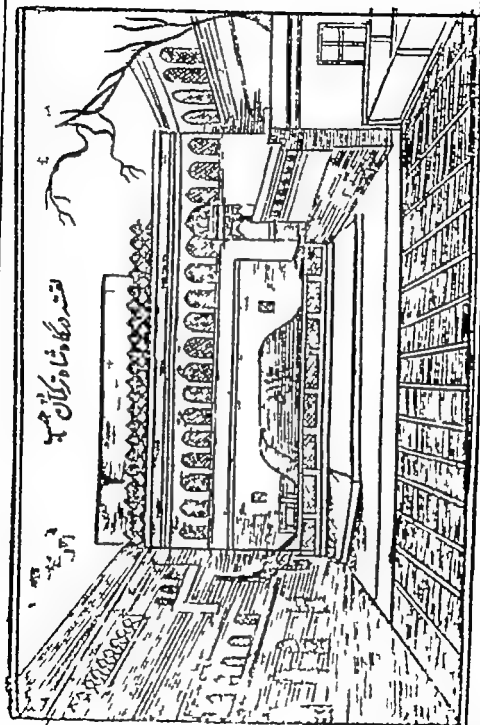
اس استہ میں سید رفائی صاحب کی مسجد ہے جو بہت قدیم زمانہ کی بنی ہوئی ہے مگر چونکہ خدر سے پہلے یہاں سید صاحب سکونت پذیر تھے اور اُسکی کچھ مرمت بھی اُنھوں نے کرائی تھی اس سے اُنکے نام سے مشہور ہو گئی آثار الصنادید میں لکھا ہے کہ ان سید صاحب کے ہاں ایک مجلس بنا حضورؐ ہو ا کرتی تھی اور اُس مجلس میں خاص مریدوں کے ہاتھ چمڑے ہوتے تھے اور وہ حالت وجد میں ایک دوسرے کو چمڑے مارتے تھے مگر کوئی زخمی نہ ہوتا تھا اور اگر ہوتا بھی تھا تو سید صاحب لب لگا کر اُسکو شوق چھا کر دیتے تھے مجلس کی بڑی شرط یہ تھی کہ اُسکے گرد و پیش میں کوئی عورت نہ ہو۔ نواب مصطفیٰ خان اور محمد امیر خوشنویس کے مکانات بھی اسی سڑک پر واقع تھے اسکے بعد نواب عزیز آبادی کی حویلی ہے جہاں اب ایک محلہ آباد ہے آگے چل کر شیدی فولاد خاں کا بنگلہ تھا شیدی فولاد محمد شاہ کے وقت میں شہر کے کووال تھے اُسکے آگے مفتی صدر الدین خان کی حویلی ہے جو اب تک موجود ہے یہ حویلی اصل میں لالہ ہزارہ بیگ کی حویلی تھی جو مفتی صاحب نے خرید لی تھی اسکے آگے ٹیما محل کا محلہ ہے جسکی وجہ تسمیہ کسی کتاب سے دریافت نہیں ہوئی چلی قبر سے ایک راستہ چوڑی والوں کے محلہ کو گیا ہے اور ایک راستہ شاہ کلن کی ڈگڈگی سے بللی خانہ محلہ سے ہوتا ہوا ستیہ رام کے بازار کو نکل گیا ہے۔

رضیہ سلطانہ کا مزار

بللی خانہ کے پاس رضیہ سلطانہ بیگم کا مزار ہے آپ کے مزار کے گرد ایک مختصر سا احاطہ

نقشه درگاه شاه ترکان

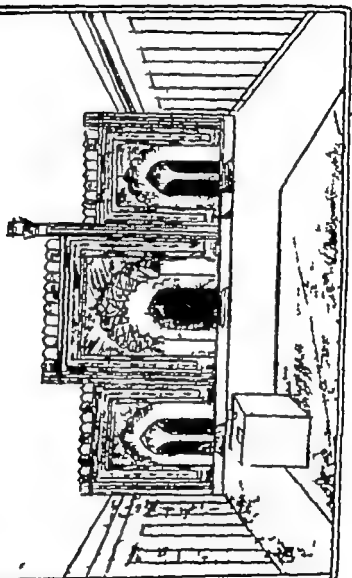
درگاه



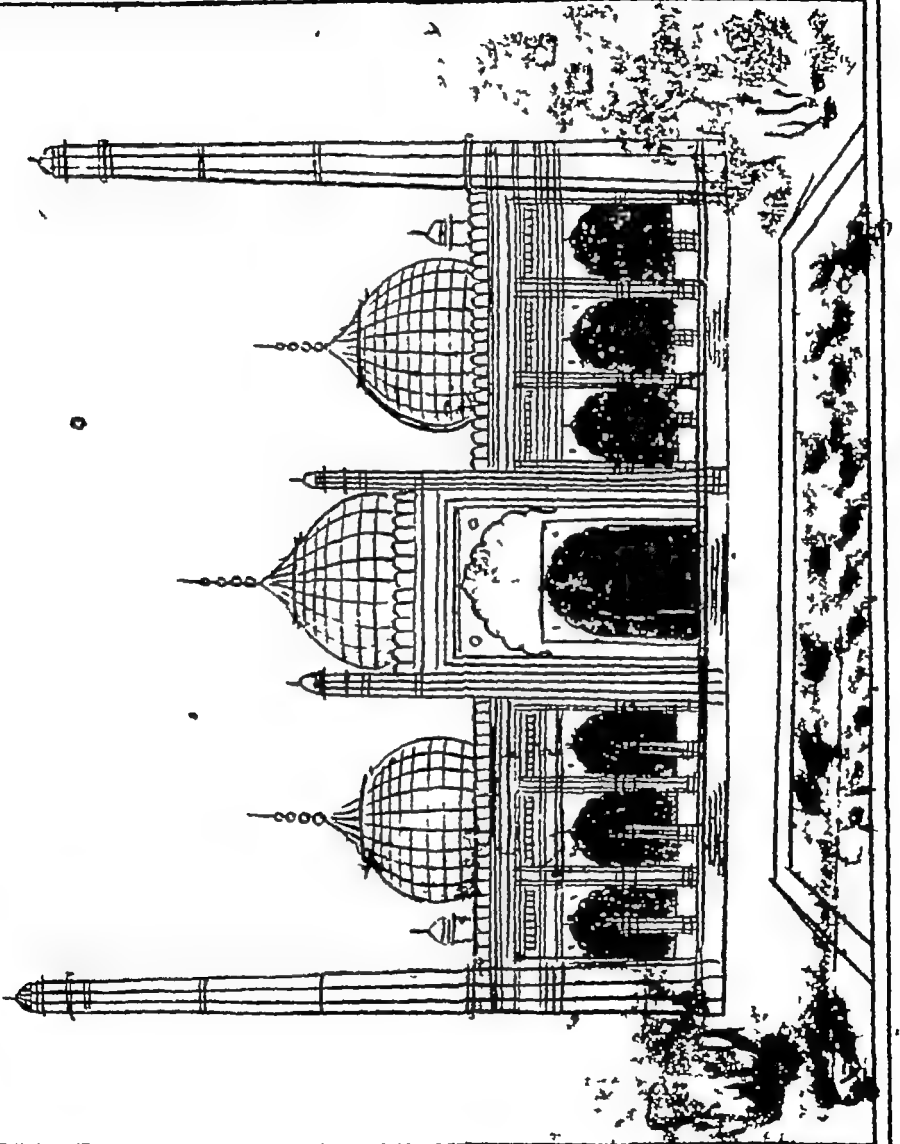
اولیا سچر

فیض بازار سے جسکے پچ میں مثل چاندنی چوک کے نہر بہتی ہے اور اس نہر کا نام فیض نہر ہے
 دہنی طرف رستہ بہرام خاں کے تراشہ کو موڑ جاتا ہے۔ اس رستہ میں اولیا مسجد رستہ
 کی بنی ہوئی اور اس کے آگے درمی کی مسجد رستہ ہجری کی ایک بڑج کی بنی ہوئی ہے۔ پورا
 سے رستہ فیض اللہ خان گنجش کے کمرہ کے نیچے ہوتا ہوا جتلی قبر کو آتا ہے دست رستہ کی طرف
 نواب اعظم خاں کی حویلی ہے جہاں اب تک محلہ آباد ہے اور دست جیب کی طرف ترکمان دروازہ
 کو رستہ گیا ہے چلی قبر کی بابت مشہور ہے کہ یہ سید روشن صاحب شہید کی ہے جس تعمیر کو
 ساڑھے پانسو برس ہوئے جو رستہ ترکمان کو گیا ہے اٹھین میر محمدی صاحب کا فرادہ ہے یہاں
 مرزا سلیم ابن کبیر شاہ بھی مدفون ہیں اس سے آگے غلام علی صاحب کی خانقاہ ہے۔ علاوہ
 شاہ صاحب کے یہاں مرزا جان جانان منظر اور شاہ ابو سعید رحمۃ اللہ علیہ کے فرار ہیں اور اس
 سے آگے شاہ کلن کی ڈگڈگی یعنی فرار ہے اور اس سے آگے ترکمان دروازہ کے پاس شاہ
 ترکمان کا مزار ہے پیر بیابانی کی درگاہ ہے اور یہی درگاہ کے سبب سے اس دروازہ
 کا نام ترکمان دروازہ رکھا گیا ہے۔ ایک احاطہ میں آپ کا مزار ہے جسکے گرد سنگ مرمر
 کا کھڑا لگا ہوا ہے اور تھوڑی دور تک سنگ مرمر کا فرش ہے باقی سنگ مرمر بچا ہوا ہے
 اس درگاہ میں ایک کھرنی کا درخت ہے جسکی بابت بیان کیا جاتا ہے کہ حضرت مخدوم جہانیا
 جہاں گشت کا بویا ہوا ہے۔ تاریخ وفات آپ کی ۲۴ رجب ۱۰۳۷ھ ہے اس تاریخ پر سال
 بہت دھرم سے آپ کا عرس ہوتا ہے چلی قبر سے دوسرا رستہ سید ہاجا مع مسجد کو
 جاتا ہے۔

مسجد روشن الدوله



نقشه زینت المساجد



زینت المساجد

حیراتی در دارہ کے یاس ریب المساجد ہے حکومت شہر میں ریب المساجد اور ملک کی بیٹی نے سزایا تھا انکا من شمال کی طرف اس مسجد میں ہے حد کے حدت ہے مسجد موجی قصہ میں آئی تھی تو قویہ اکھیر ڈالا گیا تھا یہ مسجد سات در کی ہے حج کا حد طراہ اس یاس کے در چھوٹے ہیں اسکے ملے بہت لمبے ہیں کل مگ سرح کی سی ادی ہے اور بہت خوبصورت ہے اسیر پکتہ کدہ ہے۔

مولن مادہ محمد صلح تھا اس سایہ ار رحمت قرپوش ماس بہت

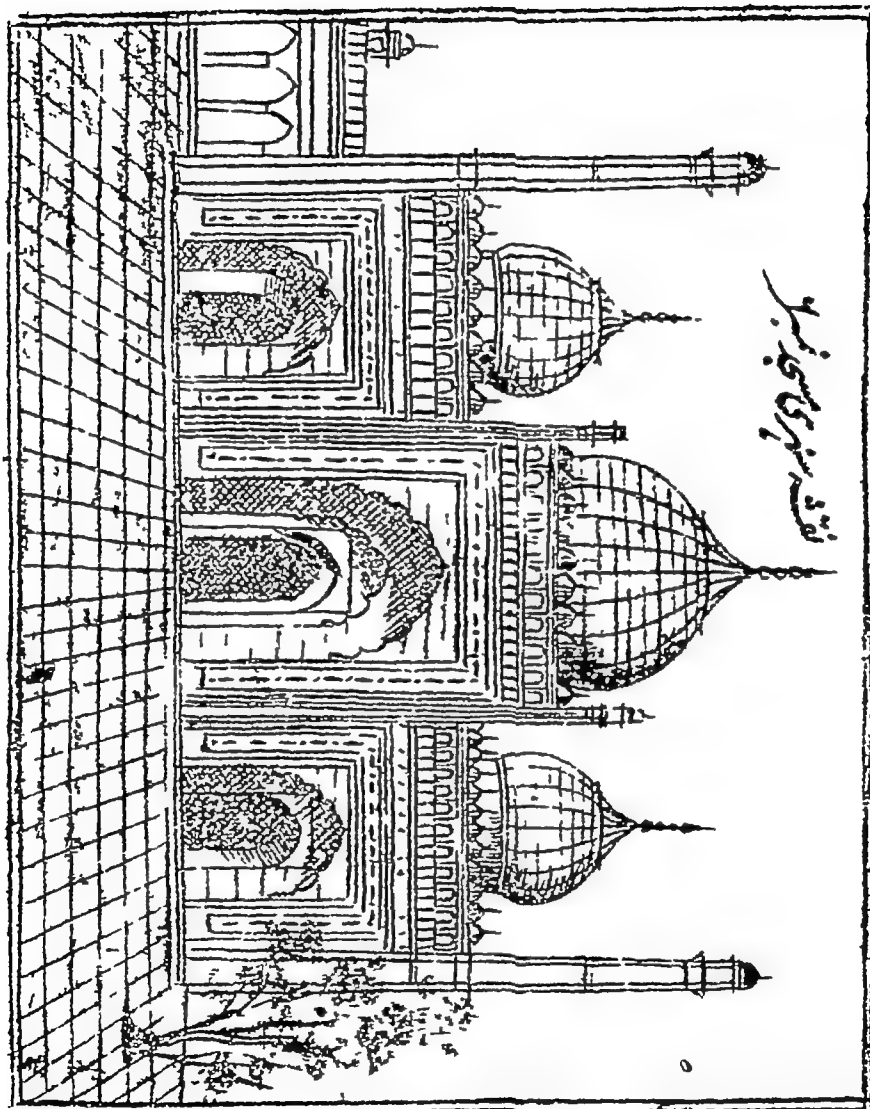
روشن الدولہ کی سنہری مسجد

فیض امار میں قاسمی دہلوی کے من و دل الدولہ کی سنہری مسجد تھی جسے سنہری چتے ہیں مسجد کا سے کو توالی کے مرس کی سنہری مسجد روشن الدولہ نے سوائی تھی اسیر پکتہ کدہ ہوا

شاہ ہمیگوں مرشد کمال ولایت و شکار
معدلت گستر محمد شاہ عاری ماد شاہ
کرد تعمیر ظلالی مسجد عرش استشاہ
کردہ در نور شعل مہر روز و شب نگاہ
ہر کرد آتش و عو سار و ستودیاں گناہ
مسجد جوں بیت اقصیٰ بہت دور آگاہ

شکر حق کریمین میں سید عرفاں یار
در ماں شاہ اسکندر شاہاں حمید قد
روشن الدولہ طعراں صاحب حدود کرم
مسجد کا در مصاے صحن قریب تھا
خمس صاف ادب انار حیمہ کو ترڈ
سال بلکہ میں سانی یا مہار اہا ہم

نقشه شهر سیبویه



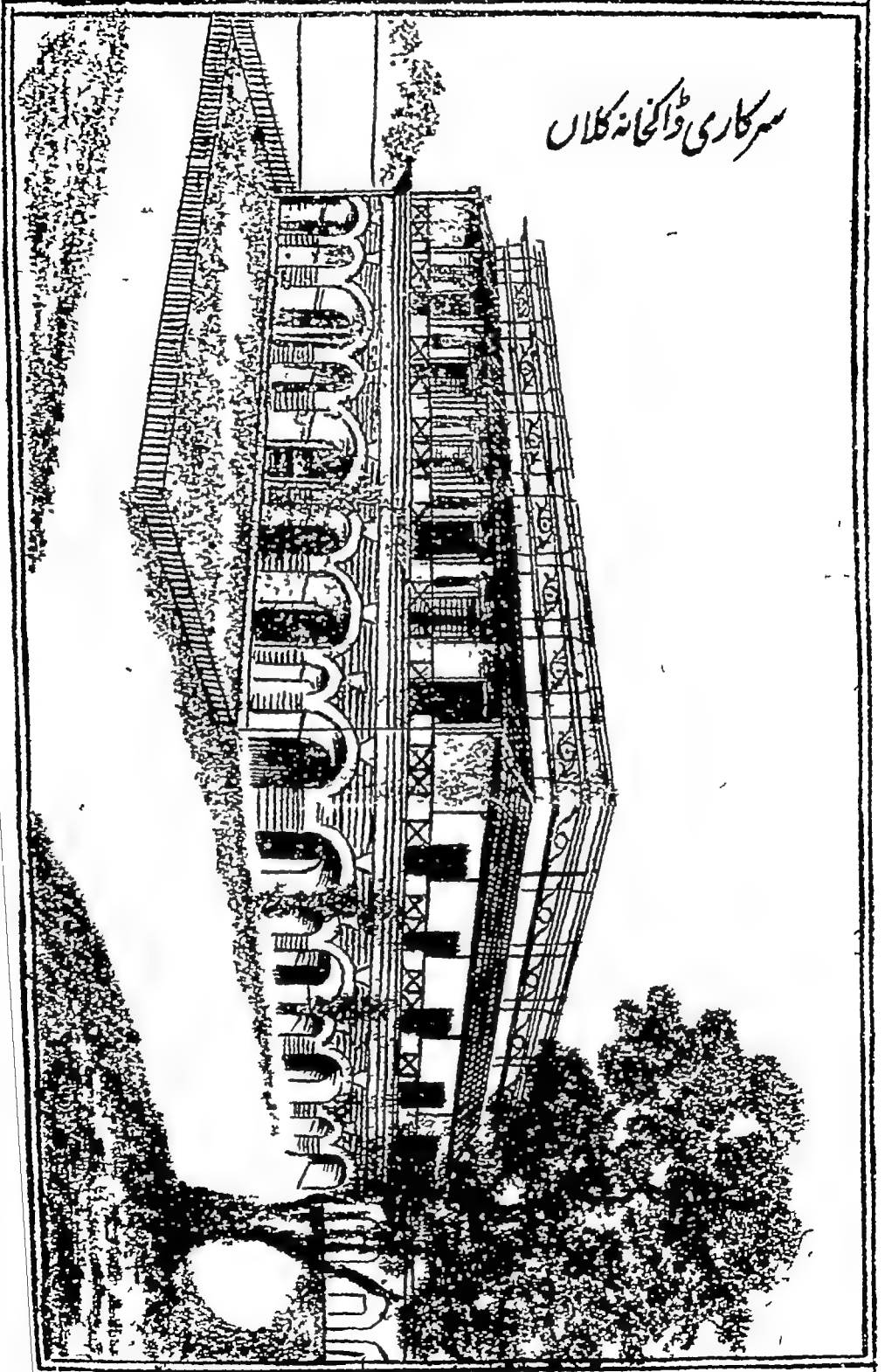
کے مابین حاصل ہوا واقعہ تھا قلعہ کے دہلی دربارہ کے سامنے دو بہتر کے ہاتھی کھڑے
تھے جس کا ذکر لال قلعہ کے بیان میں ہو چکا ہے جو اگر دس لائے گئے تھے اور جس کی آ
سیاں کیا جاتا ہے کہ حیوڑ کے محافظین کے مت اُن پر سوار کیے گئے تھے ان ہاتھیوں کے
کچھہ اعر اقلعہ میں سے دستاں ہوئے تھے جسے ایک ہا ہی مرتب کیا گیا ہے اور وہ ملک
کے ماغ میں موجود ہے جیسا کہ اوپر بیاں ہوا

جواد خان کی سنہری مسجد

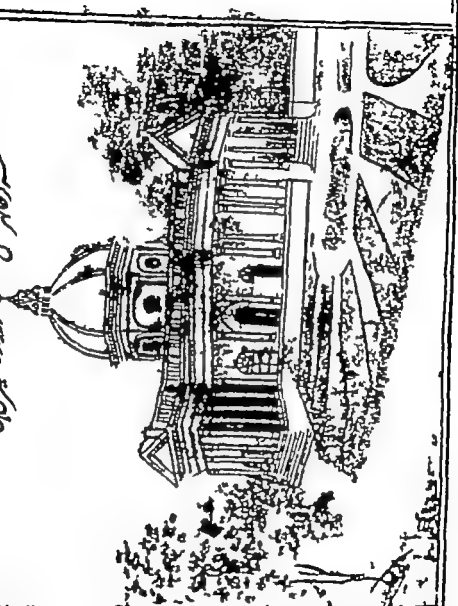
دہلی دربارہ کے سامنے تھوڑی سی جواد خان کی سنہری مسجد ہے حوالہ عین شیر
ہوئی تھی یہ مسجد گھاسی کی سی ہوئی ہے جواد خان قدسیہ بیگم والدہ احمد شاہ کا مشہور
حب احمد شاہ تخت سے اُٹسے گئے اور اُنکی آنکھیں نکال ڈالی گئیں تو جواد خان سی قتل
کر ڈالا گیا تھا اسکے دو بیار گھاسی کے ہیں اسکے تیسوں رُح کاٹ کے سے مئے
تھے جس سے مئے مئے تاسے کے بتراوتا سے یسوں کے تیر چڑھائے گئے تھے حب کا
گلیا تو رُح اُٹا ڈالے گئے مسجد کی بائیں طرف کاٹ کے والاں میں کچھ ترکات کہے
رہتے تھے اسیر یہ کتہہ کہہ ہے۔

تکرتی در عہد احمد شاہ جاری مادتا مسجد سے کردہ سادہ قدسی عرواحہ سعی لواب بہادر صاحب لطف و کرم ماہ دوس و صاب محسن آروے نکست سال ترکیت چہرم مات ارباب علم	حلقی ہروداد گریستا ہاں عالم را پناہ مادونم میں عام آن ملائک مسجد و گاہ ساحت تعمیر حسین حاوید حالی دستگاہ ہرکہ ارتش ہمارت کردستہ پاکار گاہ مسجد یب مقصد طبع نور آتہ
--	--

سرکاری ڈاکخانہ کلاں



قصر حاکم متصل به مدرسه کتیریایی



کرنیل جمیسکنس کا گرجا گھر

اسکے سامنے کرنیل جمیسکنس کا بنایا ہوا گرجا گھر ہے اسکی عمارت میں اسی ہزار روپیہ خرچ ہوا تھا گرجا کے احاطہ میں کرنیل جمیس اسکنس کی اور سن فریزر کی قبریں ہیں جو ۱۸۲۵ء میں دہلی میں بنائی گئی تھیں سرٹامس ٹسکلف صاحب کی بھی قبر ہے جنہوں نے ٹسکلف کیبل کی عمارت بنائی تھی۔

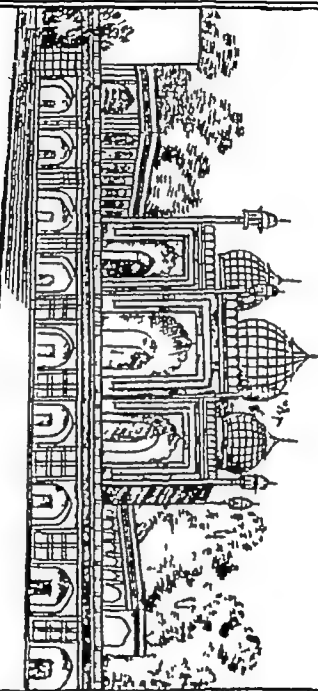
محل مردان علی خان

جو شہر کی یہاں سے جامع مسجد اور لال قلعہ کو گئی ہے اسکے کنارہ پر مردان علی خاں کا محل تھا جہاں ہائی اسکول ہے اسی مکان میں ۱۸۵۷ء کے بعد بہت دن تک دہلی کے ریڈیڈنٹ رہا کیے اور اسی مکان میں دہلی کالج تھا جو ۱۸۵۳ء میں بند ہو گیا۔

سرکاری ڈاکخانہ

اسکے بعد سرکاری ڈاکخانہ کی عمارت ہے جہاں حذر میں چند اہلکار بہت مزدوری کے ساتھ اخیر وقت تک کام کرتے رہے تھے اور حال میں انکی ایک یادگار وہاں بنائی گئی ہے۔ ڈاکخانہ کے قریب پرانے میگزین کا دروازہ ہے جسکو ملازمین سرکاری بہت ہی بہادر سی کے ساتھ باغیوں سے بچایا تھا اور آخر کار میگزین کو اڑا دیا تھا یہاں سے ٹرک جنوب کو ریل کے پل کے نیچے سے گزر کر سیدھی قلعہ کے نیچے ہوتی ہوئی قلعہ کے لاہوری دروازہ کے سامنے سے گزر کر فیض بازار میں جا ملی ہے جو قلعہ کے دہلی دروازہ کے گوشہ کے دہلی دروازہ کے مابین اس طرح واقع تھا جیسیکہ قلعہ کے لاہوری دروازہ کے اوپر

نقشه فخر المساجد



محل تھا جس کے اب ریل کا اسٹیشن ہے وہاں پنجابی کٹرہ میں نواب اورنگ آبادی سکیم کی
بنوائی ہوئی بہت بڑی مسجد تھی یہہ خاتون اورنگ زیب بادشاہ کی بیوی تھیں یہ مسجد سرخ
رنگ کی بنی ہوئی تھی

فخر المساجد

لب سڑک کشمیر پر وازہ کے پاس فخر المساجد بنی ہوئی ہے یہ ایک چھوٹی سی نہایت خوشنما
مسجد ہے کرسی میں کئی دوکانیں ہیں مسجد کی روکار سنگ مرمر کی ہے اور سنگ سُرخ کی کچی
کاری ہے مسجد کے اندر اجارہ تک سنگ مرمر ہے اسکے بروج سنگ مرمر کے ہیں جنہیں
سنگ موسیٰ کی وہاں ریاں بنی ہوئی ہیں بروجوں پر سنہری گلے ہیں اندر کا فرش سنگ مرمر
کا اور باہر کا سنگ سُرخ کا ہے جنوبی ضلع میں نہایت خوبصورت دالان سنگ سُرخ
کے سنے ہوئے ہیں شمال کی طرف بھی جواب میں دالان ہے اُسی طرف حوض اور فوارہ
تھا۔ یہ مسجد فاطمہ فخر النساء بیگم زوجہ نواب شجاعت خاں نے اپنی یادگار بنی مسکنہ
میں بنوائی تھی اس پر یہ کتبہ کندہ ہے

کتبہ

خان دین پرو شجاعت خان بخت یار	بارضائق تعالیٰ از طفیل مرتضیٰ
صدر خاتوناں کنیز فاطمہ فخر جہاں	یادگار ش ساخت این مسجد بفضل مصطفیٰ

کتابہ دروازہ

يَا اَللّٰهُ لَا اِلهَ اِلَّا اَنْتَ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اَنْتَ اَللّٰهُ

کتابہ اندرونی پیشانی چوکھٹ

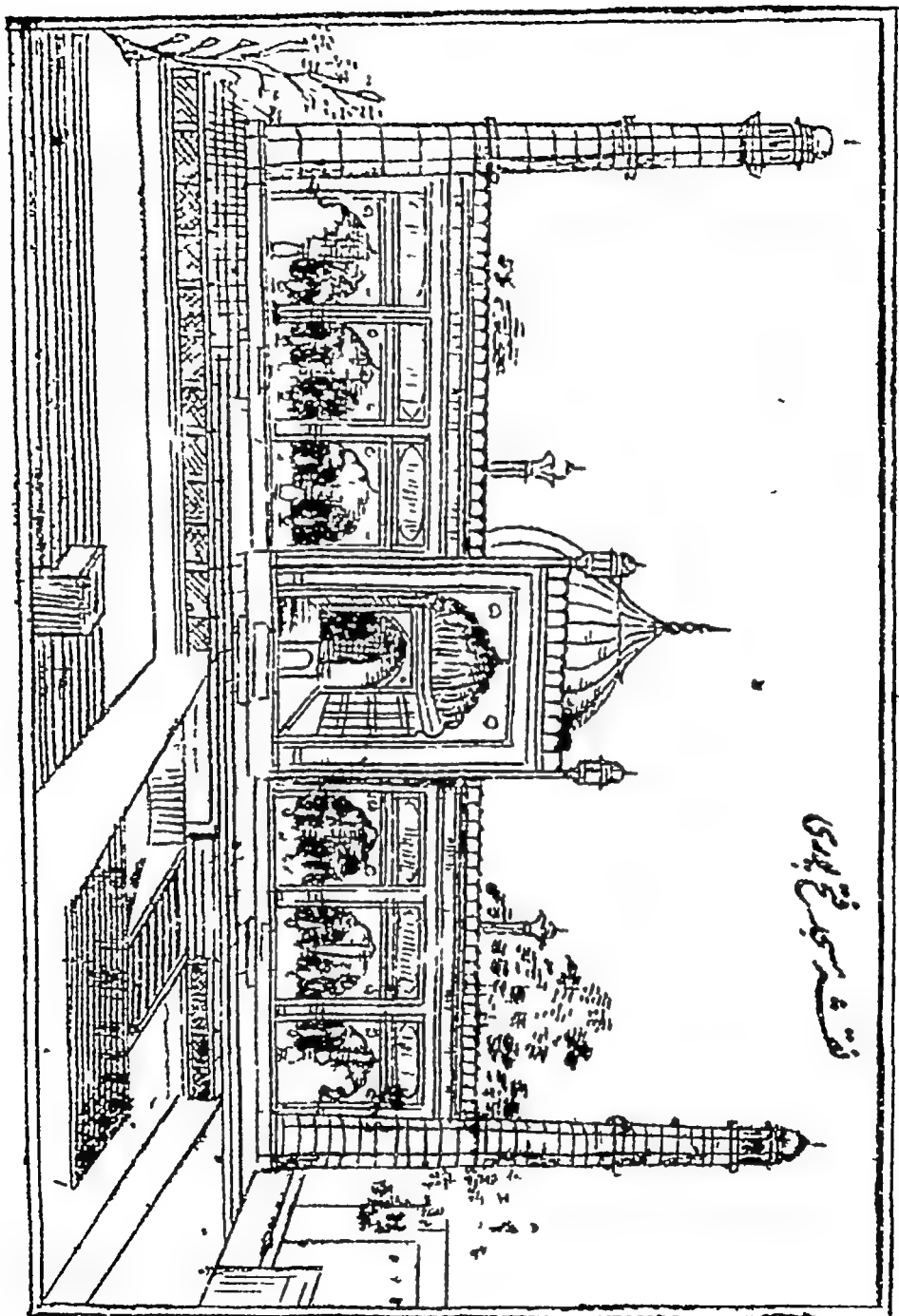
بسم اللہ الرحمن الرحیم و در ماتحتی رب تعالیٰ تمام شد این مادی و چاه در ماه رمضان
سہ ہمد و بیجا و بہت ہجری ر ح محمد مصطفیٰ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حضرت اللہ در ہا
حادل اسلام شاہ بن شیر شاہ ساگرد کا کردین از حملہ پیشی خواجہ غلام الملک عرف عبد
لاؤرقوتی سدہ گان کر مار لے امید و رعایت و در حرکت کرد و مار سری مایتک

کتابہ دیوار شمالی

بسم اللہ الرحمن الرحیم در عہد و زماں شاہ سلطان السلاطین و المظفر اسلام شاہ بن شیر شاہ
سلطان حلد عبد ملک و سلطانہ ساگردہ ابن یاء توفیق اسد و روح رسول اللہ ملک غلام
الملک عرف ابو عبد اسد لاؤرقوتی مدار الملک حضرت دہلی فی سستہ آبی و حمیں و شہادت

دوسر در دار شرق میں جامہ لی چوک کی حاب اور شیر محبوب من مادر لال چاہ کی
طرف ہے حاکمہ جامہ لی چوک کی حاب ہے اب شیر و سری سرل سادی گئی ہے
ساکہ کرلیہ کی آمد لی ٹر حاسے طالب علموں کے مکات کے ساسے مایعہ ہا حاب
حباب و گاہ ہے شہر ہمد کے بعد یہ سہ صسط ہو گئی تھی جب شہر میں حضور
بصر ہمد دہلی میں بحالت و بیحدی تشریف لائے تھے تو یہ سہ در سیر و مسلمانوں کی
عسادت کے لیے واکہ اشت کر دی گئی تھی اب اسکا اسطام ایک کیٹی کے سیر ہے
بح پوری کے ساسے سے سید ہی شرک بیل کے کشیتس کی شرک سے حالی ہے۔
اس شرک کے مائیں طرف کیرج مش کما مائیں سے حویٹے لوب مدد حرکت کا

فندق مسجد فتح آبادی



دہلی کی آبادی یارس کی آبادی کے برابر تھی۔ کارواں سرائے کے سامنے شمال کی
 طرف جہاں آساہنگیم کا مع تھا جو نو سو شتر گراما دو سو چالیس گرجوڑا تھا۔ جو جو نصرت
 مارہ دریاں وغیرہ اس مع میں ہی ہوئی تھیں اب انکا نشان ہی نہیں رہا۔ اب اسکی جگہ
 زیادہ قطعہ بین ٹاکر ملک کا مع اگر نری قطع کا سا ہوا ہے گہنا گہر کے سامنے ملک و کٹورا
 میسر ہد کا سنگ مرمر کے جو رو رت استادہ کیا گیا ہے اسکے میں ثبت ٹاؤں ہا
 کی عمارت سی ہوئی ہے حسین میسپیل کنڈی کے ایک لاکھ پچیس ہزار چار سو ستادوں
 روپیہ خرچ ہوئے ہیں۔ ٹاؤں ہال کے پیچھے ریل کے اسٹیشن تک ملک کا مع چلا گیا ہے
 جس میں شاہ نگیم کے قدیم مع کی ریں ہی شامل ہے مع میں ایک ہاتھی سنگ مرمر
 کا ٹاؤں اکٹرا ہے یہ ٹاؤں دو ہاتھیوں میں سے ایک ہاتھی ہے جو کسی ساد میں قلعہ کے
 دلی دروازہ کے سامنے کھڑے تھے گہنا گہر کے آگے فتح پوری ماڈ ہے جسکی ہاتھا
 یہ فتح پوری کی مسجد واقع ہے یہ مسجد شاہ جہاں کی سیوی ڈوب چھوری ٹیم نے مسئلہ میں
 تعمیر کی تھی اس مسجد کا طول ۵۴ گز کا اور عرض ۲۱ گز کا ہے یہ سنگ مرمر کی سی
 ہوئی ہے اسکا ایک رُح جو ٹی کا دہاری دار سا ہوا ہے اور دوسارے چوتیس
 گز بلند ہیں۔ مسجد کے سامنے صحن میں تالیس گراما اور پچیس گرجوڑا سنگ مسج کا ہے۔
 صحن کے آگے چار سے چڑھ کر کا صحن ہے اس مسجد کی چاروں طرف خاص علموں کے کتبے کے ساتھ
 سے ہوئے ہیں اس کے تین دروازے ہیں ایک شمال میں کھدی باولی مار کی طرف ہے
 یہ باولی ب دوکانوں میں دنگئی ہے یہ شاہ جہاں آباد کی آبادی سے پہلے کی تھی
 ۱۵۷۰ء میں شیر شاہ کے عہد میں سی شروع ہوئی تھی اور چھ سال میں تمام ہوئی تھی
 اسکا کتبہ یہ تھا۔

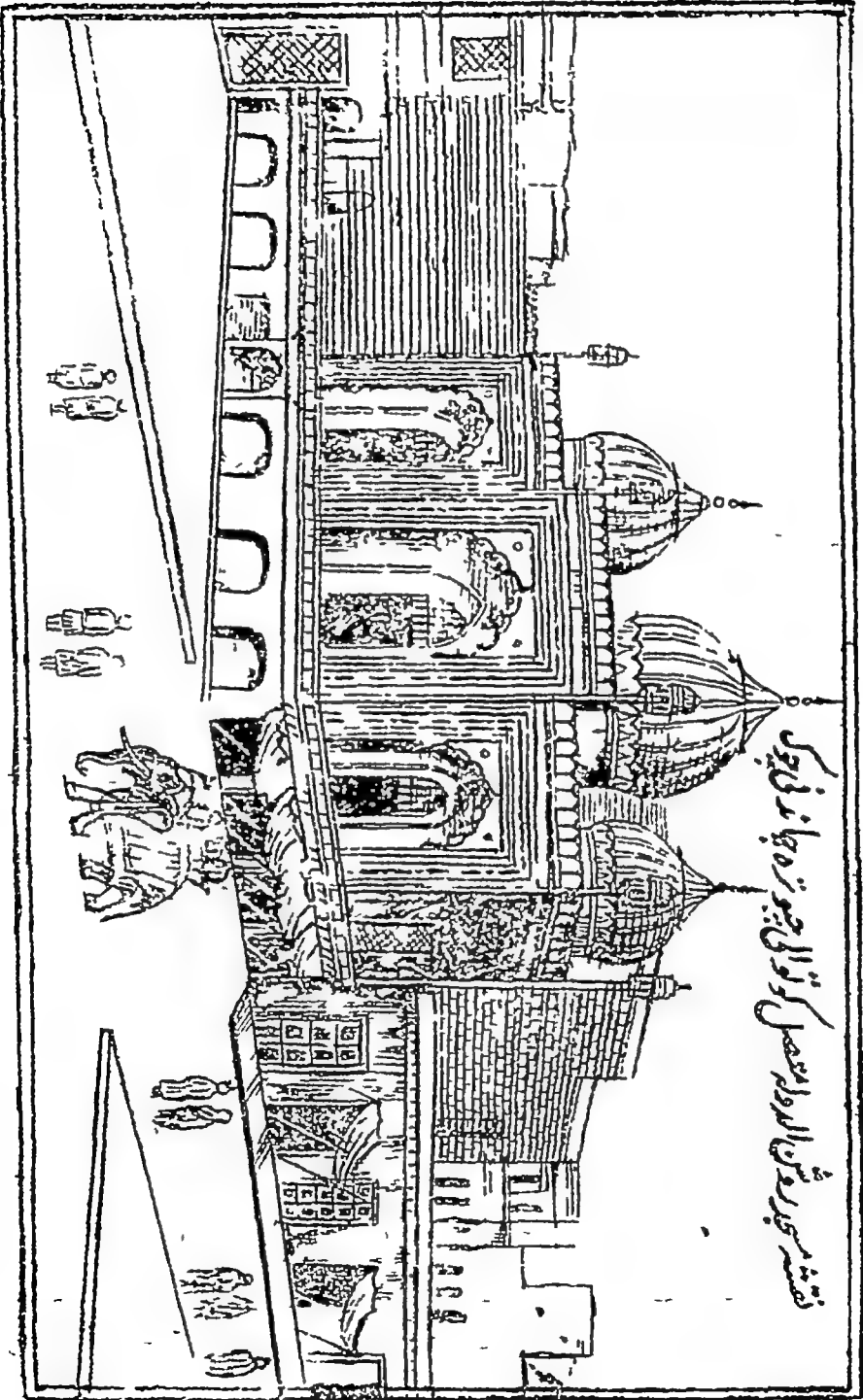
ایرانی بادشاہ نے حاجی فولاد خاں کو توال کو حکم دیا کہ چند ایرانی نقیبوں کو ساتھ لیکر
 امان کا اعلان دو کہ قتل عام بند ہو رفتہ رفتہ آتش فرو ہو گئی مگر جو خوزیری بربادی
 اور خاندانوں کی سبجرتی ہو گئی وہ ہو گئی ایک عرصہ تک سڑکوں پر نعشیں اس طرح پڑی
 تھیں جیسے باغ کی روش پر مردہ پھول اور پتے بڑے ہوتے ہیں شہر جگر میدان گیا
 ایک ہو کا مقام نظر آ رہا تھا۔ کرب و بلا کی صدا ایسے چاروں طرف سے اٹھ
 رہی تھیں۔ سکرۃ الموت کی بھیاں آوازوں نے کمرہ باد کو بہر دیا تھا۔ آسمان سے
 خون برس رہا تھا اور دہلی کی شاہراہیں انسانی گرم گرم خون سے افشان
 ہو رہی تھیں۔ ملک المٹکا پنچہ سب پر دراز ہو رہا تھا جس طرف نظر پڑتی تھی مرگ نہ
 جسنے واروکا مضمون مچ رہا تھا قلعہ کے تمام شاہی زیورات اور سامان اور خزانہ ایرانی
 بادشاہ نے لے لیا۔ اس طرح ہزار ہا اشرافیان اور ساہتہ لاکھ روپیہ اور ایک کروڑ
 روپیہ کے سونے کے برتن پچاس کروڑ کے جواہرات جنکا ثانی دنیا میں نہ تھا نادشاہ
 کے ہاتھ لگے صرف تخت طاوس جو شاہجہان نے بنوایا تھا کئی کروڑ روپیہ کا تھا
 ہاتھی گھوڑے کپڑے جو کچھ اس کے پسند آیا قلعہ نے لے لے غرضکہ ۳۴۸
 برس کی دولت دم بہر میں اسکے ہاتھ آ گئی یہاں سے آگے چل کر نارہتہ و کسر صاحب
 کا گھنٹہ گہر ہے جس میں میونسپل کمیٹی کے پچیس ہزار روپیہ صرف ہوئے تھے اور وہ پچیس
 قسٹ بلند ہے یہاں پہلے جہاں آئزبیک کی کاروانسرا بنی ہوئی تھی جن کا لقب شاہ میگم تھا
 اور وہ شاہجہاں کی میٹی تھیں اور ان کی بہن روشنار ابیکم تھیں جن کے باغ کا ذکر آگے
 آئیگا برنیر سیاح اس سرائے کی عمارت کی بہت تعریف لکھتے ہیں اور کہتے ہیں کہ
 پارس کے شاہی محل کسہم بلہ تھی۔ برنیر صاحب یہ بھی لکھتے ہیں کہ اس زمانہ میں

پہاسی دی گئی تھی اور یہیں تین شہزادوں کی لاشیں لٹکانی لگئی تھیں حکومتی حکمرانوں نے اسے اسے بستر کو گولیاں مار دی تھیں۔ کو تو والی کے پاس سہری مسجد میں قتل عام کے وقت مادر شاہ مارچ ۱۹۲۱ء میں اس کے بیٹھا تھا۔

سہری مسجد

حب مارچ ۱۹۲۱ء میں مادر شاہ نے دہلی میں قتل عام کا حکم دیا تھا تو وہ اسی مسجد میں اس کے بیٹھا تھا ایک شخص نے ختم دید حال اس قتل عام کا اس طرح لکھا جو ہم انگریزی کتاب سے ترجمہ کر کے یہاں درج کرتے ہیں "اکی صبح کو اس راہی مادر شاہ کا حکم جاری ہوا کہ ماشدوں کو قتل کیا جائے۔ حکم کے جاری ہوتے ہی ایک لمحہ میں قتل و غارت شروع ہو گیا جامدنی جو کہ مارا دریاہ اور مسجد جامع کے گرد کے مکانات کو آگ لگا دی گئی اور وہ سب جل کر خاکسبز ہو گئے اور یہاں کے کل ماتسدے قتل کیے گئے۔ کہیں کہیں کسی نے کچھ مقابلہ کیا لیکن اکثر مقامات میں لوگ بے ڈرائی کے فرار کر دیے گئے جو کچھ اور جو شخص ہاتھ آیا اسکو ایراسوں نے مکر لیا قیتمی پکڑے ریور سوئے جامدی کے رقبہ بہت بڑے گئے۔ اس میں مصیبت کو وکیل پور کے محلہ میں ایسے محل سے دیکھ رہا تھا اور مصمم ارادہ کر لیا تھا کہ اگر ضرورت ہوگی تو زور کرنا دوں گا اور خدا کی مدد سے عرب کے ساتھ مرونگا۔ حضرت صاحب قرآن امیر تھور کے زمانہ سے جہوں نے میرانی دہلی کو فتح کیا تھا اور ماتسدوں کو قتل کر لیا تھا اس زمانہ تک ۱۹۲۱ء حکومت ۱۹۲۱ء میں کانامہ گرا دہلی رہی مصیبت ہمیں بڑی۔ رسوں کی محنت کے بعد کہیں بہرہ راقین ۱۹ مارا دست ہوئے آسے دن تک قتل عام ہوتا رہا اس کے حد

فقه سید رضا شریع الدوام تحصیل کو تالی جیو ترہ جہان نامی چوک



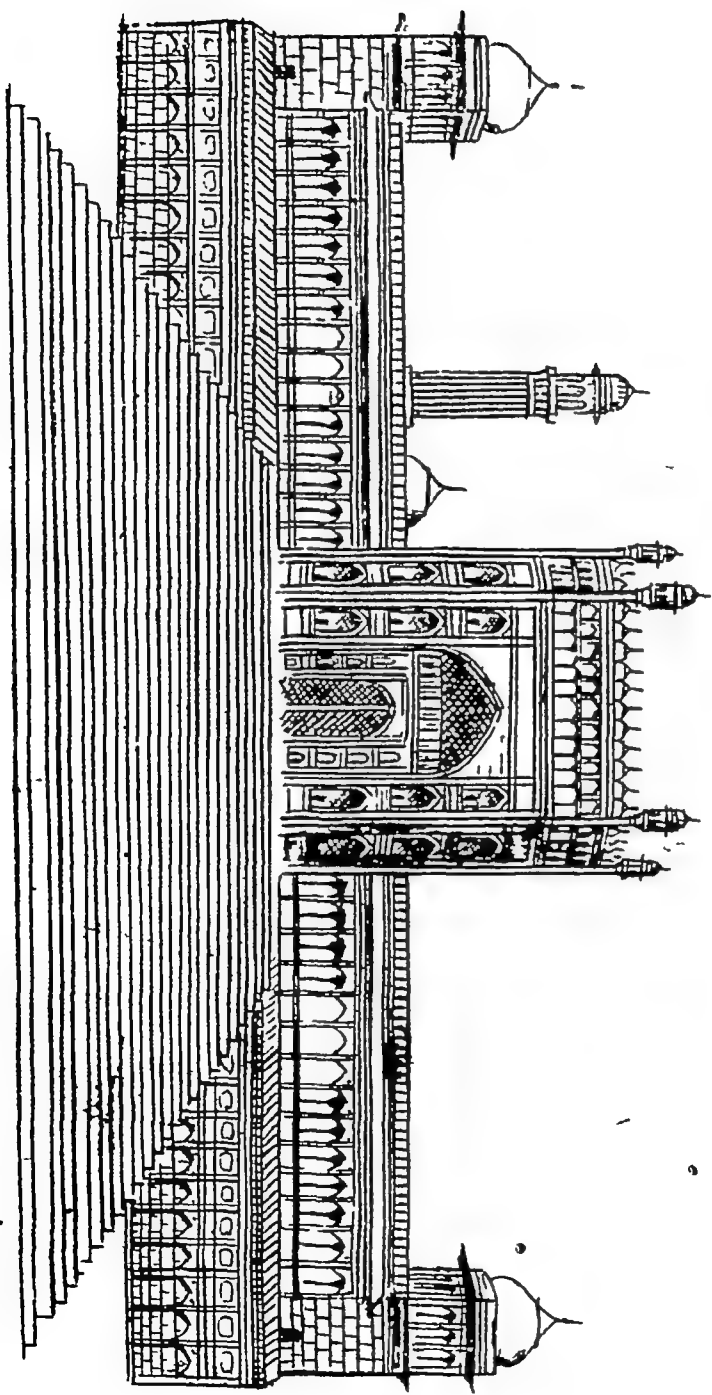
جامع مسجد کے شمال و مشرق میں لارڈ ڈومز کا ہسپتال ساہلو ہے۔
 ہسپتال کے سامنے دیہہ کا مارا ہے جسکی استہار حونی دروارہ تہا جس کے یک
 مادر تہا کے وقت میں قتل عام ہوا تہا اس طرف ایک انگریزی دستہ صبح کا
 جامع مسجد تک پہنچ گیا تہا مگر ہاں سے اُسکو لوٹنا پڑا تہا حونی دروارہ سے
 شرق کی طرف چاندنی چوک کا مارا رہا ہے۔ حونی دروارہ کے
 معامل سرق و سال میں شمر کی سیکم کی کوٹھی اور مل ہے جہاں لدن سک ہے
 ہاں عدر میں سک کا میجر قتل ہوا تہا حونی دروارہ سے کو توالی تک پھیل کی
 سڈی کا مارا کہلا ما ہے اُسکے بعد جوہری مارا کا حصہ ہے اور جوہری مارا
 کے بعد اصل چاندنی چوک ہے اب سارا مارا رنج پوری تک چاندنی چوک کہلا ما
 ہے کو توالی کے سامنے تو ا رہا ہے اور مغرب میں روش الدولہ کی سہری مسجد ہے
 روش الدولہ محمد تہا کے تختی تھے اُسیر یہ کتہہ کندہ ہے

ظل حق ماہر میں شاہ راں
 تیج او کھر سکن در دوراں
 مسجد مدرسہ عالیہ
 ہیجو سعیدیں ملک کرد قرائن
 قلہ رع ارادت کیتیاں

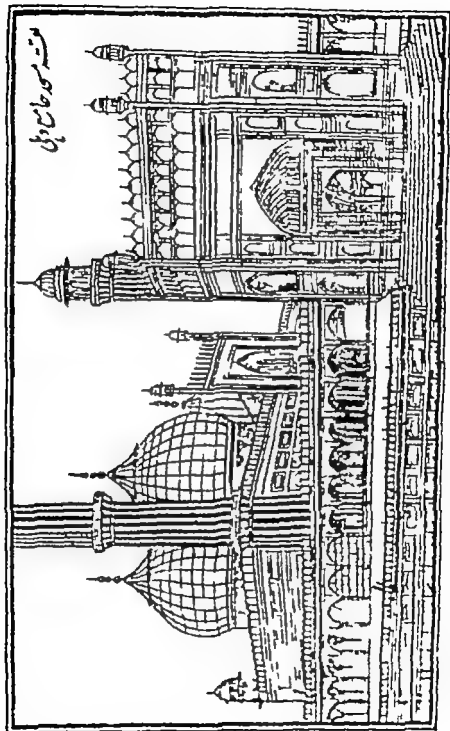
درداں شہ عورتید سریر
 ناصر الدین کہ محمد تہا است
 شرف الدولہ ساسر مود
 ایں دوست الشرف علم و دل
 سال اینچ سا اگت حسرو

کو توالی کے میں شیب مولانا محمد الدین ص فی کا مکان تہا کو توالی کے سامنے مارا
 کے بیچ میں خشتہ میں بیاساں گڑھی ہوئی ہیں جہاں معدود کو بیاسی ملی
 بس نو سہر محمد الرحمن تہا اور راجہ ملک گڈہ راجہ ماہر سنگھ کو عدر کے بعد

نقشه مسجد جامع دروازہ مشرقی



مستند سید حامد دہلی



سنگ مرمر کا ہے اور اس میں سنگ مو سے کی بنت کاری اور پرچین سازی سے مصلے بنا دیے ہیں منبر اس مسجد کا سنگ مرمر کا ہے اور ایسا خوش قطع بنا ہوا ہے کہ جس کا بیان ممکن نہیں۔

اس میں شمالی منار اور سنہ میں جنوبی منار بجلی سے مہندم ہو گئے تھے شمالی منار سر کا انگریزی نے معہ فرش وغیرہ کے مرمت کیا تھا۔ اور جنوبی منار نواب صاحب لہور کے روپیہ سے حال میں درست کیا گیا ہے۔ اب انپرجلی کا تار لگا دیا گیا ہے تاکہ امیدہ بجلی سے محفوظ رہیں۔ مناروں کے بیچ میں تین برج سنگ مرمر کے بنے ہوئے ہیں منار کی برجوں کی طرح انہیں سنگ مو سے کی دھاریاں پڑی ہوئی ہیں جس سے انکی خوشنمائی بہت بڑھ گئی ہے اگرہ کی مسجد کی طرح یہ برج چہت سے نہیں مشروع ہوئے بلکہ چہت کے اوپر ایک گولہ ہے اور گولہ پر سے مثل غبارہ کے اٹھائے گئے ہیں۔

۱۸۵۷ء سے پہلے جامع مسجد کے مغربی مثلثوں میں ایک دارالشفاء اور ایک مدرسہ داراللقاب بنے ہوئے تھے عذر سے پہلے دارالبقا میں مفتی صدرالدین صاحب درس دیا کرتے تھے اور اس مدرسہ کی مرمت بھی انھوں نے کی تھی جامع مسجد کا انتہام اب ایک کمیٹی کی نگرانی میں ہے۔ جامع مسجد کے شمال و مغرب کی طرف دو سو گز کے فاصلہ پر محلہ ہرم پورہ میں حنیفوں یعنی سراوگیوں کا بڑا مندر ہے یہ عمارت بہت عمدہ ہے علی الخصوص دروازہ بر جو کام بنا ہوا ہے وہ دیکھنے کے قابل ہے۔ ۱۸۵۷ء میں یہ مندر بننا شروع ہوا اور سات برس میں منکرتیار ہوا۔ اس کے بنانے میں سراوگیوں کا پانچ لاکھ روپیہ خرچ ہوا لاکھ ہر سکھہ رے اور لاکھ موہن لال نے سوا یا ہے۔ اسکے پہلے حنیفوں کا ایک اور چھوٹا مندر ہے جس کو سب سراوگیوں نے مگر بنوایا ہے۔ جامع مسجد کے

کتبہ دریازدہم

بایدار دستہ صدائے تسبیح مسحائش را ہنگامہ آرائی و اکراں محامع ملکوت و درمہ تہلیل
 مہللائی را تسلط اولیٰ و متکلمان حوامع حسروت و ارادہ و توفیق ماسر محمودہ جہاں را ^{مطلیہ}
 دولت حادید طرہ بن ماساہ وادگردیں یرور کہ میامن وات مقدس سارکتش اولیٰ اس و
 اماں ررودی رورگار کسادہ است آراستہ دارادوکی الحق و اولیٰ کتبہ نوراندہ اہمڈیل درو
 کے دونوں طرف میاں ہیں نہایت لطیفہ و غایت حوسما اور حسین بیہ سے ہوئے ہیں
 کہ ان سے میاں کے اوپر چلے جاتے ہیں ماسروں کے اوپر بارہ درسی کی گرجیاں سنگ
 سے بہایت دلکش و لراہی ہوئی ہیں ان میادوں پر ٹیڑھے سے تھر کی عجب کیفیت معلوم
 ہوتی اور جو یہ رکھائی دی ہے تمام شہر مثل کشورہ کے معلوم ہوتا ہے اور درختوں کی رونق
 اور مکانوں کی حوسنائی سے ایک عجیب عالم دکھائی دیتا ہے شمالی میاں و سب بکلی کے گرد چڑھتا
 اس میں عمارت حالی میں چشم و رسم پہنچ گیا تھا اور جس کا فرش بھی کہ تمام سنگ شہج کا ہے
 ماسا سے گزرا گیا تھا سرکار دولتہ انگریزی نے معین الدین محمد اکبر ساہ وادشاہ کے عہد
 میں کہ اسکو آٹھ ریب میں اس کے عرصہ گذر سے اس میاں کو سوادیا اور فرش بھی درست
 کر دیا اکثرت ماروں کی اشارہ اس مسجد میں مور و رخ سے ریا ہوئی ہے اور جو مکہ نام کی
 آوارہ کبیر سب ماریوں کو میں پہنچ سکتی اس واسطے شاہزادہ معصوم و مولیم اس معین الدین
 محمد اکبر وادشاہ عرس وادشاہ نے ٹرے دے کے چچ میں ایک کمر گنگ اسی کا بہت حوسما
 سوادیا ہے کہ اس کمر کمر کمر چوکرا وادشاہ کمر اور رسالک الحمد سب کے کان کا آویزا
 کرتا ہے اس کمر کو سے ہوئے اشارہ اس کے قریب عرصہ گذرا ہے مسجد میں تمام فرش

سال چهارم از دور سوم جلوس مینست مانوس بساعت خجسته.

کتابه در ششم

و طلوع شایسته سرمایه اینیاد پیرایه تاسیس یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کار پردازان کاروان کار گزار و وفور اعتناء و اهتمام کار فرمایان صاحب اقتدار و بذل جهد و جهاد استادان ماهر دانشور و دوفور کوشش پیشه کاران چابک دست حسنا هنر و اتفاق مبلغ ده لکھ روپیه صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام روز فطر

کتابه در نهم

بفرقدوم اقدس پادشاه ظل الله صافی نیت خدا آگاه زیب و زینت گرفت و اوقات نماز عید و ولولے و ظائف اسلام چون مسجد الحرام در روز عید الصلحے مرجع طوائف انام گرد و مہمانی اسلام و ایمان را ممانت و رصانت کرامت سیاحان ربع مسکون و مسالک نور و ان کوہ دہاموں را آراستہ عمارتی باین رفعت و حصانت در آئینہ بصر

کتابه در دہم

و مرآت خیال مرسم نگشتہ و حقایق گزاران و قائل دہر و فکرت پردازان نظم و نشر را کہ سوخ نگار ان بدائع ارباب ملک و دولت و صنائع شناسان اصحاب کمند و قدرت اند اغراضہ بناے باین شکوہ و عظمت بر زبان قلم و قلم زبان نگدشتہ فراز ندہ کلخ ہستی طراز بلندی بستی این بنیان فیج را کہ قرۃ العین بنیش و زینت بخش کارخانہ آفرینش است۔

اس علی بقوی بیان میاں پانڈار دوست و میہ و العی فی الارض رودی ان تمیدکم
کتاب ایوان استوار و قلمہ قہ فلک تالین ارطقات آسمان گدہ شستہ و متروہ طاق
سیر سائنس ماورع کیوں پیوستہ

کتابہ درچہارم

گر طاق و قلمہ مقصورہ اس کے دل
پنج نتواں گفت عمر ار کہکشاں د آسمان
مردود دی قہ گر گردوں سودے ثنائیں
طاق لودی طاق محققش سودی کہکشاں
مردع شمسہ میں طاق جہاں بایش رتوی محض مصابح سموات یر تو کلس گدہ عالم آرائیں
نور اورے تاویل حیات سہر سگ مر مرش حوں سحرہ سدا قطعے مرقات

کتابہ درخیم

مقام قاب توپیں اوادنے محراب میں گسترش ماسد صاوق کساد ویشانی تشارت
برساں دلد جاہم میں رہم الہدے ابواب رحمت آمائش صلائی داندہ بدعولکے دار اسلام
مسامع حاض و عام رسائیدہ سار سیر وارش مدلے و پھرے الدین احسوا لمحسی آرہ
ردان گدہ فروزہ خام گدہ سیدہ حق رفیع ماصعائیں تا سنا گاہ رو حایاں کرہ اطلاق
بر دستہ شتم کتبہ یا بادی خط طعرا دوستہ۔

کتابہ درخیم

میں بسع دکتائیں سجدہ گاہ و پاک رادان معمرہ خاک روح فصائے میں اسما طلب
ہولے روح افزائش اور دندہ رسواں حکایت کردہ و عدت ماہ میں حص ویش حکایت
آمائیں از خیمہ سلسیل حرد لودہ در و برجدہ دہم شہر شوال سال ہر دو جمعیت ہجری موافق

تھی کہ اس طرح حساب سے عبارت بنائی گئی ہے کہ جتنی جگہ تہی اٹھیں پوری اُتری ہے تحریر سے یہ نہیں معلوم ہوتا کہ کششوں سے عبارت کو زبردستی اس طرح بٹرائے گیا ہو یا جھوٹا کیا گیا ہو کہ پوری اُترے کہتے حسب ذیل عبارت کے کندہ ہیں۔

کتابہ در اول از طرف شمال

بفرمان شہنشاہ جہاں بادشاہ زمین و زمان گہان خدیو کشور سناں گشتی خداوند گردو
توان موسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت بسیار دان عالی نظر
قضا فرمان قدر قدرت فرخندہ راسخ جستہ منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت
انجم سپاہ خورشید عظمت فلک بارگاہ۔

کتابہ در دوم

منظر قدرت الہی مودکرامت نامنا ہی منظر کلمۃ اللہ العلیا مروج الملتہ الخفیۃ البیضا
بجاء الملوک والسلاطین خلیفۃ اللہ فی الارضین الخاقان الاعل الاعظم والقان الاعل
الاکرم ابو المنظر شہاب الدین محمد صاحب قرآن ثانی شاہ جہاں بادشاہ غازی لازالت
ریات دولۃ منصورۃ واعداء خضرۃ مقہورۃ کہ دیدہ بصیرت حق منیش از شعبۃ انوار است
انما یر مساجد اللہ

کتابہ در سوم

من آمن باللہ و بالیوم الآخر مستبصر است و ایسنہ ضمیر صدق گرنیش از شعبۃ مشکات است
اجب البلا والی اللہ مساجد ہا فرغ پذیر این مسجد کوہ اساس گردوں مماس کہ کریمہ مسجد

گئی ہے چاہیے تھا کہ تھوڑے پتھر کو کال کر انکی جگہ دوسرا پتھر نصب کر دیا جاتا
 مگر افسوس ہے کہ اس کارروائی کے بدلے سگ شرج کو کھرج کر بھی کاری کے کام
 کا مائل ستیا اس کر دیا گیا مشرتی در دارہ ویر حوت سما آقا سے ہوئے تھے
 اسکے بجائے سگ ماسی کے توڑے لگا کر اسکو دو کوڑی کا کر دیا ہے آقانی میں جو
 کھڑا تھا انیس سادے سگ مرمر کے بہتر لگے ہوئے تھے انکی جگہ بہایت بہتر
 حایاں سگ مرمر کی لگائی گئی ہیں۔

سگ مرمر کا مسرتی طاق کے رار میں کہا ہے یہ معلوم ہوا ہے کہ ایک بہتر کار
 شے در کی میتانی یر یا ہادی کا طعرا سگ موٹے میں سا ہوا ہے پچا دھنلی کے جھوٹے
 دھن کی میتانی پر سگ موٹے سے کتہ شاہجہاں کے مام کا اہد تاج تعمیر اور تعداد
 مصارف کہنا ہوا ہے حال کی مرمت میں یہہ حروف سیاہ سالے کے سادے لگے
 ہیں جو خوب یا ہمیشہ سے کب قدر ہلکے ہو گئے ہیں اور سگ مرمر پر روشنائی
 کی سیاہی دوڑ گئی ہے اور وہ لک کے لعل سے بجے کی طرف روشنائی اس طرح ہوئی
 ہے کہ یہ معلوم ہوتا ہے ۔ وہ لک کے آسٹوپک رہے ہیں کہ ہلکے شاہجہاں
 کی دس لاکھ کی لاگت اب کی دفع مائل رما د ہو گئی مسجد کے شمال و جنوب کی طرف
 دو سالے سگ شرج کے سہ ہوئے ہیں جس میں اس قدر پاس پاس دہریاں سگ
 مرمر کی دی ہیں کہ وہ شیری دار معلوم ہوتے ہیں ان کے اندر ایریر ہے کے لیے
 شیرجیاں ہی ہوئی ہیں ساروں کی لمبی ایک سو تیس فٹ کی ہے ساروں پر سے
 شرج کا مسطر دیکھنے کے قابل ہے ساروں کے اور سگ مرمر کی
 رتیاں سی ہوئی ہیں۔ اسد شاہ کے رماہ میں کتہ کی شری حولی پر ہے

برجیان ہیں اُن برجیوں اور مسجد کے مابین اتنی جگہ ہے کہ مسجد کے دونوں یعنی شمالی و جنوبی سروں پر پانچ پانچ در کے دالان بنے ہوئے ہیں جو صحن کی طرف کھلے ہوئے اور مغرب کی طرف بند ہیں۔

اگر صحن میں کھڑے ہو کر ان دالانوں کے پار دیکھا جائے تو عجب دلکش منظر نظر آتا ہے مسجد کے گیارہ در ہیں۔ پانچ پانچ در دونوں جانب چھوٹے ہیں اور بیچ میں بہت بڑے اندر کے در میں سات محرابین ہیں۔ بغلی دروں کے وسط میں اور بیچ کے بڑے در کے سامنے سیڑھیاں بنی ہوئی ہیں جنہر پر صحن سے مسجد کے اندر جانے کا بیچ کے بڑے در کے سامنے سیڑھیوں پر مرزا سلیم پسر کبر شاہ ثانی نے سنگ باسی کا ایک مکبر بنوایا ہے تاکہ کچھیر کی آواز سب نمازیوں کو باسانی پہنچے یہ مکبر نہایت بے قیچ اور نامناسب ہے اور سنگ باسی کے ہونے سے مسجد کو دہشتہ لگ گیا ہے اور مسجد کے بڑے در کی خوبی اور خوشنمائی میں فرق ڈالتا ہے ساری مسجد میں سنگ مرمر کا فرش ہے اور سنگ موٹی کی بچہ کاری سے مصلے بنائے گئے ہیں پیش طاق اس قدر خوشنما اور خوبی کے ساتھ سنگ مرمر کا بنایا گیا ہے کہ یہ معلوم ہوتا ہے ایک پتھر کا تراش کر بنایا گیا مگر افسوس ہے کہ اب کی دفعہ نواب رامپور کے ایک لاکھ روپیہ کے عطیہ سے جو مرمت ہوئی ہے اسے پیش طاق کو بالکل خراب کر دیا چھوٹے چھوٹے ٹکڑے سنگ مرمر کے اس طرح جا بجا لگا دیے ہیں کہ الگ جوڑ معلوم ہوتے ہیں اور جو اصلی خوبی اُسکی تھی وہ بالکل جاتی رہی اس دفعہ کی مرمت میں اور بھی ایسی ہی خرابیاں تمام جامع مسجد میں پیدا ہو گئی ہیں مثلاً سنگ مرمر کی بچی کاری جو کل دیوار میں تھی وہ اس سبب سے کہ گرد کے سنگ سُرخ کو کمرچ ڈالا ہے بہت اُبھرائی ہے اور

بین دالالوں کے آخر میں جہاں شمال و جنوب کے محراب وارد الاں اگر کھڑے ہیں جمع
مقام بن گیا ہے حیدر گھر کی جو کور حیاں ہیں ان دالالوں کے آگے صحن میں
دو چھوٹے چھوٹے مستوں ہیں جن میں سے ایک بر دارہ ہندی اور دوسرے بر کرہ
نیز میں سگ مریز کھڑا ہوا ہے مگر یہ شاہ جہاں کی وقت کے نہیں ہیں۔ حویلی مستری کی
میں کچھ سرکات کہے ہیں جکی دیارت کے نیچے دور در سے لوگ آتے ہیں

دروارہ کے آگے تقریباً چار سوٹ کا مربع صحن ہے جس میں کل سگ سوج کا درجن
اس صحن کے وسط میں میدہ گڑ سے مارہ گر کا سگ مریز کا حوص ہے اس کے وسط
میں نوارہ ہے اس حوص کے معرئی کنارہ پر ایک چھوٹا سا کٹر سگ مریز کا سا ہوا ہے
حکومت محمد مختار بادشاہی محل نے سوایا ہے اس پر یہ کتبہ ہے گوثر محمد رسول اللہ ﷺ

رسول دیدہ اند آکا ولی و اہل اللہ	ہجاست گرشود این سگ ہم زیار نگاہ
سائے سال تجھیں و آویں ہاتھ	گھٹت احاطہ حاسے تست رسول اللہ

شمال اور حویلی دالالوں کے سلسلہ کے وسط میں جامع مسجد کے شمالی اور حویلی دروازے
میں دو مستری دروازے بہت چھوٹے ہیں ان دروازوں میں ہی سرخی کو اڑ چڑ ہے
ہوے ہیں اور دو دروازوں میں سے اوپر چالے کا بہت سے ہیں دونوں دروازوں
کے آگے ہی مستری دروازہ کی طرح سیڑھیاں نہی ہوئی ہیں ان ہی دروازوں سے
آبادی مسجد میں پانچوں وقت آتے ہیں حویلی دروازہ کے سامنے یاٹے والوں کا مارا
ہے۔ مستری دروازہ کے چوتھ پر کورتوں کی جڑ و درخت سے شہر کے گوتہ مارا
کو جمع ہوتے ہیں اور حویلی دروازہ کے نیچے گڈڑی مارا لگتا ہے

شمالی حویلی دالالوں کے معرئی کنارہ پر ہی سرتی کناروں کی طرح سگ مریز کی

اسکی تعمیر شروع ہوئی اور پانچ ہزار عماروں اور مزدوروں کی محنت سے چھ برس میں نیا
ہوی سعید الدخان دیوان اور فاضل خاں خالسا ماں اسکے مہتمم تھے۔ یہ مسجد ایک
پہاڑی پر سنگِ سرخ کی بنی ہوئی ہے تینتیس سیڑھیاں چڑھ کر اسکے مشرقی دروازہ
پر جو سب میں بڑا دروازہ ہے پہنچتی ہے یہ دروازہ کیستہ مشیت پل ہے یعنی یہ کہ
چار پل ٹرے اور چار پل چھوٹے ہیں چھوٹے پلوں کے سروں پر چھوٹے سناٹے بنے
ہوئے ہیں جو دروازہ سے ذرا زیادہ بلند ہیں اور مناروں پر چھوٹی برجیاں سنگ مرمر
کی بنی ہوئی ہیں جن پر سنگ مرمر کی دھاریاں تھیں دروازہ کے کنگورہ پر بھی چھوٹی چھوٹی
برجیاں سنگ مرمر کی بنی ہوئی ہیں جو نہایت خوشنما معلوم ہوتی ہیں۔ دروازہ کی دوسری
محراب ہے پہلی محراب بہت بلند اور دوسری چھوٹی۔ چھوٹی محراب میں نہایت خوبصورت
اور دھیر برنجی کوڑ چڑھے ہیں۔ یہ کوڑ ہمیشہ سے بند رہتے ہیں صرف بادشاہ کے لیے
کہولے جاتے تھے۔ دروازہ کے وسط میں ایک وسیع گنبد ہے اور دونوں پہلوؤں
میں چھوٹے چھوٹے گنبد ہیں ان تینوں گنبدوں سے دروازہ میں ایک وسیع چوک
بن گیا ہے اس کے بعد پھر اسی طرح دوسری محرابیں ہیں ایک پست اور ایک بلند دروازہ
کے اندرونی طرف یعنی مسجد کے صحن کی طرف دونوں پہلوں میں سے دو طرف اوپر جانے
کی سیڑھیاں ہیں اندرونی کلاں تر محراب پر سنگِ سرخ کی آفتابی بنی ہوئی ہے
جسکی برجیاں سنگ مرمر کی ہیں۔ یہ آفتابی مسجد کا شاہجہانی مکبر ہے۔ اس آفتابی کی
بلندی کچھ ایسی مناسب رکھی گئی ہے کہ امام کی قرأت اور تکبیریں وہاں سے بہت
صاف سنائی دیتی ہیں گونچ کے وسیع صحن میں نہ سناؤں دیں۔ دروازہ کے شمال چھوٹے
میں دالان بنے ہوئے ہیں جسکے دونوں طرف محرابیں ہیں اور دونوں طرف سے کھلے ہوئے

سنگ مرمر کی تلخ میں موجود ہے وہ اور گریب کی سوائی ہوئی ہے اور گوشت
 خوشما اور حوصلہ صورت ہے لیکن قلعہ کے لئے بہت ہی چھوٹی اور اساس ہے
 وہ سسیدیں صرف ساٹھ فٹ مربع ہے۔ شاہجاں کے وقت کی قلعہ میں کوئی
 مسجد نہیں ہے اور یہ ظاہر کوئی مسجد سولے کا ارادہ تھا شاید ایسے کہ جامع مسجد قلعہ
 سے بقدر قریب تھی کہ گویا وہ قلعہ کے کل عتہ کا ایک حرد تھی اور اس سب سے قلعہ کے
 اندر کسی مسجد کے تعمیر کرنے کی ضرورت نہ تھی۔

جامع مسجد کے مائے میں ریر صاحب فرایسی سیاح کی لئے ہی بہت دلچسپ ہے
 وہ بکھر کر تے ہیں کہ میں تسلیم کر رہا ہوں کہ یہ عمارت ان قواعد میں تعمیرات کے موافق ہیں
 سائی گئی تھی موجود کی ہائے مدیک ہر عمارت میں ہونی چاہیے لکن میں کوئی نقص ایسا
 نہیں دیکھتا جو تعمیر کے مذاق کے خلاف ہو سائے عتہ کا ہر حصہ بہت حوصلہ
 ہایت موردن اور بہت مناسب ہے۔

ظاہر ریر صاحب مساج اور گریب کے زمانہ کا حال اس مسجد کے متعلق نون تجیر
 کرتے ہیں کہ ہر جمعہ کو بادشاہ یا لگی میں سوار ہو کر قلعہ سے جامع مسجد کو طے کرتے ہیں انکا
 بیٹا گھوڑے پر سوار ہا لگی کے ساتھ ہوتا ہے اور بہت سے امرا یا بادشاہ حلو میں ہوتے
 ہیں جیلوس کے آگے آگے چلتے ہیں ہر سال سے ہوتے اور چار ہا تہی عہدہ ہر دوں سے
 آنا سکتے ہوتے ہیں۔ ہاتھوں کے پیچھے یا سولے مراد میں چار سو دوقی
 ہوتے ہیں اگر کسی بادشاہ گھوڑے پر سوار ہوتے ہیں امرا یا بادشاہ ہوتے ہیں
 اور اگر وہ ہاتھ پر سوار ہوتے ہیں تو امرا گھوڑوں پر سوار ہوتے ہیں۔

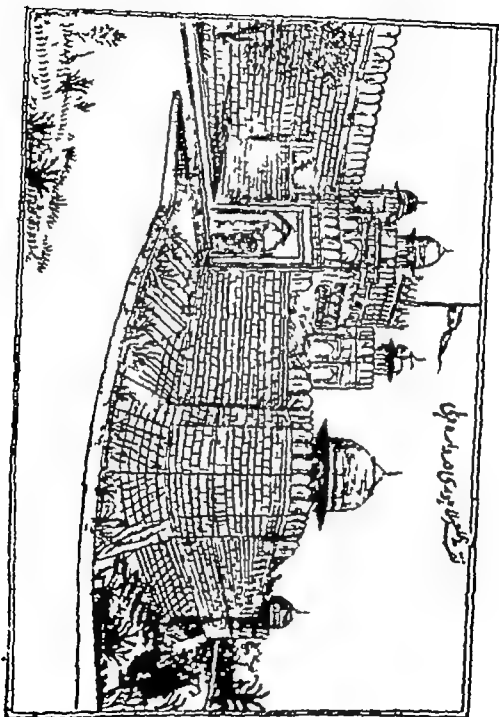
لال قلعہ کے دورس عدد دس لاکھ دو ہزار کی صرف سے یہ مسجد سائی گئی ہے اور میں

جامع مسجد دہلی

اس بڑے میدان کو طے کر کے دہلی کی جامع مسجد پر پہنچتے ہیں جس کا جواب بنیادیں نہیں ہے
اگر کو جامع مسجد کی پوری خوشنمائی دیکھنی ہو تو صبح کے وقت اس کو دیکھو جبکہ نکلنے سے پہلے
سورج کی کرنیں اسپر ٹپتی ہیں یا تم اس کو چودھویں رات کے چاند کی پوری چاندنی میں
دیکھو اور سب سے بہتر منظر اس وقت نظر آتا ہے کہ برسات میں صبح کو اس کے پیچھے سیاہ بادلوں
کی گہری گٹھا ہو۔

مسٹر فرگسن صاحب اس جامع مسجد کی بابت تحریر کرتے ہیں کہ یہ مسجد اگرہ کی مسجد
سے داس کو بھی شاہجہاں نے تعمیر کرایا ہے اسی جلتی ہے لیکن یہ مسجد موتی مسجد سے
بہت زیادہ بڑی ہے اور اس میں دو عالیشان منارے موجود ہیں جو اگرہ کی جامع مسجد
میں نہیں ہیں مگر چونکہ یہ مسجد بالکل سنگ سُرخ کی بنی ہوئی ہے جس میں سنگ مرمر سے
پورا پورا کام نہیں لیا گیا ہے۔ ایسے موتی مسجد کی صفائی اور خوشنمائی جو بالکل سنگ مرمر
کی بنی ہوئی ہے۔ دہلی کی مسجد میں پیدا نہیں ہوئی۔ پہر ہی اس کے تینوں دروازے اور
دونوں منارے اور چار کونوں کی چاروں برجیاں اور عینوں برج اور بیچ کے بڑے در کی
بلند محراب سب بلکہ بہت خوشنما ہیں اور سب حصوں میں موزونیت باہمی تناسب موجود
ہے۔ اس کا بڑا مشرقی دروازہ اگرچہ فتح پور سیکری کے دروازہ کا ہم پلہ نہیں مگر پہر ہی ہوتا
خوشنما ہے اور مسجد کے لیے زیادہ مناسب ہے تعجب کی بات ہے کہ اکبر نے فتح پور سیکری
کے قلعہ میں ایک عالیشان مسجد بنوائی اور خود شاہجہاں نے اگرہ کے قلعہ کو موتی مسجد
سے مزین کیا مگر انھوں نے دہلی کے قلعہ میں کوئی مسجد نہیں بنوائی۔ جو چھوٹی سی موتی مسجد

نقشه شهر یزد در زمان قاجاریه



یا آئسے بعد برباد ہو گیا تھا پھر لارڈ الہنزل کے زمانہ میں یہاں سرکار انگریزی نے ایک حوض
 سنگ سرخ کا پچاس ہزار روپیہ کی لاگت سے بنوایا تھا جو لال ڈگی کے نام سے مشہور
 تھا یہ حوض یا سوفٹ ٹویل اور ٹوٹرہ سوفٹ عریض تھا اور چاروں کونوں پر چار
 خوشنما برجیاں بنی ہوئی تھیں اور عرض میں دو نون جانب نیچے اترنے کی سیڑھیاں تعمیر ہوئی
 تھیں لال ڈگی سے آگے سجدہ خاں کا چوک تھا اور آگے فیض بازار تھا جہاں
 راستہ خانم کے بازار کو اور خان دورا خان کی حویلی کو جاتا تھا۔ جنوب کی طرف آگے
 بڑھ کر اکبر آبادی بیگم کی مسجد تھی جو وسعت میں پنجوری کی مسجد کے ہم پلہ تھی اور اسی قطعہ
 پر بنی ہوئی تھی۔ اکبر آبادی بیگم شاہ جہاں کی بیوی تھیں پنجوری کی مسجد کی طرح چاروں
 طرف طالب علموں کے رہنے کے مکانات بنے جو کہ اس مسجد کے پاس بگوا بازار
 میں جہاں بگو بیگم کی قبر تھی۔ اب یہاں سولے ایک بق ودق میدان کے کچھ بھی نہیں
 رہے کل من بلیہا فان ویقی وجہ ربک ذوالجلال والا کرام۔



معلق ساں ہم ہوا لیکں ملا عہد الحمید مورخ شاہجہانی نے مادشاہ نامہ میں اس تخت
کی حاکمیت بیاں کی ہے وہ لکھنؤ سے چالی ہیں اس لیے اس کا احضار درج ذیل
کیا جا رہا ہے وہ ہوا

حسد میں قیمت عاہرات کثرت اکٹھے ہو گئے تو شاہ جہاں کے دل میں یہ بات آئی کہ
اِس عاہرات کو اِس کام میں لایا جاوے کہ اور لوگ بھی دیکھ کے طبعیت خوش کریں
چنانچہ حکم دیا کہ تخت سایا جائے اور کل عاہرات حو شاہ عباس والیے ایراں اور شاہ
دکن وغیرہ نے ہڈیے میں بہایت کاریگری سے ٹرے حاکم چاہیجہ وہ تخت ملک
اِس کے علاوہ جیت تخت اور اس کے تیار ہو گئے۔

قلعہ کے باہر

قلعہ معلے کے لاہوری دروازہ سے نکل کر ایک بہت وسیع میدان پڑا ہوا ہے جو تھما
کی جانب یا مدلی جو کہ تک اندر چوب کی جانب میں مازدر اندر مانج تک اندر معرث میں
جامع مسجد تک چلا گیا ہے کسی درمیان میں میدان میں ٹرے ٹرے لمغ اور مارار
اور مسجدیں سی ہوئی تھیں۔ اب صرف ایک سردار شاہ کریم اللہ جہاں آبادی کا اور ریر
جامع مسجد ہرے ہرے صاحب کی اور سرد کی قوتوں مانی ہیں پٹھے گرد صرف رہیں
دور جوتیرے اور گردیں کہہ رہے گئے ہوئے ہیں۔ اگر اس بھی کوئی عمد عمارت سی ہوئی
ہوئی تو یہ بھی بہدم کر دیے جاتے کیونکہ سرکار انگریزی کو مسطور ہیں ہے کہ قلعہ کے
سائے کوئی عمارت رہے شاہجہاں کے وقت میں قلعہ کے لاہوری دروازہ کے باہر
ایک تروما جامع تھا، امتحان کمالی جامع کہلاتا تھا یہ جامع اور مکہ یب کے رمار میں

کہ صدیوں پر صدیاں گزرنے پر بھی چونہ ایسی تک نہیں مرا اور خاندان تعلق کی صد ہا برس کی عمارتوں کا پڑانا چونہ چوئے چوئے میں صرف اس لیے ملایا جاتا ہے کہ وہ مضبوط ہو جائے۔ جب یہ یہ مشکلات ہیں تو پھر کیونکر ممکن ہو سکتا ہے کہ ویسی عمارتیں بن سکیں

(در بار)

قلعہ کی سیر کے بعد جشن کی کیفیت ملاحظہ ہو جو چشم دید ہے یعنی جس کو ایک یورپی سیاح نے دیکھ کر لکھا ہے، ”جشن کے دن بادشاہ نہایت ہی عمدہ لباس پہنے دیوان عام و خاص کے صدر میں مرصع تخت پر بیٹھا ہوا نظر آیا اسکی پوشاک نہایت نازک اور کھولدا ریشمی کپڑے کی تھی جسپر بہت ہی عمدہ زری کا کام ہو رہا تھا اور جواہر نگار مندیل سر پر تھی جسپر بڑے بڑے اور نہایت قیمتی ہیروں کا طرہ لگا ہوا تھا ان کے بیچ میں ایک ایسا پتھر جڑا ہوا تھا جو لانا نہ کہا جاسکتا تھا۔ اسکی چمک ایسی تھی کہ اسپر آنکھ نہیں ٹھرتی تھی کل جواہرات میں آفتاب کی طرح درخشان تھا۔ اسکے علاوہ بڑے بڑے موتیوں کا ایک کنٹھا گلے میں تھا

جس تخت پر شاہ جلوہ افروز تھے اس کے چھپائے ہیں جو بالکل ٹھوس ہیں جن میں یا قوت زمرہ اور ہیرے بڑے ہوئے ہیں مگر میں انکی تعداد اور قیمت بیان نہیں کر سکتا۔ کیونکہ کسی کی مجال نہیں کہ پاس جاسکے لیکن یقین کیجئے کہ ہیرے اور جواہرات بہت ہی ہیں اور مجھے خوب یاد ہے کہ اس کی قیمت کا اندازہ پانچ کروڑ کئی لاکھ کا کیا گیا تھا۔ دو مور جو تخت کے پاؤں پر بنائے گئے ہیں ان کی صنعت کاری اور جواہرات کی کثرت جبر میں ڈالتی ہے بس یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ مور موتیوں اور جواہرات کے بنے ہوئے ہیں۔ ان امور دن کی قیمت کا اندازہ الضاف تو یہ ہے کہ نہیں ہو سکتا، یورپی سیاح کا نسبت کے

موتخ ملا اور میں خیال کرتا ہوں کہ ایک دفعہ ایک شری یگم کے علاج کے لیے خوشہ
 مرہ کی وجہ سے معمول کے موافق ماہر کے دربارہ تک ہیں لائی جاسکتی تھی بہت دو
 تک اندر جانے کا اتفاق ہوا مگر میرے سر پر ایک کتیر سی تل اس طوطے اڑا ہادی
 گئی کہ سق کی طرح پاؤں تک ٹھنکی تھی اور جواہر سرے ہاتھ پکڑے ہوئے مجھے طرح
 لہار ہا تھا جیسے کوئی اٹھنے کو لجا رہا ہے اس لیے میں نے مجلس کے کیفیت کو کچھ جوت
 سر اس کی رمانی سی ہے وہ عرض کر دیتا ہوں ان کا یاں سے کہ مجلس کے میں بیگمات کے
 خارج حقیقت اور حاضرت کے لحاظ سے علیحدہ علیحدہ بہت حوصورت ماہر سے شری
 محل سے موسے میں جس کے درباروں کے سامنے ہر طرف مایعہ لچھپ رہیں
 اور سایہ دار آرام گاہیں۔ ہریں اور قوت سے گرمی کے لیے عمیق معصا اور مرہ تنگ
 اور دلت کو جھکی میں آرام کرنے کے لیے اس کے اوپر سے اور بھی جوتے سے چنے ہیں
 عرصے ایسے دس سکامات ہیں کہ اس میں اس ملک کی تکلف وہ گرمی کو دھاسی دل میں
 ہے اور یہ لوگ ایک جھوٹے سے طرح کی حوریا کی طرف ہے جس سے زیادہ تعریف کرتے
 ہیں جس میں اگر وہ کے دونوں سرحوں کی طرح طلائی ملا حوری نقش و نگار سے ہے ہیں اور
 بیاروں طرف سواہی سواہی ہوا ہے اور قد آدم آئیے لگے ہوئے ہیں ۴

اس وقت ان عمارتوں میں ایک عمارت سی لال تلہ میں میں ہے اگر کوئی شخص دبی
 عمارت میں جاتا ہے تو میں سکما کیوں کہ اول تو وہ رساں کے سے محلات کسی نے کچھ
 میں اور دوسرے ان کا کوئی صبح مشہ ہمارے ماس و حورین تھیکے لاکھوں روپیہ صر
 کرنے کے بعد ہی وہ عمارتوں میں ہیں کھینچے اس دھمک کے کاریگ میں اور۔ دیا مال
 مسئلہ ہے ابھی تک یہ تو معلوم ہی ہیں مگر کہ سوائے لوگ جو۔ میں کیا پھر ڈالتے تھے کہ

رہتے ہیں۔ اور ان سے جو جگہ خالی رہتی ہے وہ اور بلکہ تمام صحن سب قسم کے لوگوں اعلیٰ اور اعلیٰ سے بہرہ رہتا ہے کیونکہ یہی مقام ہے جہاں عایا کا ہر متفنس اپنے عرض حال کے لیے باریاب ہو سکتا ہے اور کسی شخص کے آنے کی ممانعت نہیں ہے اسی وجہ سے اس کو عام و خاص کہتے ہیں۔ کمال ڈیڑھ دو گھنٹے تک لوگوں کا عجز اور سلام ہوتا رہتا ہے اس موقع پر مستغیث جو عرضیاں پیش کرتے ہیں وہ تمام و کمال بادشاہ کے ملاحظہ اور رعنا میں آتی ہیں اور بادشاہ بذات خاص مستغیثوں سے دریافت حال کرتا اور اکثر ستم رسیدہ لوگوں کی خوراد دیتا ہے اور ہفتہ میں ایک دن خلوت میں کمال دو گھنٹے تک اسے اس غریب کی عرضیاں سنتا ہے جو مستغیثوں میں سے چن لیے جاتے ہیں اور جن کے پیش کرنے کا کام ایک نیک۔ دو تہمند اور بوڑھے شخص کو سپرد ہے اور ایک دن عدل و انصاف کے کمرہ میں جسکو عدالت خانہ کہتے ہیں دو بڑے فاضیوں کے ساتھ بیٹھ کے داور سی کرنا اور اس میں کبھی ناغہ نہیں ہونے دیتا۔

عام و خاص کے بڑے والان کی نعل میں ایک خلوت خانہ ہے جسکو غلیخانہ بھی کہتے ہیں یہ وسعت میں اگرچہ عام و خاص کے برابر نہیں ہے مگر نہایت خوبصورت۔ وسیع۔ روغنی اور سنہری کام کا ہے اور ایک بڑے شنیں کی طرح چار یا پنج فٹ کا اونچا ہے جہاں بادشاہ کسی پر بیٹھ کے وزراء سے جو ادھر ادھر کھڑے ہوتے ہیں تخلیم میں امر اور صوبدار کے عرایض سنتا اور سلطنت کے اہم معاملات پر غور کرتا ہے۔

بہرہی سیاح لکھتا ہے۔ اب میں نہایت خوشی سے آپ کو بادشاہی مجلس کے کی سیر کرانا ہوں جو سب سے زیادہ دلکش عمارت ہے لیکن کوئی سلاح وہاں کی کیفیت حتم دید نہیں بیان کر سکتا کیونکہ بادشاہ کے دربار میں موجود ہونے کے وقت اگرچہ مجھے کئی بار دربار تاج

اس تخت کے آگے ایک تخت سگ مرمر کا بچا ہوا ہے اور اس سے جس کسی کو کچھ عرصہ کرنا
ہوتا تھا اس پر عورت کے بادشاہ سے عرض کرتا تھا مگر بادشاہ کے بیٹے کا تخت آتا اور بچا ہے
کہ اس تخت کے چڑھے پر وہی آدمی کا صرف کلا تخت تک بیٹھا ہے اس تخت کے آگے
سہ گوتہ دالاں ہے جو شہنشاہ گز لما اور جہیں گر چڑھا ہے اور ہر ایک دالاں کے نو نوٹین
اور اس سب کے ستون سگ سرخ کے بنی اصل پر بہت خوبصورت محرابیں مانی گئی ہیں۔
اس کے دالاں میں بیچ کے درجہ ٹوڑ کے سگ مرمر کا کٹر انگلیا ہے جس پر بہت حوتما سہری
کلیاں بٹھری ہوئی تھیں جن میں سے ایک بھی اب نہیں دکھائی دیتی یہ دالاں امراتہ اور کلا
کے حسب مرتبہ کھڑے رہے کا تھا یہ دربار کا دالاں درحقیقت ایک حوتہ یہ رہتا ہوا ہے
حس کا طول ایک سو چار گز اور عرض ساٹھ گز ہے باقی تین طرف حوتہ ہے جس کے گرد
آدم سگ سرخ کا کٹر انگلیا ہوا ہے اس پر وہی سہری کلیاں بٹھری ہوئی تھیں گزوں کا سا
بھی ہیں یہ جگہ چو دردار اور نقیب اور اصدی وغیرہ لوگوں کے کھڑے رہنے کی تھی اور کچھ
گال ماری کہتے تھے اس کے آگے ۳۴ گز لما اور ۱۶ گز طراص ہے اور اس کے چاروں
طرف قریہ اور موقع سے مکانات سے ہوئے ہیں اور شمال کی طرف دیوال خاص میں جا
کا دروازہ ہے۔ بھروردی ساح لکھتا ہے ایشیائی لکھی پر ہر دروازہ کے وقت بادشاہ
اگر ٹیٹل ہے دائیں بائیں شہر اسے ہوتے ہیں۔ حوتہ سر اس محل ہاتے مارے ٹپے لکھے
محلے یا ادائے خدمت کے لئے درست لستہ گردیں جھکائے ہوئے ٹپے ادب سے
کھڑے رہے ہیں تخت کے سبے حامی کا جھگڑا ہوا ہے جس میں تمام املا اور راجہ اور
ویرلوں کے سیرانجیں بھی کئے ہوئے اور ہاتھ امد سے دیے کھڑے رہتے ہیں اور تخت
سے کسی قدر فاصلہ مری طرح مصوب دارینے جوٹے چھوٹے امر حسب ذلت ایسا وہ

پانچ وقت بجا کرتے ہیں۔ سبھی پہلے پہل قرنا کی آواز برسی معلوم ہوئی لیکن جب کان
 آشنا ہو گئے تو ایسی پہلی معلوم ہوتی تھی کہ سنے ہی جاؤں جہاں نقار خانہ رکھا ہوا
 ہے وہ جگہ بھی بلند ہے اور شاہی محل سے اس کا فاصلہ بھی زیادہ ہے تاکہ شاہ کو اس کی
 آواز سے تکلیف نہ ہو اس دروازہ کے مقابلہ جس پر نقار خانہ ہے صحن سے گزر کر ایک بڑا
 والان ہے جس کے ستون اور چھت طلائی گل بوٹوں اور نبات کاری سے لسی ہوئی
 ہے اور جس پر مشرقی صنعت کو پورے طور پر ختم کیا گیا ہے۔ گرسی بہت اونچی دی ہوئی
 ہے نہایت ہوادار ہے اور تین طرفہ سے کھلا ہوا ہے اور اس دیوار کے وسط میں جو
 محسّر اے کی حد فاصل ہے قد آدم سے بھی اونچا ایک وسیع شہ نشین بنا ہوا ہے اس
 یورپی سیاح کو چونکہ فنون تعمیرات سے بالکل مس نہیں تھا اور یہ محض ایک معمولی طیب تھا
 اس لیے قلعہ کی حالت اس نے نہایت بھڑکے اور بھونڈے الفاظ میں بیان کی
 ہے ناچار جا بجا اس کے بے معنی ناموں کی جو یہ دیوان شاہی کے مقامات کے لیتا
 ہے تشریح کرنی ضرور پڑی جس مقام کو یہ شہ نشین کہتا ہے اس کا اصلی نام نشین ظل
 الہی ہے اور اس کی اصلی کیفیت یہ ہے جسے یورپی طیب بیان نہ کر سکا۔ دیوان عام
 کے مکان کے بیچ میں مشرقی دیوار سے بلا ہوا سنگ مرمر کا چار گز کا مربع تخت ہے
 جس پر چار ستون لگا کے بنگلہ کے طور پر چھت بنائی ہے اور قد آدم سے زائد گرسی دی ہے
 اور اس کے پیچھے سنگ مرمر کا سات گز لمبا اور ڈھائی گز چوڑا ایک طاق بنا ہوا ہے اس
 ہر قسم کے پرندوں اور چرندوں کی تصویریں رنگین تھکڑوں سے بنی ہوئی ہیں اور ساتھ ہی
 ایک آدمی کی تصویر ہے جو دو تار بجا کے گارہا ہے اس طاق کی نعل میں ایک دروازہ ہے
 اور اندر سے بھی آئے گارہے ہیں اور شاہ اس تخت پر دربار عام کے دن اجلاس کرتے ہیں

میں ریتیم کھانا آتا ہے جس وقت کہار میکان لے کے بیٹھتے ہیں ایسے سر پایا عظیم
 کو کھڑا ہوتا ہے اور شاہی محل کی طرف سر کر کے تن مار سلام کرتا ہے
 پھر سرکاری دفاتر کے لیے مختلف مقامات میں ایوان سے ہوئے اور خیمے الٹا دہن
 امراں میں سے جس ٹرے والاوں میں کاریگر بیٹھے ہیں وہ مختلف کارخانوں کے نام سے
 رسوم ہیں کسی والاں میں چکن دودھ کا رطب اور رد دودھوں کا کارحاست کسی میں سنا
 ہی سار بیٹھے ہیں کسی میں سہارہ رتقات بھرے دے ہیں کسی میں رطب سا اور کسی
 میں رطب اور مرادی کسی میں مدری اور موحی کسی میں دہرائی اور چوڑیا کھول دو مارک
 اس میں نے دالے خلا سے جو گڑیاں منے اور کمر باد سے کے بھل دار مدری کا پکے تیار
 کرتے ہیں اس کی ہر مدی سے عقل جایا آتی ہے کہ یہ زمانے ماحاموں کے لیے ایسا
 مارک احمدیک کیڑے منے ہیں حوص مثل بھیلوں کے ہا کے ایک ہی رات کے ہا مال
 بیکار ہو جاتا ہے اور ہر لطف یہ کہ ایسے مارک کیڑے رسونی سے مدری کا کام اسی بھول
 سے کیا جاتا ہے کہ دیکھ کے جی من عش کرنے لگتا ہے یہ کیڑا جس مدری کے بھول ہوئے ہوں
 بھس میں ردیہ گڑا ہے اور مدری دالے کی قیمت اس سے کہیں زیادہ ہے یہ
 تمام کار کا صبح کو آتے اور سائے دن کام کر کے تمام کو اپنے لیے گھر چلے جاتے ہیں
 میں شاہی کارخانوں کو طے کرنے کے بعد دیوان عام اور دیوان خاص نظر خرتے میں جس کا
 دو کچی پچی سے حالی ہوگا عام و خاص کی عمارتیں الٹا سہید و عرس حو لغت اور نقاش
 ہیں عام و خاص ایک ڈاسع مرہق کاں سے اس کی محرمیں اس محوت سے سی ہی ہیں
 کہ ایک محرم میں سے دوسری محرم میں جاسکتے ہیں ایک ڈا دلا دواں کے سامنے سے
 اس درک والا خانہ سا ہوا ہے اور یہ عمارت شاہی سے جہاں بیرون تنہائی اور نقائے ڈر

ہیں وہ بھی اسی چوترا پر کھڑے ہو کے پہرہ دیتے ہیں۔ وہ خوشامہر جو دروازہ کے
 بیچ میں بنے مکانی گئی ہے اس کا پانی اول مجلس رائے میں جاتا ہے اور پہرہ وہاں سے
 موقع موقع کل مکانوں میں پہنچتا ہے اور اس کے بعد قلعہ کی خندق میں جا گرتا ہے
 یہ نہر منغل انجینروں نے دہلی سے ۱۵-۱۶ میل کے فاصلہ سے دریائے جمنائے کاٹی کر
 اور بڑی محنت اور انجینیری کی بے مثال قابلیت سے میدان اور پہاڑی سخت زمین
 سے لائی گئی ہے۔

قلعہ کے دوسرے دروازہ کے اندر قدم رکھنے ہی ایک صاف اور لمبی سڑک دکھائی
 دیتی ہے اس راستہ کے بھی دونو جانب ویسے ہی چوترا بنے ہوئے ہیں لیکن
 بجائے محراب دار والاٹوں کے یہاں دوکانیں تعمیر ہیں اصل میں قلعہ کا یہ بازار ہے
 جس کی بلند چھت لداؤ کی ہے اور جس چھت میں ہوا کے لیے بڑے بڑے
 روشن دان ہیں چل چلاتی گرمیوں میں یہاں خوب ٹھنڈک رہتی ہے اور برسات میں
 بھی خوب آرام ملتا ہے ان دونوں رستوں کے سوا دائیں بائیں اور بھی چھوٹے چھوٹے
 راستے ہیں اور یہ راستے ان مکانوں کی طرف جاتے ہیں جہاں باری باری سے ہر
 امیر غفہ میں ایک بار آ کے پہرہ دیا کرتا ہے۔ یہ مکانات جہاں امیر ہر چوکی دیا کرتے
 ہیں نہایت خوبصورت اور آراستہ ہیں کیونکہ امرا ان مکانوں کو اپنے خرچ سے آراستہ
 رکھتے ہیں۔ یہ مکان کوئی معمولی حیثیت کے نہیں ہیں بلکہ خاصے دیوان خانے ہیں
 جن میں چوٹی چھوٹی نہرین بہتی ہیں۔ خوبصورت جوض بنے ہوئے ہیں فوارے چل
 رہے ہیں اور ایک عجیب روحانی تازگی یہاں میٹھ کے ہوتی ہے جس امیر کا جس دن پہرہ
 ہوتا ہے وہ شب کو بادشاہی جہان تصور ہوتا ہے اور شاہی مطبخ سے اُسکے لیے خاناں

مدارہ کے پتھر کے دوڑے ٹرے ہاتھی کھڑے کیے گئے ہیں ایک ہاتھی ریڑھ پر ٹھکے
 سہوڑ و معروف راجہ جیل کی موت ہی ہوئی ہے اور دوسرے پر اس کے بھائی قناتی
 یہ دو دوڑے ہمارے تھے جو کہ یہ تباہی موجوں سے کٹ کٹ کے ٹرے تھے ہر پتہ پتا
 معلیہ نے محض اس کی بے نظیر جماعت کی داد دی ہے کی عمر سے نظریہ کاراں کی موت
 سا کے قلعہ کے مدارہ پر کھڑی کر دی تھیں یہ مازہ لگیری میں لکھا ہے اور گریب نے
 اسے گیارہویں سال جلوس مطابق مشہور سحر میں پتھر کے دوڑے تھے ہاتھی خوشنما
 عمدہ صنعت کے سے ہوئے تھے اور مدارہ قلعہ کے دونوں حاسب نصبت تھے اور اسی وجہ
 سے اس مدارہ کو ہتھیابول کہتے تھے سرعۃ کے لحاظ سے اٹھوا دیئے بیست حاکم
 عالی نے ہی تہہ کتاب و قلعہ میں اس ہی ہاتھیوں کے متعلق یہ شعر لکھا ہے ۵

اُن صورت مہارت دلاں ہتھیابول
 مارا یہ فیل سد حاسب و کتاب کرد

یہ میں معلوم ہوا کہ ہتھیابول کس مدارہ کا نام ہے نصبت قلعہ خارہ کے مدارہ کو
 اس نام سے پکارتے ہیں اور بعض کسی دوسرے مدارہ کی نسبت لکھتے ہیں مہر حال
 یہ بات تو مایہ موت کو پہنچ گئی کہ حالگیر کے وقت میں قلعہ کے ایک مدارہ پر ہاتھی
 تھے جو روہی بیابان کہتا ہے کہ اس مدارہ سے قلعہ میں داخل ہونے کے ایک لمبا
 وسیع راستہ لٹا ہے جس کے سج میں ایک مہر جاری ہے اور دونوں حاسب یا راج
 راجہ مٹا دیا اور یار مٹا دیا ایک چوترا سا ہوا ہے جس کے آگے دو دو طرف
 رارہ مار محراب دار والاں چلے گئے ہیں جس میں محراب کا رخا کے دارودہ اور کم درجہ
 کے عہد سے دارمیشے ہوئے ایسا کام کیا کرتے ہیں اور حسب درجہ کو یہودیے آئے

ہو سکتا ہے کہ اس قصر کی حالت بربادی سے پہلے کیا تھی۔

موسیور روئے بیان کرتے ہیں، اس قصر کا اندر دنی حصہ ایسا پر تکلف ہے کہ نہ آنکھوں نے دیکھا نہ کانوں نے سنا۔ ستونوں محرابوں اور لداؤ کی چیت کے خاکے پر عجیب و غریب عربی حروف کی گلکاریاں رنگ برنگ کے قیمتی پتھروں کی جو سنگ مرمر میں جڑے ہیں بنی ہوئی ہیں۔ آفتاب کی کرنیں جسوقت ان محرابوں میں سے ہوں اس وجد میں لانے والی سچی کاری پر پڑتی ہیں تو یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ پھولوں کے مار جو سنگ زنگار اور مختلف اقسام کے بلور اور دوسرے پتھروں سے بنے ہوئے ہیں گویا زندہ ہو گئے۔

اس قصر کو اس کے زمانہ عروج میں دو فرانسیسی سیاحوں نے دیکھا ہے ایک ان میں برنیر طبیب تھا جو سند حاصل کرنے کے بعد دہلی آیا اور شاہجہاں کا طبیب بن گیا اور دوسرا ٹوئیر جو ہری تھا ان کے سفر نامے ۱۶۵۶ء اور ۱۶۵۷ء میں لکھے ہوئے اور ان سفر ناموں میں مشرقی تکلفات کا پورا بیان ہے۔ ٹوئیر کو تو اجازت مل گئی تھی کہ کل شاہی جواہرات کو جانچے اور ان کا نقشہ کھینچے اس نے اپنی کتاب میں ان میں سے بیش بہا جواہرات کی تصاویر اور قیمتیں درج کی ہیں اس قصر میں شاہ تخت تھے جو ہیروں سے جڑے ہوئے تھے ان میں سب سے بڑے تخت کی قیمت کا اندازہ سولہ کروڑ پانچ روپیہ کیا تھا۔

ایک یورپی سیاح جو اول درجہ کا شغوب ہے اور جس نے واقعات کے قلم بند کرنے میں شاہان مغلیہ کی توہین کا کوئی دقیقہ نہیں چھوڑا زمانہ عالمگیری کے قلعہ کی حالت سے ذیل لکھتا ہے کہ قلعہ کی دروازہ کی عمارت میں کوئی چیز قابل ذکر نہیں تجزیہ کے کہ دونوں طرف

یا پنجواں باب آثار الصنادید

لرقتن و مکارہ و دیوار شکستہ آثار دیدست صنادید عجم را

لال قلعہ

اس قصر لال قلعہ کو شاہ جہاں نے بنایا تھا اور اس کی تعمیر ۱۶۳۲ء ہجری بمقام
میں ختم ہوئی۔ اس کی سب سے زیادہ دلچسپی یہ کہ اس سال ۱۶۳۲ء میں
کوئی ہندوستانی قصر مہاراجا ویران میں نہیں ہے۔ اس کے دیواروں
کی مختلف لالواں تھیلوں کی بھی کاری ہر ایک میں گنگا جمنی کا لطف دکھائی دیتا ہے
میں کل وحشی اقوام کے ہاتھوں سے حصوں سے متعلقہ قلات میں دہلی کو لوٹا ہے
یہ قصر جو فی الواقع عجائبات دیا میں سے ہے۔ چاروں طرف ایک حد کے بعد
انگریز حکام کی لے آئی تھیں۔ اس پر مطلق رحم نہ کیا، انھوں نے کل ان
حصوں کو جو کام میں آئے مہدم کر دیا۔ ان کے سارے سے گورنر کی بارگاہ
بائیں انھوں نے فقط ان ہی دیواروں کو قائم رکھا جو کسی اُن کے کام میں آئیں
چونکہ اس میں بہت مارک لگیں تھیں خرابے ہوئے تھے اور وحشی طویلے اور گوروں
کی حواگیوں سے کے بعد ان کا صاف کرنا کسی قدر دشوار تھا۔ ایسے انھوں نے
بہت اہتمام کے ساتھ ان پر مختلف دیواروں پر جو مایہ ناز کاریاں کی اس قدر
پر اس قدر شور و غوغا ہوا اور نصف مراح انگریزوں اور قدر والوں نے وہ دیوار
کیا کہ آج کل حدید ملک مگر ان ہندوستان کو ضرور ہوا کہ ایسے حملے ہوئے
جوئے کو کھرب ڈالیں اس طرح سے جو کچھ چھپا گیا ہے اس سے یہ کافی انداز

مقدمہ کی کارروائی کو ناظر نے سخت افسوس اور تعجب سے پڑھا ہوگا اور کم سے کم اس سے یہ نتیجہ تو ضرور نکالا ہوگا کہ انگریزی فوجوں کی بغاوت کے اسباب خواہ کچھ ہی کیوں ہوں لیکن یہ تو ضرور پتہ چلتا ہے کہ بغاوت ہونے سے پہلے اہل قلعہ یا خود بہادر شاہ کی کوئی سازش سرکاری فوج سے نہ تھی رہا یہ کہ بہادر شاہ کے کسی ملازم نے کسی انگریزی افسر کو بہادر شاہ کی ملازمت کے لیے ترغیب دی یہ ایسی معمولی بات ہے جو درابھی سازشی کارروائی پر روشنی نہیں ڈالتی۔ ہاں یسٹلیم کرنا پڑے گا کہ جب بغاوت کو عروج ہوا ہے اور باغی سپاہ جوق جوق دہلی میں چلی آئی ہے تو اہل قلعہ اور خود بہادر شاہ کو محض اس لاعلمی کی وجہ سے جو وہ انگریزی قوت کی رکھتے تھے یہ یقین ہو گیا ہو کہ پرہماری حکومت ہندوستان میں قائم ہو جائے گی اور محض اس لغو خیال نے انھیں باغیوں کے ساتھ سازش کرنے کا موقع دیا ہو۔ خاص قلعہ میں عورتوں اور بچوں کا قتل واقعی ایک ایسا ناقابل معافی اور غیر رحمانہ فعل ہے کہ جس کی نظیر دنیا میں نہیں مل سکتی اسی وجہ سے جج ایڈوکیٹ نے اپنے ایڈرس میں بہادر شاہ اور مسلمانوں کی نسبت یہنا درشت الفاظ کا استعمال کیا اور یہ ایک فطری امر کہ ایسی حالت میں طیش اور غضب کی یہی حالت ہو جاتی ہے۔ غرض جو کچھ خدا کو منظور تھا وہ ہوا، ہمیں اس کے متعلق زیادہ تفصیل سے بحث کرنے کی ضرورت نہیں ہے واقعات سب قلمبند کر دیے ہیں ناظرین خود نتیجہ نکال سکتے ہیں۔ ہاں اتنا ہم ضرور کہتے ہیں کہ ظلم خدا کو پسند نہیں ہے اور اس کا عملی ثبوت غدر میں پورا پورا ہو گیا۔

مرقومہ دہلی ۹ مایح ۱۲۵۷ھ

{ دستخط الی۔ سے۔ ہیریٹ میجر
ڈپٹی ع ایڈ وکیٹ حزل وکیل سرکار

عدالت اپنی توجہ پر غور کرے کے لئے مدہائی۔

تجویر

عوتہادت عدالت کے روبرو ہے اسکی رو سے اسکی رلے یہ ہے کہ قیدی محمد بہادر شاہ
دہلی کا خارج شدہ مامشاہ آن کل اور حوالہ الزامات کا جو اس پر لکھائے گئے محرم ہے۔

{ دستخط۔ ایم۔ ٹاس۔ لٹل حزل
پریسڈنٹ

{ دستخط۔ الی۔ سے۔ ہیریٹ میجر
ڈپٹی ع ایڈ وکیٹ حزل

میں تجویز کو مستحکم کرتا ہوں

{ دستخط الی۔ سے۔ ہیریٹ میجر حزل
کامڈنگ منٹ میرٹ

{ مورخہ ۲۰ اپریل ۱۲۵۷ھ
کپ سہاروں

عیسوی میں سچی تبدیلی نہ تھی۔ اگر یہ بات چند مثال کی ترغیب کی وجہ سے ہوتی جسکے سوا اور کوئی صورت نہیں ہے تو اس سے کسی مذہب کے اعتقاد پر حملہ نہیں ہونا اور نہ بوجھبیل یا مخالفت پیدا ہوتی ہے۔ جہاں تک مجھے علم ہے عیسائی بنانے کی کوشش پر کسی ہندوستانی نے ناراضگی ظاہر نہیں کی اور اگر انکی نظروں میں یہی سمایا ہوا ہو تو کون اس تاریک اور دلیل غلطی کو دور کر سکتا جو کہ عیسائی مذہب خود ایسا ہے اور اس کے معین استعمال ایسے ہیں کہ ہر شخص اسکی طرف اٹک جاتا ہے۔

اگر یہ سب خیال اُن کے دلوں سے دور ہو جاتا تو ہندوؤں کا بڑا خوف اُس کے ساتھ ہی جاتا رہتا۔ اُن کو یہ بات جتنا دینی چاہیے کہ زبردستی عیسائی کرنا ناممکن ہے اور تم باغیوں کو انکی شرارت کے سخت حربہ سے محروم کرنے پر مذہب عیسائی کی اگر اصل ستان معلوم ہو جائے تو ہندوستانیوں کے دلوں سے اُس کا خوف جاتا رہے۔ تاریکی مچنے کی وجہ سے اُس کا نام بُرائی کے ساتھ لیا جاتا ہے۔ اگر اس معاملہ میں زیادہ گفتگو کروں تو سلسلہ کی پالسی میں دست اندازی ہوگی۔ اس لئے اب میں عدالت کا غامضی کے ساتھ اس بحث کی سماعت کر نیچے عرص اور مسٹر مرفی تر جان کا انکی قابلانہ مدد کے برے جو اس معاملہ اور دیگر سرکاری تحقیقات میں دی شکریہ ادا کرتا ہوں۔ بحیثیت ایشیائی عالم اسکی قابلیت مشہور ہے۔ وہ بلا تامل اُن زبانوں کو بول سکتا ہے۔ اُس نے ہر قسم کا تحریرانہ کو آسانی پڑھا اور بلا وقت اُن کا صحیح مطلب سمجھا۔ اور ترجمہ کیا۔ اسکی اردو اور فارسی میں کامل واقفیت مافی ہوئی ہے۔ جو نوٹ اکثر کاغذات پر لگائے گئے ہیں وہ قابل قدر ہیں اور خود انکی قابلیت کا اور محنت ترجمہ وغیرہ کا اظہار کرتے ہیں۔ اگر میں اس طرح انکی شکرگزاری لکھتا تو اُنکے نزدیک اور خود اپنے نزدیک مجھ میں نقص ہوتا۔

متعلق نظر ڈالیں تو ہمیں معلوم ہوا جائیگا کہ اس کل کاروائی میں مسلمان ہی سب کچھ تھے۔
 یہی مسلمانوں کا صاحب مکاسہ و صاحب معرہ و اعط۔ مسلمان بادشاہ اور اس کے اہم
 رفیق۔ مسلمانوں کی نتیجہ حیرت انگیز معارف اہل اور ترکی کی مسلمان قوتوں کے پاس۔ ہمارے
 روال کے متعلق مسلمانوں کی پیشین گوئیاں۔ مسلمان سلطنت کا ہمارے بعد ہوا۔ مسلمان
 قاتلوں کے ہاتھ سے ہدایت عجمی کا قتل۔ اسلامی عروج کے لئے ہم ہی لڑائی۔ ٹری مرد
 دیے والے اسلامی مطالع اور لغات کی ابتدا کرنا۔ مسلمان سپاہی۔ میں یہ کہہ سکتا ہوں
 ہمدرد ہر پہ کہیں الرام دیا گیا اور نہ اسکی تائید کی گئی اگر انہوں نے کہیں سر نہیں اٹھایا
 ہو تو انھیں اپنے معصوم سپاہیوں کی حکم برداری کی وجہ سے ہوا ہو۔

مسلمانوں کی سازش کے متعلق حقد و سحت تھی وہ اب ختم ہو گئی۔ ممکن ہے کہ اس
 کارروائی میں اور بھی نکات پیدا ہوں مگر میں صرف دو باتیں چھٹ کر سکتا ہوں جو میرے
 نزدیک ہدایت ضروری معلوم ہوئیں۔ مگر بحث ختم کرنے سے پیشتر میں ایک سوال اور کچھ
 اشاریہ کا جواب نقل کرنا چاہتا ہوں۔

”کیا تم نے دیسیوں کو دیسیائی کرے میں انگریزی شہری کی کوشش کے متعلق سپاہیوں
 کو شکایت کرتے سنا؟“

”جواب“ ”ہمیں یہی ہے اسی عمر میں ہمیں سائیرے خیال میں کسی انہوں نے اس امر کی
 پروا ہی نہیں کی“

میرے نزدیک اس کو سپاہیوں کے خیال و وطن کا تعلق نہیں ہوا اور نہ اس کے خیالات اور
 اقدامات کا علم ہوا مگر اس لئے کہ صداقت بہت غلط فہمی ہو جائیگی۔ ہمدردستان میں غلامیہ
 شہری سے کچھ خوف۔ تمام حسومات سے سپاہیوں یا ہمدردستانوں کو خوف تھا اور وہ ہمدرد

کی عزت تصدیق سے یہ بات بخوبی ظاہر ہو جائیگی کہ مسلمانوں ہی کی نمبر لاسٹ کوری نے میدان پر بیڑ پر کارٹوس لینے سے انکار کیا تھا۔ ان میں سے ۸۵ یعنی بیشتر مسلمان تھے ان لوگوں کا کچھ مذہب نہ تھا اور ان کے نزدیک سور کی چربی یا گائے کی چربی کا ملا ہوا ہونا یا نہ ہونا برابر تھا کہ پٹان یا سینوہم سے بیان کرتا ہے کہ انبالہ ڈپو میں جہاننگ کارٹوسوں کے معاملہ کا تعلق تھا مسلمان سپاہی اس کا مضحکہ اڑاتے تھے اور اس طرح ہمیں معلوم ہوتا ہے کہ ان لوگوں نے بلا کسی بہانہ یا خدر کے کھلم کھلا بغاوت پر کمر باندھ لی تھی۔ انکی بناؤ ٹی کلبھو میں کچھ کمی نہ آئی اور انھوں نے ہمارے خلاف ہلوہ کرنے میں فوراً اتفاق کر لیا اور ہندوؤں کے زبردستی مذہب ترک کرنے کے خیال پر طاہر داری سے جوش و خروش اپنے ساتھ بھائی کی تعزیر دی۔ اس بارہ میں ہمارے پاس شہادت ہے اور یہ ایسا جلیلہ تھا جس میں ہندوؤں کے ساتھ ذرا بھی ہمدردی نہیں پائی جاتی اور نہ ہندوؤں نے اس کے دریافت کرنے میں کوشش کی کیونکہ جو شہادت ہم نے بارہ نقل کی ہے اس سے ہمیں معلوم ہوتا ہے وہ ہینڈن کی لڑائی کے ہی بعد انھوں نے معاملات کے پہلو بدل لینے پر بہت افسوس کیا مسلمانوں کو دیکھ کر بے پناہ لعنت و ملامت کی اور اس بات پر مشکوک معلوم ہوتے تھے کہ واقعی انگریزی گورنمنٹ کا یہی نشانہ تھا کہ ہمارے مذہب میں رافلت کرے؟ بہت سے ہندو سپاہیوں نے اس وقت یہ ظاہر کیا کہ اگر ہماری جاں بخشی ہو جائے تو بخوشی سرکاری ملازمت کرنے کے لیے واپس چلے جائیں۔ مگر مسلمان بر خلاف اس کے اسی بات پر رحم ہوئے تھے کہ انگریزوں کی نوکری سے شاہی ملازمت بدرجہا بہتر ہے اور یہ کہ نواب راجہ بادشاہ کو ڈر فوجیں مل گئیں وہ ایک دم فتح حاصل کر لیں گے۔

اگر ہم مختلف حالات پر جو ہمیں دوران تحقیقات میں معلوم ہوئے ہیں قدیم زمانہ کے

مترشح سے عاصی دیا پرتھم نہیں ہوتی بلکہ آخرت میں بھی ہمارے لئے دائمی تکالیف ناسات کرتی ہے تو اُن کے لعن کو خیال کرتے ہوئے ہم بچے آپے میں نہیں رہتے

سامع یہ بات دریافت کیئے بغیر نہیں رہ سکتا کہ کیا انگریزوں کے متعلق ایسے خیالات رکھے والے آدمی ہندوستان میں لاکھوں ہیں؟ جس اُن لوگوں کا نہ کہ وہ جس کو ناحیہ بات س کر غور رائے قائم کریں اور انہیں میری رسلے کی ضرورت نہ ہو۔ مگر جس سس اول سے معلوم ہوا ہے کہ عجم میں انہوں نے مسلمانوں کی عورتوں کو اپنے مذہب کی کامیابی اور انگریزوں کے وارت ہو سکی دعائیں مانگتے اور سوں کو انہیں دعاؤں کی تلقین کرتے ساتھ۔ سکس عورتوں اور بچوں کی ظالمانہ موت اور تکالیف سے بھی انہیں کیسے کی آگ بڑی امر ان کے دلوں میں جم دیا بھی نہ پیدا ہوا۔ کیونکہ انہیں مقامی احبار کے یہ بے معلوم ہوا ہے کہ جس وقت مل ہوئے کو تھا کوئی دو سو مسلمان حوص سے لگے ہوئے کھڑے تھے اور قیدیوں کو ہایت قمع گالیاں دے رہے تھے اگر اس بات کی اچھی طرح تصدیق نہ ہوتی تو ایسے سخت کیسے کا یقین مشکل آتا۔

اس اڈریس میں میں نے اُن باتوں کو میں نظر رکھا ہے جس سے یہ معلوم ہوا ہے کہ عام مسلمانوں کے مسا اور سادش کی وجہ سے عہد عوکی دہشتاک آفات واقع ہوئیں میں نے حتی الامکان اس بات کے مات کرے کی کوشش کی ہے کہ قدیم ہندوستان میں اسلامی پشوا ہونے کی حیثیت سے اس سادس کے ترقیب میں حواء بطور پشوا بطور رقیق مذہب کس قدر تعلق رکھتا تھا۔

ہندوؤں کو بالعموم ملو کرے اور صوح کو بالخصوص عادت یرا مادہ کرے میں ہندوستانی مغالہ اور مسلمانوں نے عوکیہ جمعہ لیا ہے اُس کا بھی میں تذکرہ کر چکا ہوں اور ان باتوں

اُس وقت بادشاہ کو یقین دلایا تھا کہ اُسے خبر لگتی ہے کہ شاہ فارس نے بوشہر کو فتح کر کے اُس پر قبضہ کر لیا ہے اور عیسائیوں کو بالکل خارج یا سب کو قتل کر دیا ہے۔ اور بہت سوں کو قید کر لیا ہے اور بڑے مشہور ایرانی فوج براہ کابل و قندھار دہلی روانہ ہونے والی ہے۔ اس کے علاوہ اُس نے یہ بھی لکھا تھا کہ قلعہ میں اور بادشاہ کے خاں محلات میں دن رات ایرانیوں کی آمد کے تذکرہ ہوتے ہیں۔ حسن عسکری نے بادشاہ کے یہ بھی زمین نشین کر دیا ہے کہ مجھے مکاشفہ سے معلوم ہوا ہے حکومت ایران لاریب دہلی تک پاکل ہندوستان تک پھیل جائے گی اور سلطنت دہلی کی شان و شوکت پہر تازہ ہو جائیگی کیونکہ شاہ ایران تاج شاهی بادشاہ کے سر پر رکھ دینگے۔ محرز یہ بھی لکھتا ہے کہ تمام قلعہ بلکہ خاص کر بادشاہ کو اس گدنگو سے کمال مسرت ہے اور نوبت یہاں تک پہنچی ہے کہ عائشہ مانگی اور منتیں مانی جاتی ہیں اور ساتھ ہی حسن عسکری غروب آفتاب سے قبل ڈیڑھ گھنٹہ تک روزانہ ختم پڑھتا ہے کہ ایرانی جلد آجائیں اور انگریزوں کو نکال باہر کریں۔ ہر جمہرات کو کھانے روٹیاں و تیل و پیسے و کپڑے ٹھیلے کے ٹھیلے بہر بہر کر بادشاہ کے ہاں سے حسن عسکری کے ہاں ختم کی زکوٰۃ میں جاتے ہیں۔“

ہم دیکھتے ہیں کہ اس معاملہ میں واعظین کو کس قدر دل چسپی اور مصروفیت تھی اور مسلمانوں کی سازش کیسی صریح اور کامل تھی۔ اگر ہم پس پردہ ان رسموں کو ہوتے دیکھتے اور دعاؤں اور منتوں کو اپنے کانوں سے سنتے جو ایرانیوں کی آمد اور عیسائیوں کے خروج کے لیے ہوتی تھیں تو ہم بلاشبہ ان دہشتناک غموں کے پیش خمیوں کی تصویر کھینچ لیتے جنکی وجہ سے گزشتہ سال ہمیشہ کے لیے غم کی یادگار لیگیا۔

جب ہم ان مسلمانوں کی نہ صرف حرکات کو بلکہ انکی عام نفرت کو جو انکی درخواستوں سے

ہم نے انھیں "مسلمانوں کی ساری" کے موسم گرما چاہیے۔ اس سے خاص مشارب تھا کہ انگریزی سلطنت کی طرف سے ہر دلی وئے انتہائی پھیلا دیں اور جھوٹی اور سری جبرین اور اگر گورنمنٹ کی بہایت سبھی مہربانی پر افترا پر داری کر کے انقلاب اور ملوہ کے لئے لوگوں کو آمادہ کر دیں۔ تحقیقات سے معلوم ہوا کہ اسکی ابتدا قیدی اور اس کے معتمدوں سے ہوئی جو اس کے حصہ اور راز کے جلسوں میں شریک ہوتے تھے مثلاً اس عسکری و غیر میرے خیال میں کوئی آدمی اس مارے میں سمجھ نہیں کر سکتا کہ شیدی قسمر کو خطوط دیکر فارس اور صغلیہ اس ملک کے بادشاہ کے پاس بطور ایچی بھیجا اور اس سے بدواہر تحت نستی کی انتہا کر باقیدی کی خاص ساریش یعنی جو صمما حال کے جو حاکم ملوہ اور اس کے ہولناک تیجوں میں تمام ہوئی۔

مئی ۱۸۵۷ء سے ٹھیک دو سال پیشتر شیدی قسمر کا روادہ ہوا اور جس دنوں میں ملوہ ہوا انھیں دنوں میں اس کے واپس آیکا وعدہ کرنا قابل لحاظ بات ہو۔ اگر ہم اس بات کو مسلمانوں کی پیشیں کوئی سے مقابلہ کریں کہ ملک پلاسی واقعہ ۱۸۵۷ء سے ایک صدی بعد انگریزوں کی حکومت ہندوستان سے خالی رہے گی تو ہمیں دودارو ہندوستان کی بادشاہت حاصل کرنے کے متعلق ان کے قنصل کا یقین ہو سکتا ہے۔

یہ جس عسکری کے حجاب اور اسکی نصیر کا نہ کر دیکھا ہوں بادشاہ اور اس کے لڑائی کی خواہشات کے مطابق تھا۔ شاید یہ واقعہ ہمیں صیف معلوم ہو مگر محاطیں کے بھی بداموں پر گہرا اثر کرے اور اس باتوں پر یقین کرے۔ کے لئے خوب سنا گیا تھا جو ایسے شخص کی دعا سے نکلیں ہمیں سے صاحب مجرہ اور حکم امداد مانا گیا تھا ہمیں محمد درویش کی دعا سے اس نے مسٹر کوٹوں لٹٹ گورنر کو بھیجی تھی معلوم ہوا تھا کہ جس عسکری

اول نشانہ تیر بنتے ہیں۔ اس کے برعکس یہ دیکھا گیا ہے کہ ہنسنے اور جاہلوں نے فساد بہت کم کیا ہے۔ معلوم ہوتا ہے ہندوستان کے بیشتر کے بادشاہوں کے زمانہ میں ہندوؤں کو زبردستی مسلمان کرنا بھی انکو مخالفت پر آمادہ کرنے کے لیے کافی نہ تھا۔ اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ سلطنت کے خلاف جو کچھ کوشش ہوئی وہ سپاہیوں ہی کی طرف سے ہوئی۔ سابق زمانوں میں ملکی یا دیگر اغراض کے لیے مختلف فرقوں کے آدمیوں کے اتفاق کرنے میں شاید بڑا ہی تیز سخت مانع آتی ہوگی مگر ہمیں یاد رکھنا چاہیے کہ قومی اتحاد کی وجہ سے بہت سی خود مختار معزز سوسائٹیاں بن گئی ہیں۔ یعنی ہندوستان کے آدمی خفیہ میٹنگ کرنے کے عادی ہو گئے ہیں۔ جن میٹنگ میں انھیں رسم و اتحاد کے ابتدائی سبق پڑھائے جاتے ہیں اور اس میں انکو خفیہ اور راز کے معاملوں میں اتفاق کرنے میں سہولت ملتی ہے۔

ایسی حالت میں اتفاق کرنے کے لیے صرف وسائل اور موقع کی ضرورت ہوتی ہے اور کوئی شخص اس بات کو نہیں جانتا کہ فوج نے ایک بات کی تو جو اوٹ زمانہ نے دوسری بات پیش کر دی۔

اس موقع پر برہمن اور مسلمانوں میں بغیر ضائع اتفاق تھا۔ فوج میں وہ پیشہ۔ لباس اور انعام کے لحاظ سے بھائی بھائی تھے۔ وہ ایک دوسرے کے تہواروں میں اکثر شریک ہوا کرتے تھے اور اس اتفاق پر گورنمنٹ کی چشم پوشی کا یہی نتیجہ ہونا تھا۔ میں وہ کل باتیں جن کے سبب یہ مصیبت پیش آئی اس جگہ بیان نہیں کرنا چاہتا۔ شاید بے محل ہونے کے سبب نا منظور کیا وین۔ مگر میرا خیال ہے کہ کار تو سوں کے معاملہ میں بات نے طول نہیں پکڑا۔ سپاہیوں میں پیشتر ہی سے اس معاملہ میں نیاریاں ہو رہی تھیں اور تمام ملک اور خاصکر مسلمانوں میں بچپنی پھیلی ہوئی تھی۔ میرے نزدیک جو واقعات اس معاملہ میں ظاہر

متعلق کا ذکر کرتا ہوں مگر مجھے اس بارہ میں لوگوں کی طرف سے معافی میں کرنے کی ضرورت
 نہیں معلوم ہوتی کیونکہ اُن کا رتاؤ بہا بیت قابلِ لعن رہا ہے وہ غرور میں اسے بہرے
 اور جہالت میں ایسے ڈولے ہوئے تھے کہ عروج سے مقابلہ کر لے اطاعت سے منکر ہوئے
 میں اُنہوں نے اپنے کو بہت کافی سمجھا مابھی تعلقات کے تحریر کی وجہ سے اُنہوں نے
 گورنمنٹ سے اپنے خیالی تنکیلات کی شکایت کی تدبیر سوچی مگر کل عروج نے یہ کہہ دیا کہ
 لے ممبرز انٹ کو لری کے سواروں کے مقدمہ میں تحریر رسائی مالے سے پیشتر ہی کھلم
 کھلا لہاوت کر لے پر کمر مامدہ لی تھی جس کا ثبوت میرے سردیک کا حوالہ طور پر دستیات
 نہیں ہوا ہے۔

کوئی شہر نہیں کہہ سکیں کر لے والے خیالات اور پریتاں کن حوث اور صدر کی ہوائیں
 اس وقت تک حامدیں کے دماغوں میں چکر لگا رہی تھیں بسا ہیوں کا بھی خالنا یہ خیال
 تھا کہ اگر ہم ظاہر میں سلامی ادا کرتے اور تالعداری کی صورت بنائے رہیں گے تو عوامی
 احکامہ ماسے میں زیادہ حرم ہو گا۔ اُنہیں اپنی حقہ سدی اور تعداد پر بھروسہ تھا اسلئے
 بعد میں اُنہوں نے یہ طریقہ اختیار کیا تھا کہ شکایت کے کسی موقع کو ہاتھ سے سمائے دتے
 سے اور یکجائی نہ خواستیں کر دیتے تھے۔

ایسی صورتوں میں مسلمان اور ہندوؤں میں کچھ تفریق رہی تھی وہ مونا چلتے تھے اور
 کتنا ماحہ تحریریں لکھا کرتے تھے اگر ہم پڑائی تاج اٹھا کر دیکھیں تو ہمیں معلوم ہوا جیسا
 کہ مشرقی فوج کی نام سادت رہی ہے اور یہ اس وجہ سے ہوتا ہے کہ حاملوں و میواؤں
 و ہندو ہوں کو قوت و اعتبارات دیئے جاتے ہیں۔ تعلیم و وفاداری وہ ہی اصول کے
 غیر روحی احتیاطات بہت حوماک ہوتا ہے ہیں اور جو لوگ ایسے اعتبارات دیتے ہیں وہ

دوبانے کا خیال بھی نہ کریں گے۔ ممکن ہے وہ اپنے کو ان سازشوں سے الگ ٹھٹھک رہنے
 کی وجہ سے بری کریں گے۔ مگر یہ ہرگز ظاہر نہیں ہوتا کہ مذہبی یا ملکی خیال سے انہوں نے بلبوہ
 یا قتل کے روکنے کے لیے فوری کارروائی کی ہو۔ سخت سے سخت جرموں میں بھی اس طرح
 ٹوہیل ملی ہے اور چند آدمیوں کی خرابی کی وجہ سے سب پر یہ بربادی نازل ہوئی۔ انہیں خرابی
 کی وجہ سے بغاوت میں بھی روبرو فروں ترقی ہوئی اور میرے خیال میں اس بات سے کوئی
 انکار نہیں کر سکتا۔ اس بارہ میں نہ تو کوئی تحریر اور نہ کوئی شہادت۔ اب تک عدالت میں پیش ہوئی
 ہے۔ بیشک سپاہیوں کے بارے میں ان دونوں باتوں میں سے ایک بھی ہمارے ہاتھ نہیں
 آئی تاہم یہ بات صحیح ہے کہ بلبوہ سے ایک یا دو مہینہ پیشتر ہمارے سپاہیوں میں خط و کتابت
 معمول سے زیادہ بڑھی ہوئی تھی۔ اس واقعہ سے اور ان واقعات سے جن کا ہمیں علم ہو چکا
 معلوم ہوتا ہے کہ ضرور کوئی نہ کوئی ایسا جو شیلہ کام ہو رہا تھا جسکی وجہ سے بددلی اور بے تربیتی
 پیدا ہوئی۔ اوپر میں کہہ چکا ہوں کہ جو کچھ ہوا وہ مفسدوں کے رہبریلے اثر کی وجہ سے ہوا شاید
 اس سے یہ سوال پیدا ہو کہ اؤر باتوں سے زیادہ اس کا اثر کیوں ہوا۔ بعض اس بات میں
 نوکر کر چکا ہوں مثلاً الحاق اودہ انگریزی تہذیب کی زیادتی اور سجد ترقی جسکی قدرتی رو میں
 اُن چھوٹی چھوٹی روکوں کے بہ جانے کا اندیشہ ہوا جو واعظین نے جہالت قائم رکھنے کے
 لیے بنائی تھیں اور جو قدرتی علوم کی روشنی سے بے بہرہ رکھنے کے ساتھ مذاہب کی بربادی کا
 سبب ہوتی ہیں۔

میرا یہ بھی یقین ہے کہ ان بغاوت پیدا کرنے والوں نے مذہبی معاملات میں گورنمنٹ کی
 آئندہ سخت دست اندازی کا حوالہ دیکر گورنمنٹ کے جدید کاموں پر پھینپی اور پریشانی پھیلانی
 ہوگی۔ ہندو یواؤں کا ازدواج ثانی۔ عام ملازمت کے لیے اندراج اور کارٹوسوں کے

مسلمانوں کی ساری کیوجہ سے روح کے دلوں سے لوے و داداری مہر کے ناز و عود
تھا جاتی رہی تھی۔ یہ ایسی بات نہیں ہے جسکے لئے گزشتہ سالوں کا حالہ دیا جائے اور ان
اساس کا کھوج لگایا جائے عاں لوگوں کا اعتقاد کھولنے کے لئے جواب میوفا ئی میں متھو ہیں
جمع ہو گئے تھے۔

ان میں سے بعض اساس و سلسلہ و اعطیں کی مخالفت کی وجہ سے ہوئے گورنمنٹ کے
اقتیاسے ماہر ہیں۔ لگوس موقع پر ملوہ سے کچھ ہی پتیر کے واقعات کا حہد و ستانی فوج
کی رحتوں کی حالت مشکوک ہوئے لگی تھی تذکرہ کر دینا کافی ہو گا۔ یہ حالت نہ صرف انگریزی
حصروں ہی کو معلوم ہوئی تھی بلکہ سب کو اس کا حال کھل گیا تھا۔ قاعدوں یا مداریہ تحریکات
کے آپس میں خلوت کثات جاری ہو گئی تھی اور رعیت اس سے حاصل ہوئی وہ خلد ہیں
معدولے کی اس بحث سے میری مراد نہیں ہے کہ ہمد و ستانی فوج اس وقت سے سخت کیریولی
سوسائٹی ہو گئی تھی۔ یہیں ہرگز نہیں بدیقین ہے کہ اکثر سپاہی اپنے دنگ میں گورنمنٹ کے
معدہ طارم تھے۔ العاط ملے رنگ میں "میں اس وجہ سے استعمال کرتا ہوں کہ میرے ربک
قدیرے استقام کی ان میں کمی ہے اور اعلاص اور دستداری کا مصبوط حال ان میں نہیں
ہوتا۔ انکی داداری اصول سے زیادہ عادت پر مبنی ہوتی ہے جس پر توہمت کا زیادہ اثر
پڑتا ہے۔ گروہ سپہ دہب کی قوت کو قائم نہیں رکھ سکتے ایسے گروہ میں کچھ نہ کچھ طامع معد
ضرر ہوئے چاہئیں اور شخص ہر اسی ایتنائی طرز سے واقع ہو وہ علہ اور حاکم ہندوں
کے متعلق اس بات کو تسلیم نہ کر جیاجن میں سے بہت کم شنائی کی طرف راعب ہوتے ہیں مگر
میشہ یکی کی طرف۔ آؤ صرف تین یا چار مرگروہوں کا ارتکاب دم میں کیا کریں یا اسیں ناس
کی حمیہ سازتوں میں یکی کردیں تو ماقامدہ اگر فوراً پریتاں ہوں بھی تو اس کے لئے اور

تہیں دستیاب ہوتی ہے اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ اسکی سے بہت قبل سے انگریزوں کے خلاف مسلمانوں میں بڑا جوش اور بددلی پھیلی ہوئی تھی اور یہ بددلی ان چالاک اور بد معاش آدمیوں کی وجہ سے تھی جنہوں نے اپنے فائدہ کے موقع کو کسی طرح ہاتھ سے نجانے دیا۔ ان اسباب میں الحاق اودہ بھی ایک سبب ہے۔

مسلمانوں کی ناراضگی تو خاصہ مگر آخری اسلامی سلطنت کے برباد ہو جانے کے خیال سے بھتی اور ہندو سپاہیوں کی اور کسی وجہ سے مگر اس معاملہ میں دونوں برابر تھے۔ اس سے غالباً اُسکے کمپنی کے مستحق ملازمت ہونے میں کمی ہوئی اور انہوں نے زمینداروں کے جھگڑوں اور معانلوں میں انگریزی گورنمنٹ کے رسیخ اور حکمت عملی پر اعتماد نہ کیا اور اپنے کو انگریزوں کے اختیار میں سمجھا۔

جٹمل گواہ نے ہندو سپاہیوں اور ہندو تاجروں کے خیالات کا تین فرق بیان کیا ہے اور ممکن ہے کہ علاوہ اور اسباب کے الحاق اودہ بھی ایک سبب ہو گیا ہو۔ جب اس سے یہ سوال ہوا کہ اس معاملہ میں مسلمان اور ہندوؤں کے خیالات میں کچھ فرق تھا تو اس نے یہ جواب دیا ”ہاں مسلمان نوسب انگریزی حکومت کی بیخ کنی پر خوش تھے مگر ہندو بساطی اور تاجروں کو اس سے خوف ہوا تھا“ مگر آگے چل کر اس نے یہ بھی بیان کیا کہ فوج میں ہندو و مسلمان دونوں انگریزوں سے کبیدہ خاطر ہو رہے تھے اور یہی بات ہمارے تجربہ سے بھی ثابت ہوئی۔

اس میں کوئی شبہ نہیں کہ ہندو ہتھیانے فوج میں ہندوؤں کی تعداد بہت زیادہ تھی مگر اس وحشیانہ بغاوت میں کوئی روک نہیں پڑی اور جہاں تک فوج کا تعلق تھا ہندو اور مسلمان دونوں ایک ہر دوسرے کے مگر فوج کے علاوہ سازش میں مسلمان ہی شریک تھے اور میرے خیال میں

رقعتی کے سب حمید و ثنیت مگر تباہی و تباہی اور اپنی قوم کے مصائب کے سب متفقہ ہوتا ہے آج اپنا آبائی قلعہ یا محل جمیڑ ماحول گا۔ یہ تباہی و تباہی اور اپنی قوم کے مصائب کے سب متفقہ ہوتا ہے آج اپنا آبائی قلعہ یا محل جمیڑ ماحول گا۔ یہ تباہی و تباہی اور اپنی قوم کے مصائب کے سب متفقہ ہوتا ہے

چونکہ قادی کے خلاف الزامات کی سختی تو ختم ہو گئی اگر میں گرتے ملوہ اور سارن کے اساتذہ کے متعلق حوثیات و مستیاب ہوئی ہے اسے حالت کے روبرو پیش کر دوں تو بجا خیال کیجائیگی۔ میں اس بڑی اساتذہ میں اساتذہ پر بحث کر چکا ہوں کہ اگر کار تو سوں کے معاملہ میں پیشتر ہندوستانی رعیتوں میں ماہی اتفاق اور مافادگی ہوتی تو کبھی ایسی خدواں اور عالمگیر عداوت ہوتی اس لئے یہ بات لازمی ہے کہ کوئی اور یا وہ بھی قوت ممتی کے روبرو کلکتہ سے پتا نہ ہو کہ مختلف جہادوں کی متفرق طرح سے اس طرح کام کیا میرے خیال میں یہ کام بوسیدہ سمجھوتہ اور پیشتر کی تیاری تعمیر کتب ہیں پاسکتا تھا اور اس کارروائی کو اگر سارن کے لحاظ سے بکریں تو ماساب ہیں ہے۔

میں یہ بھی مایاں کر چکا ہوں کہ محض کار تو سوں کے معاملہ کی وجہ سے اس قدر لعناوت اور عریزی ہیں جوئی اگر میں اس معاملہ کے ساتھ ساتھ جس وسائل کا ہمارے حاتمہ کے لئے اختیار کیے گئے تھے ذکر کر دوں تو گویا میں نے تمام کارروائی آکھ سک کر کے کی یہ آگ یکایک ہیں محرم کی ہی ملکہ پیشتر ہی سے تباہی و تباہی اور اس کے لئے رکھی ہوئی تھی۔ سارن کے مات کہتے وقت میں کسی خاص گروہ کا نام جسے ہندوستانی روح میں لعناوت کر کے لئے جمعہ پیدا کیا ہوا اس طرح ماف ہیں پاسکتا تھا اس طرح کہ اس کا کلہر ہوا مگر چہ نہایت

رنجیت سنگھ رئیس حبیلیر۔

ہمیں یقین ہو کہ تمہارے حدود مملکت میں ان بدشگون کافروں یعنی انگریزوں کا نام و نشان بھی نہ رہا ہوگا اگر باتفاق ان میں سے کچھ چھپ چھپا کر بیچ گئے ہوں تو اول انہیں قتل کرو اور بعد میں اپنی ریاست کے انتظام کا بندوبست کر کے اپنی تمام فوج لیکر ہمارے حضور میں حاضر ہو۔ تم پر سچا نوازش و اکرام ہوگا اور تمہارے مرتبہ و مقام میں وہ وہ ترقیاں کیجیائیں گی جن کا اندازہ کرنا تمہارے احاطہ قابلیت سے باہر ہے۔

راجہ گلاب سنگھ والیئے جموں۔

ہمیں تمہاری درخواست سے تمہارے ملک میں بدبخت انگریزوں کے قتل کا حال معلوم ہوا۔ تم قابل ستائش قرار دیئے گئے ہو۔ تم نے اس معاملہ میں وہ کام کیا ہے جو بہادر آدمیوں کے شایاں ہے خدا تمہیں زندہ با اقبال رکھے۔ مگر یہ کہ ہمارے حضور میں آؤ اور بدبخت انگریزوں اور دیگر تمام دشمنوں کو جو ہاتھ گئیں قتل کرو۔ اس صلہ میں جن مہاراج و ترقیوں کا نیکو گمان ہوگا وہ اس سے بدرجہا زیادہ ہونگی اور تمہیں خطابِ راجہ سے بھی عزت و بجا آئیگی۔

ایک اور درخواست پر جو منبرہم بقاعدہ کو لیری کے وفد دار نے بادشاہ کو بھیجی تھی۔ اور جس میں اُسے مظفر نگر میں اپنے افسروں کے قتل کر نیکو حال لکھا تھا۔ اُسکی کارگزاری کے صلہ میں اُسکو ایک عہدہ دیئے جانیکا حکم بھی قیدی ہی کی قلم کا ہے۔

صاحبان! یہی الزام کے متعلق آپکے مشاہدات کو ختم کرتا ہوں۔ اب آپکا یہ کام رہ گیا ہے کہ یا تو آپ فیصلہ آخری سے قیدی کو عزت و تنہائی میں اُن اعزاز کا جو ایک تخت سے اترے ہوئے بادشاہ کے لئے زیبا ہیں مستحق قرار دیں یا اُسے صفحہ تاریخ میں بڑے ملزموں میں جگہ دیں۔ یہ ظاہر کرنا بھی آپ ہی کا کام ہو کہ خاندانِ تیموریہ کے اس آخری بادشاہ کو جو عمر

اس موقع پر دربار میں ٹرامچ تھا اور نکل رئیس۔ امیر مصطفیٰ وغیرہ حاضر تھے اور سکہ درباریانی کا قلم حاصل ہوا۔ اسادے میں ہمارے پاس زمانی اور الزام سے سری تحریر ہی تہادت موعود ہے اور اگر قیدی کا تحریری اقبال ہوتا تو الزام کا زیادہ صیرح توت حاصل کرنا ممکن ہوتا۔ اس تحریر سے اس کا جواب دعویٰ مراد ہیں ہے جو اس حالات کے لئے تیار ہوا اور محض جھوٹا انکار ہے جس میں اس نے اس صحت الزام سے سری ہو چکی وراہی کو تشہیں کی۔ میری مراد اسکی اس لمبی چٹھی سے ہے جو اس نے مراصل کو عیسیٰ کے قتل کے بارے میں تحریر کی تھی اور لکھا تھا کہ ساہی میرے حکم کی اچھی طرح تعمیل نہیں کرتے اس کے بعد اس مضمون پر مریدیت کرنا مناسب معلوم ہوتا ہے۔

اب صرف چوتھے الزام کا آخری حصہ بغیر بحث رہ گیا ہے اور اس کے تاثر کر کے لئے ہمارے پاس اس چٹھیوں کی نقلیں ہیں جو مادہ ستارہ سے راؤ نہاراہ ایسے کچھ جمع کر سکتے ہیں جیلور وراہ نکلا اب سکھوائے جنوں کے نام لکھی تھیں۔ انکا مسدودہ دلیل حلاصہ کا بیان کر دیا کافی معلوم ہوتا ہے۔

راؤ نہاراہ وایسے کچھ

ہیں اطلاع ملی ہے کہ تم نے کل کامروں کو متع کر کے ایسے ملک کو اس کے مایاک و عود سے ماکل ایک صاحب کر لیا ہے۔ ہیں تمام اس محل سے کمال و مد مسرت ہوئی اور متعیں اس شب سے عرت و بجاتی ہے اور امید کیجاتی ہے کہ تم ایسے تمام ملک میں ایسا نظام کرو گے کہ کسی مدد کا دل سلا ہوگا اور اس پر بے مائیدی ہوگی۔ مریدیاں یہ کہ اگر کوئی کامر تم سے ملک میں راہ سمہ پیچے تم اسے قتل کر دیا۔ اگر تم ایسا کرو گے تو ہماری وحشی کا اعت ہوگا۔

سوار مرزا مغل کو لیجر بادشاہ کے خلوت خانہ پر گئے اور بادشاہ سے ان لوگوں کے قتل کی اجازت چاہی بادشاہ اُس وقت خلوت خانہ ہی میں تھے مرزا مغل اور نسبت علیخان اندر گئے اور سپاہی باہر کھڑے رہے۔ کوئی بیس منٹ کے بعد اندر سے واپس آئے اور نسبت علیخان نے عام طور پر باواز بلند کہا کہ بادشاہ نے انکے قتل کی اجازت دیدی اور تم انکو لیجا سکتے ہو۔ چنانچہ بادشاہ کے باڈی گارڈ والوں نے جنگلی نگرائی میں قیدی تھے انہیں قید خانہ سے لاکر تھوڑے سے باغیوں کے ساتھ قتل کر دیا،

اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مرزا مغل اسی وقت بادشاہ کے پاس آئے تھے اور درپردہ اس خونی کام میں ملے ہوئے تھے۔ اگر اسکے سوا کچھ اور بیان کیا جائے تو بیکار معلوم ہوتا ہے مگر جو ثبوت قیدی کے روزنامہ سے معلوم ہوا ہے وہ ایسا ضروری اور یقین دہ ہے کہ اس کے نقل کرنے پر میں مجبور ہوں۔

اس بارہ میں حکیم احسن امد خاں کی شہادت حسب ذیل ہے ”وکیا بلوہ کے زمانہ میں ان واقعات کا کوئی عدالتی روزنامہ بادشاہ کے حکم سے لکھا جاتا تھا“

(جواب) بلوہ سے کہیں بیشتر سے دستور کے مطابق عدالتی روزنامہ تیار نچوڑ رکھا جاتا تھا“ (سوال) اس ورق کو دیکھو تم پہچانتے ہو یہ کیسی تحریر ہے“

(جواب) ہاں یہ روزنامہ نو میں کی تحریر ہے اور یہ ورق روزنامہ چکا ہے“

۱۶ مئی ۱۸۵۷ء کے عدالتی روزنامہ کا خلاصہ

موجود بادشاہ نے دربار خاص میں ذر بار کیا ۴۹۔ انگریز قیدی تھے اور فوج نے انکے قتل کے پئے دینے کی درخواست کی بادشاہ نے انکو انکے حوالہ کر دیا اور کہا ”فوج کا جودل چاہے انکے ساتھ کرے“ چنانچہ وہ قیدی تھے تہ تیغ کر دیئے گئے۔“

اُسکے ایک گواہ صاف صاف کہتا ہے کہ بغیر احکام ہونا مکمل نہیں اور ایسے احکام کے صرف دو درجہ تھے۔ میسے اول بادشاہ اور دوسرا اُس کا میاں راعل۔ مگر مجھے معلوم نہیں حکم کس کا تھا۔ اُس نے یہ بھی بیان کیا ہے کہ انگریزی قیدی میرے سامنے قتل ہوئے ۴ تھیں بادشاہ کے حاضر مسلحہ ملازم یا ماڈی گارڈ کے سپاہی اور کچھ داعی پیدل گھیرے ہوئے تھے اور اگرچہ میں نے کوئی حکم اور اشارہ ہوتے ہیں دیکھا تاہم ایک دفعہ سب نے تلواریں کھینچ کر قیدیوں پر حملہ کر دیا اور یہاں تک تلواریں ماریں کہ اُس سب کا کام تمام ہو گیا ایک دوسرے گواہ مسیحی جی لال احمار لوئیس نے استفسار پر بیان کیا ہے کہ یہ بادشاہ کے حکم سے ہوا اور اُس کے سوا ایسا حکم دیے والا اور کون تھا۔ اس گواہ نے اور بعد گواہوں نے اتفاق بیان کیا ہے کہ مر راعل اپنے مکان کی حیت پر کھڑے ہوئے اس منظر کا تماشا دیکھ رہے تھے۔

اُس وقت اسرار میں بادشاہ کے بعد مر راعل ہی کا مرتبہ تھا۔ ایسی حالت میں کیا یہ بات قابلِ پذیرائی ہے کہ بادشاہ کے حکم بغیر یا کسی جاہتوں کے خلاف اُسکے ماڈی گارڈ والے ایسے حوماک جو بریری کرنے کی حرارت کرتے۔ اگر اس بارہ میں کچھ تہہ بھی ہو تو وہ امن تجارت کے ملاحظہ سے حوقیدی نے مسطور کر لی تھیں اور جن میں انگریزوں کے خلاف جو سکوہری اور جو بریری کا مایاں تذکرہ ہے یہ خیال بہت طرد دور ہو سکتا ہے۔ اس موقع پر مر راعل کی موجودگی اور اس حکم کے حاضر بادشاہ کی طرف سے ہوئے ثبوت میں کہدلال حاضر شاہی سکتر کی گواہی نقل کرتا ہوں۔

حسب اُس سے سوال کیا گیا کہ تمہیں اور مجھے جو قلعہ میں تھے کس کے حکم سے قتل ہوئے تو جواب دیتا ہے ”ان لوگوں کو قید میں تین دن کر رکھے تھے جو تھے دن پیدل اور

کہ ہمیں گمان ہوتا ہے کہ بادشاہ نے خود یہ قید خانہ پسند کیا تھا اور ان شہادتوں کو ملاحظہ کرنے کے بعد کون اس میں شبہ کر سکتا ہے۔ کیا کوئی ایسی بات بھی اس درمیان میں ہوئی کہ بادشاہ نے تو انہیں بچانا چاہا تھا یا کسی قسم کی مہربانی ہمدردی ان سے کی تھی؟ نہیں نہیں ایسا ہرگز نہیں ہوا جن لوگوں نے قیدیوں کے ساتھ وحشیانہ برتاؤ کیئے انکی روک ٹوک ذرا نہ ہوئی۔ عیسائیوں کو دانہ پانی دینے کی سخت سزائیں دلیکٹیں اور مسلمان عورت محض اسی وجہ پر قیدیوں کے ساتھ بند کی گئی۔ کیا کینہ کا اثر اس سے بھی زیادہ ہو سکتا ہے۔ پایہ ممکن ہے کہ میموں اور بچوں کے مقام و قسم قید کو معمولی خیال کریں اور نتیجہ نہ نکالیں کہ ظالمانہ موت ابتداء سے اُنکے لیے مخصوص کر دی تھی؛ مکنہ لال گولہ کی یہ شہادت ہے کہ وہ محض ایک جگہ جمع کیئے گئے تھے۔ کوئی شک نہیں کہ تلوار کی دھار ہی ٹکاتی ہوئی موت سے رحمانہ رہائی تھی۔ ایسے قابلِ نفرت غار میں ایسے موسم میں قیدیوں پر اس قید میں کیا اثر پڑا ہوگا۔

مجھے اب قیدی کے خلاف عدالت کے فیصلہ کا انتظار کرنا چاہیئے۔ مگر جوں جوں جستجو کیجاتی ہے مزید ثبوت ملتا جاتا ہے اس لیے میں چاہتا ہوں کامل ثبوت حاصل ہو جائے گلاب چیر اسی یا ہر کارہ نے صاف صاف بیان کر دیا ہے کہ قتل سے دو روز قبل مشہور ہو گیا تھا کہ دو دن میں انگریز قتل ہونگے اور چنانچہ جیل قتل ہوا جو ق کے جو ق آدمی قلعہ کے اندر آئے تھے ہر گواہ نے اس نظر کا تذکرہ کرتے وقت بیان کیا ہے کہ اس صبح کو بہت سے آدمی بطور تماشا شانی اور فاعلوں کے جمع ہوئے تھے اور چونکہ صبح کے آٹھ و نوے درمیان ہوا اس لیے کوئی شبہ نہیں کہ اسکی خبر پہلے سے مشہور ہو گئی تھی۔ کسی بات سے ظاہر نہیں ہوتا کہ عوام یا فوج نے کثرت جوش میں کوئی اور ایسی خوفناک حرکت کی ہو۔ برصغیر

اور اس کے حامیان کے ساتھ کی یہ تدابیر دیا۔ عیا کہ ایک گواہے بیان کیا ہے، اس کے
 مار میں کے رماں خانوں میں استفادہ گماشتی تھی کہ میں اور بچے آسائیت رہ سکتے، اور
 گواہے یہ بھی بیان کیا، ”جہاں ایسے جوڑے تھے کہ اگر باغیچہ آدمی اس میں چھپ
 جائے اور راعی ندناں خانوں کی تلاشی بھی لیا جاتے تو اس کا تہہ چلتا اور بقول ایک
 اور گواہ کے کہ ”قلعہ میں استفادہ اور ملک بھٹی جس میں اگر عہد میں اور بچے رکھے جاتے تو انکو
 ہر طرح کی آسائیت پہنچتی، مگر اس احسان فراموش نے ان لوگوں کے لئے وہ جگہ تحویر
 کی جہاں گنہگار اور محرم رکھے جاتے تھے اور جہاں انھوں نے محرموں سے بھی مدد تر
 رتاؤ ہے۔ کیونکہ اول تو یہ چھوٹی سی جگہ اسکی تعداد ہی کے لئے کافی نہ تھی دوسرے
 ہر کس واکس کے ظلم و گستاخی کا نشانہ سے ہوئے تھے۔

شاہی فیشن اور محل کے عرص میں انگریزوں کے ساتھ ایسا ہی رتاؤ ہوا جاپا ہے
 تھا۔ اس اندھاں اور سس الاول کے سیانت سے یہ مات ظاہر ہوگی کہ یہ دونوں شخص
 اس مات پر متفق ہیں کہ کچھ ہوا بادشاہ کی طرف سے ہوا اور جب ہم یاد کرتے ہیں کہ
 معمولی سے معمولی مات بھی جب کبھی اس کے سامنے پیش کی گئی تو عدالت کو مات
 ہو چکا ہے اس پر وہ محض خود ہی نہیں کرتا تھا بلکہ اپنی قلم سے اس پر احکام لکھ دیتا
 تھا۔ ایسی صورت میں واضحی شدہ ہیں کہ اہم معاملات اس کے اختیار میں ہوں بہت
 سے گواہوں کی استفادہ سہادت اور سیرا کی تحریر کی سہادت جسے کوئی توڑ نہیں سکتا
 اس واقعہ کو ثابت کرتے ہیں۔ اور بادشاہ کے خاص سحر ملازموں کا میدیوں کی نگرانی
 پر ہر بادشاہ کا حواری اور دو مرتبہ دستبردار کھو اما اور سہا ہیں کا قیدیوں سے
 یہ کہہ کہ اگر بادشاہ تمہاری جان بچتی کرتے تو تم مسلمان ہو جاؤ گے، ایسی باتیں ہیں

ایک وسیع عمارت بتاتا ہے مگر یہ اصطلاح اُسکے لئے موزوں نہیں ہے اور اگر ایسے ہی الفاظ مختلف باتوں کے لئے استعمال کیے جائیں تو اُنکے مطالب میں زمین آسمان کا فرق ہو جائے۔ اس قسم کے غلط خیال دور کرنے کے لئے احسن السدخان کے اظہار کے بعد میں نے خود جا کر اُس جگہ کو دیکھا اور اُسکی سپہائیش کی یہ عمارت چالیس فٹ لمبی بارہ فٹ چوڑی اور دس فٹ بلند ہے یہ پُرانی فلیط اور ویران عمارت ہے اور اسکی دیواروں پر چونہ کا پلاسٹر بھی نہیں ہے اور سب سے بڑھکر نقص یہ ہے کہ بالکل تاریک ہے۔ نہ تو اُس کا فرش ہی درست ہے اور نہ روشنی وہو اُسکے لئے تابدان ہیں۔ اس میں صرف ایک پتلا سا تابدان ہے اور ایک چھوٹا سا لکڑی کا دروازہ مگر اب میں جس اول کے الفاظ نقل کرتا ہوں۔ دوہم سب ایک تاریک کمرہ میں بند کر دیئے گئے تھے اُس میں سوئے ایک دروازہ کے نہ تو کوئی کھڑکی تھی اور نہ روشندان تھا۔ یہ عمارت اس قابل نہ تھی کہ انسان اس میں رہے کجا کہ اس قدر آدمی اُس میں بھر دیئے گئے۔ باوجود کچا کچھ بہرے ہوئیے سپاہی حب کبھی نہ اتفاقاً عورتوں یا بچوں کو ڈراتے تھے تو ہم بارہا اُس ایک دروازہ کو بھی بند کر لیا کرتے تھے جسکی وجہ سے روشنی اور ہوا رہی تھی۔ سپاہی بھری ہوئی اور سنگین اور بندوقیں لیکر ہمارے پاس آتے تھے اور ہم سے پوچھا کرتے تھے اگر بادشاہ تمھاری جان بخشی کر دیگا تو کیا تم اسلام قبول کر لو گے یا غلامی تسلیم کر لو گے؟ مگر بادشاہ کے چہرے مسلح سپاہی خنکی طرف سے ہم گارو کی تعیناتی تھی سپاہیوں کو منع کرتے تھے کہ انکو جان بخشی کی امید نہ دلاؤ ہم تو ان کے ٹکڑے ٹکڑے کر کے چلیوں اور کوؤں کو دینگے غذا بھی حکام خراب ملتی تھی صرف دو مرتبہ بادشاہ نے ہمکو عمدہ کھانا بھیجا یا تھا۔

اس حکم پر اُس قیامی کا جو انگریزی گورنمنٹ نے لاکھوں پونڈ سے اُس کے

کہ قیدی لے اس و میاہ معاوت میں کس حد تک ساتھ دیا۔ اور حکم الہام کیا ہوا کیا واقعی وہ
 ۹۴ آدمیوں کے قتل میں شریک تھا اور کیا یہ قتل اسکی وجہ سے ہوا۔ اس باب کے ثبات
 کرے میں ہرگز اس قانون کی تائید نہ کروں گا جسکی رو سے کل آدمی جو ملوہ یا معاوت میں شریک
 رہے ہوں ہر ایک ریادتی کے حوٹوں سے مراد ہوتی ہو یا جس کا انھوں نے ساتھ
 دیا ہو خواہ وہ عمل انکی مرضی کے خلاف یا انکی لاعلمی میں واقع ہوا ہو فرداً فرداً دہلا رہوں
 مگر میری یہ مراد ہے کہ ان عورتوں اور لڑکوں کی موت کے متعلق ہر واقعہ جس کا تعلق
 قیدی سے ہو جداگانہ طور کے قابل ہے۔ اس لئے اب پھر انکی گرفتاری کی تہادت
 و مقام قید اور صحت ظالمانہ برتاؤ جو انھوں نے امتداد گرفتاری سے برداشت کیا اور جو انکے
 مقدمہ کی پیشین گوئی تھی فرداً فرداً نہ کرنا چاہئے۔

پہلے پہل میں حکیم حسن اللہ حاکم کی تہادت سے اقتباس کروں گا جس نے اس سوال کا
 ”استدعا میں اور پے کیونکر قلعہ میں لائے اور قید کیے گئے“ یہ جواب دیا ”معاذ اللہ“
 اپنے ہمراہ لائے تھے حب انھوں نے قلعہ میں اپنے ٹھکانے درست کر لئے تو پھر پے قیدیوں
 کو بھی وہیں لے گئے۔ ”آئندہ استدعا میں اس لئے یہ بھی کہا جائے کہ انھوں نے اپنے قیدیوں کی حدود
 نگرانی میں کی بلکہ جو قیدی آتا تھا اسکی اطلاع مادیات کو کیا جاتی تھی جو اسکو ماورچینا میں لیجا کر
 قید کر کے محکمہ دینا تھا۔“ ح زیادہ استدعا ہوا تو اسے یہ بھی سنا گیا کہ ”انگریزوں کے
 قید کر کے کیے ماورچینا عود مادیات ہی لے قرار دیا تھا اس وقت خود سائنہ کر لیا تھا
 کہ وہ جگہ بہت وسیع ہے، اس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ قیدی لے یہ جگہ صرف اس وجہ سے
 مرد عورتوں اور بچوں کا ایک جگہ بند کرنے کے لئے مقرر کی تھی۔ وہ قلعہ کے اندر ہے اور اسکی
 ہیئت میاں کریمہ یہ بھی پایا جاتا ہے کہ وہ خود اسکی حالت سے بخوبی واقف تھا۔ وہ اس سے

وہ انھیں کاہوگا اور بادشاہ کی طرف سے بھی انعامات دیئے جائیں گے اور انکے ساتھ
خواطر خواہ رعایتیں ہوں گی۔

جو کاغذ میں نے ابھی سنایا ہے وہ دفتر کی کاپی ہے اور مجھے بادشاہ کی کوتوالی کے دفتر
میں سے دیگر کاغذات کے ساتھ حال ہی میں دستیاب ہوا ہے۔ اس پر اس افسر کی ہر
اور بہادر سنگھ کے دستخط سے تصدیق شدہ ہے جو پولیس کے بڑے افسر کا نائب تھا۔ اس
زیادہ قابل اعتبار تحریر شاید ہی عدالت میں پیش ہو۔ اس سے تیسرا الزام پورے پورے
طور سے ثابت ہو جاتا ہے اور آئندہ کسی اور کاغذ کے پیش کرنیکی ضرورت بھی نہیں پائی
جاتی اور اس سے چوتھے الزام کا آخری حصہ بھی ظاہر ہوتا ہے۔

میں اپنی توجہ اب اس الزام کی طرف پھیرتا ہوں۔ اس سے قیدی پر یہ الزام عائد
ہوتا ہے کہ اس نے بمقام ۱۴ مئی یا اس کے قریب کی تاریخوں میں قلعہ کی چار دیواری کے
اندروں متفوضوں کو جن میں بالخصوص میں اور بچے تھے قتل کروایا۔ ان غریب قیدیوں
کے قتل کے بارے میں میں کچھ بیان نہیں کرتا۔ عدالت کے روبرو واقعات خود اس تفصیل
سے بیان ہو گئے ہیں کہ ان میں زیادہ بیان کی ضرورت نہیں۔ اور دلوں سے جلد دور نہیں
ہو سکتے جس سنگدلی سے عورتوں اور بچوں کو فوج کرنا پھر اس خیالی غلطی یا نہ ہی دیوانگی کے
غلط جوش کی معافی نہ مانگنی کچھ ایسی بی رحمانہ کارروائی ہے کہ اسکی صداقت کا یقین نہیں ہو سکتا
تھا۔ اگر ایک ہی طرح کے خیالات و صریح شہادت و واقعی ثبوت اور ان خوفناک واقعات کا
متواتر جوش ہمیں یقین کرنے پر مجبور نہ کرتا اور طرہ یہ کہ مندرجہ بالا واقعات تسلیم نہیں کیے گئے
اور مجبوراً مجھے انکے ثابت کرنے کے لئے آنا پڑا۔ مگر واقعات نے ایسی تکلیف دہ سخت
صورت اختیار کی کہ بغیر مزید ثبوت دیئے چارہ نہیں۔ مگر اب صرف یہ ظاہر کرنا رہ گیا ہے کہ

پورے پورے ملک سے بڑا مال ہو گئے اور علاوہ موجودہ جاگیر و غیرہ قائم رہے کے ان دیو
 کے (جو موجودہ ملک کے رمارہ میں غیر موٹی رہی ہو گئی) پورے معاوضہ دیتے جائیں گے
 مگر جو شخص اس حکم سے واقف ہو کر بھی انگریزوں کو جس میں بیچائے گا یا رسد رسانی وغیرہ کرے گا
 تو اسکو سخت سے سخت سزا دی جائیگی جو سلب شوہر کرے گی۔ شہر کے اعلیٰ امرو و رئیس کو حکم دیا
 جاتا ہے کہ وہ حملہ انگریز داروں و محافظداروں و پیش داروں کو اس حکم سے مطلع کر کے اور
 اطلاع بانی کے دستخط اعلان کی پشت پر کر کے ہمارے پاس وائیں کر دے۔
 دوسری تحریر ایک تباہی حکم ہے جو مستمر شاہ کو شہر کے اعلیٰ امرو و رئیس کے نام
 لکھا گیا تھا اور جس کا مضمون یہ ہے۔

دشمنکو ہدایت ہوتی ہے کہ شہر میں درویش و دھندلے کے یہ مات مستہز کرادو کہ یہ لڑائی
 مذہبی لڑائی ہے اور دمس کی وجہ سے کی جاتی ہے۔ میری کہ خواہ شہر ملے خواہ دیہات و
 ہمدیا مسلمان و سیر وہ ہمد و ستانی جو ہمارے تعاملہ پر پہاڑی بر جمع ہیں یا وہ لوگ جو
 انگریزوں کی فتح میں ہیں خواہ وہ صحو کات مشرقی کے رہتے ہوں یا سکھ یا عجمی
 یا ہالیا لے یا بیانی اگر انہیں اپنے دین و ملت کی سچائی کا خیال ہے اور انگریزوں کو قتل
 کرنا چاہتے ہیں ان میں اس حکم کا عملہ آدیکسان ہے۔

اور یہ بھی اعلان کر دو کہ جو لوگ اس وقت پہاڑی پر انگریزی قلعہ کے پاس میں خواہ
 وہ ہمد و ستانی ہوں یا غیر ملکی پہاڑی ہوں یا سکھ کسی ملک کے ہوں۔ مسلمان ہوں یا ہندو
 انہیں صمیم سے دلاسی ہو مگر چاہیے حققت وہ ہمارے پاس آئیں گے ان کے ساتھ عاتیں
 کی جائیں گی اور وہ اپنے ہی دین و ملت میں رہیں گے۔ یہ مات اعلان کر دی جائے کہ
 جو لوگ خواہ ہمد و ستانی یا غیر ملکی ہمارے ساتھ صمیم پر حملہ کریں تو حوالہ صلیت انکو ہاتھ لگے

کہ کچھ نہ کچھ بہتر انتظام ہوا ہے کیونکہ دوسرے دن ۸ جولائی کو مرزا مغل اور بخت خان نے ملکر کام کیا جس کا اظہار مرزا مغل کی مندرجہ ذیل چٹھی میں ہے جو بادشاہ کے نام تھی یہ ۱۹ جولائی کو تحریر ہوئی۔ مغل سے انتظامات ٹھیک ہو گئے ہیں اور رات دن کام جاری ہے اگر علی پور کی جانب سے رو بسجوری جائے تو قندلے فضل اور حضور کے اقبال سے کامل فتح کی امید ہو سکتی ہے۔ اس لیے ملتجی ہوں کہ حضور بریلی والے جنرل کو حکم دیں کہ وہ فوج لیکر علی پور چلے جائیں اور اُس طرف سے کافروں پر حملہ کر دیں اور حضور کا غلام اس طرف سے حملہ کرتا ہے تاکہ دونوں فوجیں ملکر ایک یا دو دن میں کل نامعقول جہنمی کافروں کو جہنم واصل کر دیں۔ فوج کے علی پور جانے سے ایک فائدہ یہ بھی ہو گا کہ غنیم کی رسد بند ہو جائیگی۔ ضروری ہونیکی وجہ سے گزارش کیا گیا۔

ابن چٹھی پر بادشاہ کا دستخطی حکم حسب ذیل ہے۔ مرزا مغل جیسا مناسب سمجھیں ویسا انتظام کر لیں۔ اس کے بعد مرزا مغل کا حکم ہے ممبریلی کے جنرل کو حکم لکھا جائے، میرے نزدیک یہ تحریریں سازش و مشورہ و اتفاق کے ثابت کرنے کے لیے کافی ہیں۔ مگر اس وقت اُن تحریروں کا جواب تک عدالت میں پیش نہیں ہوئی ہیں درج ہو جانا بھی ضروری نہ ہو۔ ان میں ایک بخت خان کی جانب سے اعلان ہے جو ۱۲ جولائی کو تحریر ہوا اور جو دہلی کے اردو اخبار کا خلاصہ ہے اور جس کا مطلب حسب ذیل ہے۔

میر جلد باشتندگان شہر و مضافات خصوصاً جاگیر داران و نیشن داران و معافیہ داران وغیرہ مطلع ہوں کہ اگر اپنی آمدنی کے اندیشہ سے وہ انگریزوں کے طرفدار ہوں یا انکو خبریں دیتے ہوں یا رسد بھجھ پھپھاتے ہوں تو اُنکے اب تک کے فعل نظر انداز کیے جائیں گے۔ اور اس لیے اعلان کیا جاتا ہے کہ مشار ایہہ آگاہ ہو جائیں کہ آخری اور کامل فتح پر اُنکے کا خدات خطاب

میں آگیا ہے۔

الرام کی مات دوسرے فخرے میں تھر کو مسدا نہ لیے اور اس پر ناما کر قصہ کر سیکار کر
 ہے جس کے توت میں مے تہاوت پتی کر سکی ضرورت نہیں۔ بغیر سمجھے ثوت کے کسی طرف
 ڈھلنا مشکل کا مہ ہے اس الرام سے ہمیں یقینا ثات ہوتا ہے کہ قیدی نے اسی اور یکم کتو
 شہر کے درمائی لڑنا میں مختلف اوقات پر مررا معل ایسے بیٹے اور محمد سخت خان صومدار
 رحمت تو پچانہ سے مسدا نہ سارن کی اور مشورہ و اتفاق کیا اور دیگر معلوم مسدا وں کو گورنٹ
 کے خلاف بلوہ کرتے اور لڑنے کے لیے آمادہ اور تیار ہو چکی تر عین ہی۔ مررا معل کھلے حرات
 سیر سالار مقرب ہو گیا تھا اہل بلوہ کے چہرہ ہی رو رہا اس کا سا ہی علوس نکلا تھا چتی لال گور
 نے یہ واقعہ سنا کیا مگر اسے تمیک تاریخ یاد نہیں کہ کس رو رہا علوس نکلا۔

اس کے بعد مررا معل کے اختیارات کل اور عا صکر موی معاملات میں سخت حان کے
 آئے تک جب وہ گورنر صرل و کا ڈیڑا چیف مقرر ہا غیر محدود تھے سخت حان یکم حوالی کو آیا
 اور اس کے بعد دو کا ڈیڑا چیفوں میں اختیارات کی مات حد پیدا ہو گیا عیا کہ مررا معل کی
 احوالی کی تحریر سے علت ہے اسے اس کے نام کھی تھی معلوم ہوتا ہے اس میں اسے
 کھا ہے کہ میں آج صرل تیلر کے انگریزوں پر حملہ کے لیے ماہر نکلا کہ صرل سخت حان نے
 ماعت کی اور تمام صرل کو عرضت تک سیکار رکھا اور دریافت کیا کہ کس کے حکم سے تم ماہر آئے
 جی کہ باراکوئی حکم اس کی مات نہیں ہے اس لیے واپس چلے جاؤ اور سب کو ٹوٹا دیا۔
 کیونکہ اس قسم کی کارروائی سے اسروں کے دل میں متہ ہو سکا اور بیشہ ہے اس سے یہ مات
 ظاہر جو جانی پاسیہ کہ موج پروا قتی اختیارات کس کو حاصل ہیں

اس مٹی پر کوئی حکم نہیں ہے اور نہیں یہ ستر "تصمیم کیا ہو مگر لظاہر یہ معلوم ہوتا ہے

دیجی لاکھوں روپیہ کی پیشین اور جاگیریں عطا کیں جس سے کوئی انکار نہیں کر سکتا مگر اس نے اپنے محسنوں کی سلطنت کی بیخ کنی کی اور کئی کا پہلا موقع بھی ہاتھ سے بچانے دیا۔ بلوہ کے اول ہی روز سہ پہر کو اس نے باغی فوج کی ندریں قبول کیں اور اُنکے مسروں پر دوست شفقت پھیرا اور اُنکے ساتھ ملکر مکینہ بن گیا۔

اس نظارہ کا نقشہ کھینچنا مشکل کام ہے۔ ایک کمزور لڑتے ہوئے آدمی کے لئے ایک ایسے طاقتور عصارہ سلطانی کو اپنی کمزور گرفت میں لینے کے لئے اپنا کانپتا ہوا ہاتھ پھیلائی کو شمشیر کرنا اور باوجود عجز و ضعیفی سے دوہرا ہو جانیکے لباس شاہی زیب تن کر کے نہایت ذلیل سازش و قتل کے وجوہ کو سعید و مبارک خیال کرنا تعجب انگیز معلوم ہوتا ہے اور اس بطلیت جہریاں پڑے ہوئے شخص کو جسکے دل میں ولولوں کی پیدائش مسدود ہو گئی ہو اپنے کو اُن بد معاشوں کا جنموں نے اُسے چاروں طرف سے گھیر لیا تھا نامناسب مرکز ہرگز نہ بننا تھا۔

اس امر کے چند گواہ ہیں کہ قیدی نے اپنے کمر بادشاہ مشہور کیا اور اس کا اظہار مختلف موقعوں پر مختلف طور سے ہوا اور یہ واقعہ بالکل صحیح ہے۔ وہی جیسے شہر کے لئے صرف ایک دو مرتبہ کی شہرت کافی ہے۔ قیدی کا مختار ہی خود کہتا ہے کہ اسی کو بادشاہ کے احکام جاری تھے اور گلاب سنگہ ہر کارہ سے جب یہ سوال کیا گیا تو کیا بلوہ کے بعد ہی بادشاہ حکمران مشہور ہوا تھا؟ تو اُس نے یہ جواب دیا تھا "ہاں بلوہ ہی والے دن سہ پہر کو یہ ڈھنڈورا بٹ گیا تھا کہ اب شاہی عملداری ہے" اور چنی بساطی ایک اور گواہ اس طرح بیان کرتا ہے "اسی کو کوئی آدھی رات گئے قلعہ میں بیس توپیں فیر ہوئی تھیں۔ میں نے توپوں کی آواز گہر پر سنی تھی اور دوسرے دن صبح کو یہ ڈھنڈورا بٹ گیا کہ ملک اب بادشاہ کے قبضہ

لڑائی میں ضروری ہیں حضور کی مدد کے ساتھ اُس کے فیصلہ پر چھوڑ دی گئیں تو وہ صرف
تین روز میں ان سپہ سالاروں اور سپہ قیدیوں کو ماکمل خستہ کر دیا۔ یہ
ضروری تھا اور اس لیے یہی ہے اسے پتہ کیا ہے (سلطنت کی یہودی کے لیے دھا
اور جو اس سلطنت کا مڑا ہیں اُن پر رست)

آپ کے علامہ امیر علیاں ولد لوات لیلیاں ولد لوات سوات حاکم لوات حاکم پورا کی
درواہ۔۔۔ (درواہ کا معنی حکم)

مرزا پور الدین احمد خواست کے متعلق تحقیقات کر کے سائل کے لیے ملازمت کا ہندو
کردیں۔۔۔ (دوسرا لرام یہ ہے)

کہ ماوجود رہا ہے سلطنتِ رطامہ ہندو ہونیکے اُس نے حق اطاعت کا لحاظ کیا اور
اسی شہر کو دہلی اور گرد و نواح میں سلطنت کے خلاف سازا کر کے اپنے کو بادشاہ
و شہنشاہ ہند متہر و طاہر کہا اور سہر دہلی پر باختر قصہ کر لیا اور مرید راں امی اور حکیم
اکتوبر سے اس کے دربار میں رہا۔ اسے لڑنے کے اور محمد کس حال سے وہ دار حمت
و بیار سے و متافوتاً بعد از ساری رکھی اور متہر و اور افاق کسا اور گیارہ مہینوں
کو سلطنت کے خلاف چڑھائی کرنے کے لئے جمع ہوئے اور لڑنے کے لیے آمادہ کیا اور
گورنر رطامہ ہند کو معلوم اور مراد کرنے کے لیے اور اپنے منصوبے میں کامیابی حاصل
کر کے دہلی میں ساز و جوں کو جمع کیا اور سلطنت کے حتمت مست اور جنگ کر کے لیے بھیجا۔
یہ مات پنے لرام پر چٹ کر کے تھوڑے عرصہ میں چکی ہے کہ قیدی گورنر رطامہ ہند کی
مستعد رہا تھا۔ اسی لیے سلطنتِ رطامہ ہند سے اُسے یا اُس کے کسی حامی و مددگار کو
حسرات اعراسے محروم نہیں کیا بلکہ ہر خلاف اس کے انکو مصیبت اور رطامہ ہند سے

ہوگی۔ مرزا مغل اُس کا لڑکا اور نامعلوم لوگ دہلی اور ممالک مغربی و شمالی کے بغاوت میں مدد دینے کی بابت یہاں تک کہ اس درخواست میں جس کا میں ذکر کر رہا ہوں قیدی کے دستخط خاص کا حکم ہے جس میں اُس نے مرزا مغل کو یہ حکم دیا ہے کہ بہت جلد پیادوں کی ایک رجٹ بھگت لڈہ بھیج دے اور یہ اُس نے اپنی خواہش کے مطابق کیا۔ اور جنھوں نے پیادوں اور سواروں کو بھڑکا کے انگریزوں کے خلاف لڑنے کی تدبیر سوچی تھی اُن کو مدد دی۔ اس کے علاوہ ایک اور درخواست ہو جا بھی تک عدالت میں پیش نہیں ہوئی ہو جو بدعت ہوئی کہ ہاتھ لگی تھی اور جواب شروع کیجا دیا۔

یہ امیر علیخان ولد نواب خراج پور کی طرف سے ہے بتاریخ ۱۲ جولائی بادشاہ کے روبرو پیش ہوئی۔ مضمون مفصلہ ذیل ہے۔

بادشاہ جہاں پناہ کی خدمت میں

مرد بانہ عرض کرتا ہے کہ حضور کا درخواست کرنا اُس شامی دربار میں جس میں دارا دربان ہے اپنا عزت دار گھر چھوڑ کر حضور کے لئے اپنی جان لڑائے کو آیا ہے اور بہت بیخوش ہے کہ وہ اس دن کے دیکھنے کو زندہ ہے جب کہ انگریزوں نے حضور کے محل کے مقابلہ پر توپیں لگا دی ہیں اُس محل کے مقابلے میں جس کے فرشتے نگہبان ہیں۔ اول روز سے آپ کے درخواست کرنے والے کو لڑائی کے لئے شیر کی طرح تربیت دی گئی ہے۔ اور وہ لوٹری کی طرح اپنی جان کا خیال نہیں کرتا ہے۔

”چیتے پہاڑوں کی چوٹیوں پر شکار کرتے ہیں“

”اور مگر مچھ انکو دریا کے کناروں پر کھا جاتے ہیں“

درخواست کرنا اسی امر پیش کرتا ہے کہ اگر اسکی درخواست منظور ہو گئی اور وہ تدابیر جو اس

کے وسیلے بستے۔

نبوت جن سے کہ مہرِ محبتِ حاکم کو قیدی کے ساتھ شامل کیا اور جو وقتِ نبوت کے واسطے کافی ہوگا اول سے آخر تک قیدی کے اپنے ہاتھ کی ایک سدا ہے۔

حاکمِ حلام۔ گورِ رحمتِ حاکم بہادر کو

ہمارا احسانِ قبول کر دو اور سمجھو جبکہ جمیع کی وجہ علی پور پونج گئی ہے اُس کا اسلحہ تنگی سے موجود ہے اور اس لئے تنگِ حکم، یا گیا ہے کہ دو سو ترپ والے پانچ یا سات پیادوں کی کپیاں اسے ساتھ لو اور تمام سامان مثلاً جیمے وغیرہ اور کسرِ حلی پور لے گئے تھے وہ بھی بے لور اور تم کو یہ حکم دیا جاتا ہے کہ ماعیل کو عید گاہ میں آگے ٹرپے کے نیچے کھڑے رہنے کی اجازت نہ دو اور آگے تنگو یہ بھی واضح رہے کہ اگر فوجِ غیر فتح کے واپس ہوئی اور لڑائی کے سامان کو مرجع کر دیا تو نتیجہ بہت بُرا ہوگا تنگو پہلے سے آگاہ کر دیا ہے۔ اور تمہیں اس بات کو تاکید بھی سمجھایا ہے۔

یہ سچ ہے کہ اس بات کی کوئی تاریخ نہیں ہے لیکن اشاراتِ حکما میں ہیں اس سے معلوم ہوتا ہے کہ یہ جب کبھی گئی ہے حکمِ پہلی جہت کی سرطِ قبول کی گئی تھی۔ شاید یہ جگہ حیدر آباد کے نیچے جو محکمہ پاد کی ماتِ پیش کرنی میں سے ہے ہوگی۔

میدی اور مل کی طرح اسی جہات کا آپ شکار ہوا ہے۔ بیان کرتا ہوں کہ محکمہ اس حد سے پہلے در اعام تھا کہ ماعی سپاہیوں سے وعدہ کر کے چاروں طرف سے گھیر لیا اور ستری کھڑے کر دیئے اسی حال کا خوف کر کے میں چپکا پورا اور اپنے ماعی و محل میں چلا گیا اور یہ ماعیوں نے مہرِ عورت دے دیے قید کر دیئے میں نے دو راست و سہ راست سے انکی ماں کو جانی اور ہر بار وہ کہہ کر مجھ سے ہر سکا اُنکے پیالے کے نیچے کیا لیکن ماعیوں نے ہر توجہ

اور شاید اس وقت انکی بابت سوچنا بھی اچھا ہے اُن ناریچوں کا لحاظ رکھ کر جن میں وہ واقع ہوئے ہیں۔ یہی تہمت بہادر شاہ دہلی کے مغرول شاہ کی طرف ہے کیونکہ اُنھوں نے برٹش گورنمنٹ کا نظر بند ہو کر بہت دفعہ دہلی میں اُنسی اور اکتوبر ۱۷۵۷ء کے درمیان میں محمد نجات خان رحبٹ کے صوبہ دار و دیسی افسروں اور اُورنا معلوم فوج کے سپاہیوں کو اسٹیٹ کے خلاف بغاوت کے جرموں میں مدد دی۔ یہی عدالت کو ثبوت کا دسواں حصہ بھی بیان کر کے تکلیف دینا نہیں چاہتا وہ ثبوت جن کے سبب یہ تہمتیں قائم ہوئیں لیکن شاید اُن کا ثبوت دینا ضروری ہے۔

مسٹر سندھ ریفٹ گورنر کے ایجنٹ اور کمشنر نے بیان کیا ہے کہ کن شہرطوں سے یہ قیدی برٹش گورنمنٹ کے نظر بند بن گئے۔ یعنی اُن کا دادا شاہ عالم مرہٹوں کے قبضہ میں تھا جب مرہٹوں نے ۱۷۵۳ء میں انگریزوں سے شکست کھائی تو اُسے مرہٹوں کے قبضہ سے نکل کر انگریزوں کی پناہ میں آئی کی درخواست کی۔ اُس وقت سے صرف نام کو دہلی کے بادشاہ انگریزوں کی نیشن خوار رعایا بن گئے۔ یہ خیال کرنے کی بات ہے اور بغور دیکھنا چاہیے کہ اس خاندان کو برٹش گورنمنٹ سے کسی طرح کی شکایت نہ تھی صرف فائدے ہی فائدے تھے جو یاد رکھنے کے قابل ہیں۔

قیدی کے دادا شاہ عالم نے صرف اپنے ہاتھ سے تخت ہی نہیں کھویا بلکہ اُن کو اپنی آنکھیں نکلوانی پڑیں اور طرح طرح کی بے عزتی کا شکار ہونا پڑا۔ اور ابھی وہ قیدی ہی میں تھے کہ لارڈ لیک نے انھیں اُس سے آکر نجات دی اور انکی بدقسمتیوں کے بدلے فیاض بھاری کے ساتھ انکو عہدہ اور نیشن دیدی جو اُس کے جانشینوں تک جاری رہی۔ اور جس نے انکو عزت بخشی کہانی کے سانپ کی طرح اُنھوں نے اپنا پھن اُن پر مارا جنکو اُنھوں نے انکی زندگی

ہمارے سامنے واقعات کے متعلق ہیں۔ دہلی میں میگرن کے اڑنے کے ساتھ ہی عداوت کے ذبح ہو چکی ہر ایک امید ماتی رہی اور بہت مدت تک رہی۔ یہ قتل آخری مخالف سے انگریزوں کی طاقت کا نشان رہا۔ اگرچہ علیحدہ علیحدہ شکلوں میں تھے اور اسی شک گورنمنٹی و در در کہتے تھے۔ ان کا ایک عہدہ از گشت سے اسی عائن پچانے کا مرض ہو گیا۔ نتیجہ یہ ہوا کہ دہلی مدعا توں سے بھر گئی تھی جھوٹوں نے ہم گھنٹے میں بہت قتل کیے اور جو مشکل سے تمام پچھلی شرارت کی ہرست میں لکھائے جاسکتے ہیں۔

یہ وقت اب ہے کہ مادشاہ سلامت مدات خود ایک ٹرے تماشہ کرے والے کی طرح تماشے میں آتے ہیں جس میں صرف انگریز اور یورپ کے لوگ ہی تماشہ دیکھے ولے۔ تھے ملکہ بہت سے مہذب اور غیر مہذب لوگوں نے بہت ٹرے شوق سے دیکھا جو حق ہو اس سے یہ پایا جاتا ہے کہ اسی کی سہ پہر کو مادشاہ دیواں حاض میں گئے اور تخت پر بیٹھ گئے۔ جس کے سپاہی امیر اور سب لوگ باری باری سامنے آئے اور ان کے آگے کورسٹ نکالائے اور اس کے آگے سایہ طاقت میں آئی کی وجہ سے کی۔ مادشاہ نے یہ بات ناں لی اور سب لوگ حاکم آگے دل میں آیا کہتے ہوئے چلے گئے۔

گواہ بھی علام عباس قیدی کے وکیل سے ہم کو معلوم ہوتا ہے کہ مادشاہ کے معراج کے سر پر ہاتھ رکھنے کی تقریب انکی نوکری اور مراں سرداری کے ماسے کے برابر ہے اور وہ آگے بیان کرتا ہے کہ اگرچہ مادشاہ کسی قاعدہ مادی سے بنا واقعہ ہے جو کہ دہلی میں مادشاہ کے عائن حکومت ہاتھ میں بیسے کے سب سے ہوئی ہے تو اسی اکو کی حرم پر کے متعلق بتیاریا تیں ہو سکتی ہیں۔ لیکن اسی لڑائی کے دل سے مادشاہ کی حکومت قائم ہوئی اور رات کو لاؤپوں سے مادشاہ کی سلامی ہوئی۔ یہ اکو کو قیدی کی بہت کی طرف بجاتے ہیں۔

میں تھا۔ شہزادہ جواں بخت کی گفتگو سے کافی طور سے یہ سب باتیں معلوم ہوتی ہیں جسکی خوشی انگریزوں کے قتل کرنے کی پیشقدمی کرنے میں اس قدر ہے کہ وہ اُس کے اظہار کو چھپا نہیں سکتا۔ مگر میرا بڑا مقصد یہ ہے کہ اُس بات کو صاف کر دوں جو کہ حتیٰ ہے اور میں یقین کرتا ہوں کہ یہ منصوبہ شروع ہی سے صرف سپاہیوں ہی پر محدود نہ تھا اور انھیں سے یہ پیدا نہیں ہوا تھا بلکہ شہزادہ قلعہ میں بھی جال بندی تھی اور قاتل جن کا ابھی ذکر ہوا ہے اس بات کا یقین دلاتے ہیں۔ یہ کمولفین ہے کہ میگزین اڑنے سے پہلے نمبر ۱۱ و نمبر ۱۲ فوج کے باغیوں نے اُس پر حملہ کیا اور جب یہ وقوع ہوا تو بادشاہ کو ہم نے اول اول دیکھا جو باغیوں کے ساتھ حکومت کی بابت صاف عہد و پیمان کر رہا تھا اُس وقت سے پھر کوئی بات نہیں چھپائی گئی اور نہ اس کی کوشش کی گئی۔

خاص طرح بغاوت کی نندی میں گر کر وہ طغیانی کے سبب سے جلدی اُبھرا یا جو کہ اُسکو نہ سنبھال سکی جیسا کہ تخت ہندوستان کو وہ خیال کرتا تھا۔ بلکہ اپنے بہاؤ میں اسکو ایک بکسی کی حالت میں خاک پر چھوڑ دیا۔

میں ایک لمحہ کو غفلت و لف بائی اور اُن بہادر لوگوں کے بیان کرنے کے لیے ٹھہر گیا جو کہ اُنکے ماتحت تھے اور جو اتنے عرصہ تک اتنے بشمار باغیوں کے مقابلے میں ٹوٹے رہے میگزین اُن کو دیدیا گیا۔ ہم میں اب ایک بھی مشکل سے نہیں جان سکتا کہ اُن میں کون سب زیادہ تعریف کے قابل تھا۔ فراست اور عقلمندی جس نے ایک ہی نظر میں اپنی بربادی کی ممکن ضرورت کو پہلے سے دیکھ لیا اور موافق انتظامات کر لیے یا وہ دلیر تدبیر جسکے نتیجہ سے آخری قتل ختم ہوا۔ ایسی بہادری کا انصاف کرنا یا رخ نویں کا عمدہ فرض ہوگا میں اُسکو ایک سرسری نظر سے دیکھ سکتا ہوں کیونکہ مجھے اور باتوں کا تذکرہ کرنا ہے جو کہ

پانی کے طوطان کے ساتھ تمام ملک کو مراد کرتا ہوا اٹھنے والا تھا اور عیاسی اس عسکری نے
 بیاں کیا ہے اس (عقاب) سے کاغذ نگریوں کے بربادی کے نشانات بادشاہ فارس کے
 اہل قوتوں سے ظاہر ہوئے جس نے دیہی بادشاہ فارس نے ہندوستان کے فرمانرواؤں
 کو دھارماؤں کے ملک دیئے کیا اس پر پھر وہ کرے کے سب ایسی کی دوسری قوتوں کو
 حرکت ہوئی اور وہ ایسے فیصلوں پر دلیر ہو گئے۔ ہم کو معلوم ہے کہ اور حالتوں میں اور ہر
 ملک میں سوائے مشرقی ملک کے ایسی دل جوش کس حالت خیال کر چکے ہیں بہت ہی
 ہے اور تعجب کوئے کی کشت کے لئے مائل نے دیا ہے۔ لیکن اس مقام پر عمومی معاشرت کی
 ترقی اور رعیت پر سجدگی کے ساتھ غم کوئے سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ ہر اوروں پر رانی کے
 ماحول کا اثر ڈالنے کا دخل رکھتے ہیں۔

میر سمولی طاقت یا قوت کو میگزین کے دیہی حملہ نامے میں ظاہر کی گئی اس سے یہ
 باتیں نکلتی ہیں مجھے یہ معلوم ہوتا ہے کہ یہ باتیں صرف سپاہیوں ہی کے اتعاق پر دلالت
 نہیں کرتیں کیونکہ مادساہ کے اپنے تربتے صحوں نے اول اول قلعہ کرنا چاہا عمومی
 دستور کے موافق جس طریقہ سے یہ کارروائی ہوئی اس سے حکومت ظاہر ہوتی ہے
 یہاں کسی قسم کی اتسری نہ تھی کوٹ کے لئے کوئی کوشش نہیں کی گئی میگزین کے مختلف
 دھاروں پر مخالفت کیواسطے غیر کیش امر مقرر کیئے گئے جو سامان امداد سے اہر مردوں
 کے درویشوں سے رکھوا رہے تھے اور دھیرہ اٹھوا رہے تھے جو اہر پڑا تھا۔ مادساہ کے ترب
 بغیر کسی قسم کے حکم کے ایسے کام کے لئے کیونکر تیار ہو سکتے تھے۔ اگرچہ میں جو مادساہ کو
 بین آئے دئے ۱۰ قوتوں کی بات جو کہ لاٹھی کو ہونے والے سے پہلے سے حریفیہ میں
 کامیاب نہیں ہوا مجھے پھر وہ ہے کہ یہ نرا ہوا کہ محید محل کے معرر رہے والوں کے قلعہ

میں پائی جاتی ہے۔ تجویز کے مقصد اور ترقی سے صاف طور پر ظاہر ہوتا ہے کہ کوئی منصوبہ پہلے سے باندھا گیا تھا اور یہ بھی ظاہر ہوتا ہے کہ بہت سے خیالات چند آدمیوں کی صلاح سے پکائے گئے تھے۔

بیشک یہ خیال کرنا بہت مشکل ہے کہ وہ شخص جو پہلے سے اس راز سے واقف نہ ہوتا وواسقدر خوبی اور ستغاری کے ساتھ کیونکر ان اجزا کو اس کام کے عمل لانے کے واسطے اختیار کرتا۔ ہیکو فیصلہ کی غایت قدر اور غرض کی قدر کا پھر خیال آ سکتا ہے۔ ایسے بے ترتیب اندازہ کے خلاف بہت سی قوی دلیلیں ہمارے خیال میں آویں گی۔ بیشک بادشاہ کو پختہ اور مجرموں کے ساتھ اتفاق کر سکی ترغیب دینی گئی تھی۔ جبکی نہ کو پہنچنا اسکی سمجھ سے باہر تھا۔ بے شک بادشاہ نے ایسے سخت کام میں مشغول ہو کر ہر چیز اپنی جان اور ان سب لوگوں کو جو اس سے تعلق رکھتے تھے معرض خطر میں ڈال دیا اور یہ سب کچھ اس نے تاج حاصل کرنے کی امید پر کیا۔

کیا یہ خیال ہو سکتا ہے کہ اس کمزور اور لاغر بڑھے آدمی نے اس موقع کو غنیمت سمجھ کر جبکہ بلوہ و فساد برپا تھا اپنا مطلب حاصل کر سکی غرض سے میگزین کو قبضہ میں لینے کے لیے افواج کو فوراً روانہ کر دیا ہو۔ اور کیا ہمارا خیال صحیح ہے کہ فوج پہلے سے اس غرض کے لیے آمادہ تھی اور جو جہتیں پیچھے سے آرہی تھیں وہ اسی کا حصہ تھیں، اگر یہ مان لیا جائے کہ بادشاہ اور قرب و جوار کے آدمیوں میں پہلے سے ساز باز نہیں ہوئی تو کیا ہم ان باتوں کو ضعیف اعتقادی اور خواب کی تعبیر پر محمول کریں۔

یہ ایسی باتیں ہیں جو کسی زیادہ سنجیدہ طریقہ سے دل کو شکین نہیں دے سکتیں اس حال میں ہم نے ایک طوفان کی بائٹ جو خواب میں دکھائی دیا تھا سنا ہے جو مغرب سے بہت سے

یا لم ٹھیرا لے کے نئے اعلیٰ قانون ہے جسے ہر سطح والا اعلیٰ میں لاسکتا ہے اور جس کا فیصلہ
قانونی محمد یو جی قانون سے زیادہ سہج ہے۔ یہ قانون ملکی صوابط - انسانی عظمت بہتری
مردوں کا پاسداری ہے یہ قانون خالق نے ہر شخص کے دل میں ودیعت کیا ہے۔
اور کیا اس موقع پر نئے مالائے طاق رکھا جاسکتا ہے۔

اگر اس وقت ہم میگرین کا کچھ حال بیان کریں اور دیکھیں کہ وہاں مافیوں نے کیا
کیا کارروائی کی تو شاید کچھ سچا ہو۔ کہتاں فورسٹ نے بیان کیا ہے کہ صبح کے نوے
ہندوستانی رسالوں کا مشاہدہ سکیں پڑ جائے اور تھپتھپا راستہ کے فوجی ترتیب سے
پل پر سے اترے۔ اس میں سناٹا مٹے تھے۔ اس مات کو ایک گھنٹہ بھی نہ گرا تھا کہ اڑتیسویں
ہندوستانی پیدل کے صوبہ دار نے میگرین گارڈ کا کمانڈنٹ تھا کہتاں فورسٹ وغیرہ
سے کہا کہ اودتہا لے میگرین پر قبضہ کر لے اور میگریوں کو گرفتار کر کے قلعہ میں لے آئیے گی
گاردیہمے ہیں اب انکو یہ ہدایت کر دی ہے کہ اگر وہ آئیں تو ہمیں میگرین سے ماہر بچائے
دیا۔ کہتاں فورسٹ نے اسوقت تو گارڈ کو کہیں دیکھا مگر شخص یہ پیغام لایا تھا اُسے
اپنی آنکھ سے دیکھا تھا۔ وہ خوش لباس مسلمان تھا مگر اس کے کچھ ہی بعد ایک بادشاہی
افسر گارڈ کو لیکر پہنچا اور صوبہ دار کو اور غیر کیشت امیروں نے کہا کہ مجھے بادشاہ نے
تم لوگوں کی سجدہ دہی کے لیے بھیجا ہے۔

ہم دیکھتے ہیں کہ میگرین پر قبضہ کر لے کے یہ کس قدر عجلت اور ہمتی کی گئی اس
یعنی ہوتا ہے کہ یہ فوری اور محرک فیصلہ یا تو خود بادشاہ کی طرف سے تھا یا عدالت کی طرف
سے۔ اس قسم کی کوئی بات آں پر محمول کرنی گویا انکو اُس کے اعزاز کی لے اعتنائی کی
ستاسی دی ہے جس سے عروج سے ملی ہوئی ہے اور جو سل انسانی کے زیادہ اعلیٰ معیار میں

سب صاحب لوگوں کو آپ پہنچے تو مارا ہے لیکن جب میں کپتان ڈوگلز کے کمرہ میں گیا تو میں نے وہاں اُسے سسکتا ہوا پایا۔ ممدو نے یہ دیکھ کر اُس کے ماتھے پر سونٹا مارا اور وہ فوراً مر گیا۔ چونکہ اب یہ ثابت ہو گیا کہ سیموں کے قاتل قیدی کے خاص ملازم تھے اس لئے مناسب معلوم ہوتا ہے کہ حکیم احسن اللہ خان کی شہادت پھر دیکھیں اور معلوم کریں کہ قیدی نے ان قتلوں کی اطلاع پر کیا کارروائی کی۔

اس موقع پر جو کچھ اُس نے حکم دیا وہ محل کے دروازے بند کرنے کا تھا جس سے یہ سوال پیدا ہوتا ہے کہ کیا وہ قاتلوں کے بچانے کی غرض سے تھا مگر شہادت اسکے خلاف ہے حکیم صاحب نے آئندہ استفسار پر مجبوری یہ اقرار کیا کہ قیدی نے مجرموں کے دریافت کرنے یا سزا دینے کے لئے یا گرفتار کرنے کے لئے کوئی کارروائی نہیں کی اور اسکی وجہ اسوقت کی پریشانی بتائی۔

اگر بادشاہ کے اختیارات واقعی اُس کے ملازموں نے بالائے طاق رکھ دیئے تھے تو دوبارہ باختیار مہنکے لئے سب سے قوی دلیل یہ تھی کہ اُسکو فوراً ملازموں کو سزا دینا تھا یہ توہین معلوم ہو گیا کہ یہ کارروائی نہیں کی گئی اور ہم اس سے یہ نتیجہ نکالتے ہیں کہ اگر اُس نے ان افعال پر اپنے ملازموں کو ترغیب نہیں دی تھی تو بھی اسکی پہلے سے یہی خواہش تھی۔ اور اس کے ثبوت میں ہم یہ کہتے ہیں کہ کوئی ملازم نہ تو برخاست ہوا اور نہ اسکی کوئی تحقیقات یا تفتیش کبھی ہوئی۔ گواہ کا بیان ہے کہ بادشاہ قاتلوں کو برابر بخواہ دیتا رہا اور اُنکو اپنی ملازمت میں رکھا اور واقعی یہی خبر ہم نے اُس وقت ایک اخبار میں بھی پڑھی۔ اس کے بعد کیا یہ سوال کرنا ضروری ہے کہ یہ فعل خاص اُسکے نہیں تھے یا تھے۔ مجھے یہ بتانے کی ضرورت نہیں معلوم ہوتی کہ اس بارہ میں قانون ملکی کیا تھا کیونکہ عقل و تمیز کا قانون اُسکو بری کرنے

جوبلہ تہا س بارہ میں کل ضروری حوروں سے واقف تھا۔ قاتلوں کے نام تو عام طوطی پر مشہور ہوئے ہی تھے مگر اس قدر عمدہ کے بعد بھی جسے ہر شخص اور اس کا نام دریافت کر لیا یہ تو مشہور تھا ہی نہیں کہ بادشاہ کے خاص ملازم ہی قاتل تھے مگر اسی وقت ستر کے اُردو اخبار نے اس واقعہ کو بالخصوص چھاپا تھا۔

اسکے بعد مجھے اُن لوگوں کی تنہا دت کر دکر کرنے کی ضرورت نہ رہی جنہوں نے حساب صاف بیان کر دیا کہ بادشاہ کے ملازم ہی قاتل تھے اور انکی تنہا دت مستحکم اور اہل ہے۔ یہ کافی ہو گا اگر میں اُن میں سے ایک کا سیاں قتل کروں جو حسب ذیل ہے۔

مہنوت مشہور یہ ملوہ کے دفع کرنے کے نیچے رہے اور جب وہ اس میں مشغول تھے میں نے غور سے دیکھا کہ حامی اور جوہری لے آسکو تلوار سے قتل کیا اور تقریباً اسی وقت بادشاہ کے چند ملازموں نے اُسکی طرف تلوار چلائی اور اُس کا کام تمام کر دیا۔ مشہور فریر کے قاتلوں میں سے ایک عیسیٰ تھا۔ اس کے بعد وہ اوپر کے درجہ میں گھس پڑے۔ اس میں نوادوسرے دروازے سے دوڑا اور ریے کا سب سے اوپر کا دروازہ مدد کر دیا۔

میں تمام ریے کے دروازے مدد کرنے میں مشغول تھا کہ یہ جوانی دروازے سے آگے اور اُس طرف کا ایک دروازہ کھوکھو لکھو وہ لوگ آمد آگئے اور میں لوگوں نے مشہور فریر کے قتل کرنے میں مدد کی تھی انکو مدد کے دید یہ لوگ فوراً اُل کھروں میں گھس پڑے جس میں کپتان ڈگلس مشہور چیس اور مشہور گلس آرام کر رہے تھے اور تلوار سے تیار کر کے اُنکو اور دو عوام لیڈیوں کو مار ڈالا۔ اس میں زبیر سے پیچہ اُتر احب میں نیچے آگیا تو مجھے مارو بادشاہ کے باہر لے پکڑ لیا اور مجھے پوچھا کہ تار کپتان ڈگلس کہاں ہیں؟ تم نے جسکو پادہ دی ہے وہ محکوم و دیتی ریے کے اوپر لے گیا۔ میں نے اُس سے کہا تم لے

ہم ان مصنوعی اثرات کے کچھ حصہ کو جو مسلمانوں میں جبلا ہوتے ہیں ظاہر کرنے پر مجبور ہیں۔ یہ سمجھ میں نہیں آتا کہ باوصف تعلیم و شاہی خاندان اور متین و مہذب ہونیکے اس بد طبع اور سفید سر آدمی نے انسانیت سے گزرے ہوئے اور غیر مانوس جنگلیوں کے وحشیانہ فعلوں میں کس طرح ساتھ دیا۔

ہم اس بات کے دریافت کرنے کے لیے جو برسوں بعد دہرائی جا ئیگی ذرا تامل کرتے ہیں کہ کیا عدالت کو یہ ثابت ہو گیا کہ خاندان تیموریہ کا آخری بادشاہ اس بد معاشی میں شریک تھا یہ حالات مفصل بیان کیے جائیں گے۔ قتل کھلم کھلا دن کے وقت درجنوں شاہدوں کے روبرو ہوئے جیسا کہ خاص قیدی کے ملازموں نے بیان کیا یہ قتل قلعہ کے حدود کے اندر ہوئے جہاں باوجود کمپنی کی حکومت کے قیدی کے اختیارات سب سے بڑھے ہوئے تھے میں اس سے ہرگز یہ تاویل نہ کروں گا کہ اُنکے قتل کے لیے پہلے سے قیدی کی منظوری حاصل کر لی گئی تھی کیونکہ اسی تاویلات کو منصف عدالت کبھی تسلیم نہ کرے گی۔ بلکہ شہادتیں پیش کیا جائیگی حکیم احسن احمد خاں کا بیان ہے کہ جب وقت یہ خبر لگی کہ سالہ والوں نے مسٹر فریر کو قتل کر دیا اور کپتان ڈگلز کے قتل کرنے کے لیے اُوپر گئے ہیں اور جسکی صداقت پالکی والوں نے دہلی آکر کی کہ فریر صاحب ہمدے سامنے ہی قتل ہوئے اُنکی لعش دروازے میں پڑی ہے اور سوار بالا خانہ والوں کے قتل کرنے کے لیے اُوپر چڑھے ہیں۔ میں اور غلام عباس وکیل قیدی اُس وقت بادشاہی کے پاس تھے۔ یہ بات سہولت خیال میں آسکتی ہے کہ جن بادشاہی ملازموں نے اس قتل میں شرکت کی اُنکے نام گواہ نے کیوں نہ ظاہر کیے۔ گواہی کے آخری حصہ میں اُس نے یہ کہا ہے کہ شاہی ملازموں کی شرکت کی مجھے خبر نہیں بلکہ اس سے بڑھ کر یہ کہ عام طور پر یہ مشہور نہیں ہے کہ قاتل کون تھے۔ خاص شاہی طبیب کا یہ بیان ہے

اور اس سے تیاریاں کر لیں یہاں سب کو حیرت مٹی کیونکہ شورش سارٹھ ہے جہ کے شریع ہوئی
تھی اس لئے اُنھوں نے اندھیرے ہی اندھیرے میں سب کا رروائی کر لی۔ اور یہی دراصل
ہو اسی۔ جب انگریزی امپریہ بدوستانی فوج کی لین میں پہنچے۔ اسی اندھیرا ہی تھا پھر بھی کوئی
سہا ہی دکھائی نہیں دیا اور نہ کوئی یہ کہے والا تھا کہ وہ کہاں گئے۔

بعد کی تحقیقات سے ظاہر ہوا کہ باغیوں نے ٹری ہوئیاری یہ کی تھی کہ جب میرٹھ سے
دہلی روانہ ہوئے تو سیدھی اور خاص سرنگ اختیار کی اور نہ فوجی ترتیب قائم رکھی بلکہ اندھیرا
ہوتے ہی دس دس پہنچ پہنچ سڑک مقصود کی طرف چل پڑے۔

میرٹھ سے اُنکی روانگی تو دروازہ مٹی مگر دہلی میں داخل ہوا جہاں مخالفت کے لئے انگریزی
دھاکہ کوئی دفعہ خلاف مصلحت تھی اس موقع پر انھیں دھاکہ اور سمجھ سے کام لےنا تھا۔
چنانچہ ہم دیکھتے ہیں کہ اُنھوں نے حق کے حق اور مکمل فوجی ترتیب میں چل عموماً کیا اور
ایک جگہ کو لری کو قاعدہ آگے بھیجا۔

اب ہم پہلے پہل یہ بات کرتے ہیں کہ عامی اس قیدی سے حواس وقت عدالت میں موجود
ہے بے ہوش تھے۔ پہلا نقطہ مسلکی طرف وہ رجوع کرتے ہیں اور پہلا شخص جسکو وہ اپنا مخاطب
سماتے ہیں دہلی کا خطانی ماوشاہ ہے سید واقعہ مطلب حیر ہے اور اس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ ان
میں پہلے سے سدا مار تھی قیدی کا طور و روش فوجی ظاہر ہوئے تھا۔ عادات اہی ہیب
صورت اختیار بھی نہ کرے پائی تھی کہ اس کے خاص ملازموں نے قلعہ کے حدود کے اندر ہی اس کے
آنکھوں کے ساتھ ۶ انگریز اس کے ساتھ بڑے اُنکے حوں میں اپنے ہاتھ رنگے کے لئے
درڑے۔ جب ہم مقتولین میں دو حوں اور مارک ادا م میوں کا خیال کرتے ہیں جن کا کوئی تصور
نہ تھا اور جس پر سولے اُن انسانی صورتوں کے حصوں نے اُنھیں برا دیا تھا ہر شخص رحم کھا۔

جیسا کہ ہونا چاہئے تھا۔ اور یہ حالت جب تک کہ سازش پاک نہ گئی اور کھلم کھلا بغاوت کا وقت نہ پہنچ گیا اسبطح قائم رہی۔

۹ مئی کی رات کو نمبر ۳ کولری کے باغیوں کے قید ہونیکے ۱۲ گھنٹہ بعد بھی ایسی ہی قابل اطمینان رہی جیسی کہ قریب ہی کے میگزین پر کوچ کرنے کے وقت پیشتر کی رات رہی تھی مگر ابھی وہ وقت نہیں آیا تھا کہ دہلی کے سپاہی اس حرکت کی تیاریاں کرتے جس کا اظہار میرٹھ کے واقعات نے انکی امیدوں سے پیشتر کر دیا۔ اس لیے دہلی سے از سر نو خط و کتابت کرنی اور سپاہیوں کو اس سوانگ کی خبر دینی جو امی کو پیر کے دن ہونیوالا تھا ضروری معلوم ہوئی اس کا ثبوت کپتان ٹانکر کے اظہار سے بخوبی ہوتا ہے کیونکہ اقوار کی سہ پہر کو سپاہیوں کا کٹاری میں بیٹھ کر میرٹھ سے دہلی آنا اور سیدھے اڑتیسویں ہندوستانی پیدل کی لیں میں جانا کسی اذربات کا یقین نہیں دلاتا۔

مکر یہ کہ جو وقت میرٹھ میں بلوہ کرنے کے لیے مقرر کیا گیا تھا اس سے بھی اس مکاری اور حرزدگی کا ثبوت ہوتا ہے۔ میرٹھ کی چھاو نیوں کی تجویز سے بھی اس سازش میں بہت سہولت ملی۔ ہندوستانی فوج کی لینیں انگریزی رسالوں سے اس قدر فاصلہ پر ہیں کہ کھلم کھلا بے یقینی اور بغاوت کے غل غپاڑے کی آواز بھی سنائی نہیں دے سکتی یا اس وقت تک اسکی خبر نہیں ہو سکتی جب تک کہ اسکی اطلاع نہ دی جائے۔

افسر غالباً اپنے ماتحتوں کے دلوں سے بغاوت کے دور کرنے میں ایسے سرگرم ہے ہوں کہ انھیں یقین ہو کہ ہمیں فوراً اسکی اطلاع ملی گی۔ کچھ ہی ہو کار تو سوں کے نکالنے اور انگریزوں کو دینے اور افسروں کو جمع کرنے اور کم از کم دو میل کوچ کر لینے میں توقف ہوا۔ اور توقف اور توقف در توقف کا اندازہ باغی ہی خوب کر سکتے ہیں کیونکہ ڈیڑھ گھنٹہ تک بلا حرج و مرج

صاحباں! میرے خیال میں ہر شخص یہ کہہ سکتا ہے کہ اگر ہمیں اس منصوبے کی کوئی تہادت نہ ملتی اور اس سازش کی پہلے سے خبر نہ ملتی تو اس طوہ سے یہ نتیجہ ہوتا کہ ہم میں سے ایک شخص بھی نہ بچتا۔

اطلاقی اور مادی دنیا میں ہر ایک بات کا سبب اور نتیجہ ضرور ہوتا ہے اور اگر ہم گوشتہ سال کے ہولناک قتل کی سلسلے رسائی صرف کلر تو سوں ہی پر محدود کر دیں اور مضمر اور پوشیدہ اسباب کو نہ تلاش کریں تو یہ واقعہ ہمیشہ کے لئے سیانہ اور بھی رہ جائیگا یہ بات قابل ستادہ ہے کہ کلر تو سوں والا معاملہ جس پر امٹی سے قتل میرٹھ اور مقامات پر حکم کھلا اور مار با اصرار تھا سازش کے مضبوط اور پختہ ہونے کے ساتھ غیر میرٹھ گیا اور حوصت باغیوں نے دہلی میں اول لڑائی کا شور مچا رکھا معلوم ہوتا ہے کہ اس سے جو مشارک کیا گیا تھا وہ پورا ہو گیا اور اس کے بعد ہی دلوں سے یہ خیال ٹھٹھا دیا گیا۔ کیونکہ یہ خیال بہت ہی مکرور یا یوں ہی سا تھا اس لئے عدلی سے حاتمہ اور اس سے مشار لور پختہ ارادہ ظاہر ہو گیا۔

اگر ہم ان باغیوں کے احوال و حکمت کو دیکھیں تو کچھ عورتا معلوم ہو جائیگا کہ اس معاملہ میں انداز ہی سے مکاری اور سازش سے کام لیا گیا تھا مثلاً اُس کے ۸۵ ساتھیوں کو اُنکے ساسے چکڑیاں ڈال کر مٹی کی صبح کو حلیا میں سمیٹا گیا اس سے کوئی خوش نہ ہوا۔ ان آدمیوں نے تو کوئی بے اطمینانی ظاہر کی جو اس وقت یا عرصہ سے اُنکے دلوں میں لعنت کی آگ مٹ رہی ہو اور نہ کوئی ایسی حرکت نمایاں ہوئی جس سے یہ معلوم ہوتا کہ انہیں ملزموں سے چھوڑ دی ہے۔ اور واقعی اُنکے چہروں سے یہ ظاہر ہوتا تھا کہ یہ ٹھٹھ کی پیدل جھٹ اور دھرم کو لری کا ماتی ماند چھٹا یا یہی دغا اور تا بعد اسے

قوی کچھ اور ہی چیز تھی جس پر یہ کارروائی ہوئی۔

وہ مشنری جس نے اتنی بڑی بغاوت اور قتل کو حرکت دی اور جسکی حرکت ایک ہی وقت میں ہندوستان کے ایک عمر سے سے دوسرے سرے تک محسوس ہوئی اگرچہ دوراندیشانہ دانائی کے ساتھ نہیں تاہم ہولناک خرمزدگی اور نہایت کامیاب ہونیوالی مکاری پر مبنی تھی۔ اس مضمون پر غور کرتے وقت ہمیں یہ بات بھی یاد کر لینی چاہیے کہ بہت سے مقامات پر جہاں ہندوستانی فوج نے اپنے انگریزی افسروں کے ساتھ زیادتی کی کار توں سوں کا بہانہ بالکل نہ تھا۔ اکثر لوگ تو بغاوت کر نیچے پئے اس موقع کو اچھا سمجھا کیونکہ انکی تعداد ایک کے مقابلہ میں سو تھی۔ انھوں نے خیال کیا انھیں تاخت و تاراج کرنے والوٹے اور قتل کرنے سے نہ صرف نجات ہی پائیں گے بلکہ کچھ فائدہ بھی ہوگا۔

کار توں سوں کے سوال پیدا ہوئے تھے۔ بیشتر اگر ہندوستانی فوج میں ربط و اتحاد نہ ہوتا تو کیا یہ خوفناک نتیجے یکدم کھیل پا جاتے؟ کیا کوئی شخص یہ خیال کر سکتا ہو کہ یہ کینہ و رعالہ کثیر شمئی جسکے مہیب ثبوت حال میں ہمارے ہاتھ لگے ہیں ان خیالات کا نتیجہ ہے جو یکایک و ناگہانی طور پر افر و ختہ کیے گئے ہوں۔ کیا حوادث زمانہ کا یہی اثر ہے کہ صرف ذرا سے اشتعال طبع پر اس قدر سخت عداوت پیدا ہو جائے؟ یا ہندوستانیوں کی عقل حیوانی یا روایات یا طبیعتوں کا یہی خاصہ ہے کہ بے احتیاطی و بلا تحقیقات اور بلا خیال کسی امر کے انسان کے خون میں اپنے ہاتھ آلودہ کر لیں اور اس آمدنی و فائدے کو جسکے سبب وہ ترتیب رکھنے اور گورنمنٹ کی خیر خواہی کرنے کے پابند ہوں نظر انداز کر دیں۔ یا سب سے بڑہ کہ یہ خیال کیا جا سکتا ہے کہ میرٹھ کی تین رجمنٹوں نے دہلی کی رجمنٹ سے ملکر اپنی ہی قوت پر سلطنت برطانیہ ہند کو نکال دینے کا یقین کر لیا ہو۔

کار توں اُس وقت ہمیتہ ہر بات پر پیش کیے مانتے تھے۔ اُنکے استعمال آتے سپاہیوں کی
 برہمی کا مسلسل خوف پیدا کر دیا تھا۔ اگرچہ فکر و غور کریں اگرچہ یاد کریں کہ اُن تینوں رشتوں
 میں حصوں سے پہلے پہل حد کیا اور نہ صرف مردوں ہی کو قتل کیا بلکہ عورتوں اور بچوں پر بھی
 وہ ظلم مارا کیا ایک ہی چوٹی دارکار توں نہ تھا اور اُن سے وہ حدود بھی کھوئی واقعہ تھے
 تو جب ہم خیال کرتے ہیں کہ اگرچہ چوٹی دارکار توں تھے ہی اور انہیں مرد و عورتوں کے ہاتھ
 سے چھوئے بھی مانتے تو کسی مسلمان کو بھی قومی تعصب کے سبب تکلیف پہنچتی تھی۔ مگر
 یاد رہی عقیدے کے مطابق انہیں وقت چوٹی اور جب ہم وہ بات بھی کہیں جو ہندوستان
 میں عوام ہندو عوام مسلمان عوام اگر یہ سب کو معلوم ہے یہی ہندوستانی سپاہی نے لایا اس
 میں ان ہی کار توں کے چھوڑے کی ملا کسی تحقیق نے پٹنی کے خواہش کی جو پوری کی گئی
 تو کسی واقعی یا فرضی رنج کے سبب اُنکے ایسے سخت تہمت کر سکی کوئی وجہ نہیں یا کئی تھی۔
 یہ مان لیا جائے کہ توہمات و جوش و شہوت یا حماقت کے یہیں کرنے والے خواب ایسے
 ہی تھے جیسے کہ خیال کیا گیا۔ یہ مان لیا جائے کہ بڑائی کی تحریکیں ایسی ہی سخت تھیں جو ممکن
 ہو سکتی ہوں اور سپاہی جسیراں کا اثر تھا جہالت کی وجہ سے سرِ بے اعتقاد ہندو تھے
 تو ہی اگرچہ چوٹی دارکار توں انکے توکشی کا ایک دہر ملا تیراں کا تہ و انہوں میں ان محرموں کا
 ہتھیار ہوتا تو علاج کس قدر آسان تھا۔ انہیں یہ مانے کے لیے نہ زیادہ علم کی ضرورت تھی
 اور نہ کسی طبعی کی کہ صرف بھڑائی کی وجہ سے کڑی سے بھی وہ ان سب پریشانیوں سے
 نجات پائیں گے۔

ایک صاحبان! مجھے نہیں معلوم کہ آپ اس تکلیف دہ سوال کا کیا نتیجہ نکالیں مگر سر پہلو پر
 غور کر کے حد میں یہ نتیجہ نکالتا ہوں کہ چوٹی دارکار توں کے استعمال سے زیادہ غمناک اور

جو اس وقت عدالت میں حاضر ہے اُس سلطنت کے خلاف جسکی وفاداری اور اطاعت کا اقرار وہ خود کر چکے تھے اُٹنے لگے تھے اُس وقت اُنکے غدرات کہاں گئے تھے۔

اُن بشارتوں میں سے جو دوران کارروائی میں عدالت کے روبرو پیش ہوئی ہیں عدالت کو تعجب ہوگا کہ اُن میں سے شاید کسی میں بھی سپاہیوں نے کسی خاص اور شدید ظلم کا اشارہ تک نہیں کیا جس سے یہ الزام عائد ہوتا ہو۔

ہم نے عدالت کے روبرو ایک سوائسی سے بھی زیادہ درخواستیں پیش کی ہیں جو اونی سے اونی اور اعلیٰ سے اعلیٰ مضمون کی ہیں جو سائلوں کی نمک حلائی کا نمونہ ہیں مگر باوجود آزادانہ تحریرات کے جن میں انھوں نے اپنے خیالات کو اپنے فرضی بادشاہ کے روبرو پیش کیا۔ اور اپنے قدیم آقاؤں کے خلاف اپنی مخالفت ظاہر کرنے میں اپنی طلاق لطف و خیالات پر قابو نہیں رکھا۔ ہمیں نہ تو اصل مقصود کا پتہ چلتا ہے اور نہ چادر مکھرامی پر چپکنے دہنے نظر آتے ہیں۔ مگر عبرت انگیز تو یہ واقعہ ہے کہ باوجود ہماری نسبت الفاظ ملعونہ ناری کافر استعمال کرنے کے وہ اس مصرحہ ابتدائی جرم سے دست بردار ہوتے ہیں جسکے سبب انھوں نے غداروں بناؤت کے ایسے جرائم کا ارتکاب کیا جس کا خیال کر نیسے بدن کا پتلا ہے۔

باوجود اس خیال کے کہ انگریزی افسرانگی وفاداری اور اطاعت کی بابت کسی قسم کی غلط و فتنش نہ کریں گے انھوں نے چربی دار کارٹوسوں کے معاملہ میں اسکی بھی پروا نہ کی۔ ہم نے کوئی شکایت ایسی نہیں سنی جو واقعی ہوتی اور ہر وقت اُنکے ذہن نشین کر اُنکے خیالات خراب کرنیوالی اور اُنکے دماغوں میں بستی ہوتی اور ہمارے خون کا پیاسا بناتی اور اُن کے لیے تخفیف سزا کا باعث ہوتی جو اس وقت انھیں رحم سے دور کرتی ہے۔

جو تقریریں انھوں نے انگریزوں کو سنائے کی غرض سے کیں اُسکا کیا علاج۔ چربی دار

مسلمانوں اور ہندوؤں کے مذہب پر اثر پڑتا ہے ہر گرجاؤں کے میگزین میں تیار ہوتے
کیونکہ اول تو مزدور ہی اسکے ہانے سے انکار کرتے علاوہ اریں یہ مات بھی یاد رکھئے
نائل ہے کہ مسلمانوں کا مذہب کچا نہیں ہے کیونکہ وسط ہندوستان کے آدمی عاؤمے
مسلمان اور آدیہ ہندو ہیں سور کا گوشت تک چھو لیتے ہیں اور مذہب میں نقص واقع
ہو سکا ہوا نہیں کرتے۔

ہم میں سے کون ایسا ہے جو اس کارور مشاہدہ ہیں کرتا کہ یہی مسلمان بحقیقت مسلمان
اس چیز کی قافیں اور رکائیاں بھری ہوئی اٹھاتے ہیں جس کا ہواہ اصول نے کار تو سوں
کے معاملہ میں کیا تھا۔ اگر یہ ماں بھی لیا جائے کہ کار تو سوں میں اول سے آخر تک سوار
کھائے کی چنی لگی ہوئی بھی تو بھی مسلمانوں کو اسکے استعمال کرے میں بدیہی لحاظ سے
بھی حد نہ ہو سکتا تھا۔ اسکے بھائی مدوں کو اصروں کی رخ کی ملازمت میں ہر قسم کے
کھائے یکاے اور انھیں میروں پر چے میں کھی دینے ہیں جوتا۔ اس بارہ میں مسلمان
سپاہیوں کے عدالت سر نیالیے لمو ہیں کہ اگر اُن میں سے کوئی معررا اور سمجھنا آدمی اُن
کار تو سوں کی اصلیت حوامیج یا حوث دیافت کر سکی کو تش کرے حکو وہ ایسے مذہب کی
حالی کا دیعہ سمجھتے تھے تو نہی معلوم ہوتی ہے۔

کم ملکہ سب کم معد آدیوں سے اسے ہائیوں کے چال و چلں سے یہ ملو تھی اور
رکستی احتیام کی مگر ایسے آدمیوں کو اس معاملہ میں حوسب پر ظاہر تھا۔ غصمات اور میان
کی حد ورت مئی ملکہ اُسوں سے اس مضمون پر جس میں حدٹ کی گھاسق اور حلط کی موقع
۔ ہما دیعہ بحال ہے میرٹھ یا دہلی کے مسلمان اور ہندو جبکہ انگریزوں کے قتل کے لیے
کار تو س دوق و ترق سے لیا اور استعمال کر یا جاتے تھے یا قیدی کے حمدے کے لیے

ایک جگہ سے دوسری جگہ جانے میں معمولاً پانچ گھنٹے صرف ہوتے ہیں اور باغیوں کو ایک دوسرے کی ملاقات کے لیے جو سہولت حاصل تھی وہ کپتان ٹائڈر کے اظہار سے ظاہر ہے اس اظہار میں یہ بیان ہو چکا ہے کہ اتوار کی شام کو میرٹھ کے باغی ایک گاڑی میں ہٹھیکر اڑیشیویں ہندوستانی سپیل کی لین میں بظاہر اس غرض سے گئے تھے کہ ان لوگوں سے کہیں کہ اپنے باغی ساتھیوں کے لیے پیر کی صبح کو مناسب انتظام کر لیں۔ اگرچہ کوئی پختہ شہادت اسکی نہیں ہے کہ اسی اتوار کو یہ کارروائی ہوئی بلکہ یہ مان لینا چاہیے کہ ہر اتوار کو مفسدوں کے خفیہ جلسے ہوا کرتے تھے۔ یہ بات تحریر میں آچکی ہے کہ جس حالت میں میرٹھ کے باغی سواروں کا مقدمہ کیا تھا اس نے اس کا اندازہ کر لیا تھا کہ اگر کار تو سول کے استعمال پر زور دیا گیا تو دہلی اور میرٹھ کے رسالوں میں اتفاق کر لینے اور ایک دم بغاوت کو روکنے کا معاہدہ ہو لیا ہے۔ اس انتظام کی یہ افٹک تکمیل اور موافقت ہوئی تھی کہ قلعہ کے دروازہ کے گارڈ نے اتوار کی شام ہی کو اپنے ارادوں کو خفیہ نہ رکھا بلکہ جو کچھ چل ہو ہوا تھا اس کا آپس میں تذکرہ کر دیا۔ اس معاملہ کے واقعات و خلاف واقعات کے سمجھنے و فہم کرنے کے لیے یہ یاد رکھنا چاہیے کہ جس وقت ان منصوبوں کی تکمیل ظہور پذیر ہوئی اس وقت نہ تو میرٹھ کی رجسٹروں کے کسی میگزین میں اور نہ دہلی کے میگزین میں چربی دار کارٹوس تھے۔ یہ بھی یاد رکھنا چاہیے کہ ہندوستانی آدمیوں کے سوا اور دوسرا آدمی ان امور سے بچو بی واقف نہ تھا کہ جو کارٹوس اس کے استعمال کے لیے کسی وقت بنے وہ انھیں کے ہرنگ ہندسہ آدمیوں نے بنائے۔ یہ بات بالکل ناممکن ہے کہ ناپاک چیز دھوکے سے اُنکو دی جاتی رجسٹروں کے خلاصی جو کارٹوس بنانے پر تعینات تھے اگر ان میں کچھ بھی خرابی ہوتی تو کبھی کا اس کا تذکرہ کر چکے ہوتے اور قابلِ غدر کارٹوس (جن سے میری یہ مراد ہے کہ

سہادت و شہادت ہیں جو سکتی۔ تاہم ہمیں امید ہے کہ ہماری کوششیں ماکمل برائیاں ہیں
 گئیں اگر ہمیں کامل کامیابی نہیں ہوئی تو اس کے لگ بھگ ضرور پوچھ گئے۔ میرا گمان ہے
 کہ جب ہی آدمی اس صحیح کارروائی کو ملاحظہ کرتے وقت یہ نتیجہ نکالیں گے کہ ہمارے دل میں عرصہ
 سے، ماورب پھیلا ہوا تھا۔ ظاہری قوت کیسی ہی حسیہ اور قابلِ حقارت کیوں نہ ہو۔
 مسلمان پھر بھی اس مرضی ہمارے ساتھ کو اپنے دین کا پتہ اور سمت الہیہ جیال کرتے تھے۔
 اور لاکھوں آدمیوں کی امیدوں اور آرزو کا مرکز تھا۔ وہ اسے مدینہ عرب ملک اس سے
 سی زیادہ خیال کرتے تھے اور یہ قابلِ مزاح بات نہ صرف مسلمانوں ہی کے دل پر جمی ہوئی
 تھی بلکہ ہزاروں اور آدمی بھی اس کے معتقد تھے جن سے کسی موقع پر ساتھ دیے کی امید
 ممکن تھی۔ اس بات کی تشریح ایک دن کیا ایک مہینہ میں بھی نہیں ہو سکتی۔ رہا جو حسیہ
 کا اثر افشا کر کے والا ہے لاریب ویر یا بخدی ٹرائی اور مدینہ کے چشموں کو ظاہر
 کر دیکھا اور اس وقت تک ہیں اپنی تحقیقات کے نتائج پر قناعت کرنی چاہیے مجھے یقین ہے
 کہ حقدار ساریں ہم سے توڑی ہیں وہ سب تسلیم کیا جائیگی اور مجھے اس کے مارے میں پستی
 کر کے ضرورت نہیں۔ اسی ماہ میں چند شہادتیں پیش کروں گا مگر سب معلوم ہوتا ہے کہ
 شروع میں ان واقعات کا ٹھیک ٹھیک حال بھی ساں کر دوں۔ مجھے یہ کہنا ضروری
 ہے کہ کار توں۔ ایسے کے سبب ہی گزشتہ میں مقام میرٹھ ۵۵ آدمیوں کا حرم لائٹ
 کیوری کے غیر کمیش اسرارہ سپاہی تھے کورٹ ارشل ہوا۔ ۱۹۵۱ کی صبح کو پریڈ میں انہیں
 حکم سا کر حالات میں مدد کر دیا اور امی کی تمام کو سارے جیسے میرٹھ کی تین رجمنٹوں نے
 حکم کیا انعامات کردی۔ چھتیس گھنٹہ کا وقفہ اس قدر کافی تھا کہ میرٹھ ۵۵ کے رسالے ان برائیاں
 سے ختم میں ان سے میرٹھ میں آکر لے ہوئی حاویات ہو سکتی تھی۔ گورنمنٹ کی میں

اگر مشکل کے ساتھ کامیابی بھی ہوئی مگر جو واقعات ہو گئے اُنکے مقابلہ میں جہاں سخت کچھ بھی نہیں ہے۔ ان کے تعلق میں وہ الزامات ہیں جن پر قیدی لیاؤں جواب ہے اور اگرچہ اُس کے سابق مرتبہ اور بادشاہت کی وجہ سے فیصلہ آخری جو آج آپ کو لکھنا پڑے گا بے شبہہ معمول زیادہ ضروری ہو گا تاہم خواہ وہ بریت پر مبنی ہو یا اگر قتاری پر مبر سے خیال میں اُن بڑے بڑے امور کے مقابلہ میں جنگی طرف اس قدر توجہ مبذول ہے اور ابھی حرت تک۔ بے گئی اصلیت ثابت ہو جائے گی۔ جس بلا تک اُن کا بابہ خواہ بعید خواہ قریب کی طرف اشارہ کرتا ہوں جنگی وجہ سے بغاوت پھیلی۔ جنگی نہ تو سنگدلی میں اور نہ اُس یخبری کی جو کسی مذہب سے روا نہیں رکھی صرف نتائج پر مثال نہیں ہے یہ دونوں باتیں اُس مذہب کے مقابل مشترکہ جہاد میں جو بلحاظ اس ملک کے باشندگان کے خواہ مسلمان خواہ ہندو ہرگز معتمدہ پر داری تھا ایک جگہ اکٹھی ہو گئی تھیں۔ مگر مجھے اندیشہ ہے کہ یہ مضمون ابھی تک پورا پورا واضح نہیں ہوا اور اگر میں بیسوں کی اُس تحریک کو جو امنوں نے اُن لوگوں کو جو مذہب میں خون میں رنگ ہیں۔ سادات میں۔ خیالات میں۔ غرض ہر ایک بات میں اُن سے غیر ہیں اپنے ملک سے نکال کر قوت و ملک حاصل کرتے ہیں کی مذہبی غلبہ سے منسوب کروں جو بعد میں ملکی ثابت ہو تو شاید اُس میں بیس غلطی پر ہوں۔ اس بارہ میں آخری رسلے کچھ ہی ہو مگر وہ سوالات جہاں تک بیس واقف ہوں ابھی تک اطمینان کے قابل صاف نہیں ہوئے ہیں کہ کن واقعات کے باعث یہ خونخوار بغاوت جس میں سلسل کشت و خون ہوئے پیدا ہوئی اور کون اس کے اصلی محرک تھے مجھے یقین ہے کہ ممبران عدالت کی بھی یہی رسلے ہو گی کہ ہمارے سوالات کے کامل جوابات دستیاب نہیں ہوئے اور کیوں نہ ہوئے اسکی بابت میرا خیال یہ ہے کہ محض مقامی تحقیقات سے مختلف مقامات اور ذریعوں سے جو بے شبہہ ہیں پورے پورے طور پر معلوم ہو سکتے ہیں

مکر یہ کہ بخوانہ اس قتل حکم کے جس میں میں نے مرزا معل سے سپاہیوں کی حرکتات کی
 حکایت کی ہے اور جو قطب صاحب اور وہاں سے مکہ شریف حائیکا ارادہ ظاہر کیا پورا اور جو
 شامل مثل ہے مجھ یاد ہیں کہ ایسا حکم میں نے جاری کیا ہے۔ یہ حکم مرزاں اور دو ہے اور
 میرے سکر کے دفتر میں کل کام فارسی میں ہوا کرتا تھا۔ مجھے نہیں معلوم کہ یہ کہاں اور
 کس طرح تیار ہوا۔ چونکہ صبح سے تنگ آ کر نہیں دیا سے ہاتھ اٹھائے اور پتھری احتیاً
 کرنے اور کہ چلے حائیکا ارادہ ظاہر کر دیا تھا ممکن ہے کہ مرزا معل نے یہ حالت دیکھ کر اپنے
 دفتر میں ایسا حکم لکھوایا ہوا اور میری مہر اس پر کرائی ہو۔ بہر حال میری ناراضگی اور مایوسی
 اس حکم سے بھی ثابت ہے اور اس سے میرے قول کی تائید ہوتی ہے۔ علاوہ ازیں دیگر کاحات
 سے نقل و مراسلات درجہ کلاس سگہ کے نام میں و بخت حان کی درخواست جس پیری
 دستخطی مہرب اور اور کاحات و مسائل مثل ہیں انکی مات میں سچ کہتا ہوں کہ مجھے کچھ
 نہیں۔ میں پہلے ہی کہہ چکا ہوں کہ اسراں صبح نے جس کاحات پر چاہا اعلیٰ میں مجھے دستخط
 کر کے اور اس پر مہر شت کرائی اور مجھے یقین ہے کہ یہ کاحات بھی اسی دلیل سے ہیں اور
 جو حکم انھوں نے مجھے تحت حان کی درخواست پر لکھوایا وہ مثل دیگر رجسٹروں کے لکھا گیا

دستخط
 ہادیار شاہ

بحث جج ایڈووکیٹ

صاحبان! اس بحث سے میرا یہ اشارہ ہے کہ دوران کار و عانی میں مختلف واقعات متفرق
 طور پر بطور میں آتے ہیں وہ کچھ جو عانیں اور جیسا تک ممکن جو اصل صورت میں آپ کے سامنے
 پیش ہوں۔ میں وقت کہ اس سب میں ملو کی ملداری بھی ہماری تحقیقات کی مہیہ تک داری
 رہا اور مجھے ہر دوسرے کہ ہیں مذکورہ مالدہ میں مختلف واقعات کے دریافت کرنے میں

میز سے نام سے کیا۔ جبکہ انھوں نے اپنے افسروں اور با اختیار حاکموں کو قتل کر ڈالا میں
 بلا فوج و خزانہ اور بغیر گولہ و بارود کیونکر اُن کا انسداد کر سکتا یا مخالفت کر سکتا تھا۔ جب پہلے
 باغی رسالہ لکے جبر و کون کے دروازے میرے بس میں تھے آئیں غوراً میں نے بند کر دیا
 تھا۔ قلعہ کے کمانڈنٹ گارڈ کو بلا کر اس معاملہ کی اطلاع کر دی تھی اور اُسے باغیوں میں جانے
 سے روک دیا تھا۔ میں نے قلعہ کے کمانڈنٹ گارڈ اور ایجنٹ لفٹنٹ گورنر کی تعمیل حکم میں
 دو پالکیاں مسمیوں کے لئے اور دو توپیں قلعہ کے دروازوں کی محافظت کے لئے بھیج دی
 تھیں۔ ماسوا میں نے اُسی دن اُونٹنی سوار کے ذریعہ سے نواب لفٹنٹ گورنر آگرہ کو اس واقعہ
 کی اطلاع کرا دی تھی۔ جو کچھ میرے اختیار میں تھا وہ میں نے کیا۔ جلوس میں بھی میں اپنی
 خوشی سے نہیں نکلا۔ میں سپاہیوں کے بس میں تھا جو کچھ چاہا انھوں نے مجھ سے کرا یا۔ چونکہ
 باغی رسالوں کی طرف سے مجھے بہت خوف تھا اس لئے جو چند آدمی ہیں نے ملازم رکھے وہ
 اپنی جان کی حفاظت کے لئے رکھے تھے۔ جب یہ رسالے بھاگنے شروع ہوئے تو میں بھی
 موقع پا کر کھڑکی کی راہ سے نکل کر سپاہیوں کے مقبرہ میں جا کر پھیرا و ہاں مجھے جب یہ حکم ملا کہ
 ہتھاری جاں بخشی کیجاتی ہے تو میں اُسی وقت سرکاری حفاظت میں آ گیا۔ باغیوں نے
 تو مجھے اپنے ہمراہ لیجا نا چاہا تھا مگر میں نہیں گیا۔

مندرجہ بالا جو کچھ میں نے لکھوایا ہے اُس میں ذرا بھی جھوٹ نہیں ہے اور نہ کوئی بات
 سچائی کے خلاف ہے۔ اس بات کو خدا جانتا ہے اور وہی میرا گواہ ہے کہ جو کچھ لکھا گیا ہے
 وہ بالکل صحیح ہے اور اس سے زیادہ مجھے معلوم نہیں ہے۔ میں ابتدا میں حلف اٹھا چکا ہوں
 کہ جو کچھ کہوں گا بلا کم و کاست سچ سچ کہوں گا اور ایسا ہی میں نے کیا ہے۔

دستخط بہادر شاہ

کہ جو کچھ وہ کہتے تھے کرتا تھا اگر ایسا نہ کرتا تو کسی کا وہ مجھے مار چکے ہوتے اور یہ حال سب کو معلوم ہو
میرے اہلکاروں کو بھی جاں ببری کی اُمید نہ تھی اور میں لوہی جاں سے یہاں تک غاری ہو گیا
تھا کہ مادنا بہت پرگندائی کو ترجیح دیتا تھا اور ارادہ کر لیا تھا کہ گیر واک پر سے پس کر پہلے قتل جسٹا
کے سرار پر جاؤں اور وہاں سے اہمیر شریف اور پھر کتہہ اللہ چلا جاؤں مگر صبح والوں نے
مجھے نہ مارے دیا۔

ماہی سپاہیوں نے میگنیں اور جہانگیر کھاری لوٹا اور چوہا ہا سو کیا نہ تو لوٹ مار میں سے
میں نے ان سے کچھ لیا اور نہ خود انھوں نے ہی مجھے کچھ دیا۔ ایک دن وہ ریت محل کے مکان
کے ٹوٹے کے ارادے سے بھی گئے تھے مگر کامیاب نہ ہوئے یہ بات بھی قابلِ عذر ہے کہ اگر
وہ میرے اختیار میں ہوتے یا میں اس سے ملتا ہوتا تو ایسی حرکتیں کیوں ہوتیں اور وہ مجھ
میری بیوی کو قید کر لے سکے یہ مانگنے کی حرکت کیسے کرتے۔ چنانچہ ایک غریب آدمی کی
بیوی کو بھی کوئی نہیں مانگ سکتا۔

فخر معشی نے مجھے مگر جانکی رحمت حاصل کی تھی میں نے اسے ایران نہیں بھیجا اور
کوئی خط شاہ ایران کو اسکی معرفت روانہ کیا۔ جس کسی نے یہ خبر دی ہو غلط ہے۔ محمد ولیق
والی درحاست میری تحریر نہیں ہے کہ اس پر اقتدار کیا جائے اگر میرے یا میاں جس مسکری
کے کسی دشمن نے اس درخواست کو معیا ہو تو وہ قابلِ اعتبار نہیں۔

ماہی صبح کی یہ حالت تھی کہ اس نے کسی مجھے سلام تک نہیں کیا اور نہ میرا کبھی ادب کیا
وہ عورتیاں ہیں نہ بارعاص اور دارالریاست میں پھر اترتے تھے جس حالت میں کہ انھوں نے
اپنے آقاؤں کو قتل کیا میں کیونکر ان پر ہمدرد کر سکتا تھا جس طرح انھوں نے انھیں قتل کیا
اسی طرح مجھے قید کیا مجھ پر ظلم کیے اپنی حراست میں رکھا اور میرا نام کر لے کے لئے جو کو چاہا

ملازموں خصوصاً حکیم احسن الدخان محبوب علیہاں اور ملکہ زینت محل کو انگریزوں سے سازش رکھنے کا الزام بھی لگاتے تھے اور کہتے تھے کہ ہم انہیں اس حرکت پر مار ڈالیں گے چنانچہ انہوں نے ایک دن حکیم احسن الدخان کا مکان ٹوٹ لیا اور مار ڈالنے کے ارادہ سے قید بھی کر لیا مگر جب انہوں نے بہت منت و سماجت کی تو اس ارادے سے باز رہے مگر اب تک قید کر رکھا تھا۔ اسکے بعد انہوں نے میرے اور ملازموں مثلاً شمشیر الدولہ ملکہ زینت محل کے والد کو قید کیا۔ وہ یہ بھی کہا کرتے تھے کہ مجھے تخت سے اتار کر مرزا مغل کو تخت نشین کر دیں گے ایسی حالت میں یہ امر غور طلب ہے کہ میرے کسٹوراء اختیارات تھے اور میں کیوں نگران سے مطمئن ہو سکتا تھا۔

افسوس فوج اس قدر گستاخ ہو گئے تھے کہ انہوں نے مجھے درخواست کی کہ ملکہ زینت محل کے تعلقات انگریزوں سے دوستانہ ہیں وہ ہیں دیدیجائیں کہ ہم انہیں قید کر لیں۔ اگر اُس وقت میرا اختیار ہوتا تو یہ ممکن تھا کہ حکیم احسن الدخان اور محبوب علیہاں قید ہو جائے اور احسن الدخان کی جائداد لوٹ جاتی۔

باغی سپاہیوں نے ایک اجلاس قائم کر رکھا تھا جس میں تمام امور پر بحث ہوا کرتی تھی اور جو بات بعد بحث قرار پاتی تھی اُس پر عمل درآمد ہوتا تھا مگر میں کبھی ان کے جلسوں میں شریک نہیں ہوا۔ اسی طرح انہوں نے نہ صرف بہت سے آدمیوں ہی کو ٹوٹا بلکہ چند بازار کے بازار ٹوٹ کر حبس کو چا ہا مار ڈالا اور حبس کو چاہا قید کر لیا اور سودا گروں اور شہر کے معزز اشخاص میں سے جس کا مال اچھا پایا ضبط کر لیا۔

جو کچھ ہوا وہ باغی فوج کی وجہ سے ہوا میں اُنکے ہاتھ میں تھا کیا کر سکتا تھا۔ انہوں نے تو مجھے پیخری میں آکر قید کر لیا تھا۔ میں بالکل بے بس تھا اور مجھ پر کچھ ایسا خوف طاری ہو گیا تھا

مقرر ہو گئے۔

میری مہر اور میرے دستخطی احکام کے متعلق صاف صاف بات تو یہ ہو کہ جس دن میاں بیوی
 نے انگیروں کو قتل کیا اسی دن انھوں نے مجھے بھی اپنا قیدی سا لیا اور عیا کرکے اب تھا رہے
 تانوں میں ہیں اسبطح اس وقت اسکے بس میں تھا جس طرح کے احکام انھوں نے چاہے
 کھولے اور ان پر مجھے سحر مہر کرائی۔ کبھی تو وہ احکام کے مسوے میرے پاس لاتے
 سے انھیں میرے سکر سے صاف کر لیتے تھے اور کبھی صاف شدہ حکم لاتے تھے اور مسودے
 دفتر میں چھوڑ آتے تھے اسی سب سے مختلف خطوں کے مسودے اس کارروائی میں
 شامل ہیں۔ اکثر سامنے عامل پر انھوں نے مہر کرائی جس میں مجھے نہیں معلوم کیا کیا کاعدلت
 کس کس کے نام انھوں نے بھیجے۔ اسی کارروائی میں ایک یہ مدعا مست بھی ہے جو کسی نامعلوم
 گروہ کے نام مک لال نے کبھی مٹی اور جس میں ہرست احکام ہے جس میں اس دن جاری ہوئے
 تھے۔ چنانچہ اس میں تشریح موجود ہے کہ اس قدر احکام ملاں ملاں تھیں کی ہدایت سے جاری
 ہوئے ادا مستدر ملاں تھیں کی ہدایت سے اور ایک بھی میرے حکم سے نہیں جاری ہوا۔ چنانچہ
 اس سے صاف ظاہر ہے کہ جس نے جو احکام چاہے ملا امارت میرے جاری کیئے اور اسکے
 حتم سے بھی مجھے آگاہ کیا اور میں اور میرا سکر ایسی باتوں کے خوف کے مارے کچھ
 کہہ بھی سکتے تھے۔ جن مدعاتوں پر میرے حکم تحریر ہیں انکی بھی یہی حالت ہو چکی تھی
 سپاہی یا مرزا مسل یا مرزا حیر سلطان یا ابوالاقر کوئی حکم میرے پاس لائے تو اپنی مرضی کے
 احکام بھی ملے گا عد پر لکھتے لائے اور انکو محض دو دستوں پر لکھا یہ کہ یہ مجھے عموماً کیا
 لومت ایسا سید کہ وہ لوگ اس قسم کی دیکھاں میں دیا کرتے تھے کہ جو شخص ہمارے مرضی پر
 پہلے نکالتا تھا اور جان کے خوف سے میں کچھ کہہ نہیں سکتا تھا۔ ساتھ ہی اسکے دو سیرے

پکڑ لائے دجنکو انھوں نے میگزین میں سے گرفتار کیا تھا اور انھیں قتل کرنا چاہا مگر اس نے
 انکو قتل کرنے سے روکا اور بارے وہ اس وقت مان گئے۔ مگر انھیں اپنی ہی نگرانی میں قید
 رکھا اس کے بعد بھی دو مرتبہ انھوں نے انگریزوں کو قتل کرنا چاہا مگر اس نے انھیں سخت
 ساجت کر کے قتل سے باز رکھا مگر آخر مرتبہ باوجود میری سخت ساجت کے انھوں نے کچھ
 بہد انکی اور ان بچاروں کو قید خانہ سے لاکر قتل کر ڈالا۔ میں نے اس قتل کے لئے خود کوئی
 حکم نہیں دیا مگر مغل اور میرزا خیر سلطان و مرزا ابوالباقر بہت میرے مصاحب نے جو
 سپاہیوں سے ملے ہوئے تھے ممکن ہے میرا نام لے دیا ہو مگر جانتا ہوں مجھے علم ہے
 انھوں نے ایسا نہیں کیا اور نہ مجھے یہ علم ہے کہ میرے مسلحہ ملازم بغیر میرے حکم کے
 اس قتل میں شریک ہوئے ہوں اگر انھوں نے ایسا کیا بھی ہوگا تو مرزا مغل کے کہنے سے
 شاید کیا ہو؟ بعد قتل کے مجھے نہیں معلوم کیا ہوا۔ باوجود اس امر کی شہادت کرنے کے کہ سٹر
 فریز اور کمانڈنٹ گارڈ کے قتل میں میرے ملازم شریک تھے میں یہی جواب دوں گا کہ میں نے
 کوئی ایسا حکم نہیں دیا۔ اگر انھوں نے ایسا کیا تو اپنی ہی مرضی سے کیا ہوگا مجھے نہ اس کا
 علم ہو نہ اطلاع ملی۔ میں خدا کو گواہ کر کے حلفیہ کہتا ہوں میں نے فریز صاحب اور انگریزوں
 کے قتل کے لئے کبھی کوئی حکم نہیں دیا۔ مگر لال وغیرہ گواہوں نے جو کچھ بیان کیا ہے وہ
 محض غلط ہے۔ مرزا مغل اور مرزا خیر سلطان و ابوالباقر باغیوں سے ملے ہوئے تھے۔ اگر
 انھوں نے کوئی حکم دیا ہو تو تعجب نہیں ان واقعات کے بعد باغی عزرا مغل مرزا خیر سلطان
 و ابوالباقر کو میرے پاس لائے اور کہا کہ ہم انھیں اپنا افسر بنانا چاہتے ہیں۔ اور تو میں نے
 انکی یہ درخواست نامنظور کی مگر جب انھوں نے اصرار کیا اور مرزا مغل بھی بگڑ کر اپنی ماں کے
 پاس چلے گئے تو میں خاموش ہو رہا اور پھر طرفین کی رضا مندی سے مرزا مغل فوج کے سپہ سالار

لوہ سے پیتر بلوہ کے متعلق مجھے اصلاً خبر نہ تھی صبح کو کوئی آٹھ بجے سحری کی حالت میں ماعی
سواروں نے میرے محل کے دیچوں کے پیچے کھڑے ہو کر محل چھایا متوجہ کیا کہ انگریزوں نے
کا تو سہل پر چکائے اور سو کی چوٹی ملکر سہلوں اور مسلمانوں کے مذہب میں حائل امداری کرنی
چاہی تھی اس لیے ہم تمام انگریزوں کو قتل کر کے میرٹھ سے چلے آئے ہیں۔ حسب سیرے کالوں
میں انکی یہ صدا پونچھی تو میں نے حکم دیا کہ درپچوں کے ریریں دوارے لٹکا کر دیئے جائیں
اور اس بات کی حترقلہ کے امیر گارڈ کو کر دیا جائے یہ پیغام پا کر وہ فوراً میرے پاس آیا اور یہ
جہالت کی کہ میں نے خود پیچے جا کر سواروں سے گفتگو کروں اور اس سے دھاروں کے کھولنے کے
لیئے کہا میں نے حسب اسے اس حرکت سے باز نہ آؤں اس نے کٹھڑے کے پاس جا کر سواروں
سے گفتگو کی اور مجھے یہ کہہ کر چلا گیا کہ میں اسی جا کر اس کا ہمدوست کرتا ہوں تنواری ہی دور
کے بعد فریر مصافحے دو تو ہیں اور امیر گارڈ نے دو پاکلیاں منگوا لیں کہ جو میں اُس کے پاس
تھیں وہ مجلس میں چھپا دیا جائیں۔ پاکلیاں تو میں نے فوراً سموا دیں اور توپوں کے لیے
حکم دیدیا یا لکیاں روانہ ہی ہوئی تھیں کہ مجھے فریر مصافحہ و کمانڈ مٹ گاڑا اور ان میںوں کے
مل کی جو کمانڈ مٹ کے ساتھ ٹھہری ہوئیں تھیں حترقلہ۔

اس امر کو کچھ زیادہ دیدہ ہوئی تھی کہ باشی دربار خاص میں گھس گئے اور صحن و دربار خاص
اور دارالریاست پر قصد کر کے مجھے چاروں طرف سے گھیر لیا اور عاصی ستری تہیات کر دیئے
میں نے اُن کا مطلب دریافت کیا اور اتنی کی تم یہاں سے چلے جاؤ۔

اس کا جواب انھوں نے یہ دیا کہ تم حاسن تماشا دیکھے جاؤ ہم اپنی حاروں پر کھیل رہے
ہیں جو بارے امتیاز میں ہے اُس کے کرنے میں کوئی دقیقہ اٹھا رکھیں گے۔ حان کے
دوب سے میں حاسن ہو کر اپنے ساتھ میں چلا گیا قریب تمام مسجد کچھ انگریزوں اور میوں کو

اسی اعلان میں اور بخت خان کے اعلان میں فرق تھا۔

وہابی کئی مقامات سے آئے تھے مثلاً۔ جمپور۔ بھوپال۔ پانسی۔ حصار اور کچھ لاتی بھی تھے مگر مجھے کسی خاص مقام کا نام یاد نہیں جہاں سے وہ آئے۔ یہ تمام تفصیل مرزا مغل کے محافظ خانہ میں تھی۔

شہر کے باہر و اندر ہندو بھی انگریزوں کے ایسے ہی دشمن تھے جیسے ابتدا میں مسلمان تھے مگر حبیب بخت خان نے اگر مسلمانوں کو جمع کیا اور مولویوں کو فتویٰ دینے پر مجبور کیا جسکی رو سے انگریزوں پر مسلمانوں کو جہاد کرنا واجب ہو جائے تو مسلمانوں میں جوش بڑھ گیا اور انگریزوں کے خلاف غول کے غول کھڑے ہو گئے۔

بلند شہر و علیگڑھ و میرٹھ وغیرہ میں ہندو انگریزوں کے ایسے دشمن تھے جیسے کہ مسلمان ایک مرتبہ بخت خان نے بادشاہ سے یہ بھی کہا تھا کہ اخوند سوات کے پاس سے ایک آدمی آیا ہے۔ دوسرے دن پیرزادہ جن عسکری نے دو آدمیوں کو پیش کیا ان میں سے ایک نے اخوند کی جانب سے ایک تلوار پیش کی۔

اکیسویں دن مختلف تحریات اور ان کے خلاصے جو متعلق بلوہ تھے ترجمان نے قیدی کے روبرو پڑھے اور ترجمہ کر کے عدالت میں پیش کیے

بیسویں دن قیدی نے بزبان اردو جواب دعویٰ پیش کیا جو ترجمان نے بحسنہ عدالت کو قیدی کے روبرو پڑھا کر سنایا اور بعد میں ترجمہ کے لیے اسے دیا گیا۔

(اکیسویں دن کی کارروائی)

جج ایڈوکیٹ نے قیدی کا حسب ذیل جواب دعویٰ پڑھا

میں حسب ذیل واقعات پیش کرتا ہوں۔

ماتحتی اعتبار کرتے پر راضی ہے۔ مادتاہ نے یہ درخواست بھی ماں کے پاس بھیج دی تھی۔
 کہ اس کا کیا جواب دیا جائے۔ اُس نے یہ رٹے دی تھی کہ فوج تیں ڈویریں میں تقسیم کی جائے
 پہلے ڈویریں میں دہلی و میرٹھ کی پیادہ رعشیں۔ دوسرے میں بخت ماں کی ہمرہی فوج و بیج
 والی رگڑیر اور سرسہ کے آدمی۔ اور تیسرے میں ماتی کل فوج۔ مادتاہ نے مرزا معل کو
 لٹایا اور یہ رٹے اُنکے ساتھ سے بیاں کی۔

بخت ماں کے اس جہدہ پر ہمتا رہنے کی وجہ یہ تھی کہ جب وہ دہلی میں آیا تو اُس نے
 مادتاہ کو یہ مشورہ دیا کہ اپنے بیٹوں کے ہاتھ میں اس قدر اختیار دے دو اور سمجھایا کہ اگر کل احکام میرے
 ہم کھے جائیں تو مادشا کے مقصد کے موافق کارروائی ہوگی۔

مادشا پہلے ہی سے اپنے لڑکوں کی عدول عکمی کی وجہ سے غیر مطمئن تھے اس لیے بخت
 کی نصیحت مادشا کی حاضرت کے موافق اُتری اور درجہ درجہ باوشتاہ کی نظروں میں اُسکی
 قدر بڑھتی گئی۔

دہانی

مسندہ کے زمانے میں لوگ سے کچھ دہانی آئے اور یہ شکایت کی کہ اصحاب نے تو ہمیں کچھ
 روپیہ دیا۔ کسی قسم کی مدد کی۔ یہ لوگ اور مقامات سے بھی لکھتے تھے۔

بخت خان و سوتوی محمد تقی رسالہ دار و مولوی امام ماں رسالہ دار و مولوی عبد العصور و مولوی
 سرور علی بھی دہانی تھے۔ بخت خان سرور علی کو محاصرہ میں کاپتیرا مہر کر دیا اور اُن کی مدد
 کرتا رہا۔ ان دہانیوں نے ایک اعلان جیسو کے شائع کیا اور تمام مسلمانوں کو نہ ہر
 لڑائی لڑنے کے لیے نوید دی۔ ایک فتویٰ بھی اس بارہ میں شائع ہوا تھا کہ تمام مسلمان
 جہاد کریں مادہ جہاد کر لیا اُس کا گھر لٹ لیا جائیگا۔

میرٹھ میں کوئی عامل مقرر نہیں ہوا۔ بلند شہر کی گورنری ولید خان کو دی گئی۔ ڈاکٹر فریڈل
کے نام بھی اودہ کی گورنری کا پروانہ جاری ہو گیا تھا مگر وہ وہاں نہیں گیا۔ علیگڑھ کے لئے کوئی
نامزد نہیں ہوا۔ روسلکینڈ میں خان بہادر خان گورنر تھا علاوہ اس کے اور افسر نہیں ہوئے
کوئی شخص راجپوتانہ نہیں گیا۔ اور اگرچہ ایک شخص ضلع گوڑا کا نوہ کے لئے نامزد ہو گیا تھا مگر وہ
ضلع کا چارج لینے کبھی نہیں گیا۔

اصولِ فوج کی بابت میں کوئی تفصیلی خبر نہیں ملے سکتا۔ بادشاہ سے کبھی ان معاملات
میں مشورہ نہیں ہوتا تھا۔ مگر میں سمجھتا ہوں کہ جو فوج انگریزوں پر حملہ کرنے کی غرض سے لکائی
گئی تھی اور لڑنے والی رجمنٹوں کے موافق تین یا چار سیکشن میں تقسیم ہوا کرتی تھی مثلاً نصیر آباد
وینچ سیکشن وغیرہ۔ اور اسی طرح حملہ ہونے کے ایک دن پیشتر افسروں نے مرزا مغل کے
مکان پر مشورہ کر کے اس کا انتظام کر لیا تھا۔ باقی رجمنٹوں میں بلا تیز سپاہی جہاں جی چاہا
رہے۔ گوری شنکر نے افسروں کو جمع کرنے اور انکو اس درجہ پر لگانے کی اجازت حاصل
کر لی تھی جس درجہ پر وہ انگریزی ملازمت میں تھے۔ مگر یہ بات بھی نہیں چلی۔ ہر شخص اپنے
رتبہ پر برقرار رہا۔

فوج میں مناسب قاعدہ جاری رہنا میری رائے میں ناممکن تھا۔ بخت خان کے گورنر
جنرل کیے جانے پر فوج بہت ناخوش ہوئی تھی۔ دراصل انھوں نے ایک درخواست بادشاہ
کو دی تھی اور اس میں بخت خان کی ماتحتی میں رہنے سے ناراضگی ظاہر کی تھی اور یہ لکھا تھا کہ
بخت خان محض توپخانہ کا افسر ہے اسے گورنری سے کیا کام؟ نہ وہ خزانہ اپنے ہمراہ لایا
اور نہ بادشاہ کی تعظیم کرتا ہے۔ مرزا مغل بادشاہ کے صاحبزائے جنہیں فوج کے معاملے میں
پورے اختیارات حاصل ہیں گورنر جنرل کے عہدے کے شایاں ہیں اور فوج بھی ان کی

اور صبح میں ستاہرادوں کو مداخلت کرنے کا حق حاصل نہیں ہے۔ انصاف کرنا مستقیم اور
صمد صمد کا کام ہے اور صبح اور امراں مال اُس میں مداخلت نہ کریں۔ مگر اس حکم پر کبھی
عمل نہ آیا۔ ستاہرا لے کر صبح کے معاملات میں راز و سب اندازی کرتے تھے۔

بادشاہ نے وصول مالگرہری کے لئے خود تو کسی تحصیلدار کو تعینات نہیں کیا مگر صحت مان
نے پبل پوڈل و شاہزادہ میں تحصیلدار مقرر کر کے۔ اور گوڑگانوہ میں ایک صلحدار تعینات
کیا مگر مالگرہری و صلحدار وصول ہوئی۔ ستاہرادوں نے بھی وصول مالگرہری کی عرص سے پہلے
صبح بھیجے کا ارادہ کیا مگر یہ ارادہ عمل میں نہیں آیا۔ مولوی حیر احمد اگر وہ صلحدار ستاہراد
مرزا حیر سلطان و مرزا معل میر و صلات مقرر ہوئے تھے۔ کو تو ال و تھاہ دار شہر میں تعینات
ہوئے تھے اُن میں سے مجھے ایک کا بھی نام یاد ہے۔ استادین معین الدین خان
پسرواب قدرت اللہ خان ماشدہ دہلی کو تو ال شہر مقرر ہوئے تھے مگر انھوں نے
رہا کیا کو دانا شروع کیا تو انھیں علیحدہ کر دیا اُس کے بعد یہ جگہ خواجہ صاحب الدین خان کی
سماعت پر قاضی معین اللہ کو دی گئی اور اُس کے بعد میر مسدک شاہ ہاستدہ ملاؤ رامپور کو
دیکھی۔ صف گڈہ و مہرولی و شاہزادہ و پہاڑ جمع و مد پور پر تھاہ دار مقرر ہوئے تھے۔ مگر
مجھے اُن میں سے کسی کا نام یاد نہیں۔ بادشاہ دادوں کے علاوہ صحت مان بھی ان معاملات
میں دخل دیا کرتا تھا۔ اُس نے تھاہ داروں کو یہ حکم تحریر کرا دیا تھا کہ صحت مان کے حکموں کی
تعمیل کی جائے۔

سپاہی کہا کرتے تھے کہ تمام ملک کو فتح کر لیجئے تو مختلف صوبے چند ستہرادوں کے
سپر کوڑے جائیں گے۔ مجھے یقین ہے کہ انتظام کے لئے بہت آدمی مقرر نہیں ہوئے تھے
اور صحت تعینات ہوئے تھے وہ سب یا تو صحت مان کے مقرر کردہ تھے یا ستہرا لے تھے۔

بند بلیکھنڈ۔ جیلپو۔ مالوہ۔ ملک کن۔ مجھے یاد نہیں کہ ان مقامات سے بھی
آئیں تھیں یا نہیں۔

نظام حیدرآباد و کن۔ کچھ۔ گجرات۔ صوبجات مشرقی۔ کلکتہ۔ بارکپو۔
منگیر۔ دینا پور۔ نہ تو نظام سے خط و کتابت ہوئی اور نہ کسی اور جگہ سے درخواستیں آئیں۔
پٹنہ۔ نہ نواب پٹنہ ہی کی کوئی درخواست آئی اور نہ کسی اور شخص سے دہلی والوں کی خط و کتابت
ہوئی پنجاب۔ نہ تو پنجاب اور نہ دو آب کے زمینداروں کے خط آئے اور نہ یہاں سے
وہاں خط گئے۔ میں نے نہیں سنا کہ فوج نے پنجاب سے کراے کے آدمی بلائے تھے۔
اقوام بندیلہ کے پاس سے نہ تو خط گئے نہ جواب گئے۔ اور نہ اُن میں سے کوئی آیا۔

بادشاہ اور سوات کے اخوند سے خط و کتابت نہیں ہوئی مگر بخت خاں نے دو آدمیوں کو یہ
کہا کہ اخوند کے پاس سے آئے ہیں بادشاہ سے ملا یا تھا اور حسن عسکری انہیں بادشاہ کے روبرو
لے گیا تھا۔ یہ دونوں ولایتی (افغانی) تھے۔ اُن میں سے ایک نے جو سید مرغز معلوم ہوا تھا
ایک تلوار اخوند کی طرف سے بادشاہ کو نذر کی اور ایک خط اخوند کا مٹھری بھی دیا تھا اُس میں
تحریر تھا کہ حامل اخوند کا خلیفہ ہے۔ اُس نے التجا کی کہ شہر میں یہ بات مشہور کر دیا جائے کہ اخوند
کے پیروند ہی لڑائی میں شریک ہونے کی غرض سے دہلی آ رہے ہیں۔ اس بات کو بادشاہ نے
شہر کر دیا۔ مگر دوسرے دن ایک سید نے جس کا نام مجھے یاد نہیں، بادشاہ سے کہا کہ شخص
اخوند کا بھیجا ہوا نہیں اور نہ اُس کا پیرو ہے اور یہ تحریر بھی جعلی ہے۔ بادشاہ نے اس بات
کی تحقیق کے لئے بخت خان کو حکم دیا مگر مجھے یہ نہیں معلوم کہ اس معاملہ میں بخت خان نے کیا
کارروائی کی۔ ہاں اتنا معلوم ہے کہ وہ آدمی تین دن کے بعد دہلی سے چلا گیا۔

بادشاہ کی انتظامی حکمت عملی۔ ایک دفعہ یہ حکم جاری ہوا تھا کہ عام انتظام ریت

ہو کہ ایک مہینے میں مر گیا۔ سخت جان کے سائل کے حقوق استمراری کی سست ایک ہر وار حاصل کر لیا تھا مگر چونکہ امر اوہامہ مر چکا تھا اس لیے وہ پروار عطیہ دار کے پاس نہ پہنچ سکا۔ اگر وہ اس صلح سے کوئی درخواست نہیں مانی مگر میں آؤں کہ چکا ہوں کہ وہاں سے مولوی یعقوب احمد ڈاکٹر ویریاں (سب اسٹنٹ سرجن) آئے تھے آخر اللہ کرشمہ انگریزی عرب عاتقاً سخت جان لے اسکی معاش کر کے گورنر آگرہ مقرر کر دیا تھا۔ جب سخت جان دہلی سے بھاگا تو ویریاں بھی اس کے ساتھ ہی بھاگ گیا۔

علی گڑھ۔ کانپور۔ فتح گڑھ۔ ان صلحوں سے بھی حادثات ہیں ہوئی۔

میں پوری۔ راجہ میسوری نے ایک درخواست میں موج لگی تھی۔ بادشاہ نے مر اسعل کو حکم دیا کہ وہی مسروں سے مشورہ کرنے کے بعد وہاں موج بھیجے گا۔ مسدوست کر دے مگر دوسرے دن مسروں نے کہا موج وہاں جالے پر بھی راضی ہیں بے حد تک وہ انگریزوں کو یہاں سے نکال دیں گے وہاں۔ بائیں گے چنانچہ اس معون کا احاطہ سمجھ لیا گیا۔ وہاں سے اور آؤں کی درخواست آئی۔

گورکھپور۔ فتح پور۔ مسوا۔ جہانک مجھے یاد ہے۔ تو ان صلحوں سے اور صلح کراؤں سے کوئی درخواست نہیں آئی۔

آلہ آباد میں پہلے سیاں کر چکا ہوں کہ اللہ آماد سے مولوی لیاقت علی لکے تھے اور انھیں وہاں کا گورنر مقرر کیا گیا تھا اور کسی درخواست نہیں آئی۔

راجہ ریا۔ تو کوئی عقدہ اور سمجھا گیا اور اس پاس سے کوئی تحریر آئی۔

اعظم گڑھ۔ شاہ جہانپور۔ اٹاوا۔ غازی پور۔ بنارس۔ گیا۔ ان صلحوں سے کوئی حادثات نہیں ہوئی۔

زمینداروں کی بھی کوئی درخواست نہیں آئی۔

سیرٹھ۔ یہاں سے بھی کوئی درخواست نہیں آئی۔

بلند شہر۔ ولیداد خان کا حال میں بیان کر چکا ہوں اور یہاں سے بھی کوئی درخواست یا تخریر کسی فرقہ کے نام نہیں آئی۔

سہارنپور و مظفرنگر۔ اس ضلع سے کسی سے خط و کتابت نہیں ہوئی۔

بجنور۔ اس ضلع کے زمینداروں کی درخواست تھی کہ اس ضلع کا انتظام بادشاہ اپنے ہاتھ میں لے لیں۔ انکو جواب دیا گیا تھا کہ فوج جبوقت تمہاری ضلع میں پہنچے گی اُس وقت انتظام اختیار کیا جائیگا۔ غدر سے تین مہینے بعد یہ درخواست آئی تھی۔

ہرا و آباو۔ نہ تو وہاں سے کوئی درخواست آئی اور نہ دہلی سے کوئی تخریر وہاں گئی۔

بریلی۔ خان بہادر خاں (جسے بخت خان نے وہاں کا حاکم مقرر کیا تھا) نے ایک ایجنٹ کے ہاتھ ایک درخواست بھیجی اور ایک ہاتھی اور ایک گھوڑا اور سوا شرفیاء بادشاہ کے لئے نذرانہ بھیجیں۔ مجھے ایجنٹ کا نام تو یاد نہیں مگر بخت خان نے اُسے بادشاہ کے سامنے پیش کیا تھا اس کے جواب میں ایک شفقہ گیا کہ ہم تمہارے انتظام سے بہت خوش ہیں اور اصلاحات سے بعد خرچ کے جو کچھ بچا ہوا ہے فوراً دہلی روانہ کر دو۔

بدایوں و پیلی بھیت۔ ان ضلعوں سے بھی کوئی درخواست نہیں آئی۔

ممتھرا۔ ڈوٹ نے خان کے بھائی جاگیر دار گڑھی نے درخواست کی کہ جو جاگیر گورنمنٹ انگریزی نے میرے ضبط کر لی ہے وہ چھوڑ دیجئے۔ بخت خان نے اس پر سفارش کی۔ یہ درخواست غدر سے کوئی تین مہینے بعد آئی تھی۔ بخت خان نے عامل درخواست کو فوج کے ساتھ انگریزوں پر ایک ہی حملہ میں شریک ہونے کی درخواست کی مگر وہ شخص داماد بہادر اُس موقع پر زخمی

نام مجھے یاد ہیں جو پتھر انگریزوں کی ملازمت میں گورنر گانہ میں تعینات تھا مسجد یا حاکم
چنانچہ یہ شخص صلحدار یعنی انچارج صلح مقرر کیا گیا۔ مگر مجھے یہ خبر نہیں کہ وہ گورنر گانہ گیا
نہی یا نہیں۔ دہلی متع ہوئے صرف پندرہ یا بیس روز پتھر ہی اس شخص کا تقرر ہوا تھا۔
میں اٹھنے لے چھ تحصیلدار بھی صلحدار کے پیچھے مقرر کیے تھے۔

ریویاڑی راویلا رام ریویاڑی کے استعماری عدولت دارے تحت حاکم کی معرفت اپنے
ایجنٹ کے ہاتھ ایک درخواست بھیجی اور لکھا کہ میں علاقہ کا انتظام کر رہا ہوں اور جو اصلاحات
مصلح حال سے ہوئے تھے وہ روح میں صرف ہو گئے جاگیر مستقل طور سے مل جائیگی امید پر
اس نے پتائیس ہزار روپیہ بطور مدد مانجھے چنانچہ تحت حاکم نے ایک برادار ریویاڑی کی
مستقل جاگیر داری کا ملازم کے نام حاصل کر لیا۔ یہ کارروائی عدد ہونے سے تیس ماہ بعد
ہوئی اور دہلی متع ہوئے دس روز پتھر چالیس ہزار روپیہ حراہ شاہی میں داخل کر دیا۔
بادشاہ پور مادتاہ پور کے زمینداروں نے ایک تحصیلدار کے لئے درخواست کی جس پر
صلح دار کا نظام کرنے کا حکم دیا گیا۔

دہلی شہر کے ماہر سے کسی گروہ نے کسی قسم کی درخواست نہیں کی۔

رشتہ نگار یہاں والوں نے کوئی درخواست بادشاہ کو نہیں کی تھی انہوں نے رسد کا نظام
کیا تھا حصہ دار جیسا کہ حصار اور محکمہ پرمٹ کے حکام نے بادشاہ کو درخواستیں بھیجیں اور لکھا
کہ ہمیں دہلی آنے کا شوق تھا ہر اسے۔ درخواست کنندوں کے نام تو مجھے معلوم نہیں مگر
درخواستیں عدد سے دو بیسہ لکھائی تھیں۔

کرناٹک یہاں سے کوئی درخواست نہیں آئی۔

سر سہ شاہرہ آدم علیہم کے چال ملین کا مال میں پہلے ہی بیان کر چکا ہوں اس صلح کے

صدر بورٹو نے دہلی آکر شاہی ملازمت اختیار کی۔

نواب رامپور کو بھی شفقہ بھیجا گیا تھا مگر وہاں سے بھی کوئی جواب نہیں آیا۔ بخت خان نے وہاں بھی خط لکھنے پر بادشاہ کو مجبور کیا تھا اور کہا کہ جب میں رامپور گیا تو نواب صاحب نے کسی کی طرف داری نہ کر نیکا وعدہ کیا تھا۔

نواب امین الدین خان و ضیاء الدین خان جاگیر داران لوہار و حسن علیخان برادر نواب جھجھر نواب حامد علیخان اُس وقت دہلی ہی میں تھے انہیں اور اجیت سنگھ مہاراجہ پٹیالہ کے چچا کو بادشاہ سے ملاقات کرنے کے شفقہ بھیجے گئے تھے ان میں سے کسی نے شفقوں کا تحریری جواب نہیں دیا مگر تعمیلاً بادشاہ سے ملاقات کرنے گئے اور جب فوجوں کے آنے پر اُن سے رجحیم وغیرہ کی امداد مانگی گئی تو سب کچھ نہ کچھ بہانہ کر دیا اور کوئی رقم نہ بھیجی۔ اسی وجہ سے سواروں نے انہیں لوٹ لینے کا ارادہ کر لیا تھا اور چانچہ ایک مرتبہ اپنے اس ارادہ کو پورا بھی کیا۔ مرزا ابوبکر بادشاہ کے پوتے نے جو باقاعدہ فوج کے افسر تھے نواب حامد علیخان کے گھر کو لوٹ لیا اور انہیں قید کر کے قلعہ میں بیٹھ گئے۔ نواب ضیاء الدین خان اور امین الدین خان نے فوج کا مقابلہ کیا اور اس میں وہ اپنے جنگل سے بچ گئے۔

رہس پٹودی کو بھی شفقہ گیا تھا مگر اُس نے بھی جواب نہیں دیا مجھے یاد نہیں کہ رئیس دو جانہ کو بھی کوئی شفقہ لکھا گیا تھا مگر وہاں سے کوئی درخواست نہیں آئی تھی۔

اب میں اُن ضلعوں کا تذکرہ کروں گا جہاں کی رعایا کی طرف سے درخواستیں آئیں تھیں گوڑگاٹوہ۔ یہاں کے فاضل زمینداروں نے ایک درخواست میں بادشاہ کو اطلاع دی کہ ضلع کی حالت خراب ہے آپ کسی افسر کو انتظام سکاڑے کے تعینات کریں۔ سپر مولوی فیض الحق نے جو اور سے آئے تھے یہ تجویز پیش کی کہ اٹکا بھانجا جس کا۔

معدے کے تین ماہ بعد ہوا۔

مانا صاحب کے پاس سے کوئی درخواست وہیں آئی مگر صدر ہوسکے دو ماہ بعد اُس کے ایجنٹ دمرہٹیں دہلی کو مرزا محلے نادرہ کے رور وپت کیا۔ مرا کے کہنے سے نادرہ نے اُسے ایک شقہ مانا صاحب کو دہلی آئے کے لئے لکھا اور ایجنٹ وہ دفعہ سے کر رہے چلا گیا۔

سک والوں کی بھی درخواستیں ہیں آئیں اللہ سیٹھ لکھی چند سے وحوں کے لئے ہر ایک لاکھ روپیہ قرض منگا یا گیا تھا اُسے یہی لکھا گیا تھا کہ آیا ایک ایجنٹ حراہ کی سپردگی کے لئے عیوض قرضہ کے عوض میں وصولی مانگداری اُس کے سپرد کر دے اور اُس کے علاوہ سود دیے کا بھی وعدہ کیا تھا مگر سیٹھ نے کچھ جواب نہیں دیا۔

میرے علم میں کسی سرکاری ملازم کی درخواست نہیں آئی اللہ یہ سماتا تھا کہ ملکہ تہرکا ایک مسلمان جو سرکار انگریزی کے ہاں ایک ممتاز افسر تھا اولیادہاں سے مل گیا تھا مجھے اُس کا نام یاد نہیں۔ معنی صدر الدین صدر ایں اعظم و کرم علیاں مصعب و مولوی عباس صدر امین دہلی اور مرزا محمد علی بیگ تحصیلدار بہرولی کے پاس شقے بھیجے گئے تھے کہ وہ اسی عیوض پر جس پر وہ سرکار انگریزی کے ہاں ممتاز ہیں مادتہا ہی ملازمت اختیار کر لیں مگر اُس نے انکار کر دیا میں نے سارے کتب حاکم کے کل دہلی کے مولویوں اور علماء کو جامع مسجد میں جمع کر کے انگریزوں پر جہاد کا فتویٰ دیا کہ ان کے لئے محمد کریم توحید تھا لے معنی صدر الدین کو کسی فتوے پر دستخط کرے کے لئے مجبور کیا۔ مولوی عباس علی حاکم حاکم کے آئے سے پیٹری دہلی چھوڑ کر مساپار پے گئے تھے

آگہ سے کسی غرو کی طرف سے درخواست نہیں آئی اللہ مولوی معصوم ملازم

نہیں بھیجے مگر جب جواب اُنکی ہی تحریروں کے نہ آئے تو کہنے لگے تمام رئیس منکر ام ہو گئے
انگریزوں کو مغلوب کر کے اُنکی بھی خبر لی جائیگی۔

باغیوں میں یہ بھی افواہ تھی کہ رئیس یہ دیکھ رہے ہیں کہ اُونٹ کس کل بیٹھتا ہے اور
موجودہ حالات سے خائف ہو کر وہ قطعی رائے قائم نہیں کرتے۔ گوری شنکر ایک نہایت
ہوشیار افسر یہ کہا کرتا تھا کہ دہلی کے سامنے پہاڑیوں پر انگریزی فوج ہم لوگوں کے بیٹے
سخت کاٹتا ہے جس وقت یہ یہاں سے ہٹا دیئے جائیں گے تو تمام معاملہ درست ہو جائیگا
سپاہی یہ بھی کہا کرتے تھے کہ ابتدا میں انگریزوں کی صرف دو جمہٹیں پہاڑی پر پھنسیں
جن میں سے اب صرف دو یا تین سو سپاہی رہ گئے ہیں جس وقت یہ لوگ بھی مرجائیں گے
تو انگریز اُسی وقت پہاڑی خالی کر دیں گے۔

فوج کے کسی افسر نے بادشاہ کو نواب بہاولپور سے خط و کتابت کرنیکی رشتے نہیں دی
اور نواب نے خود بھی کوئی تحریر بادشاہ کے پاس نہیں بھیجی۔ اسکی زیادہ توجہ یہ ہے کہ نواب کو
بادشاہ سے دلی رنج تھا جس کا سبب یہ ہے کہ ایک مرتبہ نواب بہاول خان سابق رئیس بہاولپور
دہلی ہو کر گزرا اُس وقت بادشاہ نے ممانعت کر دی کہ اُس کا بیٹا تا وقتیکہ اپنے ہتھیار نہ کھولے
اور سامان زیبائش اپنے بدن سے دور نہ کرے دیوان خاص میں نہ گھسنے پائے۔

چکھہ دار یا حاکمان اودہ کی بھی کوئی درخواست نہیں آئی۔

اکہ آباد کے سرگروہ مولوی لیاقت علی کی بھی درخواست آئی تھی اُس میں لکھا تھا کہ
میر دہلی آنے کے لئے تیار بیٹھا ہے نہ اہم ہائی کے اس علاقہ کے رہائشیکے لئے ہتھیار
فوج بھیج دیجئے۔ اُسکے آئیگی امید پر اُس وقت کوئی جواب نہیں دیا مگر جب وہ دہلی آیا۔ تو
نجات خان نے اُسے بادشاہ سے ملا یا اور اپنے حاکم لکھتو ہونیکی سند لیکر واپس چلا گیا یہ

راہ گھاس گھگ کی جانب سے یہ لکھا تھا کہ میں عقیقہ اپنے رسالوں سمیت دہلی روانہ ہوں
والا ہوں اور راستہ میں بہا لڑ چٹیا کو تنصیہ کرتا ہوں دہلی پہنچوں گا۔ چونکہ امیر دوست محمد خان کا
امیر میرا بہت احباب ہے اس لئے وہ بھی مادشاہ کی خدمت کرنے سے منع نہ کریجئے اس
شفقہ میں لڑکھ کو مع سامان جنگ کے دہلی آنے کے واسطے لکھا گیا تھا۔

دوسرے جمعہ صبح گڑھ و فرحنگ و خاں بہا و معان و ایسے ریلی نے توشقوں کا جواب
دیدیا مگر ماقیامہ و کامیلاں مادشاہ کی طرف نہ لکھا اس لئے انھوں نے کوئی جواب نہیں دیا
عدو پہنچا اور گوالیار انگریز کی حکومت کی دوستی میں مستحکم رہے اور ان کے رسالوں کی لغات
سے بھی ان میں تغیر پیدا نہ ہوا۔

مہر پور اس وجہ سے شفقہ نہیں گیا تھا کہ مامی سالوں سے مادشاہ سے کہہ دیا تھا کہ
وہاں کاراد تچ ہے اور ریاست کا انتظام انگریز امیروں کے ہاتھ میں ہے۔
نہ تو اندر سے ہی خط و کتابت ہوئی اور نہ کورسنگ شاہ آماد کے مامی سے سدا در ملکہ
راہ و پواں۔ جواب مادہ و دوسرے مانگہ و جواب بہا و لپور و کپور تھلہ و دوسرے تھلہ ایسی و
جس میں پال سے بھی خط و کتابت نہیں ہوئی۔

مامی موت کے دہلی میں جمع ہونے کے بعد جس جن رئیسوں کے مام انھوں نے تائے
ان کے مام تھے جیسے گئے اور چونکہ انھوں نے راہ و پواں کے مام خط لکھنے کی کوئی ضرورت
خاص نہیں کی اس لئے اس کے مام کوئی خط نہیں لکھا گیا۔

رہیاں گجرات و دکن و ملوہ و پٹان و اصفہان و دہلی و حیر کے رئیسوں سے بھی خط و کتابت
نہیں ہوئی۔

امداد مامی یہ کہتے تھے کہ شاہی ماموں نے رئیسوں کو خط ہی نہیں بھیجے جواب

وہیں سے کوئی خط آیا۔

جھجھر و بلب گڈھ و فرخنگر کے رئیسوں اور دلیر خان رئیس مالگڈھ ضلع بلند شہر کی دستیں بادشاہ کے پاس بدیں مضمون آئی تھیں کہ ہم حضور کے تابع ہمار ہیں مگر بدانتظامی کے خیال سے اپنی ریاستیں چھوڑ نہیں سکتے۔ نواب جھجھر نے اپنے خسر عبدالصمد خاں کے زیرِ حکم تین سو ارا اور رئیس بلب گڈھ نے پندرہ بھیجے تھے۔ فرخنگر سے کوئی رسالہ نہیں آیا۔ اور ولید خان نے سواروں اور توپوں کی نسبت استفسار کیا تھا مگر غدر کے بہت عرصہ بعد تک بھی اُس نے کچھ نہیں بھیجا۔ اسے حکومتِ دو اب کا فرمان پاتے ہی دہلی کو فوراً چھوڑ دیا۔ خان بہادر خان نے بخت خان کے توسل سے ایک درخواست اور وکیل بھیجا۔ اور ایک ہاتھی اور ایک گھوڑا مع چاندی کے ساز کے اور ایک سو ایک اشرفیاں نذرانہ میں بھیجیں راؤ تلارام نے کئی درخواستیں سواروں کے روانہ کرنے کی بابت بھیجیں اور چالیس ہزار روپے نقد بھیجے جو بخت خان کی معرفت خزانہ شاہی میں داخل ہو گئے۔ باغی رسالوں کے کہنے سے بادشاہ نے مندرجہ ذیل رئیسوں کو سوار اور سامان جنگ لیکر آنے کے لئے شقے بھیجے جھجھر۔ بلب گڈھ۔ فرخنگر خان بہادر خان و ایسے بریلی۔ و جیسپور و آورو جو دہ پور و بکائیرو گوالبیار۔ بیجا بائی اور جیلیر۔ بیجا بائی کے پاس دو شقے بھیجے گئے مگر اُس نے اُن میں سے ایک کا بھی جواب نہیں دیا۔

بخت خان کی معرفت راجہ پٹیا لہ کو بھی ایک شقہ بھیجا گیا تھا اُس میں بادشاہ نے اُس کا مقصود معاف کر کے روپیہ طلب کیا تھا اور انگریزوں کے برخلاف لڑنیکئی خواہش کی تھی۔ ایک شقہ راجہ جموں کے نام بھی لکھا گیا تھا اور بخت خان کو روانگی کے لئے دیا گیا تھا اس شخص نے ایک جعلی درخواست چہا راجہ جو کی طرف سے لکھ کر بادشاہ کو دی اور اُس میں

تیار بیٹھے ہیں۔ جس معمول حواب گیا تھا۔

لدھیانہ

لدھیانہ سے ایک درخواست آئی تو مصروفیتی مگر یہ معلوم نہیں کہ کسکی معرفت آئی تھی اور اس کا کیا معنوں تھا اللہ اتنا سنا تھا کہ وہاں سے بھی رسالے آئے مائے ہیں یہ درخواست اگر آئی ہوگی تو ملود سے کوئی دو جہیدہ بعد آئی ہوگی۔ حواب بھی غالباً دیا گیا تھا۔

۔ تو کوئی درخواست سادس۔ اعظم گڑھ۔ گورکھپور۔ کانپور۔ میرٹھ۔ سہارنپور۔ سمروا۔ آنا۔ منٹو۔ منچہ۔ ریلوے۔ ہریانہ۔ آگرہ۔ شاہجہانپور۔ حاری پور کے رسالوں کی آئی اور ۔ امرتسر۔ ہوشیارپور۔ کانگڑہ۔ لاہور۔ اہل۔ پشاور۔ ملتان۔ گوگیا۔ گجرات۔ ڈیرہ اسماعیل خان۔ ڈیرہ غازی خان۔ شاہجہانپور۔ مانگڑہ۔ یالیہ کے رسالوں کی۔

اسی طرح کلکتہ یا مارکپور یا مشرقی صوبوں کی دیگر عیادتیوں سے کوئی درخواست نہیں آئی۔ مٹی یا سہدہ کے رسالوں نے بھی کوئی درخواست نہیں بھیجی مگر مایوں نے بادشاہ سے انکی درخواست آئے اور ان کے دہلی روانہ ہوئے تاکہ کرہ کیا تھا۔ میں نے ایک یا دو مرتبہ اس کا تذکرہ سنا تھا میں تحقیق کے ساتھ درخواست کے آئے یا۔ آئے کی سبب نہیں کہہ سکتا۔

گو الیار کے رسالوں کی درخواست پھل پر سے کسی مقام سے صاف کے دروازہ بعد آئی تھی انھوں نے لکھا تھا کہ ہمارے پاس پچاس تو ہیں اور سامان گورا ماری استعداد ہے اسکی بار برداری کے لئے پانچھڑا لگاڑیاں و کار ہو گئی تکر دیا اسوقت طبعی رہے اور ہم اُسے مقرر نہیں کر سکتے۔ اس کا احترام یہ دیا گیا تھا کہ جب دیا اتر جائے اُس وقت تم لوگ آنا ۔ تو دہلی کے عامی رسالوں نے میکا یہ و جیلیر و دھور والہ کوٹ یا لودھی خط بھیجے اور

رسالوں کی درخواست لایا تھا سپاہیوں میں سے کوئی اُس کے ساتھ نہ تھا اُس کا مضمون یہ تھا کہ ہم پھلوں میں بادشاہ کی طرف سے لڑنے کے بعد دہلی روانہ ہونگے حسب معمول جواب بھیجا گیا مگر عرصہ کے بعد اُن میں سے دو سو آدمی دہلی آئے تھے۔

جالندہر

چند سپاہی مسافرانہ حیثیت میں جالندہر کے رسالوں کی درخواست لائے اور ریشٹ جھٹ نمبر لاہندوستانی پریل کے کسی افسر نے اُسے پیش کیا تھا۔ مضمون معمولی تھا اور جواب بھی ویسا ہی دیا گیا تھا۔

سیالکوٹ

سیالکوٹ سے ایک درخواست بلوہ کے دو چیمین کے بعد بذریعہ ڈاک آئی تھی اور اس کو دہلی کی باغی رجبوں کے کسی افسر نے پیش کیا تھا جواب اُس کا چلا گیا تھا مجھے یہ یاد نہیں وہاں سے کوئی آیا بھی تھا یا نہیں۔

جہلم

جہلم سے درخواست بہت بدیر یعنی بلوہ کے تین ماہ بعد آئی تھی اور رڑکی کے سفر دنیا کے افسر فادرخیش نے اُسے پیش کیا تھا اُس کا مضمون بھی مثل اور درخواستوں کے تھا اور معمولی جواب بھیجا گیا تھا۔

راولپنڈی

دوسرا سپاہی برہمن مسافروں کے بھیجیں نہیں راولپنڈی کے رسالوں کی درخواست لائے تھے یہ درخواست غدر کے کوئی دو چیمین کے بعد میرٹھ جھٹ کے کسی افسر نے بادشاہ کے سامنے پیش کی تھی۔ سالوں نے لکھا تھا کہ ہم دہلی روانہ ہوئے اور بادشاہ کی خدمت کرنے کے لیے

کرنال

کرنال سے کوئی رسالہ نہیں آیا۔

تضمیر آباد

دوسرا ہی صوبہ معمول درجہ است لائے جس میں سالوں نے اپنے دہلی سواہ ہو گیا ارادہ ظاہر کیا تھا۔ مرا معل لے یہ درجہ است بادشاہ کے سامنے پیش کی اور اس کا معمولی جواب بھیج دیا گیا۔ دو یا ڈھائی ہزار سوار و پیادے مع توپوں کے دہلی آئے۔

ساگر و جلیکو

ان دونوں مقامات میں سے بھی درجہ استیں آئیں تھیں اور ان کا جواب گیا تھا۔

پنجاب (فیروز پور)

ایک سپاہی ایک قیر کے بھیس میں ایک درجہ است فیروز پور کے رسالوں کی طرف سے لایا مرر اسل نے اس درجہ است کو معدودہ کے شروع ہونے کے قریب چھ مہینے بعد بحث خاں کے آگے سے پہلے پیش کی۔ ہر کارہ کو حکم ملا کہ کل جواب دیا جائیگا اس سے مجھے تذکرہ کیا کہ میں میر درجہ کے رسالوں کی طرف سے ایک درجہ است لایا ہوں مگر میں نے اس درجہ است کو نہیں دیکھا اور وہ مرر اسل نے مجھ سے اس کا تذکرہ کیا۔ صرف سچ اور حواسی کے درجہ است حان کے سامنے آئے ماتی کل اس سے پہلے ہی آپکھتے۔

انبالہ

ایک سپاہی قیر کے بھیس میں اسل کے رسالوں کی درجہ است لایا تھا مگر اسے اس معاملہ میں متیق نہیں ہے اور میں یہ کہہ سکتا ہوں کہ اس کا جواب گیا تھا۔

پھیلور جہانگ مجھے یاد ہے بیل دھٹ (مر ۲ ہندوستانی پیدل) کا ایک امر پھیلور کے

جواب دیا گیا اور قریب قریب تین سو سفر بنیا کے آدمی قادر خان کی ماتحتی میں دہلی آگئے ہیں۔
 افسر کا مزا خیر سلطان سے بڑا خلا ملا ہو گیا اور بادشاہ کے مزاج میں بہت دخل حاصل کر لیا
 فوجی امور میں بغیر اسکی صلاح کے کوئی کام نہ ہوتا تھا اور اس نے نجات خاں کے ساتھ ملکر بادشاہ
 سے نیکوں اور دو لہتمندوں سے روپیہ مانگنے کی اجازت حاصل کر لی۔

فرخ آباد

دہلی آنے سے پیشتر نجات خاں تھوڑی سی فوج فرخ آباد میں چھوڑ آیا تھا۔ بلوہ سے کچھ کمزور
 بعد اس نے بادشاہ سے اس کا تذکرہ کیا۔

ہانسی

ہانسی سے ایک سو اور درخواست لایا جس میں یہ تحریر تھا کہ ہم بادشاہ کی طرف سے انگریزوں سے لڑ رہے
 ہیں اور مذہب کے لیے لڑنے کی خاطر دہلی آرہے ہیں۔ یہ درخواست شاید کلاشاہ میرٹھ کے
 رسالوں کے کانڈر نے مفسدہ کے کوئی چھ ہفتہ کے بعد بادشاہ کے روبرو پیش کی تھی۔ ہانسی
 سے تین سو بھی آئے تھے۔



غدر کے قریب چھ ہفتہ کے بعد دوسرے تین درخواستیں سرسہ سے لائے جن میں سے ایک
 گوری شنکر کلید رجبت کے افسر کی دوسری کولری کے ایک رسالدار کی طرف سے جس کا نام اس
 وقت مجھے یاد نہیں اور قیسری شاہزادہ محمد عظیم کی طرف سے تھی جو محکمہ کسرٹ میں ملازم تھا ان
 درخواستوں میں یہ درج تھا ہم بادشاہ کی خدمت پہلے بھی کرچکے ہیں اور اب محکمہ محصولات کا کل
 روپیہ لیکر دہلی آتے ہیں۔ معمولی جواب بھیج دیا گیا۔ تھوڑی دیر کے بعد رسالے مع تین ہزار روپیہ
 اور کوئی دو سو پیل اور پچاس یا ساٹھ بھیج دیے گئے۔

حجاب لکھا گیا۔

علی گڑھ

ملود کے کوئی ڈھائی ماہ بعد ایک مامی انسر نے علی گڑھ کے رسالوں کی طرف سے ایک درخواست پتہ کی مجھے یہ نہیں معلوم کہ مد ریغہ ہر کارہ آتی تھی یا مد ریغہ ڈاک مگر مضمون اسابی کچھ تھا کہ ہم دہلی رواد ہو گئے یا رواد ہوئے والے ہیں۔ انھیں جواب میں یہ لکھا گیا کہ تمہیں یہاں آنا چاہیئے۔

منٹرا

حد کے کوئی میں دن کے بعد دو ہر کارے منٹرا کے رسالوں کی درخواست لائے والی منٹرا رجٹ کے امروں نے اُسے مادتاہ کے رو رو پتہ کیا اُس کا مضمون یہ تھا کہ ہم حراہ لیکر دہلی آتے ہیں جواب حسب معمول دیا گیا اور وہ ایک لاکھ روپہ لیکر دہلی میں آئے۔

بلند شہر

مراملے ملے ملے شہر کے رسالوں کے ایک سپاہی کو حاکم درخواست لایا تھا مادتاہ کے ساسے پتہ کیا اُس میں لکھا تھا کچھ حراہ یہاں موعود ہے ہم اُسے لیکر دہلی آرہے ہیں چپاچہ میں ہر اور وہ یہاں ہے ہر لائے مگر مجھے بعد میں یہ معلوم ہوا کہ اُس کا کچھ حصہ انھوں نے راستہ ہی میں صرف کر دیا تھا۔

رڑکی

سراہ کے عیس میں ایک سپاہی رڑکی کے رسالوں کی درخواست لایا تھا ملود کے قریب ڈیرہ ماہ بعد سرمد ہا دستانی بیڈل رجٹ کے امروں نے مادتاہ کے رو رو پتہ کی تھی اُس میں دہلی لکھنے کی خواہش اور داداری سے گذراری کر شیکا اظہار تھا حسب معمول

نہیں ہیں اس لیے ہمارا ارادہ دہلی آسکا ہے کہ وہاں سے بھاری توپیں لاکر قلعہ آگرہ کو فتح کریں۔ یہ درخواست غوث خان اور سیرنگھ صوبہ دار کی جانب سے بھی اُس میں اُنھوں نے اپنے انگریزی افسروں کے قتل کر ڈالنے کا تذکرہ بھی کیا تھا۔ شتر سوار کے ذریعہ سے جب یہ درخواست دہلی پہنچی تو تختِ خاں اُسے بادشاہ کے روبرو لایا نیچ کے رسالوں کی بڑی تعریف کی بادشاہ نے کہا اُنھیں جواب لکھ دو کہ وہ سب دہلی چلے آئیں
خیا پچ جواب بھیجا لکھیا۔

جھانسی

جھانسی کے رسالوں نے ایک درخواست ہرکارہ کے ہاتھ بھیجی جسے خواجہ سراؤں نے باؤشا کے سامنے پیش کیا اُس میں اُنھوں نے لکھا تھا کہ ہم نے اپنے انگریزی افسروں کو قتل کر دیا اور ہم دہلی آنا چاہتے ہیں۔ بادشاہ نے اُنھیں بھی دہلی آنے کی ہدایت فرمائی تھی۔

دانا پور

دہلی کے رسالوں کے ایک افسر نے عذر کے شروع ہونے کے دو یا ڈیڑھ مہینے بعد دانا پور والوں کی ایک درخواست پیش کی تھی جس میں سائلوں نے دہلی روانہ ہو جانے کا تذکرہ لکھا تھا۔ بادشاہ نے اُنھیں بھی دہلی آ جانے کے لیے جواب لکھوا دیا تھا مگر میں تحقیق کیا یہ نہیں کہہ سکتا وہاں سے کوئی رسالہ آیا بھی یا نہیں؟

الہ آباد

مسافروں کے بھیس میں دوسرا ہی الہ آباد کے رسالوں کی درخواست لائے تھے۔ ویسٹ ریل کے افسر نے اُسے عذر کے ڈیر مہینے بعد پیش کیا تھا اُس میں اُنھوں نے بادشاہ کی اطاعت اور اپنے دہلی روانہ ہونے کے ارادہ سے اطلاع دی تھی اُنھیں بھی یہاں آ جانے کے لیے

ہوئے کیونکہ وہ اودھ جیسے وسیع ملک کے انتظام میں بھٹس گئے ہونگے۔ جہانک میں
حال کرتاموں و احد علیشاہ کے لشکے کے اعتیارات سے سپاہیوں سے تحت نشیں کیا
محض نام کے ہو گئے۔

واحد علیشاہ کے قیام کلکتہ میں کوئی خط و کتابت اُس سے نہیں ہوئی۔ علی بقی جان سے
ساتھ میں مراچید کی معرفت کچھ خط و کتابت ہوئی مگر بعد میں اُس نے لکھنؤ میں اتنا
کاشیہ ہوا ملاحظہ کیا اور بادشاہ نے اُس سے انکار کیا اور اسکو آئیدہ خط بھیجے کی ممانعت
کردی تو اُس کے بعد وہ دہلی آیا اور پھر اُسکی معرفت ہروداد شاہوں میں خط و کتابت
ہوئی چونکہ بادشاہ اودھ کے ساتھ وہ کلکتہ نہیں گیا تھا اس لئے واحد علیشاہ اور بادشاہ دہلی
میں کبھی خط و کتابت نہیں ہوئی۔

میں نے کسی سپاہی سے بادشاہ اودھ کی نسبت یہ بہت سا کہ اُنھوں نے حیاہوں کو
لغات کے لئے متعلق کیا ہے چونکہ اودھ رسالہ دہلی میں نہیں گئے اس لئے انکی بات میں
کچھ حیاں نہیں کر سکتا۔ بلوہ کے زمانہ میں میں نے سنا تھا کہ مراچید لکھنؤ میں تھا مگر
انگریزوں نے علی گھاٹ پر دیگر باتریشیوں کے ساتھ اُس کا ذکر کیا ہے۔

زمانہ بلوہ میں بادشاہ و مراچید میں خط و کتابت نہیں ہوئی خط و کتابت تو واقعی ہیوت
ترک ہو گئی تھی اب اُس نے بادشاہ کے شیعہ مذہب اختیار کر لی شہرت لکھنؤ میں کی تھی۔
میں اب اُن رحمتوں اور مقامات کا نام نہ سناؤں گا جہاں جہاں سے درجائیں آئی تھیں۔

پیچ

مج کے رسالوں نے بادشاہ کے پاس ایک درجہ اسد اس معنوں کی سمجھی کہ جسے آگرہ کے
مجمع حاصل کیا اور انگریزوں کو قلعہ میں شکاراں کا محاصرہ کر لیا ہے مگر ہمارے پاس ٹیڈی آپر

قبضہ سے نکل جائیگا خواہ وہ لڑے یا نہ لڑے اور ایک دن دہلی بھی بادشاہ کے ہاتھ سے جاتی رہیگی۔ سپاہی بغارت کے لیے آمادہ ہو چکے تھے اودہ اگر نہ بھی لیا جاتا تو بھی غدر ضرور ہوتا۔

تین یا چار باغی رجبٹوں نے لکھنؤ سے بادشاہ کو درخواست بھیجی تھی اور یہ تحریر کیا تھا کہ ہم اودہ لینے کے بعد دہلی روانہ ہونگے ہم نے اس وقت انگریزوں کو بلی گھاٹ پر گھیر کھا ہے۔ قدرت اللہ خاں رسالہ دار جو سپاہیوں کے ساتھ اودہ کے رسالوں کی جانب سے یہ درخواست لایا تھا اسے بخت خاں نے بادشاہ کے روبرو پیش کیا اس نے بادشاہ کے نام کا نیا سکندر کیا جس پر یہ عبارت کندہ تھی۔

”سراج الدین بہادر شاہ غازی نے سونے کا سکہ بیاوگا رفتح تیار کرایا“
سانکوں نے یہ بھی عرض کیا کہ ہم نے واجد علی شاہ کے ایک لڑکے کو جس شرط پر گدی نشین کر دیا ہے کہ اسے بہادر شاہ کا وزیر بننا ہوگا اور بادشاہ کی اطاعت قبول کرنی ہوگی۔ اور شاہراہ سے اس مضمون کا ایک اقرار نامہ تحریر کرا لیا ہے اور اس سے یہ کہہ دیا گیا ہے کہ اگر بادشاہ دہلی بھاری گدی نشینی منظور کر لیں گے تو تم تخت نشین کر بیٹے جاؤ گے۔

بادشاہ نے بخت خاں کو حکم دیا اس درخواست پر ہماری طرف سے منظوری لکھو۔
جو اشرفیاں قدرت اللہ رسالہ دار نے بادشاہ کو نظردی تھیں وہ صاحب کشن دہلی کے پاس ہیں میرے نزدیک واجد علی شاہ اودہ نے اس کا رروائی میں شرکت نہیں کی۔ اگر واجد علیشاہ یا علی نقی خان سے سپاہیوں کی ساز باز ہو جاتی تو یہ معاملہ خفیہ نہ رہتا اور سپاہی لکھنؤ ہی جاتے اور واجد علیشاہ اور ان کے بڑے لڑکے کو محروم کر کے ان کے چھوٹے بیٹے کو تخت نشین کر سکتے۔ میری رائے میں اودہ کے رسالہ بلی گھاٹ پر قبضہ کرنے کے بعد دہلی روانہ نہیں

(۴) مادشاہ دہلی فوج بنوئیکی وجہ سے ہتھاتا

(۵) مادشاہ کے پاس حواہ ہندو حواہ مسلمان رئیس جمع ہوئے میں اپنا فخر سمجھیں گے
رسالوں نے تو مادشاہ کو پہلے سے اپنے ارادہ سے آگاہ کیا تھا اور مادشاہ کو یہ
علم تھا کہ والیسٹر حملہ اور میرٹھ کے رسالوں میں ایسا ہو گیا۔

جہاں تک مجھے علم ہے کہ فی جاگیر حسطا ہیں ہوئی اس لئے ستہروالوں کو العام یا جاگیر
کی حسطا کے متعلق شکایت نہ تھی مگر سپاہی یہ کہا کرتے تھے کہ گورنمنٹ تدبیر کل انعامات
سپیس حسطا کر لگی اور کسی کے پاس جاگیر وغیرہ نہ رہی گی۔

الحاق اودہ کی مات دہلی میں بہت کچھ چڑھا تھا۔ دہلی والے فیتہ مسلمان اور سنی
ہیں اور چونکہ مادشاہ اودہ کے حکم سے بہت سے سنی اور ایک مولوی مقام ہواں گڑھی
کے "اٹا دیئے گئے تھے اس لئے دہلی کے مسلمانوں میں الحاق اودہ پر تنویر
پیدا نہیں ہوئی تھی بلکہ رحلاف اسکے وہ سمجھے تھے کہ مادشاہ اودہ کو منگیاہ سلیوں کے
خوں بہانے کی یہ سرائی ہے دہلی کے ہندو تو کسی طرح اس اڑت سے سعل نہیں ہوئے
تھے سپاہی یہ تو ضرور کہتے تھے کہ جس طرح انگریزوں نے اودہ لیا ہے اسی طرح ہندوستان
کے تمام مقامات پر قصد کر لیں گے۔ الحاق اودہ پر زیادہ کھیدہ خاطر نہیں ہوئے تھے۔

اودہ میں انگریزوں کے انتظام مالگاری کی شکایت بھی سپاہیوں نے کسی ہیں کی
میرے خیال میں اودہ کا الحاق عدہ کا ماعت نہیں ہوا۔ میرے نزدیک اس بارہ میں آگے
رکھ دینا ہوئے گا کوئی سبب تھا اودہ حاسے برائے کی گرہ سے کچھ نہیں کیا بلکہ سلطنت
دود کے ظالم سے سچ گئے دہلی والی رحمت نے بھی اودہ کے متعلق کوئی خاص تدبیریت
ہیں نہ انتہا سمجھا کہ جس طرح اودہ لیا گیا ہے اسی طرح اور ملک میں ہا۔

انہیں جواب دیا کہ جب تک میری مستورات اور بچے قتل نہیں کئے ہیں مہموں اور بچوں کو تمہارے حوالہ نہ کروں گا تو غالباً سپاہی محاصرہ میں عیسائیوں کو قتل کرنے نہ گھستے۔
بادشاہ کو ایسا ہی کہنا اور کرنا تھا اور بار بار اس نے اسی طرح سپاہیوں سے گفتگو کی۔
اگر بادشاہ ہی کی مرضی نہ ہوتی تو سرکاری تحریرات میں یہ نہ لکھا جاتا کہ بادشاہ سے منظورنی حاصل کر لی گئی ہے۔

رہبت اور الگزنڈر رجٹوں کے افسرانگریزوں اور عیسائیوں کے جانی دشمن تھے اور اگر کلاب شاہ اور رہبت اور نصیر خواجہ سراہوں نے تو شاید وہ عیسائیوں ہی کو ہارتے میرے خیال میں آنکے سوا اور کوئی عیسائیوں کا اس قدر دشمن نہ تھا

سب سے پہلے باقاعدہ سوار اور اس کے بعد دہلی کی ولینٹر رجٹ قلعہ میں داخل ہوئی سواروں کے ساتھ ولینٹروں کی دو کمپنیاں تھیں جنہیں انہوں نے (سوار قلعہ کے دروازوں پر تعینات کر دیا تھا۔ ولینٹر رجٹ کے افسر باواز بلند کہہ رہے تھے۔ میرٹھ سے سوار تو آگئے ہیں پیدل رجٹیں بھیجے آ رہی ہیں“

دہلی کی رجٹ کے افسروں کی گفتگو سے میں سمجھ گیا کہ دہلی اور میرٹھ کے رسالوں میں کامل اتفاق ہے۔ چٹھیاں اور حکم جو دیگر چھاؤنیوں کی رجٹوں کو بھیجے گئے ان میں کبھی آنکے وعدہ کا حوالہ نہیں دیا گیا صرف یہ مضمون ہوتا تھا کہ فلاں رجٹیں آگئی ہیں اور کیا تم بھی آؤ گے، میری رٹے میں باغی دہلی میرٹھ سے محض ان وجوہ سے آئے۔

(۱) دہلی میرٹھ سے قریب تھا اور دہلی اور میرٹھ کے رسالہ ہم خیال تھے۔

(۲) دہلی میں میگزین وغیرہ بہت تھا۔

(۳) دہلی میں شہر نیاہ بھی اور محافظت خوب ہو سکتی تھی۔

امسروں اور مادشاہی ملازموں میں نصیر خان اور سنت علی جیہڑہ اور ان کے پاس بیویوں اور انگریزوں کے قتل کی ترغیب دی۔ اسکی وجہ یہ ہے کہ گلاب شاہ اور اس کے ساتھی حیات بخش والے بلخ میں مقیم تھے اور حاکم سراؤں کے ساتھ شاہی محلات کے دروازوں پر بیٹھا کرتے تھے۔ شاہزادوں میں مرزا ابوالسافر اور مرزا میر سلطان قتل میں سرگروہ تھے اور باقی شاہزاد انکی اہل میں ہاں ملائے والے تھے۔

حاکم سراؤں نے انگریزوں کے قتل کے لئے مادشاہ سے حکم طلب کیا تو یسے انکی موجودگی ہی میں مادشاہ سے کہدیا تھا ہمارے مذہب میں عورتوں اور بچوں کا خون بہانا روا نہیں ہے علاوہ ازیں قتل کا بھی یہی تھا صاحبے انکو قتل سے بچایا جائے میں نے مادشاہ کو یہ رائے دی تھی ہمارے ایک قوی لیکر وحشی امسروں کو دکھا دیا جائے اور عورتوں اور بچوں کو محکمہ میں حفاظت کے ساتھ رکھا جائے۔ اس ترکیب سے جو بہتر نتائج پیدا ہوتے وہ میں نے سب سمجھا دیئے تھے اور حاکم دیا تھا کہ جنگ افغانستان میں حقدار انگریزی قیدی تھے سردار محمد اکبر خان نے اُنہے ساتھ کس طرح سلوک کیا اور اُس رتناؤ کی وجہ سے اُنکے باپ امیر دوست محمد خان کو جو انگریزوں کے قیدی تھے آزادی ملگئی اور امسر کو بھڑاچہ دتت دیدیا گیا۔

یہ باتیں سکرمادشاہ تو بھیائیں گے قتل کی مطلوبی دیکھتے مار دیا اور وہ دن تک بچکے۔ مگر بعد میں سالوں نے مادشاہ پر صامدی طاہر کرے کے لئے سخت زہر دیا اور بدست اور شدید نصیر حاکم سراؤں نے انگریزوں کو گلاب شاہ کے حوالہ کر دیا اُس نے اُن سب کو جو اس کے قریب قتل کر ڈالا۔

اگر مادشاہ عورتوں اور بچوں کو باپی مجلس میں رکھتا اور سپاہیوں کے استدعا کرے یہ

میں خط و کتابت نہیں ہوئی اگر ایسا ہوا ہوتا تو جو چٹھیاں بعد سپاہیوں کی طرف سے
رہنمائیوں کو لکھی تھیں ان میں ان کا کچھ نہ کچھ ضرور حوالہ ہوتا۔ اور کچھ باغی سپاہیوں کے
درہنمائیوں کے پاس ضرور جاتے۔ اور ان دونوں باتوں میں سے ایک بھی نہیں ہوئی۔

فوج نے عذرا اپنی مرضی سے کیا کسی رہنمائی کے بہکانے سے نہیں کیا اگر ایسا ہوتا
تو فوج اُنکے پاس چلی جاتی یا وہ فوج سے آکر مل جاتے۔

دیہاتی بھی فوج والوں سے ملے ہوئے نہیں تھے اگر ملے ہوئے ہوتے تو فوج اُنکے
ساتھ سلوک کرتی اور ظلم و تعدی اُن پر روا نہ رکھتی۔

عذر ہو بیسے بیشتر فوج میں دہلی کے مسلمانوں سے بھی اتحاد نہیں ہوا تھا اور نہ اس صورت
میں اُن پر ایسی بیرحمی نہ کرتی۔

شہر کے اور فرقوں کو بھڑکانے کی ضرورت نہ تھی وقت ہی ایسا تھا کہ وہ خود سپاہیوں
سے جاملے تھے۔ میرے نزدیک گوجروں اور باغیوں میں کوئی اقرار نامہ نہیں ہوا تھا بعد میں
کچھ باغی امیروں نے بادشاہ سے کہہ کر دہلی کے قرب و جوار کے دو گوجروں کو ایک ڈھول
اور ایک لکڑی دلوادی تھی اور وہ انگریزی کمپ کی رسد لٹنے میں شریک ہو گئے تھے۔
اسی طرح سکندرہ ضلع بلند شہر کے قرب و جوار میں ایک راؤ کو بھی ایک ڈھول اور ایک لکڑی
اسی غرض کے لئے دی گئی تھی۔

بلوہ کے ایام میں انگریزوں کے دیوانی انتظام کے متعلق کوئی شکایت نہیں ہوئی۔
سپاہیوں نے تو اپنے ہی ظلم کی وجہ شکایت کی اور رعایا اس وجہ سے انتظام کی شاکہ تھی کہ
حکام بالا کی غفلت سے سپاہیوں کا ظلم بڑھ گیا تھا۔

سوار امیروں میں گلاب شاہ اور پیدل رجمنٹوں میں رعیت اور الگرنیڈ رجمنٹوں کے

اور اسکی صاف و حد یہ ہے کہ کار تو سوس کے چھکڑے میں مدھی بیلو تایل تھا اور عاہل آدمی
 دھوکے میں یہ سمجھتے رہے کہ وہ (سپاہی) دراصل مدھب کی خاطر لڑ رہے ہیں اور اس لئے
 اُنکے معصومے پورے اُترے۔ خود معائنہ تھے اُنہیں فائدے کے خیال نے ادا کر دیا
 تھا سامعی انگریزوں کو حقارت کی نظر سے دیکھتے تھے اور اُنہیں نصاریٰ اور کافر کہتے تھے۔
 مگر کسی نے اُنکی نشان میں بدکلمات اپنی رباں سے نہیں نکالے۔ یہ اُن کا نگلیہ کلام تھا
 کہ گورنمنٹ انگریزی کے عہد میں کوئی رئیس یا اختیار نہ رہے گا اور نہ کسی ہندوستانی کی عزت
 ہوگی۔ ہندوستانی لوح کے سپاہی حواہ ہندو حواہ مسلمان دونوں گورنمنٹ سے مدد
 ہو رہے تھے اور ہندوؤں کی تعداد مقابلہ مسلمانوں کے زیادہ تھی مگر شہر دہلی میں مسلمان
 ہندوؤں سے زیادہ مدد سے۔

مسلمانوں کے زیادہ تر مخالف ہو چکی وہ حد یہ ہے کہ نذر عید کے موقع بیگانہ کو کشتی کے
 معاملہ میں اُنکے خلاف فیصلہ ہوا تھا۔ علاوہ ازیں یہ بھی شہرت تھی کہ گورنمنٹ ہندوستانیوں
 کو سور کا گوشت کھلا کر عیسائی مانا جا سکتی ہے۔

لعدیں یہ معلوم ہوا کہ سپاہی اپنی حرکات پر مادم ہیں جس کا ثبوت یہ ہے کہ بہتوں نے
 تو پرشیدہ طور سے اپنی اپنی رجمیں چھوڑ دی تھیں۔ لخص سے اپنے افسروں کو ترقی رتبہ
 اور اضافہ تنخواہ کے لئے مدح و ستائشیں دیں جب وہ نامعلوم ہوئیں تو کھلم کھلا کارہ کشتی کی۔
 قلعہ والوں اور شاہراہوں کو گورنمنٹ کے خلاف دہلی کی ولیٹر ریمٹ اور میرٹھ کے
 رسالوں کی ساریں کا حال پتیر سے معلوم۔ تھا کہ دہلی کے عامی افسروں نے اُس سے
 مدد کر لیا تو اُنہیں معلوم ہوا۔

سیرے خیال میں عداوت کے ظاہر ہونے سے پتیر سپاہیوں اور ہندوستانیوں

بیان نہیں کر سکتا مگر میرے خیال میں جو کچھ تدابیر انھوں نے سوچی تھیں انکی تکمیل سے پیشتر ہی یہ واقعہ پیش آ گیا۔ میں نے یہ نہیں سنا کہ ان تدابیر کے اجراء کے لئے کوئی خاص دن مقرر ہوا تھا۔ کیونکہ اگر ایسا ہوتا تو ان خطوں میں جو دہلی کے باغیوں نے دوسرے رسالوں کو بھیجے کچھ نہ کچھ تذکرہ ہوتا مگر ان میں مطلقاً اس کا ذکر بھی نہ تھا۔ اگر انھیں اس کا اظہار کرنا ہوتا تو ان الفاظ میں خط لکھے جاتے تو تم نے فلاں تاریخ روانہ ہونے کا وعدہ کیا تھا مگر اب تک یہاں نہیں پہنچے اور اس لئے تم نے وعدہ خلافی کی۔“

جس واقعہ کا اوپر تذکرہ کیا ہے کہ تدابیر کے پختہ ہونے سے پیشتر ظہور میں آیا اس سے میرٹھ کا واقعہ مراد ہے۔

اگر میرٹھ والا واقعہ اس قدر جلد ظاہر نہ ہوتا تو کوئی شبہ نہیں کہ باغیوں کے منصوبے پورے نہ ہوتے اور جب قدر زیادہ زمانہ گزرتا اسبق دران کا اتفاق مستحکم ہو جاتا اس واقعہ کے جلد ہونے کی دوہی وجہ ہیں یا تو میرٹھ کے رسالوں نے خود جلدی کی یا گورنمنٹ کی طرف سے ان کے ساتھ زیادہ سختی برتی گئی۔

گلاب شاہ نمبر ۳ کو لری کے افسر نے جو میرٹھ سے آیا تھا بیان کیا تھا کہ گورنمنٹ نے رسالوں کے ساتھ اس قدر سختی کی کہ ان سے ہتھیار رکھو لیئے اور سواروں کے ہاتھ میں ہتھکڑیاں ڈال دیں تھیں۔

علاوہ کار تو سوں کے سپاہی گورنمنٹ سے بدل ہو جانے کے یہ بھی سبب بیان کرتے ہیں کہ ہمیں تھوڑی تھوڑی خصمتیں دی جاتی تھیں۔ ہمارا بھتہ بند کر دیا تھا۔ ہمیں سمندر میں کرنے کے لئے حکم دیئے جاتے تھے اور بالآخر ہماری پہلی سی قدر و منزلت ہی نہ رہی تھی۔ مگر غرض کہ ایسے انھوں نے کار تو سوں ہی کا بہانہ قوی سمجھا ان کے دیگر عزرات اس قدر قوی نہ تھے

کیا کرتے تھے کہ اگر ہم میں اتفاق رہا تو ہمیں سرکاری رسالے شکست نہیں دے سکتے اور مالاکہ ہم
اس ملک کے مالک ہو جائیں گے۔

ہندوستانی رسالوں نے جو کچھ کیا محض دنیاوی فائدے کی امید پر کیا نہ ہی ملاؤ سے
تو اصل مشاکمہ چاہنا مطلوب تھا اگر وہ مذہب کی خاطر لڑتے تو لوگوں کے نہ تو مکانات دہتے
اور اُٹھیں اور میں دیتے بلکہ صرف انگریزی گورنمنٹ کے خلاف ہی لڑتے۔ جس کے ایام
میں ماعی رسالے کہتے تھے کہ ہم اس ملک کے مالک ہیں اور مختلف شاہزادوں کو مختلف
صوبوں کا حاکم سائیں گے۔

دہلی کی ہالیڈیو ریسٹ لے یہ کہتے ہیں کہ جس سے پیسہ تیرہ سو روپے رسالوں سے ملے گا اور
تمام مقامات کے رسالوں کو خط بھیج کر دہلی میں اکٹھا ہوئے پر آمادہ کر لیا تھا۔

حسب روح بے یو مانی کی تو میں سمجھ گیا کہ دہلی میں صرف خطوط پہلے سے آئے ہیں اور ان کے
قدیم سے آپس میں کچھ عہد و پیمان ہوئے ہیں۔ ماعیوں سے دہلی سے اور ریسٹوں کے نام
بھی دہلی آئیے تھے جیسے جیسے میٹک ماعی مسروں کی وجہ سے پرمادشاہ لے نصح اور
میرور پور وغیرہ کے رسالوں کو ملائے کے خط لکھے ہو گئے خط اس مضمون سے جایا کرتے تھے
آہم میں سے اس قدر یہاں آگئے ہیں تم بھی حسب وقتہ عہد آؤ۔

ماعی مسروں کی وجہ سے پرمادشاہ مشینوں کو یہ حکم دیا کرتے تھے کہ جو یہ کہتے ہیں لکھو
جو کچھ میں جانتا تھا میں نے میاں کر دیا اس کے علاوہ ہندوستانی رسالوں کی ساریش کے
متعلق مجھے معلوم ہیں۔

ملوہ کرنا سے پیسہ تیرہ سو رسالی رسالوں سے کل انگریزوں کے دواہر دہو یا عورت
یہ کہہ کر قتل کر دیا اور لکھیا تھا جو خطاطات ماعیوں نے کیے تھے ان میں تفصیل وار

اس بات سے ہو سکتا ہے کہ جب میں نے اور غلام عباس شکیل نے باوشاہ سے کہا کہ قلعہ کا کھانڈنٹ گارو اور ایجنٹ لفٹنٹ گورنر نے دو توپیں مع دو توپچیوں کے اور وہاں کی میمنوں کے واسطے منگائی ہیں تو باوشاہ نے بلا غور تحصیل کرنیکا حکم دیدیا تھا۔ کوئی شخص یہ نہیں بتا سکتا کہ چپتیاں کیوں تقسیم ہوئیں تھیں اور نہ یہ معلوم کہ کس کی تجویز تھی تمام قلعہ ملے اس بات پر تھیرے کہ ان سے کیا غرض ہے۔ مجھ کو اس بارے میں خود تو باوشاہ سے گفتگو کرنیکا موقع ملا نہیں البتہ اور آدمیوں نے اس کا تذکرہ اس سے کیا تھا اور مطلب دریافت کیا تھا۔

میرے خیال میں چپاتیوں کی ابتدا اسی غالباً ہندوستانی ہی فوج سے ہوئی۔ اولاً وہ اودہ میں تقسیم ہوئیں تھیں مجھے اس پر تعجب تو ہوا تھا مگر یہ سمجھ گیا تھا کہ کچھ بھید ضرور ہے بعض کی تو یہ رے تھی کہ ہندوستانی فوج نے یہ چپاتیاں کسی خاص بات کی علامت تھوڑی ہیں اور بعض کا یہ عقیدہ تھا کہ ان میں ضرور کچھ سرار ہے کہ تمام ملک میں تقسیم ہوئیں اور یہ معلوم نہ ہوا کہ کون موجود ہے اور کہاں سے اسکی ابتدا ہوئی۔ لوگ یہ بھی گمان کرتے تھے کہ یہ چپاتیاں بعض ضعیف الاعتقاد لوگوں نے اسوجہ سے ایجاد کی ہیں کہ ملک کے ہر حصہ کو حراب ہوئیے بجائیں جسکی بابت یہ خبر اڑ چکی تھی کہ گورنمنٹ نے دو سال کے اندر تمام ہندوستان والوں کو علیانی بنائیے کا ارادہ کر لیا ہے۔

مجھے فوج کے افسروں نے یہ کہا تھا کہ ہم نے اس وجہ سے غور کیا کہ گورنمنٹ کا توسل پر چربی ملنی ہے اور کٹے میں لپی ہوئی پڑیاں اس وجہ سے ملاتی ہے کہ ہم سب بیدین ہو جائیں یہ بھی وجہ گورنمنٹ کے خلاف ان کے ہتھیار اٹھانیکے کہی جاتی ہے مگر مجھے حیدر حسن سے جس کا فوجی افسروں نے غلاماں تھا یہ معلوم ہوا تھا کہ وہ لوگ آپس میں تذکرہ

کہ موج سے میرٹھ میں دعاوت کر دی اور مقرب سوار و پیادے دہلی میں پہنچا جاتے ہیں اس
حر کے ایک ہی گھنٹہ کے بعد دہلی کی مقیم رحمت قلعہ میں داخل ہوئی اور پھر میرٹھ کے ماعی
رسالے بھی قلعہ میں گھس گئے اس سے پہلے اس معاملہ کی کوئی حر نہ تھی۔

میری موجودگی میں میرٹھ سے اُن سپاہیوں کے کورٹ مارشل کی حر ہیں آئی سمجھنے
حدید کار توں ایسے سے اٹھا کر کیا تھا۔ ممکن ہے یہ حر باج یا چہرہ رو رہندہ رینہ احار آئی ہو
میرے خیال میں بادشاہ نے کسی کو اس عرص سے میرٹھ نہیں بھیجا کہ وہاں سپاہیوں
کے کار توں۔ ایسے پر عوکیہ کار روائی ہوئی ہو اسکی حر لائے۔

میں نے یہ بھی نہیں سنا کہ ریت محل سے میرٹھ کسی کو اس عرص کے لئے بھیجا تھا۔
ہاں بادشاہ کو رسالوں کے اس طرح کے پر حیرت ہوئی تھی۔ کیونکہ اس سے پہلے کسی قسم کی حر
نہ تھی تھی اس لئے مجھے بھی تعجب تھا اگرچہ کار توں کے معاملہ کی خبر یہ یقین تھا کہ ضرور کچھ کچھ
خرانی پھیلے گی۔ بعد رسالے پہنچے اس شام کو میں نے بادشاہ سے کہہ دیا تھا کہ جس آدمیوں
نے اپنے آقاؤں سے یوٹائی کی اُن سے ملائی کی امید کرنا بیجا ہے میں نے بادشاہ
کی جانب سے ایک چٹھی موٹا جواب نصیحت گورہ اگر وہ کو کھتی اُس میں ماعی رسالوں کے شہر
میں پہنچے اور انگریزی امیروں کے قتل کا مال تحریر کر دیا تھا اس بات کی استدعا کی تھی
کہ بادشاہ تو اس قاتل نہیں ہیں کہ اسکی ماعت کر سکیں آپ انگریزی موج مدد کے لئے روانہ
کریں۔ صبح کو مجھے بادشاہ سے تھلیہ میں گھٹا کرنا تو درکار ماعی رسالوں اور بادشاہی
بار رسوں کا قلعہ میں اسلحہ رجم تھا کہ مجھے سرسری طور پر بھی بادشاہ سے گھٹا کرے کا موقع
ہو گیا ملا۔

بادشاہ نے ماعیوں کی آمد کے لئے پہلے سے کچھ تیاری نہیں کی تھی اور جس کا نت

کہ ہم پر بہت سختی ہوتی ہے۔ کار تو سوں کا بہانہ انہیں اچھا لگیا۔ مفسد اور شریر آدمیوں کو تمام
 فوج کے بٹیر کاسے کا اچھا موقع ملتا آیا اور مذہبی نمک مرچ چٹک کر انہیں گورنمنٹ سے برگشتہ
 کر دیا۔ انہیں یہ وہم سمایا تھا کہ گورنمنٹ انگریزی بیماری ہی وجہ سے قائم ہے۔ انگریز ہمارے متقابل
 کی تاب نہ لاسکیں گے۔ لوگ تو جاہل تھے ان کا یہ خیال ہوا کہ واقعی گورنمنٹ ہمارے مذہب کو
 خراب کیا جاسکتی ہے اور بیشک یہ بات بھی شہرت کیلنگھی تھی کہ کانڈرا پچیف نے تمام ہندوستان کو
 دو سال میں عیسائی بنانے کا بیڑا اٹھا ہے۔ ہوشیار اور مکار آدمیوں کے منصوبے پورے
 اترے اور جاہل ان کے ساتھ ہو گئے۔

ہندوستانی فوج کے خیالات گورنمنٹ انگریزی کی طرف سے بہت خراب تھے۔ اگرچہ
 جدید کارنوس جاری بھی نہ ہوتے تو وہ غدر کرنے کے لئے اور بہانہ نکالتے کیونکہ اگر یہ باتیں صرف
 مذہبی امور کو جوہ سے ہوتیں تو وہ نوکری سے مستغنی ہو جانے اور اگر انہیں ملازمت کرنی پڑتی
 تو کبھی غدر نہ کرتے۔

بادشاہ کی بھی یہی رائے تھی کہ گورنمنٹ دراصل رعایا کے مذہب میں دست اندازی کرنا
 چاہتی ہے مگر میں نے اکثر انہیں سمجھایا کہ یہ صرف بد معاشوں کی باتیں ہیں اور کچھ بھی نہیں
 ہے میں نے یہ بھی کہا کہ انگریز دانشمند ہیں وہ کبھی ایسی بات نہ کریں گے جس سے تمام رعایا کو نقصان
 پہنچے اور نہ میرا یہ خیال تھا کہ فوج کے ساتھ کچھ زیادتی ہوئی ہوگی۔ میری اس قسم کی گفتگو سے
 بادشاہ کو اطمینان ہو جاتا تھا مگر خواجہ سراؤں اور بیگیا کی گفتگو سے پھر اس کے ویسے ہی خیالات
 ہو جاتے تھے۔

میری موجودگی میں کوئی خبر میرے لئے نہیں آئی۔ پیر کی صبح کو بعد طلوع آفتاب ایک انیسٹر
 سپاہی نے جو قلعہ کے لاہوری دروازہ پر تعینات تھا بار خاص کے دربان سے آکر یہ کہا

اُسکی ضرورت تھی۔ بادشاہ کے مرید صرف مسلمان تھے اور ان کے سوا اور کوئی نہ تھا۔

بادشاہ نے کبھی ہندوستانی رسالوں سے خط و کتابت نہیں کی البتہ جب کبھی کوئی لڑائی ہوتی تھی تو ہندوستانی فوج کی حیرت کے حواہاں رہا کرتے تھے اور چونکہ انگریزی گورنمنٹ سے مدد ملتی تھی اس لیے جب کبھی اُن کے پاس یا ہونے کی ضرورت پڑتی تھی تو وہ فوج تیار کر دیتے۔ اُن کا چلن تھا جو سلطنت انگریزوں کو پس پا کر لگی وہ فوج تباہی خاں سے ہونے کے میری بہت قدر و قیمت لگتی۔ العرص اُنہیں یقین تھا کہ انگریزوں کی سرمدی پر میری اقامت کا دار و مدار ہے۔ مجھے بھی طرح تو یاد ہیں اُن میں اچھا خیال ہے کہ سچا بے بیسے کے بعد بھتہ رکنے کے سبب بعض ہندوستانی رعیتوں میں عرصہ ہوا اُسکی اطلاع بادشاہ کو پہنچی تھی اور بادشاہ نے اُسے بہت اطمینان سے سنا تھا۔

مجھے ٹھیک ٹھیک ہدیہ تو یاد نہیں جس میں کلکتہ کی رعیتوں نے حدید کار تو سوں کے لیے سے اکھاڑ کیا تھا یہ عرصہ بریڈ اچار کے آئی تھی اور جوں جوں یہ بھت ٹرہتی جاتی تھی لوگ اُسے درجی پہلو پہ پتے جاتے تھے یہاں تک کہ تمام ملک میں عام جوت پھیل گیا جس کا نتیجہ یہ ہوا کہ دیسی فوج نے انگریزی گورنمنٹ کو چھوڑ کر اُس کے حاکم کی فکر کی۔ بادشاہ نے اس صورت میں یہ خیال کیا کہ میری حالت اس طرح سبھل جائیگی اور اگر سی سلطنت سے واسطہ ہی ہوا تو اُس کے نزدیک میری وقعت زیادہ ہوگی۔

تاہر اردن کا یہ خیال تھا کہ دیسی فوج یا توایراں جائیگی یا میپال یا چونکہ بادشاہ کے پاس نہ تو روپیہ تھا نہ فوج اس لیے اُن کا کبھی یہ خیال نہیں ہوا کہ وہ بادشاہ سے آکر مل جائیگی اگر یہ ملک کسی دوسرے کے ہوتے تو اس ہی میں مکرر اصل صرف یہی وجہ نہیں تھی ہندوستانی فوج کے بہت سے آدمی عرصہ سے انگریزوں سے لاف اندازہ مدد مل رہے تھے اُن کا خیال تھا

دیا جاتا تھا یہ سواج اس طرح جاری ہوا۔ دہلی کے پیرزادے جو بادشاہ کو روحانی تربیت دیتے تھے انھوں نے عوام الناس کے دلوں پر یہ نقش کر دیا تھا کہ بادشاہ دنیا کے روحانی معالما میں نائب خدا ہے اور جو شخص اس کو اپنا پیشوا بنا لے گا اس کے لیے یہ بات باعث فخر ہے۔ اس طریقہ سے یہ ضرور فائدہ ہے کہ مرید اپنے پیر کے کل دینی یا دنیاوی معاملات میں اپنے ہادی کے حکم کی متابعت کرتے ہیں مرید بنانے کی رسم بہادر شاہ کے والد کے زمانہ میں پھری گزر بہادر شاہ کے زمانہ میں مریدوں کی تعداد بہت بڑھ گئی۔ مرید بنانے میں صرف ایک طریقہ پر عمل درآمد ہوتا تھا۔

میں نے یہ کبھی نہیں سنا کہ بادشاہ کا ہندوستانی فوج کے مرید کرنے سے یہ نشا ہو کہ انھیں انگریزی گورنمنٹ سے برگشتہ کر دیا جائے مگر یہ بات صریح ہے کہ اُس سے پیر کا یہ نشا ضرور ہوتا ہے کہ مرید اسکی ہر حالت کا شریک بن جائے۔

میں نے یہ بھی نہیں سنا کہ کسی سپاہی نے جو بادشاہ کا مرید ہو کبھی اس بات کا اظہار کیا ہو کہ میں تمھارا بادشاہ کا مرید ہو چکی وجہ سے ساتھ دیتا ہوں اور اس میں کوئی شبہ نہیں کہ اُن میں سے کوئی بھی اس غرض سے نہیں آیا اور نہ اُس نے زوالی نشانی دکھائی۔ علاوہ ازیں انھوں نے اس پانچ ماہ کے عرصہ میں جس میں وہ دہلی پر قابض رہے بادشاہ کو اپنا پیشوا تک نہ سمجھا اور اسکی وجہ مجھے معلوم نہیں۔ غالباً بادشاہ کے مرید سپاہیوں میں سے اس وقت سب چھٹی پرہوں کیونکہ جہاں تک مجھے مرزا مغل کے کاغذات سے جو اس وقت گورنمنٹ کے قبضہ میں ہیں معلوم ہوا میں کہہ سکتا ہوں کہ بادشاہ کے مرید اس بلوہ میں شریک نہیں تھے اور اُن میں سے کسی کی درخواست ان کاغذات میں نہ تھی۔ کار تو سوں کے معاملہ کے بعد پانچ مہینے تک کوئی سپاہی بادشاہ کا مرید نہیں ہوا۔ میں ہر وقت رہا کرتا تھا اگر کوئی مرید ہوتا تو مجھے

حاکم کے مارے میں مادشاہ کے انتقال ہی پر منحصر نہ تھا۔

حس رمانہ میں ایران سے انگریزوں کی لڑائی جو رہی تھی لھسن لھسن شاہراہوں کی انکسار
 لگتی ہوئی تھیں کہ اگر روس نے ایران کو مدد دیدی تو انگریز شکست پائیں گے اور ایرانی تمام
 ہمدونستان پر قائل ہو جائیں گے اور مادشاہ بھی انکی ہاں میں ہاں ملا دیا کرتے تھے۔
 جہانگیر میں نے سامرا میں لے ایران سے کوئی ضرورتی میں نہیں بھیجی اگر اس نے
 بھیجی ہو تو شاید بچے بھائی مرزا حیدر کے پاس لکھو بھیجی ہو۔

حس رمانہ میں مادشاہ کو ایران سے مدد کی اس لگتی ہوئی تھی اس وقت بھی ہمدونستانی
 شاہراہوں پر قابو پانے کی کوئی تدبیر نہیں ہوئی تھی وہ یہ ہے کہ مرزا حیدر لکھو جانے بعد
 پھر کبھی وہی میں نہیں آیا یہی شخص بڑا مسد تھا اس نے پہلے نو مادشاہ کو شاہ ایران سے خط
 و کتابت کرنے پر آمادہ کیا اہا اگر یہ بیان ہوتا تو ضرور شاہراہوں کو لپے س میں رکھنے کی تدبیر
 بھی سمجھاتا۔

لارڈ ٹائلس مروے عیدین و نوروز اور مادشاہ کی سالگرہ کے دن خود سیر ملے مادشاہ
 کو مدد میں دیکھتے تھے اس کو مدد کر دیا اہا اس سے مادشاہ کی ہتک ہوئی۔ حواں تحت
 کے ویسہ ہدی و سہ معاملہ میں بھی اسکو ٹری ہتک ہوئی۔ اسے انگریزی گورنمنٹ سے ہالفرم
 اہا کسی انگریزی احقر سے مخلصوں و نادہ تھا مگر وہ مدد بھیجی کا دقتن نہ تھا۔

مرید ہلے میں مادشاہ مدھی اصول کی یا مدی کیا کرتا تھا کہ دیوی اور صرف ہلڈ
 مرج کے سیاہی جی اس کے مرید۔ تھے ملکہ بہت نے آدمی اسے اپنا پیتر اسمتے تھے ملو
 سے پیتر ہی سے یہ علاج جاری تھا بہاد شاہ کے والد بھی پیری مریدی کیا کرتے تھے۔
 بہاد شاہ نے اللہ یہ مدت کی تھی کہ جس شخص ان کا مرید ہوتا تھا اسے ملکانی رنگ کا ایک مال

مجھے خواجہ سراؤں سے رُسعت اور کالیناں سے جن سے مجھے شدید قنبر کی معرفت کا غذا جانیکا حال معلوم ہوا تھا، یہ بات معلوم ہوئی تھی کہ جب شدید قنبر کو دستخطی کاغذات دیئے گئے تو بادشاہ نے اسے ہدایت کی کہ یہ کاغذات مرزا نجف کو دیکر اس کے جواب اور نیز پیشتر کی تحریرات کا جواب مانگنا۔

میرے خیال میں اس کے سوا کوئی اور خبر اس ضمن میں اخبارات میں شائع نہیں ہوئی اگر مئی انھیں پڑھنا بھی تو مجھے خواجہ سراؤں سے اس کا حال معلوم ہو جاتا۔ جب اخباروں میں مرزا نجف کے ایران پہنچنے کی خبر شائع ہو چکی تو شدید قنبر یہاں سے روانہ ہوا۔ شدید قنبر کے جانیکے ایک سال بعد صوبہ اودہ انگریزی حدود میں شامل ہوا۔ ہنومان گڑھی کا واقعہ بھی شیریں قنبر کے بعد ہوا۔

جس وقت بوشہر پر لڑائی ہو رہی تھی بادشاہ کی گفتگو سے ظاہر ہوتا تھا کہ اسے ایران سے روپیہ اور فوج کی بہت کچھ امید تھی اور اس زمانہ میں اکثر وہاں کے حالات دریافت کرتا رہتا تھا۔ چونکہ ہر ایک بات پوشیدہ رکھی گئی تھی اس لیے پہلی تحریر کے وقت تو بادشاہ کی امید کا حال نہ کھلا مگر جب مرزا نجف کے ایران پہنچ جانیکی خبر لگی اور ساتھ ہی بوشہر میں لڑائی کی اطلاع ہوئی تو یہ معلوم ہوا کہ بادشاہ کو وہاں سے مدد کی امید ہے۔

بادشاہ کا یہ خیال تھا کہ میرے بعد سرکار میرے خاندان کو قلعہ سے نکال دیگی کیونکہ سرکار کا یہ خیال حزن فتح الملک کے حقوق تخت نشینی کے نصفیہ کے بعد ظاہر ہوا تھا۔ اس میں شک نہیں کہ بادشاہ یہ بات تو بار بار کہا کرتے تھے کہ مرزا فتح الملک کو تخت نشینی کا لطف تو آئیگا نہیں کیونکہ بعد میرے میرے جانشینوں کے اقتیارات یا تو ضبط ہو جائیگے یا وہ قلعہ کے باہر نکال دیئے جائیں گے۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ سرکار کا ارادہ قلعہ کے

ظاہر کے مارے میں مادشاہ کے انتقال ہی پر منحصر نہ تھا۔

حس برآمد میں ایراں سے انگیزیوں کی لڑائی جو رہی تھی بعض بعض شاہزادوں کی لشکروں
لگی ہوئی تھیں کہ اگر روس نے ایراں کو مدد دیدی تو انگیزہ شکست پائیں گے اور ایرانی تمام
ہندوستان پر قابض ہو جائیں گے اور مادشاہ بھی انکی ہاں میں ہاں ملا دیا کرتے تھے۔
جہانگیر میں نے سامرا صحرے ایراں سے کوئی حردہلی میں نہیں بھیجی اگر اُس نے
بھیجی ہو تو شاید پہلے بھائی مرزا حیدر کے پاس لکھو بھیجی ہو۔

حس زمانہ میں مادشاہ کو ایراں سے مدد کی اس لگی ہوئی تھی اُس وقت بھی ہندوستانی
شاہزادوں پر قابو پانے کی کوئی تدبیر نہیں ہوئی تھی وجہ یہ ہے کہ مرزا حیدر لکھنؤ جانے کے بعد
چھ کھری دہلی میں نہیں آیا تھیں بلکہ مسند نما اُس نے پہلے تو مادشاہ کو شاہ ایراں سے خط
دکات کرے پر آمادہ کیا اور اگر یہ بیان ہوتا تو ضرور شاہزادوں کو اپنے بس میں رکھنے کی تدبیر
بھی سمجھاتا۔

لارڈ ڈائلبرو نے حیدر کو فوراً مادشاہ کی سالگرہ کے دن حیدر کو مادشاہ
کو مدد پر دیکھتے تھے اُس کو مذکور دیا اور اُس سے مادشاہ کی ہتک ہوئی۔ حالِ سخت
کے وسیع ہدیہ ہونے سے معاملہ میں بھی آسکو ٹری ہتک ہوئی۔ اسے اگر گیری گورنمنٹ سے بالعموم
اور کسی اگر گیری امر سے بالخصوص مناد تھا مگر وہ مدد نہیں دی اور تمنا نہ تھا۔

مرید ہلنے میں مادشاہ ہمیں اصول کی یا سدی کیا کرتا تھا کہ دیوی اور صرف ہندوستانی
مرج کے سپاہی ہی اُس کے مرید۔ تھے ملک بہت بڑے آدمی اُسے اپنا پیشوا سمجھتے تھے طو
سے پیشتر ہی سے یہ علاج جاری تھا بہادر شاہ کے والد بھی پیری مریدی کیا کرتے تھے۔
بہادر شاہ نے التہ یہ حدت کی تھی کہ جو شخص اُن کا مرید ہوتا تھا اسے مغلانی رنگ کا ایک مال

مجھے خواجہ سراؤں سے رُسبت اور کالینجاں سے جن سے مجھے شیدی قبر کی معرفت کا غذا جانیکا حال معلوم ہوا تھا۔ یہ بات معلوم ہوئی تھی کہ جب شیدی قبر کو دستخطی کاغذات دیئے گئے تو بادشاہ نے اسے ہدایت کی کہ یہ کاغذات مرزا نجف کو دیکر اُنکے جواب اور نیز پشتیر کی تحریرات کا جواب مانگنا۔

میرے خیال میں اس کے سوا کوئی اور خبر اس ضمن میں اخبارات میں شائع نہیں ہوئی اگر میں انہیں پڑھتا بھی تو مجھے خواجہ سراؤں سے اُس کا حال معلوم ہو جاتا۔ جب اخباروں میں مرزا نجف کے ایران پہنچنے کی خبر شائع ہو چکی تو شیدی قبر پر ہاں روانہ ہوا۔ شیدی قبر کے جانیکے ایک سال بعد صوبہ اودہ انگریزی حدود میں شامل ہوا۔ ہنومان گڑھی کا واقعہ بھی شیریں قبر کے بعد ہوا۔

جس وقت بوشہر پر لڑائی ہو رہی تھی بادشاہ کی گفتگو سے ظاہر ہوتا تھا کہ اُسے ایران سے روپیہ اور فوج کی بہت کچھ امید تھی اور اُس زمانہ میں اکثر وہاں کے حالات دریافت کرتا رہتا تھا۔ چونکہ ہر ایک بات پوشیدہ رکھی گئی تھی اس لیے پہلی تحریر کے وقت تو بادشاہ کی امید کا حال نہ کھلا مگر جب مرزا نجف کے ایران پہنچ جانیکی خبر لگی اور ساتھ ہی بوشہر میں لڑائی کی اطلاع ہوئی تو یہ معلوم ہوا کہ بادشاہ کو وہاں سے مدد کی امید ہے۔

بادشاہ کا یہ خیال تھا کہ میرے بعد سرکار میرے خاندان کو قلعہ سے نکال دیگی کیونکہ سرکار کا یہ خیال حُر زفتح الملک کے حقوق تحت نشینی کے تصفیہ کے بعد ظاہر ہوا تھا۔ اس میں شک نہیں کہ بادشاہ یہ بات تو بار بار کہا کرتے تھے کہ مرزا فتح الملک کو تحت نشینی کا لطف تو آئیگا نہیں کیونکہ بعد میرے میرے جانشینوں کے اقبیارات یا تو ضبط ہو جائیں گے یا وہ قلعہ کے باہر نکال دیئے جائیں گے۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ سرکار کا ارادہ قلعہ کے

حلو کیا بہت کر نیکا خیال سمجھایا ہوا اور حالاً اُس نے یہ سمجھایا ہو گا کہ میرے بھائی عمر را
 سع کے ایراں بھیجے سے پتہ تر شاہ ایراں کو بادشاہ کے شیعہ ہو جانے کا حال معلوم
 ہو جائیگا اور اس صورت میں میرے بھائی کی ٹری قدر و منزلت ہوگی۔

بہادر شاہ اپنی تباہیر ملکی کے متعلق بہت کم احتیاط کیا کرتے تھے معمولی سے معمولی
 ملازم بھی اُن پر حاوی تھا۔ حواحدہ سراسر ہر وقت اور ہر جگہ موجود رہتے تھے اس لیے اُس سے
 کوئی بات پوشیدہ نہ تھی۔ مادشاہ اپنی بیگمات سے بھی مصلحت ملکی میں رسلے لیا کرتے
 تھے چاہے پریت محل سلیم کو خوش کرنے کے لیے اُس کے بیٹے حواحدت کے لیے جو کم
 سی کے سبب ولیعہدی کے قابل بھی نہ تھا اُس کے ولیعہد ہوئے کی درخواست کی
 ہر عہد کی مات حواحدہ سراؤں کو معلوم تھی اور وہ حلویت حواحدت تک میں آیا جایا کرتے تھے
 اور حواحدہ محبوب علی کے ہاتھ میں کل شاہی کاروبار تھے۔

حواحدہ مادشاہ نے شاہ ایراں کو لکھا میں نے یہیں دیکھا۔ حواحدہ میرے شاہراہ علی مت
 کی رمانی معلوم ہوا وہ میں پہلے ہی میاں کر چکا ہوں۔ میرے خیال میں مادشاہ دہلی سے
 رویے اور موج سے مدد مانگی ہوگی۔ مادشاہ رویہ پرچاں دیتا تھا میں کا تجربہ یہ ہے کہ
 اُس نے ٹرڈا پے میں ہا کر لالچ کیوہ سے ایساں ملا۔

میں نے کبھی یہ نہیں سنا کہ اس تحریر سے مادشاہ کا یہ ایلا تھا کہ ہندوستانی فوج کو
 سرکا کے طاب عادت کرے پتا مادہ کیا جائے اور میرا خیال ہے کہ اس کا کچھ بھی
 اشارہ ہو کیونکہ اس مات کا قلعہ میں کچھ بھی جریا نہیں ہوا۔

میرے خیال میں جب مادشاہ نے شاہ ایراں سے رسم اتحاد پیدا کر نیکا خیال کیا ہے
 کسی کو بھی یہ سوچا ہو گا کہ ہندوستانی موج کے دلوں پر تباہ پائیں۔

میری مدد کرو! میری حالت اس وقت بہت زبون ہے مگر اس کا کوئی جواب نہیں آیا۔
 چند عینے کے بعد شہیدی قبر سنبھل کر سنے اور مکہ جانے کے لیے چھٹی کی درخواست کی۔
 یہ درخواست صحن عسکری پہلی کے ایک سیرزادہ کی معرفت منظور ہو گئی اور اس کو کچھ روپیہ مل کر
 راہ بھی دیا گیا۔ چند روز کے بعد حبل نے جو سرکار کی طرف سے قلعہ میں مقرر تھا مجھ سے
 شہیدی قبر کے جانے کی صداقت چاہی۔ اس نے مجھ سے کہا کہ میرے خیال میں شہیدی قبر
 مکہ تو گیا نہیں وہ ایران گیا ہے۔ میں نے اس سے کہا کہ مجھے اس معاملہ کی خبر نہیں۔ مگر
 بعد میں خواجہ سراؤں سے پتہ لینے کے بعد معلوم ہوا کہ واقعی وہ ایران گیا ہے اور سیرزادہ
 صحن عسکری نے روانگی کے وقت کچھ کاغذات بھی دیئے ہیں جن پر بادشاہ کی مہر ثبت ہو
 اس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ شہیدی قبر مرزا نجف کے پاس بھیجا گیا تھا کہ بادشاہ کی تحریر
 کا کچھ جواب ملنا چاہیے۔ چونکہ مرزا حیدر نے بادشاہ کے مذہب کی تبدیلی کرائی تھی اس لیے
 یہ کل معاملات سنیوں سے (جن میں سے ایک میں بھی ہوں) چھپائے گئے تھے مگر خبریں
 مجھے اور لوگوں سے معلوم ہوئیں۔ یہ بیان کرنا بھی ضرور ہے کہ جس زمانہ میں بوشر پر لٹائیاں
 ہو رہی تھیں اس وقت بادشاہ کو وہاں کے حالات معلوم ہونیکا بڑا اشتیاق رہتا تھا۔

مرزا حیدر معمولی شخص نہ تھا وہ بادشاہ کا عزیز یعنی بھتیجا تھا اور لکھنؤ میں اسے ایک
 ہزار روپیہ تنخواہ بھی ملتی تھی وہ شیعہ تھا اس کے مذہب کی رو سے جو شخص کسی کو لاندہ
 کرے وہ عابد اور قابل قدر خیال کیا جاتا ہے اس نے بادشاہ کے مذہب بدلنے پر اپنا
 ذاتی فائدہ ضرور مد نظر رکھا ہو گا اور نیز یہ کہ بادشاہ کے شیعہ ہو جانے سے تین بادشاہ
 ایک مذہب کے ہو جائیں گے۔ یعنی شاہ دہلی و لکھنؤ و ایران۔

کچھ شبہ نہیں کہ مرزا حیدر ہی نے اپنے کثیر فائدے کی امید پر بادشاہ کو شاہ ایران سے

لکھو جا کر مراد شاہ کے ایک علم کو بادشاہ کی طرف سے شاہ عباس کے مقبرہ پر چڑھایا اور
 ایک چسلی لٹھ جس پر بادشاہ کی مہر ثبت تھی اور جس کا مصموں یہ تھا کہ میں تیری مہر کو ہند میں
 تبلیغ کرنا اور خوشیہ ہونا چاہتا ہوں معتمد کو دیا۔ یہ حریدار ساہرا دوں کے حلوٹ سے ح
 تھی شہزادہ چند سیوں کی درخواست سے معلوم ہوئی۔ اُس میں سے ایک شخص مسیحی عبد اللہ
 تھاں کی درخواست تھی جو دہلی کا رہنے والا تھا مگر اُس وقت لکھنؤ میں رہتا تھا اور ایک عورت
 شیشی لال کی جو شیر بادشاہ کا ملازم تھا مگر بعد میں لکھنؤ میں نوکر ہو گیا تھا۔ جب یہ حریدار
 میں مشہور ہوئی تو عاص حاصلہ بادشاہ کے پاس گئے اور اس کی اصلیت دریافت کرنی چاہی
 بادشاہ نے جواب دیا کہ مراد حیدر نے بہت سے لکھے ہوئے کا عدول پر میری مہر ثبت کی تھی
 اور انکو اپنے ہمراہ لکھنؤ لے گیا تھا اور ایک شخص میں نے معتمد کو بھی لکھا تھا جس کا مصموں یہ
 تھا کہ مجھے اہلیت سے محبت ہو اور جس شخص کو اُن سے اُنس ہو وہ مسلمان نہیں ہے۔ بعد
 میں بادشاہ کی درخواست پر ایمنٹ لفٹ گورنر نے اُس شخص کی ایک نقل معتمد سے منگوا دی
 اُس کا مصموں بالکل وہی تھا اور درخواستوں سے معلوم ہوا تھا۔ اس سے یہ یقین چھیا
 کہ ملاوہ شفق کے بادشاہ نے شاہ ادودہ کو بھی حو شیعہ تھا کوئی تحریر تھی اور مراد حیدر کو
 یہ امید ہوئی کہ اگر بادشاہ دہلی اور شاہ ادودہ کی ملاقات ہو جائے تو مجھے کچھ فائدہ پہنچ جائے
 ایک ہی سال بعد مراد خف کے ایران جابیجی عزیزی۔ مراد خف مراد حیدر کے بھائی
 ہیں اور ادودہ دہلی کے بیٹے۔ یہ حریدار لوہی مافر کے احار میں چھپی تھی اُس میں یہ بھی لکھا
 تھا کہ شاہ ایران نے اُنکے ساتھ بہت اچھا رتاؤ کیا۔ میں نے مراد خف کے رُخ سے دوست
 مراد علی بخت سے دریافت کیا تھا کہ وہ بادشاہ کی طرف سے کوئی خط شاہ ایران کے نام لکھے
 ہیں۔ انہوں نے خط کا احوال کیا اور کہا اُس میں بادشاہ نے یہ لکھوایا کہ میں شیعہ ہو گیا ہوں

روز میں ہوتی تھیں یہ خبر سنی سنائی کہتا ہوں کوئی ثبوت نہیں دے سکتا۔

غلام عباس وکیل قیدی کو اُس کا سابق حلف یا دولا یا گیا (جرح حج ایڈوکیٹ)

(سوال ۱) ان ۱۲ کاغذات کو دیکھو آیا یہ قابل اعتبار ہیں یا نہیں؟

(جواب) جن پر پینسل سے حکم لکھا ہے وہ قابل اعتبار ہیں کیونکہ پینسل حکم قیدی ہی کے قلم کے ہیں۔ دیگر کاغذات کی نسبت بھی یہی نہیں کہہ سکتا کہ وہ قابل اعتبار نہیں ہیں کیونکہ دستخط خود بادشاہ کے ہاتھ کے ہیں۔

شہادت حکیم حسن اللہ خان

لاڑواہین برو کے عہد انتظام میں جس وقت سے گورنر جنرل کا بادشاہ کو تہرودینا بند ہوا ہے بادشاہ ہر وقت اُداس رہا کرتے تھے اولاً تو انھوں نے اس معاملہ کے لئے ولایت میں تحریک کی اور بعد میں ہمیشہ اس حکم کے شاکہ رہے اُسکے سبب اپنی بددلی ظاہر کرتے رہے۔ بعد میں جب گورنمنٹ نے انکی یہ خواہش کہ اُن کا چھوٹا بیٹا جواں بخت باوجودیکہ یہ بچا چکا تھا کہ سب سے بڑا لڑکا مرزا فتح الملک اُنکے بعد گدئی نشین ہوگا ولیعہد بنا دیا جائے پوری نکی تو اُن کو اور بھی زیادہ رنج ہوا۔ اُس کے کچھ عرصہ کے بعد مرزا حیدر سپہ مرزا خان بخش سپہ مرزا سلیمان شکوہ مع اپنے بھائی مرزا مراد کے لکھنؤ سے دہلی آئے۔ وہ بیشتر بادشاہ سے ملاقات کیا کرتے تھے سب سے پہلے انھوں نے بادشاہ کو یہ سمجھایا کہ ایجنٹ کو لکھنا چاہئے کہ میں (بادشاہ) نے ان شاہزادوں کو گورنمنٹ کے دفتر میں اپنا ایجنٹ مقرر کیا ہے۔ ایجنٹ لکھنؤ گورنر نے اس انتظام کو پس وجہ سے منظور نہ کیا کہ ایسے فرائض پر کبھی شاہزاد مقرر نہیں ہوئے۔ پر یہ شاہزادے بادشاہ کی مہر ثبت کر کے چند کاغذات اپنے ہمراہ لے گئے وہ بلا روک ٹوک محلات شاہی میں بھی آیا جایا کرتے تھے۔

(جواب) نمبر ۱۶ قیاعدہ کو لری کے ایک مسلمان امیر سنی مراعاتی خان نے مجھے تذکرہ
 کیا تھا کہ ہماری کتابوں میں لکھا ہے کہ انقلاب صرف ہونگا اور انگریزی حکومت جاتی رہے گی
 یہ گفتگو تیار میں ہوئی تھی اور اب مجھے یاد ہیں کہ ۱۹۵۵ء میں ہوئی تھی یا ۱۹۵۶ء میں
 ۔ الہ کیا تم نے کبھی کسی ہندوستانی کو یہ کہتے بھی سنا کہ انگریزوں کو یہاں حکومت
 رہنے کے مستند زمانہ گر گیا اور انکی حکومت اب زیادہ رہے گی؟ (جواب) نہیں

(سوال) کیا کمپنی کی حکومت کے خلاف ہندو زیادہ تھے یا مسلمان؟ (جواب) مسلمان
 (سوال) کیا تھے ساہوکاروں کی معوج ہندوستان آنکی حریف سی تھیں یا ہندوستانیوں
 کو انگریزوں اور ایسایوں کی لڑائی کا تذکرہ کرتے سنا تھا؟

(جواب) نہیں مجھے کسی ہندوستانیوں سے اس بارہ میں گفتگو کرنے کا اتفاق نہیں ہوا
 جو کچھ مجھے حریف معلوم ہوتی تھیں انگریزی احادوں سے ملتی تھیں۔

(سوال) کیا ہندوستانیوں کو روس کے ہندوستان میں آئیگا یہ نہیں تھا یا ملوہ سے
 پشتر وہ اس کا تذکرہ کیا کرتے تھے؟

(جواب) نہیں میں اس بارہ میں کچھ نہیں کہہ سکتا۔ مجھے ہندوستانیوں سے ملنے کا
 اتفاق نہیں ہوا۔

قیدی نے جج سے انکار کیا (جج عدالت)
 (سوال) جو کچھ تم نے دہلی ہیکر سنا انکی رو سے تم یہ جگہاں کر سکتے ہو کہ قیدی باغیوں سے
 سمجھتی نہیں؟

(جواب) جو کچھ میں نے سنا اس قیدی کہ سکنا میں اتنا اڑا ملوہ سے مارا ملکی ظاہر
 کی تھی مگر اب اس سے کہہ تیں اس سے کہتے رہ دیکھا تو قیدی میں مل گیا اور یہ بات پھر

(سوال) کیا مسعود نے روس یا کسی اور چیز سے کمپنی کی ملازمت ترک کر چکی تریغیب دی؟
 (جواب) نہیں۔ (سوال) کیا تمہارا یہ خیال ہے کہ جو کچھ مسعود نے تم سے ملازمت ترک کرنے کے لئے کہا وہ بادشاہ یا کسی اور اہلکار کی طرف سے کہا۔ یا خود

(جواب) میں ایسا خیال نہیں کرتا مجھے تو یہ اُسی کی بیوقوفی معلوم ہوتی ہے
 (سوال) کیا تمہیں معلوم ہے کہ کسی اور سے بھی کمپنی کی ملازمت ترک کر چکی اور شاہی ملازمت اختیار کرنے کے لئے کہا تھا؟ (جواب) مجھے نہیں معلوم

(سوال) جو چاچا تیاں غدر سے پیشتر گاؤں گاؤں تقسیم ہوئیں انکی نسبت بھی تمکو کچھ معلوم ہے
 (جواب) نہیں۔ میں اُس وقت اپنے گاؤں میں چھٹی پر تھا میں نے صرف انکے تقسیم ہونے کی خبر سنی تھی کسی نے اُسکی وجہ مجھے نہیں بیان کی۔

(سوال) اُسی سے کتنے پیشتر سے تم دہلی میں تھے؟
 (جواب) تیرہ یا چودہ روز پہلے سے۔

(سوال) کیا اُن دنوں میں لوگوں کو کہتے سنا کہ غقریب فساد ہو گیا ہے؟
 (جواب) میں بیمار تھا شہر والوں سے بات کر نیکا مجھے موقع نہیں ملا۔

(سوال) تم بیان کر چکے ہو کہ مسعود نے تم سے بعد بلوہ کے روسیوں کے تمام ملک لینے کا تذکرہ کیا تھا۔ کیا تمہارے نزدیک شہر والوں کا بھی یہی یقین تھا؟

(جواب) ہاں میں تو ایسا ہی خیال کرتا ہوں مسلمانوں میں جن سے مجھے ملنے کا موقع ملا تھا اس کا عام تذکرہ ہوتا تھا۔ اُن کا گمان تھا کہ آئندہ موسم گرما میں روس یہاں آئیگا۔

(سوال) بلوہ سے پیشتر تمہیں اپنی رجٹ کے ہندوستانی افسروں سے کمپنی کی ملازمت پر گفتگو کر نیکا موقع ملا تھا؟

(جواب) منسٹر متقاعدہ کو لری کے ایک مسلمان اسر منسٹی مراعاتی جان نے مجھے تذکرہ کیا تھا کہ ہماری کتابوں میں لکھا ہے کہ انقلاب ضرور ہو گا اور انگریزی حکومت ماتی بریگی یہ گفتگو تیار میں ہوئی تھی اور اب مجھے یاد ہیں کہ ۱۸۵۷ء میں ہوئی تھی یا ۱۸۵۸ء میں (سوال) کیا تم نے کبھی کسی ہندوستانی کو یہ کہتے تھے کہ انگریزوں کو یہاں حکومت کرتے کس قدر مہار گر گیا اور انکی حکومت اب زیادہ بریگی؟ (جواب) نہیں

(سوال) کیا کہیں کی حکومت کے خلاف ہندو زیادہ تھے یا مسلمان؟ (جواب) مسلمان (سوال) کیا تمہیں شاہ فارس کی معوج ہندوستان آنکی حریف سی تھیں یا ہندوستانوں کو انگریزوں اور ایمائیوں کی لڑائی کا تذکرہ کرتے ساقا؟

(جواب) نہیں مجھے کبھی ہندوستانوں سے اس بارہ میں گفتگو کرنے کا اتفاق نہیں ہوا جو کچھ مجھے حریف معلوم ہوتی تھیں انگریزی امانوں سے ملتی تھیں۔

(سوال) کیا ہندوستانوں کو روس کے ہندوستان میں آئیگا بیتیں تھا یا ملوہ سے پستروہ اس کا تذکرہ کیا کرتے تھے؟

(جواب) نہیں میں اس بارہ میں کچھ نہیں کہہ سکتا۔ مجھے ہندوستانوں سے ملے کا اتفاق نہیں ہوا۔

قدی سے جرج سے انکار کیا (جرج عدالت)

(سوال) جو کچھ تم نے دہلی ریپورٹس انکی رو سے تم یہ کہاں کر سکتے ہو کہ قدی ہامیوں سے سمجھتی نہیں ملا؟

(جواب) جو کچھ میں نے اس اس قد میں کہہ سکتا ہوں اندازہ ملوہ سے مار منگی ظاہر کی تھی مگر جب اس سے اپنے تئیں اس سے پتے روکھا تو قد میں مل گیا اور یہ بات ہندو

(سوال) کیا مسعود نے روپیہ یا کسی اور چیز سے کمپنی کی ملازمت ترک کر نیکی ترغیب دی؟
 (جواب) نہیں۔ (سوال) کیا تمہارا یہ خیال ہے کہ جو کچھ مسعود نے تم سے ملازمت ترک کر کے
 کیے کہا وہ بادشاہ یا کسی اور ملکار کی طرف سے کہا۔ یا خود

(جواب) میں ایسا خیال نہیں کرتا مجھے تو یہ اُسی کی بیوقوفی معلوم ہوتی ہے
 (سوال) کیا تمہیں معلوم ہے کہ کسی اور سے بھی کمپنی کی ملازمت ترک کر نیکی اور شاہی ملازمت
 اختیار کرنے کے لیے کہا تھا؟ (جواب) مجھے نہیں معلوم

(سوال) جو چاہتیاں اندر سے پیشتر گاؤں گاؤں تقسیم ہوئیں انکی نسبت بھی تم کو کچھ معلوم ہے؟
 (جواب) نہیں۔ میں اُس وقت اپنے گاؤں میں چھٹی پر تھا میں نے صرف اُنکے تقسیم
 ہونے کی خبر سنی تھی کسی نے اُسکی وجہ مجھے نہیں بیان کی۔

(سوال) اسی سے کتنے پیشتر سے تم دہلی میں تھے؟
 (جواب) تیرہ یا چودہ روز پہلے سے۔

(سوال) کیا اُن دنوں میں لوگوں کو کہتے سنا کہ غنقریب فساد ہو نیا لا ہے؟
 (جواب) میں بیمار تھا شہر والوں سے بات کر نیکا مجھے موقع نہیں ملا۔

(سوال) تم بیان کر چکے ہو کہ مسعود نے تم سے بعد بلوہ کے روسیوں کے تمام ملک لینے کا
 تذکرہ کیا تھا۔ کیا تمہارے نزدیک شہر والوں کا بھی یہی یقین تھا؟

(جواب) ہاں میں تو ایسا ہی خیال کرتا ہوں مسلمانوں میں جن سے مجھے ملنے کا موقع
 ملا تھا اس کا عام تذکرہ ہوتا تھا۔ اُن کا گمان تھا کہ آئندہ موسم گرما میں روس یہاں آئیگا۔

(سوال) بلوہ سے پیشتر تمہیں اپنی رجیٹ کے ہندوستانی افسروں سے کمپنی کی ملازمت
 پر گفتگو کر نیکا موقع ملا تھا؟

مشورہ دیتا ہوں۔ میں نے اسکی وہ پوچھی تو اس سے جواب دیا کہ موسم گرما میں روسی تمام مقامات پر پاقعد کر لیجئے میں نے اس کے ان خیالات پر قہقہہ مارا اور اس سے کہا کہ اس وقت تو ماؤ مجھ پر صحت نہیں ہے میں تم سے کسی اور وقت ملو گا۔ یہ گفتگو بخشی ۱۷ کو وقت ۱۱ بجے کے ہوئی اسکے بعد وہ بھرہ آیا اور ج میں کو توالی سے رہا ہو کر نکسے ہاں گیا تو اس نے کہا کیوں میں نہ کہتا تھا کہ تم وہاں سے چلے آؤ۔ اس نے محمد سے یہ بھی کہا کہ ایک ملشی قسرامی ملوہ سے دو سال پیتر یہاں سے قسطنطنیہ روانہ ہو چکا اور اسکی رواجی کے وقت اسکے مکہ جایکا ہوا۔ کیا گیا تھا مگر وہ دراصل مادشاہ کی طرف سے بطور ایلمچی روسیہ سے مدویسے گیا ہے اور قسمرے رواجی کے وقت یہ کہا تھا کہ میں دو سال میں واپس آؤں گا۔

(سوال) کیا تمہارے وہاں قیام کے زمانہ میں مسعودے ملوہ کے متعلق تم سے کچھ اور بھی کہا ہے (جواب) ہمیں ملوہ کے متعلق تو کچھ اور نہیں کہا البتہ وہ رات کو مکاں پر واپس آیا کرتا تھا اور جو کچھ دں میں گزرتا تھا وہ کل حرن مجھے سایا کرتا تھا اس نے ایک موقع پر مجھے یہ بھی خبر دی تھی کہ مادشاہ نے اپنے تمام بیٹوں اور عائدین کو ایک دن مدامام میں جمع کر کے کہا کہ عاری الدین مگر کی لڑائی ہوئی ہے تم لوگ میری طرف سے توجہ اٹھاتے ملے جو جس کا سب مانا لڑائی ہے۔ مادشاہ نے یہ بھی کہا کہ اس وقت تم سکو اتفاق کر کے انگریزوں کو پھاڑی پر سے نکال دیا جائیے اگر تم ایسا نہ کرو گے تو یاد رہے انگریز تیرا کایح دنیا سے میت ونا لو کر دیں گے۔ مسعود دں یا مارو تناسی مستی ملا لیا گیا اور مادشاہ کے حاص ملازموں میں تمام اور ہر وقت اسکے ساتھ رہتا تھا اور جو کچھ اس نے کہا وہ سب صحیح ہوا۔

نے سٹر جارج سکتر کے ہال پکڑ کر کو توالی سے پچاس قدم کے فاصلہ پر بٹھا اپنے پستول سے
 اُنکے گولی باری پراگد گولیاں بھی چھوٹیں اور اُنکا وہیں کام تمام ہو گیا۔ میں کھڑا سوچ رہا
 تھا کہ سوار آ کر اب میرا بھی یہی حشر کریں گے مگر سٹر سکتر کو مار کر وہ فوراً قلعہ کی طرف دوڑ کر گئے
 پر مجھے کو توالی کے ایک حوالدار نے حکم دیا کہ اور قیدیوں کے پاس جا کر بیٹھو اور میں ہاں
 چالیس اور قیدیوں کے ساتھ جن میں مرد عورتیں اور بچے تھے کوئی کچیس روز رہا اسکے
 بعد مولوی اسماعیل نے یہ شہادت دیکر کہ ہم مسلمان ہیں اور اگر مسلمان نہیں ہیں تو آٹ
 مسلمان ہو جائیں گے اور جو شخص مسلمان ہو جائے اُسے قتل نہ کرنا چاہیے چھوڑو دیا۔
 مگر ہم کو شہر سے نکلنے کی اجازت نہ دی اور میں پھر ایک حبشی کے ہاں جس کا نام مسعود تھا رہا
 (سوال) کیا تمہاری اس شخص سے پہلے سے ملاقات تھی؟

(جواب) میں اس شخص سے خوب واقف تھا یہ پہلے کرنل سکتر کے ہاں ملازم تھا جہاں سے
 وہ ۱۸۶۲ء میں خود علیحدہ ہو گیا تھا۔

(سوال) بلوہ کے زمانہ میں یہ حبشی کس کے ہاں ملازم تھا؟

(جواب) بادشاہ کے ہاں اور کئی سال سے وہاں تھا۔

(سوال) کیا اُس نے تمہیں کبھی کمپنی کی ملازمت ترک کرنے اور بادشاہی ملازمت اختیار
 کرنیکی ترغیب دی؟

(جواب) ہاں اُس نے مجھے اس کا تذکرہ کیا تھا بلوہ ہونے سے تین روز قبل میرے مکان
 پر گیا تھا میں اُس وقت اپنے رسالہ کے گھوڑے دیکھ رہا تھا اُس نے مجھے کہا کہ مجھے تم سے
 کچھ کہنا ہے جب میں اُسکے حلیہ میں گیا تو اُس نے مجھے کہا کہ کیا اچھا ہوا اگر تم مع اپنے
 رسالہ کے کمپنی کی ملازمت چھوڑ کر شاہی ملازمت کر لو۔ اُس نے مجھے کہا کہ میں تم کو دوستانہ

اس سے کہا کہ دن بھر مجھے چھپاؤ اور کسی نہ کسی طرح مجھے شہر سے نکال دو۔ میں ایک ستارہ در
 اسکے مکان پر بارہو سر سے دن اُٹھوں نے مجھے کہا کہ میرے پڑوسیوں کو تمہارے
 یہاں چھپنے کی خبر نہیں ہے اس لیے میں قلعہ حاتمہوں کہ مادساد سے بخاری محاملت
 کے لیے کچھ گار دے آؤں۔ مستطرح سکتے ہی اسی کے مکان میں چھپے ہوئے تھے۔
 ایک گھنٹہ کے بعد اُس نے مجھے کہلا بھیجا کہ بادشاہی طبیب حکم احسن اللہ علیہ صحت
 نازاں ہو کہ تمہیں عیسائوں کو اپنے مکان میں کیوں چھپا رکھا ہے حکیم احسن اللہ علیہ صحت
 عظیم میگ میں رشتہ داری تھی اور کہلا بھیجا کہ فوراً مکان خالی کر دو۔ جیساچہ میں تو حیرت
 ہی وہاں سے چلا گیا مگر مستطرح سکتے اسکے ملازموں کے رماں حاتمے میں دستور چھپے
 ہے۔ میں سوار بہادر کے مکان سے کوئی دو سو گر گیا ہنگامہ میں نے ماعی سپاہیوں کو کہتے
 دیکھا ایک مسجد قریب ہی تھی میں اُس میں چلا گیا اور خیال کیا کہ اگر چھپا یہاں بیٹھ گیا تو ستارہ
 ماعی یہاں سے مجھے دیکھ لے لیر چلے جائیں مگر جب وہ مسجد کے پاس آئے تو ان میں سے ایک
 نے مجھے پہچان لیا اور پکارا کہ ایک انگریز مسجد میں چھپا ہوا ہے اُٹھو اُٹھو مجھے پکڑ لیا اور
 مرا عظیم میگ کے مکان پہنچا مگر مستطرح سکتے کو کسی گرفتار کر لیا۔ وہ ہم دونوں کو لیکر کوتوال
 کی طرف چلے کر اسے میں سر لائٹ کو لہری کے گیارہ سوار اور بھی لے اور لٹکا کر پوچھا
 تم کون ہو اور ان قیدیوں کو کہاں لے جائے ہو کیا یہ عیسائی ہیں اُٹھو اُٹھو جواب دیا
 کہ ہاں ہم ابھس کو توالی لے جاتے ہیں اس پر اُٹھوں نے کہا کہ کو توالی لے جائے
 کیا نائمہ لاؤ انھیں یہیں مدوق سے مار دیں۔ سپاہیوں نے کہا کہ کو توالی یہاں سے
 قریب جو انھیں وہاں حاتمے دو معد میں تھا لاؤ حوی یا بے گناہ کو توالی پہنچا اُٹھوں نے
 کو توالی سے رپورٹ کی کہ ہم دشکار لائے ہیں کو توالی نے کچھ جواب دیا اے ایک سو

مذاق کرتا ہوں۔ میں نے کہا، "اگر جیسا کہ تم کہتے ہو ایسی صورت ہو تو سب سے پہلے مختار
 ہی سر کھلا جائیگا" اُس نے کہا کہ ایرانی دہلی کی طرف آرہے ہیں اور جب وہ دہلی پہنچ جائیگا
 تو اول تم دونوں ہی گرفتار ہوگی اور میں تمہیں بچا کر لاؤنگا۔ اس کے بعد وہ چھاپے پاں
 سے چلا گیا میرے خیال میں یہ گفتگو پر پہلے شہداء میں ہوئی۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور شاید کو عدالت سے جائیکا حکم ملا۔

(دستریوں دن کی کارروائی)

صادق الاخبار کی اصل و ترجمہ قیدی کے روبرو پڑھا گیا جس میں بلوہ کے متعلق
 خبریں تھیں (دٹھا رہوں دن کی کارروائی)

جان ایوریٹ بقاعدہ کولری کی چودہویں رجمنٹ کا سابق سارجنٹ اور پولیس کا موجودہ رسالہ دار
 عدالت میں طلب ہوا اور اُسے حلف دیا گیا۔ (دع جج ایڈوکیٹ)

(سوال) کیا اسی شہداء کو تم دہلی میں تھے؟

(جواب) میں دہلی ہی میں تھا۔

(سوال) بلوہ کے متعلق جو تم نے دیکھا ہو بیان کرو؟

(جواب) ۹ بجے کے قریب میرے آئے ہوئے باغی شہر میں داخل ہوئے اور آتے ہی
 انگریزوں اور عیسائیوں کو قتل کرنا شروع کر دیا آٹھ گھنٹے کے بعد میگزین کے قریب بندھتے
 چھٹنے کی آوازیں آئیں۔ میں دہلی میں بیماری کی چھٹی پر تھا بیماری کی وجہ سے چپ چاپ
 گھیر میں بیٹھا رہا۔ چونکہ کرایہ کے مکان میں رہ کر مجھے اپنی جان کا خوف تھا اس لیے اندھیرا
 ہونے پر میں وہاں سے نکل کر کونسل سکتر کے مکان پر پہنچا اور وہ رات وہاں بسر کی۔ صبح
 ہونے پر مرزا عظیم بیگ و منبرا بقاعدہ کولری کا پنشن یافتہ سردار بہادر کے مکان پر گیا۔ اور

یا تم کو اطلاع ملی کہ کیا ہوئے والا ہے۔

(حواہ) ہاں انھوں نے صاف العاطفین کہہ دیا تھا کہ ملوہ ہو گا اور اتنا لہ کی رات کی آتشزدگی اس کا ثبوت ہے۔ پہلی آگ تو حسد میں عیلہ والے کا توں چھوڑے اسوقت لگی اور اس دل سے اسکی تکبر رات کو آگ لگتی رہی۔ ہم نے اس عیلہ والے کا توں پہلے پہل اس پر پل کو چھوڑے تھے باوجودیکہ گورنمنٹ سے اس شخص کو حوالم کی اطلاع نے ٹرانعام نیسے کا پالغ بھی دیا تھا مگر کسی نے آتشزدگی کی بات کسی کوئی اطلاع نہیں دی یہ بھی ایک خاص بات عام مدلی اور ملوہ ہو چکی سر دیتی تھی۔ میں نے کل وجہی بیڈ کو ارٹروں میں اس وقت اس سال میں سے اس بات کی رپورٹ کی اور مسیعموں کی ایک حصہ تحریر کتیاں سیٹیس کر حوج کا اسٹنٹ ایڈ جرنل حواہ بھی۔ گواہ کو دہائی کا حکم دیا گیا۔ اظہار مس علیمنگ نیسی سارٹ علیمنگ کی سیم عدالت میں طلب ہوئی اور اسکو طلع یا گیا

حرج ایڈوکیٹ

(سوال) گوشتہ اپریل کی آخری تاریخوں میں کیا تم ریت محل قیدی کے مکان میں رہتی تھیں اور کیا تم نے حواہ بخت کو وہاں دیکھا تھا۔ (حواہ) ہاں

(سوال) اچھا کچھ اس موقع پر گرا سیاں کروا

(حواہ) میں حواہ بخت کی سالی کے پاس میٹھی تھی اور وہ اپنی سوی کے پاس کھڑا تھا۔ میری اکلوتی لڑکی مسٹی سنگھی بھی میرے ساتھ تھی۔ میں حواہ بخت کی سالی سے باتیں کر رہی تھی کہ میری بیٹی نے مجھے کہا۔ اتنا تم سستی بہ یہ ستریا می کیا کہہ رہا ہے؟ یہ کہتا ہے میں چہد سی رو میں انگریزوں کو مارا کرو دھکا اور پھر مہدوں کو قتل کرونگا۔ یہ س کر میں حواہ بخت سے مخاطب ہوئی اور اس سے پوچھا تم کیا کہہ رہے ہو چہ اس سے حواہ دیا کہ میں و

(جواب) انہالے والے تو اس بات کو کبھی کبھی اس طرح ظاہر کیا کرتے تھے گویا انھیں یہ بات ناسپند معلوم ہوتی تھی مگر جب غدر ایک ہفتہ بعد میں کرنال میں منبر کو لڑی کے سپاہیوں سے اس کا تذکرہ کیا تو انھوں نے یہ کہا کہ تم نے کل ہندوستان فتح کر کے اپنے قبضہ میں کر لیا اب کوئی ایسا ملک نہیں رہا جو تمہیں لینا ہوا اور تمہارا یہ ارادہ ہے کہ ہمارے دین و ملت پر بھی حملہ کرو۔ یہی اس وقت کرنال میں کسریٹ افسر تھا اور وہ سپاہی ہمارے وفادار تھے۔

(سوال) کیا سپاہیوں نے انگریزی و غلطوں کو دیسیوں کے عیسائی بنائیں بھی تم سے شکایت کی تھی؟

(جواب) نہیں میں نے اپنی زندگی میں نہیں سنا۔ اسکی تو انھیں ذرا بھی پروا نہ تھی۔

(سوال) کیا جو کار توں ڈپو میں سپاہیوں کو استعمال کے لیے دیئے جاتے تھے اُن میں چربی ملی ہوئی تھی۔

(جواب) نہیں۔ میگزین سے بھرنے کے وقت اُن میں چربی ملی ہوئی نہیں ہوتی تھی۔ اور جن کار توں پر تقسیم سے پہلے چربی ملی ہوئی تھی وہ انھیں نہیں دیئے جاتے تھے بلکہ انھیں سارے کار توں دیدیئے جاتے تھے اور وہ خود موم روغن ملا کر کٹتے تھے جو بازار سے خود لایا کرتے تھے۔ (سوال) زبردستی بیدین کرنا بھی بابت کیا ہندو مسلمانوں کی شکایت میں کچھ ہنسا تھا؟

(جواب) ہاں کار توں کے مسئلہ پر تو مسلمان ہنسا کرتے تھے اور ہندو بے دین ہو جانے کے خیال سے سخت شاکی تھے مگر الحاق! وہ کی بابت میں نہیں کہہ سکتا کہ مسلمان رنجیدہ ہوئے یا نہیں؟ قیدی سپاہیوں سے انکار کیا۔

(رجع عدالت)

(سوال) کیا بلوہ سے پیشتر تم نے اپنے سپاہیوں کے طرز عمل میں کوئی نئی بات محسوس کی

ہیں جس شکاریہ ہے کہ ہمیں دہندوستانیوں کی رر دستہ کھالی پڑیگی اور نتیجہ یہ ہوگا کہ ہم سے ایک دن جزا دین دے کے لئے کہا جاوے گا۔ اور وہ یہ کہا کرتے تھے حیا کھانا دیا دیں۔
 (سوال) کیا تمہارے خیال میں ڈپو میں حقد ر سپاہیوں کے دستے تھے اُن سکا ہی خیال تھا
 (جواب) ہاں میرے نزدیک تو سکا ہی خیال تھا
 (سوال) کیا اُس میں یہ بھی چرچا تھا کہ گورنمنٹ اُنکو دے دین کرے کے لئے آئے ہیں پس ہوتی
 ہڈیاں ملوا رہی ہے۔

(جواب) پہلے یہ خبر میں نے ماہ مارچ میں سنی تھی۔ مجھے یہ شکایت ہوئی تھی کہ حقد ر آٹا ڈپو
 سے سپاہیوں کو دیا جاتا ہے اُس میں سپاہی ہوتی ہڈیاں ملی ہوئی ہیں۔
 (سوال) کیا تمہارے نزدیک کل سپاہی اسی خیال پر مبنی ہوئے تھے؟
 (جواب) میں نے مختلف اور سپاہیوں کے خط دیکھے مجھے سپاہیوں نے ثبوت میں دکھائے
 کہ اس آٹے میں سیرج ہڈی ملی ہوئی ہے۔

(سوال) کیا تم سے سپاہیوں نے اہمات کی بھی شکایت کی جسکی وجہ ملائی جا رہے ہوں
 (جواب) انھیں صرف اس بات کی شکایت تھی اور یہی اندیشہ تھا کہ گورنمنٹ رر دستہ ہمیں
 دین سے دے دیں کرنا چاہتی ہے۔

(سوال) کیا انھوں نے تم سے گورنمنٹ کے ہمد و میواؤں کے اور دوا و علاج تانی کے بارے میں
 دس امازی کرنے کا بھی تذکرہ کیا؟

(جواب) ہاں اس بارہ میں انھوں نے یہ اشارہ کیا تھا کہ گورنمنٹ ملے افاق پر بھی حقد رتی ہے
 (سوال) کیا انھوں نے اور دے کے لیے پرکھی یہ خیال ظاہر کیا کہ وہ کل ہمد و ستانی
 ریاستوں کو راد کر دیگی؟

اس حرکت کی شکایت فریز صاحب سے کی مگر انھوں نے یہ کہہ کر کہ وہ بیوقوف ہی بات کو
 ٹال دیا۔ اسکے بعد مٹھی کو وزیر اعظم نے میرے لڑکے کو اپنے پاس بیٹاتی حساب کے لئے
 بلایا اس موقع پر بھی جواں نجات نے اُسے بہت کچھ برا بھلا کہا اور کہا کہ چند ہی دن میں تیری
 گردن اترو لے دیتا ہوں۔ چنانچہ میرا لڑکا بھی بلوہ میں قتل ہوا۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

سولہویں دن کی کارروائی

دسویں ہندوستانی پیدل کا کپستان ماٹینو عدالت میں طلب ہوا اور اسکو باضابطہ حلف
 دیا گیا۔ (دفعہ جج ایڈوکیٹ)

(سوال) کیا جنوری لغایت مئی ۱۹۴۷ء تم انبالہ میں ڈپو کے بند و قچیوں کے معلم رہے۔
 (جواب) ہاں۔ اُس زمانہ میں میں وہاں معلم بند و قچیاں تھا۔

(سوال) کیا ہندوستان کی ہر ایسی رجسٹرڈ کے سپاہیوں کا دستہ وہاں بند و قچیاں کی
 تعلیم کے لئے آیا کرتا تھا؟

(جواب) نہیں ہر رجسٹرڈ میں سے نہیں بلکہ ہندوستانی رجسٹرڈ میں سے ہر چوالیس آدمیوں
 میں سے پانچ سپاہی آیا کرتے تھے۔

(سوال) کیا تم نے ان آدمیوں سے ان چاہتیوں کے متعلق جو ان اضلاع کے مختلف
 دیہاتوں میں بلوہ سے پیشتر تقسیم ہوئی تھیں کچھ استفسار کیا تھا؟

(جواب) میں مختلف سپاہیوں سے اکثر اس معاملہ پر گفتگو کیا کرتا تھا۔ میں نے ان سے
 پرچیا کہ تم ان چاہتیوں سے کیا مطلب نکالتے ہو اور یہ کس نے تقسیم کرانی تھیں انھوں نے
 جواب دیا چونکہ وہ جہازی بسکٹوں کی مانند ہیں چنانچہ یہ یقین ہو کہ سرکار کی طرف سے تقسیم ہوئی

دعوائے ہاں میرے ایک قدیم ملازم نے جو عرصہ ۲۰ سال سے میرے عمارتوں کا کھوار
 تھا اُس زمانہ میں چھٹی کی درخواست کی میں نے اُس سے واپس آئے پر اصرار کیا تو اُس نے
 مار مارا موس سے یہ جواب دیا کہ شتر طیکہ جھوٹا چو لھا گرم رہا تو اتنا ارشد ضرور حاضر ہو گا
 جس سے اُنکی یہ مراد مٹی کہ اگر میں اور میرے عمارتوں کی حالت اُنکے نوکر رکھے کی رہی
 تو وہ آج بھیگا۔ یہ الفاظ اُسے ملوہ سے بہتہ ماعتروہ متیر کہے تھے۔ وہ اسی زمانہ میں میرے
 پاس سے چٹا گیا تھے اتنے میں نے اُنکی کچھ خبر نہیں تھی۔

قیدی نے جمع سے انکار کیا اور گواہ کو عدالت سے جانکی امارت دیکھی۔

سلاٹ طیک (بازار سلاٹ) دہلی، عدالت میں طلب ہوا اور اُسکو ماحصلہ طلع پایا گیا
 جمع ح ایڈوکیٹ

(سوال) کیا اگر تین مئی میں ملوہ سے پتیر تھارا لڑکا قیدی کے ماحول سے حواں بحت
 کے گھوڑوں کو پھرایا کرتا تھا۔؟

(جواب) ہاں اُس نے کوئی پانچ یا چھ سال تک گھوڑے پیرے۔

(سوال) تمہارے لڑکے کی کیا عمر ہو گی؟ (جواب) کوئی انیس سال کی۔

(سوال) کیا ملوہ سے کچھ پیشتر اُس نے تم سے کسی حواں بحت کی مدد مالی کی تسکایت کی؟

(جواب) اپریل ۱۹۵۷ء کے آخری دووں میں اُس نے ایک دن فریڈ صاحب کے دفتر سے

جہاں وہ کچھ بکھے کا کام کرتا تھا آکر کہا کہ آج میں حسب معمول دریا عظم کے کھن پر گیا تھا

وہاں قیدی کے لڑکے حواں بحت میں تھے انہوں نے مجھے کہا دو ملوہ دیباں مرگر۔ اتنا

میں کاوڑ ٹکریروں کی صورت دیکھا سمجھیں کرتا اور کچھ دانا ہے کو تم سے کو مل

کر کر اپنے پاؤں سے دو دو لگا حواں بحت نے اُس کے صبر پر تھوکی بھی دیا۔ اُس نے

یا قیامانہ کو جب انھوں نے اپنے ہتھیار ہلا کر کھڑے کر دیئے تو ہم انکو
 مکان کے اندر لے گئے اس دن سخت گرمی تھی ان میں سے کچھ آدمی ترلوڑا اور مٹھائی
 اپنے ہمراہ لائے تھے مجھے اور کپتان کارڈونر سے اس کے چھکنے کے لیے بہت اصرار کیا
 یہ بات بھی ہمیں نئی معلوم ہوئی۔ اس اثنا میں وقتاً فوقتاً شہر میں جو روشنی دکھائی دیتی تھی
 دیکھنے کے لیے بلائے گئے۔ اس کے بعد ہی ایک توپ کی آواز سنی اس کا سبب ہم
 نہیں سمجھے کہ کیا تھا جب ہمیں انبالہ اور دیگر مقامات کی آتش زدگی یاد آئی تو ہمیں گمان
 ہوا کہ شہر میں کچھ نہ کچھ اندیشہ ناک حالت ہو مگر کپتان کارڈونر نے مجھے کہا کہ خدا کا شکر
 ہے ہمارے سپاہی اس وقت بہت نیک معلوم ہوتے ہیں۔ ہم نے انھیں دھوپ میں
 چھوٹی چھوٹی ٹولیاں بنائے دیکھ کر منع کیا اور اندرائی کے لیے حکم دیا انھوں نے جواب دیا
 دو ہمیں دھوپ اچھی معلوم ہوتی ہے، مگر میں نے انھیں مکراندر آئی کی تاکید کی جب میں
 ایک کمرہ کے اندر گیا تو وہاں ایک آدمی کو جو صورت سے سپاہی معلوم ہونا تھا کمپنی والوں
 سے اس طرح پکار پکار کر باتیں کرتے دیکھا کہ مذہبی کتابوں میں لکھا ہے کہ ہر قوت یا سلطنت
 کے لیے ایک وقت مقرر ہے اور یہ کوئی عجیب بات نہیں ہے کہ انگریزوں کے زمانہ کا
 خاتمہ آگیا ہو۔ میرا ارادہ ہوا کہ اسے قید کر لوں کہ اتنے میں شہر والا میگزین اڑا اور دو
 کمپنی کے آدمی پر پتلی راج کی بے پکارتے ہوئے ہتھیار اٹھا شہر کی طرف دوڑ پڑے۔
 (سوال) کیا کسی سبب سے تھکو، اسی سے پیشتر اپنی رجٹ کے سپاہیوں کی بددلی کا
 گمان ہوا تھا۔؟ (جواب) نہیں

(سوال) کیا بلوہ سے پیشتر کوئی ایسا واقعہ تھا جسے پیش نظر ہوا جس سے دہلی میں فساد
 ہونیکا گمان ہوتا؟

لعنت گیسو ایڈوٹ مچ کے ہاں گئے وہاں کرنل نیوٹ رحمت کے کمانڈر کپتان
 کھاڈو اور رگیٹر میجر کپتان میکیل موجود تھے انہوں نے مجھے حکم دیا کہ تم فوراً جا کر ایسی اور
 کیتان کمانڈر کی کہی کو لے آؤ مجھے یہ بھی حکم ملا تھا کہ دو سو آدمی پورے کر کے انہیں
 کارتوس وغیرہ دیکر تہرہ کے ماہر بارود والے میگزین کے آویر کے ٹیلہ پر جا کر کھڑا ہوں
 اور کسی کو اس طرف سے دیا عبور کرنے دوں۔ میں اور کیتان کمانڈر فوراً ایس گئے، ہاں
 جا کر دیکھا تو ہماری کہیوں کے آدمی حوت میں بھرے بیٹھے ہیں انکو وقت، عیا کر کے
 سو سو آدمیوں کی نوکینیاں پوری کیں۔ کارتوس وغیرہ ایسے میں جب دیر ہوئی تو میں نے
 دیر کی وجہ دیات کی پھر جو جا کر سب پوچھا تو خلاصیوں نے کہا وہ ہم کیا کریں سیاہی جسے
 کمانڈر توں وٹوپاں ایسے میں جھکڑتے ہیں اور عکری کو کمانڈر توں وٹوپاں نے نہیں کتے
 میں حلی کر کے کہی میں واپس آیا جب کمانڈر توں وغیرہ دیکھے تو ہمت سے
 آدمیوں نے تقدوسے رائے لیتے مگر محنت کی وجہ سے اس وقت تو میں نے کچھ نہ کہا مگر
 سہرا دھیان کر لیا کہ بعد میں اس طلب کو سرا دوں گا۔ کیتان کمانڈر نے بھی مجھے ہی شکایت
 کی کہ میری کہی والوں نے بھی مقدار سے زیادہ کمانڈر توں وغیرہ لئے ہیں۔ اسکے بعد کہیوں
 کو دماغی کا حکم دیا گیا جس وقت لین جیوڑنے لگے تو اس میں عیب حوت تھا، وقتاً
 وقتاً ضروری کرتے تھے کہ ہم اسکو روک سکے۔ میں یہ سیاں کرنا حصول گیا کہ اس سے پہلے
 ایک عام ہڑنٹ مار کپور میں ایسور پاڈے کے کورٹ ہارسل کا تیلہ سارے کے لئے ہوئی
 تھی جس پر تمام رحمت نے ناخوشی ظاہر کی۔ مجھے سخت تنوع ہوا کہ آج کیا مات ہی تیر
 کسی ایسا میں ہوا۔ میگزین کے آویر کے مکان پر بیٹھ کر میں نے دریا کے مختلف موڈن
 سسری مقرر کر دیئے۔

۲۱
(جواب) مجھے معلوم نہیں۔ گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

کپتان ٹائیکر منسٹر ہندوستانی سپید عدالت میں طلب ہوا اور اُس کو حلف دیا گیا
حج حج اٹھ و کیٹ

(سوال) کیا ۱۰ مئی گزشتہ کو تم وہلی میں تھے؟ (جواب) ہاں

(سوال) کیا تم نے اُس دن کسی گاڑی کو جس میں ڈاک جاتی ہے اپنی رجٹ کی لینوں میں
جاتے سنایا اپنی آنکھ سے دیکھا اگر تمہیں کچھ معلوم ہو تو بیان کرو؟

(جواب) ہاں ۱۰ مئی دیم کیشنبہ کو سپریم کے ۳ بجے میں نے بگل کی آواز سنی اور گاڑی
میرے دروازے کے پاس سے گزری جہاں میں رہتا تھا وہاں عام طور سے گاڑیاں نہیں
گزرتی تھیں یہ آواز سنکر میں نے اپنے ملازم کو حکم دیا کہ باہر جا کر دیکھ کون آیا ہے۔ اُسے آکر
جواب دیا کہ ایک گاڑی میں چند ہندوستانی لین میں آئے ہیں۔ چونکہ میرا مکان ایک گوشہ
پر تھا اور گاڑی مکان کے تین طرف ہو کر جاتی تھی یہ گاڑی ابھی دوسری ہی طرف مڑی تھی کہ
کہ میں نے اُس ملازم کو حکم دیا کہ صوبہ دار میجر کو میری طرف سے سلام کہو اور یہ کہو کہ صاحب
بلاتے ہیں اس گاڑی کے آنے سے میرا یہ خیال ہوا تھا کہ صوبہ دار میجر اور رجٹ کے اور
ہندوستانی غصہ تو کورٹ مارشل میں میرٹھ گئے تھے شاید آئے ہیں ملازم نے تھوڑی سی
دیر میں آکر کہا کہ اُس گاڑی میں تو اور بہت سے ہندوستانی میٹرٹھ سے آئے ہیں ان میں
سے کوئی بھی ہماری رجٹ کا نہیں ہے اس گفتگو سے میں فوراً یہ سمجھ گیا کہ یہ باغی سپاہی
ہیں۔ (سوال) اچھا گیارہ مئی کو کیا واقعہ پیش آیا؟

(جواب) گیارہ مئی کی صبح کو کوئی ۹ بجے نمبر کا ملازم دوڑا ہوا آیا اور کہا کہ لکٹنٹ ہانڈ نے
اطلاع بھیجی ہے کہ سوار دہلی آرہے ہیں۔ میں کپڑے پہن کر اُنکے پاس گیا۔ پھر میں اہرودہ

سوال کیا ہے۔ یہ دونوں لڑکیاں جس عسکری کی مریدہ تھیں مگر انھیں جس عقیدت بہت تھی
(سوال) کیا کبھی قیدی فوج کی محبت مددگار کے لئے قلعہ کے ماہر نکلاتا؟
(جواب) ہاں حملہ کے دو دن بعد یعنی ۱۴ ستمبر کو ماہر شاہ کھلی پالکی میں بیٹھ کر فوج کے ہمراہ یگرین
جائیکے لئے قلعہ سے نکلے تھے مگر قلعہ سے دو سو گرج کے ماحصل پر کوئی گھنٹہ بھر ٹھہر کر واپس گئے
اور فوج درخواست ہوئی۔

(سوال) ہرودشاہ کسوج سے ٹھہر گئے اور اس کے متعلق کیا خیالات تھے؟
(جواب) وہ فوج ملکہ انگریزوں کے شہر سے نکالنے کے لئے گئے تھے مگر چند سالہ لڑائی میں
مصرود تھے تو انکی محبت مددگار کے لئے ٹھہر گئے۔

(سوال) کیا ماہر شاہ عالم صاوق الاحار ملاحظہ کیا کرتے تھے؟

(جواب) چڑبے کی بات تو میں کچھ نہیں کہہ سکتا البتہ اور دیگر احار انکے پاس آیا کرتے تھے۔

(سوال) کیا ملوہ سے چند ماہ پیشتر دہلی کے مسلمانوں میں انگریزوں کے خلاف معمول سے زیادہ
حوش تھا؟ (جواب) مجھے معلوم نہیں۔

(سوال) کیا تم صاوق الاحار پڑھتے تھے؟ (جواب) میں نے کسی نہیں پڑھا۔
قیدی بے جرم سے انکار کیا۔

حسب عدالت

(سوال) کیا سولے مکدلال کے کوئی اور بہدو بھی حصہ عیسویوں میں شریک ہوتا تھا؟

(جواب) نہیں کسی اور بہدو ویرا سندر اعتماد نہ تھا۔

(سوال) کیا ملوہ کے بعد دہلی سے کوئی ایٹمی پاس فوج کو ملوہ کی ترغیب دینے کے لئے گیا تھا

اور اس وقت عداوت میں شریک نہ تھی؟

(سوال) بادشاہ کے خفیہ جلسوں میں کون کون شریک ہوتا تھا؟

(جواب) محبوب علیخان خواجہ سرا۔ وزیر اعظم۔ پیرچی حسن عسکری۔ وزیریت محل۔ بادشاہ بیگم ونی بیگم و آغا بیگم دختران قیدی و اشرف النساء زوجہ ثانی موجود ہوتے تھے اور جب کسی تحریر کی ضرورت ہو کر قتی تھی تو احسن اسدخان اور کابینہ مسیحی مکند لال کی نگرانی میں سکرٹری کے دفتر میں لکھی جا پا کرتی تھی۔

(سوال) نمبر ۲ و ۳ و ۴ بمقتل گواہ کو دکھائے گئے اس کے بعد اس سے پوچھا کہ تم خط پہچانتے ہو؟

(جواب) میں نہیں پہچانتا۔ یہ کاغذ صوبہ دار بخت خان کے دفتر میں لکھے گئے ہونگے اُن کے ہاں ایک مولوی اُن کا غزووں کو مرتب کر کے بادشاہ کی مہر لگائیے لیے لایا کرتا تھا۔

(سوال) کیا تم کبھی بادشاہ کے خفیہ جلسوں میں شریک ہوئے؟ (جواب) نہیں

(سوال) جب تم شریک نہیں ہوتے تھے تو تمہیں بادشاہ ایران کے پاس بھیجی جانیکی کیسے خبر ہوئی۔ (جواب) میں ملازم تو بادشاہ ہی کا تھا مگر محبوب علیخان کی خدمت میں رہا کرتا تھا اس لیے کبھی کبھی خفیہ حالات بھی معلوم ہوتے تھے۔

(سوال) کیا قلعہ میں عام شہرت تھی کہ حسن عسکری بادشاہ کے مزاج میں بہت دخیل ہے۔

(جواب) ہاں قلعہ ہی میں نہیں بلکہ تمام شہر میں شہرت تھی کہ حسن عسکری اور محبوب علیخان بادشاہ کے مزاج پر بہت حاوی ہیں۔

(سوال) کیا بادشاہ کی کوئی لڑکی حسن عسکری کی مزید تھی اور کیا ان ہی دونوں لڑکیوں میں سے تھی خلی بابت تم نے خفیہ جلسوں میں شریک ہونیکا ذکر کیا ہے۔

(جواب) بادشاہ کی بیٹی نواب بیگم زوجہ مرزا زماں شاہ حسن عسکری کی مریدہ تھی مگر اسے مرے

(جواب) یہ صرف ایک بات تھی جس سے یہ مشار تھا کہ اگر رار کھلے تو توت دیے کا موقع رہے کہ آپس میں نا اتفاقی تھی۔

(سوال) یہیں پورے قلعہ میں قید تھے وہ کس کے حکم سے قتل ہوئے۔

(جواب)۔ قیدی تین روز تک تو قید خانہ میں رہے جو تھے رو پیدل اور سالہ کے لوگ مرزا معل کے ساتھ مادشاہ کے پاس ان کے قتل کے لیے حکم حاصل کر کے عرص سے گئے بادشاہ اس وقت حلو تھا یہ تھے مرزا معل اور دست علی جاں اور گئے اور سپاہی ماہر کھڑے رہے کوئی نہیں سٹ کے بعد وہاں سے نکلے اور دست علی جاں نے ماوار ملکہ کہا کہ مادشاہ نے ان کے قتل کر لیا حکم دیدیا چاہیہ ماوتساہی ملار مولے خلی نگرانی میں قیدی تھے قید خانہ سے لاکر تھوڑے سے مامی سپاہی آپے ساتھ لیکر سب کو قتل کر دیا۔

(سوال) اس کے علاوہ یقین اور کیا ہے؟

(جواب) لطافتی شروع ہو جانے کے بعد جو شخص انگریزی سپاہی یا امر کو پکڑتا اسے دوپٹہ فی کس اعوام ملتا۔

(سوال) کیا کسی کوئی سپاہی یا امر قید ہو کر مدہ قلعہ میں آیا۔؟

(جواب) نہیں۔ (سوال) ملوہ سے پہلے کیا مسلمانوں نے کوئی سازش یا اتفاق کر لیا تھا؟ (جواب) مامیوں کے شہر میں گھسے ہی صرف چھوٹے درجے کے مسلمان اس سے بچے تھے اور غالباً پہلے سے کوئی سازش نہیں ہوئی تھی۔

(سوال) اعلیٰ درجہ کے مسلمان حلوہ میں شریک۔ تھے ان میں سے کسی کا نام ساو۔
مادشاہ اور کل شاہراہ تو ضرور شریک تھے۔

(جواب) جو کچھ میں نے کہا وہ ملوہ کے دل کی مات تھا بعد میں جو کچھ ہوا اسکا مجھے نام نہیں۔

بہادر شاہ اس ملک کے بادشاہ اور ان کا حکم بالاتر ہے۔ دوسرے دن ۱۲ مئی کو جب میرٹھ کے سوار اور دہلی کے رسالے ملے بادشاہ نے تخت پر بیٹھ کر وزیر محبوب علی خاں کو کل فوج کی دعوت کر لیا حکم دیا چنانچہ فوج میں شیرینی تقسیم ہوئی اور افسروں کو روپیہ بھی دیئے گئے ۱۸۷۲ء سے پیشتر بادشاہ خاص خاص موقعوں پر چاندی کے تخت پر بیٹھ کر جو دربار خاص میں رہتا تھا انعامات دیتے تھے مگر اس کے بعد ایجنٹ گورنر جنرل نے اس رسم کو بند کر دیا اور تخت کو اٹھوا کر بادشاہ کے خلوت خانہ کے نیچے والے راستہ میں رکھوا دیا ۱۲ مئی کو بادشاہ نے اسے شکا کر اس پر بیٹھ کر دربار کیا۔

(سوال) کیا ۱۱ مئی سے پیشتر فوج نے کچھ تجاویز بادشاہ کے سامنے پیش کی تھیں۔

(جواب) مجھے ان تجاویز کے کھلم کھلا پیش ہونے کی تو خبر نہیں البتہ شاہی دربانوں میں تذکرہ ہوتا تھا کہ فوج غنیمت بغاوت کر کے قلعہ میں داخل ہوگی اور بادشاہ کی حکومت پھر قائم ہو جائے گی اور قدیم ملازموں کے رتبے اور تنخواہوں میں اضافے ہونگے۔

پندرہویں دن کی کارروائی

اظہار کمند لال ناتمام۔ جج ایڈووکیٹ (ناتمام)

(سوال) بادشاہ کے کون کون ملازم یہ باتیں کرتے تھے؟

(جواب) نسبت علی خاں اور تمام آدمی یہی تذکرہ کرتے تھے۔

(سوال) بلوہ ہونے سے کس قدر پیشتر یہ باتیں ہوا کرتی تھیں۔؟

(جواب) چار روز پیشتر۔ (سوال) بمخالفے بیان سے تو یہ ظاہر ہوتا ہے کہ شاہ ایران سے

جو خط و کتابت ہوئی اس میں مرزا حیدر شکوہ بھی شریک تھے مگر معلوم یہ ہوا ہے کہ لکھنؤ میں نام

کرنے کے سبب بادشاہ ان سے ناراض ہیں اس کا کیا سبب ہو۔

اسکے بعد مرزا حیدر آباد کے بھائی لکھنؤ واپس چلے گئے اور بادشاہ کے دور دراز کے ایک عزیز مرزا نغف اور مرزا ملائی سپر مرزا مسر الدین سپر مرزا آغا حاکم کے ہاتھ اسی قسم کی تحریر بادشاہ کے پاس بھیجی۔ تین سال کا عرصہ ہوا کہ دہلی کے انگریزی سپاہی مراعلی اور محمد حاکم کے دربار سے بادشاہ سے ملنے کے لئے مرزا علی کا یہ کام تھا کہ حقدار و خواہش آئیں وہ بادشاہ کے روبرو پیش ہوں اور بادشاہ ہر ایک کو اس وقت ایک تحریر دیتے تھے جس میں پہلے آریالوں کے ماتر تیب نام ہوتے تھے اور ایک رومال بطور نشانی دیا جاتا تھا یا پختہ نقشہ جو رنر کو اس معاملہ کی اطلاع ہو گئی اصول لے لے حقیقات بادشاہ کو مع کر دیا کہ آئندہ انگریزی سپاہیوں کو اپنا مریدہ سائنس بادشاہ اور فتح میں تعلقات پیدا ہو سکی ہیں تاہم ہر سعادت سے میں روپوشتر حرارتی تھی کہ میرٹھ میں فوج حد کر دیوالی ہو مگر یہ معلوم نہیں ہوا تھا کہ حد کر کے وہ دہلی ہی میں آئیے۔ سارے سارے سب سے پہلے قلعہ کے گھر و کوں کے بیچے آکر کھڑے ہوئے اور انھوں نے بادشاہ سے کہا کہ ہم نے حقدار و انگریز میرٹھ میں تھے انھیں قتل کر دیا اور حقدار یہاں ہیں انھیں بھی قتل کر بیٹھے اور آپ باسے بادشاہ ہیں اور حقدار انگریز ہندوستان میں تھے سب تہ تیغ کر دیئے گئے۔ اصول لے یہی کہ تمام فوج آئندہ سے تابع فرماں ہو بادشاہ لے اس کا یہ حاکم یا کہ ٹھہرا یہی ارادہ تھا تو نگو ہر ایک مات کے لئے تیار ہوا چاہیے اور اگر تم تیار ہو تو اس معاملہ کے کل انتظام آپ ہاتھ میں لیں۔ یہ باتیں سو ہی ہر تھیں کہ معہ شہر میں گھس کے بادشاہ کے خاص ملازم اس کے پاس اور قادر وادخان ایک کامی لے مشرفرید کو قتل کر دیا اور پیدل سپاہیوں نے شاہی ملازموں کے استاد سے اسے لگا کر قلعہ کے مکان ریڈیٹر حکمران کا بھی حاکم کر دیا۔ اس کے بعد حرا انگریز شہر میں اس کے ہاتھ لگا قتل ہوا۔ اس دن یہ ٹھہڑا لپٹا کہ بادشاہ عالم سے اور

اس سرگزشت کی پہلے سے خبر تھی۔ ستمبر گزشتہ میں لفٹنٹ والبرٹ نے مجھے کہا تھا کہ
امام بخش صوبہ دار میجر نے کپتان رسل سے تذکرہ کیا تھا کہ اسی سے دو ماہ پیشتر سے
ہماری لینوں میں آدمی آیا جایا کرتے تھے اور سپاہیوں کو نجات پر آمادہ کرتے تھے
کپتان رسل توہ جون کو بادی سرے میں مارے گئے مگر امام بخش صوبہ دار میجر اب تک
میرٹھ میں ہے۔ میرے خیال میں کپتان رسل کو یہ خبر بعد بلوہ کے ملی۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو واپس ہونیکا حکم دیا گیا۔
مکند لال بادشاہ دہلی کا سکر عداالت میں طلب ہوا اور اسکو حلف دیا گیا

جرح جج ایڈوکیٹ

سوال کیا تھیں ہندوستانی فوج کی نجات کی کچھ اصلیت معلوم ہے؟
(جواب) کوئی دو سال پیشتر سے بادشاہ دہلی گورنمنٹ کی جانب سے بدل ہو گیا تھا اور
گورنمنٹ کی وقت اس کے دل سے جاتی رہی تھی۔ جسکی تفصیل یوں ہے۔ جب مرزا جید شکوہ
اور مرزا فرید پسران مرزا خان بخش پسر مرزا سلیمان شکوہ لکھنؤ سے گئے تو انھوں نے
حسن عسکری سے ملکر بادشاہ کو آمادہ کیا اور سمجھایا کہ ایک نامہ شاہ فارس کو بھیجا جائے اور
اُس میں یہ لکھا جائے کہ انگریزوں نے بادشاہ کو قید کر لیا ہے اور جس عزت کا وہ مستحق
تھا اسکی وہ عزت نہیں رہی اور ولیعہد کی تخت نشینی کی بابت کوئی آئندہ امید نہیں ہے
اور نہ یہ امید ہے کہ علاوہ ولیعہد کے اور کوئی شاہزادہ ولیعہد کیا جائے۔ اس خط سے
نشاریہ تھا کہ باہمی ملاقات و خط و کتابت قائم ہو جائے۔ شدید قنبر بادشاہ کا خاص سلیم
ملازم اس خدمت پر مامور ہوا اور اسکو محبوب علیخان کی معرفت سو روپیہ زادراہ کے لئے
دیگر مع خط ایران روانہ کیا اور یہ خط بادشاہ کے خاص سکر کے دفتر میں لکھا گیا تھا۔

اور کچھ مٹی مٹی وہ رگڑ رگڑ کر یو کو ماسائی۔ گریو صاحب کے پاس اُس قُب دو بویں
 اور سردی کے تئیں سو سپاہی تھے جو میرے حال میں اُس وقت تک فرماں بردار تھے
 مگر میرے وہاں سپردہ منٹ پہنچے کے بعد بازگشت ہوئی۔ سپاہیوں نے کہا ہم تمہاری
 حاکم کے ساتھ ہیں اور یہاں ہی سے اتر کر چھاؤنی والی سڑک پر پڑے اور لین کے قریب
 پہنچے پر ایک ایک دو دو کر کے ایسی کوٹھڑیوں میں گھس گئے اور حب میں نے اُس سے
 پوچھا کہاں جاتے ہو تو یہ جواب دیا پانی پیے جا رہے ہیں وہ اپنے ساتھ ہدیہ وغیرہ بھی
 لے گئے اچھے چپتے۔

یہ دیکھ کر میں ایسے حیمہ کے گارو کے پاس گیا اس وقت سات سے ہو گئے ہیں
 ہر چہ اپنے ساتھ ایک تریعی بی اہل سے کوئی آدمہ گھٹے ماتیں کرتا رہا مگر صرف
 ایک حوالدار میرا وردہ سپاہی میرا ساتھ لیے کے لیے تیار ہوئے۔ ہم اسی وقت چل پڑے
 مگر رات میں راستہ بھول گئے اور حب صبح کو دیکھا تو دہلی سے صرف چار ہی میل کے
 فاصلہ پر تھے۔ شہر سے کوئی تین میل کے فاصلہ پر روف کے کھتوں میں تین دن تک
 چھپے رہے حوالدار اور ایک سپاہی تو پہلی صبح کو اس بہار سے کہ ہم ہمارے لیے کھانا
 لے آئیں چلے گئے اور دوسرا سپاہی دوسرے دن چپت ہو گیا۔ میں مالا آخر تنہا
 ایک حقیر کے ساتھ کربال بھاگ گیا۔

رسول (تم نے) اُمئی کو یا اس سے قتل پاپی وح کو کس رنگ میں پایا کیا تمہارے رویہ
 سرزد ہندوستانی پیادگان کے سپاہیوں کو میرٹھ سے ماحیوں کے آنے کی خبر پہلے
 تھی۔ ماحی یا اس سے قتل مجھے اس قسم کے آثار ظاہر نہیں ہوئے مگر اُن
 کے واقعات دیکھ کر اور حوض میں لہجہ میں اُن سے یقین ہو گیا کہ ہندوستانی سپاہیوں کو

بھاگ کر وہیں جمع ہو گئے ہیں۔ میں نے اُس سے کہا کہ اُن سے جا کر کہہ دو کہ کشمیر دروازہ
 پر آجائیں اُنکے ساتھ کوئی انگریزی افسر نہیں تھا۔ حوالدار میجر نے مجھے کہا کہ چند سوار
 ہمارے ساتھ یہاں تک آئے اور سارے راستے ہمیں غدر کرنے کے لیے ورغلانے
 ہے اس کے بعد کچھ افسر اور سپاہی جا کر اُن لاشوں کو اٹھا لائے۔ میجر ریٹ کی ماتحتی میں
 نمبر ۷ اور کپتان ڈی ٹیشر کے تو چنانہ کی دو توہیں بھی آکر مل گئیں۔ دو بجے کا وقت
 ہو گا کہ میگزین کی طرف سے توپوں کے چھٹنے کی آواز آئی جو ساڑھے تین بجے میگزین
 اڑنے تک چھلکتی رہی۔ میں یہ میان کرنا بھول گیا کہ جو وقت ہم کشمیری دروازہ پہنچے
 تھے اُس وقت مٹر گیلوے نے خزانہ کی حفاظت کے لیے کچھ مدد مانگی جو میں نے اُنکے
 ساتھ کر دی۔ میگزین سے بچکر لفٹنٹ ولبی بھی ہمارے پاس بھاگ آیا اُس نے کہا ہانڈا
 نے صبح کو میگزین پر قبضہ کرنے کے لیے فوج کو بھیجا تھا مگر ہم نے انکار کر دیا اور جو چند انگریز
 وہاں تھے اُنکی مدد سے میگزین کی روک تھام کرتے رہے بالآخر دو بجے باغی زینے
 لگا کر اندر گھس آئے۔ ہم سب پانچ بجے تک کشمیری دروازے پر رہے کہ یکایک ہمارے
 قریب ہی سامنے سے ہندوؤں کی باٹھ چلی جس سے کپتان گورڈن اور نمبر ۷ کا لفٹنٹ
 ریولی تو فوت ہو گئے اور نمبر ۵ کے لفٹنٹ اوسبرن زخمی ہوئے۔ لائٹ کمپنی کے
 ایک سپاہی نے اپنے ہتھیار میرے شانے سے مار کر کہا بہتر ہے آپ چلے جائیں۔
 ورنہ کوئی گولی مار دیگا۔ میں نے جب دیکھا وہاں ٹھیکرنا بیکار ہے اور نمبر ۵ کے سپاہی
 بنے قابو ہو گئے ہیں تو میں وہاں سے چل دیا اور بعد میں نمبر ۷ کا ایک افسر بھی میرے
 ساتھ ہولیا۔ ہم بڑی سڑک کی راہ باؤٹے کو جا رہے تھے کہ لائٹ کمپنی کے اس سپاہی
 نے کہا کہ سڑک محفوظ نہیں ہے تم بنگلوں بنگلوں باؤٹے جاؤ۔ ہم نے اس طرح کیا

انھیں لے کر اور سرزمہ کے ہندوستانی پیدل کے افسروں کو گولیاں مار کر گرا دیا۔ میں نے
 دونوں کمپیوں کو مدد و قیں بھر نکالیا حکم دیا اور مدد و قیں بھری ہی جارہی تھیں کہ میں نے
 کرنیل رپلی کو کشمیری دروازہ سے باہر کئی جگہ سے دھکی ماسری میجر کے سہارے آتے
 دیکھا۔ میں مامیوں سے مقابلہ کی امید پر لگے ٹر ہالکر اُن میں سے ایک ہی لطرہ پڑا اور
 سرزمہ ہندوستانی پیدل میں سے جو کرنیل رپلی کے ہمراہ گئی تھی کوئی دکھائی دیا سرزمہ
 ہندوستانی پیدل کے صرف پچاس آدمی جو لٹھٹ پروکٹر کے ماتحت تھے آتے دکھائی
 دیئے کہتاں ولس نے کہا کہ اس اڑتیسویں پیدل سے اپنے سامنے کرنیل رپلی کو دھکی
 ہوتے دیکھا اور ماوحد کریل کی درخواست کرنے کے بھی آسموں نے اُس کے بچانے کی
 کوشش نہیں کی مسئلہ سپاہیوں نے بھی خائفانہ ایسا ہی کرتا دیکھا ہوا تھا میں نے سرزمہ پیدل
 کے چند مہروں کہتاں سمجھ کر کہتاں مروں و لٹھٹ اڈورڈس و لٹھٹ و اڈورڈس و لٹھٹ
 میجر کو گرجا کے معر فی حاکم ہوا پایا۔ توپوں کو قائم کر کے اڈورڈس کو مختلف ناکوں پر
 مقرر کر کے میں لٹھٹ و لٹھٹ سے کہا کہ چلو اُن افسروں کی لاتیں اٹھا لائیں مگر سپاہیوں
 نے منع کیا کہ ابھی کیا جلدی ہے ابھی تم وہاں نہ جاؤ سوار ضرور افسروں کی تاک میں رہو
 ہم جا کر اٹھا لائیں گے ہمیں کوئی کچھ نہ کہے گا۔ مگر وہ خود بھی اُس وقت نہیں گئے تھوڑی
 دیر کے بعد اڈورڈس و لٹھٹ اوسروں اور لٹھٹ ٹیلر جسکو شہر والوں نے دھکی کر دیا تھا۔
 جیسے آکر لے۔ ایساں انجلا بھی ہمارے پاس آگیا اور سب دم بخود کھڑے تھے کہ مارو
 وٹ کپسی کے ایک سوار نے آکر مجھے کہا کہ حوالدار میجر نے دیانت کیا ہے کہ ایک جرحٹ
 کس طرف جائیگی۔ میں نے اُس سے کہا کہ وہ کہاں ہے، جواب میں اُس نے کہا کہ سری
 ندی میں جس سواروں نے افسروں کی گولیاں رسائی شروع کیں تو سب جھانک کر

تو اسے دہلی میں دیدیے جانے تھے اور ایک ہزار اس کے خاندان والوں کو لکھنؤ میں ملتے تھے۔
اس کے علاوہ ڈیرہ لاکھ سالانہ اسے زمینوں اور مکانات کی آمدنی سے بھی وصول ہوتا تھا۔
قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

میر پٹر سن بنبر ہندوستانی پیادگان کی عدالت میں طلبی ہوئی اور باقاعدہ حلف دیا گیا۔
جرح جج ایڈوکیٹ

(سوال) کیا امی گزشتہ کو تم دہلی ہی میں تھے؟

(جواب) ہاں۔ (سوال) جو کچھ تم نے اس موقع پر مشاہدہ کیا بیان کرو؟

(جواب) امی کی صبح کو احکامات سنائیکے لیے پریڈ ہوئی اور حسب معمول بلا اظہار کسی علامت
بلوہ کے ٹیمس ہو گئی مگر نوہی بجے رجسٹری کی لکڑی پڑ ہوئی اور اسکو یہ حکم دیا گیا کہ دریائے
جننا کے کشتی کے پل پر جا کر ناکہ بندی کریں اور جو تیسرا سالہ میرٹھ سے آ رہا ہے اسے دریائے
کرنے سے روکیں۔ جب میں پریڈ میں پہنچا تو کرنل رپلی نے مجھے حکم دیا کہ دو کمپنیاں اپنی ڈگریٹیل
سپاہیوں کی اور نمبر کو لیاؤ اور وہاں دو توپوں کی نگرانی کرو مگر پہلے راستہ میں کپتان ڈی ٹی شبر
ملکر اور حکم بھی لے لینا۔ کپتان ڈی ٹی شبر نے مجھے کہا تم چلکر صدر بازار میں ٹھہرو میں ابھی
دو توپیں بھیجتا ہوں۔ پون گھنٹہ تک میں وہاں انتظار کرتا رہا مگر جب توپیں نہیں پہنچیں تو
میں نے لفٹنٹ وائبرٹ کو توقف کی وجہ دریافت کرنے کے لیے بھیجا اور خود جلدی کے سبب ٹیس
کمپنیوں کو ساتھ لیکر پل کی طرف روانہ ہو گیا۔ لفٹنٹ وائبرٹ نے آدھے راستے میں لے کر کہا کہ
ہندوستانی گولہ انداز ابھی نکالے گئے ہیں اور بہ توپیں ابھی آتی ہیں۔ پل کوئی ڈیڑھ میل ہوا
جو گا کہ توپیں بھی پہنچ گئیں۔ کشمیری دروازہ کوئی سو ہی گز رہ گیا ہو گا کہ کپتان ولس نمبر ۷
ہندوستانی سپیل نے جو اس ہفتہ میں افسر مبدان تھا مجھے کہا جلدی جاؤ باغی شہر میں

متعلق تمام عدالت کو کچھ اطلاع دے سکتے ہو؟

(جواب) علامہ فاروقی صاحب شاہ عالم ماڈل اسکول دہلی کی آنکھیں کھلیں اور اسکی سمیت میجر جنرل کی توہین میں مرہٹوں نے اپنا قانون پالیا جس میں حبس لارڈ لیک کے علی گڑھ قلعہ کر کے دہلی پر حملہ کیا اس وقت ماڈل اسکول کے اقتدارات شہر دہلی کے اندر ہی اندر تھے وہ نسل قیدی کے تھا۔ مرہٹوں نے دہلی سے چھ میل فاصلہ پر مقام پیش منجھ موج آرہے تھے کی مگر لارڈ لیک نے حملہ کر کے انہیں شکست فاش دی اور شہر اور قلعہ کو مرہٹوں سے بچا کر لایا اس وقت شاہ عالم نے انگریزوں کی سپاہ میں آئی کی درخواست کی اور یہاں ستمبر کو ۱۸۵۷ء کے واقعہ میں اور ریا دہ قابل یا دگار تاریخ ہو گئی ہے انگریزی موج شہر میں داخل ہوئی اس وقت سے ماڈل اسکول دہلی انگریزوں کے پیش حارس اور مرہٹوں کی قید کے نکل کر انگریزوں کی زیر حکومت میں آئے۔ جس وقت قیدی تھے دہلی پر مٹیا اسکے اقتدارات صرف قلعہ کی چار دیواری کے اندر تھے اور وہ محض اپنے ہی ملازموں کو خطامات اور خلعت عطا کر سکتا تھا دوسروں کے لئے اسے ممانعت کر دی گئی تھی۔ اور سولے سلطنت عالیہ کے کوئی لوکل عدالت اسکو کسی قسم کا اختیار نہیں دے سکتی تھی۔

(سوال) کیا قیدی کے لئے سلحا دیوں کی تعداد محدود کر دی گئی تھی؟

(جواب) قیدی نے لارڈ آکلینڈ سے درخواست کی تھی کہ مستند وہ مناسب سمجھے اس قدر سلحا دیوں کی تعداد رکھے کی اجازت دیکھئے۔ اب گورنر جنرل نے جواب میں حکم دیا تھا کہ مستند آدمیوں کی تعداد تمام اپنی پتوں سے دیکھئے سو رکھ لو۔

(سوال) ملود کے وقت قیدی کو کورسٹ سے کس قدر پیش منجھ تھی؟

(جواب) اس کے لئے ایک نوکر روپیہ مالہ کی پتہ منظور ہوئی تھی جس میں سے ماڈل اسکول

دسوال کیا تم نے اپنے قیام دہلی میں بلوہ کے متعلق ہندو اور مسلمانوں کے خیالات میں فرق پایا؟ (جواب) ہاں مسلمان غدر ہونے سے خوش تھے اور محرم میں میں نے مسلمان عورتوں کو اپنے مذہب کی کامیابی کے لیے خود دغا کرتے اور اپنے بچوں کو دغا کی تلقین کرنے سنا تھا اور ان دعاؤں میں انگلیزوں کو بددعا کیجاتی تھی۔

دسوال جب مسلمان اور ہندو دہلی میں یکجا تھے تو کیا ان میں مذہب کی بابت آپس میں کچھ جھگڑا ہوا تھا؟ (جواب) میرے نزدیک جب رسائے پہلے پہل شہر میں آئے تو ہندوؤں نے بادشاہ سے یہ عہد لے لیا تھا کہ شہر میں گاؤ کشی نہوگی اور اس عہد کی پابندی بھی ہوئی۔ جہانک مجھے یقین ہے بلوہ کے زمانے میں ایک گائے بھی ذبح نہیں ہوئی۔ بقر عید پر گاؤ کشی کے سبب جھگڑا ہونے لگا اور اس وقت مسلمانوں نے گاؤ ذبح نہیں کی۔ ۹ ستمبر کی صبح کو بھیس بد لکرا اور اپنے بچوں اور ملازموں کو ساتھ لیکر میں دہلی سے میرٹھ بھاگ گئی۔ قیدی نے جرح کرنے سے انکار کیا۔

جرح عدالت

دسوال (محققین کہاں سے معلوم ہوا۔ کیا محققین یقین ہے کہ ہندوستانی سپاہیوں یا دہلی والوں نے انگریزی عورتوں کی بہت بھرتی اور بھرتی کی۔ (جواب) ہاں گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

چھوہویں دن کی کارروائی۔ ۱۲ فروری ۱۸۵۷ء

مسٹر سی بی سائڈرسن کیشنر اور ایچٹ لفٹ گورنر عدالت میں حاضر ہوئے اور انھیں حلف دیا

جرح ایڈوکیٹ

دسوال جن وجوہ سے بادشاہ دہلی گورنمنٹ انگریزی کی رعیت اور نیشن خوار بنا اس کے

ہیں۔ قتل کے ایک گھنٹہ بعد معنی صاحب نے آکر شاہی گارو سے کہا کہ میں ماقیامہ پانچ
 قیدیوں کو دیکھا جانتا ہوں؟ انھوں نے ہیں ہماری جانوں کی حق جبری سائی اور
 کارروائیوں سے کہا کہ انہیں کسی محوطہ تک لیجاؤ مگر اس مات کا خیال رکھا کہ دن کے وقت
 نہ لیجا ماسا دا کوئی سپاہی یا شہری انہیں قتل کرے (مجھے یہ کہہ دیا ضرور ہے کہ ان میں
 بعض کو ہمارے عیسائی ہونی کا ستہ تعلق شام کو ہم پھر اپنے وردی کے مکان پر گئے اور
 آمیدہ مکمل کو اس علاقہ کے بھانیدار نے پھر یہیں قید کر لیا۔ مرا معل کے سامنے لے گیا
 تھا۔ دارے مرا سے کہا کہ عیسائی ہیں انھوں نے ہمیں دل رکھا جو اور مرا سے ہمارے
 پچاسی پر پچھانیکا حکم دیا مگر اڑتیسویں رعیت کے سپاہیوں نے انہیں ہمارے قتل سے
 مار رکھا اور ہم بیڑوں کی لڑائی تک وہیں قید رہے اسکے بعد اڑتیسویں رعیت کے سپاہیوں
 نے ہمیں رہا کر دیا۔ سپاہی جب شکست کھا کر وہاں سے شہر میں واپس آئے تو آدمی ماہر ساہ
 یہ کہے گئے کہ انگریزوں کے مقابلہ میں ہمارا کامیابی کی کچھ امید نہیں اس پر ہندو سپاہیوں
 نے انہیں شرم دلائی کہ اسی تو انگریزوں سے پہلی جی لڑائی ہوئی ہے اسی رتے پر اپنے
 درہ کے نیچے لڑنے آٹھے تھے۔ انھوں نے شے اسوس سے کہا کہ صورت واقعہ بدل گئی
 اور قہ ہے ان مسلمانوں پر جسوں نے ہمیں مدد کے ہمارے دھوکے میں رکھا اور
 اس مات پر سہ کر لے گئے کہ کیا واقعی انگریزی حکومت کا یہ مشار تھا کہ ہمارے مذہب میں
 حطل امارتی کرے۔ بہت سے ہندو سپاہیوں نے تو اس وقت یہ ظاہر کیا کہ اگر ہمیں
 اسی ماں بخشی کی امید ہو تو ہم پھر سرکاری ملازمت بخوشی اختیار کر لیں مگر مسلمانوں نے
 اسکے برخلاف یہ کہا کہ مادتاہی ملازمت انگریزی ملازمت سے درجہا بہتر ہے اور ہمیں یقین
 ہے کہ نواب اور مادتاہ کو مدد بھیجیں گے اور ہم انگریزوں پر فتح حاصل کر لیجئے۔

(جواب) ہم ابھی درزی ہی کے مکان میں تھے کہ یہیں نے ایک عرضی بادشاہ کے نام لکھی تھی
 اور اسکو اپنے پاس اس غرض سے رکھا تھا کہ بذات خود بادشاہ کو دونگی مگر جب لاہوری
 دروازہ پر گارو والوں نے مجھے قید کیا تو وہ درخواست بھی انھوں نے مجھے لیلیٰ اس میں
 میں نے یہ لکھا تھا کہ یہیں اور میرے بچے کشمیری مسلمان ہیں اس لیے مجھے اوروں سے
 علیحدہ کھانا دیا جاتا تھا اور بادشاہی ملازم بھی مجھے مسلمان سمجھ کر میرے ساتھ کھایا کرتے تھے
 پیر کے بلوہ کے بعد میں نے ارکان اسلام سیکھ لیے تھے اور اپنے بچوں کو بھی یاد کرا دیئے
 تھے اور ہم انھیں بخوبی ادا کر سکتے تھے۔ ہم مسلمان سمجھے جاتے ہی کی وجہ سے بچے
 ۱۶ مئی کی صبح کو شاہ کے خاص ملازم اور کچھ پیدل سپاہیوں نے آکر کہا کہ سولے پانچ
 مسلمانوں کے کل عیسائی باہر آجائیں۔ عورتوں اور بچوں نے یہ سمجھ کر کہ اب قتل ہونگے
 رونا پٹنا شروع کر دیا۔ انھیں تسکین دینے کے لیے مسلمانوں نے تو قرآن کی اور ہنڈوں
 نے جنبا کی قسم کھائی کہ تم قتل نہیں کئے جاؤ گے بلکہ ہم تمہیں اچھی جگہ لیجاتے ہیں اور جو آدمی
 اس جگہ رہیں گے وہ بعد میں میگزین جائینگے۔ یہ سن کر وہ سب باہر نکل گئے جہاں انھیں
 شمار کر کے جنگی تعداد مجھے معلوم نہیں مثل قیدیوں کے ان کے گرد رسی کا حلقہ ڈال کر لینگے
 یہیں خود تو نہ دیکھ سکی مگر مجھے معلوم ہوا کہ انھیں پیل کے درخت کے نیچے حوض کے پاس
 بادشاہ کے بیچ کے ملازموں نے تلواروں سے کاٹ دیا۔ اس قتل میں کوئی سپاہی شریک
 نہ تھا۔ انکے قتل کرنے کا کام بادشاہی ملازموں نے خود اس واسطے اپنے ذمہ لیا تھا کہ اگر ہم
 اللہ کافروں کو مارینگے تو ہمیں جنت میں درجے ملیں گے۔ اس بات کی خبر مجھے ایک مہترانی
 نے دی تھی اور بغاوت کے دنوں میں جب میں وہلی میں آکر رہی تو اسکی اور تصدیق ہو گئی
 قتل کے بعد ہی دو توہیں ملی تھیں جنگی بابت یہ مشہور ہوا کہ اس خوشی کے اظہار میں چھوٹی

شیہاں و ایک بچہ و مس کورٹ اور ایک لڑکی و مس شیر و مس کوچین و مس ایم ہیٹ و مس
 اے سیرسٹ و مس ایل بائیلی و مسٹر جڈ و مسٹار و مس ایلین ستار و مس اس ستار و مسٹر رابرٹس
 و لڑکا و مسٹر کرو و مسٹر سمٹھ کے علاوہ ایک مرد اور دو عورتیں اور بچے بھی تھے اُن کا نام
 محے یاد نہیں۔ ہم سب ایک تنگ تار کرے میں جس کا صرف ایک ہی دروازہ معاند کر دیئے
 گئے تھے معائنے تنگ نو دو مردان سیاہ کا معاملہ تھا اور جب کوئی سیاہی مافا یا عذابوں کو
 ڈر لے آتا تھا تو محو کہ ہم اُس ایک دروازے کو بھی سد کر لیتے تھے۔ سیاہیوں کی ہد و قیں بھری
 ہوئی تھیں اصداں پر سیگیں چڑھی ہوئی تھیں اور ہم سے مار بار پوچھتے تھے کہ اگر بادشاہ تمہاری
 خان بخشی کرے تو تم مسلمان ہو جاؤ گے؟ مگر بادشاہ کے خاص مسلح سپاہی حوان سپاہیوں کیا
 نے ہوئے تھے اُن کو مس کر تے تھے کہ ہمیں جانوں کی امید نہ دلاؤ ہم اسے ٹکڑے ٹکڑے
 کر دیے اور اُن کا گوشت چیلوں اور کون کو دیئے۔

جمعرات کے دن کچھ سپاہیوں نے اگر میوں سے کہا کہ ہم قلعہ میں سرگنگھا کرتے ہیں کہ
 اڑا دیئے ہیں کھانے میں بہت موٹی موٹی غذا ملتی تھی صرف دو مرتبہ بادشاہ سے عمدہ
 کھانا صحا یا تھا۔ اس دن اور کچھ نہیں ہوا بعد کے دن ایک سپاہی نے ایک میم دھانک مسٹیر
 سے آکر یہ پوچھا کہ اگر انگریزوں کو اختیار ہو جائے تو ہمارے ساتھ کیا کریں گے۔ حرجل حوالہ معوں
 یہ دیکر میا تم نے ہمارے غامدوں اور بچوں کے ساتھ کیا۔

دوسرے دن یعنی ۱۶ مئی سہ ماہی سے میرے اور ایک مسلمان بڑھیا کے جو بکرو
 کھانا دیتی تھی کل انگریزوں کو قید خانہ میں سے لیا کر قتل کر دیا۔

دسوال ہم کس طرح قاتی ہو کر کل آدمی قتل ہوئے اور تمہارے اور تمہارے بچوں کے ساتھ
 رہی کہنے کا کیا سبب تھا؟

دھیسائیوں کو قتل کر ڈالیں یا انھیں گھروں سے نکال دیں کہ راستہ میں ان کا فیصلہ کر دیں
 بالآخر یہ بات طے پائی کہ ہم اس شرط پر آمینہ نشام تک ہاں رہیں اُسکے بعد ہم وہاں سے
 چلے جائیں گے۔ مگر اُسی رات میرا مینٹشی میرے پاس میرے درزی کو لایا میں نے اُس سے
 دریافت کیا کہ تیری داستان میں کوئی اور ایسی محفوظ جگہ ہے جہاں ہم چھپ رہیں۔ اُس نے
 جواب دیا یہ سنا جاتا ہے کہ نواب احمد علیاں انگریزوں کو اپنے ہاں پناہ دے رہے ہیں میں
 آپ کو وہاں لیچاؤں گا۔ وہ نواب کی گاڑی لینے چلا گیا مگر واپسی پر اُس نے آکر یہ کہا کہ
 باغیوں کو انگریزوں کے نواب کے گھر میں چھپنے کا حال کھل گیا اور انھوں نے مکان پر
 توپیں لگا دی ہیں مگر اب میں آپ کو اپنے گھر ہی لے چلوں گا۔ اُس نے ایسا ہی کیا اور
 ہم اسی کے ہاں تھے کہ اُس نے یہ سنا کہ کچھ انگریز قلعہ میں گئے ہیں اور باوجود محبوس ہونیکے
 بادشاہ نے انکی جانوں کی ضمانت کر لی ہے اور مجھے یہ رٹے دی کہ تم بھی وہیں چلی جاؤ
 بدھ کی رات کو آٹھ بجے کے درمیان وہ ایک اور باغی سوار سسی قادر وادھاں کو اپنے ہمراہ لایا
 اور یہ دونوں بحفاظت ہمیں قلعہ میں لیگے۔ درزی نے کسی وقت ان کے ساتھ کوئی مہتری
 کی تھی اس لئے باغی نے ہماری حفاظت کرنے کی حامی بھری اور کہا کہ باوجود انگریزوں
 کے قتل کرنے کے متعلق باہمی قسم قسمی کے میں تمھارا ساتھ دیتا ہوں جب قلعہ کے لاہوری مسافر
 پر پہنچے تو شاہی گارڈ نے ہمیں قید کر لیا اور مرزا مغل کے پاس لیگے انھوں نے حکم دیا
 کہ انکو بھی اور انگریزوں کے ساتھ قید خانہ میں بند کر دو۔ اس طرح ہم ۱۳ مئی منگل کی رات کو
 وہاں گئے۔ جہاں تک میں خیال کر سکتی ہوں مرد و عورت اور بچے ملا کر کل انگریز ۴۶ سے ۵۰
 تک قید خانہ میں بونگے۔ میری اور میرے بچوں کی یاد کے موافق اُنکے نام یہ تھے۔ مس
 سکلی اور اُنکے تین بچے۔ مس گلن و مس ایڈورڈس و دو بچے مس ملائی اور دو بچے مس

مسٹر الذیل اور میرے اسکے گہروالوں سے پہلے سے ساسانی مٹی اُس کی سیوی اور لڑکیوں
 لے مجھے بڑی خاطر سے اُتروایا۔ ہم رات کے آٹھ بجے تک تو وہاں رہے اس کے بعد مرا
 عبداللہ نے کہا کہ میں تنگور یا وہ محوطہ جگہ یعنی اپنی ساس کے گھر پہنچا دیتا ہوں اُصول
 ہمیں وہاں پہنچا دیا اور میرا دوپہر پیہ پیہ پاس رہے دیا اور مجھے کہا اس وقت اُس کا بازار
 میں سے لیکر جانا مناسب نہیں صبح کو اپنے مٹی کو بھیج کر منگالسا۔ چایچہ میں صبح کو مٹی
 کو اپنے دو سو روپیہ اور کچھ چاہی کی پشتریاں لایکے لئے بھیجا مگر مرا عبداللہ نے اسکار کیا
 کہ میرے پاس نہیں ہے اور پھر دھکی دی کہ اگر تم میرے ساس کے مکان سے چلے گئے تو میں
 آدمیوں کو بھیج کر قتل کرادوں گا اور ایسا ہی ہوا کہ اُصول نے شام کو اپنے چچا اور چچا دیو
 کو بھیجا کہ اگر میں چلی گئی ہوں تو مجھے قتل کر دیں۔ میں نے اُن کے چچا کو تو نہیں دیکھا البتہ
 اسکے آدمیوں نے ہمارے قتل کے لئے تلواریں سوتھلی تھیں مگر میرے مٹی کی سیوی نے
 اُنہیں سخت لعنت ملاست کی اور کہا اگر مرا کی یہی جہاں لواری ہے اُصول کا یہی ارادہ تھا
 تو اُصول نے ایسے ہاں کیوں اُترے دیا۔ کیا یہ پناہ اور امن دیے کا وعدہ محض قتل
 کر کے لئے تھا؟ اور اُس نے یہ بھی کہا کہ اگر تمہیں اُنیں قتل ہی کرنا ہے تو پہلے مجھے
 قتل کر دو میں نے ان عیسائیوں کا نمک کھایا ہے اُنہیں اپنے ساس سے قتل ہوتے دیکھ کر
 اُس نے اُن سے طر آئے بھی کہا۔ میں سیدالی اور سیدہ ہوں مجھے بل کر ٹرانام یا دے گئے
 یہ اشارہ اُس نے اس لئے کیا تھا کہ وہ سیدہ مٹی اور یاوشاہ کا خاں مٹی تھا اور سیدوں نے
 آل مٹی یا سیدوں کو اندازہ قتل کیا تھا۔ اُصول نے اُسے جواب دیا کہ اگر ہم ایسا کریں تو ہم
 کا دوسرے سے مٹی میں گرچہ کہ ہے عیسائیوں کے قتل کا حتم ارادہ کر لیا ہے اور جو لوگ
 عیسائی ہیں ہم اُنہیں نصیحت کرتے ہیں کہ یا تو وہ عہد گھروں کو چھوڑ دیں کہ ہم اُنہیں

اس وقت آٹھ بج گئے تھے اور میرٹھ کے باغی دریاعبور کر کے اس کنارے پہنچ گئے تھے۔ اس کے بعد ان انگریزوں نے جو ہمارے مکان میں جمع ہو گئے تھے اور کھلی آندامع عورتا و مرد بچہ پیش سے زائد ہتھی دروازوں کی ناکہ بندی شروع کر دی اور عورتوں اور بچوں کو کوٹھے کے مکان پر بھیج دیا فونٹے کے قریب باغی پل عبور کرتے دکھائی دیے۔ ان میں بیشتر سوار تھے اور کچھ پیال اور یہ لوگ ہمارے مکان کی دیوار کے نیچے سے گزرے۔ جوب دریا واقع تھا اور ان میں سے کئی نے ایک انگریز پر جو حیت پر کھڑا تھا گولیاں اریں یہ جماعت پھر چلیانہ کی طرف غالباً قیدیوں کے رہا کرنے کے لیے چلی گئی۔ اسکے بعد ہی ہمارے معلوم ہوا کہ انھوں نے شہر میں گس کر جہاں کہیں انگریزوں کو پایا تہ تیغ کرنا شروع کر دیا۔ اتنے ہی میں ایک مسلمان جو ذات کارنگریز تھا تلوار کھینچے ہمارے مکان میں گس آیا۔ اسکی تلوار سے خون ٹپک رہا تھا اور زبان پر کلمہ توحید جاری تھا اور پکار رہا تھا کہ انگریز کہاں ہیں؟ مسٹر لون نے اُس سے پوچھا تو کون ہے؟ اور کیا چاہتا ہے اور جب اُس نے کچھ جواب نہ دیا تو اُسے گولی مار دی۔ یہی ایک شخص ہمارے مکان میں گھسنے پایا تھا بعد اُسکے پچاس یا ساٹھ ہمراہی دروازے کے باہر جمع ہو گئے۔ کوئی گیارہ بچے ایک مسلمان نے مس فون کو ہمارے مکان پر پہنچایا۔ چند شہر والوں نے اُسکے مکان کے اندر گھسکر مکان کو ٹوٹ لیا اور اُسکے سر کو سخت زخمی کر دیا تھا۔

تین بچے میگزین اڑے تھک کبھی سنتا وادانتا نہیں ہوتی کیونکہ مجھے میرے ملازموں نے کہا تھا کہ باغی تو ہیں لینے گئے ہیں۔ میں نے مسٹر الڈویل سے کہا مجھے اس مکان سے مع تینوں بچوں کے نکل جانے دو میں اور جگہ چھوونگی۔ ہندوستانی کپڑے پہن تینوں بچوں کو ساتھ لے ڈولی میں بٹیکریں بادشاہ کے پوتے مرزا عبداللہ کے مکان پر گئی۔

اور ان کو حلف دیا گیا۔

(جمع جمع ایڈوکیٹ)

دسوال کیا اہمٹی شہداء کو تم دہلی ہی میں تھیں؟ (دعابہ) ہاں

دسوال تم کہاں رہی تھیں اور چند دستانی رسالوں کے میرٹھ سے دہلی آئی کی صریح پہل
تم نے کہہ لی؟

(دعابہ) میں میرٹھ میں رہا کرتی تھی میں نے اہمٹی کو آٹھ نو بجے کے قریب سپاہیوں کے
میرٹھ سے دہلی میں آئی کی صریح تھی۔

دسوال تم نے جو کچھ اُس دن دیکھا بیان کرو؟

(دعابہ) میرے ایک ساتھی نے مجھے آکر کہا کہ میرٹھ میں جا کر کے سوار یہاں آ گئے ہیں
اور جو انگریز اہمٹیوں سے میں نے انکو قتل کر ڈالا اُس نے مجھے یہ بھی کہا کہ گاڑی میں
بیٹھ کر یہاں سے کل چلا جا بیٹھے کیونکہ اُنھوں نے یہاں بھی انگریزوں کے قتل کرتے کی
قسم کھائی ہے میں ساتھیوں سے باتیں کر رہی تھی کہ میرے پڑوسی مشرف نون نے اسکی
نقدیق کی اور مجھے کہا کہ میں مشرف نون سے ملنا چاہتا ہوں۔ ان دونوں کی یہ بات
ہوئی کہ ہمارا مکان بہت وسیع ہے گرد و فواح میں مقتدا انگریز ہیں وہ سب یہاں جمع ہو کر
حتیٰ الا مکان دسمہ کی کوشش کریں یا لگ آئے تک روک تمام کرتے رہیں اس کے بعد
مشرف نون دہلی اور مشرف نون دونوں قریب کے ہسپتال والے گارو کے پاس گئے اس
کار میں کل ہندوستانی سپاہی تھے ان دونوں نے ان سے ایسی محاطت کیا اسطے کہا
اور یہ بھی کہا کہ اس مدت کے معاوضہ میں لگ آجائے یہ انگریز متھاری ہر طرح دد کر بیٹھے
سپاہیوں نے عزاب دیا ناؤ اپنا دوست محو کرنا اور ہم اپنا ہمدوست کر لیں گے۔

(جواب) قیدی تو باقاعدہ نہیں پڑھا کرتا تھا البتہ کبھی کبھی شاہزادے اُس کا کچھ حصہ پڑھ کر شادیا کرتے تھے۔

(سوال) کیا کوئی شاہزادہ ایرانیوں کے متعلق مضامین بہت دلچسپی سے پڑھتا یا ان مضامین کو ضروری سمجھتا تھا اور ایرانیوں کے انگریزوں کو پس پا کر فی کی بابت رے زنی کیا کرتا تھا؟
(جواب) میں نے خود تو وہ اخبار پڑھا نہیں مگر سنتا ہوں اُس میں ایرانیوں کے انگریزوں کو مغلوب کرنے کے مضامین اکثر ہوا کرتے تھے اور شاہزادے اُن خبروں کو ضروری سمجھ کر وقت کی نگاہ سے دیکھا کرتے تھے۔

(سوال) کیا بلوہ سے پیشتر بالعموم مسلمانوں کا یہ خیال تھا کہ انگریزی حکومت قریب لافتمام ہے اور کیا شاہزادے اُنکے اس خیال کی تائید کرتے تھے۔
(جواب) میں نے کبھی یہ بات نہیں سنی۔

(جمع قیدی)

(سوال) تم نے یہ بیان کیا ہے کہ بادشاہ کی لازمت میں بارہ سو سپاہی تھے اچھا بتاؤ بادشاہی فوج کے حصوں کی وردی کیا تھی اور مختلف رجمنٹوں کے کیا کیا نام تھے۔

(جواب) پیادگان کی دو رجمنٹیں تھیں اور ہر ایک میں پانسو سپاہی تھے۔ بعض کی وردی سیاہ تھی اور بعض کی خاکی مگر گھڑیاں اور پیٹیاں سبکی سرخ تھیں وردیوں پر کوئی نشان آرائش نہ تھا جس سے مختلف درجوں کی تمیز ہوتی۔ تو بچانہ میں تقریباً چالیس آدمی تھے اُنکی وردی گہری نیلی مٹی اور گھڑیاں اور پیٹیاں سرخ اُنکی وردیوں پر بھی کسی قسم کا نشان زیبائش نہ تھا قیدی کے خاص گارڈ کا کوٹ سرخ اور گھڑیاں اور پیٹیاں سیاہ تھیں۔

مس آئڈویل زوجہ آگزیٹر آئڈویل پیش خوار گورنمنٹ عدالت میں طلب ہوئیں

ہو گئے مجھے یاد پڑتا ہے کہ میں نے محمد باقر علیہ السلام کے احار میں پڑھا تھا کہ مرزا صف قیدی کا معیتی
ایرانی صہار میں گیا تھا اور شاہ فارس شری حاضر تواضع سے پیش آئے تھے۔

(سوال) کیا یہ شخص ماوتاہ دہلی کی طرف سے گیا تھا؟

(جواب) مجھے خبر نہیں۔ البتہ اس شخص کا بھائی دو سال ہوئے بہت سے کاغذ لیکر کلکتہ گورنمنٹ
میں بھیجا گیا تھا۔

(سوال) جن عسکری بے حوشیدی قمر کو فارس بھیجا تھا اس کے متعلق تم کچھ اطلاع عدالت کو
دیکھتے ہو۔ یہ سہادت ہو چکی ہے کہ تم سے ہر اہم کام میں مشورہ لیا جاتا تھا اور عسکر قمر میں
تواور بھی اور ہیں یقین ہے کہ تمہیں اس معاملہ کی ضرورت ہے؟

(جواب) میں غلط فہمی کہتا ہوں میں نے کوئی مات نہیں دیکھی اور نہ اس میں غلط بیانی کی اگر میں
طالع ہوتا تو شاید مجھے ایسی باتوں کا سرو سہ کیا جاتا۔ بہت سی ضروری باتیں مجھے طاہر بھی
کیجاتی تھیں مثلاً بادشاہ کا اچھی موئی تاج محل کو طلاق دیا عداوت کی ڈومسی اور ادنی دہ کی
تھی اور جس سے ماوتاہ لے بعد میں تادی کر لی تھی۔ اس معاملہ میں اور سیر جہاں سخت کی تحت
نشینی کے معاملہ میں جو ضروری معاملات ہیں مجھے کسی ریلے نہیں لگتی۔ جو کچھ قیدی جو عسکری
اور شیدی میں ملے پایا اس کی مجھے اصلا خبر نہیں۔

(سوال) کیا بادشاہ نے ملوہ سے پتھر لے لیا اور کتات یا کسی اور دریلے سے
کپڑی کی مچ کے ہندوستانی ماسروں یا سپاہیوں سے ساز باز کی تھی؟

(جواب) نہیں میرے خیال میں تو ہوئی ہیں اور ممکن ہے کہ ہوئی ہو۔ مجھے اسکی اطلاع نہیں
(تیرہویں دن کی بھر پورائی) حکم جس عدالت میں طلب ہوئے اور انکو سابق ملع یاد دلایا گیا
(درج مع ایڈوکیٹ) (سوال) کیا قیدی ملوہ سے پتھر صادق الا حار بالعموم دیکھا کرتا تھا؟

(سوال) بادشاہ کے پاس کس قدر توپیں تھیں؟

(جواب) احتمال میں تو صرف چھ تھیں اگر کچھ غیر مستعمل ہوں تو مجھے انکی تعداد معلوم نہیں۔

(سوال) اسمی کے بلوہ کے دن یہ فوج کس طرح تعینات کی گئی تھی؟

(جواب) انکی تقسیم قلعہ کے دروازوں اور بڑے بڑے حکام کے مکانات کے گاروں میں تھی۔ ان سپاہیوں میں بیشتر تو وہ تھے جن کو پیشگی روپیہ مل چکا تھا۔ اور بعض ملازم تھے مگر مالہ نسخہ ہیں گھر بیٹھے پایا کرتے تھے۔

(سوال) اس قدر صحیح اور سچے قلعہ میں کیوں آئے اور کس واسطے مجھوس کیے گئے؟

(جواب) باغی انھیں اپنے ہمراہ لائے تھے جب انھیں قلعہ میں جگہ مل گئی تو ان قیدیوں کو بھی اپنے ساتھ وہیں لے آئے۔

(سوال) تمہاری اس سے کیا مراد ہے کہ اگر کسی نے انگریز یا میم یا بچے کو پکڑا تو اسکی خود مگرانی کی

(جواب) نہیں جس انگریز کو وہ پکڑ کر لائے اسکی اطلاع بادشاہ کو ہوئی اور اسے مطیع میں رکھنے کا حکم آیا

(سوال) انگریزوں کے مطیع میں رکھنے کی تجویز کس نے کی تھی؟

(جواب) بادشاہ نے خود باغیوں سے کہا کہ وہ عمارت بہت وسیع ہے اسی میں انھیں رکھو

(سوال) بلوہ سے بیشتر بادشاہی مسلح آدمیوں کا افسر کون تھا؟ (جواب) محبوب علی خان۔

(سوال) کیا اسمی کو ان میں سے کوئی میگزین پر حملہ کرنے گیا تھا اور کیا تھا تو کس کے حکم سے

(جواب) نہیں جو احکام میں نے سنے ان میں تو کسی کو وہاں جانی کا حکم نہیں ہوا اور نہ میرے

علم میں کوئی گیا مگر ممکن ہے جو لوگ شہر میں رہتے تھے ان میں سے کچھ یا کل گئے ہوں۔

(سوال) کیا بادشاہ کا کوئی ایلیچی اس وقت شاہ فارس کے پاس ہوا یا بیشتر گیا تھا؟

(جواب) نہیں۔ موجودہ زمانے کی بابت تو یہی کچھ نہیں کہہ سکتا۔ کوئی دو یا تین سال گزرے

لائق نہ تو انکی عمریں ہیں اور انہیں تجربہ ہے اور وہاں عہدوں کے ذرائع سے قہ
ہیں جس بہوہ قیوں بہت ماراں ہوئے اُس دن تو وہ ملتوی رہا مگر دوسرے دن وہ
مرامیڈ صومرا ہوتا اور شاہ اور مرزا عبدالقداد و چھدھو جی افسروں کو اپنی سعارش کے لئے لائے
اور انکا خزانہ کو کہاں لگائی اور رو دیاں دیدی گئیں۔

(سوال) ہم نے بیان کیا ہے کہ درخواست کرنے پر پادشاہ نے دو پاکیاں میوں کے ملائے
کے لئے بھیجی تھیں کیا عبادت شاہ کو مسٹر فریر اور کپتان ڈیکلس کے مرے کی حرگی تو
انہوں نے قانون کی گرفتاری یا سزا کے لئے کوئی حکم دیا یا نہیں؟
دعابہ) ہیں اُس وقت ایسی لے ترقیتی تھی کہ کچھ ہو سکتا تھا۔

(سوال) یہ تہادت گر رکھی ہے کہ بادشاہ کے خاص ملازموں ہی نے مسٹر فریر و غیرہ کو قتل
کیا تھا۔ کیا پھر بھی انہیں براہ تجواہ ملتوی رہی اور وہ ملازم رہے؟
دعابہ) میں نے کسی یہ نہیں سنا کہ بادشاہ کے ملازم بھی قتل میں شریک تھے مگر بلاستہد
کوئی اس جرم میں بر طرف نہیں ہوا۔

(سوال) کیا اس سے جملہ ای یہ مراد ہے کہ قانون کے امام عام طور پر مشہور نہیں ہوتے تھے
دعابہ) نہیں نہ عام طور سے انکی شہرت ہوئی تھی اور مجھے معلوم کہ کل کرنیوالے کون تھے۔

(سوال) کیا اسکی حقیقت میں کسی تحقیقات نہیں ہوئی؟ (دعابہ) نہیں۔ ہرگز نہیں۔
(سوال) ملوہ سے چیترا دشاہ کے پاس مسلح ملازم کس قدر تھے؟

(دعابہ) کل تقریباً بارہ سو۔ (۱۲۰۰)
(سوال) کیا یہ متعلق قسم کی مروج میں سے ہوئے تھے مثلاً تو بچا۔ ۱۰ رسالہ و پیدل و غیرہ میں؟
(دعابہ) ہاں وہ تو بچا۔ ۱۰ رسالہ و پیدل میں قسم تھے۔

نیچے اترے۔ یہی اور غلام عباس تو مذکورہ بالا پیغام پہنچا دیکھے بے سیدھے بادشاہ کی طرف
 گئے اور فریر صاحب پٹے ہوئے راستہ میں کھٹی ہوئی جگہ پر ٹھہر گئے۔ چھ مہینے اسی وقت
 بادشاہ کی اجازت حاصل کر کے میموں کے لانے کے لیے فوراً پاکیاں روانہ کر دیں اور
 توپوں کے لیے بھی حکم دیدیا۔ اتنے میں یہ خبر لگی کہ رسالے والے لاہور میں دروازہ سے
 قلعہ کے اندر گھس گئے اور مسٹر فریر کو قتل کر دیا اور اب کپتان ڈگلس کو قتل کرنے کے
 لیے اوپر چڑھے ہیں۔ بادشاہ نے یہ سن کر حکم دیا کہ قلعہ کے کل دروازے فوراً بند کر دیئے
 جائیں جس کا جواب انھیں یہ دیا گیا کہ اڑتیسویں ہندوستانی پیدل کے گارونے جس کی
 تعیناتی قلعہ کے دروازہ پر تھی دروازے بند نہیں ہونے دیئے۔ تھوڑی دیر کے بعد رسالہ
 کے کوئی پچاس سواروں نے دیوان خاص کے قریب گھوڑوں سے اتر کر جانوروں کو
 قریب کے باغ میں باندھ دیا۔ پیادگان بھی قلعہ میں گھس گئے اور انھوں نے بھی جہاں
 جگہ پائی بستر لگا دیئے۔ مجھے یہ نہیں معلوم کہ یہ پیادے کس رجٹ کے تھے مگر میرے خیال
 میں جو تین رجٹیں دہلی میں رہتی تھیں ان ہی میں سے ہونگے۔ اُس دن کوئی اجلاس نہ تھا
 مگر بادشاہ تین چار مرتبہ دیوان خاص میں جسکے سامنے باغی خمیہ زن تھے آئے۔ باغی تمام
 دن اور رات میں بھی جوق جوق قلعہ کے اندر آتے رہے۔ منبر پر ہر شام کو قلعہ میں داخل
 ہوئی مگر فوراً سلیم گڑھ پر قبضہ کرنے کے لیے چلی گئی اور وہاں دوسرے دن جو توپیں سگین
 سے لائے تھے میرٹھ سے آنے والی انگریزی فوج کو دہلی میں آنے سے روکنے کے لیے
 لگا دیں۔ تین شبانہ روز انگریزوں کے آئینکی خبریں ملتی رہیں اور باغی فوراً بجل بجا کرتا رہا
 تھے۔ ۱۲ مئی کو قیدی کے تین لڑکوں مرزا مغل، مرزا خضر سلطان اور پوتے مرزا ابو بکر نے
 درخواست کی کہ ہمیں فوج میں اعلیٰ مکان دیئے جائیں۔ یہی نے بادشاہ سے کہا کہ ان عہدوں

ایک جی حر کردا اور کہو کہ حسب ضرورت اس معاملہ میں کلمہ دانی کریں۔ مادی شاہ اٹھ کر مکان
 کے اندر چلے گئے اور میں دیواں خاص کے کمرہ میں آ گیا۔ غلام عباس اسی وقت کنتال
 ڈھگل کے ساتھ واپس آ گئے۔ کپتان صاحب نے آتے ہی تبادہ میں جا کر اُس سوار
 سے کہا یہاں سے چلے ماونا دساہ کامل ہے تمہارے عمل سے اُنہیں تکلیف ہوگی سوار
 یہ سکرور باج گھاٹ کی طرف چلے گئے۔ یہاں سے قلعہ کے جنوبی حصہ شہر میں آ گیا راستہ پر
 بادشاہ کو جب کپتان ڈھگل کے آنیکی خبر ہوئی تو فوراً ماہر اکراں سے ایسے علوت خانہ
 اویزار خاص کے درمیانی محس میں ملاقات کی۔ کپتان صاحب نے اُس سے کہا گھڑ سکی
 کوئی بات نہیں ہے یہ مادی و رابع ہو جاوے گا اور ہم آدمیوں کو دھمکا دینے سے اس حرص
 سے اُنہوں نے جانا چاہا اور دعا ست کی کہ جس طرح کے بچے کا دھارہ کھول دیا جائے
 تاکہ میں بچے جا کر سواروں کو سمجھا دوں بادشاہ نے کہا نہ تو تمہارے پاس تیغ ہے۔
 اور نہ مدق اور سیاہی ہتھیار بہد ہیں۔ تمہارا اُن گھوڑوں کے پاس تہا جانا طاعت غل جی
 اِس نئے کپتان ڈھگل اپنے قیام گاہ کو واپس چلے گئے۔ کچھ دیر کے بعد کپتان ڈھگل
 صاحب کا دارم پراں تعداد محسے اور غلام عباس کو ملائے آیا ہم اُس کے ساتھ کپتان حسنا
 کے پاس گئے اُنہوں نے مجھے کہا کہ میرے پاؤں میں سوج آگئی ہے۔ اس وقت مجھے ہاں
 ایک اور بھی صاحب تھے حکومت میں نہیں پہچانتا وہ ایک بنگ پر بیٹھے تھے اُن کے دائیں
 ہاتھ میں تلوار کا رم تھا کپتان ڈھگل نے کہا کہ دو پالکیاں مع کہاڑوں کے مسجد دک
 ہیں اُس میں شیکر بادشاہ بیگم کے پاس چلی جائیں اور انکی نگرانی میں رہیں، اسی وقت
 شرسائیں فریر نے کمرہ کے اندر کہا کہ بادشاہ کے ہاں سے دو توپیں اور توپیں لگا کر
 دھارہ پر لگا دو۔ پھر میں اور غلام عباس اور فریر صاحب کپتان صاحب کے ہاں سے

قید تھے اُنکے قتل کے لیے فوج نے استعداکی بادشاہ نے اُن قیدیوں کو فوج کے حاملہ کر دیا کہ جس طرح تم چاہو کرو اور بعد میں قیدی قتل کر دیئے گئے۔ دربار میں رگوسا دوسرا اور افسران و اخبار نویس حاضر تھے۔

(سوال) تم اُمئی کو دہلی ہی میں تھے۔ (جواب) ہاں میں دہلی ہی میں تھا۔

(سوال) جو کچھ تم نے اس موقع پر دیکھا ہو بیان کرو۔

(جواب) ۱۶ رمضان مطابق اُمئی کو صبح کے کوئی سات بجے اڑتیسویں ہندوستانی سپاہیہ رجمنٹ کے ایک ہندوستانی سپاہی نے دربار خاص پر پہنچ کر کسی دربان سے یہ کہا کہ ہندوستانی فوج نے سلطنت کے خلاف غدر کر دیا ہے اور باغی غمگین دہلی میں آیا چاہتے ہیں اور جو فوج میں رہے ہیں وہ کمپنی کی ملازمت ترک کر کے اپنے اپنے مذہب کے لیے لڑنیکو تیار ہیں میرا مکان قلعہ میں دربار خاص کے پاس ہی تھا اس لیے ایک مسلمان دربان نے مجھے اس واقعہ کی اطلاع کی۔ مجھے یہ اطلاع ہوئی ہی تھی کہ بادشاہ دہلی نے مجھے طلب فرمایا۔ میں فوراً وہاں گیا بادشاہ نے مجھے غرایا دو دیکھو زیر جھروکہ والی سڑک پر رسالہ آ رہا ہے میں نے دیکھا کمپنی کے باقاعدہ سواروں کو کوئی ڈیڑھ سو گز کے فاصلہ پر آتے دیکھا۔ اُن میں پیشتر تو رو دیاں پہنتے ہوئے تھے باقی ہندوستانی کپڑے زیب تن کئے تھے۔

میں نے فوراً بادشاہ کو راسے دی کہ جھروکے کے نیچے والا دروازہ بند کر دیا جائے۔

دروازہ بند ہوا نہی تھا کہ پانچ یا چھ سو ارب سمن برج کے نیچے والے دروازے سے پہنچ گئے بادشاہ محلات کے قریب ہی رہا کرتے تھے۔ سواروں نے غل مچایا تو وہاں ہی بادشاہ کی

ہمیں مذہب کے لیے مود دیا جائے، بادشاہ نے نہ خود جواب دیا نہ آدمیوں کو جواب دیا۔ بلکہ غلام عباس شمشیر الدو کہ کو یہ حکم دیا کہ کپتان ڈگلس افسر گار و قلعہ کو ان سواروں کے

حملہ آور تو سس بر سر ڈٹے قتل کر دیا مگر بعد میں معلوم ہو کر حقدار آدمی سک میں تھے
سب قتل ہو گئے۔ یہ واقعہ دن کے بارہ بجے ہوا۔

(سوال) کیا کل سب قتل ہو گئیں یا ان میں سے کچھ آدمی بھی لیگے؟

(جواب) وہ سب کی سب فوراً قتل کر دی گئیں۔ ان میں سے کوئی قید میں نہیں رہا۔

(سوال) کیا ننگ پر حملہ کے وقت تھی ماوتساہی مسلحہ ہراہی ساتھ تھی۔

(جواب) نہیں۔ (سوال) کیا بادشاہے ملوہ کے بعد ہی ملپے تئیں مطلق العنان مشہور کیا

(جواب) ہاں ملوہ ہی کے دن سہ پہر کو تین گھنٹے یہ ڈھنڈورا بجا کباب پھر بادشاہ کی حکومت
ہو گئی۔ قیدی بے طرح سے انکار کیا۔

(جمع وکالت)

(سوال) کیا تمہیں اس قدر عرصہ تک قیدیوں کے محبوس رہنے کا اند قتل کے لئے فائدہ
مقرر کر دیا گیا ہے؟

(جواب) نہیں مجھے دن و نون باتوں میں سے ایک کا بھی علم نہیں سیدی کو فاپسی کا حکم دیا گیا
علیم احسن الدرداں مکبرہ الت میں طلب ہوئے اور سابق ملک پرانے کے اظہار ہوئے

(جمع وکالت)

(سوال) کیا بادشاہ کے حکم سے ملوہ کے راہ میں کوئی رو رہا جو واقعات رکھا گیا تھا؟

(جواب) ہر روز نامچ تو حٹ مشہور ملوہ سے بہت قتل رہتا تھا۔

(سوال) اس وقت کو دیکھو اور تارو کرم اسکی تحریر کو پہچانتے ہو؟

(جواب) ہاں یہ روزنامچہ نویس کی تحریر ہے اور یہ ورق بھی بعد نامچہ ہی کا ہے۔

درمختار احمد درناپہرہ ایسی شخصیت (م) مادتاہ نے دیواں حاص میں دربار کیا ۱۹۴۹ء

(جواب) اس معاملہ میں حکم کی بابت تو میں نے کچھ سنا نہیں مگر بغیر حکم ایسا ہو نہیں سکتا۔
 (سوال) کیا عام طور سے یہ گمان تھا کہ بادشاہ نے ان مسمیوں اور بچوں کے قتل کا حکم دیا؟
 (جواب) اُس وقت تو یہ مشہور نہیں ہوا۔ البتہ آدمیوں کو یہ کہتے سنا تھا کہ قیدی پرسوں قتل ہونگے
 (سوال) کیا بادشاہ کے علاوہ اُس وقت کوئی اور اُن لوگوں کے قتل کا حکم دینے کا مجاز تھا۔
 (جواب) صرف بادشاہ یا مزارمعل ہی کے حکم سے قتل عمل میں آسکتا تھا۔ مجھے یہ نہیں معلوم کہ
 ان دونوں میں سے کس نے حکم دیا تھا۔

(سوال) تمہارے خیال میں اُس وقت کس قدر انگریز قتل ہوئے ہونگے کیا وہ قتل سے پیشتر
 باندھ دیئے گئے تھے؟

(جواب) میں تعداد نہیں بتا سکتا وہ ایک قطار میں کھڑے تھے اور اُنکے قاتل اُنہیں گھیرے
 ہوئے تھے مگر مقتولین میں زیادہ تعداد بچوں کی تھی اور وہ بندھے ہوئے نہیں تھے۔

(سوال) تمہیں معلوم ہے ان لاشوں کا کیا حشر ہوا؟

(جواب) نہیں۔ قتل کے بعد فوراً سیاہیوں نے آدمیوں کو قلعہ کے باہر نکال دیا اور میں نے
 لاشوں کی بابت کبھی کچھ نہیں سنا۔

(سوال) تم نے کیونکہ کے قریب بھی قتل ہوتے دیکھا؟

(جواب) ہاں مشربیر سفر ڈاؤن کی بیوی کو اپنی آنکھ سے قتل ہوتے ہوئے دیکھا جب باغیوں
 اور شہر والوں نے بنک پر حملہ کیا اس وقت میرے سفر ڈاؤن اور انکی سیم بیرونی وقر میں چھپ گئے
 مگر جب وہاں اُنکا پتہ چل گیا تو حجت پر بھاگ گئے۔ چونکہ مشربیر سفر ڈاؤن کے ہاتھ میں تلوار تھی اور انکی
 سیم کے پاس نیزہ تھا اس لیے کسی کی ہمت نہیں پڑی کہ سامنے کے زینہ پر سے اوپر چڑھ جائے
 ایک شخص نے یہ سلسلہ وہی کہ چکر کھا کر مکان کی پشت کی دیوار پر زینہ لگا کر چڑھنا چاہئے۔ ایک

میں سے شاہی حلوں آنکھ سے نہیں دیکھا۔ اللہ ایک موقع پر مرزا معل کمانڈر انچیف کی شاہی
 حلوں کی کیا تھا۔ قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو واپس حاکم دیا گیا۔
 حکام ہر کارہ عدالت میں طلب ہوا اور اسکو حلف دیا گیا
 (جمع احادیث و کیٹ)

(سوال) ماوسیٰ گرتہ میں حبس میں اور یہ قلعہ میں قتل ہوئے تو کیا تم دہلی میں تھے اور تھے
 انہیں قتل ہوتے ہوئے اپنی آنکھ سے دیکھا تھا۔

(جواب) ہاں میں دہلی ہی میں تھا اور میں نے اپنے سامنے انہیں قتل ہوتے ہوئے دیکھا۔
 (سوال) ہم نے اُسے قتل ہوئے کی حریفی پہل کب تھی؟

(جواب) میں نے قتل سے دور رہی تھی۔ لوگ کہتے تھے دو دن میں انگریز قتل کر دیئے
 جائیں گے مگر یہ یاد نہیں کہ میں یہ حشر نہی تھی۔ جس دن قتل ہو گیا قلعہ میں دن کے دس بجے
 آدمیوں کا ٹھٹھا لگا ہوا تھا۔ میں بھی ایک بھیڑ کے ساتھ قلعہ میں گھس گیا۔ حبیبیہ بھی میں
 پہنچا تو وہاں کل قیدیوں کو ماوشاد کے خاص مسلح آدمیوں اور اعلیٰ پایہ داروں سے گھرا ہوا
 دیکھا قتل کا اشارہ ہوتے تو میں نے دیکھا نہیں۔ گاہا آدمیوں نے یکدم تلواریں کھینچ کر
 قیدیوں کو ہارٹک مارا کہ ان میں سے ایک کو بھی ماتی رہوڑا قاتلوں کی تعداد سو یا ڈیڑھ سو
 ہوگی (سوال) کیا تم نے کسکو اُنکے چہرے کی کوشش کرتے دیکھا یا ساک کسی نے یاد تلو سے
 اُنکے ارہ میں معاش کی مو۔ ۱

(جواب) تو میں نے کسکو اُنکے چہرے کی کوشش کرتے دیکھا اور کسکو ماوشاد سے لکے
 اسے میں معاش کرتے تھا۔ (سوال) تم سب کو کہہ دو کہ ان لوگوں کے قتل ہو چکی حشر تیں
 دو ورثہ معلوم ہو گئی تھی کیا تمہیں یہ بھی معلوم ہوا کہ کسے حکم سے یہ قتل ہوئے؟

اسی طرح قلعہ میں واپس آ گئے۔ قلعہ سے روانہ ہوتے وقت اور واپس آئے کے وقت آپس
 آپس نوپوں کی سلامتی ہوئی تھی۔ (حج قیدی)

سوال کیا جانی رسائے میرٹھ سے آئے انہوں نے یہ کارروائی بادشاہ کے ایثار سے کی
 یا پانچول سے؟ (جواب) مجھے اس کے متعلق کچھ خبر نہیں۔

سوال تم نے اس مکان کے متعلق جس میں میں اور بچے رکھے گئے کل یہ بیان کیا تھا
 کہ وہ بادشاہی مفتی کے ہستمال میں تھا۔ اور اب میں یہ کہتا کہ معتز آدمی کے لیے ایسی جگہ
 تعمیر یا جلنا باعث تنک ہے۔ یہ بیان کیسے ایک دوسرے سے موافق ہو سکتے ہیں؟

(جواب) بوجہ دفتر ہونے کے ہر کس و اکس اور فی و اعلیٰ و ہاں جایا کرتا تھا اور یہی وجہ ہے کہ
 مشنر شخص کے رہنے کے لیے مناسب نہیں تھا۔ مفتی صاحب کے رہنے کی جگہ نہ تھی بلکہ یہ
 انکا دفتر تھا۔ گواہ کو واپس جانے کا حکم ہوا۔

چنی الی بساطی عدالت میں طلب ہوا اور اس کو حلف دیا گیا۔

(حج ایڈوکیٹ)

سوال کیا ۱۱ و ۱۲ مئی گزشتہ کو تم دہلی میں تھے؟

(جواب) ہاں ان دونوں تاریخوں پر میں دہلی ہی میں تھا۔

سوال کیا ان تاریخوں میں سے کسی تاریخ پر بادشاہ کے خود مختار ہو میکا ڈھنڈ وراٹھا تھا۔

جواب ۱۱ مئی کو آدھی رات پر قلعہ میں بیس ضرب توپ فیر ہوئی تھیں یہ آواز میں نے اپنے گھر

پر سنی تھی اور دوسرے دن دوپہر کو اس بات کا ڈھنڈ وراٹھا تھا کہ ملک پھر بادشاہ کے قبضہ

میں آ گیا۔ سوال کیا یہ بادشاہ ہاتھی پر بیٹھ کر نکلے تھے تو ان کا شاہی جلاوس تم نے

اپنی آنکھ سے دیکھا تھا؟ (جواب) نہیں بلکہ اس کے چند ہی روز بعد میں نے قلعہ کو چھوڑ دیا تھا

اُٹھے ہی کو تئیں تو میں وہاں جا کر اُس جاگروہوں سے جنگی وہاں نوکری تھی ملا تو معلوم ہوا کہ
۵۲ انگریز قتل ہوئے ہیں اس وقت لاشیں ایک دائرہ میں زمین پر پڑی تھیں۔

(سوال) اُن میں مردوں کی لاشیں کتنی تھیں؟

(جواب) صرف پانچ یا چھ پور توں اور بچوں کی تھیں۔

(سوال) یقین معلوم ہے کہ بعد میں اُن لاشوں کا کیا ہوا؟

(جواب) اُن حکم شاہ انھیں دریا میں غرق کر کے لئے گاڑیوں میں بھر کر سلیم گڑھ کی طرف گئے

(سوال) قتل کے بعد کیا خوشی میں تو میں میر ہوئی تھیں؟

(جواب) نہ تو میں نے اپنے کان سے سا اہر کسی سے سنا کہ تو میں چھوٹی تھیں۔

(مارہویں دن کی کاہروائی)

(سوال) کیا تم عدالت کو اور انگریزوں کی مایت حشر کے اور مقامات میں قتل ہوئے ہو اُن اطلاع

دلیکے ہو؟ (جواب) جو کچھ میں اور پر بیان کر چکا ہوں اُسکے علاوہ میں سے کوئی قتل نہیں دیکھا

البتہ انصاف کے ساتھ کہ کشن گڑھ میں کوئی ۱۵ انگریز جنگ اُسکے پاس گولی ماروت رہی اپنے

بچا تے رہے یہ سامان ختم ہو گیا تو انھیں تہ حلوں میں سے لاکر چند مسلمانوں نے مامی

سواروں کے ساتھ ملکر قتل کر ڈالا۔

(سوال) کیا دہلی میں بادشاہ کے اختیارات تہر ہوئے تھے اور اگر ہوئے تو کب ہوئے سے

(جواب) اسی کو بادشاہ نے دکانوں کے کھولنے کے لئے دھندلہ اٹھایا اور دودوں بعد

باتی پر سوار ہو پیدل رات وچہ تو میں اور اپنے مسلح ہمراہیوں کے ساتھ قلعہ سے ماہر پہلے تھے

یہ کارروائی دوکانیں کھولنے کے لئے ہوئی تھی۔ وہ ٹرے بازار کے اُس حصہ تک گئے تھے

جہاں مکانات ہر دو جانب بالی صورت میں سے ہیں۔ اور جس تاں و شوکت سے پہلے تھے

(سوال) پھر کون لوگ رہتے تھے؟ (جواب) کچھ حصہ عمارت تو رومی خانہ تھا جس میں ملزم بادشاہ کی طرف سے قید کیے جاتے تھے۔ (سوال) اگر حفاظت کیجاتی تو کیا میں اور نیچے اُس میں محفوظ رہ سکتے تھے۔ یا وہ جگہ کھلی ہوئی ہے کہ جس کا جی چاہے گھس سکے۔

(جواب) نہیں وہ کھلی جگہ ہے نہ تو کسی قسم کی حفاظت ہے اور نہ اُسکی چار دیواری ہے۔

(سوال) کیا اگر کوئی معمولی عزت کا ہندوستانی اُس جگہ رکھا جاتا تو وہ اس میں اپنی ہتک عزت خیال نہ کرتا؟ (جواب) ہاں قطعی وہ وہاں رہنے میں اپنی بے عزتی اور سبکدوشی سمجھتا۔

(سوال) کیا قلعہ میں یہی ایک جگہ خالی تھی جس میں میں اور نیچے رکھے گئے؟

(جواب) قلعہ میں عمارت کی کمی نہ تھی جس میں میں اور نیچے باسائش رہ سکتے۔

(سوال) کس کے حکم سے انگریز قتل ہوئے؟

(جواب) بادشاہ کے حکم سے اور اُس کے سوا اور کون ایسا حکم دے سکتا تھا۔

(سوال) کیا تم نے بادشاہ کے کسی لڑکے کو اس قتل کا تماشا دیکھتے ہوئے دیکھا؟

(جواب) اُس جگہ بڑا جوم تھا میں نے اُن کا خیال نہیں کیا۔ البتہ مرزا مغل کی چھت پر کچھ آدمی

کھڑے تھے اور میں نے یہ بھی سنا تھا کہ وہ چلن میں سے یہ نظارہ دیکھ رہے ہیں۔

(سوال) کیا قتل سے پیشتر انگریزوں کو رسیوں سے جکڑ دیا تھا۔

(جواب) میں نے اس کا خیال نہیں کیا؟

(سوال) کیا قتل سے پیشتر انگریزوں کو رسیوں سے جکڑ دیا تھا؟

(جواب) میں نے اس کا خیال نہیں کیا۔ (سوال) کیا قتل سے پیشتر انہیں ایک قطار میں بٹھایا

تھا۔ (جواب) میں ہجوم کی وجہ سے اُس خاص مقام پر نہ جاسکا۔ مگر پولیہ میں رہا مگر قتل کے بعد

جب بھیٹر منتشر ہوئی اور لاشوں کے اٹھائے جانے کا حکم بادشاہ کے پاس سے آیا اور وہ

پیتھراس میں حاصل کردہ قلعہ کے متعلق حیرت ہوتی تھیں اور کبھی کبھی دیگر امور پر بھی بحث ہوتی تھی اس کا نام سراج الاحار تھا۔

(سوال) کیا کسی انگریز کے قتل ہو سنے کے موقع پر تم کبھی قلعہ میں گئے تھے۔

(جواب) میں گیا تھا مگر گیارہ مئی کے ملوہ کے پانچ یا چھ روز بعد میں نے قلعہ میں ایک مسافر عظیم ریا ہوئی حیرت یہ سکڑ میں وہاں گیا اور قلعہ کے اندر راہ دہلی دروازہ حدید محل کے پاس پہنچ کر میں نے شاہی مسلح دستکاروں اور باغی سپاہیوں کو قرینا ساٹھ نو یا دس بے انگریزوں کو قتل کرتے دیکھا ایک شاہی ملازم سے مجھے دیکھ کر یہ کہا کہ تو انگریزوں کے لئے حیرت جمع کرتا ہے یا وہ ہے اگر آئندہ ایسا کیا تو تیرا ہی حشر ہو گا اس شخص کا نام تھیکا تھا اور قیدی کے بیٹے مرزا عثمان کی خدمت میں تھا۔

(سوال) یہ انگریز کہاں سے لائے گئے تھے؟

(جواب) مجھے نہیں معلوم مگر میں نے سنا ہے کہ شاہی مطبع سے آئے تھے۔

(سوال) کسا شاہی مطبع اور آرام گاہ ایک ہی محس میں ہیں؟

(جواب) شاہی آرام گاہیں قلعہ کے ایک جانب ہیں اور مطبع محس میں انگریز محس تھے اس کے متقابل دوسری جانب اوراں دونوں کے درمیان میں دیوار خاص و دیوار عام کی عمارتیں ہیں اور ان کا حاصل ایک دوسرے سے دو سو یا ڈھائی سو گز ہے۔

(سوال) جس جگہ میں اور پے رکھے گئے تھے وہاں کس رتہ کے آدمی رہتے تھے؟

(جواب) اس جگہ ایک ماہ شاہی مولوی رہا کرتے تھے۔

(سوال) کیا اس سے تمہارا یہ مطلب ہے کہ جس جگہ میں اور پے قید تھے وہاں محرر اور رٹے

آدمی رہا کرتے تھے؟ (جواب) ہرگز اس قسم کے آدمی وہاں نہ رہتے تھے۔

ایسا مضمون یاد رہے جس سے اس بات کا یقین ہو؟

(جواب) مجھے کوئی خاص مضمون یاد نہیں جس میں مقابلہ دیگر مضامین کے زیادہ مخالفت ہو
مگر جو مضامین ایرانیوں اور روسیوں کے متعلق شائع ہوئے انکی تحریر ہمیشہ مخالفانہ رہی ہے
(سوال) کیا تم نے یہ بھی سنا تھا کہ ایک چٹھی اس مضمون کی مجسٹریٹ پاس پہنچی کہ کشمیری دروازہ
پر حملہ ہوئے والا ہے اور وہ انگریزوں سے چھین لیا جائیگا۔

(جواب) نہیں مجھے یاد نہیں کہ میں نے ایسی خبر سنی ہو۔

(سوال) کیا تمہیں چپا تپوں کے موضع موضع گردش دیئے جانیکا بھی کچھ حال معلوم ہو؟
(جواب) ہاں مجھے یاد ہے کہ بلوہ سے پیشتر چپا تپاں تقسیم ہوئی تھیں۔

(سوال) کیا ہندوستانی اخبارات نے بھی اس مضمون پر بحث کی تھی اور کی تھی تو اس سے
کیا مطلب ظاہر ہوتا تھا؟

(جواب) ہاں اس کا کچھ حوالہ ضرور تھا اور اس سے یہ خیال کیا گیا تھا کہ کسی آنیولے فساد کی
پیش بندی ہے اور علاوہ ازیں یہ بھی سمجھا گیا تھا کہ یہاں والوں کو کسی خاص مطلب سے
جس کا اظہار بعد میں ہوگا ایک جگہ اکٹھے ہونیکے لئے یہ چپا تپاں بطور نیوٹے کے تقسیم ہوئی ہیں
(سوال) تمہیں معلوم ہے انکی ابتدا کہاں سے ہوئی یا کہاں تک ہندوستانیوں میں سکا پرچہ تھا
(جواب) مجھے یہ تو معلوم نہیں کہ ابتدا انکی کہاں سے ہوئی مگر عام خیال پانی پت اور کرناں
کی طرف تھا۔ (سوال) کیا صادق الاخبار کی کوئی کاپی قلعہ والوں کے پاس بھی جاتی تھی۔
(جواب) ہاں قلعہ میں تو کسی کاپیاں جایا کرتی تھیں مگر یہ نہیں معلوم کسی معرفت جاتی تھی۔
(سوال) کیا بلوہ کے ایام میں قیدی نے کوئی عدالتی رسالہ نکال رکھا تھا؟

(جواب) ہاں ایک رسالہ نکلا کرتا تھا جو قلعہ کے اندر شاہی چھاپہ خانہ میں طبع ہوتا تھا۔ بلوہ

دسوال کیا کوئی ایسا ہندوستانی اخبار دہلی سے شائع ہوتا تھا جس میں انگریزوں کے خلاف
مضمون نکلتے ہوں؟ (جواب) ہاں حال الدیں ایک ہفتہ وار اخبار نکالتا تھا جسکے مضامین
قطعی انگریزی حکومت کے خلاف ہوتے تھے اس اخبار کا نام صادق الاخبار یا سچی خبریں تھا
(سوال) کیا یہ پرچہ پڑھتا تھا اور اسکی اشاعت بہت تھی؟

(جواب) دہلی شہر میں اصلاً ہر اسکی دو سو کاپیاں نکلتی تھیں اور یہ پرچہ چھپا ہوا ہوتا تھا۔
(سوال) کیا یہ پرچہ ہفتہ وار ہی نکلتا تھا یا خاص ضرورت کے لئے خاص طور پر بھی نکلتا تھا؟
(جواب) جسکبھی ضروری خبریں مل جاتی تھیں تو خاص طور پر بھی نکلتا تھا۔

دسوال کس لوگوں اور کس فرقوں میں اسکی زیادہ اشاعت تھی؟
(جواب) ملائمیر ذات ہر حادہ فرقہ میں اسکی اشاعت تھی۔

دسوال دہلی جیسے بڑے شہر کے لئے دو سو اخبار بہت تھوڑے ہیں کیا ہندوستانیوں میں
یہ معمول ہے کہ اخبارات سے کے لئے احباب ایک جگہ اکٹھے ہو جاتے ہیں اور ایک اخبار
کئی خاندانوں کے لئے کافی ہوتا ہے؟

(جواب) ہاں غریبوں کی یہ عادت ہے کہ ایسے اخبارات ایسے دوستوں اور عزیزوں کو پڑھنے
کے لئے دیدیتے ہیں۔ دسوال کیا صادق الاخبار دہلی کا شواہد تھا اور دیگر اخبارات
اس کا کیا تناسب تھا؟ (جواب) ہاں دہلی میں شواہد اخبار سمجھا جاتا تھا اور جو مضامین جن
میں سے اکثر انگریزی اخبارات کا ترجمہ ہوتے تھے، اس میں شائع ہوتے تھے مسلمانوں کو
بڑی توجہ سے دیکھتے تھے۔ دیگر اخبارات کے ساتھ اسکا تعلق میں نہیں تھا کہ اسکی کیا تھا
انگریزوں کو کہوں گا کہ مقابلہ دیگر اخبارات کے اسکی اشاعت بہت تھی۔

دسوال تم نے بیان کیا ہے کہ اسکی تحریر انگریزی گورنمنٹ کے خلاف ہوتی تھی یہیں کوئی

(سوال) تم نے پیشتر اُسکے پکارنے کی بابت کچھ نہیں کہا کیوں! کیا تم بھول گئے تھے؟
 (جواب) اس واقعہ کو اٹھ عہدینے ہوئے جو کچھ مجھے یاد آتا جاتا ہے بیان کرتا جاتا ہوں جب
 میں وہاں سے چلا اس وقت سوار دین دین پکار رہے تھے اور ہندوستانیوں کو یقین نہ
 رہے تھے کہ وہ کسی ہندوستانی کو تکلیف نہ دینگے۔

(سوال) تم گیارہویں سے پیشتر کس قسم کی خبریں شائع کیا کرتے تھے کیا کسی مضمون میں تم نے
 ہندوستانی فوج یا اُسکی فرضی بدولی کا تذکرہ کیا تھا؟

(جواب) میرے پرچہ میں عام مذاق کی اور وہ کل خبریں ہوتی تھیں جو میں چاہے ہوے پرچوں
 سے لیا کرتا تھا مجھے یاد ہے کہ چند موقعوں پر میں نے کلرکوں اور فوج کے باغیانہ خیالات
 کا تذکرہ کیا تھا۔ (سوال) کیا تم میں یاد ہے کہ تم نے کبھی ایرانیوں کے ہرات پر چڑھنے کا
 بھی اُس میں ذکر کیا تھا؟ (جواب) مجھے یاد نہیں کہ میں نے خاصہ کوئی تذکرہ کیا ہو مگر جو کچھ
 خبریں وہاں کے (ایران) متعلق شہر کے رسالہ میں جایران میں طبع ہوتا تھا ملتی تھیں ان میں
 نقل کر دیتا تھا۔ (سوال) اپنے چند ہندو گان کے سامنے خبریں تم خود پڑھا کرتے تھے یا
 تم کہہ سکتے ہو کہ کس قسم کی خبروں سے انہیں زیادہ دلچسپی تھی۔ کیا سپاہیوں کی بدولی کی خبریں
 زیادہ کان لگا کر سنا کرتے تھے۔

(جواب) ان خبروں سے ہندووں پر تو کچھ اثر ہوتا تھا البتہ ایرانیوں کے متعلق خبریں مسلمان
 بڑی دلچسپی سے سنتے تھے اور اس بات پر شیخی مارا کرتے تھے کہ ایرانی آکے چن کر نیگے چاں کریں گے
 یہی فوج کی عام بدولی اس سے بھی مسلمان ہی موثر ہوتے تھے اور بیشک جوش میں مجھ جیسے تھے
 (سوال) جس زمانہ میں ایرانیوں کے آئین کی افواہ تھی کیا روسیوں کی بابت بھی تذکرہ ہوتا تھا؟
 (جواب) ہاں دونوں کا تذکرہ ہوتا تھا۔ مگر پیشتر ذکر ایرانیوں کا ہوتا تھا۔

المنہ اول تناء فارس کے اعلان اور دوسرے اسالہ میں منگلوں کے حملے اور چینی وار
کارہ اس کے استعمال کے سبب فوج میں بددلی کی حشروں کی وجہ سے شہر میں بڑی اطمینانی
اور جوش پھیلا ہوا تھا۔

سوال کیا تم اپنا احار نکال کر تے تھے اور کس نام سے نکالتا تھا؟
دواہب ہاں میں ایک احار نکالتا تھا اور اس کا نام احار وئی تھا گو وہ اس نام سے یا کسی
اور نام سے مشہور تھا کیونکہ اس میں محض تصحیل معصا میں ہوتی تھی۔ میں روماء حشر قلی
لکھ کر اپنے چہرہ و ہند گاں کو سیا کرنا تھا۔

سوال کیا تم نے اکٹھا کرتے مانتے تھے اور کیا اس وقت تمہارے پاس کوئی اسکی کاپی ہے
دواہب میں نے قتل و بعد اعداد اصل کا عدات کو قاعدہ تھی کر دیا تھا اور گیارہ مئی تک کے
احبارت کا ایک ویولہ میں جس وقت تاج پٹی دواہب فتح ہوئی تو مد کشور کی مدد سے حاکمی
اس میں باقی تھی اسے یورا کو کے کل عدات میں نے کریل میں دہلی کے وحی گورر کے
حوالہ کر دئے میں جنوں نے اس کا ترجمہ کرایا تھا۔

سوال کیا یہ مئی کو جمعہ کے کسٹہر سوار شرفریہ کے ہمراہ تھے؟
دواہب ہاں میں سمیت اس گارو میں مائیں یا تئیں آدمی تھے حملہ کے وقت لٹا ہوا
شرفریہ کے ہمراہ تھے۔

سوال تمہاریاں کر چکے ہو کہ اوحدو قاعدہ مرتب ہو سکے یا بیچ یا عید سواروں کے پیچھے پر
وہ سب جاگ گئے تھے اس سے تمہاری کیا مراد ہو گیا انہیں پہلے سے اس واقعہ کی اطلاع تھی؟
دواہب میری رائے میں انہیں پہلے سے اس کا کچھ علم تھا مگر باغیوں کی بوس دیں کی آواز
سے مجھ والوں کو کالت یہودی فرید صاحب کو چوڑا نا پڑا۔

کے تھانہ کے افسر دوم کو ساتھ لیکر دروازے پر چڑھے۔ تھوڑی دیر کے بعد فریر صاحب نے
 نیچے اتر کر جمہور والے سواروں کو درست کیا اور اسی طرح پولیس کے کچار کو مرتب کر کے تلواریں
 نکالنے اور اس جگہ کی حفاظت کرنے کا حکم دیا۔ مٹھا اسی وقت سات سوار اور دو اونٹ سوار
 دریا گنج سے قلعہ والی ٹرک پر سرپٹ دوڑے ہوئے آئے اور پتول کے نشانہ کی حد پہنچ کر
 سب نیک نحت انگریزوں پر فیر کر دیا۔ یہ حال دیکھ کر تمام بھیڑا دھڑا منتشر ہو گئی اور میں بھی
 گھر چلا آیا۔ مگر چلنے سے پیشتر اتنا ضرور دیکھا کہ جمہور والے سوار کچھ مزارع نہیں ہوئے بلکہ
 فریر صاحب کو چھوڑ کر جس طرف سے یہ سوار آئے تھے اسی طرف فوراً بھاگ گئے۔ اسکے بعد
 شام تک میں گھر سے باہر نہیں نکلا اور اس دن کے اور حالات مجھے معلوم نہیں۔

(سوال) جب تم کلکتہ دروازہ پہنچے تو کیا وہاں پہلے سے بہت آدمیوں کی بھیڑ تھی؟
 (جواب) انگوری باغ والی تھوڑی سی زمین پر اس وقت وہاں کم از کم چار سو یا پانچ سو آدمی ہوئے
 (سوال) اس وقت کیا ہوا؟

(جواب) شاید نو بجے ہونگے۔ مگر میں ٹھیک وقت کا اندازہ نہیں کر سکتا۔

(سوال) جبکہ وہاں بکری کا سامان کچھ نہ تھا پھر کس لیے اس قدر آدمی وہاں جمع تھے؟
 (جواب) غیر معمولی طور پر دروازے کے بند ہونے سے لوگوں میں ہل چل مچ گئی تھی اور اسی وجہ
 سے وہاں اس قدر آدمی جمع ہو گئے تھے بھیڑا سوجہ سے اور بھی ہوئی دھوبی دروازہ کے
 بند ہو جانے کے خوف سے دریا پر سے چلے آئے تھے۔

(سوال) جب تم اخبار نویس تھے تو ملک و ہرات کی خبر رکھتی چاہیے تھی۔ کیا تمہیں یقین ہے کہ
 شہزادوں کو ایک یا دو دن پہلے بھی یہ خبر نہ تھی کہ گیارہ تاریخ کو کیا ہوگا؟
 (جواب) گیارہ مئی والے بلوہ کی جو کچھ پہلے سے ساز باز ہوئی ہو اس کی مجھے اصلاً خبر نہیں تھی

دعوائے وہ عبادتخار کے برابر والے راستے سے گئے تھے۔

سوال کیا قیدی نے گورنمنٹ انجیری کی ماتحتی میں رعایت ہو سیکا اظہار نہیں کیا تھا؟
 جواب ہیں اسکا اشارہ گورنمنٹ کی طرف نہ تھا بلکہ اُس حایتوں کا تھا جو کپتان ونگل
 نے اُس کے ساتھ کی تھیں اور جس کا تذکرہ اُس نے کیا تھا۔

سوال کیا کپتان ونگل نے محروکوں کے نیچے حاکم باغیوں سے باتیں کر سکی ہستہ
 قیدی سے نہیں کی تھی اگر ہاں ایسا نہیں کیا تو پھر قیدی کو اُس کے ارادہ سے کیسے جڑی
 جواب اس واقعہ کو دیکھیں گے کہ مجھے اسی طرح یہ بات یاد نہیں البتہ کپتان ونگل
 نے اپنے کے دربارہ کھولنے کی عمارت ظاہر کی تھی۔

جارج مالے کے سب اس اظہار کو آئندہ دن کے گیارہ بجے تک ملتوی کیا۔

گیدھویوں کی کامدائی۔ لقیہ اظہار کش سنگہ چہر اسی

سوال کیا اسی شہداء کی صبح کو تم دہلی میں تھے؟

جواب ہاں میں گھڑی رہتا تھا۔ سوال کیا تم نے سپاہیوں کو اُس دن میرٹھ سے آتے
 دیکھا تھا اگر دیکھا ہو تو جو کچھ تم جانتے ہو سیاں کروا

جواب ہیں میں نے اپنی آنکھ سے تو نہیں دیکھا۔ مگر میں نے یہ سنا کہ شہداء کے
 مدحورے ہیں تو میں تہا تادیکھنے کے خیال سے ماہر نکل آیا اور حب میں چاندنی چوک
 میں بیجا تو نہیں کاٹرا اور دکان میں مدکار ہاتھا۔ اسکی ربانی یہ بھی معلوم ہوا تھا کہ سرتیرو
 فیلڈ شکاں صاحب بھی دکان میں مدکراتے پھر رہے ہیں۔ میں آدمیوں کے حول کیساتھ
 دکان گیارہ گیارہ ستر فرید اور چارپای اور صاحب لوگ کھڑے تھے۔ ستر فرید کا جھروالا
 سوار کھڑا رہے ہوا تھا فرید صاحب ایک اور صاحب اور تریف المی کو تو ال ستر فریدی

تاریخ سے جنگ میں جوہ کے کٹرہ سے دہلی واپس ہوا کبھی قلعہ میں نہیں گیا۔ مجھے یہ بیان
 کر دینا چاہیئے حملہ کے وقت اس غول کا سر گروہ اڑتیسویں ہندوستانی پیدل مسلمان
 حوالدار تھا جسکی تعیناتی قلعہ کے لاہوری دروازہ پر تھی۔ اس سے زیادہ مجھے کچھ اور
 نہیں معلوم۔ قیدی نے جرح کرنے سے انکار کیا اور گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔
 کشن سنگھ سرکاری چہر اسی عدالت میں طلب ہوا اور اسکو باقاعدہ حلف دیا گیا
 (جرح جج ایڈوکیٹ)

(سوال) تم گیارہ مئی گزشتہ کو کیا دہلی میں تھے؟
 (جواب) ہاں میں کپتان ڈگلز کی اردلی میں تھا۔
 (سوال) جب کپتان ڈگلز شاہی مکانات کی طرف باغیوں سے جھروکے کے نیچے
 باتیں کر نیچے مقصد سے گئے تو کیا تم وہاں موجود تھے اور کیا کپتان ڈگلز نے اس وقت
 بادشاہ سے باتیں کی تھیں؟

(جواب) ہاں میں اس وقت وہیں تھا اور کپتان ڈگلز اور بادشاہ سے کچھ باتیں بھی ہوئی
 تھیں اور بادشاہ نے کپتان صاحب کو باغیوں سے نیچے جا کر باتیں کرنے سے منع بھی کیا
 تھا اور کپتان صاحب سے جاتے وقت یہ بھی کہا تھا کہ اگر قلعہ کے دروازے بند بھی کر دیئے
 جائیں تو اس کے ملازموں کی آمد و رفت بند نہ کی جائے۔

(سوال) جس وقت یہ باتیں ہوئیں بادشاہ اور کپتان ڈگلز میں کتنا فاصلہ تھا؟
 (جواب) یہ باتیں چلتے چلتے ہوئیں بادشاہ اس وقت اپنے عبادت خانے کے دروازہ پر کھڑے
 تھے اور کپتان صاحب اور بادشاہ میں صرف چار قدم کا فاصلہ تھا۔ (جرح قیدی)
 (سوال) کپتان ڈگلز واپس دربار خاص کے پاس سے گئے تھے یا کسی کو راستے سے؟

کھڑے دوڑے آئے سواروں کے آلیکا اعلیٰ جیگیا۔ انگریزوں کے پاس پہنچے ہی اُن
 میں سے ایک نے بچس صاحب کے ناز ویر گولی ماری دیگر سواروں نے بھی میر کئے مگر
 سب خالی گئے اس پر مریر صاحب اور کپتان ڈگلس گاڑی سے اتر پڑے اور ماعین کے
 راستے سے پکڑ دوارہ یہ گارو عمار کے قریب کھڑے ہو گئے اور دعا مگر یہ اور بھی اُنکے پاس
 آگئے مریر صاحب نے کاسٹل سے مدد لی لیکر ایک سوار کے گولی ماری اس کا رطلانی
 سے دیگر سوار اپنی حرکت سے باز آئے اور گھوڑے پھر کر محال گئے۔ اتنے ہی میں آدھیوں
 کا ہجوم زیادہ ہو گیا اور کپتان ڈگلس اور ایک انگریز کھائی میں کود کر ادر ہی ادر اور فریڈ
 صاحب اور اور انگریز ٹرک ٹرک صدارہ پر پہنچ گئے گرد ہاں اُس وقت ایسی ہل چل تھی کہ مجھے
 اُنکے صدارہ پہنچ گیا تھا تب تھا۔ کپتان ڈگلس کو خندق میں کودنے کے مدد سے
 عش آگیا تھا ہم لوگوں نے اُنہیں اٹھا کر کلیات خانہ میں لٹایا۔ تھوڑی دیر کے بعد پادری
 جیگ صاحب اُوپر سے اترے اور اُنکے کہنے سے ہم نے کپتان صاحب کو دروازے
 کے اُوپر کے کمروں میں لیجا کر لیگ پر لٹا دیا اور جیگ صاحب نے ملازموں کو ہٹا کر حکم دیا
 کہ شور مٹا کر کہیں اُنکے بعد ہیں تباہی خلیہ کے لڑنے کا حکم ہوا اور عداوت چراسی اُنہیں
 مار کرے آیا حکیم اس اندھاں گئے ہی تھے کہ کوئی پانچ تباہی ملازم دیں دیں پکارتے
 ہوئے ہٹے ہوئے راستے کی طرف سے آتے دکھائی دیئے۔ مریر اُس وقت سے رہے
 کی پیچ کی سٹری پر تھے کہ ان آدمیوں نے اُن پر حملہ کیا اور تلواروں سے اُنہیں کاٹ
 ڈالا۔ دروازہ کے شمالی خاص تو یہ ہوتا تھا صوفی زبیر سے ایک اور مول تلواہیں اور
 سوئے لیکر اُوپر کے کمروں پر چڑھ گیا اور شمالی زبیر والا مول بھی اُن سے جا کر مل گیا۔
 اُس وقت سر شخص کو اپنی ہاں بیلانی نسل ہو گئی اور میں بھی مان بچا کر پیچے محال اُس

معائنہ کے لیے لیکر جا رہا تھا کہ راستہ میں ایک سوار کو کلکتہ دروازہ سے سرپٹ آتے دیکھا
 سوار قلعہ کے دروازہ تک پہنچنے نہ پایا تھا کہ میں نے دروازہ پر کپتان صاحب کو کھڑا دیکھا۔
 انہوں نے اُس سے باتیں کیں اور سوار میرے دروازہ پر پہنچنے سے پہلے گھوڑا پھیر کر چل پڑا
 کپتان صاحب نے مجھے حکم دیا کہ اُدھر چلو میں قلعہ میں ہو کر ابھی آتا ہوں۔ میں دروازہ پر ٹھہرا
 رہا اور کپتان صاحب لکھن اور کشن سنگھ کو ساتھ لیکر قلعہ میں گئے۔ کپتان صاحب گئے ہی
 تھے کہ فریز صاحب گاڑی میں بیٹھے ہوئے آئے اور کپتان صاحب کو دریافت کیا۔ فریز
 صاحب گھبی سے اتر کر ٹہلتے ہوئے پے ہوئے راستہ سے کھلے ہوئے مقام تک آئے۔
 اور مجھے کہا کہ کپتان ڈگلز جب واپس آئیں تو کہہ دینا کہ وہ (فریز صاحب) کلکتہ دروازہ
 گئے ہیں۔ اسکے بعد میں شاہی مکانات کی طرف بڑھا۔ کپتان صاحب بڑی پریشانی کی
 حالت میں وہاں سے واپس آ رہے تھے میں نے اُنکو فریز صاحب کا پیغام پہنچایا۔
 کپتان ڈگلز صاحب وہاں سے سیدھے قلعہ کے لاہوری دروازے پر گئے اور منہ دستا
 گارو کو دروازہ بند کر نیک حکم دیا جو فوراً بند کر دیا گیا اور یہ بھی حکم دیا کہ کھائی کے صلبہ پر هجوم
 نہ ہونے پائے۔ اُسی وقت ایک شاہی افسر جو بظاہر کپتان معلوم ہوتا تھا شہر کے بڑے
 بازار کی جانب سے آیا دروازہ بند ہو چکا تھا اور کپتان ڈگلز کی گھبی اندر ہی تھی اس لیے
 انہوں نے مجھے حکم دیا کہ گارو کے ہندوستانی افسر سے کہوں کہ گاڑی نکل جائیکے لیے
 دروازہ کھول دے۔ گاڑی باہر نکلنے کے بعد میں اسکے پیچھے بیٹھ گیا۔ جب کلکتہ دروازہ پہنچے
 تو فریز صاحب نکسن صاحب ہیڈ کلرک اور چارپانچ انگریز وہاں موجود تھے۔ ہمارے وہاں
 پہنچنے کے کچھ ہی بعد دروازہ بند کر دیا گیا اور فریز صاحب کپتان ڈگلز گھبی میں اور دیگر
 انگریز گھوڑوں پر سوار ہو کر تھوڑی دور آئے تھے کہ چارپانچ سوار ایلن بروٹالاب کی طرف سے

ہندوستان پر آیا جو اور طغیالی کے سب روئے زمین سرا ہو گئی اور اس سے بادشاہ کو فرغ ہوا اور انگریز تباہ ہو گئے۔

(جواب) صد اعات ہے نہ تو میں نے کمی ایسا خواٹ بکھا اور نہ کمی ایسا خواب بیان کیا البتہ قلمدانوں سے اکثر ایسے جواب مجھے بیان کیے محکی تعبیر میں نے توہمات سے کی اور محکو جواب پر اعتقاد نہیں ہے۔

(سوال) دہلی سے تم ک گئے اور جنگ پولیس سے تمہارا کھوج نہ کالائتم کیوں نہیں ہے ؟
(جواب) حب یہ شہرت ہوئی کہ تہر پر حملہ ہوئے والا ہے تو تہر والوں نے حق حق اہر جانا شروع کر دیا میں بھی انہیں کے ہمراہ شہر سے چلا گیا اول میں نظام الدین میں رہا اس کے بعد قلعہ صاحب پور دہاں سے گردھی ہر سر و گیا جاں بیار ہو گیا۔ اسکے بعد اور مقامات میں ہوتا ہوا موضع لکھنوی میں بیچا دہاں مجھے یہ خبر گئی کہ گنگوہ میں میری تلاش ہو رہی ہے میں نے خود دہاں مانیکا اپنے دل میں قطعی فیصلہ کر لیا جاپچ میں دہاں بیچا میرے دہاں پہنچے حرارڈی اور میں گنگوہ کے قریب ہی تھا کہ سپاہیوں نے مجھے امام صاحب کے مقبرہ میں حالت نماز گرفتار کر لیا۔

قیدی لے جج سے انکار کیا اور گواہ واپس ہوا۔

نخاہ سنگہ چپراسی ملازم سرکار کی طلہ ہوئی اور اسکو طلع دیا گیا
(جج مع ایڈوکیٹ)

(سوال) کیا اسے کو تم دہلی میں تھے؟ جج ہاں میں دہلی ہی میں تھا۔

(سوال) جو کچھ تم نے اس موقع پر دیکھا جو اسے بیان کرو۔

(جواب) قلعہ کی کمائی کی مرمت میرے سپرد تھی۔ میں حساب کی کتاب کپتان دگل کے

تو میں اُنکے علاج کے لئے بلایا گیا تھا جب میرے دم کرنے سے بادشاہ کا فائدہ
اکثر بڑھانے لگے مگر مجھے اس سے بے آرامی ہوتی تھی۔ ایک دن بادشاہ سے
حضور بار بار یاد نہ فرمایا کریں جس پر یہ ارشاد ہوا کہ آئندہ جب تک میں سخت بیمار
نہیں نہ بلاؤں گا۔

دسوال کیا تم شیدی قبر شاہی ملازم سے واقف ہو؟

دجواب میں بادشاہی ملازموں میں چند عشیوں سے واقف تھا جن میں سے
تین کے نام مجھے معلوم ہیں۔ شیدی قبر اُن میں کوئی نہ تھا۔

دسوال اس عدالت میں یہ اظہار ہو رہے کہ تم نے شیدی قبر بادشاہی ملازم
کیا بیان بھیجا تھا اس کا معاملہ پاس کیا جواب ہے؟

دجواب مجھے اس معاملہ کی اصلاً خبر نہیں۔

ال عدالت میں یہ بھی بیان ہوا ہے کہ تھیں قوت پشین کوئی حاصل ہے

اور تم نے خدا سے کہلا م ہونیکا حیلہ اور صاحب حجرہ ہونیکا

حبکی صداقت قیدی نے خود بھی کی ہے۔ اسکا جواب تمہارے پاس کیا ہے

دجواب خدا کو گواہ کر کے کہتا ہوں میں نے کبھی اس قسم کی باتوں کا حیلہ نہ

لے کوسو جسے قہر بادشاہ پر دم کیا کرتے تھے کیا تمہارا خیال تھا کہ

میں اشرموت ہے؟

دجواب ہماری کتابوں میں تحریر ہے کہ اگر کوئی شخص کسی دوسرے

اس پر دم کرے تو اُس سے فائدہ ہوگا۔

دسوال کیا تم نے اپنا یہ خواب بادشاہ سے بیان کیا تھا کہ ایک طوفان

سوار سالہ کے رسالہ کو تو غیبی کہ انگریزوں کی ملازمت چھوڑ کر بادشاہ کی ملازمت اختیار کرے کیونکہ موتمم گرامے پیشتر روس ہندوستان میں انگریزوں کا خاتمہ کر دینا رسالہ دار نے جس کا نام ایورٹ تھا یہ خبر مجھے سنائی۔ اسکی زبان انگریزی ہے اور اس میں پوربی میل معلوم ہوتا ہے۔ اس نے مجھ سے یہ بھی کہا کہ عرصہ چھ ماہ کا ہوا بادشاہ نے ایک ایچی روسیہ بھیجا تھا۔ یہ رسالہ دار اس وقت بلا سپورٹس ہے۔

(سوال) بلوہ سے کچھ عینے پیشتر جو چپتیاں گاؤں گاؤں تقسیم ہوئی تھیں انکی بابت تمکو کیا معلوم ہے۔ انکی اصلیت کیا تھی اور اس تقسیم سے کیا مطلب تھا؟

(جواب) اس کے متعلق تو یہ گمان ہی گمان ہے۔ البتہ ہندوستانیوں نے اول اس بارہ میں یہ ظاہر کیا تھا کہ چپتیاں بیاری کے سبب تقسیم ہوئی تھیں۔ بلکہ تفتیش سے معلوم ہوا کہ کسی ریاست میں نہیں بھیجی گئیں صرف ضلع دہلی کے پانچ سرکاری گاؤں میں تقسیم ہونے پائی تھیں کہ انکو حکما روک دیا اور پھر آگے نہیں گئیں۔ جو لوگ ضلع بلند شہر سے چپتیاں لائے تھے میں نے انہیں بلایا۔ انہوں نے یہ غدر کیا ہم تو یہ سمجھے تھے کہ سرکار انگریزی کی طرف سے تقسیم ہوئی ہیں اور نیز جو چپتیاں انہیں پہنچی تھیں وہ انہوں نے آگے روانہ کر دی تھیں۔ مجھے یقین ہے کہ ضلع دہلی میں ان چپٹیوں کا مطلب کوئی نہیں سمجھا مگر اصل ان سے فشار یہ تھا کہ جو قسم کی غذا کھاتے ہیں انہیں میں تقسیم ہوں تاکہ باقی اختلاف ہم و رواج دور ہو جائے۔ میرے خیال میں یہ چپتیاں لکھنؤ سے نکلی ہیں۔ اور جن سے بے شبہ یہ مراو تھی کہ خوف اور تیاری کا اظہار ہوا اور خطرہ کے وقت سب ایک ہو جائیں۔

(سوال) کیا یہ انیوں کے ہرات پر چڑھائی کر تیا چرچہ ہندوستانیوں میں اکثر ہوتا تھا۔

(سوال) کیا یہ مات علط تھی کہ یہاں شہنشاہ فارس کے پاس سے آیا تھا؟

(جواب) ہاں میرے خیال میں بھی یہی ہے۔ (سوال) یہاں شہنشاہ فارس مسجد کی دیوار پر کتنے چپاں رہا؟ (جواب) کوئی تین گھنٹے۔ تاہم تو ٹھیک یاد نہیں غالباً ملوہ سے چھ ہفتہ پیشتر رات کی وقت چپاں ہوا۔ اور کوئی تین گھنٹے ٹھیک صبح کے وقت حب آدمیوں کا وہاں هجوم ہوا تو میں نے اسے اکھڑا دیا۔

(سوال) کیا تمہارے علم میں دہلی والوں میں اسکی زیادہ چھاپا ہوا؟ (جواب) نہیں (سوال) کیا اس مات کا پتہ لگایا گیا کہ یہ کہاں سے آیا تھا؟

(جواب) ماکمل نہیں یہ بہت حیف بات سمجھی گئی۔ کسی مادیق نے ایسا کیا ہوگا اور اس معاملہ میں دو ذمہ دار کرے اسکو نہایت ضروری ثابت کرے کے سوا اور کچھ نہ تھا۔

(سوال) کیا کسی اور ذمہ دار وہ سے کہہ سکتے ہو کہ شاید کان دہلی میں گورنمنٹ کی طرف سے دہلی پہیلی ہوئی تھی؟ (جواب) نہیں۔ دہلی والوں میں یہ مات ہمیں بھی مگر وجوہ کی

دہلی سے وہ کوئی واقعہ تھے اور اس مات کا اکثر چھاپتا رہتا تھا۔ مثلاً ملوہ سے پیشتر یہ مات مشہور ہوئی تھی کہ ایک گسام دہواست میں مصموں محشریٹ کے رو رو پیش ہوئی

تھی کہ کتیری دوارہ کا قصہ انگیزیوں سے لے لیا جائیگا۔ چونکہ شہر میں یہ دوارہ ہی ہماری خاص گڑھی تھی اور اس کا تعلق دہلی کی چھاپیوں سے تھا اس لیے ضروری تھا کہ

شہر میں ساد کے وقت پہلے اسی کو لیا جائے اور اسی دوارہ پر ہمارا کچھ کاروبار بھی تھا۔ اور خیال حکمت اس کا لیا جانا سب پر امتا تھا۔ دہواست تو اس مصموں کی کوئی نہ تھی

مگر اس شہرت سے ہندوستانیوں کے خیال ظاہر ہو گئے تھے۔ اس خیال کا موت اس طرح اور بھی ہوتا ہے کہ شاہی شیدی سے جو بار قلعہ میں رہا کرتا تھا جو تھی۔ متیعاہ

(جواب) ہاں جب کپتان صاحب کے گر کر چوٹ آئی ہے احسن اللہ اُنکے پاس گئے تھے۔
 ملاقات کے وقت موجود نہ تھا مجھے نہیں معلوم آپس میں کیا گفتگو ہوئی۔
 (سوال) انھیں معلوم ہے احسن اللہ خان خود گئے تھے یا بھیجے ہوئے گئے تھے؟
 (جواب) مجھے نہیں معلوم۔

(سوال) جب کپتان ڈگلز قلعہ میں آئے تو مجھے یا احسن اللہ خاں سے یا میرے کسی اور
 ملازم سے انھوں نے گفتگو کی؟

(جواب) جہاں تک میرا خیال ہے انھوں نے کسی سے گفتگو نہیں کی اگر کی ہو تو میں نے شکا
 خیال نہیں کیا۔ (دسویں دن کی کارروائی)

سرہینو فلیس شکاف عدالت میں طلب ہوئے اور انکو حلف دیا گیا۔

(جس جج ایڈوکیٹ)

(سوال) مئی گزشتہ میں بلوہ سے کچھ پیشتر کیا کوئی اشتہار شاہ فارس کی طرف سے جامع مسجد
 میں چسپاں ہوا تھا؟ (جواب) ہاں یہ چھوٹی تقطیع کے بلکے کاغذ پر تھا جسکے ایک طرف برہنہ
 تلوار اور دوسری طرف ڈھال بنی ہوئی تھی اور جس کا مضمون یہ تھا کہ شاہ فارس غنقریب
 ہندوستان میں آئیوا لاسے جو مسلمان انگریزوں کی بیخ کنی میں اسکی مدد کرے گا اسکو زمینیں اور
 دیگر عطیے دیئے جائیں گے اور یہ بھی بیان کیا گیا تھا کہ اس اشتہار کے چسپاں ہونیکے وقت
 وہلی میں پانچ سو آدمیوں نے اپنے کو آپسکے فائدے کے لئے وقف کر رکھا تھا۔

(سوال) کیا اس میں اس بات کا بھی اشارہ تھا کہ شیعہ اور سنیوں کو آپس کی نا اتفاقی چھوڑ دینی
 چاہیئے اور دونوں ملکر انگریزوں کی مخالفت کریں۔

(جواب) نہیں میرے خیال میں یہ نہیں تھا۔

تھے دسوال کیا تم طبعیہ کہتے ہو کہ امی کو کپتان ڈگلز نے سوتے اٹھکراپے مرے کے
وقت قیدی سے ملاقات کی اور باتیں کیں۔

دجواب میں طبعیہ کہتا ہوں کہ اس صبح کو کپتان صاحب نے بادشاہ سے ملاقات
کی اور باتیں کیں۔

دسوال کیا کپتان ڈگلز کا کوئی اور آدمی بھی تمہارے ساتھ اس وقت دربار خاص گیا تھا۔
دجواب ہاں تھا اور سگمہ اور کش سگمہ ہر کارے میں ہمارے ساتھ تھے۔

دسبح قیدی

دسوال تمہارے علم میں کپتان ڈگلز نے میرے (قیدی) شست کے کرو کے بچے والے
صافانہ کمرے کی خواہش کی تھی کہ وہ بچے جا کر باغیوں سے گفتگو کر آئیں۔

دجواب ہاں انہوں نے خواہش کی تھی۔ انہوں نے ہم سے کہا تھا میں باغیوں کے پاس
جاؤں گا، مگر ہم نے انہیں منع کیا تھا۔

دسوال کیا کپتان ڈگلز عمرو کے میں گئے تو میں قیدی اس وقت دارالریاست میں
تھا اور انہوں نے اس وقت مجھے سلام بھیج کیا؟

دجواب بادشاہ اس وقت تو میں تھا اور کپتان ڈگلز انہیں سلام کر کے ماموش چلے گئے۔
دسوال کپتان ڈگلز بادشاہ سے بکثرت ماحصلہ سے گزرے تھے؟

دجواب کوئی پندرہ قدم کے ماحصلہ سے۔

دسوال جب بادشاہ نے کپتان ڈگلز کو سواروں کے پاس عمرو کے بچے مایہ مع
کیا تو تم نے یہ گفتگو کی؟ دجواب نہیں میں نے نہیں کی۔

دسوال کیا اس صبح کو اس بادشاہان اور کپتان ڈگلز میں گفتگو ہوئی تھی؟

اور پہنچتے ہی وہ اُس کمرے میں تلواریں سوختھ جا گئے جس میں کپتان ڈگلز سٹریمپس اور سٹریمپنگ ابھی گئے تھے اور انھیں اور دو میموں کو کاٹ ڈالا۔ یہ دیکھ کر میں زمین کے نیچے بھاگ آیا۔ میں نیچے پہنچے نہ پایا تھا کہ قہر و بادشاہ کے ایک ملازم نے مجھے پکڑ لیا اور پوچھا کپتان ڈگلز کہاں ہیں تو نے انھیں چھپا دیا ہے وہ مجھے اپنے ساتھ زبردستی اوپر لے گیا۔ میں نے جواب دیا تم لوگوں نے ابھی تو انھیں قتل کیا ہے مگر جب میں نے اُنکے کمرے میں جا کر دیکھا تو ابھی تک کپتان صاحب میں کچھ دم باقی تھا۔ بعد میں جب یہ دیکھا تو ایک ڈنڈا اُنکی پیشانی پر ایسا مارا کہ فوراً اُن کا دم بھل گیا۔ میں نے دیکھ صاحبوں اور دو میموں کی لاشیں بھی دیکھی تھیں۔ سٹریمپس صاحب کی لاش تو ایک کمرے میں تھی اور کپتان ڈگلز اور دو میموں کی ایک کمرے میں۔ کل لاشیں فرش پر پڑی تھیں البتہ کپتان صاحب کی لاش پلنگ پر تھی۔ ایک صاحب کلکتہ سے اُسی دن صبح کو آکر پہنچے تھے وہ بچکر دہلی روازے کی طرف بھاگے اور راستہ میں کہیں اُن کا بھی کام تمام ہو گیا۔ فریز صاحب کے قتل کے بعد کوئی پندرہ منٹ میں نووس بجے کے وقت یہ کل خوزیری ہوئی۔ ان لوگوں کو قتل کر کے قاتل ان کا مال و اسباب لوٹنے لگے میں قس کے مارے بھاگ کر شہر میں اپنے گھر چلا گیا۔ اور جب تک دہلی دوبارہ انگریزی قبضہ میں نہ آئی پھر قلعہ میں کبھی نہیں آیا۔

(سوال) جب کپتان ڈگلز سپٹ ہوئے راستے سے دیوان خاص گئے تو کیا تم اُنکے ہمراہ تھے اور اگر تم اُنکے ساتھ تھے تو کیا انھوں نے قیدی سے ملاقات و باتیں کی تھیں؟
 (جواب) ہاں میں کپتان صاحب کے ساتھ چھپے چھپے گیا تھا اور میں کہہ سکتا ہوں نہ تو انھوں نے بادشاہ سے ملاقات کی اور نہ کچھ بات کی بغیر بات کیے وہ واپس آ گئے

پہنچے تو فریر صاحب مشر جمیس اور اور صاحب کے نام مجھے معلوم نہیں وہاں تھے
 اس وقت مشر فریر کو تو ال سہر کو یہ حکم دیا ہے تھے کہ ۱۰ سووار اپنے ہمراہ لو اور سردار
 ومارہ کے انتظام میں نقص نہ ٹرے۔ وہ اس کام میں مشغول تھے کہ چار یا پانچ
 سواری ہتہ تلواریں ہاتھ میں لئے قلعہ کی جانب سے اُس پہنچے۔ اُس میں سے
 ایک نے پہنچتے ہی اُن پرستول فیر کیا جس پر مشر فریر فوراً لگی سے ماہر کل آئے
 اور بخارہ سمگہ چیرا سی لے پولیس گارو سے سدوق لیکر اُنھیں دی سدوق بھری
 ہوئی تھی اور مشر فریر نے سوار کے گولی مار دی۔ اس کارروائی سے اُسکے ہمراہی
 مشر ہو گئے مگر بھاگنے سے پہلے مشر جمیس کا مارو رحمی کر دیا۔ اسے ہی میں بہت سے
 اور آدمیوں کے آگاہی سے کیتاں ڈگلس قلعہ کی کھائی میں کود پڑے اور اُن کے
 پاؤں اور ہتھیں میں سخت چوٹ آئی۔ وہ کھائی دروارہ پر پہنچ کر کیتاں صاحب نے اوپر
 چڑھنے کے لئے دو چابی مگر چوکی چوٹ سب آئی تھی اُنھوں نے تھوڑی دیر کلیات
 خانہ میں آرام کرنے کے لئے کہا۔ اسی آماں یادری حیدک صاحب اوپر سے آگئے
 اور وہ اور مشر جمیس اُنھیں اوپر کے کمروں میں بھیگئے۔ اس وقت مشر فریر ومارہ
 کر نیکی کو تن میں بیچے ہی کھڑے انتظام میں مصروف تھے کہ حاجی جوہری لے اُنھیں
 تلوار مار کر گرا دیا اور شاہی مارموں نے اُسکے ٹکڑے ٹکڑے کر دیئے۔ میں اوپر کی ٹیری
 پر تھا اور یہ واقعہ دیکھ کر میری سیڑھی پر ہوا۔ قاتلوں میں ایک جستی بھی تھا۔ اس کے بعد وہ
 اوپر کے کمروں کی طرف چلے۔ میں نے یہ دیکھ کر فوراً دوسرے دروازے میں پہنچ کر
 یہاں سے اوپر کا مدار و سد کر دیا میں کو اڑس دی کر رہا تھا کہ ایک گروہ لے حونی ریر سے
 پڑھ کر روستی تالی ریر کا ایک دروارہ کھل دیا اور مشر فریر کا قاتل گروہ اوپر آسپا

۱۸ اظہارِ بخشش

لکھن کپتان ڈوگلز کا عمارت دار عمارت میں طلب ہوا اور اسکو حلف دیا گیا

(سوال جج ایڈوکیٹ)

(سوال) تم نے اس موقع پر کیا دیکھا ؟

(جواب) قریباً سات بجے سوار رسالہ کے ایک سپاہی نے قلعہ کے لاہوری دروازہ پر گارو سے اندر آنیکی اجازت طلب کی مگر اُس نے انکار کر دیا۔ جب اُس نے انصرار کیا تو اس امر کی رپورٹ فوراً کپتان ڈوگلز کو کر دی گئی اور وہ اس معاملہ کے ہتھیار کے لئے خود نیچے آئے۔ اور اُس سے اُس کا مطلب دریافت کیا جس کے جواب میں اُس نے یہ کہا کہ میں نے میرٹھ میں غدر کیا تھا اور وہلی میں آیا ہوں۔ اس وقت گارو سے ایک نے پانی اور حقہ پینے کے لئے کہا تھا۔ جب کپتان ڈوگلز نے اُس کے گرفتار کر لیا حکم دیا تو وہ بھاگ گیا۔ وہاں سے لوٹ کر کپتان صاحب ابھی پٹے ہوئے راستے ہی میں تھے کہ بادشاہ کا کھڑا پہنچا اور اطلاع کی کہ بہت سے سوار محل کے جبرو کے کے نیچے کھڑے ہیں۔ یہ خبر سن کر کپتان صاحب اُسی وقت دربار عام کئے اور جبرو کو میں کھڑے ہو کر سواروں سے پوچھا کہ تم یہاں کیوں آئے ہو۔ ان میں سے ایک نے جواب دیا کہ میں میرٹھ میں غدر کیا ہے یہاں انصاف کے لئے آئے ہیں۔ کپتان ڈوگلز نے جواب دیا۔ فیروز شاہ کے چرلے کو طلبہ جاؤ تمہارا انصاف ہو گا۔ اس کے بعد کپتان صاحب لاہوری دروازے کو واپس آ گئے۔ یہاں پہنچ کر جب یہ معلوم ہوا کہ فریڈ صاحب کو تو الی شہر کے ہمراہ گارو محافظ ایجنسی کلکتہ دروازہ انتظام کے لئے گئے ہیں تو فوراً اُن کے پاس چلے گئے۔ میں اور چیر اسی جو اس وقت حاضر ہے دونوں اُن کے ساتھ گئے جب ہم کلکتہ دروازہ

سہجے پر وہ امی کو اپنے رعموں کی مرہم چٹی کر لے ہسپتال گیا تو وحی ہوسپٹل سارحٹ سے
 دعائاً اس کا نام گوڈر و تھلے مجھے پوچھا کیا کوئی چالاک سہدوستانی میگزین کے عملہ کا
 سرگروہ تھا۔ میں نے حوالہ دیا تھا تو اور ماحصو ص کریم بخش کا نام لیا یہ ظر تیر اور لائق
 آدمی تھا اور طر اسی خوب لکھا تھا اس پر سارحٹ نے کہا کہ میگزین اڑے کے کن
 مجھے ایک سہدوستانی نے کہا تھا کہ دہلی کے میگزین سے کسی شخص نے تمام دیسی
 رعموں کو چھپیاں لکھی ہیں کہ جو کار تو س ات تیار کیئے گئے ہیں اس میں جربئی کی امیر
 ہے اگر انگریزی امیر اسکے مارہ میں تاکید بھی کریں تو انکی نہ ماسا ح سہدوستانیوں سے
 میگزین پر حملہ کیا تو کریم حسن ٹری چالاکی سے کام کر رہا تھا اور اس طرح اُن سے بات
 چیت کرتا تھا کہ لٹٹ ولتی کو انکی طرف سے سہ ہو گیا اور مجھے کہا کہ اسکو دور وار
 پر سے ہٹا دو اور اگر پھر اسی حرکت کرے تو گوئی مار دو چاہیے اسے اپنی حملساری کی
 وجہ سے پھاسی پائی۔

(جمع قیدی)

دسوال: جس لوگوں کو تم نے میرا ملازم بتایا ہے اور مھوں نے میگزین پہنچا کر میری
 خانہ سے اُس پر قعدہ کر پا چاہا تھا اُن کا لباس کیا تھا۔
 (جواب) وہ میلی وردی پہنے ہوئے تھے اور ٹوپی پر پٹیل کی نی سی توپ لگی ہوئی تھی
 تیس سال سے تو میں جانتا ہوں کہ یہ وردی تمھارے تو سچا۔ کی ہے اور میرے اُن لوگوں
 سے دریافت کیا کہ تم کون ہو تو سنے یکے ماں بچکے حوالہ کیا کہ ہم سا ہی سپاہی ہیں۔
 دسوال: عدالت (دسوال) کیا تم نے اسات کی بھی تحقیق کی یہ سٹر حیاں کہاں سے
 آئی تھیں؟ (جواب) نہیں۔ میں نے اس بارہ میں تعیش نہیں کی۔

گئے تھے لیکن بھاگ گئے۔ لفٹ ولبی اور میں بچکر کشمیری دروازہ کے بڑے گارڈ میں
پہنچ گئے تھے۔ لفٹ رینر اور مسٹر بکے دوسری طرف بھاگ گئے اور آخر کار میرے پیچھے
اور بقیم کل خواہ میگزین کی وجہ سے ہلاک ہوئے یا میگزین چھوڑنے پر قتل ہوئے
دو تین دن کے بعد لفٹ ولبی بھی میرے کی سڑک پر مقتول ہوئے۔

(سوال) جو سیڑھیاں میگزین پر چڑھنے کے لیے لائی گئی تھیں وہ نئی تھیں یا اسی
مطلب کے لیے بنائی گئی تھیں۔

(جواب) میں نے اُس کا صرف ایک ڈنڈا دیکھا تھا جو دیوار سے نکلا ہوا تھا اس لیے
اُسکے متعلق میں کچھ نہیں کہہ سکتا۔

(سوال) کیا میگزین کے عملہ کے لباس یا حرکات میں بلوہ سے پیشتر کوئی ایسی بات
تھی جس سے یہ خیال کیا جائے کہ وہ اس ہونے والی بات سے واقف تھے۔
(جواب) اُن کے لباس میں تو میں نے کوئی نئی بات نہیں دیکھی البتہ بلوہ سے پیشتر
گستاخ ہو گئے تھے اور مسلمان تو بالخصوص۔ مسٹر بکے اور عجیبہ بات کھٹکی اور آپس میں
اس کا تذکرہ کیا۔ امی کو جب میں میگزین گیا تو میں نے سرداروں اور دربانوں کو پہلے
سے بہت اچھے کپڑے پہنے ہوئے دیکھا اور میگزین والے آدمی بھی اپنے معمولی لباس
میں نہ تھے وہ بھی بہت صاف ستھرے تھے۔ اس کا تذکرہ میں نے اُسی وقت لفٹ
ولبی سے کیا اُس نے بھی یہی کہا کہ مجھے بھی یہ بات کھٹکی تھی۔

(سوال) کیا کسی وجہ سے تم خیال کر سکتے ہو کہ تمہارے میگزین کے عملہ نے فوجی
کار تو سوں کے متعلق خط و کتابت کی ہو۔؟

(جواب) جب تک میں دہلی رہا اُس وقت تک تو مجھے اس کا شبہ بھی نہ تھا مگر جب میرے

قرب ایک مے ماوساہ کا دوسرا پیغام میں معصوم پہنچا کہ اگر تم وہاں نہ کھو لو گے
 تو تم خود دیا کر دو رہے اسے شرمگ سے اڑا کر ہستہ کر لیں گے
 (دوین کی کارروائی)

(سہال) ساڑھے تین مے تک جو کچھ میگرین میں گرا اُس کا حال تو تم سیاں کر چکے
 اب جو کچھ بعد میں ہوا ہو سیاں کرو۔

(رحاب) اُس وقت تک ہم میدانی تو یوں کے گوشے صرف میں لایکھتے تھے اور حبامی
 دو طرف سے میگوئیں میں گھس گئے تو آئیدہ بچاؤ نامکس تھا۔ کد کٹر سکے کا مارور غنی
 ہوا میرے دو مرتبہ ہاتھ میں چوٹ آئی۔ لعلٹ ولسی لے علی الصبح یہ حکم دیدیا تھا کہ حب
 نازک وقت آجائے تو میگرین کو آگ دیدیا۔ چاچہ ساڑھے تین مے حب وقت آما تو
 لعلٹ ولسی لے پہلے سے اشارہ کیا۔ کد کٹر سکے لے موزا عمیل کی اور مڑ کر کد کٹر
 سکلی کی طرف جو میگرین کے قریب کھڑا تھا ٹوپی ہلائی۔ کد کٹر سکلی لے اشارہ پاتے
 ہی سڑیں کو آگ لگا دی اور اُسی وقت ٹری حوماک آواز کے ساتھ میگرین اڑا اور حقدہ
 ہندوستانی قریب تھے سادہ ہو گئے عمارت کے ٹکڑے ساہے آدہ میل یا اس سے
 بھی دور جا کر گرے اور کچھ مہیں اور بچے جو میگرین میں سما کر چلے آئے تھے یا تو فوراً
 مر گئے یا سخت زخمی ہوئے کد کٹر سکلی کے بھی اس قدر چوٹ آئی تھی کہ اُس کا بچا
 محال تھا میگرین اڑے کے بعد حب میں لے اُسے دیکھا تو اُس کا جہرہ اور سر پہلے
 ٹھکے ہوئے تھے کہ مجھے حیرت تھی کہ کس طرح اُس کے قالب میں بوج رہ گئی تھی مجھے صرف ہندو
 اور کدہ یا سہ کے سوائے ایک سنگالی محرم کے میگرین کا تمام ہندوستانی علم اُس وقت سے
 ارشتہ ہو گیا تھا وہ پہلے ہی اُس ہتھیاروں کو حوان کو میگرین کے بچاؤ کے لئے دیکھ

کہنے آیا تھا کہ اگر میگزین کا دروازہ نہ کھلا تو ہمیں مجبوراً سیڑھیاں بھینچنی پڑیں گی۔ اور
 چنانچہ تھوڑی دیر کے بعد سیڑھیاں پہنچ گئیں اور میگزین کے جنوب مشرقی گوشہ پر
 لگا دی گئیں۔ میگزین کے ہندوستانی عملہ نے جب یہ دیکھا تو فوراً سائبان پر چڑھ کر
 براہ سیڑھی میگزین سے باہر نکل بھاگے۔ اس کے بعد باغیوں نے بلاتاتل
 سیڑھیوں پر میگزین کے اندر ہم پر حملہ شروع کر دیا اور شام کے ساڑھے تین بجے
 تک یہ کارروائی جاری رہی۔ سیڑھیوں پر چڑھ کر انھیں ایک چھوٹی برجی میں جگہ
 مل گئی اور جب وہاں انکی کافی تعداد ہو گئی اور میگزین کے اندر اترنے کا قصد کیا تو
 ہم نے دوسیدانی توپوں کا گراپ اُن پر مارا اور دو آئندہ کے لئے بچا رکھیں۔ ان
 دونوں توپوں پر صرف مسٹر بگلے اور میں تھا۔ دیگر دو توپیں سب کنڈکٹر کرو اور جنرل
 ایڈورڈس کی نگرانی میں میگزین کے دوسرے دروازہ پر پھٹیں اور لفٹنٹ ولپی نے
 اُنکو حکم دے رکھا تھا کہ جب تک دروازہ پر حملہ نہ ہوا نہیں نہ داخلیں۔ ایک توپ دریا کے
 مقابل کنڈکٹر شاہ کی نگرانی میں تھی جو میگزین اُڑنے کے بعد کشمیری دروازے کے
 بڑے گارڈ میں بھاگ کر چلا گیا تھا مگر بعد میں نمبر ۵ ہندوستانی پیدل کے ایک سپاہی
 کی گولی سے مرا۔ لفٹنٹ ولپی بہت پھرتی سے کام کر رہے تھے کبھی ایک مقام پر جاتے
 تھے تو کبھی دوسرے پر اور حسب موقع احکام دیتے رہتے تھے اور ضرورت کے وقت خود
 بھی مدد کرتے تھے۔ اس کا زار کے وقت میں اور لفٹنٹ ولپی بارہا دروازہ پر گئے۔ اور
 دریافت کیا اس حملہ کی کان کون کر رہا ہے مگر برابر یہی جواب ملتا رہا کہ بادشاہ کا
 ایک بیٹا اور ایک پوتا ہم پر حملہ کر نیکی تیاری کر رہا ہے مگر جو لوگ سیڑھیوں کی راہ میگزین
 میں داخل ہوئے وہ کل گیارہویں اور بیسویں ہندوستانی پیدل کے سپاہی تھے۔

قلعہ میں لے آؤ اور اگر وہ آئیں تو انہیں میگیں سے ماہرہ سکے دو۔ میں نے
 اس وقت کوئی کارڈ تو نہیں دیکھا البتہ جو شخص یہ پیغام لایا اسے دیکھا تھا۔ یہ شخص
 مسلمان تھا جسے صورتہ دار گارڈ کو یہ کہدیا تھا کہ تا وقتیکہ میں یا لٹلٹ ولی اسکو حکم
 نہ دیں کسی کے حکم کی تعمیل نہ کرے اور ساتھ ہی کہنے نہ تو میاں سر کی طرف توجہ کی اور
 نہ اسے کچھ جواب ہی دیا اسنے کچھ ہی دیر بعد ایک ہندوستانی امیر شاہی سپاہیوں کے
 گارڈ کے ساتھ وہاں آیا اور صورتہ دار اور غیر کمین افسروں سے کہا کہ ہم نگو ماہرہ کی
 طرف سے بہادری کرتے آئے ہیں۔ ہم صورتہ دار کو پہلے ہی حکم دیکچے کہ ایسے احکام
 کی کچھ پروا کیجائے۔ اس افسر نے آتے ہی بارہ بارہ آدمیوں کا پہرہ پانچتی ایک غیر
 کمینٹ امیر میگیں کے ہر دروازہ پر معین کر دیا یہ لوگ وحی قاعدے سے کھڑے
 ہو گئے اور اپنے ہتھیار نصب کر کے مثل مات قاعدہ سپاہیوں کے احکام حاصل کر کے
 لئے تیار ہو گئے۔ وہ سب شاہی و رویاں پہنے تھے۔ دوس یا گیارہ بجے کے وہ میاں
 یعنی اس واقعہ کے کوئی ایک گھنٹہ بعد دروازہ کے سیرولی درماں لے پکڑ کر کہا کہ مجھے
 فورٹ صاحب یا لٹلٹ ولی سے کچھ کہا ہے۔ جب ہم دونوں دروازے پر گئے
 تو اس نے اور دستری لے کہا کہ شاہی سپاہی دروازے کے ماہرہ کو کچھ دھیر رہے لے
 یہ لے لے ہیں اور ہم انہیں روک نہیں سکتے۔ لٹلٹ ولی اور میں نے کچھ جواب نہیں
 دیا مگر دروازہ میں سے دیکھا کہ واقعی دشیر و آٹھ رہا ہے۔ جو لوگ اسے اٹھا رہے
 تھے وہ معمولی مرد ورتے مگر انکی محافظت اور نگرانی کے لئے شاہی سپاہیوں کا گارڈ تھا
 مٹوڑی دیر کے بعد ہمارے گارڈ کے صورتہ دار نے مجھے یا لٹلٹ ولی سے پھر لے
 کی کہ اس کی اور ہم دونوں اس کے پاس گئے۔ اس نے کہا کہ استاد کا بہرہ کارہ یہ

کپتان فورسٹ اسٹنٹ کمشنری ارڈینس کی عدالت میں طلبی ہوئی اور اسکو حلف یا گیا
(اطہار جج ایڈوکیٹ)

(سوال) کیا تم اسی گزشتہ کو دہلی میں تھے؟ (جواب) میں دہلی میں تھا۔

(سوال) کیا تم نے میرٹھ کے باغی سپاہیوں کو اس موقع پر دہلی میں دیکھا؟

(جواب) ہاں دیکھا۔ میں نے پہلے پہل ایک سوار رسالہ کو (قریباً ایک رچٹ) جسکے چھ

ہندوستانی پیدل کی گیارہویں اور بیسویں رجمنٹیں تھیں میرٹھ کی مٹرک پر پل عبور کرتے

دیکھا تھا۔ وہ فوجی ترتیب میں کمپنیوں کی سب ڈوئیز میں بنائے نو بجے کے وقت آئے

تھے۔ اس سے پہلے میں نے انہیں نہیں دیکھا تھا مجھے خبر لگی تھی کہ سوار رسالہ کا محفوظ

حصہ بہت سویرے یعنی کوئی سات بجے پل پار کر کے دہلی میں آچکا تھا جبوقت میں نے

رسالوں کو پل پار کرتے دیکھا تو اس وقت میں میگزین میں تھا۔ میرے وہاں جانیکی

وجہ یہ تھی کہ تھیوفلس ٹکاف نے مجھے تذکرہ کیا تھا کہ باغی میرٹھ سے آنے والے ہیں

میگزین سے جا کر دو تو میں نے آؤ تاکہ اُنکو موقع سے لگا کر پل کو اڑا دیں اور باغی

دور یا پار نہ ہو سکیں۔ مگر اتفاق کی بات ہے کہ اس وقت وہاں نہ تو پل ہی موجود تھے۔ جو

تو میں آئیں اور نہ تو پل تھے اس وقت میری اور لفٹنٹ ولپی کی یہی رسلے ہوئی کہ

میگزین کو بند کر دیں اور جلتک ہو سکے اُسکی محافظت میں غنیم کی مدافعت کرتے رہیں چونکہ

ہمیں یقین تھا کہ شام تک انگریزی فوج میرٹھ سے آجائے گی اور ہمیں کچھ نجات ملجائے گی۔ نو اور

دس بجے کے درمیان اڑتیسویں ویسی پیدل فوج کے صوبہ دار نے جو میگزین کے

بیرونی کارو کا انصر تھا مجھے ایک سوانح میں سے کہا کہ بادشاہ دہلی نے ایک گارڈ میگزین

پر قبضہ کرنے کے لئے بھیجا اور اسکو حکم دیا تھا کہ جتنے انگریز وہاں ہوں انہیں پکڑ کر

(سوال) کیا تم یہ کہہ سکتے ہو کہ اُن لوگوں نے مٹر فرید کو میرے اشارے سے قتل کیا تھا یا
 موج نے اُنہیں قتل پر اکسایا تھا؟ (جواب) جہاں تک میں جانتا ہوں قتل سے پیشتر
 مادتاہ کو اسکی خرمی نہ تھی۔ معصومی قتل کے لئے نئے ہوئے تھے موج کی طرف سے
 اشارہ دیتے ہی اُنہوں نے قتل شروع کر دیا۔

(سوال) کیا تم نے یہ سنا تھا کہ میں نے انگریزوں کی لاشیں اٹھائے جانے کی خواہش
 کی تھی اور یہ کہ سپاہیوں نے مجھے مہلت نہیں دی۔؟

(جواب) نہیں اس بارہ میں مجھے کچھ معلوم نہیں۔ (سوال) کیا تمہیں معلوم ہے
 کہ میں نے اپنے مسلح صحابوں کو انگریزوں کے قتل میں مدد کرنے کا حکم دیا تھا یا
 سلت علیجاں نے عطلی سے یہ حراڑادی۔ (جواب) میں نہیں کہہ سکتا۔

(الطہار عبداللہ)

(سوال) جب انگریز قتل کے پیشتر بارہ گئے تھے تو کیا اس وقت تم نے مادتاہ کے
 معتدروں یا مسروں میں سے کسیکو وہاں دیکھا تھا۔

(جواب) نہیں۔ میں نے کسیکو اُس میدان میں نہیں دیکھا۔ اللہ مرزا مغل مادتاہ کا
 بیٹا اپنے مکان کی چھت پر کھڑا اُس میدان کی طرف دیکھ رہا تھا اور اُس وقت مادتاہ
 کے اور لڑکے اور دو پوتے بھی اُسی جیتوں پر تھے اور اُن کا قتل کا تماشا دیکھنے کے
 لئے کھڑے تھے۔ (سوال) تم نے اُن میں سے کسی کو عورتوں اور بچوں کو قتل سے بچانے
 کی کوشش کرتے دیکھا یا اُس کے برعکس دیکھا؟

(جواب) نہیں وہ تو تماشائی معلوم ہوتے تھے قتل طے پا چکا تھا اس لئے اُنکی مرمت
 نہ کیا جاتی۔

مگر جو زخمی ہوئے وہ یہ کہتے تھے کہ اگر ہم انگریزوں کی طرف سے لڑتے تو ہم اس حالت میں یوں نہ بڑے ہوتے (سوال) کیا تمہارے نزدیک انگریزی حکومت کے موافق یا مخالف مسلمان اور ہندوؤں کے خیالات میں فرق تھا؟ (جواب) ہاں بیشک مسلمان انگریزوں کی بربادی پر خوش تھے۔ اور ہندو سوداگر اور جزیرہ تاجر افسوس کرتے تھے۔

(سوال) کیا اس بارہ میں ہندو اور مسلمان سپاہیوں کے خیالات میں بھی فرق تھا۔ یا دونوں انگریزی حکومت کے سخت مخالف تھے؟ (جواب) کیا مسلمان کیا ہندو سب فوج کا یکساں خیال تھا۔ (سوال) کیا تمہارے نزدیک قلعہ میں میرٹھ سے سپاہیوں کے آنیکا انتظار تھا؟ (جواب) ہاں اُنکا انتظار تھا۔ اتوار کے دن اس مضمون کی چھپیاں آئی تھیں کہ ۴۲ سپاہیوں کو قید ہوئی ہے اور اس بنا پر سخت فساد ہوگا۔ باوجود اسکے قلعہ کے دروازے کے گارد نے اس خبر کو خفیہ نہ رکھا اور علانیہ اپنے ارادہ کا اظہار کرتے تھے اور کہتے تھے بعض رسالے میرٹھ میں غدر کر کے دہلی آویں گے۔

(سوال) کیا تمہیں کسی ذریعہ سے معلوم ہوا کہ یہ خبر اس وقت قیدی تک پہنچی تھی۔

(جواب) نہیں میرے پاس کوئی ایسا ذریعہ نہیں ہے؟

(سوال) کیا تم اس وقت یا اس کے بعد کے حالات سے اندازہ کر سکتے ہو کہ قیدی کو میرٹھ سے

رسالوں کے انیسویں خبر پہلے سے تھی؟ (جواب) پہلے یا بعد کے حالات سے ہیں ایسا نتیجہ

نہیں نکال سکتا۔ (حجہ بذریعہ قیدی)

(سوال) تم نے اپنی شہادت میں بیان کیا کہ پرسوں ایک انگریز جو مرزا کو چک کے مکان

کی طرف بچنے کے لیے جا رہا تھا وہ گولی سے زخمی ہوا کیا تمہیں معلوم ہے کہ مرزا کو چک ^{وقت}

اپنے مکان پر تھے؟ (جواب) نہیں۔ میں اس قسم کی تفصیل نہیں دے سکتا۔

سج سکتی تھیں؟ (جواب) مجھے شہر میں یہ حسرت تھی کہ بادشاہ نے تو چاہا تھا کہ عورتیں اور بچے
بچ جائیں مگر سپاہیوں کی سیلہ روری کے سامنے اسکی کچھ بچت نہ تھی۔

د سوال کیا مائتاد کی حرم سرے میں اس عورتوں اور بچوں کے لیے کافی جگہ نہ تھی اور
کیا وہاں وہ محفوظ نہ رہ سکتے تھے؟

(جواب) متیک بہت جگہ تھی۔ اگر پانچ سو آدمی بھی وہاں چھپائے جاتے تو محفوظ رہ سکتے
تھے اس میں کئی عورتیں اور بچے تھے۔ اگر راجہ کی مجلس کی تلاشی بھی لیا جاتے تو اس کا
بہت چلنا مشکل تھا۔ (سوال) جب انگریزوں نے دہلی کا محاصرہ کیا تو کیا تم محاصرہ

دہلی میں رہے؟ (جواب) میں ملوہ کے بعد ساتویں مہینہ تک دہلی میں رہا مگر جتنی ہی
آدمی انگریزوں کی ملازمتوں کو اس شہر پر پکڑنے لگے کہ وہ انگریزوں کو خیر بھیجتے ہیں تو
وہاں سے چلا گیا اور متیک دوبارہ انگریزوں نے دہلی پر قبضہ نہیں کر لیا واپس نہیں آیا

د سوال کیا اس انگریزوں کے علاوہ قلعہ میں قتل ہوئے کچھ اور انگریز بھی قتل ہوئے
(جواب) نہیں کوئی رہا ہی نہ تھا جو قتل ہوا مگر متیک کے قتل عام سے قتل میں سے یہ
سنا تھا کہ اڑتیس یا چالیس انگریز کسی تہ خانہ میں چھپ گئے تھے جب صبح کے پریشاں

ہو کر باہر نکلے تو ملوہ کے قتل یا چار روڑے قتل ہوئے۔

د سوال کیا تم نے سپاہیوں کو علاوہ چرنی دارکار تو سوں کے اور شکایت کبھی کرتے سنا؟
(جواب) نہیں میں نے کسی نہیں سنی۔

د سوال محاصرہ کے زمانہ میں سپاہی انگریز حکومت کو کس علاقہ سے یاد کرتے تھے؟

(جواب) سپاہی انگریز حکومت کی مالک مٹری شکایت یہ کرتے تھے کہ انہوں نے اس کے
مذہب پر حملہ کیا اور انہوں نے اقرار کر لیا تھا کہ جب کسی انگریز کو پائیں گے قتل کر دیں

قطار وار دیکھا۔ ان میں مرد اور عورتیں اور بچے تھے۔ میرے وہاں پہنچنے کے کچھ ہی دیر بعد میرے ٹھکانے کے رسالے کے ایک باغی نے ان پریستول سے فیر کیا۔ نشانہ نے غلطی کی اور بجائے انگریزوں کے بادشاہ کے ایک سپاہی کے جا لگا۔ یہ شخص انگریزوں کے پیچھے کچھ فاصلہ پر کھڑا تھا اس کے اس طرح مرنے پر سب نے یہ ٹھکانہ لی کہ انگریزوں کو تلوار سے قتل کرنا چاہیے چنانچہ بادشاہی ملازم اور باغی ان پر تلواریں کھینچ کر جا پڑے یہ نظامہ ایسا تھا کہ میں اس کے دیکھنے کی تاب نہ لا سکا اور اپنے گھر چلا آیا بعد میں مجھے معلوم ہوا کہ شاہی ملازم اور باغیوں نے سب کا کام تمام کر دیا۔

(سوال) کیا اظہار خوشی میں اس وقت کوئی توپ بھی چھوڑی گئی تھی۔
(جواب) نہیں میں نے تو سنا ہوں۔

(سوال) کیا قیدی نے ان انگریزوں کے قتل پر اپنی رضا مندی ظاہر کر دی تھی؟
(جواب) پہلے دن جب سپاہیوں نے انگریزوں کے قتل کرنے کے لیے کہا تو بادشاہ نے انکار کر دیا تھا مگر سنا ہے کہ دوسرے دن نسبت علیخان بادشاہ کا خاص ملازم جو اپنی وحشی طبیعت کی وجہ سے مشہور تھا سپاہیوں کے ہمراہ گیا اور انکو انگریزوں کے قتل پر اصرار کرنیکی تاکید کی۔ چنانچہ انھوں نے ایسا ہی کیا اور بادشاہ نے انگریزوں کو اس کے حوالہ کرنے کا حکم دیدیا۔ جس دن قتل عام ہوا اس دن سنا جاتا ہے کہ نسبت علیخان نے دربار خاص و ملے میدان میں کھڑے ہو کر باواز بلند کہنا شروع کیا کہ بادشاہ نے انگریزوں کا قتل کیا جانا منظور کر لیا اور اپنے خاص ملازموں کو حکم دیدیا کہ اس کام میں باغیوں کی مدد کریں۔

(سوال) کیا تمھاری رائے میں اگر بادشاہ چاہتا تو فاکسک عورت و بچوں کی جانیں

متعلق بھی تم نے کچھ سنا اور اس سے کیا مراد تھی۔

(جواب) ہاں یہ واقعہ سا تھا۔ بعض تو اسکی یہ تاویل کرتے ہیں کہ اس گردن سے مراد آیہ الی امت کا روکنا تھا بعض یہ کہتے ہیں کہ سرکاے یہ چپائیاں اس غرض سے تقسیم کرائی گئیں کہ مثل عیسائیوں کے لوگ اسکے کھانے پر مجبور کیے جائیں اور یہ کہ اُن کا وہب حاکم رہے اور بعضوں کی یہ رائے تھی کہ یہ چپائیاں اس واسطے چلائی گئی ہیں کہ سرکار نے یہ بات بٹھا لی ہے کہ لوگوں کے کھانے پیسے میں دخل دیکر ہمیں عیسائی سائے اور دعوت اس طریقہ پر دینگی کہ ہم میں سے کوئی ہاتھ پیرہ مارے (سوال) کیا اس قسم کے مصائب تلخ کرنا ہندوں یا مسلمانوں کی عادت ہے اور کیا وہ اسکو ملا کسی تصریح کے سمجھ جاتے ہیں۔

(جواب) ہرگز ایسی عادت نہیں ہے۔ میری عمر پچاس سال کی ہوئی میں نے نہ کبھی ایسی بات نہیں سنی (سوال) کیا تم نے یہ بھی سنا کہ چاتیوں کے ساتھ کوئی پیغام بھیجا گیا تھا (جواب) نہیں میں نے دیکھی نہیں سنا۔

(سوال) کیا یہ چپائیاں مسلمانوں کی طرف سے تقسیم ہوئیں یا ہندوؤں کی طرف سے؟ (جواب) ملا کاٹا مدھب و ملت نہایت والوں میں تقسیم ہوئی تھیں۔

(سوال) اسی کے بعد پہلی مرتبہ تم قلعہ میں کس گئے۔؟

(جواب) شہر میں یہ مل ہوا تھا کہ قلعہ میں انگریز قتل ہو گئے تاریخ تو ٹھیک ٹھیک یاد نہیں مگر اتنا خیال ہے کہ ملوہ کے ساتھ یا آٹھ روز بعد بھیڑ کے ہمراہ میں قلعہ کے اندر گیا تھا اس وقت تقریباً آٹھ گئے ہو گئے جب میں قلعہ کے اول حصہ میں پہنچا تو میں نے مربع حصہ اور نالی کے سارے (دو حصہ میں گرتی ہے) انگریزوں کو پستیر باتہ بندھے

اور ایک ہفتہ بعد سرکاری فرمان مختلف محکموں کے نام جاری ہونے لگے اور درخواستیں
لی جانے لگیں۔ اور مئی کی رات کو ۴ توپوں کی سلامی بھی ہوئی مگر میں ٹھیک نہیں کہہ سکتا کہ
اُس سے غرض کیا تھی۔ اس کے متعلق بعض تو یہ کہتے ہیں کہ یہ سلامی مختلف جمیٹوں کے
میرٹھ سے آنے پر ہوئی تھی۔ بعض یہ کہتے ہیں کہ قیدی جب سلیم گڑھ گیا تو وہاں اُس کی
سلامی اتاری گئی۔

(سوال) مرزا مغل کب کانڈرا خیف مقرر ہوا؟

(جواب) اصل میں تو بلوہ کے سات یا آٹھ روز بعد ہی وہ کانڈرا خیف ہو گیا تھا حتیٰ کہ
وہی ہنس اُس کے ساتھ مشورہ کرنے اور اہم معاملات میں رائے اور احکامات حاصل
کرنے کے لیے جانے بھی گئے تھے مگر عام شہرت ایک ماہ بعد ہوئی اور اُسی وقت قیدی
بھی ملی۔ جب ہی۔ بادشاہ کے اور لڑکے اور پوتے خبر ملے اور کرنل مقرر ہوئے اور ہر ایک
اُس کے عہدے کی وردی عطا ہوئی۔

(سوال) ایام بلوہ میں سن عسکری کیا مخصوص کام کرتا تھا۔ کیا وہ بادشاہ کا خاص مشیر تھا۔
(جواب) اُس کا بادشاہ کے ساتھ مثل سابق واسطہ رہا اور نہ بلوہ میں اس نے کوئی ایسا
دخل دیا جو قابل لحاظ ہو۔ قیدی کی ایک لڑکی کو سن عسکری سے حسن عقیدت تھی
مگر لوگوں نے یہ مشہور کر رکھا تھا کہ ان دونوں میں ناجائز تعلق ہے۔

(سوال) یقین معلوم ہے کہ قلعہ میں سے کچھ زینے میگزین پر چڑھنے کے لیے گئے تھے
(جواب) میں نے یہ سنا تھا کہ میگزین پر سیڑھیاں لگا کر چڑھے تھے مگر مجھے یہ خبر نہیں
کہ وہ کہاں سے آئے تھے۔

(سوال) جو چاچیاں غدر سے چند ہینے مشیر و بیات میں گردش دی گئی تھیں ان کے

جب انہیں کچھ ہوش آیا تو فوراً حکم دیا کہ مسٹر بچپنس کے بھی چوڑا آئی سپہ ان کو بھی
اٹھا لاؤ اور اس حکم کی فوراً تعمیل ہوئی۔ فریزر صاحب لاہوری دروازے کے سٹپے پر
راستہ میں چند انگریزوں کے ساتھ جو اسی صبح کو کلکتے سے آئے تھے ٹھہل رہے تھے
انہوں نے پرانے ہرکارہ کو حکم دیا کہ فوراً بادشاہ سے دو توپیں مانگ لے۔ پرانے پیغام
لیکھ گیا ہی تھا اور مسٹر فریزر شکل راستہ کے وسط میں روشن دالان تک پہنچے بیٹھ گئے
کہ ہر عمر کے مرد و لڑکے اکٹھے ہو گئے اور تو تو ہے بے تو تو ہے کہہ کرتا ہی پیٹ دی۔
مسٹر فریزر نے ان مخالفانہ خیالات کا اندازہ کر کے کپتان ڈگلز کے قیام گاہ کو واپس
جانا چاہا اور جب وہ زینے کے پاس پہنچے تو حاجی جوہری نے اپنی تلوار سونچ کر ان پر
حملہ کرنا چاہا۔ مسٹر فریزر صاحب اسکی طرف مڑ گئے اور اپنی تلوار مع میان کے اسکی
طرف ہول کی اور دروازہ کے گارڈ کے حوالدار سے کہا ”یہ کیا بڑا ٹو ہے“ اس حوالدار نے
دکھاوے کے طور پر اس ہجوم کو مٹانا چاہا۔ مگر مسٹر فریزر کے پیچھے موڑتے ہی جوہری کو
آنکھ ماری کہ حملہ کر جوہری جرات پا کر مسٹر فریزر پر دوڑا اور ان کی گردن کے دائیں طرف
ایسا گہرا اور کاری زخم لگایا کہ وہ فوراً گر پڑے اور پھر تین اور آدمی خالق داد ایک کا بلی
پٹھان و مغل بیگ یا مغلخان اور شیخ دین محمد جو متصل کے شاگرد پیشہ میں چھپے ہوئے
تھے تلواریں لیکر آئے اور فریزر صاحب کے سر چہرہ اور سینہ پر بہا نٹک وار کئے
کہ ان کا دم نکل گیا۔ شیخ دین محمد بادشاہ کی طرف سے ارول تھا اور خالق داد اور مغل بیگ
محبوب علی خاں وزیر اعظم کے مصاحب تھے۔ یہ تینوں آدمی فریزر صاحب کا کام تمام
کر کے مح ہجوم کے کپتان ڈگلز کی قیام گاہ پر چڑھ گئے وہ پہلی ہی چھت پر پہنچے ہوئے
کہ مکھن ارونی نے کپتان ڈگلز کو اس واقعہ کی اطلاع دی اور انہوں نے زمین

دکن کے لئے نکلنے والے کی طرف گئے ہیں۔ میں یہ خبر سبکداری کے چہچہائی گئی۔
 اور جا کر دیکھا کہ انہوں نے نکلنے والے کو جو پل سے بہت قریب ہے ہد کر دیا ہے۔
 وہ لوگ اُسی جگہ مصروف تھے کہ کسی نے آکر یہ اطلاع دی کہ ماعی ریت المساجد کی طرف
 سے سترہ ہزار گھوڑے اور اس وقت دریا جم میں ہیں اور انہوں نے ڈاک ٹھکانے کو آگ لگا دی
 ہے اور واقعی اُسی وقت اُس طرف دعواں بھی نمودار ہوا۔ اس وقت صبح کے آٹھ بجے ہوئے
 کہ میں نے کہیں کے دسارہ کے تین سو لوگوں کو دیکھا کہ ایک باس سے ایک انگریز کے پیچھے
 دوڑتے دیکھا اور اُن میں سے ایک نے اُس کے قریب پہنچ کر ایسا پستول فیر کیا مگر تباہ لے
 چلا کی یہ صاحب اپنا گھوڑا میگزین کی طرف دوڑا کر بچ گئے۔ اسی وقت فریر صاحب نے
 دسارہ کے پولس نگاروں میں سے ایک کی ہدوق لیکر ایک سوار کے گولی ماری۔ نتیجہ
 سواروں نے مقتول کے گھوڑے کے بھی گولی ماری اور فریر صاحب اپنی گتھی میں
 میٹھ کر کپتان ڈنکلس اور میچس کے ہمراہ چمپیل تھے قلعہ کی طرف چلے گئے اس وقت
 میچس صاحب کی داہی کہی ایک سوار کے پیچھے کے فریر سے رنجی ہو گئی اور فریر صاحب
 قلعہ پیچھے۔ پائے لئے کہ کچھ اور سوار آ پیچھے اور اُن میں سے ایک نے اُنکی لٹٹ پر تیر
 پوہی کر لیا مگر فریر صاحب مال مال بچ گئے۔ فریر صاحب کی گتھی کے پیچھے اس وقت
 سمندر کپتان ڈنکلس کی اردلی کا چڑھا اسی میٹھا تھا۔

جب سواروں نے کپتان ڈنکلس کو گھیر لیا تو وہ قلعہ کی حدق میں کودے مگر تعاقب
 سے اُن کا پاؤں ایک پتھر پر پڑا جسکی وجہ سے اُنکے سمٹ چوٹ آئی۔ اس کے بعد سوار
 انگریزوں کے تعاقب میں چاروں طرف ترتر ہو گئے تو تھار اور ویسی سرکاری ملازم کپتان
 ڈنکلس کو سہولتی کیا کہ میں حدق سے اُنکا قلعہ کے دروازے پر اُنکی قیام گاہ میں آئے

خبر پھیل گئی۔ (جواب) قلعہ میں آمدورفت کے وقت کم و بیش جو کچھ میں نے دیکھا اس سے انکی بددلی صاف ظاہر ہوتی تھی۔ بلوہ سے میں یا پچیس روز پیشتر سپاہی آپس میں انبالہ کے مکانات کی آتش زدگی کی بابت باتیں کیا کرتے تھے اور اس واقعہ کو چربی دار کارٹوں کی وجہ بتاتے تھے اور ہا ہم اقرار ہوتا تھا کہ ہم ہرگز انہیں استعمال نہ کریں گے۔

(سوال) کیا سپاہیوں کی بددلی کا تذکرہ قلعہ میں بھی ہوتا تھا۔

(جواب) مکانوں کے چلنے اور چربی دار کارٹوں کی وجہ سے سپاہیوں میں بددلی پھیلنے کا تذکرہ بالعموم قلعہ میں ہوتا تھا۔ مگر میں نے کبھی یہ نہیں سنا کہ بادشاہ سے بھی اس کا تذکرہ ہوا ہو۔ بلوہ کے چند ہی روز پیشتر قلعہ کے دروازہ کے سپاہیوں نے مجھے یہ کہا تھا کہ اگر چربی دار کارٹوں کے استعمال پر ہمیں مجبور کیا گیا تو میرے ٹھکے رسالے دہلی آکر یہاں کے رسالوں سے مل جائیں گے اور یہ عہد و پیمان چند دیسی افسروں کے ذریعہ سے ہوا تھا۔ جو کورٹ مارشل میں میرے ٹھکے گئے تھے۔

(سوال) کیا تم نے اس کا تذکرہ کسی سے کیا تھا۔

(جواب) نہیں۔ چونکہ فوجی معاملہ تھا میں نے اس کا تذکرہ کرنا مناسب نہیں سمجھا۔ میں تو صرف بادشاہ کے متعلق واقعات ظاہر کیا کرتا تھا۔

(سوال) جب باغی رسالے میرے ٹھکے آئے تو کیا تم یہیں تھے۔

(جواب) میں اپنے مکان پر نہیں دہلی میں تھا کہ میں نے سنا میرے ٹھکے رسالہ کے کچھ سواروں نے سلیم پور پل کے کلکٹر چنگی کو قتل کر ڈالا اور خلی گھر کو آگ لگا دی مگر میں نے اس رپورٹ پر کچھ اعتبار نہیں کیا اور اپنا اخبار لکھنا رہا اس کو ختم کر کے میں قلعہ پہنچا وہاں یہ معلوم ہوا

د جواب ہیں۔ اس قسم کی صورتیں سب سے پہلی مرتبہ اس کے کہ عرصہ ساڑھے تین سال کا ہوا ایک مرتبہ دس یا بارہ اور دوسری مرتبہ چار یا پانچ مسلمان قیدی کے پاس لئے اور انکی اطاعت قبول کر لی چاہی اور بادشاہ نے اسے قبول کیا۔ اس کی حیرت خیز تعلیمیں منکاف صاحب کو لگ گئی انھوں نے فوراً اس دستور کے لئے کاسد دوست کو دیا (سوال) کہیں کے اودھ لے لئے ہر بادشاہ اور قلعہ والوں نے بہت چڑچاکیاں کیاں کیاں تھا تو کس خیال سے۔

د جواب ہیں۔ میں نے دو ایک مرتبہ اس کا تذکرہ سنا تھا ایک مرتبہ تو صاحب رسالے کا ہر جا رہے تھے اس وقت قیدی نے مسٹر فریر اور کپٹن ڈوگلز سے پوچھا تھا کہ کیا اودھ لینے کا ارادہ ہے ان دونوں نے یہ جواب دیدیا تھا کہ ہمیں کچھ حیرت نہیں مگر قریباً ایک لاکھ اودھ کی سطح کی ضرورت ہو گئی۔

(سوال) کہ جس عسکری بے ما شاہ کی طول عمر یا انگریزوں کے مقابلہ میں اسکی آئندہ کامیابی کی کبھی پیشین گوئی کی تھی۔

(جواب) ہاں اس نے بادشاہ سے کہا تھا کہ میں نے اپنی عمر کے میں سال میں بیسے مگر عمارت و تعمیرات کے میں نے انگریزوں کے مقابلہ میں آئندہ کامیابی کی بات کچھ اور پیشین گوئی نہیں کی۔

سوال کیا تم نے قلعہ میں پلاسی کی لڑائی کی بات نہ کر دی ہوئے سنا یا کوئی اس قسم کی پیشین گوئی ہوئی کہ شروع حکومت سے ایک صدی گزرے کے بعد حکومت انگریزی کا ماتہ ہو جائیگا۔ (جواب) میں میں نے سرگرمی سے سنا۔

(سوال) کیا ایسٹ انڈیا کمپنی کی زمینوں کے معاوضہ کرے کے پتہ لگائی گئی تھی یا نہیں

کرنی چاہیئے حکیم حسن اسد خان پر قیدی کا ہر از طاہر تھا جس نے اُن سے اس کا
 استفسار کیا۔ احسن اسد خان نے کانوں پر ہاتھ رکھ کر مجھے اصلاً اسکی خبر نہیں اگر
 ہوا بھی تو بھی مجھے اسکی خبر نہیں۔ اسکی اطلاع بھی میں نے کپتان ڈگلز کو کر دی مگر تحقیقات
 کرتا رہا قریباً بیس دن کے بعد معلوم ہوا یہ یاد نہیں کس نے کہا کہ قیدی کے تو بچانہ کے
 کمانڈنٹ حیدر حسین اور حسن عسکری نے یہ خطوط لکھے تھے اور کسی طرح اُن مہر لگا کر شیدی
 قمبر کی معرفت شاہ ایران کے پاس بھیجے ہیں۔ یہ خبر بھی میں نے کپتان صاحب کی دیدی
 اور اُن سے کہا کہ میرے اس بھید سے واقف ہو جانے کی خبر قیدی کے گارڈ والوں نے
 اُسے کر دی ہے اس لئے مزید پتہ چلانا میرے امکان سے باہر ہے۔ میں نے کپتان
 ڈگلز کو یہ رے دی تھی کہ شیدی قمبر لاہور سے آگے نہ گیا ہو گا اُسے روک لیا جائے
 مگر انھوں نے جواب دیا نہ معلوم وہ کونسی راہ گیا اور اس وقت کوئی کارروائی کرنا ناممکن
 و سوال کیا انگریزوں اور ایرانیوں کی لڑائی کا تذکرہ بادشاہ اور قلعہ کے آدمی اکثر کیا
 کرتے تھے۔

(جواب) ہاں قلعہ اور شہر میں اکثر اسکاچر چارہنٹھا۔

(سوال) کیا اس لڑائی کا تذکرہ مذہبی پیرایہ میں ہوتا تھا اور مسلمانان شہر کو یہ امید تھی

کہ اس لڑائی کی بدولت وہ پھر با اختیار ہو جائیں گے۔

(جواب) ہاں ہر شخص کا یہ ہی گمان تھا مگر واقف کار تو یہ کہا کرتے تھے کہ شاہ ایران ہرگز
 انگریزوں سے مقابلہ نہیں کر سکتے۔

(سوال) کیا قیدی ہور اُس کے رازداروں نے کمپنی کی فوج کے دسی افسروں کو سپاہیوں
 سے خط و کتابت کرنے میں کوشش کی تھی یا خط و کتابت کی تھی۔

دی ہو (خواب) ہاں۔ حو قوت ایرانی وعین ہرات میں آئیں اُس وقت ایک حوا کا
 حال سنا تھا۔ اُس وقت جن عسکری نے اپنا ہی ایک حوا ناو سناہ کے سامنے اس طرح
 سیاں کیا تھا کہ میں کیا دیکھتا ہوں کہ معرب کی طرف سے سخت آدمی اٹھی اور اُس کے
 بعد استقدار مارش ہوئی کہ تمام ملک مراد ہو گیا۔ یہ طوفان جب فرو ہو گیا تو ماد شاہ کو اس
 کسی قسم کی اذیت نہیں پہنچی بلکہ اس طوفان سے سنبھل گیا اور اپنے پلنگ پر بٹھیا رہا۔
 اس خواب کی تعمیر جن عسکری نے یہ دی کہ شاہ ایران ایشیا میں انگریزی وچوں کو مراد
 کر کے بادشاہ کو اُس کے تحت پرٹھا دیکھا اور اسکی سلطنت پھر اُسکے قبضہ میں آجائے گی
 اور اُنکا فریضے انگریز قتل ہو جائیں گے۔

سوال۔ کیا تمہیں معلوم ہے کہ اس شخص جس عسکری کی معرفت شاہ ایران سے قیدی کی
 خط و کتابت ہوئی تھی۔

جواب۔ ہاں مجھے معلوم ہے خط ہایا کرتے تھے عرصہ ڈیڑھ یا دو سال کا ہوا۔ ایک قافلہ
 اکہ جہاز ہاتھاشیدی قمر قلعہ کے حبشیوں کے سردار نے قافلہ کے ساتھ حج میں جانے کی
 درخواست کی اُسکی درخواست منظور ہوئی اور اُس وقت کے رواج کے مطابق اسے ایک
 سال کی تحوا پیشگی دی گئی یہ متہور ہے کہ قیدی نے اُسے ایک عرصی خد کے نام کی دی۔
 کہ خاندان کسی دیوار پر اسکی طرف سے مادہ دیا۔ آٹھ یا نو رو کے بعد میں نے یہ سا کہ تیری
 قبر کا کہ جانا محض حملہ تمام شاہ دہلی کا خط شاہ ایران کے نام لیکر فارس گیا ہے۔

حوا کہ حق شاہی ہر کارہ اور قیدی کے ایک صاحب سے مجھے یہ خبر معلوم ہوئی جس کا نام
 مجھے اس وقت یاد نہیں ہے اسکی اطلاع میں نے فوراً کپتاں ڈنگس کو کر دی تھی اور میں
 نے مجھے تعینش کے لئے حکم دیا اور کہا کہ یہ بہت بڑی بات ہوا کہ اسے روکے کی کوست

(سوال) پھر تمہیں پوشیدہ خبریں اُس سے کس طرح معلوم ہوئیں اور یہ کیونکر ہو سکتا ہے کہ باوجود سرکاری اخبار نویس سمجھے جانے کے اُس سے راز کی باتیں کہی گئیں۔
 جواب) ہر قسم کی خبریں جمع کرنے کے لئے جمل قلعہ میں جایا کرتا تھا اس معاملہ کی خبر پر اُس نے مجھے اُس کے متعلق واقفیت حاصل کرنی چاہی اُس وقت مجھے اس بات کا کچھ بھی علم نہ تھا اور اس کے بعد اسکی صداقت کا حال معلوم ہوا۔
 جمل لفٹنٹ گورنر اگرہ کا اخبار نویس حاضر عدالت ہوا اور باقرار صلح بیان کیا۔

(جج ایڈوکیٹ کی جرح)

سوال۔ تم حسن عسکری نامی شخص سے واقف ہو؟
 جواب۔ ہاں میں واقف ہوں۔

سوال۔ کیا وہ قیدی کے پاس اکثر آیا جاتا تھا؟ (جواب) ہاں

سوال۔ اُن کے تعلقات کا حال جو کچھ تمہیں معلوم ہو بیان کرو؟

جواب۔ وہ حسب معمول قلعہ میں آیا کرتا تھا اور کچھ پڑھ کر بادشاہ پر دم کرتا تھا اُس نے بار بار اپنی زبان سے کہا کہ مجھے خدا نے معجزہ و رسالت و قوتِ تعمیرِ خواب عطا کی ہے (اُس وقت قیدی نے بیباختہ اپنے عقیدہ کا اظہار کیا کہ حسن عسکری ان تمام قوتوں پر حاوی تھا جو اُس سے منسوب کی جاتی ہیں) حسن عسکری کہا کرتا تھا کہ بار بار خدا نے مجھے باواز بلند باتیں کی ہیں وہ قیدی کے پاس روزمرہ مختلف اوقات پر جب کبھی اُسے بلایا کرتا تھا۔

اور اکثر بے بلایے بھی آتا تھا اور جب کبھی اُس کو بادشاہ سے تخلیہ میں ملنا ہوتا تھا تو خاص کر شام کو آیا کرتا تھا۔

سوال۔ کیا تم نے کسی خاص خوابِ حال بھی سنا جسکی تعبیر حسن عسکری نے بادشاہ کو

سے پہنچی طاہر ہوئی تھی۔ (دعاب) ہمیں کسی قسم کی بے اطمینانی طاہر نہیں ہوئی۔
 دعاب اس کے مسلماناں وہلی اس سے بہت خوش ہوتے تھے کیونکہ ہر مسلمان کا دل کھنکھو
 لے جاتا تھا یہ مولوی احمد علی کو جو ستاد اور سی تھا نقل کیا تھا۔

دسوال کیا کوئی استہار یا عصا حذر سے کچھ ہی پتیر جس سے مسلمانوں کی بے اطمینانی
 طاہر ہوتی حاصر مسجد چپاں ہوئے تھے۔
 (دعاب) مجھے اسکی بات کچھ یاد نہیں۔

دسوال کیا وہلی کے اردو احکامات نے حذر سے پیشتر کسی وقت انگریزوں کے علاقہ میں
 لڑائی کرتے کیلئے زور دیا تھا۔

(دعاب) ہمیں انھوں نے کبھی زور نہیں دیا۔ اگر ایسا ہوتا تو سرکاری افسر اسکا لوٹس لیتے
 (ساقیوں دل کی کارروائی)

حکیم جس اقدام پر طلب ہوئے اور مقرر ساقی اطہار جہاد اطہار مد یجمع ایڈوکیٹ
 (سوال) تم نے ساکھ محمد وقت کی مدعا است پڑھی تھی۔ تمہیں کھانے والی دے
 وتیل و پیسے اور کپڑوں کے حوالوں کا حال بھی کچھ معلوم ہے حکلی سست یہ کہا جاتا ہے
 مادہ شادے میں عسکری کے پاس کسی رسم کے انجام دینے کے لئے بھیجے تھے۔

(دعاب) ہاں یہ چیریں معمولاً بھیجی جاتی تھیں مگر مجھے یہ نہیں معلوم کہ کسی خاص عرص
 کے لئے جس کا تذکرہ مدعا است میں ہو بھیجی گئی تھیں۔

سوال۔ تم میان کو کچھ ہر کہ مثل عدالتی تھر تھا کیا مادہ شادے حوروں کے معاوضہ میں آئے
 کچھ دیا کرتے تھے (دعاب) ہمیں دوستی ملارم۔ تھادہ گورنمنٹ انگریزی کی جانب سے
 اہلکاروں میں تھا۔

دیتے تھے۔ (سوال) تم نے یہ بھی سنا کہ بادشاہ نے ایک مکہ جانے والے قافلہ کے ساتھ کچھ آدمی قسطنطنیہ بھیجے تھے۔ (جواب) نہیں مجھے نہیں معلوم کہ بادشاہ نے کسی موقع پر کچھ آدمی قسطنطنیہ بھیجے ہوں۔ (سوال) کیا تم محمد درویش نامی شخص کو دہلی میں جانتے ہو؟
جواب۔ نہیں میں نہیں جانتا۔

سوال۔ کیا کوئی تحریر جس پر شاہ ایران کی مہر لگی ہوئی تھی جامع مسجد یا شہر کے کسی اور مقام پر فساد ہونے سے پیشتر چپاں ہوئی تھی۔

جواب۔ ہاں بلوہ سے چند ماہ پیشتر میں یہ سنا تھا کہ شاہ ایران کی طرف سے کوئی اشتہار جامع مسجد میں چپاں ہوا تھا۔ (سوال) کیا تم نے یہ بھی سنا تھا کہ یہ کاغذ کیوں آیا تھا۔
جواب۔ نہیں۔ مگر یہ سنا تھا کہ اس کے مضمون سے یہ معلوم ہوتا تھا کہ اہل شیعہ نے اسے لکھا ہے (سوال) کیا وہ صحیح خیال کیا گیا تھا۔؟

جواب۔ لوگوں کو اسکی صحت کے متعلق یقین نہ تھا وہ بالعموم اسکی بابتہ مشتبہ تھے۔

(سوال) اسکی عبارت کیا تھی؟ (جواب) میں نے یہ سنا تھا کہ اس میں مسلمانوں کے کل فرقوں کو نصیحت تھی کہ باہمی نفاق کو دور کروں اور موجودہ وقت میں سب مسلمان متفق ہو جائیں۔ اسکی ضرورت تھی کہ ایک جھنڈے کے نیچے لڑنے کے لیے آمادہ ہو جائیں۔

(سوال) کیا اس تحریر سے شہر میں زیادہ چرچا یا شورش نہیں پیدا ہوئی۔

جواب۔ نہیں بہت زیادہ نہیں۔ (سوال) کیا اس تحریر کا قلعہ میں پایادشاہ نے تذکرہ کیا؟
جواب۔ قیدی نے کبھی میرے سامنے تذکرہ نہیں کیا۔ مگر میں نے یہ سنا تھا کہ قلعہ میں چند اور آدمیوں سے اس کا تذکرہ کیا گیا تھا۔

سوال۔ جب کمپنی نے اووہ کو اپنے علاقہ میں شامل کیا تو کیا اسوقت دہلی کے مسلمانوں

جا ناکیوں - ظاہر کیا گیا۔

جواب۔ میں نے اسکی بات ہتھیار نہیں کیا مجھے عدالت کے پاس میں مسیحی خٹیا جھٹلے یہ کہنا کہ جس عسکری نے اُس شخص کو سمائے مکہ کے ایراں بھیجا تھا اور عدالتی طار میں سے دریافت کرے پڑاں حرکی تصدیق ہو گئی۔

سوال۔ تم نے کہی ہے کہ اس سمارت کے پیچھے کا کیا مطلب تھا۔

جواب۔ ہیں۔ مگر تعلیمات اور ست بادشاہ کے دو مآثراتوں سے یہ معلوم ہوا تھا کہ جس عسکری نے سیدی قمر کو کچھ کا عدالت رات کیوقت دیکھ جس پر شاہی مہر شت کرائی گئی تھی ایراں روانہ کیا۔ سوال۔ کیا قطعہ میں انگریزوں اور ایرانیوں کی لڑائی کے تذکرے اکثر ہوا کرتے تھے اور بادشاہ اس گفتگو پر دل چسپی ظاہر کیا کرتے تھے۔

جواب۔ ہیں۔ اس مضمون پر دل چسپی اور گفتگو خاص کر ہوتی تھی۔ ہندوستانی اسما قطعہ میں آتا تھا اُس سے لڑائی کی ترقی کا حال معلوم ہوتا تھا اور بادشاہ کسی سیطج اُس میں قائل نہ تھا دلچسپی ظاہر نہیں کرتے تھے۔

سوال کیا دہلی کے مسلمانوں میں اس لڑائی سے زیادہ دلچسپی تھی اور کیا یہ لڑائی اُس کے نزدیک دہلی لڑائی سمجھی جاتی تھی۔

جواب۔ ہیں۔ دہلی کے مسلمان اہل سنت والجماعت ہیں اور ایرانی امامیہ مذہب کے میں لہذا اول الذکر سے اس لڑائی سے زیادہ دل چسپی ظاہر نہیں کی۔

سوال۔ کیا یقین معلوم ہے کہ گزشتہ ماہ پانچ میں یسے قریب دس ماہ پیشتر بادشاہ سے جس عسکری کو کسی خاص عرص کے لئے میں استریاں دی تھیں۔

جواب۔ ماہ ماہ اسے دیتے رہتے تھے مگر مجھے نہیں معلوم کس لئے یا کسی ماہ میں منع

سوال۔ وہ بادشاہ کے پاس اکثر کسوقت آتا تھا اور کب پہلے پہل وہ بادشاہ کے روبرو پیش ہوا تھا۔ (جواب) عرصہ قریباً چار سال کا ہوا کہ وہ پہلے پہل بادشاہ کے روبرو پیش کیا گیا تھا۔ بادشاہ کی ایک لڑکی اُسکی مرید ہو گئی۔ اور اُسکی پرہیزگاری کی اس قدر تعریف کی کہ بادشاہ نے اُسے اپنی بیاری سے زما نے میں اپنی صحت کے لیے دعا کرنے اور آرام کرنے کے لیے نوکر رکھا تھا۔ گزشتہ دو یا تین سال کے اندر اُسکی آمد و رفت بہت بڑھ گئی۔ یہ لڑکی دہلی دروازے پر حسن عسکری کے مکان کے قریب ہی رہا کرتی تھی اور یہ مشہور تھا کہ وہ اُسکی بیوی ہے۔

سوال۔ کیا اس شخص حسن عسکری نے یہ بھی دعو کا دیا تھا کہ اُسے مکاشفہ ہوتا ہے آئندہ ہونے والے واقعات پہلے سے بتا سکتا ہے؟

جواب۔ وہ خواہوں کی تعبیر دیا کرتا تھا اور آئندہ کے واقعات پہلے سے بتایا بھی کرتا تھا۔ اور مکاشفہ کا اقرار بھی کیا تھا۔

سوال۔ کیا تمہیں معلوم ہے کہ اُس نے کبھی اُس لڑائی کے متعلق بھی پیشین گوئی کی تھی جو اُس وقت انگلستان اور شاہ فارس کے درمیان ہو رہی تھی۔

جواب۔ جس زمانہ میں انگریزوں اور شاہ فارس میں لڑائی ہو رہی تھی اُس نے کچھ نہیں کہا البتہ عرصہ دو سال کا ہوا اُس نے قیدی دبا دشاہ سے چار سو روپیہ لیکر ایک شخص کو دیئے اور یہ ظاہر کیا کہ وہ مکہ معظمہ جاتا ہے مگر بعد میں یہ بات کھل گئی کہ وہ شخص حج کے لئے نہیں گیا بلکہ شاہ ایران کے پاس گیا۔ اس شخص کا نام شیدی قمبر تھا جو اسپینا کا رہنے والا تھا اور بالآخر یہی سے آیا تھا۔

سوال۔ کیا تمہیں معلوم ہے کہ اس شخص کو کہہ جانا کیوں ظاہر کیا گیا اور شاہ فارس کے پاس

محنت حاکم گوررجہل کے دفتر کے اہلہ کے قلم کے ہیں۔ اس شخص کی عادت تھی کہ اس قلم کے کاغذ پہلے سے تیار رکھتا تھا اور اس پر مہر تاجی ثبت کر کے بعد مسطوری شاہ مطابق پتہ کے روانہ کیا کرتا تھا۔

سوال۔ کیا انکی نقل و قلم میں بھی رکھی جایا کرتی تھی۔

جواب۔ ہاں اکثر ہر کاغذ کی وہ دو نقلیں لایا کرتا تھا۔ ایک پر مہر ثبت ہوتی تھی جو مالک ہند بادشاہ کی قلم ہوتی تھی اور یہ نقل انکی روانگی کے لئے دیدہ بکاتی تھی اور دوسری غیر مصدقہ قیدی کے دفتر میں داخل ہوتی تھی۔

سوال کاغذ مرہ کے متعلق بھی تم کچھ جانتے ہو

جواب۔ میں انکی قلم نہیں پہچانتا۔

سوال۔ کیا ملکی یا قریب قیاس ہے کہ یہ نقل و قلم کے وہ یہ مقرر شدہ اہلہ کی قلم کی ہو جس سے تم واقف نہیں۔

جواب۔ ہاں میرا خیال ہے کہ محمد حاکم کے دفتر کے کسی اہلہ کی قلم ہے۔

ترجمان نے فارسی کے اصل کاغذات اس وقت سنائے۔

سوال۔ کیا تم مسیحی محمد حسن عسکری و عطاء ساکن دہلی سے واقف ہو؟

جواب۔ ہاں میں جانتا ہوں وہ دہلی کے دارہ کے قریب رہتا تھا اور دو تلامہ کے اس کٹر یا کٹر تھا

سوال۔ یقیناً تم سے دیکھے ہوئے کتا عرصہ ہوا۔

جواب۔ انگریزی رسالہ کے دہلی پر کمر قلعہ کر کے تین دو ہفتہ میں نے اسے دیکھا تھا۔

سوال۔ یقیناً ملکہ وہ کہاں گیا یا اس کا کیا حشر ہوا۔

جواب۔ میں میں نہیں جانتا

جواب وہ قیدی کے قاص کروں میں رہتی تھیں۔

سوال۔ کیا ان کا استعمال بالکل قیدی کے ہاتھ میں تھا۔

جواب۔ مہر بلا اجازت بادشاہ کبھی ثبت نہ ہوتی تھی۔

قیدی نے جرج سے انکار کیا۔ گواہ قیدی کے پاس بیٹھ گیا۔

(پانچویں دن کی کارروائی)

احسن اللہ خاں بروئے اقرار سابق مکر تلب ہوئے اور آٹھوں کاغذ مرتبہ بدستخواہ

انکو دکھائے گئے۔ (جرج جج ایڈوکیٹ)

ان کاغذات کی تہ۔ فلم اور مہر کی نسبت تم کیا جانتے ہو؟

(جواب) چھ کاغذات یعنی نمبر ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ پر احکام قیدی ہی کے ہاتھ کے

لکھے ہوئے ہیں۔ نمبر اکند لال قیدی کے دست کی قلم کا ہے اور یہ نمبر اس خاص مہر کا

نشان ہے جس پر اس کا منصف نام کندہ ہے۔ نمبر ۱۲ جو قیدی کے بیٹے مرزا مغل کی دست

ہے جسکی تصدیق اس کے عہدہ سپہ سالاری کی ہر سے ہوتی ہے۔ جو اناتھ اس کے ایک

اہل مدکی قلم کا تحریر شدہ معلوم ہوتا ہے۔

(چھٹے دن کی کارروائی)

حکیم احسن صدقاں مکر عدالت میں تلب ہوئے اور باقرار سابق اظہار ہوئے۔

اظہار بذریعہ جج ایڈوکیٹ

سوال۔ ان چھ کاغذوں کو دیکھو اور پہچانو کہ کس کی قلم کے لکھے ہوئے ہیں۔ چھ فارسی کے

کاغذ مرتبہ بد قتل گواہ کو دکھائے گئے

جواب۔ نمبر ۱۰ کے احکام قیدی کے قلم کے ہیں اور کاغذات نمبر ۱۲ و ۱۳ خیرات خان

سوال۔ دہلی میں لہوہ ہونے سے پیشتر کیا تم نے سنا تھا کہ اس مقام کی رحمتیں کسی طرح سے اطمینان بخشیں۔ (جواب) نہیں۔ (جمع عدالت)

سوال۔ کیا انگریزوں کے قتل ہونے کے بعد بھی تم نے لاشیں حوں آلود یا اس قتل کے اور ثبوتات دیکھے۔

جواب۔ میں نے کسی قسم کی کوئی مات نہیں دیکھی۔

(سوال) جہاں یہ عورتیں اور بچے قتل ہوئے تھے وہ جگہ معلوم ہے۔

جواب۔ میں نے سنا تھا کہ وہ حوص کے قریب اُس میدان میں قتل کئے گئے تھے جو وہاں دروازے سے قلعہ میں گئے پر پہلے پڑتا ہے۔ لوگوں نے اُس جگہ کو بیان کیا تھا کہ قتل ہونے کی حاص جگہ یہیں تھی۔

سوال۔ تم جانتے ہو کہ لاشیں کیا ہوئیں۔؟

جواب۔ مجھے نہیں معلوم کہ اُسکے بعد اُن کا کیا حشر ہوا مگر سے میں آیا تھا کہ گاڑیوں میں ڈال کر وہاں سے اٹھائی گئیں۔ (جمع ثانی ح ایڈوکیٹ)

سوال۔ یقین معلوم ہے کہ قتل سے پیشتر یہ عورتیں اور لڑکے قید کئے گئے تھے اور اگر قید کئے گئے تھے تو کہاں؟

جواب۔ میں نے سنا تھا کہ وہ قید ہوئے اور پادشاہ کے حطع میں اُنکے قریب ہی کے کمرہ میں رکھے گئے تھے۔

سوال۔ کتنے دن وہ محبوس رہے؟

جواب۔ قریباً ہفتہ یا عشرہ ہر۔

سوال۔ لہوہ کے رہا۔ میں قیدی کی شاہی ہوئی کس کے پاس تھیں۔

اُس نے جواب دیا کہ حتی الوسع کوشش کی مگر باغی ایک نہ رہا۔

سوال۔ کیا احسن اللہ نماں نے تم سے کہا کہ اُس موقع پر وہ وہاں موجود تھا۔

جواب۔ نہیں۔ اُس نے صاف صاف یہ نہیں کہا کہ وہ وہاں تھا یا نہیں۔

سوال۔ کس قدر انگریز اس موقع پر قتل ہوئے؟

جواب۔ بیشتر مجھے تعداد معلوم نہیں تھی اور ممکن ہے کہ میں نے سنا ہوا اور بھول گیا ہوں

مگر اب کوئی دس یا پندرہ دن ہوئے کہ مجھے معلوم ہوا مقتولین کی تعداد قریباً ۵۰ تھی جس میں عورتیں اور لڑکے بھی شامل ہیں۔

سوال۔ کیا یہ عورتیں اور بچے قیدی کے فشار سے قتل ہوئے۔

جواب۔ مجھے اس معاملہ میں اس سے زیادہ علم نہیں جب قدر کہ احسن اللہ نماں نے مجھے کہا کہ کہ بادشاہ نے قتل عام روکنا چاہا مگر کچھ پیش نہ چلی۔

سوال۔ کیا تجھ میں معلوم ہے کہ مسندہ کے زمانے میں بادشاہ کے کسی ملازم نے واقعات کا روزنامہ چھپایا کیا اگر تیار کیا تو کس نے لکھا۔

جواب۔ مجھے اس کے کچھ جانے یا نہ لکھے جانے کا علم نہیں۔ البتہ غدر سے پیشتر ایک روزنامہ چھپایا تھا

سوال۔ کیا مرزا مغل ثناء راہ کو باغی فوج کا سپہ سالار مقرر کیا تھا۔ اور کس نے اور کہاں؟

جواب۔ بدیشک مرزا مغل فوج کے سپہ سالار مقرر ہوئے تھے اور مشہور ہے کہ بادشاہ نے فوج کی درخواست پر انہیں مقرر کیا تھا۔

سوال۔ مسندہ سے پہلے بھی تم نے کبھی فوج کی بے اطمینانی کا حال سنا تھا۔؟

جواب۔ ہاں میں نے سنا تھا کہ کلکتہ میں دو رجمنٹوں نے چربی و اسکار تو سوں کے استعمال

کے کرنے کی بنا پر غدر کیا۔ وہ توڑ دی گئی تھیں۔

سفارت پر مقرر ہوا تھا۔

سوال۔ تمہیں کبھی قلعہ کے اندرونی حالات معلوم ہوئے کے موقعے سے یا وہ مصائب جس پر مدد سے پہلے گفتگو ہوتی تھی۔

جواب۔ مجھے ایسے موقعے تو ملے مگر میں نے کوئی خاص بات نہیں سنی۔

سوال کیا کم ہر بادشاہ کار یا وہ معروضہ تھا یا تم ان معتدوں میں تھے جس پر کوئی راز یا تحویر جو حکمت و نظام سے بھی رکھے کی عرص سے ظاہر کرنا چاہتے ہوں طاسر کجانی ہوں۔

جواب۔ میں ان میں سے نہ تھا جس سے مشورہ ہونا ہو یا جن کو ایسے معاملات کی اطلاع دینا تھی ہوا مستہ اس اللہ حال اور محبوب علیجاں ایسے آدمی تھے۔

(چوتھے دن کی کارروائی)

سوال۔ کیا تمہیں صاف ہوئے سے میسر قیدی کی تحریرات دیکھنے کا موقع ملا تھا۔

جواب۔ ہاں میں نے مارہا کی تحریریں دیکھیں اور ان کو بھیجنا تھا ہوں۔

سوال۔ جو کا عدالت میں پیش ہوئے اور جن چمکوں کے کہ وہ قیدی کے قلم کے ہیں اور اسی کی مہر ان پر ہے کیا تمہیں انکی صداقت میں شک ہے۔

جواب۔ اکثر کا عدالت بادشاہ کی قلم کے ہیں اور شاید ایک یا دو ہوں۔

سوال۔ جس قلعہ میں انگریزی عورت اور بچے قتل ہوئے تو کیا تم وہاں تھے۔

جواب نہیں۔ میں قلعہ میں نہیں تھا مگر میں نے بعد میں سنا کہ چند عورتیں اور بچے مقتول ہوئے۔

سوال۔ کیا تمہیں معلوم ہوا کہ کس نے انہیں قتل کیا سپاہیوں نے یا قیدی ہی کے ہاتھوں سے۔

جواب۔ میں اس بارے میں وثوق کے ساتھ نہیں کہہ سکتا مگر دو باتیں وہ صحیح ہیں کہ میں قلعہ میں آیا تو میں نے اس اندھاں سے کہا کہ تم نے قتل عام روکے کی کیوں۔ کوشش کی

جواب۔ یہ انکی اطاعت اور خدشات کے منظور کرنے ہی کے برابر تھا۔ مگر یہیں نہیں کہہ سکتا کہ اسوقت بادشاہ کا کیا ارادہ تھا۔

سوال۔ بادشاہ کے اختیارات وہلی میں کب عام طور پر مشہور ہوئے یا یہ بات کب مشہور ہوئی کہ بادشاہ نے غمان حکومت اختیار کی۔

جواب۔ مجھے نہیں معلوم کہ کوئی باقاعدہ شہرت اس بات کی دی گئی۔ ممکن ہے ایسا ہوا ہو اور مجھے اس کا علم نہیں ہوا ہو۔ مگر جس دن فساد ہوا اسی دن بادشاہ کے اختیارات قائم ہو گئے تھے۔

سوال۔ کیا اسی وجہ سے اسکی سلامی کی توہین چھوٹی تھیں۔

جواب۔ یہیں نہیں جانتا جو کچھ میں نے سنا وہ یہ تھا کہ توہین والوں نے شاہی حکومت میں آنے کے موقع پر بطور سلامی فیر کی تھیں۔

سوال۔ یہ تھیں معلوم ہے کتنی توہین کی سلامی ہوئی تھی۔

جواب۔ میرے خیال میں معمولی شاہی سلامی کی ام توہین فیر ہوئی تھیں۔

سوال۔ کس دن بادشاہ نے پہلا دربار عام کیا۔

جواب۔ فساد کے دن ہی سے روزانہ دربار ہوتا تھا۔ رسالہ والوں کو جو پہلا موقع ضروری کا دیا گیا وہی اول دربار خیال کرنا چاہیے۔

سوال۔ فساد سے پیشتر کیا تم بادشاہ کے دربارداروں اور اس کے خاندان کے ہر وقت کے جلسوں میں تھے۔

جواب۔ میں روزانہ قلعہ میں آتا تھا اور تمام خط و کتابت جو میری معرفت ٹھٹھٹے گورنر اور بادشاہ میں ہوتی تھی سنا کرتا تھا۔ یہیں بادشاہی ملازم تھا مگر سر تھینو فلیس شکاف صاحب کی

معلوم ہوا کہ حوثیں رات کے دس بجیا رہے چھوٹی سختیں وہ دہلی کے ویسی تو بچا۔
 والدین سے بادشاہ کی سلامی میں میر کی سختیں۔ میں یہ نہیں کہہ سکتا کہ وہ بادشاہ کے
 غناں حکومت اختیار کرنے پر تیار ہوئی تھیں یا کسی اور وجہ سے۔ اس کے بعد میں دہلی میں
 میں آیا جہاں جس اللہ جوں سے ملاقات ہوئی۔ میں نے اُس سے دریافت کیا کہ بادشاہ
 نے اس چیمپی کے رعب کرنے کے لیے کوئی مدد دست کیا انھوں نے جواب دیا کہ بادشاہ
 نے ایک خط اس مضمون کا اوٹھی سوار کے ہاتھ لکھتے گورر کے پاس آگروہ روا کیا ہے
 اور قریب دہرور کے بعد میں نے پھر اُس سے پوچھا کہ اُس کا کیا جواب آیا انھوں نے
 جواب دیا کہ اوٹھی سوار ملا رسید یا جواب واپس آگیا مگر یہ بھی کہا خط ضرور پہنچا جس کا جواب
 بعد میں دینے کا وعدہ ہوا اول دن کے واقعہ کے بعد میں نے قلعہ کی ماقاعدہ چھری
 ترک کر دی صرف تیسرے یا چوتھے دن آتا تھا اور محض بادشاہ کو سلام کر کے واپس
 چلا جاتا تھا۔ چنانچہ اور واقعات کے بعد تو گفتگو کرنے کی گت بھی نہ آئی۔
 سوال۔ کیا تم نے سنا کہ فرید صاحب کو کس نے قتل کیا۔ آنا بادشاہ کے ملازموں نے
 یا کسی اور نے اُنکو قتل کیا۔

جواب۔ اُس وقت تو یہ سنا تھا کہ سپاہی کھڑے ہو گئے تھے اور فرید صاحب کو ملوہ میں
 قتل کیا مگر بعد میں یہ سنے ہیں کہ اُنکو ایک چھری لے چکی دوکان بازار میں کتیاں
 ڈنگس کی قیام گاہ کے نیچے ہی قتل کر دیا۔ مجھے اُس شخص کا نام نہیں معلوم اور
 میں یہ بھی نہیں جانتا کہ اب وہ کہاں ہے۔

سوال۔ بادشاہ نے ویسی امروں اور سپاہیوں کے سر پر ہاتھ رکھا تو اُس کا
 کیا مشہور کیا اُس سے یہ مراد تھی کہ اُنکی عداوت مسطور کی گئیں۔

سپاہی اور افسر غرض کہ کل یکے ایسا دیکرے آگے بڑھے اور ہر شخص بادشاہ کے آگے اپنا
 سر جھکا کر کہتا تھا کہ "حضور ہمارے سر پر ہاتھ رکھیں" بادشاہ نے ایسا ہی کیا اور ہر شخص جو اس کے
 دل میں آ رہا کہتا ہوا واپس ہوتا گیا۔ جب ہجوم زیادہ ہو گیا تو میں وہاں سے چلا آیا اس وقت
 غل غبار بہت تھا اور سب ایک دم زور زور بول رہے تھے۔ تھوڑی دیر کے بعد بادشاہ
 اپنے کمرے میں واپس آ گئے اور سواروں نے اپنے گھوڑے صحن میں باندھ دیئے مفسد
 رسالوں نے اپنی اپنی جگہ پسند کر لی اور دربار عام میں بستر لگا دیئے اور محافطہ چاروں
 طرف مقرر کر دیئے۔ اس کے بعد میں حکیم احسن اللہ کے کمرے میں گیا اور وہاں جا کر
 بیٹ گیا۔ شام کے قریب چار بجے یا اس کے بعد بڑی سرنگ اڑنے کی آواز کانوں میں
 آئی اور باہر جا کر دیکھا تو میگزین کی طرف بہت خاک اڑتی ہوئی دکھائی دی۔ جو لوگ اس وقت
 وہاں تھے ان سے معلوم ہوا کہ مفسدوں نے میگزین پر پلا کر دیا مگر مجھے بعد میں معلوم
 ہوا کہ جو انگریزی افسر وہاں تھے یہ انہیں کی کارروائی تھی۔ قریب پانچ بجے میں نے یہ
 سنا کہ کوئی سات یا آٹھ انگریز مرد و عورت و بچے مفسدوں کے ہاتھ لگے اور انھوں نے
 بادشاہ سے اس کے قتل کرنے کی درخواست کی مگر بادشاہ نے سپاہیوں سے کہا کہ ان
 قیدیوں کو مجھے دیدوار میں انہیں اپنی حفاظت میں رکھو نگا۔ چنانچہ انھوں نے اس شرط
 پر کہ ان پر محافظ انہیں میں سے رکھے جائیں بادشاہ کے سپرد کر دیا۔ بادشاہ نے ان کو
 کسی کمرہ میں بند کر دیا اور حکم دیا کہ انہیں کھانا پینا باقاعدہ بادشاہ کے توشہ خانہ سے دیا
 جائے۔ بعد غروب آفتاب میں نے شہر میں اپنے مکان پر جانا چاہا جب میں دربار عام کے
 میدان میں پہنچا تو وہاں بھی رسالوں کا ہجوم پایا اور معلوم ہوا وہ دہلی کی رجسٹروں کے
 سپاہی تھے۔ اسکے بعد میں گھوڑے پر سوار ہو کر گھر چلا گیا۔ دوسری صبح کو قلعہ پونچر

قتل کر دیئے گئے یہ دس سے کچھ پہلے کا وقت تھا۔ اس امدان نے اس ضریر اور آدمیوں کو اسکی تقدیر اور یہ صیافت کر کے لئے کہ کپتان ڈگلس کہاں اور کس حال میں ہیں بھیجا ان آدمیوں نے واپس کر کہا کہ نہ صرف ضریر صاحب ملک کپتان ڈگلس دیکھیں اور اڈورٹا شکریر حناں کے ساتھ رہتے سے قتل کر دیئے گئے یہ سکا ماتاہ اور پٹے گئے اور اس امدان اور میں سخت پریشان کہ دیکھئے کیا ہوتا میر در مارحاص میں چلے گئے۔ اسکے کچھ ہی دیر کے بعد دونوں پیل کییاں قلعہ کے دروازے پر محاذ تھیں مع مع رسالہ کے حویرٹھ سے آیا تھا در مارحاص کے ساسے کے میدان میں آگئیں اور اسی مندرقین قرائینیں اور پیچے ہوا میں اڑنے لگیں اور ڈراعل مجاہد۔ ماتاہ یہ حل سکے باہر نکل گئے اور در مارحاص کی چوٹ پر کھڑے ہو کر اپنے خواصوں کو حکم دیا کہ رسالوں سے خاموش کیے لئے کہیں اور ہندوستانی امروں کو آگے نہ لایا کہ ان سے اس کا ردائی کا فشار دریافت کریں۔ اس پر یہ فعل کم ہو گیا اور سالہ کے امرو آگے بڑھے اور یہاں کیا کہ انھیں کار تو سوں کے مور سے کاٹے کا حکم دیا گیا تھا جس کا فشار یہ تھا کہ ہندو ہوں عوام مسلمان اپنے اپنے مذہب سے گمراہ ہو جائیں کیونکہ کار تو سوں میں گائے اور سور کی چربی لگی ہوئی تھی چاہے انہوں نے میرٹھ میں اگھیریوں کو قتل کیا اور ماتاہ کی محافظت کے لئے یہاں آئے ہیں۔ ماتاہ نے جواب دیا

”میں نے بحثیں نہیں کرایا اور جو کچھ تم نے کیا بہت برا کیا“ یہ مسکر سو یا دو سو مسد یا دو سو جو اس وقت میرٹھ سے آئی تھی شیرھیوں پر چڑھ کر کہ میں آگئی اوکھا تنگ صدر یعنی ماتاہ ہمارے ساتھ ہو گئے ہم سب نے سزا دی اور حضور کے ساتھ ہوئے ہم اپنے ارادہ میں کامیاب ہو جائیں گے، اس پر ماتاہ ایک کرسی بیٹھ گئے اور ہر

کرے ہیں ہیں۔ اور درمیانی کمرے میں مسٹر سائمن فریز صاحب بیٹھے ہوئے تھے اُن سے
 ملاقات ہوئی۔ احسن اللہ خان کپتان صاحب سے ملنے چلے گئے اور میں فریز صاحب کے
 کچن پر اُن کے ساتھ واپس آ گیا۔ اور اُنھوں نے مجھے حکم دیا کہ میں بادشاہ سلامت سے
 جا کر کہوں کہ کپتان ڈگلز صاحب کے مکان کی محافظت کے لئے دو توپیں اور کچھ سپاہ
 پیادہ بھیج دیں۔ میں اور فریز صاحب اور ایک اور انگریز جو اُن کے ہمراہ تھے زمین سے اترے
 فریز صاحب کے ہاتھ میں ایک غلاف دار تلوار تھی اور دوسرے صاحب کے دھن کا نام
 میں نہیں جانتا ایک ہاتھ میں سپٹول اور دوسرے میں بندوق تھی۔ فریز صاحب نے
 جو حکم دیا کہ جلدی جاؤ اور خود بھی بادشاہ کی طرف چلے گئے اُن سے آگے آیا۔ بادشاہ
 کے کمرے پر پہنچ کر میں نے دستک دی وہ خود باہر نکل گئے اور میں فریز صاحب کا پیغام
 پہنچا دیا۔ بادشاہ نے فوراً خاصہ کے آدمیوں کو حکم دیا کہ دو توپیں اور تمام رسالے اور
 افسر جو موجود ہوں کپتان ڈگلز کی فرو و گاہ پر پہنچاؤ اُسی وقت احسن اللہ خاں بھی پہنچے
 اور بادشاہ سے کہا کپتان ڈگلز کہتے ہیں کہ دو پالکیاں بھیج کر اُن دونوں سمیوں کو جو
 اُن کے پاس ہیں بلا جائے مجلس میں چھپا دیجائیں۔ بادشاہ نے احسن اللہ خاں سے
 کہا کہ تم انتظام کرو اور خاصہ کے ملازموں کو ہدایت کی کہ دو پالکیاں مع مناسب تعداد
 کھاروں کے باغ کے گرد ہو کر لیجاؤ تاکہ باغی رسالے اُنھیں نہ دیکھ سکیں جو اس وقت قلعہ
 میں داخل ہو چکے ہیں۔ بادشاہ یہ حکم دیکھنے کے لئے کھڑے ہو گئے کہ اس حکم کی تعمیل
 ہو جائے اور احسن اللہ خاں بھی اُن کے پاس کھڑے تھے۔ کچھ ہی عرصہ کے بعد نوکروں میں
 سے ایک نوکر جو پالکیوں کے لئے گیا تھا واپس آیا اور کہا کہ پالکیاں روانہ ہو گئیں اور اسکے
 بعد ہی ایک اور ملازم جو پالکیوں کے ہمراہ گیا تھا اُس نے واپس آ کر کہا کہ فریز صاحب نے

میں کپتان صاحب کے ہمراہ کپڑے ٹمک یا اور دیکھا کہ ۳۰ یا ۴۰ سوار نیچے کھڑے ہیں۔ کسی کے ہاتھ میں ٹنگی تلوار تھی اور کوئی پستول اور قرا میں ہاتھ میں لیئے تھا۔ ہب سے نیل کی جاس سے پیدلوں کے ساتھ جو لٹا ہر سائیں معلوم ہوتے تھے اور جن کے سپر کچھ گٹھرتے آ رہے تھے۔ کپتان ڈوگلز کے سواروں سے کہا اس طرف مت آؤ۔ یہ بادشاہ کی مجلس اسے اور تمہارا بیٹا کھڑا ہونا بادشاہ کی بیعتی ہے۔ اس پر ایک ایک کر کے مسلح گھاٹ کی طرف چلے گئے اور جب سب چلے گئے تو کپتان ڈوگلز بادشاہ کے پاس گئے اور کہا کہ قلعہ اور شہر کے دروازے فوراً بند ہوئے جائیں کہ مبادا یہ لوگ شہر میں نہ گھس آئیں۔ کپتان صاحب نے بادشاہ کو یقین دلایا کہ حوث کی کوئی بات نہیں ہے اس معاملہ کی نگرانی کر مایر ادرس ہے میں اسی عاتا ہوں اور فوراً اس کا انتظام کیئے دیتا ہوں۔ اس کے بعد بادشاہ اور کپتان ڈوگلز اپنے اپنے کمرہ میں چلے گئے اور میں احسان علیا درمارغص کے اس کمرہ میں آکر بیٹھے۔ ہم دونوں کو یہاں بیٹھے ہوئے ایک گھنٹہ ہوا جو گا کہ کپتان ڈوگلز صاحب کا ملازم دوڑا ہوا آیا۔ اور ایک رقعہ حکیم حسن اللہ خاں کو دیکر کہا کہ صاحب یاد فرماتے ہیں حکیم صاحب کے کہے پر میں اُن کے ہمراہ گیا جو آدمی ہم لوگوں کو ایسے کے لئے آیا تھا اُس نے کہا کپتان صاحب اس وقت متاع خانہ میں ہیں مگر جب ہم اس جگہ کے قریب پہنچے تو معلوم ہوا کہ وہ پھر اپنے مقام پر واپس گئے۔ اس وقت چہرے دیکھا کہ دریا گنج کی جانب ہب و حواں اٹھ رہا ہے اور کچھ راہگیروں سے معلوم ہوا کہ ماعی شہر میں گھس سکے ہیں اور انہوں نے سڑکوں میں آگ لگا دی ہے۔ ہم قلعہ کے لاہوری دروازے کے اوپر اُن ڈوگلز صاحب کی فرو دنگا ہستی گئے۔ اس مقام پر ہم کو معلوم ہوا کہ کپتان صاحب مسرے

آیا میں نہیں کہہ سکتا کہ اُس نے بادشاہ سے آکر کیا کہا۔ مگر بادشاہ خلوت خانہ کے متصل کمرہ میں آئے اور مجھے طلب کیا۔ بادشاہ نے پھر مجھے کہا کہ یہ سوار باغی ہو گئے ہیں اور میرٹھ سے آئے ہیں۔ مذہب کے لئے لڑنا اور انگریزوں کو قتل کرنا چاہتے ہیں اور مجھے ہدایت فرمائی کہ میں کپتان ڈگلز کے پاس فوراً جاؤں اور یہ معاملہ اُن کے گوش گزار کر کے اُن سے کہوں کہ مناسب انتظام کریں۔ بادشاہ نے ساتھ ہی اپنے کسی ملازم کو یہ بھی حکم دیا کہ خلوت خانہ کے نیچے کا دروازہ فوراً بند کر دے۔ میں حسبِ حکم کپتان ڈگلز کے پاس گیا اور اُن کو یہ پیغام پہنچا دیا۔ کپتان ڈگلز فوراً میرے ہمراہ آئے اور کہا ہم خود چلکر اس معاملہ کو دیکھینگے۔ وہ اسی دربارِ خاص میں آئے اور بادشاہ اُنکو آتے دیکھ کر باہر نکل آئے اور اُن سے مل گئے۔ بادشاہ اُس وقت اس قدر تڑپا ہوا تھا کہ وہ بغیر عصا کے سہارے کے کپتان صاحب کے ساتھ پھرتے رہے۔ بادشاہ نے کپتان ڈگلز سے استفسار کیا کہ اُنکے ہمسامعہ کی کچھ خبر ہے یا نہیں اور نیز یہ کہ یہ فوج کیوں آئی ہے اور کہا کہ فوراً مناسب موقع بندوبست ہونا چاہیے۔ میں اور احسن اللہ خاں اُس وقت موجود تھے۔ کپتان ڈگلز نے درخواست کی بادشاہ کے خلوت خانہ کے نیچے کا دروازہ کھول دیا جائے کہ وہ جا کر سواروں سے سوال و جواب کرے۔ بادشاہ نے جواب دیا کہ وہ اُن کو نہیں جانے دیجئے کیونکہ باغیوں کے سر پر خون سوار ہے اور مبادا اُنھیں مار ڈالیں۔ کپتان ڈگلز نے مار کوشش کی کہ دروازہ کھول دیا جائے مگر بادشاہ راضی نہ ہوئے اور کپتان صاحب کیلے ہاتھ پکڑ لیا اور کہا اگر تم اُن لوگوں کو دیکھنا اور اُن سے بات کرنا چاہتے ہو تو یہ باتیں جھروکے میں سے کر سکتے ہو۔ اس پر کپتان ڈگلز شاہی کمروں اور دربارِ خاص کے درمیانی کٹہرے پر آئے اور اُدھر سے اُس مقام کو دیکھا جہاں سوار اکٹھے تھے

کو عدالت سے منظور کیا۔ اور علام عباس عالت میں حاضر ہوا۔

ترہاں نے اصل کا عدالت ملاحظہ کیے جس کا ترجمہ گزشتہ دن جمع ایڈوکیٹ نے پڑھا تھا۔ اور جو کچھ گواہ نے ہر ایک کا عدالت کے متعلق کل اظہار دیا تھا وہ قیدی کے مددگار کو سنایا گیا۔ بعد ترہاں نے فارسی کے اصل کا عدالت مسرہ ۳۳ تک ملاحظہ کرے تو جمع ایڈوکیٹ نے مسرہ ۵ کے کا عدالت کا ترجمہ دیکھا شروع کیا۔

دقیقہ سے دن کی کارروائی

۲۹ جنوری ۱۹۵۷ء یوم جمعہ

در بار خاص میں اسد گیارہ کے پھر عدالت مستعد ہوئی۔ میر مجلس مسرہ ترہاں وڈچی جمع ایڈوکیٹ حزل موقوف تھے۔ قیدی عدالت میں لایا گیا اور علام عباس بطور اسکے معاون کے حاضر ہوا ترہاں نے اصل کا عدالت فارسی میں ملاحظہ کیے اور جس کا ترجمہ جمع ایڈوکیٹ نے گزشتہ دن پڑھا تھا یعنی مسرہ ۵ تک۔ علام عباس اب بطور گواہ قرار دیا گیا۔ جمع ایڈوکیٹ نے اظہار دیئے۔

سوال ۱۱ مئی ۱۹۵۷ء کی صبح کو تم کہاں تھے حکم معصومہ سائے میرٹھ سے آئے۔

جواب۔ میں اسی در بار خاص کے دوبارہ پر تھا۔

سوال۔ جو کچھ تم نے اس موقع پر دیکھا یاں کروا

جواب۔ قریب آٹھ سے صبح کے میں نے یہ سنا کہ کہلی کے رسالہ کے ایچ ایچ سوار کے اور بادشاہ کے غلوت خانہ کے پاس کھڑے ہو گئے۔ انہوں نے نے تجا شامل مجاں مس پر بادشاہ نے اپنے حواص میں سے کسی کو حکم دیا کہ بکریہ حل کیا۔ اُن میں سے کرشمہ محمد کے میں گنا۔ ساروں سے کچھ باتیں کر کے مادتاہ کے پاس۔ بس

کاغذات نمبری ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ گواہ کو دکھائے گئے اُس نے اظہار کیا کہ یہ مکنت لال کے لکھے ہوئے ہیں جو قیدی کا خاص سکتر تھا اور یہ کہ اُن میں سے تین نمبروں پر یعنی ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ پر جو مہر ثبت ہے وہ شاہی مہر ہے۔ کاغذات نمبری ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ گواہ بھی گواہ کو دکھائے گئے اُن میں سے کسی کی تحریر کو اُس نے نہیں پہچانا البتہ یہ کہا کہ نمبر ۲۳ پر مرزا مغل کا مندرجہ خفیہ کی نمبر ۳ پر چیف پولیس امیر اعدالت چیف کورٹ دہلی کی نمبر ۲۴ پر بدروپور پولیس اسٹیشن کے دفتر کی اور بادشاہ کے سکتر کی نمبر ۶ پر مرزا مغل کی مہر ہے۔ اور نمبروں کے متعلق وہ کچھ نہیں جانتا۔ کاغذات نمبری ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ گواہ کو دکھائے گئے۔ اُس نے ان کاغذات کی مہر کو شناخت کیا کہ بادشاہ کی مہر ہے اور باستثنائے نمبر ۱۳ کے دیگر کل مکند لال قیدی کے خاص سکتری کی قلم کے ہیں نمبر ۲۶ بھی گواہ کو دکھایا گیا اُس نے شناخت کیا کہ وہ مکند لال کی تحریر ہے اور اُس پر بادشاہ کی خاص مہر ثبت ہے۔

جج ایڈوکیٹ نے مندرجہ بالا کاغذات کا نمبر ۲۶ تک ترجمہ ملاحظہ کیا

(دوسرے دن کی کارروائی)

۲۸ جنوری شنبہ ۱۲۸۵ ہجری قمریہ کو عدالت انجے دربار خاص دہلی میں گھر منعقد ہوئی۔ اور گزشتہ دن کی کارروائی پھر شروع کی۔

پریسیڈنٹ و ممبران و ترجمان و ڈپٹی جج ایڈوکیٹ جنرل موجود تھے۔ قیدی عدالت میں لایا گیا۔ احسن الد خان عدالت میں طلب ہوا اور اسکو پہلے اقرار کی یاد دہانی کی گئی۔ اس وقت قیدی نے یہ درخواست کی غلام عباس نامی وکیل کو عدالت میں حاضر ہونے کی اجازت دیجیاستے تاکہ وہ عدالت میں قیدی کی جانب سے ہروی کرے۔ اس درخواست

روندا و مقدمہ سے ملے ہو۔ مگر مجھے اندیشہ ہے کہ بعض تحریرات غیر سہل و سادہ ہوتے ہیں۔ اس کی جائیگی حواں اثناسیوس سے دستیاب ہوئی ہیں جنکے نام وہ قسوس تھیں۔ ایسی صورتوں میں عدالت تحقیقات کامل ہدایت ضروری سمجھے گی۔ اور یہ کہ تحقیقات اُس وقت تک کامل نہ ہوگی کہ تہدات ذات خود قابل لحاظ نہ ہو۔ مگر محض اس وجہ سے کہ غیر ضروری اطہار سائے جائیگی ماسطور کردہ بجائے عدالت اُن شکلات کو یاد دہانی حواں تحریرات کے مات کرے میں جو مصنف کی قلم ہوگی پیش آئیں گی۔ جس کے پاس اس وقت کسی بات کے تسلیم کرنے کی قوی وجہ ہیں اس کا تعلق قیدی سے ہو۔ جس زمانہ تہدات کا ٹر حاضوری نہیں سمجھتا ہیں اس بات کی کو تشن کروں گا کہ حشوات حاصل کیجائے وہ نہایت معتد و یعہ سے ہو سکر تاہم یہ بات یاد رکھے کے قابل ہے کہ قریب قریب ہر ہندوستانی جن کو میں طور تہدات اس عدالت میں پیش کروں گا اپنے اسماء کو اور میراں حالات کو جو وہ میاں کر مایا ہے گا کچھ اس رنگ سے ادا کر لگا کہ عدد اور بلوہ اُن وسیع اور سلسلہ واقعات کے مناسب ہو جائیں جو میں پہلے سے معلوم ہیں۔ میں تحریری ثبوت سے استدا کروں گا اور قیدی اور دیگر اشخاص حصول سے ملوہ میں شرکت کی جتنی امکانی تحریروں کے ثبات کرے کے لئے پہلا پہلا گواہ پیش کر دینا پہلا گواہ جس اسماء میں حکیم عدالت میں طلب ہوا اور اُس سے امر لیا گیا۔ اطہار در یقصر ح ایڈوکیٹ۔ کا عدالت مد شہرقاب مسری ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و

دہلی بنام میجر جنرل بینی۔ سی۔ بی۔ کانڈنگ افواج جنگ دہلی کے مندرجہ خلاصوں سے یہ
ظاہر ہو جائیگا کہ عدالت فیصلہ آخری نہ تھے اور یہ اس وجہ سے ہوا کہ میجر جنرل ولسن نے
قیدی کی زندگی کی ضمانت کر لی ہے اور وہ حکم قید کی حالت میں بھی روک دیا گیا ہے۔
مسٹر سائڈرس کی چٹھی حسب ہدایت سر جان لارمن چیف کمشنر پنجاب لکھی گئی ہے جس کا خلاصہ
مندرجہ ذیل ہے۔

”و ساتھ ہی مجھے شکوہ اس بات سے مطلع کرنا ہے۔ چونکہ کپتان ہو لسن نے حسب ہدایت
میجر جنرل ولسن بادشاہ سے انکی زندگی کی ضمانت کر لی ہے لہذا فوجی کمیشن کو لائق نہیں ہے
کہ اُس پر کوئی حکم آخری دے۔ خواہ انکی تحقیقات کا نتیجہ قید ہی کیوں نہ ہو“
”تحریری ثبوت جو مجھے اس مقدمہ کے متعلق ملے ہیں وہ بھیجتا ہوں اور منشیارافی انصہیر
کے برائے میں شاہدوں کی حاضری وغیرہ کے لیے جو کچھ میرے اختیار میں ہے اُس سے
مدد دینے کے لیے ہر وقت تیار ہوں“

میں نے اردو تحریرات کا ترجمہ باعقیا مسٹر جیمس مرنی دہلی کلکٹر رسوم دہلی سے جو بڑا
زبان دان شخص ہے کرایا ہے اور اگر آپ منظور کریں تو انکی خدمات بطور ترہان آپ کے تصرف
میں دیکھا سکتی ہیں۔

تحریری ثبوت بکثرت تھے اور انکو سر بیچ الفہم کرنے کے لیے پانچ مختلف درجات میں ترتیب
دیدیا ہے۔ یعنی (اول) کاغذات متفقہ دروم متعلقہ قرضہ دروم متعلقہ تنخواہ سپاہیان
(دھام) متعلقہ کل معاملات جنگی دھم متعلقہ قتل جس کا خاص حالہ الزام چھام میں ہے۔
ان تحریرات کا بڑا حصہ وہ ہے جس پر گمان کیا جاتا ہے کہ قیدی کے خاص قلم کے احکامات
تحریر ہیں اور جنگی بابت شہادت لیجائیگی۔ دیگر کاغذات کی قیمت اس طرح قائم کی جائیگی جیسا کہ

بادشاہ و تہتہ شاہ ہند شہر و ظاہر کیا اور دھاباری سے شہر دہلی پر بے صالطہ قصبہ
 کر لیا اور علاوہ ازیں ۱۰ مئی و یکم اکتوبر ۱۸۵۷ء کے درمیانی زمانہ میں مختلف اوقات پر
 شل بمکھڑوں کے مرزاغل و محمد نخت خان صوبہ دار رحمت قوچاہ اور مختلف دیگر نامعلوم
 معتمد پرواروں کے ساتھ سلطنت کے برعلاف سرکشی کرے اور لڑائی لڑنے میں معتمد
 سارن و مشورہ اور اتفاق کیا اور بر سلطنت برطانیہ ہند کے اہدام اور عارت کرے
 اور اپنے معتمد مصوبے پورے کرے کے لیے مسلح مورج کو جمع کیا اور سلطنت برطانیہ
 ہند کے خلاف لڑنے کے لیے روانہ کیا۔

دہلی سے کہ ۱۷ مئی ۱۸۵۷ء ایکسی قریب کی تاریخ پر مقام دہلی قلعہ کی چار دیواری کے اندر وہ
 آدمیوں کو قتل کر دیا اور قتل میں مدد دی جن میں فاضلہ انگریزی عدالتیں ویت و دو
 انگریز شامل تھے اور مرید ران ۱۰ مئی و یکم اکتوبر ۱۸۵۷ء کے درمیانی زمانہ میں مختلف
 سپاہیوں اور دیگر استحصال کو انگریزی انیسویں اور دیگر انگریزی چھایا کوح میں عدالتیں اور
 بچے بھی شامل تھے قتل کرے کی حالت دی اور اعانت کی اور اس کام کے لیے قاتلوں
 کو مار مت ترقی و خطابات دیئے۔ اور وہ کیا۔ اور سیرہ کہ ہندوستان کے مختلف
 عہد مختار دہلی رئیسوں کو حکومات بھی دیئے کہ عیسائیوں اور انگریزوں کو اپنے حدود اور
 علاقہ میں حب اور جہاں پائیں قتل کروں۔ یہ عمل کل یا اس کا کوئی فرد ہندوستان کی
 قانونی کونسل کے ایکٹ ۱۷ معتمد ۱۸۵۷ء کے مطابق مرمع عظیم ہے۔

دستخط۔ ایف۔ سی۔ ہیریٹ میجر

ڈپٹی۔ جی ایڈوکیٹ جنرل وکیل سرکار

دسوال محمد بہادر شاہ حوالہ ارات تمہارے برعلاف قائم کیے ہیں تم انکے عزم دیا ہیں؟

کئے اور سنائے گئے۔

اُن افسروں کے نام جو عدالت میں کام کرنے کے لئے مقرر ہوئے تھے قیدی کو سناے گئے
طلب دعویٰ

سوال عدالت (خطاب بہ قیدی بادشاہ) تمہیں پریسیڈنٹ یا کسی اور افسر کے جو فوجی کمیشن
میں اجلاس کر گیا۔ اپنے مقدمہ میں سماعت کرنے پر کچھ غدر ہے۔
جواب۔ نہیں۔

پریسیڈنٹ و ممبران ترجمان و ڈوی جج ایڈوکیٹ جنرل نے حلف اٹھایا۔ کل گواہوں کو
باہر کر دیا۔ الزامات پڑھے گئے اور حسب ذیل وجہ شل ہوئے۔

الزامات

(۱) باوجود سلطنت برطانیہ ہند کا نیشن خوار ہونیکے، اسی ویکم اکتوبر ۱۹۴۷ء کے درمیانی زمانہ
میں مختلف اوقات پر اُس نے عمر سخت خان توپخانہ کی جہٹ کے صوبہ دار و مختلف اشخاص
و ایسٹ انڈیا کمپنی کی فوج کے ہندوستانی کمیشن افسروں اور نامعلوم سپاہیوں کو سلطنت کے
خلاف غدر و بلبوہ کرنے میں جرأت و امداد دی اور اعانت کی۔

(۲) ۱۰ ویکم اکتوبر ۱۹۴۷ء کے درمیانی زمانہ میں مختلف اوقات پر بمقام دہلی اپنے بیٹے مرزا
مغل رعیت و حکومت برطانیہ ہند اور دیگر نامعلوم اشخاص باشندگان دہلی و صوبہ ممالک
سمرقند و شمالی ہند کو جو نیز حکومت برطانیہ نہ کو رکی رعایا تھے سلطنت کے خلاف بلبوہ کرنے
اور لڑنے میں جرأت و امداد دی و اعانت کی۔

(۳) در صورت رعایا بر حکومت برطانیہ ہند ہونے کے حتی اطاعت کا خیال نہ کیا اور بمقام
دہلی ۱۱ مئی ۱۹۴۷ء اسکے قریب کی کسی تاریخ میں سلطنت سے نمکھرا می کر کے اپنے تمیں

چوتھا باب

مقدمہ بہادر شاہ شاہ دہلی

انگریزی فوجی کمیشن کی کارروائی

۲۴ جنوری ۱۸۵۸ء کو تمام دہلی حکم سمر محل میں سی۔ بی۔ سی۔ کانڈنگ افسر قسنت
حسب الہدایت سر جان لارمیں جیف کشر سچا اس غرض سے منعقد ہوئی تھی کہ اس قسم
کے حقیقی حاضرین اس کے اظہار کیے جائیں۔

پریسیڈنٹ

نقش کرنیل ڈلرس۔ توپخانہ

ممبران

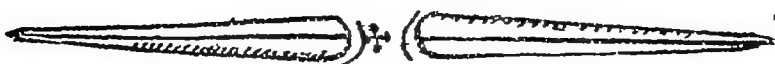
میجر پامر۔ شاہی سر ۶ توپخانہ۔ میجر ریڈ سڈ شاہی سر ۱۱ رمنٹ
میجر سائر۔ شاہی سر ۶ قراہیں سردار۔ کپتان دو قسنت سر ۱۱ مسک بیدل۔
ترجمان۔ سٹریمیں مری۔

وکیل سرکار۔ میجر الیف۔ ہیریٹ۔ ڈی۔ جی ایڈوکیٹ محل۔

(پہلے دن کی کارروائی)

۲۴ جنوری ۱۸۵۸ء کے دن کے گیارہ بجے تمام دہلی کے دارحاض میں احلاس منعقد ہوا
پریسیڈنٹ ممبران و ترجمان و ڈپٹی جی ایڈوکیٹ جنرل موجود تھے۔ اہل الت قائم کرے
اور منعقد کرنے اور نقش کرنل ہاوس توپخانہ کے پریسیڈنٹ قرار کرنے کے بعد احکام میں

ملے جھولنے لگے تین انگریزی سپاہیوں کو زخمی کر دیا اور بھاگ گئے اسی تاریخ لاہوری دروازہ
 پر بھی قبضہ ہوا باغیوں نے اجیری دروازہ اور آس پاس کے موچوں کو خالی کر دیا اسی تاریخ
 دہلی میں بھاگڑچی اور غول کے غول عورتوں اور مردوں کے باہر نکلنے لگے۔ پھر باغیوں نے
 اپنے لشکر گاہ میں ایک میگزین اڑا دیا اسی تاریخ ۲۰ ستمبر انگریزی فوج نے جامع مسجد پر بھی قبضہ
 کر لیا۔ سات توپیں قلعہ کے دروازے پر پڑی ہوئی ہاتھ لگیں ۱۲ تاریخ کو یہ معلوم ہوا کہ بہادر شاہ
 نے چابیوں کے مقبرے میں پناہ لی چچا نچہ میجر باڈسن بہادر شاہ کے پاس پہنچے اور ان سے
 گفتگو ہوئی بہادر شاہ نے اس شرط پر اپنے کو سپرد کیا کہ مجھے میری بیوی زینت محل اور بچوں کو
 قتل نہ کیا جائے میجر موصوف نے یہ شرط قبول کر لی اور بادشاہ کو مع جواں بخت زینت محل کے
 گرفتار کر کے لال قلعہ میں لائے ۲۲ تاریخ کو بہادر شاہ کے دو بیٹے اور ایک پوتا چابیوں کے
 مقبرے سے گرفتار ہو کر لال قلعہ آ رہے تھے کہ مقدمہ کی کارروائی میں شریک کیا جائے
 مگر راستہ میں جو لوگوں کا جوش دیکھا تو میجر باڈسن نے ان تینوں کو اپنے ہاتھ سے
 گولیاں مار دیں ۲۷ جنوری ۱۸۵۷ء سے جنگی افسروں کے اجلاس اور خاص دیوان
 خاص میں بہادر شاہ کے مقدمہ کی کارروائی شروع ہوئی جس مقدمہ میں بہادر شاہ کو مقدمہ
 اور قاتل قرار دیا گیا اور انھیں مع انکی دو بیٹیوں اور شاہزادہ جواں بخت کے رنگون
 بھیجا گیا جہاں وہ ۷ ویں نومبر ۱۸۵۷ء میں نو اسی سال کے ہو کر انتقال کر گئے فقط



کرے مارے جائیں تو دیواریں آں پڑیں گی۔ اس عرصہ میں انگریزی سپاہ چاندنی چوک میں داخل
 ہو گئی یکایک یہ خبر پہنچی کہ تیلی وارڈ اور کٹن گنج عالی کر کے ماعی بھاگ گئے مگر سمت اوس
 ہے کہ رگیدر ٹیکس منع دہلی کے وقت ایسا سخت رسمی ہوا کہ پھر عاں رہنوسکا اس کے
 بعد رفتہ رفتہ انگریزیوں نے تہر کے دوسرے حصوں پر قبضہ کر لیا اور ہاں اہمتر کو دہلی
 سک میں ایک عوی چکی قائم کر دی تاہم وہاں عورتوں کا نہیں دل بدل کے شہر سے بھاگے
 گئے چنانچہ تین مہینہ کشمیری صدارہ پر عورتوں کے لباس میں گولی مار دیئے گئے۔ اتنا ہی کی تمام
 شہر قلعہ پر گولہ باری ہوتی رہی اور انگریزی فوج کے ہاتھ ہاں کی ہاں تو میں لگیں ص کی طبیعت
 ہوئی تو بہادر شاہ نے انگریزوں کے پاس آنا چاہا لیکن اس کے مصاحبین نے انہیں منع کیا
 اس وقت تہر میں ہر تہہ گراں ہو رہی تھی چنانچہ آثار و پتہ کا دوسرے کسرا ہاں قلعہ اتنا ہی تک
 کوئی ایسا اچھا مقام انگریزی فوج کے ہاتھ نہ لگا کہ وہاں سے وہ قلعہ کی دیواروں کو توڑ سکتی
 اس سے سلیم گڑھ سے انگریزی فوجوں پر گولے مارے جا رہے تھے۔ اتنا ہی کو شام کے وقت
 محل کا دہلی دروازہ کھولا گیا اور وہاں سے بہت سی گاڑیاں من پر چاندنی پڑی ہوئی تھیں
 قلعہ کے ماہر حاتی معلوم ہوئیں مگر تاہم بہادر شاہ کے متعلق کوئی خبر نہیں آئی۔ اسی
 تاریخ بہت دھواں و دھار پانی سر اس سے موسم میں ہلکی پیدا ہو گئی۔ اسی اتنا میں کچھ سکوں
 کی فوج انگریزی مدد کے لئے پونج گئی۔ اتنا ہی کو انگریز لال قلعہ کے اتنے قریب ہو گئے کہ ص
 ہم کر کا حاصل رہ گیا محل اور سلیم گڑھ بالکل خالی ہو چکا تھا تیسرے پہر کو یہ خبر آئی کہ شہر
 نظام الدین پہنچ گئے ہیں اور انگریزوں نے ہاں اہمتر کو پورے تہر اور قلعہ پر قبضہ کر لیا اس
 تاریخ تک ٹھیک طور پر یہ معلوم نہیں تھا کہ آیا بہادر شاہ نے ہاں کیوں کے مقررے میں پناہ لی
 ہے یا نظام الدین میں اس وقت انگریز قلعہ میں داخل ہوئے ہیں صرف ۲ آدمی وہاں چھپے ہوئے

چونکہ ملک حرام اور باغی کبھی سبز نہیں ہوتے اسی لئے شہداء کی انگریزی باغی
 فوج کو بھی پے در پے شکست ملی۔ جو کچھ آنکھوں نے معصوم بچوں اور میموں پر ظلم کیے وہ انکے
 ہر گے آگے۔ ناظرین! پہاڑی کی لڑائی کی کیفیت گزشتہ صفحوں میں پڑھ چکے ہیں اب
 ہم دہلی کے حملہ اور فتح کی مختصر کیفیت لکھتے ہیں اور پھر ہمارے شاہ کے مقدمہ کے حالات
 لکھیں گے۔ انگریزی فوج باغیوں کو شکست دیتی ہوئی شہر کے قریب چلی آ رہی تھی یہاں تک
 کہ وہ ۴ اکتوبر ڈھائی بجے دہلی کے گرجہ میں پہنچ گئی اور پھر کشمیری دروازہ کا بجلی اور
 موری دروازہ اور اسکنز کے مکان اور کالج پر قابض ہو گئی۔ یہ دیکھتے باغی فوج شہر
 سے نکلے بھاگنے لگی۔ اس کے بعد تین بجے سپہ سالار اور اس کا گروہ لٹو کو کیسل روانہ
 ہوا۔ اور اب اس بات کا انتظار ہونے لگا کہ آفتاب نکلنے سے پہلے شہر پر حملہ کر دیا
 جائے چنانچہ وقت مقررہ پر حملہ کیا گیا جس میں انگریزی فوج کا سخت نقصان ہوا اسکی
 نسبت جنرل ولسن نے اپنی بیوی کو دس بجے دن کے ایک خط لکھ کے بھیجا جس کا
 خلاصہ یہ ہے ”جنگ بہت سختی سے جاری ہے ہماری فوج بہت آہستہ آہستہ آگے بڑھ
 رہی ہے بہت سے زبردست مقامات ابھی لینے ہیں غالباً بادشاہ کے آگے محل کے
 قریب بڑی بھاری جنگ ہوگی۔ غرض اس خطرناک جنگ کے بعد انگریزی فوج شہر میں
 داخل ہوئی اور محل سلیم گڑھ اور شہر کے خاص مقاموں پر گولہ باری شروع کی باغی خوب
 قدم جا کر لڑے اور انگریزی فوج کا بہت سخت نقصان ہوا بالخصوص افسر بہت کام آئے
 لیکن اس پر بھی فتحمندی انگریزوں ہی کے نام رہی۔ تمام باغی ریواڑی کی طرف بھاگ
 گئے۔ انگریزوں نے یہ ارادہ کر لیا تھا کہ اگر لال قلعہ خالی نہ کر دیا گیا تو ہسکی شہر پناہ گویوں
 سے منہدم کر دیا جائیگی۔ یہ جناب لکھا لیا گیا تھا کہ اگر پچیس گھنٹے لکھتا قلعہ کی دیواروں پر

تحقق ہو تو بہت آسانی سے انگریزوں کو عارت کر کے اپنے ملک اور ایمان کو بچا سکتے ہیں۔
 چو کہ ہم سب ہندو مسلمانوں کی بھلائی پیش نظر ہے اور انگریزوں کے دُشمن ہیں
 لہذا صرف تمھارے مذہب کی حمایت کا پاس و خیال کہ کے اور نظر انداز اعدا دیں مدد
 اس مردِ مظلوم کے اعلان کیا جاتا ہے کہ اہل ہندو کو گنگا جی اور تلمیسی اور سالگرہام کی قسم ہے
 اور مسلمانوں کو قرآن کی قسم ہے کہ وہ بالاتفاق شامل ہو کر اسی حاکم اور ایمان کی حفاظت کے
 واسطے انگریزوں کا قتل اپنے ذمہ داری سمجھیں۔ اور چونکہ گائے کے دج کہے میں ہندوؤں کے
 مذہب کی اہمیت ہے۔ میں نظرِ زور سارا اہل اسلام نے یہ عہد و پیمان کیا ہے کہ اگر ہندو قتل
 عیسائیاں میں گر محوش اور مسلمانوں کے شامل حال ہو گئے تو اسی روز سے چلنے اور میل کا
 فیج ہو گا موقوف ہو جائیگا اور بعد اس کے اگر کوئی مسلمان اس عہد پر کاربند ہو گا تو وہ ہندو
 قرآن نہ سمجھا جائیگا اور جو مسلمان کہ گائے کا گوشت کھائیگا وہ اسکو سور کے گوشت کی
 رائی سمجھا اور اگر اہل ہندو قتل عیسائیاں اور مرگیاں میں گرفتار ہو گئے تو وہ حد کی
 نظر میں آئے گی گہنگار ہو گئے عیسائیوں نے گائے کے دج کی یا اس کا گوشت کھانا شاید
 اہل فرنگ بھی ایسی مطلب راری کے واسطے ہندوؤں سے بھلا ایسا ہی اقرار کریجے۔ آٹا
 کوئی عقلیہ اس دامِ فریب میں نہ آئیگا کیونکہ اقراران اہل فرنگ کے ہمیشہ ملو عرب ہوئے
 ہیں اور جہاں ان کا ایک مرتبہ مطلب مل گیا پھر وہ فوراً اپنے عہد و پیمان کو مالا لئے طاق
 رکھ دیتے ہیں اور ہر عربیہ و امیر ہند پر ہوش اور مویا سے کہ عربیہ ان انگریزوں کی عادت
 حقیقی ہے اور جیتہ و مال دہی ان کا شاربہ اسی واسطے انگریزوں کے کسی پر کسی نہیں ملتا
 اور یقیناً واقعی تا کہ پھر کسی ایسا موقع نہ ملے جو مصلحت سے ہاتھ نہ آئے۔ لہذا فقط یہ دواں
 سواری مستی قلع شاہ صاحب کے اہتمام سے مطبع سہاروی واقع تہرہ پٹی میں طبع ہوا۔

انھوں نے اپنا ایمان کھویا۔ جب یہ تدبیر انگریزوں کی اچھی طرح نہ چلی تو انھوں نے آٹے
 اور شکر میں ہڈیاں سپو کر ملوایں تاکہ لوگ ان کو بلا کسی ظن اور شبہ کے کھا سکے اپنا ایمان
 کھو دیں اور چھوٹے چھوٹے ٹکڑے استخوان اور گوسفٹ کے چاتولوں کے ساتھ ملو کر انکو
 سر بازار بکوا یا۔ علاوہ اسکے انھوں نے ہر ایک تدبیر ایسی کی جس سے ہمارے مذاہب غارت
 ہوں انجام کار بعض بنگالیوں نے بعد غور یہ امر قرار دیا کہ اگر ابتدائاً اہل فرج اس معاملہ میں
 میں ہر ورسلے انگریزوں کے ہو جاویں تو فرقہ بنگالیان بھی انھیں کے مطابق کار بند ہوگا
 انگریزوں نے اس تدبیر کو بہت پسند کیا اور بے اندیشہ اس مثل کے کہ چاہ کندہ را چاہد مشی
 سے آید بر ہمنان اور افضل قوم کے لوگوں کو ان کار تو سوں کے کاٹنے کا حکم بنا لیا
 لگی تھی حکم دیا تھا۔ اس حالت میں اگرچہ مسلمان سپاہیوں نے خیال کیا کہ ان کار تو سوں کے
 کاٹنے سے مذہب ہندو کا صرف جاتا رہے گا لیکن تاہم انھوں نے اس کے کاٹنے سے انکار
 کیا۔ تب ان سپاہیوں کو جنھوں نے کار تو س کاٹنے سے انکار کیا تھا انگریزوں نے توپ سے
 اڑا دیا۔ یہ ظلم شدید دیکھ کر سپاہ نے انگریزوں کا قتل شروع کیا اور جہاں کہیں فرنگی کو پا یا مار ڈالا
 اور افضل اتیر دی اور امداد ضروری بالفعل ان تدابیر میں مشغول ہیں جن سے کہ چند انگریز بھی
 کہیں باقی رہ گئے ہیں وہ بھی نیست و نابود ہو جاویں اور ہمارے یقین و اُلق ہے کہ اگر اب انگریز
 ملک ہندوستان میں رہیں گے تو کل اس ملک کے آدمیوں کو مار ڈالیں گے اور ہمارے مذہبوں
 کو مٹا دیں گے۔ ہر چند بعض آدمی ہمارے ملک کے اب بھی انگریزوں سے موافقت رکھتے ہیں بلکہ
 انکی طرف سے لڑتے بھڑتے ہیں اُنکے حال پر جو بخوبی غور کیا گیا تو یہی ظاہر ہوا ہے کہ انگریز نہ
 ان کا مذہب چھوڑیں گے اور نہ تم سب کا پس اس صورت میں ہم تم سے پوچھتے ہیں کہ تم نے
 اپنے ایمان اور جان کی سلامتی کے واسطے کیا تدبیر کی ہے۔ اگر ہماری اور تم سب کی رائے

مذہب میں ازخدا مداری کریں عارت کرو اور حواشی خاص کہ تم میں سے صاحب طاقت ہیں
 اُن کو ضرور کہے کہ وہ اُن لوگوں کو جو تمہارے مذہب کو بگاڑنا چاہتے ہیں میت و مال دیکھیں۔
 اور حوائی قدرت ہمیں رکھتے وہ دل و جاں ایسی تدبیروں میں مشغول رہیں جس سے
 اُسکے مذہب کے دشمنوں کی پائمالی ہو اور یہ تمہارے حقائق کی کتابوں میں لکھا ہے کہ مذہب
 بدلنے سے مرعانا بہتر ہے اور واقع میں یہی حکم خداوند تعالیٰ کا بھی ہے حواشی و عام پیش
 ہو۔ انگریز خطہ مذہب کو عادت کیا چاہتے ہیں اور ہندوستان میں کے حملہ مذہب کی واسطے
 اُنھوں نے ایک مدت سے بہت سی کتابیں لکھ کر اپنے پادریوں کے ہاتھ سے سب ملک میں
 تقسیم کرائی ہیں اور پادریوں کو ملو کر اپنے مقبولوں کا اعلاں کیا ہے سچے کی بات ہے کہ
 انگریزوں نے کیا کیا تدبیروں واسطے فارسی ہمارے مذہب کے کی ہیں۔ اول یہ کہ
 ایک مودہ جاسے تو وہ دوبارہ تادی کرے۔ دوسرے یہ کہ سنی ہو سکی ایک رسم مذہبی قدیم
 جتنی جس کو انگریزوں نے اپنے قوانین کی رو سے موقوف کیا۔ تیسرے یہ کہ اُنھوں نے تمام
 حلقہ کو علانیہ سمجھایا کہ اگر وہ اُن کا مذہب قبول کر بھیجے تو سرکار میں اُنکی توقیر ہوگی۔ اور یہ
 بھی دایت کی کہ تم عیسائی کلیساؤں میں جا کر وعظ سنو۔ علاوہ اسکے اُنھوں نے حکم قطعی
 دیا کہ صرف حقیقی اولاد ماٹھان و ریسان ہند کی سہشتیں ہوگی اور گودلی ہوئی اولاد
 کا کچھ حق نہ ہوگا حالانکہ اردوئے شائستہ و س طرح کے مختلف وارث و زایاں سلطنت ہو سکتے
 ہیں۔ اس تدبیر سے اُن کا مطلب حاصل یہ ہے کہ وہ اخیر کو تمہاری ریاستیں اور جاگیریں
 چھین لیں جیسا کہ اُنھوں نے فی زمانہ ریاست ہائے لکھنؤ اور ماگھ میں عمل کیا ہے اور اس
 ایک اور تدبیر اُنھوں نے یہ کہ قیدیوں کو حاکم کی موٹی روٹیوں کے کھانے کا حکم دیا
 اکثر قیدیوں نے یہ امر قبول بھیجا اُنھوں کے رگئے اور معوں سے لا پار ہو کر روٹی کھا کر قتل کیا

یعنی قائم مقام سپہ سالار ہند نے فوج دہلی کی کمان اپنے ہاتھ میں خود لی۔ تاہم کوئی تازہ امر نہ ہوا اور لڑائی یہ نہ ہونے سے بیچاری ٹھکی ہوئی فوج کو بہت آرام ملا اسی روز سے لشکر میں جنرل صاحب متونی اور آرنیبل جارج مینن صاحب بہادر کنڈراچیف کے اسباب کا نیلام شروع ہوا کسی روز تک نیلام جاری رہا اور چیزیں بہت گراں فروخت ہوئیں۔ آٹھ روز برابر گزر گئے اور دشمنوں بے کوئی حملہ کیا اس کا کوئی سبب معلوم نہیں ہوتا تھا۔ اگرچہ اس کے متعلق سینکڑوں افواہیں کیمپ میں اڑتی تھیں لیکن اصلیت معلوم ہونی مشکل تھی۔ ۸ جولائی کو بھی خونریزی نہیں ہوئی البتہ طرفین سے مورچوں پر سے گولہ اندازی رہی اور انگریزی گولندازوں نے ایسے تشائے مارے کہ ایک بڑی توپ کو جولاہوری دروازہ شہر پر پڑھ رہی تھی بجا کر دیا اسی اثناء میں بہادر شاہ کے نام سے ایک فرمان جاری ہوا جو بریلی کا چھپا ہوا تھا سمجھ میں نہیں آتا کہ جب دہلی میں چھاپے خانے موجود تھے پھر بریلی میں یہ فرمان کیوں چھپوایا گیا۔ بہر حال وہ فرمان یہ ہے۔

فرمان شاہ دہلی بنام راجگان ریسیان و رعایا می ہند

جمیع راجگان و رؤسا ہند پر واضح و واضح ہو کہ تم بہت جوہ نیکی اور نیک خصلتی اور فیاضی میں مشہور الدہر و العوام ہو اور تمہارے حسن حمایت طرز اور فہم و درایت سے مذاہب و شان کی اعانت ہو لہذا ازراہ خیر اندیشی تمہارے تم کو ہدایت ہوتی ہو کہ خدا کے تعالیٰ نے تم کو اپنے مختلف مذاہب کے قائم کرنے کے واسطے پیدا کیا ہے اور تم پر فرض ہے کہ اپنے عقائد اور قوانین مذہبی کو بخوبی درست جانو اور ان پر ثابت قدم رہو کیونکہ خدا نے تعالیٰ نے تم کو یہ مرتبہ عالی اور ملک و دولت اور حکومت اس واسطے بخشی ہے کہ تم ان لوگوں کو جو تمہارے

مذہب میں از حد اندازی کریں عادت کرو اور حواستخاص کہ تم میں سے صاحب طاقت ہیں
 اُن کو ضرور ہے کہ وہ اُن لوگوں کو جو تمہارے مذہب کو گھٹا چاہتے ہیں میت و مانع کریں۔
 اور حوائی قدرت ہمیں رکھتے وہ بدل و جاں ایسی تدبیروں میں مشغول رہیں جس سے
 ان کے مذہب کے دشمنوں کی پائمانی ہو اور یہ تمہارے عقائد کی کساؤں میں لکھا ہے کہ مذہب
 بدلنے سے مرہانا بہتر ہے اور واقع میں یہی حکم خداوند تعالیٰ کا بھی ہے حواص و عام پریش
 پر۔ انگریز حملہ مذہب کو عادت کیا چاہتے ہیں اور ہندوستان میں کے تحلیل مذہب کی واسطے
 انھوں نے ایک مدت سے بہت سی کتابیں لکھا کر اپنے پادریوں کے ہاتھ سے سبکدستی
 تقسیم کرائی ہیں اور پادریوں کو ملو کر اپنے مقولوں کا احلان کیا ہے سمجھے کی مات ہے کہ
 انگریزوں نے کیا کیا تدبیروں واسطے غارتی ہمارے مذہب کے کی ہیں۔ اول یہ کہ
 ایک بیوہ مر جائے تو وہ دوبارہ شادی کرے۔ دوسرے یہ کہ سنی ہو سکی ایک رسم یہی قائم
 یعنی مس کو انگریزوں نے اپنے قوانین کی رو سے موقوف کیا۔ تیسرے یہ کہ انھوں نے تمام
 حلقہ کو علانیہ سمجھایا کہ اگر وہ اُن کا مذہب قبول کرے تو سرکار میں انکی توقیر ہوگی۔ اور یہ
 بھی مایت کی کہ تم عیسائی کلیساؤں میں جا کر وعظا سو۔ علاوہ اسکے انھوں نے یہ حکم قطعی
 دیا کہ صرف حقیقی اولاد را حقاں در میان ہند کی مسجد میں ہوگی اور گودی ہوئی اولاد
 کا کچھ حق نہ ہوگا حالانکہ اردوئے شائستہ وں طبع کے محلف وارث وراثت سلطنت ہو سکتے
 ہیں۔ اس تدبیر سے اُن کا مطلب حاصل یہ ہے کہ وہ اخیر کو محاری ریاستیں اور مانگیریں
 چھین لیں عیسائی انھوں نے فی زمانہ ریاست ہائے لکھنؤ اور مانگیر میں عمل کیا تھا اور اس
 ایک اور تدبیر انھوں نے یہ کی کہ قیدیوں خلیفہ کو حیرت کی موٹی راہیوں کے کھاسے کا حکم دیا
 اکثر قیدیوں سے یہ امر قول بچیا انھوں کے دگئے اور انھوں نے وچار ہو کر روٹی کھا قبول کیا

یعنی قائم مقام سپہ سالار ہند نے فوج دہلی کی کمان اپنے ہاتھ میں خود لی۔ تاہم کو کوئی تازہ امر نہ ہوا اور لڑائی یہ نہ ہونے سے بچاوری تھکی ہوئی فوج کو بہت آرام ملا اسی روز سے لشکر میں جنرل صاحب متوفی اور آئر میل جارج اینسن صاحب بہادر کمینڈر انچیف کے اسباب کا نیلام شروع ہوا کسی روز تک نیلام جاری رہا اور چیزیں بہت گراں فروخت ہوئیں۔ آٹھ روز برابر اگر رسکے اور دشمنوں نے کوئی حملہ کیا اس کا کوئی سبب معلوم نہیں ہوتا تھا۔ اگرچہ اس کے متعلق سینکڑوں افواہیں کہیں ہیں اڑتی تھیں لیکن اصلیت معلوم ہونی مشکل تھی۔ ۸ جولائی کو بھی خونریزی نہیں ہوئی البتہ طرفین سے مورچوں پر سے گولہ اندازی رہی اور انگریزی گولہ اندازوں نے ایسے نشانے مارے کہ ایک بڑی توپ کو جولاہوری دروازہ شہر پر چڑھ رہی تھی بھاگ کر دیا اسی اثنا میں بہادر شاہ کے نام سے ایک فرمان جاری ہوا جو بریلی کا چھپا ہوا تھا سمجھا میں نہیں آتا کہ جب دہلی میں چھاپے خانے موجود تھے پھر بریلی میں یہ فرمان کیوں چھپوایا گیا۔ بہر حال وہ فرمان یہ ہے۔

فرمان شاہ دہلی بنام راجگان ریمیان و رعایا می ہند

جمع راجگان و روسا ہند پر واضح و لائح ہو کہ تم بہم جوہ نیکی اور نیک خصلتی اور فیاضی میں مشہور الدہر و العوام ہو اور تمہارا سے حسن حمایت طرز اور فہم و درایت سے مذاہب و نشان کی اعانت ہو لہذا ازراہ خیر اندیشی تمہارا سے تم کو ہدایت ہوتی ہو کہ خدا کے تعالیٰ نے تم کو اپنے مختلف مذاہب کے قائم کرنے کے واسطے پیدا کیا ہے اور تم پر فرض ہے کہ اپنے عقائد اور قوانین مذہبی کو بخوبی درست جانو اور ان پر ثابت قدم رہو کیونکہ خدا کے تعالیٰ نے تم کو یہ مرتبہ عالی اور ملک و دولت اور حکومت اس واسطے بخشی ہے کہ تم ان لوگوں کو جو تمہارا سے

رواہ ہوئی لیکن انہیں کا ارادہ عقب میں عاکر مقابلہ کا۔ معلوم ہوا اس واسطے فتح واپس
 چلی آئی۔ پیچھے معام مورا کہ یہ فوج ماتہ دھاں علی پور کی سر اس کے واسطے آئی تھی کیونکہ لعل
 در سے علی پور کے لوگ سرکار انگریزی کے حیر ہوا در سے اور رسد وغیرہ کے پہنچانے میں
 سرگرم تھے چنانچہ رات تمام گھاؤں کو دشمنوں سے علادیا اور ٹوٹ لیا اور قریب پچاس یا
 ساٹھ سکھوں کو جو بیرو پر تھے مار ڈالا۔ صبح کو یہ حیر انگریزی کیمپ میں پہنچی تو فی الفور
 انگریزی فوج رواہ ہوئی ماکہ ان کو دہلی کے اندھاے سے روکے چنانچہ دو مارہیلی کی
 فوج پراس روڑ انگریزی فوج سے حملہ کیا اور نتیجہ یہ ہوا کہ قریب سو مایوں کے ماریے ہوئے
 اور دو گاڑیاں محمولہ اسباب جنگ بچیں نہں۔ دوسرے روزہ جولائی اتوار کے دن ایک
 ایسا طاعونہ انگریزی فوج میں پیش آیا جس کا کسی گھان نہ تھا تو صبح کے جنرل سر
 چنری برنارڈ صاحب سپہ سالار فوج انگریزی مرض ہیضہ میں مبتلا ہوئے ہر چند علاج
 کیا گیا لیکن جانر ہوئے صرف چھ گھنٹہ بیمار ہے تیس سے۔ پھر کے وقت راہی عالم تھا
 ہوئے ان کے مرے سے لشکر میں ایک صحت ماتم ہوا اگرچہ تندی عمت اور طرح طرح کے انکار
 جنگ لے آئی صعب عمر بہت ثا اتر کیا تھا لیکن تو صیاس کا سیکوہم و گھان بھی نہ تھا۔
 لکھنؤ اسید یہ تھی کہ مد استعالیٰ انکی مکتوں کا اور دیکھا اور مع دہلی کی عرت احمیں کے ہاتھ رہی۔
 لیکن تقدیر میں ایسا نہ تھا۔ مرتے وقت اپنے کئے کی ننت جو انگلستان میں جو حزل صاحب
 نے اپنے بیٹے سے کہا کہ اُس سے کہہ دیا کہ میں اس جہاں سے بہت خوش مانا ہوں دس کے
 صبح کے دوسرے روز حزل صاحب موصوف دس ہوئے۔ اسی تاریخ کچھ عمار اور اسات گنگ
 حکو کہیاں بروکس صاحب مع تین سو گوروں کے علی پور سے لیے گئے تھے سماعت تمام
 لشکر میں داخل ہوا اور اس حکم کا اعلان ہوا کہ حزل رٹھ صاحب بہادر پورٹر مل کنڈر آبیم

میجر رٹھ صاحب نے کپتان صاحب موصوف کے پاس حکم بھیجا کہ جہنگ دشمن بہت نزدیک
 نہ آجائیں فیر کرنا لازم نہیں اس حکم کے ساتھ ڈیڑھ سو گورستے بھی اٹکی مدد کو بھیج دیئے۔ یہ
 جتنی بھی سپاہی تمام رات ہزاروں دشمنوں کے مقابلہ میں لڑا کیئے اور ایک انچہ بھی اپنی جگہ
 سے نہ ہٹے۔ جب صبح ہوئی تو دشمنوں نے اور بھی زور باندھا اور اس قلیل فوج انگریزی کے
 ہٹاسے سکے واسطے بڑی بڑی جراتیں کیں لیکن ایک بھی کام نہ آئی اور آخر کار دوپہر کے
 وقت اپنی گھنٹہ کی لٹائی کے بعد کل فوج دشمن پس پا کر شہر میں واپس چلی آئی۔ ۲ تاریخ
 صبح کو کوک صاحب کی پنجابی ملٹن رفل انگریزی کیمپ میں پہنچی۔ اس ملٹن کے آئیے واقع
 میں انگریزی فوج کو بڑی مدد ملی۔ اس نے دہلی کے میدان میں بڑی شجاعت دکھائی اسکے
 بعد ایک نیا گل کھلا یعنی ۲ جولائی کو ایک سکھ کی وساطت سے اس امر کا افشار ملا ہوا۔ ایک
 پنجابی ملٹن میں ایک کمپنی پوریوں کی بھی تھی جسکے کل آدمی دہلی کے باغیوں سے ملے ہوئے
 تھے انھوں نے اپنی ملٹن کے سکھوں کو سمجھایا کہ خدا کی مرضی یہ ہے کہ حکومت انگلشیہ
 ہندوستان سے اٹھ جائے اور خاندان مغلیہ کا دوبارہ عروج ہو تم کو چاہیے کہ انگریزوں کا ساتھ
 چھوڑو اور جس کو خدا سلطنت دینا چاہتا ہے اسکے سامنے ہو جاؤ اور اگر ایسا نہ کرو گے تو فتح
 کے بعد بہادر شاہ کے حکم سے ایک سکھ بھی زندہ نہ رہیگا۔ یہ سنکر ایک سکھ اپنے انگریزی افسر کے
 خیمہ میں چلا گیا اور اس ماجرے سے مطلع کیا۔ فی الفور حکمران سرغنہ گرفتار ہوئے اور جنگی
 عدالت کے حکم سے تین شخصوں پر جرم سرغنہ نیاوت ثابت ہوا۔ چنانچہ قبل از مغرب ان کو
 پھانسی دیدی گئی اور باقی پوریوں کی کل کمپنی کو ان کا حساب بیاقی کر کے اور ہتیارے کے
 لشکر سے نکال دیا۔ ۳ جولائی کو باغیوں کی ایک فوج دہلی سے مع کئی ضرب لوپ انگریزی لشکر کے
 عقب کی طرف جاتی ہوئی معلوم ہوئی۔ یہ دیکھ کر خطرہ ہوا فوراً ایک انگریزی فوج مقابلہ کیواسطے

ایک تالاب ہو گیا تھا مہیہ کے ساتھ ہی بے حد بھی شروع ہو گیا اور اس تاریخ کو کئی آدمی اس میں
 نہلا کر مر گئے۔ ۲۸ تاریخ اقوار کے دور سوائے گوہ ہاری کے طریقین سے کوئی مقابلہ ہوا
 اس جیسے کے اجیر دن پھر دشمنوں نے حملہ کیا اور نو بجے سے دو بجے تک لڑائی رہی۔ اور
 دشمنیں محمول شکست کھا کے بھاگ گئے۔

ماہ جولائی ۱۸۵۷ء پہلی تاریخ کی صبح کو چار سو سپاہی ۶۱ ویں پلیٹن پیادہ گورہ کے
 انگریزی کیمپ میں پہنچے لیکن اس محمول پر کسی مدد کے مقابل میں اسی رات بریلی کا مہم کیپو دہلی میں
 داخل ہوا اور دریائے جموں کے پرے کنارے پر مقیم ہوا۔ اس میں تین ہزار آدمی مع چھ صرب
 توپ تھے اور چھ لاکھ روپیہ نقد سرکاری طراز کا نوٹ کے لئے آئے تھے اس کہو میں ۱۸ ویں
 اور ۶۱ ویں پیادہ پلیٹنیں ہندوستانی مع رسالہ سوار متقاعد متعینہ بریلی تھیں اور ۲۹ ویں
 پلیٹن متعینہ مراد آباد بھی آئے تھے۔ یہ سب کو اس تاریخ میں بحرہ صائب صاحبہ حاکم سرور پلیٹن
 گورکھالے کے زیر حکم جام راست کا مورچہ سری منڈی سے ہندو راؤ کی کوشمی تک تھا دیکھا کہ
 دشمن کا ایک اڑدہم کثیر امیری اور ترکمان دروازوں سے نکل کر میدان میں جمع دتا جاتا جو
 پھر اپنے عقب میں دیکھا تو وہاں بھی ایک مورچہ پیادہ اور سوار مع ۱۲ صرب توپ اور عمارتوں کے
 مقیم سے معلوم ہوا کہ اس مقام پر ایک ۱۱ پہلے سے پہنچی ہوئی ہے یہ دشمنوں کے دروازوں
 گروہ عید گاد سے ایک میل پر شامل ہو کے آگے بڑھے اور اس وقت اس کثیر تعداد کو دیکھنے
 سے معلوم ہوتا تھا کہ یہ اگر ایک ایک مٹھی ماک کی بھی آٹھا کر پھینکیں گے تو انگریزی مورچہ دھماکا
 معرب کی بوقت دشمن کی موت پیادہ قریب جو سوار کے کشن گنم سوئی ملتی دہی طرف انگریزوں کے
 چلی گئے اجیرت سری منڈی کے آگے کے ایک سوال تھا جہاں تک ایک سیاحیہ جانی
 سپاہی کا پردہ کھلتا رہا تو صاف کے یہ حکم رہتا تھا۔ دشمنوں کے مورچہ کو آتے دیکھ کے

اُس روز آن کو فتح کامل نصیب ہوگی۔ علی الصباح ۲۳ تاریخ منگل کے روز چھ ہزار سے زیادہ
 فوج کمرش دہلی سے نکلی اُسی وقت لشکر انگریزی سے بھی مورچوں پر فوج اور میدان میں
 روانہ ہوئیں اور توپ اندازی شروع ہوئی۔ دشمن سبزی منڈی کی طرف آکے پھیل گئے۔
 اُنکے مقابلہ کے لئے انگریزی فوج بڑھی ایک معرکہ عظیم پیش آیا۔ اسے کے قریب ۷
 ویں بلٹن کے سو گورہ زیر حکم کپتان بروکس صاحب اور ہم کمپنیاں ولایتی دوم بنگال
 فیوزی لیرز کی مع چھ ضرب توپ اور کچھ فوج پنجابی میدان میں آئی اور جنگ شروع ہوئی۔
 اُس وقت اس قدر سخت مقابلہ ہو رہا تھا کہ الاماں۔ جب سخت لڑائی ہوتے ہوئے چار بج گئے
 اُس وقت رفل اور گورکھا اور گارڈز کی بلٹنوں کو حکم ہوا کہ اب یکایک حملہ کر کے سبزی منڈی
 کو لے لینا چاہیئے۔ باوجودیکہ اگھنٹہ دھوپ میں لڑتے ہوئے ہو چکے تھے اور کسی نے ایک
 لقمہ تک نہ کھا یا تھا مگر حکم ہوتے ہی دشمنوں پر چارٹے اور آنکھ پریشان کر دیا۔ جب میدان میں
 تلنگوں کی کچھ پیش نہ چلی تو منڈی کے مکانوں کی چھت پر پناہ لیے لڑنے لگے لیکن باوجود
 اس آڑ کے مقابلہ کی تاب نہ لاسکے اور جب دستور شہر میں بھاگ گئے۔ اگرچہ اس روز فتح
 بہت بڑی ہوئی لیکن جانوں کا نقصان بھی بہت ہوا۔ اُس دن سے سبزی منڈی انگریزی
 قبضہ میں آگئی پھر دہلی طرف کا انگریزی مورچہ اُس جگہ قائم کیا گیا۔ ۲۴ تاریخ کو جانب راست
 ایک خفیف مقابلہ ہوا لیکن طرفین کا کچھ نقصان نہ ہوا۔ اس روز مشہور و معروف برگیدیر جنرل
 چیمبرلین صاحب انگریزی فوج میں پہنچے۔ ان سے انگریزی فوج کو نہایت تقویت حاصل
 ہوئی۔ ۲۶ تاریخ کو کوئی امر تازہ وقوع میں نہیں آیا۔ ۲۷ تاریخ کو دشمنوں نے پھر دونوں
 طرف سے سخت حملہ کیا اور چھ بجے صبح سے ۲ بجے تک لڑائی جاری رہی اخیر پھر وہی ہوا۔ جو
 اب تک ہوتا چلا آیا تھا۔ اس تاریخ سے برسات شروع ہو گئی اور خوب مینہ برسا۔ تمام لشکر گویا

اور ایک تہ رسالہ ہم ولایتی بحالہ سرداراں روانہ ہوئے ٹھیک عقیق میں لشکر انگریزی تھا۔
 سال اور عرب کی جانب مارک باغ سے ایک میل پیچھے دس کو مقیم پایا۔ مدد کو نوج، اچھے
 اتنی اور لڑائی کا مارا گرم ہوا ٹھیک تمام کے وقت دشمنوں نے بڑی تھکدی اور چالاک
 کے ساتھ قریب سے لڑائی شروع کی اور قریب تھا کہ ہار کی انگریزی روح کو شکست دیکر دونوں
 توپوں پر قعد کر رہے لیکن سرگینڈیر صاحب نے یکبارگی حملہ کا حکم دیا اور حملہ ہوتے ہی مایوں
 کے پیر نے اور انگریزی روح نے ان کو ٹھکاکے شہر کے اندر کر دیا اس تمام کو بدل صلح
 کر سبیل دین رسالہ گورہ کے مارے گئے۔ لفظ انگریز صاحب بھی قتل ہوئے اور ٹولی
 صاحب خاکی پٹن کے کیتان مع اور چھ امروں کے رنجی ہوئے۔ اس دن کی لڑائی میں
 ۱۹ آدمی مار گئے اور ستر رنجی ہوئے اور ساٹھ گھوڑے مارے گئے۔ تین سپاہیوں میں سے
 دو ولایتی اور ایک ہندوستانی سبھی طاس ہیں کاک او ناں پرسل اور روپرجاں نے طبیعت
 میدان جنگ میں ظاہر کی اگرچہ ۹ کو دشمنوں نے شکست کھائی، اسم رات کو انھوں نے میدان
 بالکل خالی نکھاتاراؤں رات انکو شہر سے مدد پر بھیجی اور قریب دس بجے صبح کے اسموں نے
 انگریزی روح کو پیچھے سے گولہ اماری شروع کی اول گولہ حمل صاحب کے مار چھپا رہے تھے
 پڑا اور تنوں کا نقصان برائی انور ایک دستہ دے دیں ملیش گورہ کا اوکل ملیشیں اول
 اور دوم مکان فیوزی لیر گورہ مع توپخانہ و سوار دشمنوں کے مقابلہ کو روانہ ہوئے مقابلہ
 ہوتا ہی دشمن حسب عادت بھاگے انکی دو توپیں اور تین گھڑیاں اسباب کی باتد لگیں
 ۲۱۔ اور ۲۲ تاریخ کو کوئی تارہ واقعہ نہیں ہوا۔ ہاں یہ کہ ظہریں سے سورج کی توپیں سر ہوتی رہیں
 ۲۳۔ حوں کو محروم سے حر دی کہ اس روز مایوں نے ساعت یک و یکجہ کے معہم اربو کر لیا
 ہے کل مبدو مسلمان جمع ہو کے انگریزوں کو میتہ نامہ دکر دیں اور انکو یقین کامل ہے کہ

اس کو بھی کو سرکشوں نے خاک میں ملا دیا۔ ۱۳ جون کی رات کو یہ صلاح قرار پائی کہ راستہ کو حملہ کر کے دہلی سے لینی چاہیے اور دروازہ شہر کو اڑا کے دشمنوں پر بیکامیک جا پڑنا چاہیے۔ سب فوج تیار ہوئی بلکہ رفل ملٹن تیار ہو کے چل نکلی اور قریب تین سو گز شہر کی دیوار تک پہنچنے پانی تھی کہ یہ تندرست سب نہ سمجھی گئی اور ملٹن مذکور کو حکم واپسی کا دیا گیا۔

۱۳ تاریخ پھر دشمنوں نے انگریزی پہروں اور مورچوں پر حملہ کیا لیکن پھر ان سے کچھ نہ ہوسکا اور ناچار دہلی کے اندر ہجرا گئے۔ ۱۵ تاریخ کو صبح نہ ہوئے پانی تھی کہ دشمنوں نے انگریزی مورچوں پر حملہ کیا ٹی بی مضبوطی کے ساتھ لڑتے رہے مقابلہ سخت ہوا ساڑھے پانچ بجے صبح سے تیسرے پہر کے دو بجے تک ہنگامہ جال قتال خوب گرم رہا لیکن دشمن نقصان عظیم اٹھا کے ہٹ گئے اور پھر دہلی کے اندر چلے آئے۔ ۱۶ تاریخ کو کوئی تازہ امر نہیں ہوا۔ ۱۷ تاریخ زخمیوں کو باغیت کے راستے سے میرٹھ روانہ کیا اور اسی روز خبر ہوئی کہ دشمن کشن پور کی سرے کے قریب مورچہ قائم کر رہے ہیں۔ یہ سنتے ہی فوراً حملہ کا ارادہ کیا اور دو کمپنیاں رفل ملٹن کی اور دو گورکھوں کی مع توپچانہ ٹومب صاحب دو گروہ میں تقسیم ہو کے زیر حکم میجر ریڈ صاحب اور میجر ٹومب صاحب روانہ ہوئیں اور سرے کے دروازہ کو اڑا کے چالیں یا چاس سپاہیوں کو جو اسکے اندر نشے مار ڈالا اور انکی توپ چھین لی۔ گورکھوں نے دہلی کے محاصرہ میں اس قدر وفاداری اور دلیری ظاہر کی ہے کہ وہ کمال مورد تحسین اور آفرین ہوئے ہیں۔ گورکھ ایک نپست قد پہاڑی قوم ہے اور دلیری میں فوج ولایتی سے کچھ کم نہیں۔

۱۸ تاریخ کو کوئی امر تازہ نہ ہوا۔ ۱۹ کو دشمنوں نے فوج انگریزی کے عقب میں جا کے حملہ کرنا چاہا جب برگٹیر گرانٹ صاحب کو خبر ملی کہ دشمن اس روز پیچھے سے حملہ کرنے کا ارادہ رکھتے ہیں انھوں نے فوراً مقابلہ کی تیاری کی اور برگٹیر صاحب موصوف مع چھ ضرب توپ

لیکن گیارہ بجے رات کے انگریزی مورچ میں میوکل بحاسب مورچ تیار ہو گئی لیکن احیر معلوم ہوا کہ یہ خطرہ بے اصل تھا۔

۱۱ جون کو کوئی تارہ امریت نہ آیا۔ اس دن ایک حکم جاری ہوا کہ کوئی دشمنوں کا چرم میں ہنی گولے آویجا سکودو آئے کے پیسے ملیں گے۔ اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ اس وقت انگریزی مورچ میں ٹری توپوں کا اسباب جنگ بہت کم تھا۔ بہت سے ہمدوستایوں نے اپنی جان کو خطرہ میں ڈال کر یہ کام اختیار کیا۔ ہائے پیٹھی کیا یہی ملا ہے۔ ۱۲ جون بھی تواریخ محاصرہ دہلی میں کچھ کم حولی نہیں ہے۔ دشمنوں کا ایک امودہ کثیر جمع ہونے کے انگریزی مورچہ برج لتاں کے قریب آ پہنچا اور قریب تھا کہ توپوں کا قصد کر لیں اور باوجود سخت مقابلہ کے دشمن آگے ٹرے چلا آتا تھا۔ اسے میں ۶۰ رمل پلش کی دو کمپیاں تیار ہو کے حیدرود گاہ سے پہاڑی پہنچے کہ شروع لتاں پر جا پہنچیں پھر تو دشمنوں کے پاؤں اکٹھے اور اتنے حلدی وہ آگے نہ ٹرے تھے وہ پیچھے کو ہٹے۔ بخلا حریف رمل کی مدوق ساتویں پلش کے گوروں کے ہاتھ میں ہو اس وقت مہاراج پاٹے جی محکم کی کیا طاقت تھی کہ میدان میں مقابلہ کر سکتا۔ اس دن کی لڑائی میں کپتان کوکس صاحب ۷۷ دیں پلش کے اور بہت سے گورے کام آئے۔ لیکن صاحب دستہ فتح کامل حاصل ہوئی۔ اس روز ایک انگریزی مورچہ شکاب صاحب بہادر کی کوششی پر قائم ہوا نقشہ کے ملاحظہ سے یہ مقام معلوم ہو جائیگا۔ یہ کوششی ایک بہایت عمدہ عمارت سرقتیا نلس شکاب صاحب بہادر کتر اور ایٹم دہلی کی سوائی ہوئی تھی۔ اسکی تیاری اور آرائش میں ایک نہ کثیر صرف ہوا تھا اور بقول ایک مصنف کے یہ شعر اس پر صادق آتا تھا۔

دفرق نہ قدم ہر کجا کہ سے محکم نہ کر خدا من دل سیکند کہ جا اینیاست ۱۰ اسی تاریخ

رہنا۔ اگرچہ فوج انگریزی محاصرہ کے واسطے دہلی آئی تھی۔ لیکن آئے ہی اُسکو معلوم ہو گیا کہ بجائے محاصرے کے وہ اصل میں خود محصور ہیں۔ بلکہ کمپو میں اس بات کا چرچا پھیلنا اور اچھے اچھے افسروں کی رائے سنی گئی کہ اتنے قلیل اور کم تو پچانہ سے ایسے بڑے اور مضبوط شہر کا محاصرہ کرنا مناسب نہ تھا اور اصل میں یہ بات ہو کہ اگر دہلی میں بجائے ہندوستانی فوج فرض کرو کہ کوئی فرنگستانی فوج ہوتی تو کبھی کسی خبر ل کی محال نہ ہوتی کہ اس قدر کم فوج سے اُس کے محاصرہ کی تدبیر کرتا۔

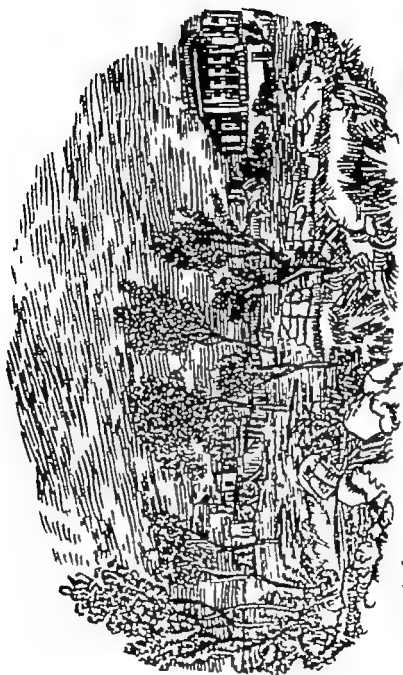
ہندوستانی فوج ہر روز دہلی سے نکل کر حملہ آور ہوتی تھنی بلکہ بعض روز تو دن میں چار چار مرتبہ اور اُنکی مدد کو فوج بغاوت اور نکل کر امی کر کے ہر چار طرف سے دہلی میں فراہم ہوتی جاتی تھی۔ اس کے خلاف انگریزی لشکر میں کہیں سے جلد مدد آنے کی توقع نہ تھی بلکہ جتنے آدمی تھے اُن میں سے بھی ہر روزہ لڑائی اور بیماری سے کم ہوتے جاتے تھے۔ بظاہر دو یا تین ہفتہ تک نتیجہ اچھا نہیں دکھائی دیتا تھا اور بڑے بڑے مبصر اور تجربہ کار افسران انگریزی کے نزدیک حالت نازک ہو گئی تھی۔ دوسرے روز ۱۰ جون کو پھر باغیوں نے ہندو راؤ کے مورچہ پر سبزی منڈی کی طرف سے حملہ کیا اور اگرچہ دشمنوں کو سبزی منڈی کے باغات سے مارے نکال دیا لیکن بہت انگریزی سپاہی مارے گئے۔ یہ خیال کر کے کہ فوج باغی پھر اُسی جگہ اُن کا قبض ہوگی اس واسطے ایکٹ پھرہ اور مورچہ سبزی منڈی کے قریب غصہ کیا۔ اُس روز دشمنوں نے بڑی سخت آگ برسائی لیکن انگریزی فوج خاموش اور مستعد کھڑی رہی جبکہ دشمنوں نے شہر سے نکل کے بہت کچھ گولہ باری کی اور ہوتے ہوتے انگریزی فوج کے قریب جا پہنچے اُسی وقت انگریزی فوج اُن پر جا پڑی اور مار کے پھر شہر کے اندر کرویا اس لڑائی کے بعد توقع ہوئی کہ آج کل دن کی محنت ہو چکی رات کو آرام کر بیٹھے کل پھر دیکھا جائیگا۔

پلٹن کے کل آدمی چار سو بیس اور دلیری اور ماداری اور مک حلالی میں شہرہ آفاق تھے۔
 اور یہ ماتیں انکی دلی کے سلسلے اور بھی ثابت ہو گئیں۔ اور اہل میں اس رجٹ میں ایک
 سپ سواراں اور دو کپیاں پیادگاہاں تو پچاہ کی تھیں یعنی کل تین سو آدمی تھے۔ لیکن
 لارڈ ڈی ہوزی کی حکومت میں اس پلٹن میں چار کپسی پیادگاہاں تو پچاہ اور دو سپ سواراں
 زیادہ کیے گئے۔ یہی کل پلٹن قریب ساڑھے آٹھ سو جانوں کے کی گئی یہ پلٹن پنجاب
 کے پرلے کنارے مقام مرغان میں تھی جس کو حکم وانگی دہلی کا ہوا جیسا کہ ایسے سمت
 گرم موسم میں چہ سو میل کا فاصلہ ہائیں روڑ میں ملے کر کے لشکرِ بھگت دہلی میں داخل ہوئی۔
 نوین تاریخ کی دو چہر کو وجہ عامی جوق آراستہ ہو کے مع تو پچاہ وغیرہ شہر سے
 نکلی اور انگریزی لشکر پر حملہ آور ہوئی اور چاہا کہ مورچے میدان وادی کی توہیں کا قصد کر لیں لیکن
 بہادران انگریزی کے سامنے خود دشمن کی ہست شمار میں عشرِ حیرت بھی نہ تھے دال نہ لگی۔
 دشمنوں کو مار کے دہلی کے اندر بھاگ دیا۔

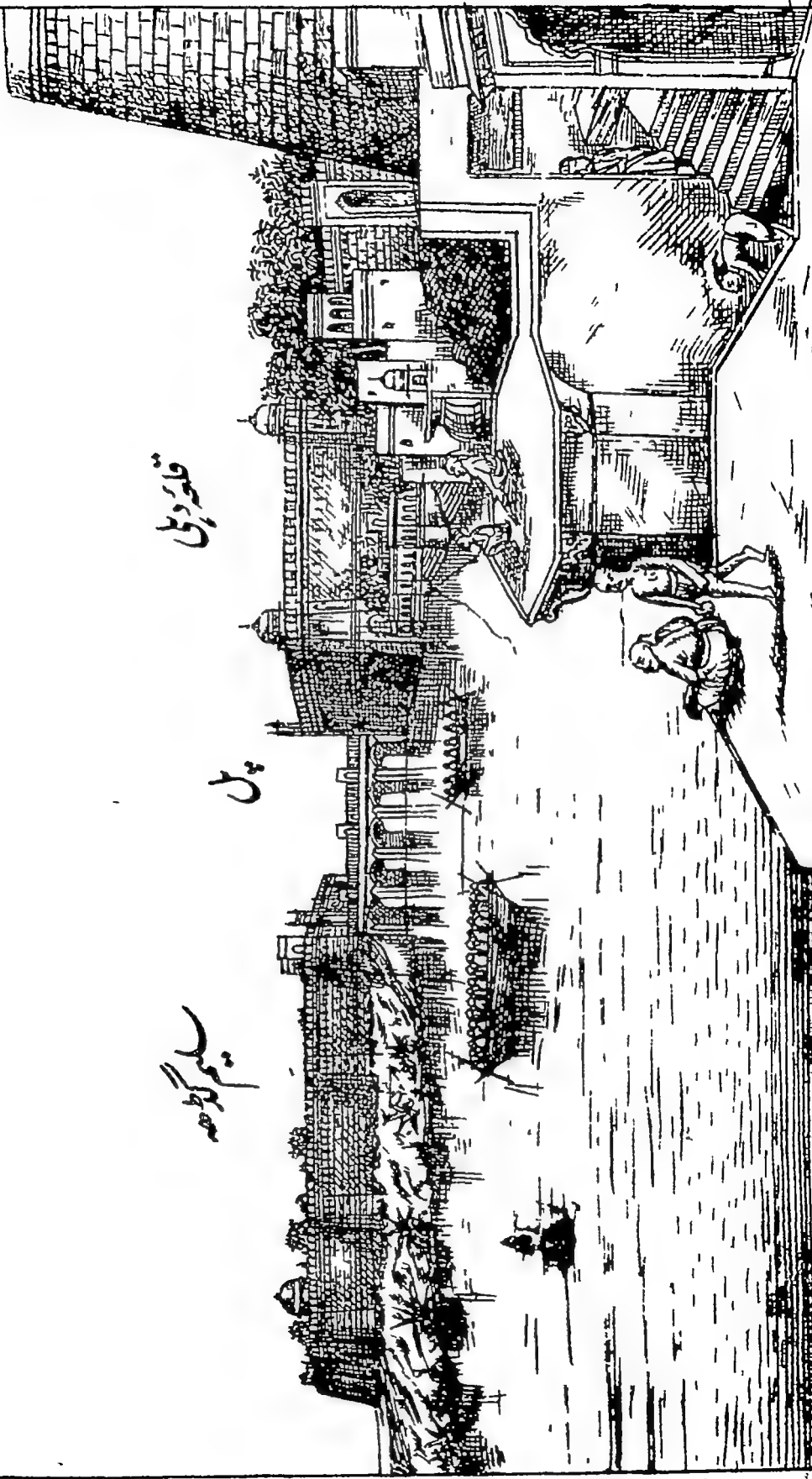
اس روڑ کپتاں کو مٹس میٹائی صاحب حاکم حصہ سواراں پلٹن ماسوس شدید رجمی
 ہو کے چہ میں گھنٹہ کے بعد مر گئے۔ اسی روز صبح کو ہسید بھی لشکر میں مودار ہوا۔ سرچس
 کو کلن صاحب ڈاکٹر پلٹن گوردہ سردے ہسید کر کے گیارہ بجے رات کو مر گئے۔ اور اہل میں
 وجہ عامی نے ٹری سٹی اور مسو ملی سے انگریزی وجہ پر حملہ جاری رکھا اور کوئی تدبیر یا توفیق
 انکے دہاں سے نکال دینے اور غارت کرنے میں ماتی نہ ہو سکا اور واقع میں اس قلیل وجہ
 انگریزی سے اتنا میں ٹری سٹی نکال لیا اور میل تین روشت کیں رات اور وہاں اپنے
 اپنے مقاموں اور پہروں پر کستہ اور ہتھیار بند رہا پڑتا تھا اور قتل وجہ کے سبب سے
 کسی شخص کو آرام کی نوبت نہیں پہنچتی تھی۔ دن میں لڑنا اور رات کو پہروں پر ہتھیار

ایک عالی شان عمارت جو ہندو راؤ کی کوٹھی کے نام سے مشہور ہے اور جس میں ہمارا چاچا بابا ہندو راؤ مرہٹہ رہتا تھا اور ان دونوں مکانوں کے وسط میں ایک پُرسنہ زمانہ کی مسجد واقع ہے اور ہندو راؤ کے مکان کے متصل رسد خانہ کا مکان ہے۔ ان سب مقاموں کے علاوہ ہندو راؤ کی کوٹھی کے سامنے بھی مہرچے بنائے گئے اور ان پر پلٹن رفل گورہ اور گورکھوں کی سر مور پلٹن اور گکاؤر کی پنجابی پلٹن ٹھائی گئی۔ یہ پہاڑی تو گویا سانسے کی جانب دیوار شہر اور لشکر انگریزی کے بیچ میں تھی۔ لشکر کے عصب بننا نہ تھا جو خیف گڈھ کی جھیل سے آیا ہے اور اخیر میں دہشتہ ہاتھ کو سہری منڈی تھی یہ منڈی کابلی دروازہ شہر سے شمال اور غرب کی جانب قریب سوامیل کے فاصلہ پر ہے بائیں طرف لشکر کے دربار جن تھا یہ سب ملاحظہ نقشہ سے معلوم ہو جائے گا قریب سے قریب کا سوچو دیوار شہر سے اُس روز ہندو راؤ کے کچھ زیادہ فاصلہ پر تھا۔ ایسی قلیل فوج سے اور آگے بڑھنا قرین مصلحت نہیں سمجھا گیا۔ جب اس مقام پر فوج انگریزی خیمہ زن ہوئی تو اُس وقت یہ خیال ہوا تھا کہ کاشمیری دروازہ کو اڑا کے شہر میں یکبارگی داخل ہونا چاہیے۔ لیکن بعد غور و مامل یہ تجویز مزید فوجی مدد کے آئے تک ملتوی کی گئی اور مناسب یہی معلوم ہوا کہ ابھی خود حملہ نہ کرنا چاہیے۔ البتہ اگر دشمنوں کی طرف سے حملہ ہو تو اُس کا صرف مقابلہ ضرور ہے۔

نویں تاریخ جون کو گاٹڈ کوڑ یعنی جاسوس کی پلٹن پنجاب سے کپوا انگریزی میں داخل ہوئی یہ ایک پنجابی پلٹن ہے جو شتمل ہے دونو سوار اور پیادوں سے اور جس میں کوئی خاص قسم یا ذات کے آدمی بھرتی نہیں کیے گئے تھے۔ بھرتی کے وقت پہاڑی اور افغان اور سکھ وغیرہ اس میں داخل کئے گئے تھے ۱۸۵۷ء میں یہ عمدہ پلٹن بھرتی ہوئی تھی۔



شهر وادی وادی وادی



قلعہ دہلی

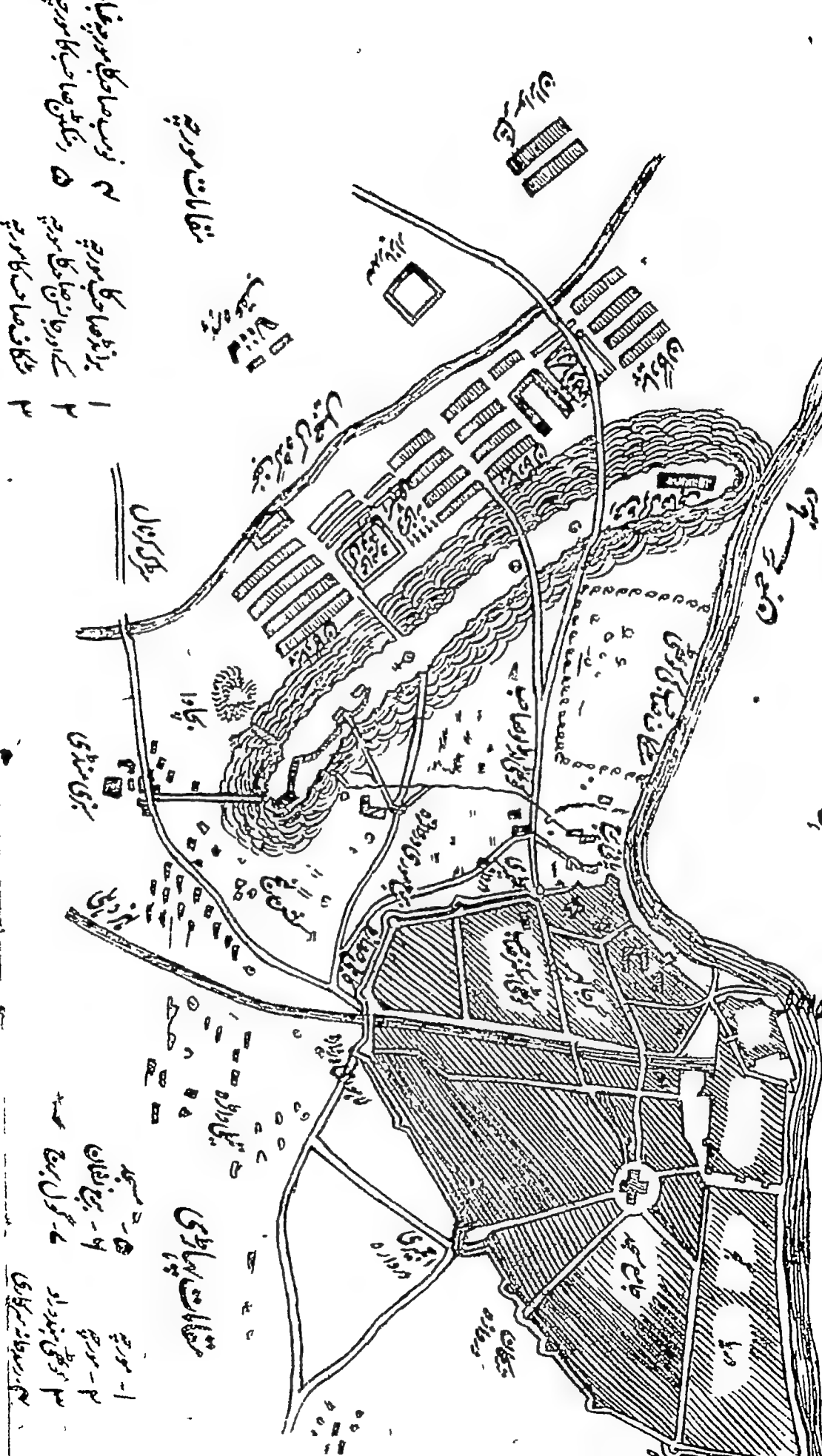
پل

سکیم گڑھ

اللہ اس جگہ ہیں بے ہاں وسیلے روح اور لوہ روح واقع میں اس طرف راج گھاٹ
 دروازہ اور حصری دروازہ واقع ہے۔ اس کے بعد دیوار قلعہ شہر کا احاطہ کئے ہوئے ہے۔
 عاودہ وال دروازوں کے کھڑکیوں کے نام یہ ہیں نگہو کی کھڑکی۔ بہاؤ علیجاں کی کھڑکی۔
 طلیل خان کی کھڑکی۔ امیر خان کی کھڑکی۔ خواجہ شہار کی کھڑکی۔ ملہ دماغ کی کھڑکی (دسود)
 سید بھوئے کی کھڑکی (دسود) امیر کی دروازہ کی کھڑکی (دسود) وچ ستاد گنج کی کھڑکی۔
 نئی کھڑکی۔ نصیر گنج کی کھڑکی۔ سلیم گڑھ کی کھڑکی۔ متنن سرج کی کھڑکی۔ واسخاری الیہ
 خان کی کھڑکی۔ لوہ احمد بخش خان کی کھڑکی۔ ریت الساعد کی کھڑکی۔ کل احاطہ شہر کا
 طول سات میل کے قریب جو سلیم گڑھ کا مقام بھی سمجھ لیا جائیے۔ یہ پرانی عمارت شمال
 اور مشرق میں شہر دہلی کے دریائے جس کے بیچ میں قلعہ سے ملحق واقع ہے۔ قلعہ سے
 اس گڑھ میں آنے کے واسطے دریا ایک پختہ پل سا ہوتا ہے اس محلے کے دیکھے سے
 معلوم ہو گا شمال اور مشرق کی جانب دریا پختہ کیوں کا پل ہے اس کے پار جو کے میرٹھ اور پونا
 کی طرف شہر گئی ہے یہ تو محقر میاں دہلی کا ہے جہاں کہ اسی طرح مقیم ہوئی۔ اس مورچہ کے
 انگریزوں کا احوال سنئے لشکر انگریزی بعد فتوحات تاریخ ہستم ماحول و تسموں کو مٹاتا ہوا
 اسی در شہر کو دہلی کے سائے آبیچاؤ چھاؤنی قدیم پر جہاں جیتہ سے روح انگریزی رہتی
 تھی تالاص ہو گیا۔ اور پریٹ کے میدان میں لشکر کو رحیمہ رن ہوا یہ مقام شمالی حصہ شہر
 سے قریب ڈیر میل کے فاصلہ پر ہے اور اس سے مقررہ دور آگے آؤی بیٹھ کی میں
 واقع ہے جس سے شہر اور لشکر گاہ کے مابین اتنی ہی دہلی اس بیٹھ کی میں کو محلوں
 کا ٹیلہ اپاڑکتے ہیں۔ اسی پانی۔ آل لہریسی چھاؤنی کا شہر جس کا بیٹھ
 یاں ہو چکا ہے۔ قلعے اور اس سے دس ہاتھ کو ان میں بیٹھ کی کاٹا سے

منوچہر کبھی ہما سکے کہ چاہے بہترین اسکونگہما کے فیہ کریں۔ یہ برج اس واسطے بنائے گئے
 کہ اگر سبادا شہر میں کوئی بلوہ ہو تو وہاں سے نوپ چلائی جائے۔ اور شہر میں جناب
 نواب لارڈ اکلینڈ صاحب گورنر جنرل ہند نے پھر مضبوطی سے شہر بنایا اور اسکے برج
 کی درست کرائی اور جنوب کی طرف ایک برج بنام ولیلی برج تیار کرایا۔ شہر بنایا کے برجوں میں
 مشہور برجوں کے نام یہ ہیں۔ اکثر ان میں سے بڑے بڑے حاکمان انگریز کے نام سے
 مشہور ہیں۔ نقشہ شہر بنایا کے دیکھنے سے معلوم ہوگا کہ دریائے جہن کے پانی کے بلحق
 برج بنے ہوئے ہیں اور بعد ازاں اس سلسلہ سے برج واقع ہیں۔ نصیر گنج کا برج۔
 بدرودروازہ کا برج۔ شاد پور برج۔ برن صاحب کا برج۔ گارٹن صاحب کا برج۔ اکبر برج
 اختر و فی یا اور کٹر لونی صاحب کا برج۔ لیک صاحب کا برج۔ ویلے صاحب کا برج۔ نواب
 بہت۔ ان برج کے علاوہ تیرہ دروازے اور سولہ کھڑکیاں شہر کی تختیں جن میں سے ایک
 دروازہ اور تین کھڑکیاں مسدود ہو گئی تھیں اور باقی آمد و رفت کے واسطے کھلی رہتی تھیں
 اور تھوڑے عرصہ سے انگریزوں کی طرف سے ایک نیا دروازہ بنام کلکتہ دروازہ تیار ہوا تھا
 سلیم گڑھ سے شمال اور مغرب کی جانب کلکتہ دروازہ اور نگہبود دروازہ اور کیلے کے گھاٹ
 کا دروازہ واقع ہے اور یہاں سے شہر بنایا مغرب کی طرف مڑ جاتی ہے جس میں یہ دروازہ
 ہیں کشمیری دروازہ۔ بدرودروازہ۔ پھر شہر کی دیوار قریب ایک میل کے شمال اور جنوب
 کی طرف کو جاتی ہے جس میں یہ دروازے ہیں۔ کابلی دروازہ۔ پھر گھنٹی دروازہ۔ (مسدود)
 لاہوری دروازہ۔ یہاں سے پھر شہر کی دیوار گرد گھوم کر جہا کے کنارہ کی طرف مشرق کی جانب
 جھکتی ہوئی دو میل تک چلی گئی ہے اس میں اجیری دروازہ ترکمان دروازہ۔ اور دہلی
 دروازہ ہے اخیر کو دیوار شہر دیا کے کنارے کنارے ڈیڑھ میل تک برابر چلی گئی ہے

دہلی وہاں سے۔ مہنٹی اب گویا محاصرہ دہلی شروع ہوا۔ اب اس جگہ محصور ہیں اور محاصرین کی
 کیفیت بخوبی سمجھ لی جا رہی ہے اس کے سمجھنے کے واسطے نقشہ ویل کو غور ملاحظہ کیجئے۔ مشہور
 دہلی جہاں کل صوبہ ماعی ہندوستانی ٹھکانہ حراستی کر کے پہاڑ گریں ہوئی تھی دریائے حمن پر
 واقع ہے شہر دہلی سے پارسو میل کے فاصلہ پر مغرب کی جانب لاہور واقع ہے۔ اور پٹا اور
 قریب سات سو میل کے اور مشرق میں اردو آباد اس سے پاسو میل سے جہاں کہ دیئے حمن
 دیئے ٹنگ سے متاثر ہوا ہے۔ کلکتہ اور دہلی میں قریب سو میل کے فاصلہ ہے۔
 مشرق کی سمت میں دہلی کے دریائے حمن بہتا ہے چاندیواری اس تہر کی بہت پختہ اور
 سنگ مرمر سے ہی ہوئی ہے۔ اسل میں شاہجہاں نے یہ شہر پہاڑ موائی تھی لیکن مغلہ لوہیں
 جب انگریز دہلی پر قبضہ ہوئے تو اس زمانہ میں یہ بہت بے مرست اور شکستہ ہو گئی تھی۔
 علاوہ شکستگی کے اردو قوانین جنگ یہ بہت ناقص تھی۔ لوہوں کے گرجے یعنی صروح
 بہت چھوٹے چھوٹے تھے اور معصومہ تھے اور ان کے مازوں پر کوئی پہاڑ گاہ تھی۔
 صدق صی مسامت کے ساتھ مہنٹی اور گردو پیش شہر پہاڑ کے دوسیدہ عمارتوں کے ذخیر
 یزے ہوئے تھے۔ سرکار انگریزی نے اسکی تیاری اور مرمت کا کام گڑ کپتان جیس
 صاحب اور اسمتہ صاحب کو تفویض کیا انہوں نے اسکی قرار واقعی مرمت کی اور دیووں
 کے مروج اور صروح دیوار پر وہ اور مارو کی پہاڑ گاہوں کے تعمیر کر لئے اور دیوار کے
 سلسلے چاروں طرف میان صاف کرادیا صدق نے سرے سے تیار کرادی چار دیواری
 اس کے ملتی مروج کے علاوہ اور مہنٹی کئی گول مروج اس کے متصل تیار کر لئے گئے تھے
 مابین اور تحصیل شہر کے آمد و رفت کی واسطے ایک چوٹی یل رکھا گیا کہ جب باہیں اس کو
 آتا ہیں تو شہر پہاڑ سے اس کا تعلق ماز سے اور حمن پر ایک ایک قریب اس شہر سے



میں پونج گئے اور ووح دہلی کی کھاں اسے ہاتھ میں لی۔

سرہری رمارڈ صاحب نے کرمال سے زوانگی ووح کی مناسب بجائی تا وقتیکہ
 محاری تو پچاہ پنجاب سے نہ پونج جاسے ۳۲ مئی کو ایک تو پچاہ لوپپی توپوں کا کیوں
 پونج گیا۔ چنانچہ اسی روز اُصوں نے پانی پت کی طرف کوچ کیا اور توقع یہ تھی کہ ووح
 میرٹھ ریریکم رگیڈ ریو سن رائی کے مقام پر جہاں حمار پل واقع ہے آکے شامل ہوگی۔
 لیکن چونکہ صاحب مہر ووح نے محاری الدین نگر سے ایک بھیڑ کا رسد اختیار کیا تھا اسی
 باعث سے وہ اُس روز اُس مقام پر ووح انالہ کے ساتھ شامل ہو سکے رمارڈ صاحب
 نے علی پور کی طرف کوچ کیا اور وہ ڈھول کی صبح کو وہاں داخل رہے۔ چونکہ تو پچاہ کھانا
 میرٹھ کے کہے کے ساتھ زیادہ تھا اس لئے اُصوں نے میرٹھ کی ووح کے انتظار میں قیام
 کیا چنانچہ تا صبح کی صبح کو ووح دھولائی صبح دوپہر میں ووحیں اسالہ اور میرٹھ کی علی پور میں شامل
 ہو گئیں تو یہ تا صبح ماہوں کی شب کو ایک سے کے وقت اُصوں نے دہلی کی طرف کوچ کیا اور
 یہ امر تحقیق تھا کہ دن بچتے صرہ وٹمنوں سے مقابلہ ہو گا۔ علی پور سے یہ ووح اس طرح تقسیم
 ہوئی سب سے آگے کے محل میں قیسر اتر پ تو پچاہ اسی منطقہ دستہ مسرہم ریریکم میرٹھ
 صاحب اور قیسر من رسالہ ہم بھارہ داران گورہ کے تھے اس محل کے کل تو پچاہ کی
 کھاں فٹ کربل موہے کتری صاحب کے سپرد ہوئی اور کل محل کے اسرہ رگیڈ ریریکم
 گراٹ صاحب قیسر ہوئے۔ گورہ دوم تحت حکومت رگیڈ ریشور صاحب میں ایک تین سالہ
 قرابیاں مسرہ اور پچاہ محاری توپیں اور ایک جماعت بیپو بھی مسرہ یا سورجہ اور سر رگیڈ
 کے کام کے واسطے جس میں اکثر گورہ تھے اور چار توپیں اسکاٹ صاحب کے تو پچاہ کی اور
 ۵۰ لبر کی پٹش تاسی گورہ اور مسرہ اول پٹش شمال فیوری سر گورہ داخل تھیں۔ قیسر سے

کے تھی۔ کیونکہ ستائیسویں تاریخ بمبئی کو جنرل جانسٹن امین صاحب بہادر کمانڈر انچیف افواج
ہند بھارت ہند ہند مر گئے تھے۔ اب ہم اُس انگریزی فوج کا بیان کریں گے جو انبارہ سے دہلی کی
طرف روانہ ہوئی تھی۔ اوپر بیان کر چکے ہیں کہ ۲۲ تاریخ بمبئی جس روز کمانڈر انچیف بہا
ر سے دہلی کی طرف فوج کی روانگی کی بجوز فرمائی جس فوج کے ساتھ مقام انچیف میں فوج میرٹھ
کوٹے کا حکم دیا تھا۔ چنانچہ کمانڈر انچیف صاحب بہادر مدوح ۲۴ تاریخ انبارہ سے روانہ ہوئے
اور ۵ کو کرناں میں داخل ہوئے اور کل فوج انبارہ جس کا اوپر بیان ہو چکا ہے اُس مقام
پس پہنچ گئی لیکن دوزخ تو پناہ اسپہی اسی تک نہ پہنچنے یا گئے تھے اور سچ ٹرین یعنی
تو پناہ قلعہ شکن بھی بہت دور تھا اور اُس کے آنے میں عرصہ تھا اس واسطے صاحب بہادر نے
فوج تار برقی کلکتہ کو خبر بھیجی کہ کرناں سے ۲۱ تاریخ بمبئی تک روانگی عمل میں نہیں آسکتی ہو
رو ۲۳ تاریخ بمبئی کو تمام انکی تجویز ایک طرف رکھی رہیں اور وہ خود چند گھنٹہ کے عرصہ میں بمبئی
مر گئے۔ مرتے وقت جناب صاحب کمانڈر انچیف بہادر نے سرسہری برنارڈ صاحب کو انبارہ سے
طلب کر کے اُنکو اس فوج کی کمان جو محاصرہ دہلی کو جاتی تھی سپرد کی۔ اس موقع پر اسٹاف منظور
نواب گورنر جنرل کا بیٹا تھا۔ کیونکہ شہر ڈاک بالکل سدود تھا اور تار برقی ٹوٹ گئی تھی
نواب مدوح نے ۲ جون کو یہ خبر سنی اور تقرری سرسہری کی منظور فرمائی۔ لیکن یہ منظوری
ایک مدت بعد محاصرین کو معلوم ہوئی۔ یہی جنرل ریڈ صاحب بہادر بعد وفات کمانڈر انچیف
کے اُنکی جگہ قائم مقام ہو کر ۲۸ تاریخ براد لینڈی سے دہلی کی طرف روانہ ہوئے لیکن باعث
علامت مزاج اس قدر ناتوان تھے کہ فوج دہلی کی کمان خود اپنے ہاتھ میں نہ لے سکے۔ اور سر
سہری برنارڈ صاحب بھی اگرچہ بیمار تھے لیکن حسب الطلب جارج امین صاحب کمانڈر انچیف
صاحب بہادر جنہوں نے مرتے وقت اُنکو طلب کیا تھا فی الفور پلنگ سے اُٹھ کے کرناں

صبح کو تھے سپاہی مارے گئے تھے دس گئے معلوم ہوا کہ اس مقام کو ابھی تک دشمنوں نے
 مکمل غالی نہیں کیا ہے اُنکے سوار اور ہوا دھڑ بھرتے ہوئے نظر پڑتے تھے ایک کے دس کے
 معلوم ہوا کہ پھر ہاتھ مارا روح ماعی نے یل کے اُس پار ایک یل سناں انگریزی سے پرے
 مورچہ قائم کیا ہے اُس وقت تو پچاؤ اسپہی اور دوسرے ہتھیار پہنی توپ مع ایک گروہ قزاقیوں
 کے روانہ کیا اور ایک جماعت پلٹش رفل اور قزاقیوں کی سناں کی مدد کے واسطے پل پر پہنچا
 گئی دو گھنٹہ تک توپچاؤ انگریزی سے برابر مقابلہ رہا ہر چند سواراں دشمن نے مار مار کر پچاؤ
 پر حملہ کیا لیکن ہر مرتبہ کال رک اٹھائی جس ستموں کی آگ ٹھنڈی پڑی اُسی وقت مرگید یہ
 بسنے عام حملہ بول دیا نتیجہ طاسر تھا وہی امر پتیا آیا حکل موچکا تھا دشمن شکست کھا کر ملامت
 بھاگے اللہ اس مات کا ٹرا افسوس رہا کہ قلت روح اور کثرت پیشہ قتال کے باعث دشمنوں کو
 تعاقب قرا واقعی ہو سکا اسی وجہ سے وہ اس مرتبہ ایسی ساتوں توپیں واپس لے گئے اس
 لڑائی میں انگریزوں کی طرف سے کل چوبیس آدمی زخمی اور مقتول ہوئے جس میں سے دس
 آدمی تو صرف تمارت آفتاب سے مر گئے۔ اس پر سے گرمی کی کیفیت مویا ہونے لگی کہ کس قدر
 حرارت کی شدت تھی اصراروں میں لٹش پر کہ صاحب متعلقہ توپچاؤ اسپہی مارے گئے ہو سکتا
 حاس اور اسائن پے یز زخمی ہوئے ان دونوں لڑائیوں میں مای الدیں گہیں کوئی
 امرارہ ہوا تیسری خون کی صبح اور سو حوان اُسی ساتھ یل پلٹش سناہی گور کے حو
 کپوں میں موج دتی میرٹھ سے آکر شامل ہوئے اور پلٹش گور کہ الملقہ پلٹش سرمرہ رڈیر
 سے اگر اس روح میں شامل ہو گئی بعد ازاں اس کپوے ماحبت کی طرف کوچ کیا اور تاربع
 حو کو ماحبت کے مقام چسپاں جو کے تاربع اتوار کے دور ملی پور میں روح انگریزی سے
 حوامارہ سے آئی تھی شامل ہوا۔ یہ روح امالاب ریہ حکم میجر حمرل سرمرہری ہمارا دھما

دو کمپنیاں رفل اور ایک متن تو انہوں نے کہا ہمارے پاس بل کیپٹن تھا کہ وہ بھی نہ آسکی۔ یہی بات
 ہمارے کپڑے آہستہ ہو۔ اور اسکاٹ صاحب کا حکم تھا تو ان میں سے کسی نے سب کیا کیا اور
 دو بجاری فریبہ معمول کے قریب اور بی شرک کے آدمی۔ سب نے اسے ہتھیار دیا۔ ہتھیار
 برساتی شرن کی اسے میں اتنی رفل کی کمپنیاں بھی تیار ہوئے۔ ان میں سے کسی نے بھی نہیں۔
 بل اس کے دشمنوں پر خوب فیر کیا۔ جب دشمنوں کی قوتوں سے قریب آتی اور اسے ہتھیار
 پہنچنے کے تو کمپنیاں رفل کے قریب آتی تھیں۔ وہ ان میں سے کسی نے بھی نہیں۔ وہ ان کی ہتھیاروں کو
 ہتھیاروں سے لگا کر۔ ہمارے ہی دشمن ہتھیاروں پر گئے۔ وہ ان کی ہتھیاروں کو ہتھیاروں سے لگا کر۔
 جب انہیں لٹکوں نے، یوں ہمارے ہتھیاروں سے لگا کر۔ وہ ان کی ہتھیاروں سے لگا کر۔ وہ ان کی ہتھیاروں سے لگا کر۔
 سے چھین لیں یہ لڑائی اگرچہ بہت دیر تک نہ رہی لیکن ہمارے ہتھیاروں کو فتح حاصل ہوئی
 یہ اولیٰ ہی لڑائی تھی جس میں باغیوں کی سہارا غلط ہوئی۔ نصف سات سے دو لاکھ لاکھ لاکھ
 سے قریب باغیوں کو ہتھیاروں سے لگا کر۔ وہ ان کی ہتھیاروں سے لگا کر۔ وہ ان کی ہتھیاروں سے لگا کر۔
 کی یہاں مقیم ہوں تو پھر کیا طاقت تھی کہ کوئی اور کورہ ملٹن ان کو اس جگہ سے نکال سکتی۔
 تو میں اس روز باغی ہتھیاروں میں دو بڑی بجاری ہتھیاروں سے لگا کر۔ وہ ان کی ہتھیاروں سے لگا کر۔
 بعد ان جنگ سے دشمنوں کا تعاقب کر کے ان کو اس گانے سے بھی نکالا جو کہ قریب پل کے
 واقع تھا اور جسکی اوٹ میں وہ لڑتے تھے اور گانے کو جلا کر خاک کر دیا۔ اور ایک خندق میں
 اپچاس سپاہی پوشیدہ تھے ایک بھی ان میں سے زندہ نہ چھوڑا۔ غرض کہ دشمنوں کے آدمی
 بہت مارے گئے اور زخمی ہوئے اور چھکڑے اور گاڑیاں اسباب جنگ کی بھری ہوئی چھوڑ گئے
 فوج انگریزی میں گیارہ آدمی قتل ہوئے اور انہیں زخمی ہوئے اور کیتان ایڈرور صاحب
 دشمنوں کی دو بجاری تو میں چھیننے کے وقت مارے گئے۔ دوسرے دن ۳۱ مئی کو انہیں

تک ماعت میں پہنچ جائے اور چھٹی تک سب ٹریں یعنی توپخانہ قلعہ شکن بھی اُس مقام پہنچا ہے
 اور اسی اتنا میں ایک کپہ میرٹھ سے تیار ہو کے پانچویں عرصہ تک ماعت میں اسالہ کی موج سے
 آئے پھر دہلی کی طرف سب موج روانہ ہو یہ تحریر کا ڈرامہ مع صاحب بہادر نے مستحکم قرار دی
 لیکن تقدیر میں یہ تھا کہ اُسکے ہاتھوں اس کا عملہ آباد ہوتا ماسب معلوم ہوتا ہے کہ ہم اول کپہ
 میرٹھ کا حال لکھیں کہ اُسکو میرٹھ سے ماعت آئے تک کیا کیا وارداتیں پیش آئیں اور پھر اسالہ
 کی موج کا احوال لکھیں تھے بعد ازاں پھر دونوں نے ماعت سے عین ریر دیوار دہلی تک جو
 کام کیے ان کو بیان کر دیتے اور اسکے مدد کثرت محاصرہ دہلی شروع ہو گئی ۲۷ تا ۲۸ مئی ۱۸۵۷ء
 کی شام کو پھر جہل بیوٹ صاحب حاکم علی موج میرٹھ نے ایک کپہ مسرواری کرپل ابراہیم الدین
 کے ماعت کی طرف روانہ کیا جو سی اسرے دہلی موج کی ابراہیم حمرل کا حاصل کیا، اس کپہ میں
 بہت قلیل موج تھی یعنی ساتھویں سرگودہ کی رمل پیش کے پانچو عواں سے بھی کم تھے اور
 دو سو سو اور ساڑھے تیرا مئی گورہ اور ایک توپخانہ میدان جنگی اور ایک توپخانہ اسی۔ یہ تھوڑی سی فوج
 تیس رات کوچ کر کے ۳ مئی کی صبح کو قصبہ غاری الدین مگر میں پہنچی یہ قصبہ ہیڈوں بدی پر
 اٹھارہ میل دہلی سے مشرق کی جانب واقع ہے۔ ہیڈوں پار ہوئے سکواٹلے ایک بہت عمدہ
 نوے کا پل مانگروں نے سوایا اس پل کے قریب انگریزی موج نے قیام کیا انگریزوں کی دو شدت
 تھی کہ اسالہ اور جواں تڑپے جاتے تھے اور نویں شدت چل رہی تھی اس بعد کسی دست
 سے مقابلہ ہو گیا تھا۔ صاحب چارے تو یکایک دشمن کی موج حملہ آور ہوئی تھی کے پرے
 کسار سے دشمنوں کی ایک کثیر موج نے سب پہنچ صرب توپ خانہ کرنا شروع کیا انگریزی جہل
 موج کو ہتیار کر لے۔ لایا تھا کہ ایک اٹھارہویں توپ خانہ آگورہ آگورہ دو کمانروں کی مانگیں کر
 قزاقوں کے حصار پر اسپتال کے حید کے قریب بیٹھے تھے صاب اڈ گئیں جی انور دو

تیسرا باب

محاصرہ دہلی

گیا رھویں مئی ۱۸۵۷ء کو سرسہری برنارڈ صاحب حاکم اعلیٰ افواج انبالہ و سرہند نے بذریعہ
 تار برقی اخبار و جشت آثار میرٹھ اور دہلی سے اطلاع پائی تو فوراً انھوں نے اپنے سکرٹری
 کو جنرل انیس صاحب بہادر سپہ سالار افواج ہند کے پاس شملہ روانہ کیا اور کہلا بھیجا کہ پہاڑ
 سے آپ کا اترنا بہت ضرور ہے ۱۷ تاریخ مئی کی شام کو کمانڈر انچیف صاحب موصوف شملہ
 سے روانہ ہو کے ۵ کی صبح کو انبالہ میں پہنچے اور وہاں آ کے ایک اشتہار عام فوج کی واسطے
 دیا۔ ۲۳ تاریخ مئی کو انھوں نے محاصرہ دہلی کے واسطے یہ تجویز کی کہ فوج جو انبالہ میں موجود
 ہے اُس کے حصے کیے جاویں اور خود اُسکے کمانڈر انچیف دہلی کو جانے پر مستعد ہوئے
 اور سرسہری برنارڈ صاحب کو بدستور انبالہ میں ٹھہرنے کا حکم دیا اور دونوں حصوں کی تقسیم
 اس طور پر کی اول حصہ کو زیر حکم برگڈیر ہالی فاکس صاحب کے کیا جس میں یہ فوج بھی
 کی پلٹن شاہی گورہ۔ اول پلٹن بنگال فیوزی لیرز گورہ۔ دومتن رسالہ گورہ نمبر نہم لانسز لیفٹ
 بھالہ بردار اور ایک ترب توپخانہ اسی۔ حصہ دوم جو زیر حکم برگڈیر جوز صاحب کے تھا اُس میں
 مفصلہ ذیل فوج تھی۔ پلٹن نمبر دوم بنگال فیوزی لیرز گورہ۔ پلٹن پیادگان ہندوستانی
 نمبر ۶۔ دومتن رسالہ نہم گورہ۔ ایک متن بھالہ برداران رسالہ جی ایم ہندوستانی۔ ایک ترب
 توپخانہ اسی۔ ان دونوں حصوں میں علاوہ توپخانہ کے صرف اٹھارہ سو گورہ تھے اور قریب
 ایک ہزار ہندوستانی فوج کے۔ اس جماعت کو کمانڈر انچیف صاحب نے انبالہ سے روانہ
 کرنا چاہا کہ ۳۰ مئی تک کرنال میں داخل ہو اور وہاں سے پہلی تاریخ جون کو روانہ ہو کے پانچویں

کہ وہ مسرورای چارلٹن پیادگاہ اور سواں مع چاچرٹ تپ میرٹھ کی طرف واپس
 دل اور سورجیہ انگریزی کو اڑادیں مریٹھ کے مکرے عرض کیا کہ مرا امین الدین ناں
 اور مہاراجا الدین ناں اور جس علیجاں اور اور رئیس حورے ٹرے تعلقوں کے مالک
 میں انکو سی میرے ہمراہ جانے کا حکم ہو سب میں یہ سکھ عام متی مور ہے۔ راجا
 لے مزا الویکر کو حکم دیا کہ وہ مسرورای موج میرٹھ کو ماتھے اور نواب محبوب علیجاں اور
 حکیم حسن اللہ ماں کو ہدایت دینی کہ تمام ساماں اجماعات درسد وغیرہ موج کے واسطے
 میرٹھ جاسے کو تیار کرادیں حید سواروں لے سارک لے جو جیادنی سے پرے سے ملے
 دو دو گناں کو حوروں پرستیدہ تھے مارڈالا موج کے امیروں لے آکر عرض کی کہ باج
 یہیں توجہ ہیں وہ موج کے مالکیا ہیں۔ مادتلہ لے محبوب علی ڈاکہ سے اسکے درے
 میں قوی طلب کیا اس سے بیاں کیا کہ ارور سے شریع محمدی عورتوں کا قتل جائز نہیں ہے
 بعد ازاں مادسام دیواں خاص میں تشریف لے گئے اور وہاں نگم صاحبہ اور یہی کنگڑاں
 سے گفتگو کرتے رہے۔



مورچہ اُڑ گیا اس واسطے ہمارا ارادہ یہ کہ ہم خود میرٹھ جا کر مورچہ کو اڑا دیں بادشاہ نے
 کہا کچھ ضرور نہیں اور اگر تمھارا ارادہ بھی ہو تو حسب الحکم لینے سپہ سالار مرزا مغل کے حکام
 کرنا چاہیے۔ قاضی فیض اللہ کو نوال شہر کے پاس حکم گیا کہ دوشتیاں پل جمن کی اپنی
 جگہ سے ہٹ گئی ہیں چاہیے کہ سومر وڑ بھیجے کشتیوں کو درست کرا دو۔ خبر پونہچی کے پٹن
 کے ہندوستانی ڈاکٹروں نے مسلمانان شہر کے ساتھ ملے جامع مسجد میں محمدی جھنڈا
 قائم کیا بادشاہ نے یہ سُنکے اُن کو کہلا بھیجا کہ کوئی انگریز اب شہر میں باقی نہیں ہو سکا
 اب جھنڈا بلند کرنا ضرور نہیں ہو مولوی صدر الدین خاں اُنکو سمجھانے کو گئے۔ بہت سے
 چھکڑے غلام اور ننک غیرہ کے گرفتار کر کے شہر میں لائے گئے۔ ۲۰ مئی ۱۸۵۷ء بروز جمعہ
 بادشاہ محل کے اندر سے دیوان عام میں برآمد ہوئے محمد سعید ڈاکٹر حاضر ہو کر آداب بجالایا۔
 بادشاہ نے کہا تم نے انگریزوں کے خلاف جامع مسجد میں محمدی جھنڈا کھڑا کیا لیکن کب لئی
 انگریز باقی نہیں رہا۔ اسلامی جھنڈے کی کیا ضرورت پڑا کھڑے جوابدیا کہ جھنڈا ہنود کے
 خلاف کھڑا کیا گیا تھا یہ سنکر بادشاہ نے جوابدیا کہ میرے نزدیک ہندو، مسلمان ایک
 ہیں بعد ازاں فوج کے افسر حاضر ہوئے اور اُنھوں نے فریاد کی کہ مسلمانوں نے مسلمان
 جھنڈا ہنود کے خلاف کھڑا کیا ہے بادشاہ نے اُنکی دلجمعی کی کہ وہ انگریزوں کے خلاف
 کھڑا کیا گیا تھا۔ افسروں نے یہ بھی عرض کی کہ میگزین کے ایک ٹوکروں میں سے ایک
 چھوٹی برنجی توپ نیٹے جاتا تھا۔ چنانچہ اُسکو پل پر گرفتار کیا ہے۔ بادشاہ نے حکم دیا کہ اُسکو
 توپ سے اڑا دو۔ مرزا امین الدین خاں اور مرزا غیاث الدین خاں اور حسن علی خاں۔ اور
 رحمت علی خاں آداب بجالائے بادشاہ نے اُنکو ایک ایک چوبہستی ازراہ انطاف شاہانہ
 عنایت کی اور اُنھوں نے پانچ پانچ روپیہ بطور نذر پیش کئے مرزا مغل کے نام حکم ہوا کہ

کھودی تھی باڑا اور سرگ کے اڑتے ہی تمام فرنگیوں کا مورچہ اٹھ گیا اس کوئی فرنگی میٹھ
 میں باقی ہمیں رہا یہ سکر تمام موج اور بادشاہ کو ہایت وحشی حاصل ہوئی اور سلیم گڈھ سے
 پانچ نوپس سرکس لہاراں یہ حشرلی کہ کلکٹر گور کا وہ صلح چھوڑنے کے وقت سترہ سو روپہ
 ہر سو کو گڈھی میں چھوڑ گیا ہے اس حشرلے کے لے آئے کے واسطے سو سوار اور دو کپڑا
 پیادہ روانہ کیں یہ روپیہ آگیا تو اسکو حشرلے میں جمع کر اسیے کا حکم دیا۔ ایک اسرجا مائی
 صاحبہ کا آیا اور اس نے مایاں کیا کہ مائی صاحبہ کو انگریزوں۔ بھول اور میوں کے قتل کیا
 حشر کا اسی ملک اطمینان نہیں ہوا اس امر کی صداقت کے واسطے مجھے بھیجا ہے۔ بادشاہ نے
 اُس سے فرمایا کہ کل فرنگیوں کا عاتقہ ہو گیا اور سوار کو ہایت کی کہ مدد دو سوار تباہی گوا لیا
 کو روانہ ہوا اور مائی صاحبہ سے کہو کہ حشرلے موج حاصر حصہ ہوں۔ جس میں مرزا اور وہ معاملات کو
 حکم ہوا کہ راحت سکھ چھا مہاراج پٹیا لہ کو پین کرے چنانچہ کو رو صوف۔ بل میں آیا امر
 ایک اشرفی مذکر کی گمرانی بادشاہ نے کنور صاحب سے فرمایا کہ میں تم کو جو ہاتھ ہوں۔
 تم مدت سے وہلی میں رہتے ہو ایک خلعت بھی اُنکو عطا ہوا۔ احمد مرزا اور حکیم عبدالرحی حکیم
 کے لشکے نے بھی وہاں میں حاضر ہو کر پانچ روپیہ مدد کے گزرنے رسالہ دار مرسلہ
 محمد اکبر علیاں حاضر حصہ ہوا۔ اور دو روپیہ مدد کے پین کیے اور پے آقا کی طرف سے عری
 گمرانی اُس میں مدد خیر حاصر صاعہ مدد ملگی ملک مرقوم تھا اور کھتا تھا کہ حاں مدد کر بعد
 انتظام فی الفور حاضر حضور ہو گا۔ دو انگریز اور تین سپہیں اور ایک لڑکا مقوقہ مذی کے گمر میں
 پوشیدہ تھے ماعی سوار یہ سکران کو گرفتار کر لے اور مذی کا گھر لایا بادشاہ نے اُس
 قیدیوں کو سپاہیوں کی عیالات میں رکھا بادشاہ سلیم گڈھ پر تشریف لے گئے وہاں سلامی
 ہوئی میوین لپش کے امسروں نے مایاں کیا ہم کو اختیار ہیں۔ کہ میرٹھ کا راجہ۔

کہ میرٹھ میں سب انگریزوں نے دودھ پر جمع ہو کے مورچہ قائم کیا اور جب انکی پانچ
 کمپنیاں رڑکی سے میرٹھ میں آئیں تو فرنگیوں نے انکو سمجھایا کہ بھاری تنخواہ بڑھلایا جائیگی
 تم سب اپنا اپنا کام کرو جب پہنچے یہ سنکر نہ کیا تو انھوں نے گراپ بھر کے مارے اور دو
 سے زیادہ سپاہی مار گئے اور باقی ہم سب بھاگ کر حاضر حضور ہوئے ہیں انکو ہدایت ہوئی کہ
 کہ سلیم گدھ میں قیام کریں۔ نواب محبوب علی خاں نے ایک فہرست سوداگروں اور ہٹلی
 کے سامہوکاروں کے نام کی مثل راجی داس گودام والہ۔ راجی داس گوتڑ والہ۔ اور خراچی
 سالک رام وغیرہ گزرائی چنانچہ یہ فہرست اُنکے پاس روانہ کی گئی اور انکو فہمائش ہوئی۔
 کہ پچیس سو روپیہ روز کا خرچ فوج کا ہے تم سب کو چاہیے کہ پانچ لاکھ روپیہ کی سبیل
 کرو سب سامہوکار اور سوداگر جمع ہو کے محبوب علی خاں کے پاس گئے اور کہا کہ ہم سب
 لئے گئے اب روپیہ کہاں سے لاویں اور راجی داس نے کہا کہ اگر اور سب سامہوکار
 دیں گے تو میں بھی دینے کو تیار ہوں۔ مرزا ابو بکر سالہ کو لیکر چند راول اور وزیر آباد کی طرف
 گوجروں کی تادیب کی واسطے گئے لیکن گوجر فرار ہو گئے ۱۹ مئی ۱۸۵۷ء بروز شنبہ
 بادشاہ دیوان عام میں برآمد ہوئے۔ دو سو اور میرٹھ سے آئے انھوں نے بیان کیا کہ بریلی
 اور مراد آباد سے فوج سپاہیوں اور سوار مع توپخانہ اور خزانہ کثیر میرٹھ میں پہنچے ان سے انگریزوں
 نے فریاد کی کہ میرٹھ کی فوج نے تلکھامی کر کے اور افسروں کو قتل کر کے دہلی کی طرف راہ لی
 فوج بریلی اور مراد آباد نے انگریزوں کو جواب دیا کہ اسکا عوصن تم نے تین سو سفر دنیا کی
 پلٹن کے سپاہی مار کے لے لیا تین ہر کہ تم جسے بھی ایسا ہی سلوک کرو گے۔ یہ سنکر
 انگریز اپنے مورچہ گاہ میں چلے گئے اور فوج پر گولہ اندازی شروع کی فوج نے بھی مورچہ
 جاکے گولے مارنے شروع کیئے خدا کی قدرت سے ایک گولہ اس سزنگ میں جو فرنگیوں نے

تو میں چڑھا کر مورچہ قائم کیا چڑ اور سیاں کیا کہ گوروں سے میرٹھ اور سلیم پور کے بیچ میں
 ٹری ٹوٹ مچا رکھی ہے اس واسطے بادشاہ نے دو کپیوں کو پہل میں پر تعین کیا حکیم
 عملہ لختی نے حاضر ہو کر پانچ روپیہ ہر کے گورنر نے پانچ کپیاں سپر ریڈ مانتھری بھیجی
 کی دہلی میں داخل ہوئیں۔ مہاراجہ رام دھرم سنگھ وائی ٹیالہ اور رام سنگھ راجہ سے پہرہ اور
 راجگان الو اور چودھو اور کٹھ اور بھدی وغیرہ کے نام فرمان جاری ہوئے کہ وہ جلد
 حاضر ہوں ۱۸ مئی ۱۸۵۷ء بروز روز و شنبہ بادشاہ دیواں عاص سے دیواں ظم
 میں روتی اور ہوئے اور تحت سلطنت پر حلوہ فرمایا اور پانچ پٹنوں کا انگریزی ماحہ
 تختہ ہا اور طبع ہائے فاحرہ میرا معل کو مات تقرری عہدہ سپہ سالاری کل صوح اور مرا
 کو چک سلطان اور مرزا میٹھو اور اور سیٹوں کو مات تقرری عہدہ ہائے کر ملی صوح اور
 اوکھ پوتہ کو مات تقرری عہدہ کر ملی سیماں عطا ہوئیں۔ مرزا معل سے پانچ تھریاں
 مدد کی گریں اور شارسرا دوں سے ایک ایک اشرفی اور پانچ پانچ روپیہ۔ نواس علیجاں
 دہار میں حاضر ہو کر آداب بحالایا وہ مدکور سے کہا گیا کہ ہر روز ملا تاحہ دہار میں حاضر ہوا
 کرے بادشاہ نے اُن سے کہا تمکو بہت سالک عطا ہو گا تمکو جائیے کہ صوح پیادہ اور سوار
 بھرتی کرو جس علیجاں سے عرض کی کہ یہ تو مجھے نہ ہو سکے گا لیکن دہار میں حاضر رہا کرو بھی
 دوسوار و اور کہ مراں لیکے گئے تھے واپس لئے اور عرض کی کہ ہر لہا گروہ دن سے راستہ
 میں مسافر عظیم مچا کھاسے اور انھوں نے ہمارے کپڑے اور گھوڑے وغیرہ لوٹ لئے اور
 مراں شاسی کو پہنایا کہ ہمارے ہاتھ پر رکھ دیا۔ لیکن ہر راستہ سمات ہمارے گھوڑے
 واپس گئے اور شہر سوار بھی حورج گروئے واپس کے اس مراں نے گیا تھا واپس آیا اور
 کہا کہ گروہ نے راستہ میں رکھا دے سحریتا کی لپٹ کے اسرار سے امریاں کیا

فراویں چنانچہ بادشاہ تخت رواں پر سوار ہو کر وہاں گئے اور توپوں کا ملاحطہ کیا۔ اور
 مراجعت کی اور سپاہیوں کی دلجمعی کی کہ میں تمہارے ساتھ ہوں اور اگر کوئی فرنگی گرفتار
 کر کے لاؤ تو میں خود اپنے ہاتھ سے مار ڈالنے کو تیار ہوں اور نگاہیئے کہ حکیم احسن اللہ
 خاں اور محبوب علی خاں اور ملکہ زینت محل یہ بھی اعتبار رکھتی رہیں سپاہیوں کو یہ سن کر حکیم
 مذکور کی طرف سے شک جاتا رہا دیوان عام میں چند سپاہیوں نے قیام کیا تھا چنانچہ وہاں
 سے ان کو اٹھا دیا گیا اور برسوں کے بعد اس مکان کی از سر نو آراستگی ہوئی اور فرش اور
 قالین اور چھڑا اور فانوس سے مکلف کیا گیا مرزا امین الدین خاں اور ضیاء الدین خاں
 حسب طلب حاضر ہوئے انکو حکم ہوا کہ ہر روز دربار میں حاضر ہو کر یہ انہوں نے
 بیجا کاغذ پیش کیا پھر بادشاہ نے انکو حکم دیا تم کو فوج بھرتی کرنی چاہیئے کیونکہ ایک
 بڑے ملک کا انتظام تمہارے سپرد کیا جائیگا انہوں نے جواب دیا کہ حسب حکم عمل
 میں آئیگا بعد ازاں خاں اور سیر خاں براہ نواب مصطفیٰ خاں جہانگیر آباد اور اکبر خاں
 وغیرہ حاضر ہوئے اور دو دو روپیہ نذر کے گزرنے۔ اتنے میں ایک سوار آیا اور خبر کی
 کہ چند لاکھ روپیہ بابت مالگداری گورگانوہ بجا است ایک کمپنی سپاہیوں اور چند سوار ہلی
 کو اٹھا تھا راستہ میں تین سو بیواؤں نے حملہ کیا ہوا اور لڑائی ہو رہی ہے یہ سن کر مولوی
 محمد باقر چھاپہ خانہ والے کو حکم ہوا کہ فوراً دو کمپنیاں سپاہی اور ایک تہہ سالہ کا لیکھ جائے
 اور خزانے کو محفوظ رکھے آوے۔ ندولی کے زمینداروں نے حاضر ہو کر ایک ایک روپیہ
 بطور نذر گزارنا اور اپنی نمک طلائی اور اطاعت ظاہر کی بادشاہ نے ان سے فرمایا کہ
 اپنے گانو کا انتظام قرار واقعی رکھو دو ہر کارہ شاہی میرٹھ سے واپس آئے اور خبر کی
 کہ قریب ایک ہزار فرنگی مرد اور عورت اور بچہ صدر بازار میں جمع ہوئے رہتے ہیں اور سیکڑ

سکرمرا انوکھ سواروں کے ساتھ موقع پر جہاں محروں نے نشانہ ہی کی بقی گئے اور مرا
 مذکورے سہریں کو دگر گونی چلائی یہاں کوئی فرنگی وہاں طاہرہ ہوا اعداں سواروں کے
 تلواریں میان سے نکال کر حکیم احسن اعداں کو گھیر لیا اور کہا کہ تو انگریزوں سے
 سارے رکھتا ہوا واسطے تو نے سب فرنگیوں کو جلیجاہ میں قید کر رکھا ہے کہ جب انگریز
 آویں تو انکو حوالہ کیا جائے بعض کہ اس امر میں ٹاٹھکڑا ہوا حیرت منہ اس بات پر دیکھا کہ
 کہ خطہ عیسائی اور مسیحی اور پچھے جلیجاہ میں مقید تھے سواروں کے حوالے کئے گئے تاکہ
 وہ اُس سب کو قتل کریں مرا سمجھنے لے اُس وقت بیان کیا کہ عورتوں کا قتل کرنا شرع
 محمدی میں جائز نہیں ہے سوار مرا موصوف کے قتل پر آمادہ ہوئے لیکن وہ بھاگ کر
 بچ گیا تمام فرنگی قیدیوں کو قلعہ میں قلعہ دار کے قریب بٹھا کے ایک سوارے فرامیں بھر کے
 ماری اُس سے ایک خاص شاہی نوکر رمی ہوا اس کے بعد بادشاہ کے خاص نوکروں نے
 تلوار سے سب مردوں عورتوں اور بچوں کا سر کاٹا ایک شخص کی تلوار ٹوٹ گئی اور بعد قتل
 کے ہاتھں کو چمکڑوں میں بھروا کے دریا میں پھکوا دیا وہاں ماٹھ گڈو کے نام حکم پوچھا
 کہ اصناف شرقی دیار میں گودوں سے ٹٹا مساد اور ملوہ بچا رکھا ہے اُس کا تدارک کرے
 لاہوری دربار سے کے دو کا مارا ماستی ہوئے کہ کاستی ناتھ تھاہ دار ایک ہزار روپیہ بطور
 رشوت مانگتا ہے اور دھمکا تا کہ وہ صورتہ ادا کرے روپیہ کے وہ سکوگر متارک کے کو توالی
 چالان کر دیکھا یہ سکرم حکیم احسن اعداں نے کو تو ال قاصی میں اعد کے نام حکم عیساکہ
 تھاہ دارہ کو رکھ دیا حالات کرے ۱۸۵۷ء مئی ۱۸ء روز یکشنبہ بادشاہ دیدیاں
 خاص میں تھے تاکہ جدید سوار اور پہاڑی ح اپنے اسزوں کے حاضر ہوئے اور عرض کی
 کہ انھوں نے مسلم گڈوہ کی بھونی مصوٹلی کی سے اور ورچہ بنایا یہ مصوٹلی اُس کو چٹا

مال واسباب قریب پایا ہزار روپیہ کمالوٹ لیا چنانچہ پایا ہوا روپوں پر مشورہ ہو کر
میدانیوں کو گرفتار کر لیں اور جینا کو یہ گرفتار کریں۔ سرنگر لالہ بد شاہ مارہر جید و متین
ہے سنگہ پورہ نے بادشاہ کو معنی دی اس پر حکم ہوا کہ کوئی سپاہی جیسے ہو کہ کوہاٹ کے شاہ
نجانے پاسے بادشاہ کو اطلاع ہوئی کہ سپاہی شہر کے انتظام سے راستے ٹنگی تیار کیے
گشت کرتے ہیں جس سے باشندوں اور حکامداروں کو بدشت معاصی ہوئی جو حکم ہو کہ
آئندہ سے کوئی تلوار برہنہ کیے شہر میں نہ پھرتے پاسے۔ پایا ہوا اور سوار باہم مشورہ کر کے
شاہ کے پاس حاضر ہوئے اور عرض کیا کہ انکو تنخواہ اور کپڑے ابھی تک نہیں ملے۔ اور
انکو یقین ہے کہ نواب محبوب علیخان اور حکیم احسن انانکیزیوں سے سائش رکھتے
ہیں نواب محبوب علیخان نے قرآن پڑھا تو کہہ کے قسم کھائی کہ اسکا انگریزوں سے کچھ
واسطہ نہیں جو آغا محمد خاں کا سپاہیوں نے گھر ٹوٹ لیا۔ ۱۶ مئی ۱۸۵۷ء روز
شعبہ شاہ نے دیوان عام میں دربار کیا حکیم احسن اللہ خاں اور بخشی آغا سلطان اور کپتان
دلدار علیخان اور رحمت علیخان حاضر ہوئے سوار اور پیادہ مع افسروں کے ایک خط حکیم
احسن اللہ خاں اور نواب محبوب علیخان (بنام صاحبان انگریز دربار میں آئے) انھوں نے
بیان کیا کہ یہ خط دہلی دروازے پر بکڑا گیا ہے اس میں یہ دونوں شخص مذکور انگریزوں کو
بلانا چاہتے ہیں کہ اگر انگریز جو ان سخت کو ولیعہد کریں تو وہ سب سپاہیوں کو گرفتار کر دیں گے
یہ خط احسن اللہ خاں اور نواب محبوب علیخان کے سامنے رکھا گیا انھوں نے محض انکار
کیا اور کہا کہ یہ چار خط نہیں جو یہ جعل ہے اور نہ اس پر بیماری مہر ہے سپاہیوں کے سامنے
اپنی مہریں مطابقت کی واسطے مٹا کر کے پھینک دیے اور قرآن کی قسم کھائی کہ یہ خط ہمارا نہیں
بعض شخصوں نے سواروں کو اطلاع دی کہ کچھ فرنگی نہر کی مہریوں میں پوشیدہ ہیں۔

قلعہ بدر کی لاسٹوں کو قبرستان میں دفن کر کے اور ماتی فرنگیوں کی لاسٹوں کو دریا میں پھینک دیا
 اس حکم کی تعمیل کی گئی۔ گوجروں نے وزیر صاحب کے گھر کو لوٹ لیا اور کتھری اور بھٹی
 کے دفتر کو غارت کیا۔ ۸ مئی ۱۸۵۷ء بروز جمعہ شاہ یواں حاصر میں تھے مولوی
 عبدالقادر نے ایک ہرست مات تنجواہ فوج (جو اسے تیار کی تھی) گوزالی۔ مولوی بد کو کو مات
 تقرری عہد و بیات نواب محبوب علی شاہ ایک تو اور تالار کا عطر ماسلام علی شاہ متہم
 کا لامل معہ میرا کر لئی سوار و وزیر صاحب کی اردلی میں رہتا تھا حاصر ہوا سواروں نے
 غرض کی کہ سپاس سوار نواب بھکر کے حاصر ہیں اور نواب صاحب جو ساعت اس امر کے
 کہ ملک میں بدتملی اور بد انتظامی جوہر میں حاصر ہوئے قاصر میں۔ مولوی احمد علی ملک
 کے راجہ کی طرف سے دربار میں حاصر ہوا اور ایک روپیہ بدر گزرا نا اور اس کی غرضی پتہ کا
 حسن کا مضمون یہ تھا کہ ساعت غارت اور قلعہ و مساو جو گوجروں نے بچا رکھا ہے میں حور
 حاصر ہیں ہو سکتا استار اندہ بعد انتظام حاصر دربار شاہی ہو چکا ہے کے نام حکم جاری ہوا
 کہ جہاننگ ہو ملہ حاصر ہو۔ حور پہی کہ صاحب محشرٹ رہنک صلح بھور کے چلے گئے
 اور یقین ہے کہ حور لٹ جاوے گا۔ شاہ نے ایک پلٹن سپاہیوں اور کچھ سواروں کو حکم دیا
 کہ خزانہ رہنک کا لے آئے۔ میں عبدالکریم کے نام حکم ہوا کہ چار سو سپاہ سپاہی پانچ بیٹے ہزاری
 کی شرح پر اور ایک رسالہ سواروں کا میں روپیہ ہزاری کی شرح پر بھرتی کرے چنانچہ دو سو
 آدمی کنج کی تاریخ بھرتی ہو گئے۔ ماد شاہ کی طرف سے سوہوں کے نام حکم جاری ہوا کہ دربار
 اور بکر موقوف کیا گیا اور سوار حاصر شاہ کے زیر حکم رہیں۔ قاصر میں اندہ دربار میں حاصر
 ہوا اور پانچ روپیہ بدر گزرا لے اور عرصی می کہ میں کو تو ال شہر متہ رکھا جاوے ماد شاہ نے
 اس کی درخواست قبول فرمائی جسے سگہ پورے کے میواتوں نے سڑک آسے کے اندر کا

ہے اُسے کہا کہ مجھے معلوم نہیں سوچت علیخان کو حسن علیخان نے پیش کیا جس نے ایک
 اشرفی نذر کی گزرائی شاہ نے پوچھا یہ شخص کون ہے عرض کیا گیا کہ یہ نواب فیض محمد
 خاں کا بیٹا اور حسن علی کا (جسے اسکو حضور میں پیش کیا ہے) بھتیجا ہے۔ محمد علیخان بن
 سالار جنگ خاں نے ایک اشرفی نذر کی گزرائی بادشاہ نے اُس کا حال دریافت کیا عرض
 کیا گیا کہ یہ شخص نواب بہادر جنگ خاں رئیس داری کا بھتیجا ہے۔ راجہ رام سنگھ والیے
 جیسپر کے نام فرمان جاری ہوا کہ وہ اپنے کو مع فوج وہلی میں حاضر کرے۔ بعد ازاں اسی
 حکم کے فرمان بنام عبدالرحمن خان دائیے بھیجے اور بہادر جنگ خاں رئیس داری اور
 اکبر علیخان نواب پاٹودی اور راجہ ناہر سنگھ والیے بلب گڑھ اور حسن علیخان دو جانہ والہ
 اور احمد علیخان نواب فرخ نگر جاری ہوئے اور مرزا امین الدین خاں اور مرزا ضیا الدین
 خاں کے نام بھی احکام اس مضمون کے جاری ہوئے کہ وہ انتظام جھکے فیروز پور
 اور گوڑگانوہ کا بخوبی کریں خبر آئی کہ جنگ راول کے گوجر ہر شب سبزی منڈی اور
 تیلی واڑہ اور راجپور وغیرہ کی دوکانیں لوٹ لیتے ہیں۔ مرزا مغل کو حکم ہوا کہ اس امر
 صحیح کا تدارک کرے چنانچہ مرزا ابو بکر نے مع اپنے رسالہ کے جا کر جنگ راول گھاٹ کو لوٹا اور
 جلادیا۔ ایک گورہ سپاہی جو بلوچ جاسوس شہر میں آیا تھا گرفتار ہوا بادشاہ نے اسکو چلیا
 محببیا اور ایک سیم بھی قید ہوئی۔ منیر الدین خاں کے نام حکم ہوا کہ ۳۸ ویں پلٹن کو چھائی
 کی طرف بجا کے سبزی منڈی اور پہاڑی وغیرہ کا انتظام کرادو کہ لوٹ وغیرہ نہونے
 پائے چلہ مسافروں نے میٹھ سے آ کے اطلاع دی کہ فوج گورہ وہاں سے روانہ
 جس کے آتی بہ تملگوں کو یہ خبر غلط معلوم ہوئی انھوں نے اُن چاروں آدمیوں کو
 تہذیب سے روک دیا۔ نختانہ وار پہاڑ گنج کو حکم ہوا کہ مسٹر فریز صاحب کشن اور کپتان بگلس

عرص کی کہ سواروں سے نواب میر حامد علیاں کو بکڑ لیا ہے اور حواہر حاتمہ تک پیادہ
 حکیم اس اندھاں کے پاس لے گئے ہیں اس الزام سے کہ اُسکے گھر میں فرنگی
 پوشیدہ ہیں۔ شاہ نے نظام الدین کو حکم دیا کہ سوار و پیادہ لیکر میر بدکر کے گھر کی
 گماناتی لوچا پچہ تلاشی کے وقت کوئی فرنگی اُسکے گھر سے نہ نکلا عدالتی میر کو رہا کیا اور
 اُس کا مال و لواذیا مرزا انوکہ سواروں کے رسالہ کا کریل مقرر ہوا سچد سوار کریل اسکر
 صاحب کے گھر پہ گئے اور سترچورف اسکر صاحب کے رہنے کو گرفتار کر کے کو توالی کے
 سامنے لاکے مار ڈالا سوار بعض اسی خاص کے بہکائے سے رام سرں داس ڈپٹی کلکٹر
 متوفی کے گھر پہ گئے اور اس بہار سے کہ اُسکے گھر میں فرنگی پوشیدہ ہیں سارا مال اس
 کوٹ لیا مار شاہ نے سب پٹنوں کو چار چار سو روپیہ حج کے واسطے عایت کیا مراٹھا لڑے
 قحط متہرے استہار دیا کہ جس کسی کو نوکری کرنی منظور ہو اپنے ہتھیار لکے حاصر ہو۔
 اور جس کسی کے گھر میں کوئی عیسائی پوشیدہ ہو گا اُسکو سزا سنگین ہوگی۔ نواب حامد علیاں
 اور نواب علی دادا خان والی مالاکٹھ صاحب لطلب حاصر ہوئے اُنکو حکم ہوا کہ مار میں روز
 حاصر ہو کریں۔ شاہ نے میل کے چودہ ہریوں کو مالاکٹھ حکم دیا کہ غلام کا ایک بھائی و مقرر
 کر کے اپنی اپنی دوکانیں کھول دو ۱۴ مئی ۱۸۵۷ء بروز پیر ۱۵ شعبہ شہر دیواں
 حاصر سے شیعہ ماہ میں آئے حسین مرزا کپتان ولد ار علیاں۔ اس اندھاں۔ میرزا
 میر الدین ماں۔ مرزا صیا الدین خاں اور مولوی محمد الدین، ناں آداب بجالائے۔
 اور مولوی صدرا بدین خاں سے ایک اشرفی بدر کی گرانے شاہ نے اُنکو حکم دیا کہ تم سب کا
 کار عدالت ملنی کرو لیکن مولوی صاحب نے اپنا عدیاں کیا۔ بعد ازاں دراپچی ساگر رام
 صاحب اٹھٹھ صر ہوا اور ایک اشرفی بدر کی گرانے شاہ نے بوجھا کہ دراپچی میں کتیا یہ

دوسرا باب

واقعات دہلی

دہلی کا رورامچہ ۱۲ مئی ۱۸۵۷ء سے ۲۰ مئی ۱۸۵۷ء عیسوی تک

(مقتول ارور راماچہ جی لال محمد)

۱۲ مئی ۱۸۵۷ء اور در شہر کو ہوا شاہ دیواں عام میں گئے اور محرمی عمر اسکا لاسے ۲۴ دیر راس کے پیش کے صوبہ واروں نے حاضر ہو کر عرص کی کہ چدا ہنگا سدر سائی کے واسطے مقدم کیے ہاویں رام سہائے علی اردھالی مل مقرر کیے گئے کہ ۱۰ پالسورویہ کی مدعو کیا دھرم سرجام کر کے پٹنوں میں پہنچا یا کریں محمد اساجیم سن علی محمد ۱۰ اگر کے گھر میں پارہ مارا پرستیدہ تھے سواروں نے شکر سو اگر کر کے گھر کو ٹوٹ لیا اور فرنگوں کو مارا اور ایک بیجاری عیسائی عورت ہمدوستانی کیڑے پہے ہوئے لال ڈوگی کے قریب چلی مانتہ سواروں نے اسے قتل کر ڈالا تلنگوں نے تہر میں چد دوکا میں کوٹ لیں با سہا یہ شکر میرا میرالدین کو جو پہلے پہاڑ گنج کا تھا دار تھا مقتطم شہر مقرر کیا اور ٹوٹ دے روکے کے واسطے اسکو مع ایک پٹن تلنگاں کو توالی رواہ کیا مراد کو سے اطلاع کی کہ سپاہی چوڑی والوں کا ہار ٹوٹ رہے تھے یہ سکر ماو شاہ نے سب یٹنوں کے کو طلب کیا اور ان سے اس امر میں اپنی ناراضگی ظاہر کی اور کہا کہ اسکا انتظار نہ کر ایک پٹن کا دہلی داروہ تعین ہوا اور ایک زیر جہر کو ادا ایک ایک کیسی اور کشمیری اداواروں پر اور ایک کیسی ورتھا کی کھڑکی پر مقرر سوئی اداوار نے لکھنؤ سٹیٹ کی بجلی کو دہا پانا ماتندوں نے وہاں سے مدد کر لیے اور آپرے

صاحب نے جہاؤنی کا حال دیکھ کے آنکھوں سے ٹپکے ٹپکے آنسو بہا کر لیا۔ اول تو وہ سب واپس نہ گئے اور چونکہ تھے اتنے افسوس سے اپنے افسانہ سے ایسا نہ صاحب کو جہاؤنی تک لبا است دینا پسے خود نہ کہو بہت کہی جو سپاہی کہ اب جہاؤنی میں تھے اُنکو برگڈیر صاحب نے حکم دیا کہ تم باغیوں پر چلکے جملہ کرو لیکن انہوں نے صاف انکار کر دیا۔ جب سب طرح سے کابل ایسی بدلتی اور کوئی صورت انتظام اور بچاؤ کی نہ رہی اور اب دن بھی آخر ہو گیا تھا سو قتل گاہ کی زیور کی بھی رائے ہوئی کہ یہاں رہنا مصلحت نہیں اب بھاگ چلنا چاہیے۔

ان دنوں سب بیوی بچے اور میر اور بچے گاڑیوں اور گھوڑوں پر سوار اور بعض پادشاہی برج نشان سے نکل چلے۔ بعض نے میرٹھ کی راہ لی اور بعض کرناٹ کی طرف روانہ ہوئے۔

ان دنوں کی مصیبتوں کا حال بیاں سے باہر ہے تمام ملک اُن کا یکا یک دشمن ہو گیا تھا۔ ان دنوں نے اُنکے ساتھ بڑی زیادتیاں کیں۔ بعض ان میں سے ہزار خرابی اور نکالین بیاں رہ گئے اور بعض راستہ ہی میں ہزار باغیتیں اُٹھا کر مارے گئے بچاری ناز پرور وہ

ان دنوں اور بیویوں کو جنہوں نے گھر سے باہر قدم بھی نہ کھاتا تھا منزلوں جو کی پیاسی اور برسنا

ان دنوں میں افسانہ خیراں چلنا پڑا۔ میروں اور قزاقوں نے بدن پر ایک جتنی

ان دنوں اور زبور کا تو کیا ذکر ہے کوئی جگہ ایسی نہ رہی کہ جہاں کوئی انگریز دم بھر

ان دنوں اور آرمی کے جہاں کہیں وہ تھکے ماندے اور شکستہ حال پناہ کے خوف نگار

میرے تھے وہیں سے اوگ باغیوں کے خوف سے انہیں نکال دیتے تھے۔





ہزار شاہ



مہتمم میگزین شہر نے اس خبر کے سنتے ہی کہ باغی شہر میں گھس آئے ہیں میگزین کی
 حتی الامکان بڑی حفاظت کی صدر و رازہ اور اس و رازہ پر جہاں سے تو سچائے کہ
 جاتے ہیں اور آؤر موقعوں پر تو میں المصاعف چھڑو پھر کر لگا دیں اور لفٹنٹ صاحب
 موصوف کے حکم کے بموجب مشربکے مشراسکے سارجنٹ اسٹوارٹ نے نہایت جیگری
 اور شجاعت کے ساتھ ایک باروت کی لکیر مخزن باروت تک قائم کی اس خندہ سے کہ جب
 ناب مقابلہ بیگی اسوقت میگزین میں آگ دیکھے مرجائینگے باغی قلعہ سے سیڑھیاں لگے
 میگزین کی دیوار پر جوق جوق چڑھ گئے لیکن تاہم ان چند انگیزی افسروں نے پانچ
 گنٹھ تک ہزاروں آدمیوں کا مقابلہ کیا۔ جب آخر کو مرکش میگزین پر بالکل قابض اور
 محیط ہو گئے اسوقت حسب الامر لفٹنٹ ولوبی صاحب کے مشراسکے صاحب نے باروت خانہ
 صدر میں آگ لگا دی اسوقت ایک ایسا صدمہ عظیم ہوا کہ تمام شہر میں زلزلہ پڑ گیا اور آسمان
 پر سفید غبار چھا گیا صدر باغی میگزین کی دیواروں کے نیچے دیکھے مر گئے لیکن قدرت خدا
 کی دیکھئے کہ میگزین کے کل انگور نیچ کے صاف نکل گئے۔ اگرچہ پھر لفٹنٹ ولوبی صاحب
 اور آؤر انگریز باہر گنواروں کے ہاتھ سے مارے گئے۔ بغاوت کے بعد پلٹن نمبر ۵ کی
 کینیاں ۳۸ ویں اور ۷ ویں پلٹن جو کشمیری و رازہ پر مقیم تھیں بہت عرصہ تک خاموش
 رہیں اسی وجہ سے وہاں پر بہت سے انگریزوں اور میموں نے پناہ لی تھی لیکن آخر قریب
 تیسرے پہر کے انھوں نے بھی بغاوت کی۔ گورٹن صاحب ۷ ویں پلٹن کے کپتان کو
 مار ڈالا اور بعد ازاں لفٹنٹ روہی صاحب اور لفٹنٹ اسمتھ صاحب کو قتل کیا یہ حال دیکھ کر
 انسان پلٹن لفٹنٹ اوسبرن اور اور افسر اور میمیں فصیل شہر سے خندق میں کوہ کے
 بھاگے ۷۷ ویں پلٹن کی کمپنیوں کو جنھیں شہر کے انتظام کے واسطے بھیجا گیا تھا برکڈیر

اپنا اسر قرار دیا۔ حلیما کے تمام قیدیوں کو رہا کیا اور ملائچ میں جہاں ایک
 ٹری جماعت پستون اور صیانیوں اور صاحبان میگریں سوچے بچوں کی رہتی تھی قتل
 کئی شروع کی بہت سے عیسائی عورت و مرد اور بچے حصوں نے کشن گڑھ دے دیے۔
 کی حلیما میں پہاڑی تھی آخر کو قلعہ میں ملا تاج کو ٹری سیرجی سے قتل کئے گئے کشمیری
 دروازے کے متصل یورپی عدس اور سٹر رسورٹ صاحب ہنتم ہک سے تمام کئے
 کے مار گئے سپادری لے پیر ڈ صاحب اور سٹر ساد میں اور سٹر لوس کا صاحب اور
 ڈاکٹر جن لال صاحب سٹسٹ سرجن اہلی بھی قتل ہوئے شکلوں میں آگ لگا دی اور
 ٹوٹ شروع کر دی ہم دس پلٹیں جو چھاؤنی سے ریح ساد اور انتظام کیواسٹے تہر کو
 آئی وہ بھی کشمیری وادہ میں داخل ہوئے ہی ماغیوں میں لگئے اور کپتان دستہ
 کپتان سدس صاحب۔ لٹل ڈ اور ڈ صاحب۔ لٹل ڈ اور ڈ صاحب ڈاکٹر ڈوگ
 صاحب جو پلٹیں کے ساتھ تسماعیوں کے ہاتھ سے مار گئے اور کپتان ریلی صاحب
 کو جس کے سترہ رحم لگے تھے کماں مردہ چھوڑ کے چلے گئے جس کو اسٹوارڈ صاحب گاڑی
 میں ڈال کے چھاؤنی لے گئے رگڈیر صاحب سٹل یہ حال سکے چھاؤنی کا انتظام کیا اور
 سہ گدیہ معزز و پتہ نشان ریح میں جمع ہوئے یہ ایک چار دیواری کا گول گھر مین
 شہزادہ چھاؤنی کے واقعہ و سپر ریح کا نشان رہتا تھا اگرچہ یہ مقام مستحکم تھا لیکن
 اس امید سے کہ انگریزی فوج و قریب میرٹھ میں جو مقرب اگر مدد دیگی اس لئے سے
 مع والی بچوں کے یہاں قیام کیا۔ یہ رگڈیر صاحب ریح کو مختلف جگہ تقسیم کر کے کما
 سوتوں پر تو نہیں لگائیں و کلام ملکی و میر و شلالاس صاحب اور ڈاکٹر مالوہ صاحب
 اور مارشل صاحب سو ڈاکٹر کسی شہر سے کما کے اس ریح میں آ گئے۔ لٹل ڈوگ

تاریخ کی صبح کو دہلی میں داخل ہوئے دہلی کی چھاؤنی میں جو شہر سے مشرق کی طرف
 دو میل کے فاصلے پر واقع ہے ایک ہندوستانی تو نچانہ اور تین ہندوستانی پلٹن ۳۲
 ویں اور ۵ ویں اور ۴ ویں مقیم تھیں اور برگٹیرگر پوس صاحب اس فوج کے حاکم
 تھے دوشنبہ کے روز اوپن تاریخ ماہ مئی ۱۸۵۷ء حسب دستور سب کچھریاں بہور ہی تھیں
 کہ اتنے میں باغیوں کی آمد آمد کی خبر مشہور ہوئی۔ جب اس امر کی اطلاع مسٹر صاحب
 محبٹر شہر کو ہوئی۔ بگی دوڑ کے چھاؤنی پہنچے اور برگٹیر صاحب کو اس خبر سے مطلع
 کیا انھوں نے ۵ ویں پلٹن کو مع دو ضرب توپ سرداری کرنل پرلی صاحب طیار ہونیکا
 حکم دیا جب صاحب محبٹر شہر چھاؤنی سے واپس شہر کے کشمیری دروازے پہنچے
 اسوقت ایک بلوہ معظیم شہر میں برپا ہو گیا تھا اور بڑا ہجوم تھا۔ مسٹر لباس صاحب حج
 نے انکو اندر جانے سے منع کیا لیکن انھوں نے نہ مانا پھر ان کا ہتھ نہ لگا کہ وہ کیونکہ
 اور کہاں مارے گئے۔

مسٹر سائمن فریز صاحب کشتر باغیوں کی آمد کی خبر سنتے ہی بگی میں سوار ہو کے
 کلکتہ دروازہ پر چھ ماہین پل اور شہر کے واقعے پہنچے وہاں انھوں نے باغیوں کو شہر
 میں آنے سے روکنا چاہا لیکن نہ ہو سکا۔ مسٹر ڈوڈ صاحب ہتیم تار برقی اور سار جنٹ پل کو
 باغی قتل کرتے ہوئے دروازہ مذکور سے شہر میں آگئے اول سوار داخل ہوئے جنہ
 پہلے سائمن فریز صاحب سچ اور کپتان ڈنگلس صاحب قلعہ دار کا مقابلہ ہوا بعض کہتے
 ہیں کہ حج صاحب موصوف وہیں مارے گئے اور بعض کی روایت یہ کہ وہ کپتان
 ڈنگلس صاحب کے گھر پر جو قلعہ کے دروازے پر تھا مع کپتان صاحب موصوف اور
 پادری جنگ صاحب اور انکی بیٹی کے قتل ہوئے باغیوں نے قلعہ میں جاکر شاہ کو

طرف سوار ہو کے جاتی تھیں کہ یکایک تھلکے عظیم سپاہ ہو گیا مدد و قوت کی آوازیں آئے
 لگیں اور ہر طرف آگ روشن ہو گئی سارے گری اور قتل شروع ہوا پانچ سے ستام کو تیس
 رسالہ اور ۲۰۰ بیٹھیں مسلح ہو کے ۱۱۰ بیٹھیں کی لیں میں گھس گئی اور ان کو بھی اپنے
 ساتھ لیا یہ سکر کرل مس صاحب افسر گیارہویں پلٹن سوار ہو کے لیں میں آئے اور
 اپنے سپاہیوں کو سمجھائے گئے لیکن بیویوں پلٹن کے سپاہیوں نے ان پر ایک مار مارا
 اور گولیوں سے ان کا بدن چھلی کر دیا یہ اول افسر تھے جو عداوت کے شروع میں مارے
 گئے یہ دیکھ کر اور افسر گورہ چھاؤلی کی طرف چلے گئے تیسرے رسالہ کے سواروں نے
 اول حلیما کو حاکم کر توڑا اور اپنے سمائیوں کو قید سے رہا کیا اور ان کے ساتھ بارہ سو قیدی
 جو محس میں تھے وہ بھی رہا ہوئے پھر ان سب ہائی سپاہیوں نے محشر پر پا کر دیا جاؤں
 طرف چھاؤلی میں آگ لگا دی عیسائیوں میں سے عورت و مرد اور بچے جو ان کے بیچ میں
 آ گئے انھیں اس سیرمی سے قتل کیا کہ کھتے ہوئے دل کا پتہ ہے گورہ موج یہ ماحرہ
 دیکھ کے تیار ہو گئی لیکن تا وقتیکہ وہ ہمد و ستانی چھاؤلی تک پہنچے رات بہت آگئی تھی
 اور تاریکی چھا گئی تھی سرکش سب حلا بھوک کے اور قتل کر کے دہلی کی طرف فرار ہو گئے
 یہ بہتے ہی مسلح میں مانتظامی اور پولی پیدا ہو گئی رملہ پولیس بھاگ گیا۔ مستترہ ٹوٹا کہ مد
 ہو گیا تار رقی ٹوٹ گئی اور لوٹ کھسوٹ ہوئے لگی ۱۱ تاج مئی کو کپیاں سیرامید ماسٹر
 یعنی شہریا کی رڈ کی سے میرٹھ پہنچیں اسی روز انھوں نے لیے افسر میر فریر رملہ صاحب
 کو مار ڈالا اور جو دہلی کی طرف نہا ہوئیں اور حکیماں کہہ سگئیں ان کے ہتھیار چھپ گئے
 باغیوں کا دہلی میں داخل ہونا
 سوار اور سپاہی میرٹھ سے راتوں رات بھاگ کے اور چھاپس میل سرلے کر کے ۱۱۰

یا عدول حکمی کا بھی احوال بخوبی ظاہر ہوا اس لیے حکم دیا کہ تاریخ منیٰ صبح کے وقت
 تیسرے رسالہ ہندوستانی کی پریٹ ہو چنانچہ تاریخ کی شام کو کارتوس تقسیم کیے گئے
 اور یہ کارتوس وہی تھے جو انکو ہمیشہ ملتے تھے اور جن سے انھوں نے ہمیشہ کام دیا
 تھا۔ پچاسی سواروں نے کارتوس لینے سے انکار کیا یہ حرکت چونکہ قوانین جنگی کے
 بالکل برخلاف تھی اس لیے فوراً وہ گرفتار کر لئے گئے اور افسران فوج نے انھیں اللہ
 سپرد کر دیا اور کورٹ مارشل یعنی عدالت جنگی میں ان پر جرم عدول حکمی اور بغاوت ثابت
 ہوا اور ہر شخص کو ان میں سے چھ برس سے دس برس تک کی قید یا مشقت کی سزا کا
 حکم سنایا گیا چنانچہ تاریخ منیٰ کو اس حکم کی تعمیل ہوئی اُس صبح تمام فوج گورہ اور
 ہندوستانی پریٹ پر جمع ہوئی اور وہ مجرم وہاں اسے گئے اور تمام فوج کے سامنے
 انکی وروی اتاری گئی اور بڑی اور تھکڑی ہر ایک کو پہنا کر جلیانہ روانہ کیا یا پرنجیر
 کر نیچے وقت مجرموں اور انکے رسالہ کے سواروں میں جو وہاں موجود تھے ایسے اشارے
 ہوئے کہ جس سے یہ معلوم ہوتا تھا کہ مجرم انکی طرف بنظر کمال طعن و بیکہ رہے ہیں اگرچہ
 رسالہ کے سواروں کے تیور بدل گئے تھے اور وہ چاہتے تھے کہ اپنے بھائیوں کی یہ
 بے عزتی نہ ہونے دیں لیکن اتنی گورہ فوج کے سامنے ان کا کچھ قابو نہ چل سکتا تھا جب
 مجرموں کی روانگی کے بعد کل فوج نے لین کی طرف مراجعت کی تو سب ہندوستانی فوج
 سخت برا بکھینچتے اور خفا معلوم ہوتی تھی اور اس تمام روز اور شام کو ان میں جھگڑا
 شور سے اور تجاویز ہوتی رہیں۔ اہل فرنگ کو کبھی اس امر کا خیال بھی نہ تھا جو دوسرے
 روز دسویں تاریخ ماہ منیٰ ۱۳۵۷ء اتوار کے روز شام کے وقت ظہور میں آیا اس روز
 کو یا مکرشی حکام کھلا شریعت ہوئی۔ انگریز سب اور ہمیں اس وقت شام کی نماز کو گرجہ کی

اور قواعد سرکار انگلیشیہ جو تہم اس پر ہرگز یقین ملاؤ اور سمجھو کہ سرکار کو پتہ تھا اسے عقائد کا
کتنا پاس لجا تا ہے اور ہا ہے اس دمجی نے اُنکے دلوں پر مطلق اثر کیا اور وہ طریقہ
عدل حکمی اور سرکشی روز بروز زیادہ اختیار کرتے جاتے تھے اور جیہاؤنی آتش روگی کا
بازار گرم ہو گیا ۲۳ تاریخ ایریل کو کرنل سمیتھ صاحب حاکم سوم رسالہ ترک سواروں کے حکم دیا
کہ صبح کو پریٹ ہوتا کہ اُن کو وہ یا طریقہ کار توں پھرنے کا تملایا جاسے جس میں کار توں
مترہ سے کاٹنا نہیں پڑتا بلکہ مائیں ہاتھ سے پکارت کے پھرتا ہوتا ہے۔ اس حکم کے دیے
سے کرنل صاحب مدد و ج نے یقین کیا کہ مدد و ستانی روح کو معلوم ہونا ٹیگا کہ نہ کار انگلیشیہ
مہد و ستانیوں کے خیالات کا کتنا پاس کرتی ہے۔

۲۴ تاریخ صبح نہانہ دکر پریٹ یہاں آستہ ہوا اُس وقت حوالدار پھرنے کار توں
طریقہ صدید سے پھرنے کے چھوٹا کر دکھایا صاحب سواروں کو حکم قواعد ہوا اُس وقت انھوں
نے کار توں لیے میں پس و پیش ظاہر کیا حالانکہ یہ وہی کار توں تھے جن سے وہ پہلے
قواعد کرتے تھے یہ دیکھ کر پھر سرس صاحب نے اس امر کی تحقیقات کی جمادی ۲۵ تاریخ
میں اس معاملہ سے آدمیوں نے بیان کیا کہ اُنکو تامل اعتراض کوئی جیر اس کا عدی
کار توں میں نہیں ظاہر ہوئی لیکن شہور یہ ہے کہ جس جیر کا سا ہوا ہے اور اسکا نہیں
یقین ہو گیا ہر یہ تقریر کہ میر صاحب مدد و ج نے اُن کو بہت سمجھایا اور اُن سے تقریر
کی آخر یہ ہوا کہ سب لوگ روح کے راضی ہو گئے اور انھوں نے بیان کیا کہ ہم عدل حکمی اور
کسانی سے مت مادم ہوئے اور ہمیں ان کار توں کے ہستمال میں آیدہ کسی قدر
پہچان اس میصلے کے بعد پھر ہی روح کے اظہار سے آپکی بار صامدی ظاہر مہلی تھی۔
پھر جنرل سیٹ صاحب سے یہ سوچا کہ اس کشمکش کا فصلہ مونا چاہیے اور روح کی مٹا

ایمان جانتا رہے گا کل سپاہیوں میں سازش ہو گئی ہے اور انہیں کایہ سب کام ہے اور اسی وجہ سے باوجود اقرار انعام اور کوشش اور تحقیقات تمام کے کوئی شخص جرم آتش زدگی کا مرتکب اور مجرم ظاہر نہیں ہوا۔

میرٹھ میں بغاوت کا آغاز اور وہاں سے سرکشوں کی پہلی طرف فرار ہونا۔ یہ کب گمان تھا کہ میرٹھ میں جہاں اتنی فوج گورہ مقیم تھی اول سرکشی شروع ہوگی۔ بارک پور سے لیکے شلیج تک کہیں اتنی فوج گورہ کی تعین نہ تھی میرٹھ میں مقتول ۶۰ ویں رفل گورہ جس میں ایک ہزار مضبوط جوان تھے اور چھ سو جوانوں کا چھٹا سا ڈریگن اور ولایتی توپخانہ اسپر مع پانچ سو توپچی موجود تھے۔ غرض کل فوج گورہ قریب دو ہزار دو سو کے تھی اور ہندوستانی فوج گورہ کی فوج سے کچھ مضبوطی زیادہ تھی یعنی تیس ہزار سالہ ترک سواروں کا اور گیارہویں اور ۲۰ ویں پلٹن پیادگان۔ چربی لگے ہوئے کار تو سوں کی خبر اور مختلف بے بنیاد افواہیں سب جگہ پونہج گئی تھیں علاوہ ازیں فتنہ انگیزوں نے یہ بھی مشہور کیا کہ سرکار نے ہندوکاندھب بگاڑ دینے کے واسطے آٹے میں جیل اور گائے کی پڑیاں پسوائی ہیں اور اس لغو بات کو علاوہ سپاہیوں کے جو فرقہ و جاہل مشہور ہے اچھے اچھے معقول آدمیوں نے یقین کر لیا۔

اس میں شک نہیں کہ ان جھوٹی خبروں کو ان آدمیوں نے زیادہ مشہور کیا جن کا انتشار سرکشی کرنے کا تھا تاکہ ہندو جو بیوقوف اور سادہ لوح ہیں وہ ان کا یقین کر کے کبھی طرف ہوجاویں غرض کہ جب سپاہیوں کو میرٹھ میں ان افواہوں کا یقین ہو گیا اور آپس میں ان کا بڑا چرچہ پھیل اُس وقت میجر جنرل ہیوٹ صاحب نے فوج کو سمجھایا کہ سرکار کو تمہارے مذہب میں دخل دینے سے کیا مفاد حاصل ہو گا اور یہ امر بالکل خلاف انتظام

گورہ اور سولہاں ہندوستانی کے چسرو کو روانہ کیا تاکہ وہاں مقیم رہیں اور دریائے پارہ کے تہر
 چانگنام کی طرف جہاں ماتی چارکپھی انکی پلٹن کی معیم تھیں۔ ہمارے پاویں اس موقع پر
 بھی موج کی دھجی کی گئی کہ سرکارے عقائد مذہبی میں کمی دست اندازی نہیں کی اور نہ آمینہ
 کر گئی اور انکو لازم ہے کہ قفسہ پر داروں کے قریب میں رہ آئیں اور ان ستیاطیں کے اعوا
 کرے سے کوئی امر نہک حرامی یا عدول حکمی کا نہ کریں۔

یہ سرگزشت تو مسلمانوں کا لہ کی ہے اب اصلااح شمال مغربی کا احوال سنئے گئے کار تو سول
 کی حر یہاں بھی پوچھی اور اس کا اتراول سنگالہ میں مودار ہوا ہر مہی سنگھ صورہ ۱۷۳۶ء میں
 پلٹن متعلیہ چھاؤنی اسالہ نے سب اپنے بھائیوں کے آگے میاں کیا کہ گئے کار تو سول میں
 کچھ حرائی ہیں جو اور یہ مجھے اُسکے استعمال میں کچھ حد رہے ۲۶ تاریخ پانچ کو اُسکے گھر میں
 کسی نے آگ لگا دی جس سے اُس کا گھر اور اساب جل گیا پھر تو چھاؤنی میں آتش روگی
 شریع ہوئی ۱۳ تاریخ اپریل کو آگ لگی پھر پندرہویں کو اور پھر سو پھویں کو اس روز تیس ہزار
 روپیہ کا سرکاری اساب جل گیا، ۲۶ تاریخ کو ایک مالی منگہ اور ایک امیر کا اہل و عیال
 کاں جل گیا ۲۷ تاریخ کو معلوم ہوا کہ پانچویں پلٹن کے معمدار اور حوالہ دار کا گھر جلانے کا ارادہ
 تھا یہ دونوں ہندوستانی امیر گئے کار تو س سے راضی تھے معمدار کے پلنگ کے سچے ماتہ
 اور گدہ ک بھی جوئی یکڑی گئی ۱۴ اور ۱۵ اور ۱۶ تاریخ کو رات آتش روگی رہی اور چھاؤنی کے
 اگر مکانات جل گئے یہ حال دیکھ کر امیران انگریزی اور کستھار مس صاحب کو کمال تشریف
 ہوئی اور کہتاں ہوا ڈھ صاحب محشر ٹ چھائی اسالہ نے منگلتہ کو اس معمدوں کی چٹھی لکھی کہ
 چھاؤنی اسالہ میں اس آتش روگی کا ماتہ بد سے نہ ایک تو ہو یہاں کار تو س
 ہیں سپاہیوں کے دل میں سما گیا ہو کہ ان کار تو س کے استعمال سے ان کا دیں اور

نے صاحب موصوف کو گولی ماری لیکن وہ اُنکے گھوڑے کے لگی صاحب نے بھی
 پتہ نہ کیا لیکن گولی نے خطا کی اس پر سپاہی نے صاحب کو تلوار سے زخمی کر کے
 گھوڑے سے اتار لیا سینکڑوں سپاہی خاموش تماشا دیکھا کئے اور کوئی شخص سوئے
 شیخ پلٹو اور ہندوستانی سار جٹ میجر کے صاحب کی مدد کو نہ آیا بلکہ ایک جمہدار نے
 منگل پانڈے کی گرفتاری سے انکار کیا اور اپنے سپاہیوں کو فوجايش کی کہ کوئی صاحب
 کی مدد نہ کرے صاحب موصوف بہر خرابی اُس خوشخوار کے ہاتھ سے جاں بہر ہوئے۔
 یہ حال سنکر میجر جنرل ہیرسی صاحب مع دیگر افسران موقع واردات پر آئے اور بدقت منگل
 پانڈے کو گرفتار کیا اور کورٹ مارشل یعنی عدالت جنگی میں منگل پانڈے اور جمہدار پر جرم
 ثابت کر کے پھانسی کا حکم دیا چنانچہ ۸ اپریل کو پھانسی دی گئی۔ حاکمان کلکتہ کو یقین ہو گیا
 کہ اس ستر کے باعث سے کل ۳۴ ویں پلٹن کے آدمیوں کو عبرت ہو جائیگی۔ لیکن
 برخلاف اسکے وہ پلٹن اور بھی زیادہ گستاخ اور نافرماں بردار ہوتی گئی۔ جب پانی سر سے
 گزر گیا تو یہ فیصلہ ٹھہرا کہ اس پلٹن کے ہتھیار بھی چھین لئے جاویں۔ چنانچہ تاریخ مئی ۱۸۵۷ء
 کل فوج گورہ و ہندوستانی قرب و جوار کلکتہ مع توپخانہ بارک پور میں جمع کی گئی اور تاریخ
 صبح کو یہ فوج دو صف میں آراستہ ہوئی اور چار سو سپاہی ۳۴ ویں پلٹن کے جو چھاؤنی
 بارک پور میں جمع تھے تو پوں کے سامنے کھڑے کئے گئے لفٹنٹ چامیر صاحب مترجم
 نے اُس پلٹن کے ہتھیار چھین لینے اور نام کاٹنے کا حکم سنایا بعد ازاں جنرل ہیرسی صاحب
 نے اُن کو حکم دیا کہ ہتھیار رکھ دو اور وردی جس کو تمہارے جسم سے کمال بیعتی چڑا تار کے
 حوالہ کرو جب انھوں نے ہتھیار دیدیئے اور وردی اتار کے حوالہ کر دی اُس وقت اُن کی
 تنخواہ میاق کی گئی اور اُن کو مع انکے بال بچوں کے بھراست کپتانی گرانٹ پیرم ۸ رجمنٹ

چہاں ۳ ماہ کو پلٹس مذکور ہر ماہ پور سے مارک پور طلب ہو کر آئی اور اسکے ہتیارے بیٹے
 کے تنخواہ کل سپاہیوں کی میانی کردی گئی اور ان کو پھلما گھاٹ سے دریا پار اتار دیا۔
 نواب گورنر جنرل ہمدے حبہ لایت کو یہ لکھ کے بھیجا کہ اب امید ہے کہ اس صحت سرا
 سے کل ہمدوستانی روح کو یقین ہو جائیگا کہ حکام کی عدول حکمی سے عمر مادی کے کچھ
 حاصل نہیں ہوتا۔ ہتیار لیے کے وقت میجر جنرل پیری صاحب نے تمام روح کے
 سامنے اس وقت پریٹ پر موجود تھی بہت مصاحبت اور صفائی کے ساتھ گورنر جنرل ہمد
 کا حکم پڑھ کے سنایا کہ مدہی دست امداری کے باب میں ججاو ہیں قصبہ پر داروں نے
 مشہور کیا ہیں وہ محض بے اصل اور بے بنیاد ہیں اور سرکار انگلستان کو ہرگز ہر کسی سے متعلق
 ہوا اور نہ ہوگا کہ کسی کے مدہی حقائق میں دست امداری کرے ۳۴ ویں پلٹس متعینہ مارک
 بھی بہت برا بھیجے خاطر تھی اور گرتنگی کی ہوائے اسکے دل میں زیادہ اتر کر رکھا تھا کہ
 ۱۹ ویں پلٹس مذکورہ بالا کو ہتیار ڈالے کیئے طلب کیا تھا تو اسی وہ ماناست میں
 دھوکہ آٹھ میل مارک پور سے بچے پونچھی تھی۔ تھی کہ ۳۴ ویں پلٹس کے سپاہیوں نے
 پیغام بھیجا کہ تم اپنے انگریزی امسروں کو مارڈالو اور مارک پور میں آن کے اور ہمارے ساتھ
 لکے یہاں کے سام امسروں کا کام تمام کرو اور چھاؤنی اور تنگلہ پھوک کے کلکتہ پر حملہ کرو
 لیکن ۱۹ ویں پلٹس سے اس پر عمل کیا۔ ۱۹ ماہ کو ۳۴ ویں پلٹس کے ایک سپاہی
 سمنی منگل پاڈے نشہ میں مدست ہو کر مسلح ۱۰ تنوار اور مدوق لیکے گھر سے نکلا۔
 اور پہلے بھائی سدوں کو آواز دی کہ اس کے ساتھ جو حاویں اور اس نے میاں کاکر
 کسی انگریزی امسر کو وہ دیکھے گا مارڈالو۔ ٹسٹ با صاحب نے حبہ یہ حال اور کل پلٹس
 کی سنجیدگی۔ اچ کا حال سنا تو وہ فی الفور سوار ہو کر لیں میں تشریف لائے منگل پاڈے

حسب دستور کار توس سے قواعد کرنے کا حکم ہوا انھوں نے انکار کیا اور ٹوپیاں نہ لیں
 اور بیان کیا کہ کار توس کے کاغذ میں انکو شبہ ہے کہ دو طرح کے دیئے گئے ہیں ایک میں
 آنکھو گمان ہے کہ چربی لگی ہوئی ہے حالانکہ یہ امر محض غلط تھا وہی پرانے کار توس اُن کو
 دیئے گئے تھے یہ عدول حکمی یا تو صریح اخراجات اور انتشار بغاوت کے باعث تھی یا اُن کو
 کسی نے بہکایا ہو گا یہ دیکھ کر حاکم افرختہ ہوئے۔ انھیں کزنل مچل صاحب حاکم فوج نے
 حکم دیا کہ صبح کو رسالہ سوار اور توپخانہ ہندوستانی پریٹ پر حاضر ہو اسی شب دس یا گیارہ
 بجے رات کو ۱۵ ویں رجٹ کے سپاہیوں نے بلوہ کر کے کوئٹہ جہاں کہ بندوقیں جمع تھیں
 بتھیں (کوئٹہ کراچی اپنی بندوقیں لین میں لا رکھیں صبح ہوتے ہی توپیں تیار ہوئیں اور
 افسروں نے پریٹ پر پہنچ کر دیکھا تو سپاہی بغیر وردی لیکن مسلح غل و شور مچا رہے ہیں
 یہ دیکھ کر مچل صاحب نے اُن سے تقریر کی اور کہا کہ تم لوگوں کو کیا گمان فاسد ہو گیا ہے
 اور جو قہر چاہتا تھا اسے دلوں پر چھا رہے ہیں وہ محض غلط اور بے بنیاد ہیں اور تمہیں سچا
 کہ اپنے ہتھیار دیدو اور دستور اپنی لین کو جاؤ۔ یہ سنکر افسران ہندوستانی نے کہا کہ سپاہی
 ہتھیار رکھنا انہیں چاہتے ہیں جب تک کہ آپ توپخانہ اور رسالہ نہ ہٹالیں گے صاحب بہادر نے
 منظور فرما کے توپخانہ اور سواروں کو ہٹالیا اسکے بعد سپاہیوں نے بھی اپنے ہتھیار رکھ دیے
 چونکہ تاریخ ۱۵ کو خبر مفید بہرام پور کی کلکتہ پونچھی لیکن چونکہ گورہ فوج بہت کم تھی
 لہذا فرمان سپاہیوں کی مراد ہی میں تاہل واقع ہوا پلٹن نمبر ۴ پیادگان شاہی گورہ
 کو رنگون سے طلب کیا اور پلٹن مذکور تاریخ ۱۵ کو رنگون کا کیمپ میں پونچ گئی۔ اب سیمبر جنرل
 ہیرسی صاحب جاکم فوج بارہ پور کے معصم ارادہ کیا کہ ۱۵ ویں پلٹن سے جس نے بہرام پور
 میں صبح حکم عدولی کی اور آج وہ فساد ہوئی ہتھیار چھین کے اُس کا نام کاٹ دیا جاوے

پھیلی یہ دیکھ کر تمام جھٹ کے لوگ حائف ہو گئے اس کہنے پر کارتوس کے کاہد کا ایک
 ٹرانکڈا سیرا حلاس علایا گیا اُس وقت پھر چاندھاں سے دریافت کیا گیا کہ اتھاں میں
 ویسی مدد نہیں تھی لیکن پھر بھی اُس نے کاہد کے استعمال سے انکار کیا اور کہا کہ وہ
 موسم نامہ کے نامہ معلوم ہوتا ہے اس کے بعد صوبہ دار صاحب کو ملا کے یوچھا اُس نے
 حوالہ دیا کہ محکمہ اس کاغذ کے کاٹے میں کچھ انکار نہیں ہے لیکن فیاضی میں سام مشہور ہے کہ
 اس کا عدہ چینی چڑھی ہوئی ہے۔ بعد ازاں محکمہ ماں محمدارے بھی بالیقین یہ میاں کیا
 کہ کاہد میں سرور چینی لگی ہے کیونکہ یہ نامہ کاہد کے نہیں ہو جو کہ پہلے مرقع تھا جس کا
 عدالت کو بخوبی معلوم ہوا کہ مرقع کے لوگ اس کاہد کے کاٹے سے مائل مارا میں ہیں تو
 اس لحاظ سے کہ مذہبی توہمات میں حادہ خلط ہوں یا صحیح سرگردن نہ ہو یا یا بیٹے حکم دیا
 کہ اس امر کی آراء میں کیا جائے کہ آیا کارتوس بعیر شہ سے کاٹے کے بائیں ہاتھ سے بھاگ
 نئی ریل میں آسانی تمام بھر سکے ہیں یا نہیں چاہیے اس امر کا امتحاں کیا گیا۔ اور اسماں
 پر معلوم ہوا کہ سپاہی بائیں ہاتھ سے کارتوس پھاڑ کے اُتے ہی حلدی اید آسانی سے ریل
 میں بھر سکے ہیں عیاںہ سے کاٹ کے اس تحریر کے بعد یہ سالار جبڑے اس ماہ
 میں اپنی منظوری کا حکم دیا اور کبھی سیرواب گورنر حلال مد سے اس حکم کا اعلان فرمایا کہ
 آید و سپاہی نکائے شہ کے کاٹے کے کارتوس کو بائیں ہاتھ سے پھاڑ کے بھر میں عیاںہ
 ہوا ہی تھا کہ ہرام پور میں تاہم سادید اہم ۲۲ دیں ملیش کے کچھ سپاہی مارک پور سے مل
 ہرام پور گئے یہ شہر معاگیری کے ائیں کناپا کیسویں میل کلکتہ سے معرب کی طرف
 واقع ہے اس مقام پر ۱۷ دیں ملیش کے سپاہیوں نے انکی دعوت کی دعوت کے وقت سکون
 نے تمام ماہ اید و مد اور مارک پور میں کارتوس کا ہوا امتحاں کیا ۲۶ تاریخ فروری کو

قاسد اور جھوٹی خبریں انہوں نے غیبی بتیں انکی تردید کی خشک کار توں دینے گئے تھے
 کہا گیا کہ چاروں جس بچپانی سے انکو بچکانا کر کے استعمال کرو علاوہ ازیں یہ بھی قرار پایا کہ
 ولایت سے کار توں تیار نہ آئیں بلکہ کاغذ اور گولی علیحدہ علیحدہ بھیجے جاویں تاکہ وہ بندہ
 میں تیار کیئے جاویں اسکے بعد بارک پور جہاں کہ کلکتہ کی چھاؤنی ہے ایک اور وار دات
 درپیش ہوئی وہاں کے سپاہیوں نے کار توں کو مونہ سے کاٹنے میں انکار محض کیا اور
 کہا کہ کار توں کے کاغذ میں چربی لگی ہوئی ہے جسے مونہ میں لگنے سے آن کا ایمان جاتا
 رہے گا تاہم فروری کو جنرل میر سی صاحب حاکم فوج بارک پور نے مع دیگر صاحبان
 فوج اس امر کی تحقیقات کے واسطے اجلاس فرمایا اور پلیٹن نمبر دوم گرانڈ پیر کے سپاہیوں
 کے سامنے بلا کر استفسار کیا کہ کار توں نکاٹنے کی کیا وجہ ہے بیچ ناخن سپاہی نے آگے
 بڑھ کر عرض کی کہ ہم کو شک ہو کہ اس کاغذ کے کار توں سے شاید ہمارے ایمان میں فرق
 آجائے ایسا کاغذ ہم نے کبھی پیشتر نہ دیکھا تھا اور لوگ بازار میں شہور کرتے ہیں کہ اس کاغذ
 پر چربی چڑھی ہوئی ہے یہ شک صاحبان کچہری نے اُسکے ہاتھ میں وہ کاغذ دیا اور کہا کہ
 اسکو اچھی طرح روشنی میں دیکھ کر بیان کرو کہ تمہارے نزدیک اس میں کوئی چیز قابل
 اعتراض ہے بیچ ناخن نے کہا کہ غریب پرور مجھکو اس کاغذ میں اس باعث سے شک پیدا
 ہو کہ یہ سخت اور کپڑے کی مانند معلوم ہوتا جو اور کاغذ کے طور سے نہیں پھٹتا بعد ازاں
 ایک اور سپاہی مسیحی چاند نیاں کے اظہار ہوئے اُس نے بیان کیا کہ کاغذ کے کار توں
 کے کاٹنے میں اعتراض اس وجہ سے ہوا کہ وہ مثال چمڑے کے سخت معلوم ہوتا ہے
 یہ حلالے کے وقت تیار ہوئے تھے جو چربی کی آتی ہے چنانچہ سپاہیوں نے چوتھی تاریخ
 کو حالہ کو کاغذ کے کار توں کو جو پانی میں بھگو کر جلایا تو جلتے وقت اُس میں سے چراند

پہیلی یہ دیکھ کر تمام جھٹ کے لوگ حائف ہو گئے۔ اس کہنے پر کارتوس کے کاغذ کا ایک
 ٹرانکلا میرا حلاص ملا یا گیا اس وقت بھر چاند جاں سے دریافت کیا گیا کہ اتنا اس میں
 ویسی مدد نہیں تھی لیکن پھر بھی اس نے کاغذ کے استعمال سے انکار کیا اور کہا کہ وہ
 موسم عامہ کے مادم معلوم ہوتا ہے اس کے بعد صوبہ دار صدامت کو ملا کے پوچھا اس سے
 حوالہ دیا کہ محکمہ اس کاغذ کے کاٹنے میں کچھ انکار نہیں بلکہ لیکس عیاؤنی میں سام مشہور ہے کہ
 اس کاغذ پر جی چڑھی ہوئی ہے۔ بعد ازاں گلاب ماں جمدار نے بھی بالیقین یہ میاں کیا
 کہ کارتوس میں ضرور جی لگی ہے کیونکہ یہ مادم کاغذ کے نہیں بلکہ پہلے مریخ تھلا جس کے
 عدالت کو سمجھی معلوم ہوا کہ جس کے لوگ اس کاغذ کے کاٹنے سے ماکھل مارا جس ہیں تو
 اس لحاظ سے کہ مذہبی توہمات میں جو اہ غلطیوں یا صحیح سرگردنوں یا یا ایسے حکم دیا
 کہ اس امر کی آرمایت کی جائے کہ آیا کارتوس بغیر اس کاٹنے کے مائیں ماتھ سے بھاگ
 تھی رمل میں آسانی تمام بھر سکتے ہیں یا نہیں چنانچہ اس امر کا امتحاں کیا گیا۔ اور اسماں
 پر معلوم ہوا کہ سپاہی مائیں ماتھ سے کارتوس بھاگنے کے اتنے ہی جلدی اور آسانی سے رمل
 میں بھر سکتے ہیں جیسا کہ اس کاٹ کے اس تجربہ کے بعد سپہ سالار مدمائے اس مات
 میں اپنی منظوری کا حکم دیا اور کہیں یہ اب گورر رمل مدمائے اس حکم کا امتاں فرمایا کہ
 آئندہ سپاہی کھائے ٹھہ کے کاٹنے کے کارتوس کو مائیں ماتھ سے بھاگنے کے بھر میں یہ عیاد
 ہوا ہی تھا کہ ہر ام پور میں تارہ مادی پیدا ہوا ۳۴ دیں پلٹش کے کچھ ساہی مارک پور سے ملک
 ہرام پور گئے یہ شہر بھاگتی تھی کے مائیں کٹا پڑا کیو میں میل کلکتہ سے معرب کی طرف
 واقع اس مقام پر ۱۹ دیں پلٹش کے سپاہیوں نے انکی دعوت کی عورت کے وقت رمل
 نے تمام ماحر و مدہ اور مارک پور میں کارتوس کا ہوا امتاں کیا ۲۶ تارہ مادی کو

قاسد اور جھوٹی خبریں انھوں نے سنیں انکی تردید کی۔ خشک کارٹوس بیٹے کے
 کہا گیا کہ پانچویں چکنائی سے انکا چکنا کر کے استعمال کرو علاوہ ازیں یہ بھی قرار پایا کہ
 ولایت سے کارٹوس تیار نہ آئیں بلکہ کاغذ اور گولی علیحدہ علیحدہ بھیجے جاویں تاکہ وہ ہندوستان
 میں تیار کیے جاویں اسکے بعد بارک پور جہاں کہ کلکتہ کی چھاؤنی ہے ایک اور واردات
 درپیش ہوئی وہاں کے سپاہیوں نے کارٹوس کو مونہ سے کاٹنے میں انکار محض کیا
 کہا کہ کارٹوس کے کاغذ میں چربی لگی ہوئی ہے جسے مونہ میں لگنے سے ان کا ایمان
 رہے گا تاہم فروری کو جنرل ہیرسی صاحب حاکم فوج بارک پور نے مع دیگر صاحبان
 فوج اس امر کی تحقیقات کے واسطے اجلاس فرمایا اور پلٹن نمبر دوم گرانڈ پیر کے سپاہیوں
 کے سامنے بلا کر استفسار کیا کہ کارٹوس نکاٹنے کی کیا وجہ ہے بیج ناتھ سپاہی نے آگے
 بڑھ کر عرض کی کہ ہم کو شک ہے کہ اس کاغذ کے کارٹوس سے شاید ہمارے ایمان میں فساد
 آجائے ایسا کاغذ ہم نے کبھی پیشتر نہ دیکھا تھا اور لوگ بازار میں مشہور کرتے ہیں کہ اس کاغذ
 پر چربی چڑھی ہوئی ہے یہ سنکر صاحبان کچہری نے اُسکے ہاتھ میں وہ کاغذ دیا اور کہا کہ
 اسکو اچھی طرح روشنی میں دیکھ کر بیان کرو کہ تمہارے نزدیک اس میں کوئی چیز قابل
 اعتراض ہے بیج ناتھ نے کہا کہ غریب پرور مجھ کو اس کاغذ میں اس باعث سے شک
 ہے کہ یہ سخت اور کپڑے کی مانند معلوم ہوتا ہے اور کاغذ کے طور سے نہیں پھٹتا بعد ازاں
 ایک اور سپاہی مسیحی چاندھاں کے اظہار ہوئے اُس نے بیان کیا کہ کاغذ کے کارٹوس
 کے کاٹنے میں اعتراض اس وجہ سے ہوا کہ وہ مثال چمڑے کے سخت معلوم ہوتا ہے
 یہ حال نے کچھ وقت تک اس میں سبب چربی کی آتی ہے چنانچہ سپاہیوں نے چوتھی تاریخ
 کو حال کو کاغذ کے کارٹوس کو جو پانی میں بھگو کر جلایا تو جلتے وقت اُس میں سے چار

پہلا باب

سلسلے کی بغاوت

شروع سال ۱۹۵۵ء میں مسند پر داروں نے یہ غلط سرٹھپور کی کہ جی ہندو توں کیوں اسطے
 ولایت سے حکام توں آئے ہیں ان میں سوراوہ گائے کی چرنی لگی ہوئی چو اور ایسے کار توں
 کے تقسیم کرے سے سرکار کا رادو سے کہ مذہب ہندو اور اسلام کو بچاڑا جائے اور سب لوگ
 عیسائی ہو جائیں ۲۴ تاریخ صوری ۱۹۵۵ء مقام دھرم میں حکومت کے قریب جو کسی ادنیٰ قوم
 کے ہندو نے دوم نکال گرا میڈیک کے ایک برہمن سپاہی سے پانی پیے کو لڑنا مانگا برہمن نے
 انکار کیا اس جی دات کے آدمی نے سپاہی سے کہا کہ اسی جہالاج آپ اپنی دات پر بھی
 مارے دیکھو تو سہی جوتا کیا ہے آپ کو گائے اور سور کی جی ہوئی چرنی کے کار توں سے
 سے کاٹنے پڑیئے پھر آپ کی دات کہاں رہیگی برہمن نے یہ سکر اس حرم کو سب اپنے
 محائی سردوں میں پھیلا یا گویا یہاں سے مساوت کی ابتدا ہوئی۔ تمام مع ہندوستانی تہذیب
 دھرم کو جھاں جوا کہ وہ دات میں سے خارج ہو گئے اور جب وہ گھر جائیگے تو کوئی اسے
 ساتھ کھانا نہ کھا دیکھا جس دات کی مرا گیری امروں کو ہوئی اُسوں نے پریش کا
 حکم دیا۔ حکم ہوتے ہی سب مع آراستہ ہو کر کھڑی ہوئی اُسوں نے مارا منگی کا باعث
 استدرا کیا اُسوں نے عساکر اور میان کر دیا۔ امروں نے مسکرائیگی دلی کی اور حرم

مسلمان مرہٹوں کے ظلم بہتے بہتے ایسے بنگ آ گئے تھے کہ انھیں انگریزوں کی سلطنت
بسا خفیت معلوم ہوتی تھی اگر باغی اور بے رحم فوج دہلی کا رخ نہ کرتی اور یہاں انگریزوں
ہی کا تسلط رہتا تو ہرگز کسی قسم کی بربادی نہ ہوتی۔ خدا کو جو کچھ منظور تھا وہ ہوا۔ اور اب
شکر کا مقام ہے کہ انگریزوں کی سلطنت ہندوستان کے لیے ایک نعمت غیر مترقبہ
مانی گئی ہے۔

ہم چاہتے ہیں کہ غدر ۱۸۵۷ء کے مختصر حالات درج کریں تاکہ معلوم ہو کہ باغی فوجیوں
کو کیسی زک اٹھانی پڑی اور انگریزوں کو جن کے معصوم بچوں اور عورتوں کو قتل کیا گیا۔
خداوند تعالیٰ نے اپنے فضل سے کیسی فتح عنایت کی۔ غدر کے ان حالات سے یہ پتہ
پہل جا سکا کہ آجکی ابتدا کیونکر ہوئی اور یہ آگے ہندوستان کے اکثر حصوں میں کیونکر
بھڑک گئی۔ بہادر شاہ کا مقدمہ کیونکر ہوا اور بعض بڑے بڑے مسلمان یا ہندو عہد داروں
نے کیا کیا اظہار و سیر۔ فقط



نکے ڈال قلعہ میں زندگی بسر کرے لگا اور قریب قریب تمام ہندوستان کی حکومت مرہٹوں کے
 قلعہ میں آگئی مسئلہ لوم میں شاہ عالم نے اس بات کی کوشش کی تھی کہ مرہٹوں کے چہرے
 آزاد ہو جائیں مگر بچارے کامیاب نہیں ہوئے اور اس کا نتیجہ یہ ہوا کہ مرہٹوں کی ایک
 مستقل جمع دہلی میں رہنے لگی۔

اس تاریخ سے شاہ دہلی مرہٹوں کے ہاتھ میں تل کٹ پٹی کے رہے لگاہانک کہ
 ۱۸ ستمبر ۱۷۸۷ء میں لارڈ لیک نے دہلی کی بھیلوں کے بیچ مرہٹوں کو شکست کے دیکے
 شاہ عالم کو اپنی پیاد میں لیلیا مسئلہ لوم میں مہاراجہ ہو لکرے دہلی پر سخت حملہ کیا لیکر کیل
 اوکڑوئی لے مسکواہل دہلی اتر لونی کتے ہیں ٹری بھاری شکست ہو لکر کو دی اور وہ
 دہلی سے بھاگ دیا گیا۔ اس تاریخ سے دہلی کی تواریخ میں ایک صد سال کا آمار ہو کے ۳۵
 سال تک اس واماں رہا۔

سلطنت معلیہ کا ایک ڈھنڈہ سا سایہ صرف دہلی کی چار دیواری میں رہ گیا تھا سلطنت
 بالکل چاچی تھی مگر انگریز حکام نے مادہ شاہ کی عزت و حرمت کو ایک حد تک برقرار رکھا
 تھا انہیں ایک معقول وظیفہ دیا جاتا تھا۔ اور ان کے ذاتی معاملات میں کسی قسم کی دست
 اندازی نہیں کی جاتی تھی۔ شہر سا بوا تھا اور صاحبزادے تھیور کی اولاد انگریزوں کی سرپرستی
 میں آئے اسے مادہ ص نہیں تھی۔ بہادر شاہ یا ان کے والد نے انکے کھول کے سوا سنے
 انگریزوں کے اور کسی کو نہیں دیکھا مگر وہ ہر ایمان رتناؤ حوا گریہ بہادر شاہ یا ان کے والد
 سے کرتے تھے شاہ عالم نے جواب میں بھی نہیں دیکھا تھا تل ساقی کے بہادر شاہ
 کے دربار میں بھی شاہ۔ ادب و آداب رتنا جاتا تھا اور انگریز حکام عسقی یا ماحوتی
 سے انکی یا سدی کرتے تھے۔ ایسے ڈھنڈے ساہ کا قیام واقعی بہت مشکل تھا۔

میں پھنس گئی۔ لیکن شاہجہاں نے ۱۶۳۸ء اور ۱۶۵۸ء کی مدت میں دہلی کو موجودہ شکل پر تعمیر کیا۔ لال قلعہ جامع مسجد اور مغربی جمنائیاں کی تعمیر شاہجہاں ہی نے کی۔ سلطنت مغلیہ کو اکبر کے زمانے میں عروج شروع ہوا تھا اور عالمگیر کے آخری زمانہ تک یہی عروج ہوتا رہا۔ اور بعد ازاں یہی زنگ نہ سب کی آنکھیں بند ہوئیں اور اورنگزیب کی سلطنت مغلیہ کو تنزل شروع ہوا۔ نوابوں اور ملکی لڑائیاں سکھوں اور مرہٹوں کی پیدا ہو گئیں اورنگزیب کے جانشین بجائے خود قابل نہ تھے بلکہ اُمرا کے ہاتھ میں مثل کٹ پٹلیوں کے تھے۔ اورنگزیب کے پوتے جہاندار شاہ کو ایک ہی سال بیٹھے ہوئے تخت پر گزرا تھا کہ کسی نے اسے قتل کر ڈالا۔ پھر

محمد شاہ رنگیلے

ہوئے جبکہ زمانہ سلطنت میں سب سے اول مرہٹوں کی فوجیں دہلی کی فصیلوں کے نیچے گئیں یہ واقعہ ۱۷۶۱ء میں ہوا اس کے تین سال بعد نادر شاہ آدھکے اور مغل فوج کو کرناٹ پر شکست دیکھ کر بڑے جاہ و جلال سے شہر میں داخل ہوئے۔ ابھی عہد و پیمان ہی ہو رہا تھا کہ اہل شہر نے نادر کی فوجوں پر حملہ کر دیا اور کئی پلٹین کھاٹ ڈالیں نادر نے اس ہنگامہ کو بہتیرا فرو کرنا چاہا لیکن نہوسکا اخیر اس نے غصہ میں آ کے اپنی فوج کو قتل عام کا حکم دیدیا اور آپ سنہری مسجد میں مح اپنے عزا کے آ بیٹھا سنہری مسجد ابھی تک موجود ہے اور شہر کی کوتوالی کے پہلو میں بنی ہوئی ہے۔ کچھ کم دو ہفتے تک نادر دہلی میں رہا۔ نادر سے جتنا لیا گیا یہاں سے لیکیا علاوہ اور قیمتی اشیاء تخت طاؤس وغیرہ کے نقد روپیہ اندازاً آٹھ نو پلین اسٹرننگ پونڈ اور دوسری روایت کے بموجب یارہ کروڑ روپیہ لیکیا اور دہلی میں اسکی فوج بالکل چھاڑ دو گئی۔ غرض ۱۷۶۱ء سے سلطنت کو تنزل شروع ہوا اور ایسا تنزل ہوا اور اس تیزی سے ہوا جس کی نظیر دنیا میں نہیں ملتی یہاں تک کہ ۱۸۵۸ء میں شاہ عالم عالمگیر ثانی کا بیٹا مرہٹوں کا پٹنخوار

ہماہ دیکھا نیکی شہر والوں نے اطاعت قبول کوئی۔ تیمور نے اسے وعدہ کے خلاف شہر کو لوٹ بھی لیا اور غاکو قتل بھی کر دیا۔ فتح اور رما دکرے کے بعد تیمور واپس چلا گیا تو تیمور کے بعد شہر کی محیب حالت تھی کہ کوئی گورنمنٹ تھی اور یہ نکھایا شہر کیا تھا ماکل ویرانہ معلوم ہو رہا تھا۔ جب محمود نے سنا کہ تیمور ہمدوستاں سے چلا گیا تو اپنے یا یہ تخت میں واپس آیا شہر کی درستی کی اور اسے دوبارہ آباد کیا ۱۳۸۷ء میں محمود کی آنکھیں سد ہو گئیں اس کے حامد کی آنکھیں بھی ساتھ ہی سد ہو گئیں۔ تعلق کی گد سیدوں کا حامد ان قلم ہو ایک ۱۳۸۷ء میں سید بھی مٹا دیئے گئے اور انکی جگہ حامد ان لودھی نے لیلیٰ مگر اس حامد ان نے محائے دہلی کے آگرہ کھا پا پایہ تخت ۱۳۹۷ء میں۔

بابر

سے دہلی پر حملہ کیا۔ مار تیمور کی چھٹی پست میں تھا پانی پت کے ایکہ عمریر میداں میں باسم لودھی کو شکست دی اور نہایت ظمراق سے دہلی میں داخل ہوا۔ لودھیاں ساماں کا ہمیشہ کے لئے ماتر دیوسلی کی فتح کے بعد ہارے اپنا یا یہ تخت آگرہ کو مٹا یا لیکس اسکے بیٹے ہمایوں نے دہلی سی کو ہار انخاد کے لئے پسند کیا اور وہ وہاں چلا آیا ۱۵۵۷ء میں شیر شاہ نے ہمایوں کو شکست دیکے ہار کے کمال دیا اور ایک حدید پایہ تخت دہلی میں اپنے ماق کا تعمیر کرایا اسکے گرد چھیلیں سائیں اور ہر مقام پر دروست گرج تعمیر کیئے۔ شیر شاہ کے مہار میں دہلی جانیوں کے مقررہ سے موجودہ شہر دہلی کے جنوبی دروازہ تک آباد تھی ۱۵۵۷ء میں ہمایوں نے دوبارہ دہلی کو جمع کرایا لیکس اس جمع کے چھ بیٹے کے بعد اسکی وفات ہو گئی اور پھر اس کا مٹا

اکبر اور جہانگیر

اکثر تخت تیں ہوا

کے رائے میں آگرہ یا لودھیاں سلط کا پایہ تخت رہا اس سلسلے سے دہلی ایک مہار ورتی سرل

بڑی بھاری شکست دی دوسرے حملہ میں مغلوں نے دو مہینے محاصرہ کر نیچے بعد بغیر جنگ
 کے شہر چھوڑ دیا ۳۲۱ء میں غلزنئی خاندان کا بھی خاتمہ ہو گیا اور اسکی جگہ خاندان تغلق نے
 لی۔ چٹھان شاہوں نے کسی دوسرے دار الخلافہ کے آباد کرنے کی ضرورت نہیں دیکھی۔
 ہندوؤں کے پڑنے شہر پر قناعت کی اور اپنے مذاق کے موافق اس میں کچھ تغیر و تبدل
 کر لیا لیکن اسی خاندان کے شاہوں میں غیاث الدین تغلق نے ایک نئے دار الخلافہ
 کی بنیاد ڈالی جو جانب شرق چامیل کی دوری پر ابھی تک موجود ہے ہر سیاح کا فرض ہو کہ جب
 قطب صاحب کی سیر کرنے چاہئے تو جانب شرق تغلق آباد کا محل یا قلعہ دیکھے وہاں اسے حد
 کی خدائی یاد آ جائیگی کیسی عالیشان اور مستحکم عمارت جو اور یہ تعجب سے دیکھا جاتا ہے کہ ابھی تک
 خاندان تغلق کے کچھ لوگ یہاں رہتے ہیں اور بیچارے کھیتی باڑی کرتے ہیں سیاح یہاں
 آئے اس بات کو اچھی طرح دیکھ لیا کہ تغلق آباد کتنا شہر تھا اور گلیوں اور شاہراہوں کا نشان
 ابھی تک اسکی نظر پڑ گیا کہ کتنی بڑی بڑی شاہراہیں ہیں اور اپنے عروج اور آبادی کے زمانہ میں
 اسکی شان و شوکت کی کیا کیفیت ہوگی۔ غیاث الدین کے بعد محمد تغلق ہوا جس نے ۳۲۵ء سے
 ۳۳۰ء تک حکومت کی اسے وقت میں تغلق آباد کو بہت عروج ہوا اور ایسا عروج ہوا کہ اسے
 بعد سوائے زوال کے اور کوئی درجہ قدرت نے نہیں رکھا تھا۔ محمد تغلق کی آنکھیں بند ہوتے
 ہی تغلق آباد کا بھی زوال شروع ہوا کیونکہ اسکے جانشین فیروز شاہ تغلق نے ایک جدید شہر
 کی بنیاد ڈالی جو قطب صاحب کی لاط سے جانب شمال چند میل کے فاصلہ پر موجود ہے اور
 اپنے نام پر اس کا نام فیروز آباد رکھا ۳۳۵ء میں محمود تغلق کے زمانہ میں تیمور نے دہلی پر حملہ
 کیا محمود گجرات بھاگ گیا اسکے لشکر کو پاپہ تخت کی مضیلوں کے نیچے شکست ملی اور اخیر تیمور کے
 سب سے پرہیزگار شاہ نے اطاعت قبول کرنی اور شہر کے دروازے کھول دیے تو انہیں

سایہ گورستان میں کچھ کچھ لفظ آتا ہے۔

قطب صاحب کی لاٹ پتھر سے مدنی سمت قریب دس میل کے واقع ہر عمارت سنگ مرمر کی عجیب و غریب ہر اس کے کئی حصے یا اندیشہ حیاں ہیں ہر حصہ آسانی سے اویڑھ سکتا ہے اس کے ایک ہی حصہ پر چڑھ کے دیکھو تو عجیب حسرت میر لظاہر معلوم ہوگا۔ ہر ایند محلات اور ہر اودھ لفظ آتے لیکن سولے کھنڈوں کے اور کوئی چیز نہیں دکھائی دیتی جس راہ میں سے ہر گئے اور جس لوگوں نے سائے ہوئے اس وقت اکی کیا حالت تھی مگر اس کیا تو اتوں کو اس کے سیرا میں ہیں اور یا ہر وقت دیرانی کا دور دورہ رہتا ہے۔

تاجیاں اور گردن گردنیں گردنیں حراں
مومہ تیرمہ گندہ از اسباب

چتریم حرب میں کتا و مال شاہاں را مگر
ہر داری بیکند سلطان معیر غنکوت

حرمیاج ماہر سے آئے اس کا سب سے پہلا حصہ کہو ان کھنڈات کی ضرورت سیر کرے
کیونکہ ان ہی کھنڈوں میں مسلمانوں کی آستانہ شان و شوکت کا پتہ لگتا ہے اور یہی کھنڈ
اور خاک کے قودے ہیں جہاں شاہیں شاہزادوں شاہزادیوں کی پڑیں کا چوڑا ملا ہوا ہے
اور مسلمانوں کی صد ہا سال کی پردہ پر نور پر طلال سلطنت اس ہی چہرہ کی شکل
میں مل گئی ہے کہ کھنڈہ ان حال سے ماضی کے سامنے گویا ہوتے ہیں ہمیں حقارت
سے دیکھو ہیں یہی ایک دن پر راء و ج مرچا ہر اگر چہ اب ہم یا نکال ہو ہے ہر پھر
لاٹ سے آگے بڑھ کے حرم صاحب کا اس سے ایک عرصہ مدت مسجدی ہوئی ہے اور اس کی
محل میں ہر ریزہ ہر حصہ جہاں کثرت لوگوں کیارت کو جاتے ہیں کسی حیدر آبادی میں نے
اس کے گرد و گھمراہ کا کثرت سوا دیا ہے۔ اسی صد ہا مزار اور تاریخی مقامات میں جو دیکھے
سے قلم لکھتے ہیں۔

ہر تبدیلی پیدا ہو گئی پہلے حضرت نظام الدین اولیا کی نمبر پر قوالی نہیں ہوتی تھی اور نہ وہی
 بجتی تھی کیونکہ ان کے ملفوظات میں جو کہ حضرت شاہ صاحب کو موسیقی سے سخت نفرت تھی
 مگر نگیلی طلباء نے بعد ازاں اس بزرگ اسامہ کی طبیعت کا پس منطلق نہیں کیا، وقت کے
 سے قوالی ہونی شروع ہوئی یہاں تک بھی مضائقہ نہ تھا لیکن رفتہ رفتہ کسبیبوں کو بھی دخل
 ملنے لگا اور افسوس سے دیکھ جاتا ہے کہ قوالوں نے اس فاسدہ پر کسبیاں بھی حتمی گیت
 لگانی ہوئی نظر آتی ہیں ہر ششماہی سہ ماہی بہت زبرد کا ہوتا ہے لیکن جو شخص اس فاسدہ خوانی کی
 نیت سے جاتے ہیں انکی تعداد انگلیوں پر سمجھنی چاہیے۔ حضرت نظام الدین اولیا کے
 دیکے سامنے محمد شاہ رنگیلے

مع اپنے اور خاندان کے ایک گوشہ میں آرام کر رہے ہیں انکی چھوٹی سی قبر بنی ہوئی
 ہے اور اس پر کوئی برج وغیرہ نہیں ہے صحن مزار سے ایک بلند قطعہ زمین پر جس کے گرد
 جنگلا گھرا ہوا ہے محمد شاہ اور دوسرے شاہان دہلی آرام کرتے ہیں اور اب انکی ایسی بے با
 حالت ہے کہ اسکی پناہ خالی دنوں کو تو جانے دو جب ہر ششماہی پر ہزاروں آدمی جمع ہوتے
 ہیں کوئی انکی قبروں پر آنکھ نہیں ڈالتا وہ عروج تھا اور یہ زوال ہے۔ سنا گیا ہے کہ شاہ نظام الدین
 کے مزار پر جو مقبرہ تعمیر ہے یہ محمد شاہ رنگیلے نے تعمیر کیا تھا انھیں حضرت سلطان جی سے
 عقیدہ بہت تھا چونکہ اتفاقیہ دہلی کی سلطنت انھیں مل گئی تھی تو یہ سمجھ گئے تھے کہ محض
 شاہ نظام الدین املیا رحمہ اللہ کی نظر تو جیسے بلوٹا ہی حاصل ہوئی ہے محمد شاہ خاندان
 مغلیہ میں سے نہ تھے نہ ان کا کوئی حق تھا یہ اصل میں ترک تھے چونکہ انکی ماں کا سرسرخ
 بہت تھا اور اس وقت شاہی نسل کا کوئی شخص نظر بھی نہ آتا تھا اس لیے انھیں باوٹا
 بنا دیا گیا افسوس نہ وہ سلطنت رہی نہ وہ خاندان سب برباد ہو گئے اور ان کا وجود لا

پڑی ہوئی ہیں بہت سی ساحل ہیں جہاں انسان کبھی حاکم بھی نہیں پھرتا کیا تماشہ کی بات
ہے کہ ہم مسلمان رور قرہ ٹی سی ساحل سونے چلے جاتے ہیں اور پڑائی مسجدیں برسا کر رہے ہیں

جدید عمارتوں میں

گورنمنٹ کالج پورچولہ ۱۹۱۷ء میں ساتھ ساتھ ریسی پوسٹلٹ کا گرجہ جس کو دوسرا پورچولہ کی لاگت سے
کرسل بکسٹنٹ مویا تھا اسٹاڈل کپسی کی تاریخ میں ایک ٹے ماسٹر گرے ہیں۔
جامہ لی چوک کے وسط میں گھنٹہ گھر بہت خاص تالاب پر پایا گیا جو حوض سے پہلے یہاں سے
ہوا تھا سیاحانہ لی چوک کے پیچھے جامہ تال ملکہ کالعدم ہے۔ مغرب اور شمال کی طرف شاہی
خاندان کے خوبصورت مقبرے ہیں۔ پہلیں خاندان علیہ کا دوسرا شہنشاہ بھی یہیں
آرام کر رہا ہے یہ مقبرہ سنگ مرمر کا سا ہوا ہے اور بہت ہی خوبصورت ہے۔ شہر سے اس کا
فاصلہ قریب دس میل کے ہے اسکے گرد ایک دیوار اس کے چاروں طرف ہے یہاں پر
بڑے عمارت لگے ہوئے تھے جو ص اور عمارتوں کے نشان اب بھی موجود ہیں وسط میں
ایک ٹیٹ فارم قریب میں میٹ کے اوچی اور دو سو فٹ مربع سی ہوئی ہے چاروں طرف ٹیٹ
ہیں اسکے اوپر مرمر سا ہوا ہے اور مرمر بہت ٹھنڈا سنگ مرمر کا ہے جو جامہ غرب ایک میل کے
فاصلہ پر بہت سے مرمر اور مقبرے ہیں سکے زیادہ خوبصورت اور مشہور

حضرت نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ

کا مراد یہ ہے کہ حضرت جو مقبرہ مرجع عالمی بھی ہے یہاں چھوٹی سی آبادی بھی ہے
اور اکثر شہر اسے رہتے ہیں حضرت نظام الدین اولیا کی سال بھر میں ایک مرتبہ شہر میں
ہوتی ہے اور وہی سرحدیں اسکے حاصل سا گردیا میر حسین دہلوی کی مسائی خانی
ہے ایک مسم کی فاتحہ خوانی جو ص کا دستور حدیث سے بیلا آتا ہے لیکن ماہ گرسے ہر اس تقریب

میں سب سے اول درجہ کا ہوا۔ پانڈنی چوک جو انہی کی پٹری کو بھی وہ فٹ کی سڑک کے
 ساتھ ملا دیا جائے تو ہندوستان میں واقعی کم شہر اتنی چڑھی سڑک کے نکلیں گے۔ چاندنی
 چوک قلعہ کی مشرقی سمت سے شروع ہو کر لاہوری دروازے پر ختم ہو جاتا ہے لیکن فتح پوری
 سے لاہوری دروازہ تک ایک سو بارہا یا زیادہ اور گریس لائے اور کچی ٹکڑی۔ ادویات اپارٹمنٹ
 وغیرہ کی منڈی جو اسے کھاری باؤں کہتے ہیں۔ چاندنی چوک ۸۰ فٹ چوڑا اور ۱۲۰ فٹ لمبا
 ہے چاندنی چوک کی سڑک میں پٹری جو اس کے نیچے بننا ہوتی ہے وہ فٹ پل ٹراورسز کے بجائے بڑے
 درختوں کا سایہ دونوں سڑکوں پر خوبصورت دکھائی دے گی اور پٹری جو لیاں بنی ہوئی پٹری پر
 میوہ فروشن وغیرہ تہذیب سے بیٹھے ہوئے ایک عجیب گھما گھما میڈا کرتے ہیں چاندنی چوک کے
 کچھ دو زبان جنوب

جامع مسجد سہی

ایک بلند چٹانی قطعہ زمین پر بنی ہوئی ہے غور سے دیکھنے کے بعد معلوم ہوتا ہے کہ یہ ایک جدید
 ہی جس کا مطلب یہ ہے کہ "میرا نظیر تمام دنیا میں نہیں" جس سمت کو دیکھو وہی افغانی ٹیڑھے جاتے
 جس حصہ کو دیکھو وہی عبارت معلوم ہوگی اس کا معنی ۱۰ فٹ مربع ہے جو جامع مسجد کا طول
 ۲۶۱ فٹ پر تین سنگ مرمر کے برج ہیں دو منار سے ہیں اور وہ ایسے عالیشان منار ہیں
 کہ آدمی دیکھتا ہی کرے اسکے علاوہ وہ اور بھی مسجدیں ہیں جو دیکھنے کے قابل ہیں ایک کالی
 مسجد ہے جس میں سیاہ رنگ دیا گیا تھا کسی افغانی شاد نے بہت ہی ابتدائی زمانے میں
 اسے تعمیر کیا تھا اور دوسری مسجد روشن الدولہ کی ہے مسجد فتح پوری بھی دیکھنے کے قابل ہے۔
 لیکن مسلمان ممبر: یاد رہے توجہ نہیں کرتے اس لیے اسکی حالت قابل تسمین نہیں ہے لیکن ہر
 بہت خوبصورت اور عمدہ مساجد ہیں جن میں نہ پانی کا انتظام اور نہ بوریا جی بالکل ویران

طرف سلیم گڑھ کا قلعہ جو سلیم شاہ نے ۱۶ویں صدی عیسوی میں مایا تھا مگر اب ماکل وں
 پڑا ہے یہیں سے ایٹاڈ میں، یوں شہر میں داخل ہوتی وہ سلیم گڑھ سے گزر کے قلعہ کے
 ایک کور میں ہوتی وہی ریلوے اسٹیشن تک پہنچ جاتی جو پھر یہاں سے راجستھان ہسٹریٹ کے
 کوئٹہ میں چلی گئی ہیں شہر کے شمال مشرقی کونہ میں تحصیل کے امداد اور کٹھنری مدار سے کے
 قرب عدالتیں میں اور حراہ جو یا جمع عدالتیں اور ریل میں مشرق اور شمالی سمت میں ایک سلسلہ
 پیدا کر لی جاتی تھی میں اور اس سلسلہ سے ہر گز تہ پیدا ہوتا ہے جس میں ملک کا نام جو جو ماکل شہر کے
 اور ہے اس عظیم سلسلہ کا رقبہ تمام شہر دہلی سے نصف سے گویا اور شہر یا جمع قلعہ ریلوے
 مداروں وغیرہ لے لیا ہے اور آدھے شہر میں آدھی شہر کے جنوب مغربی حصہ میں کامیں
 ہیں اور اسی حصہ میں مکانات وغیرہ سے سے ہیں۔

شہر کی عمارتیں

عموماً ماشوں اور چوڑے سے متی ہیں بہایت تیار اور ڈی ڈی لاگت کی سوائی جاری ہیں
 جو خمس عمارت مواتی جی کھول کے روپیہ لگاتا ہے جسے دس میں دس پہلے دہلی کو دیکھا
 ہے دو اسوت دیکھے تو آتے شہر میں داخل ہوتے ہی قلعہ ہر جگہ یہی شہر ہے یا عظیم
 کے جس نے ایک یا تہ پڑائی دہلی کی جگہ قائم کر دیا جو محطوط نظر اٹھا کے دیکھو سوائے میدان
 تعمیری عمارتوں کے صدیہ عمارتیں ہی وہی نظر چمکیں اور اس کا سلسلہ ابھی تک جاری ہے شہر کی
 گلیاں تو اس میں تک نہیں کہ بہت تنگ میں لیکس باپاک اور علیط ہیں میں ماں اہل ہوں
 کے محلوں میں لمبہ لمبہ عمارتوں کی وجہ سے چکا آفتاب ہیئتہ کے لئے رہنمائی پہنچا ہے
 سے آیا ہے اس لئے بعض اوقات وہاں سے کوئی یا سوجان کو دیکھ کر کھلی سوجان میں
 بات میں یہاں سے تیار میں متوجہ نہ تے اور وسیع میں ان کے ام علمی و علمی

بنی ہوئی ہیں جو شاہجہاں نے بنوائی تھیں بعد ازاں انگریزوں نے اُسکے گرد کھائیاں کھنڈ
 لیں اور اسے اور بھی مضبوط کر دیا اب تک یہ تفصیل موجود ہے کہیں کہیں اسکی زوہ حائل ہو گئی
 ہے لیکن اسکی مرمت نہیں ہوئی شہر کی مشرقی جانب جو دریا ہے جس پر ختم ہوئی ہے تفصیل
 نہیں ہے تفصیل کا دور ساڑھے پانچ میل جو اسکے دوس دروازے میں ہیں خاص دروازہ
 کشمیری دروازہ یا مہری دروازہ۔ باب شمال کا بی اور لاہوری دروازہ باب مغرب اور
 دہلی اور اچیری دروازے جانب جنوب

لال قلعہ

جہاں شاہان مغلیہ رہے تھے شہر کے جانب مشرق بنا ہوا اور سیدھا دریا میں چلا گیا ہے
 اسکے تین طرف تہ رخ پتھر کی ایک تفصیل کھینچی ہوئی جو اور اسکے چاروں طرف چھوٹے چھوٹے
 برج بنے ہوئے ہیں مغرب اور جنوب کی طرف اس میں داخل ہونیکے دروازے ہیں مشہور کے
 غدر کے بعد قلعہ کی اندرونی عمارت کا بہت بڑا حصہ منہدم کر دیا گیا اور گویوں کے رہنے کے
 لیے قلعہ ہی میں بارکس بنائی گئی ہیں۔ قلعہ میں بڑی شاندار عمارتیں نو تنجاہ دیوان عام۔ دیوان
 خاص اور رنگ محل ہیں جنکو ہاتھ نہیں لگایا گیا اور وجوں کی توں موجود ہیں زو واقعی قابل
 دید ہیں۔ لیکن سٹریٹر گسن نے اپنی کتاب تاریخ فن عمارت میں اس بات کا اظہار کیا ہے کہ قلعہ
 کی عمارتوں کے توڑنے سے ان خاص عمارت کی آدھی خوبصورتی رہ گئی اگر قلعہ کو اس صورت
 سے رکھا جاتا تو بڑا ہی خوبصورت معلوم ہوتا۔ قلعہ کے جنوب میں۔

دریا گنج

یہاں انگریزی فوج کی چھاؤنی ہے کچھ صرف ایک ویسی رجسٹ پیادہ فوج کی رہتی ہے جو اس کا
 ایک بازو یورپی فوج کا قلعہ میں رہتا ہے یہ گویا فوج قطعہ ہے جو ہمیشہ دہلی میں رہتی ہے دریا کی دوسری

سات سوانتا لیس۔ خاص دہلی کی آبادی، ۱۵۴۴-۱۵۴۵ء سو فی پت ۱۱۷ فریاد، ۱۵۴۵ء اور
 بلبل گڈھ ۱۵۴۸ء ۸۲۸۸۸ کی یہ مردم شماری لیکن حال کی مردم شماری میں ایک آبادی اور
 بڑھ گئی دہلی میں بجائے ڈیڑھ لاکھ کے دو لاکھ کا اندازہ جو اور اس طرح ہر شہر میں ایک
 ایک حصہ آبادی کا بڑھ چا۔

کاشت

ضلع دہلی میں گیہوں، جو، جوار، باجرہ، مکئی، اعلیٰ درجہ کا چانول، نیشکر اور تنباکو پیدا ہوتا ہے
 پیلی بھیت کا چانول بہت مشہور ہے لیکن دہلی کے چانول کی برابری نہیں کر سکتا خود دہلی
 والے نہیں جان سکتے کہ دہلی کی سرزمین دھانوں کے حق میں بہت ہی زرخیز ہے ضلع دہلی کا رقبہ
 ۸۱۴۶۵۲ مربع میل ہے لیکن کاشت صرف ۵۲۵۲۵۵ قطعہ زمین پر کی جاتی ہے، ۱۱۴۰۰ ایکڑ زمین کا
 ایک تکرادہلی کے حکمرانوں نے شکار کے لئے علیحدہ کر رکھا تھا اب اس ٹکڑے میں لکڑی پیدا
 ہوتی ہے اور حکومت انگریزی اسکی بہت حفاظت کرتی ہے تنبا کے کنارے پر اور بہت سے قطعاً
 زمین محکمہ جنگلات میں دیدیئے گئے ہیں۔ دہلی کی پہاڑیوں میں دو قسم کا پتھر برآمد ہوتا ہے ایک تو
 سفید پتھر جو عموماً کام آ رہا ہے اور دو قسم کا نہایت ہی خوبصورت، سنگ مرمر کا ایک سیاہ رنگ کا
 سنگ مرمر اور ایک سفید رنگ کا اگرچہ بنفسہ وہ سنگ مرمر نہیں ہے لیکن مثل سنگ مرمر کے ہے
 عام نظریں کبھی اسکی صحیح جانچ نہیں کر سکتی۔ ایک سفید چکنی مٹی رنج پور، مراد پور اور قاسم پور میں
 دریافت ہوئی ہے رڑکی میں گورنمنٹ کے کارخانہ ہیں اسکی کٹھالیاں بنتی ہیں اور انکی بہت تجارت ہوتی ہے

انتظامی حالت

ضلع دہلی میں تین تحصیلیں ہیں۔ دہلی، لڑباو، اور بلبل گڈھ۔ شہر دہلی میں ڈپٹی کمشنر مضافات
 عملہ کے ساتھ رہتا ہے۔ دو اسٹنٹ، دو اسٹنٹ کمشنر ایک عدالت خفیہ کالج تین تحصیلدار

کہ زابل زبان نبود تیس
کیں زبان خاصہ اہل ایران
سے تماشائیاں شرف نگاہ
کہ چپاں از خربہ پیچم سر
دامن از کف کنم چگونہ را

ہرگز از اصفہان نہ بود تیس
مشکل ماہ پہل ایران ست
ہاں گویہ حسبہ شد
او بجا و دومی بہ ہر شہر
طالب و عمری و نظیر ہی را

ایٹن ماری شہوی بہت ہی دلچسپ و مگر جب بوڑھے مغل نے کلمتہ پہنچے۔ پھر نگستانی
خواتین کو دیکھا حیران ہو گئے کہ ایسی سیمن ماہ پکی اس آزادی سے پھرتی ہیں اور کیسی مجال
ہیں کہ آئندہ بھر کے دیکھ لے چنانچہ ہمارے خاندان منلیہ کے آخری یادگار میرزا فوشہ نے
یہ برستہ اشعار موزوں گئے۔

گفتم ایں ماہ پکیاں چہ کس اند
گفتم اینہا نگروے دارند

گفت خوباں کشور لند
گفت دارند لیکن از آہن

غرض جاسے مزارندہ کو کلمتہ پہنچ ہوئی اور وہ کامیاب ہو کے دہلی واپس چلے آئے انکا
مزار حضرت شاہ نظام الدین اولیاء میں موجود ہے جس کے گرد انکے ایک ہندو شاگرد نے
بیختہ چار دیواریں کھجواہی سے۔

آرہو کی بوری تاج کھنڈا بڑا مشکل کام ہے جیسے جہاننگ ہو سکا میں نے نہایت مختصر طور پر اسکی
تاریخ لکھی ہے اگر میں ہر صبی کی اُردو تصانیف پر لے دیتا اور جو ترقی اس عزیز زبان
نے وقتاً فوقتاً کی ہو اسکے پورے حالات بیان کرتا تو ایک ضخیم کتاب بن جاتی اور پھر اصل
مطلب فوت ہو جاتا اس لیے میں نے اتنے ہی لکھنے پر قناعت کی۔ اب میں دہلی کا جہاں
میرزا صفحہ ہی ہو چکا ہے کچھ تذکرہ کرنا چاہتا ہوں اس تذکرہ میں دہلی کے حدود و اربعہ اسکی قدیم

هزاری چار صد سوار سرافراز شد - و دیگر منصبداران را نیز همزاه
 یمین الدوله تعیین نموده بعضی را بخلعت و اسب و برخی را
 بخلعت سرافراز گردانیدند - عبد الله خان بهادر که از نیز ماند
 مید مظفر خان ورسی بر شکم بهم رسانیده بود - و بمعالجه جکچیز
 صحت یافته - درین روز بحکم جهان مطاع به برهاندپور رسیده شرف
 ملازمت دریافت - و هزار مهر نذر گذرانید •

بیدست و ششم چون بعرض اندس رسید که دیانت خان دست
 بیاضی قلعه دار احمد نگر جهان فانی را پدرود نمود - حرامت آن
 حصن حصین بجان نثار خان مقرر شد - و او بمنابست خلعت و
 چهل هزار روپیه نقد مدد خرج سر بلند گردید - و فرمان قضا لقائم
 صدر یافت - که هرگاه جان نثار خان بعسکر فیروزی رسد - اعظم
 خان پنج هزار اشرفی برای خرج قلعه بار داده جمعی را برسم
 بدرقه همراه کند •

کذارش وزن قمری

روز پنجشنبه نهم ربیع الثانی سنه هزار و چهل مطابق بیدست
 و دوم آبان که غره نشاط اولیاء دولت بود بهزاران فرخی و فراوان
 خجستگي جشن وزن قمری و اختتام سال چهلم و ابتدای چهل
 و یکم از زندگانی جاودانی حضرت خاقانی ترتیب یافت - و آن
 منصر خلعت بآئین مقرر بظا و دیگر اشیا وزن نموده آمد - و ابواب
 احسان و اسباب انصال کشاده و آماده گشت - منصب میر جمله
 بافانده هزاری ذات و صد سوار چار هزاری ذات و هزار و پانصد

رکیس دولت - ساعد مساعد سلطنت - آصفخان را - که در مراکش
 سلوک پسندیده - و مدارج اخلاق گزیده - و امالت خواطر - والانت
 بواطن - و تقدیم لوازم سرداری - و مراسم کار فرمائی - یکتائی دارد -
 و همگی ارکان دولت - و اعیان سلطنت - مطاوعت و متابعت
 او مینمایند - به باشلیقی کل عساکر بالاگهاط معین ساخته نوزدهم
 ربیع الاول مطابق سیوم آبان ماه خلعت خاصه با چارقب زر دوزی
 و خنجر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع گران بها و دو اسب
 از طویله خاصه یکی شاه باهن نام با زین مرصع دیگری با زین طلا
 میناکار و ظفر گچ نام فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل
 عنایت فرموده رخصت نمودند - و از آنجا که رسم دولت مندان
 هندوستان است که هرگاه بقصد سفر از خانه برآیند جانب شمال
 برپاکنی و جنوب رویه برارند که بهندوستانی زبان رتبه گویند و
 بسوی مشرق بر فیل و بطرف مغرب بر اسب سوار شده روانه گردند
 و سفر این عماد دولت رو بجنوب بود - یک منزل رتبه نیز علاوه
 عنایات دیگر گشت - و مقرر شد که آن خان والا شان در موضع اوچهر
 که آب و علف فراوان دارد اقامت گزیده مصلحت وقت بعمل آرد -
 شایسته خان خلیف الصدیق یمین الدوله بخلعت فاخر و جیغه مرصع
 و اسب از طویله خاصه با زین طلا - و رادرتن و فدا ایخان و سید
 هنر خان و الله وردیخان که بخدمت بخشیکری این فوج سر بلند گردید
 و سید عالم برادر سید هنر خان بخلعت و اسب نوازش یافته -
 همراه آن سر آمد نوئیخان مرخص گشتند - و امالت خان و خواجه
 کامکار برادر زاده عبد الله خان بهادر که از اصل و اضافه بمنصب

را گذاشته راه فرار سپردند - و شاه نواز خان با غنیمت فراوان مراجعت نمود - چون ادبار زندگان پراگندگان خود را فراهم آورده نواحی لشکر ظفر بیکر بیان اندازی پرداختند - خواجه بنگاه آن خرمن سوختگان که در نواحی سنگمیز بود بتجسس یافته خانزمان را با فوجی فرستاد - تا به نهب و غارت بپردازند - اینان شباشب یلغار کرده بنگاه آن تبه کاران رسیدند - محکدار سرآمد آن جماعه سراسیمه گشته بجانب تلعه چاندور فرار نموده - و جماعه از مهرهانش که از کشتن و بستن خلاصی یافتند در اطراف متفرق شدند - و بهادران کار طلب پنه و بارانیان غنیمت گرفته هم عنان فیروزی معادیت نمودند - دیگران دل بباد دادگان پیرامون اردوی خواجه نگاشتند - شب دوازدهم دوازده هزار روپیه بآئین مقرر بصلحا و فقرا عنایت شد - حکیم حائق ولد حکیم همام که برسم سفارت نزد امام قلی خان والی توران رفته بود هفدهم مطابق غره آبان ماه شرف اندوز ملازمت گشته نامه خان گذرانید .

فرستادن صفد الخانه بمین الدوله اصفهان

بسررداری همگی مساکر فیروزی ماثربینا لهات

چون بر پیشگاه خاطر نهفته ناظر - اورنگ آرای جهانبانی - حضرت خاقانی - پرتو افکند - که اعظم خان با همسران سازگاری که مرمایه سری است و با فرو تران بردباری که پیرایه - رداریمت ندارد - و همین باعث طلب شایسته خان بدرگاه عالم پناه شده بود - چنانچه گذارش یافت - پادشاه دور بین - حزم گزین - رکن

از حوالی قلعه النک راهی گشته براه بکلانه متوجه ولایت ناسک
و ترنیک شد - بعد از آنکه بسرحد بکلانه رسید - بهرجی زمیندار
آن ملک با چار صد سوار استقبال نموده خواجه را دید - و خان زمان
و لهراسپ پسران مهابت خان که بهمراهی این لشکر معین شده بودند
درین هنگام بخواجه پیوستند و خواجه از گهات جراهی بملک غنیم در
آمد - و با هر یکی از خانزمان و شیرخان و شاه نواز خان فوجی از سپاه
همراه کرده مقرر ساخت - که در هر کوچ یکی ازین افواج سه گانه هر اول
باشد - و دیگری چند اول - و چون عمال و رعایای قریات و برگانات
بی نظام از سر راه برخاسته بجنگل و کوه رفته بودند - و این
باعث خرابی ملک و گرانی غله گشته بود - و غازیان سپاه عسرت
می کشیدند - خواجه قرارداد - که یکی ازین سه فوج بعد از دو سه روز
بتاخت کوهستان و محال آبادان ملک شتافته هرچه از غله و گاه
بدست افتد بمجاهدان دین برساند - در هرتاخت هم آذوقه فراوان
سراجام می یافت و هم جمعی کثیر از مقاهیر مقتول و ماسور
می گردیدند - درینولا بی نظام محملدار خان و دادا پندت و عمر
خان افغان را با حشری از سوار و پیاده فرستاد - که شب هنگام بر
افواج قاهره بان یبندارند - و روز از جماعه که برای آوردن هیمه و
گاه برابند قابویانته از گار و شتر هرچه بیابند بدست آرند - خواجه
برین معنی اطلاع یافته شاه نوازخان را با فوج او بواسطه مالش
آن ضلالت پیشگان روانه ساخت - شاه نوازخان نزدیک بدست کروه
بلغار نموده بآن فتنه پزدهان رسید - محملدار و همراهان شقاوت آثار
ارتاب زد و خورد شیران پیشه هیچا نداشتند همگی احوال و ائقال

برهنه نمونی بخت بسپاه تلنگانه پیوسته داخل بندهای دولت ایدترین
گشته بودند - بالتماس نصیری خان بمنصبی درخور فوازش یافتند •
چون موسم بشکال انقضا یافت و هنگام تردد بندگان سعادت
پذیر و تنبیه معاهیر رسید - اعظم خان و دیگر امرائی و والا مقدار
از دیول کانو که برای انصرام ایام برجات درانجا اقامت نموده بودند
حسب الحکم بقصد استیصال امانت فساد آئین و بی نظامی
خسارت گزین روانه گشتند - چون سابقا بعضی باریاتنگان پایه
ارزنگ خلافت رسیده بود که مید مظفر خان هراول سپاه مظفر
دستگاه را بسبب ورم بالای ناف نیروی سواری نیست - شه نشاء مهر
گستر جگجیون جراح را بمعالجه او فرستاده مقرر فرموده بودند که او
پس از تخفیف آزار باستان معالی بیاید - و سردار فوج هراول
اعظم خان راجه جیسنگ باشد •

هشتم این ماه خان مذکور که جگجیون بعد از رحیدن آجیا
موضع آماس را بجهت قوت ماده درحضور اعظم خان شگانه بود -
و خلط بسیاری دفع شده - و او روزی چند برای التیام جراحت
توقف نموده روانه درگاه سلاطین پناه گشته احرار شرف ملازمت
مرا - سعادت نمود - خدیو مهربان قدردان او را بعنایت خلعت و
جمدهر مرصع باپهرول کناره و باضافه هزاری ذات بمنصب پنجهراری
چار هزار سوار و مرحمت امپ از طریق خامه بازمین مطلق سرائراز
ماختند - راجه روز افزون از اصل و اضافه منصب هزار و پانصدی
ذات و هشت صد سوار بر فراخته آمد - خواجه ابوالحسن نیز باجمعه
از بندهای درگاه معالی بعد از انقضای موسم بارش بحکم قدر تا

هزار و چهار صد سوار سربلند شد - در عشره اولای ماه مذکور ده هزار

ردیبه معهود بارباب نیاز عطا فرمودند *

هفدهم مرحمت خان باضافه پانصدی ذات بمنصب هزار و

پانصدی ذات و هشتصد سوار - و ابو محمد کنبو از اصل و اضافه

بمنصب هزار و هشتصد سوار مفتخر شدند *

چهارم صفر راو رتن از باهم مراجعت نموده دولت ملازمت

اندوخت *

هفتم انیرای که نامش انوپ سنگه است و حضرت جنت

مکانی بتقریبی که در تضاعیف سال ششم نگارش خواهد یافت

اورا بانیرای مخاطب ساخته بودند - چون پدرش راجه هر نرین

در گذشته بود بختاب راجگی سربلند گردید - پس ازین درین

سپاس نامه فتح ایزدی بر راجه انوپ سنگه گذارش خواهد یافت -

ناوچی معروف بر بیرای سنده که از نوکران معتبر بی نظام بود -

بقلازئی طالع با جمعی داخل لشکر تلنگانه شد - و بالتماس

نصیری خان بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرائازی یافت

و مرتضی قلی برادر جانسپار خان از اصل و اضافه بمنصب

هزاری ششصد سوار فرق عزت بر انراخت *

هفتم ربیع الاول راجه گنج سنگه را بخلعت فاخر و شمشیر خاصه

با یواق مرصع عز امتیاز بخشیده بلسکر نصرت اثر مرخص فرمودند

فاخر پسر باقر خان نجم ثانی بتقبیل عقبه فلک رتبه سر بر انراخته

پرده مرصع با لختی جواهر که پیشکش پدر او بود بنظر خورشید

اثر در آرد - هر یکی از شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان که

بود از عدم آگاهی بر شکست سرداران خود در محلات بیرون حصار
توقف داشت - اولیای دولت مصلحت ندیدند که آن نصاب
پیشگان نفقه اندیش را در گرد شهر گذاشته بتعاقب گریختگان به
پردازند - نخست خس و خاشاک رجود بیشتری ازین جماعه
مردود بآب تیغ رهگرای میل فدا گردانیدند - و کاخ هستی لختی
که خانهای استوار را پناه جا پنداشته فراهم آمده بودند آتش زده
خاکستر ساختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش گروه
هر کرا پانفد به تیغ پندریغ از هم گذرانیدند - و داد مردی و
مردانگی داده بشهر برگردیدند - از اشراقات باطن شهباش حقیقت
آگاه آنگه - چند روز پیش از حدوث این حادثه برخلاف طریقه اذبقه
که مصدر هیچ فعلی بی باعثی نکردند بی ظهور - بیبی برای
معید خان مرمع شمشیری فرستاده بودند - و ظاهر بیدان بحسرت
دراز انداده - درینوقت فدائی خدیو پیش بین بر همگنان هویدا
شد - و چون خبر این فتح بمعامع عالیه - که همیشه شاه راه بشایر
باد - رسید - آن فدوی کار طلب را بعنایت خلعت و جمدهر مرمع
و باضافه هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاری ذات و در
هزار و پانصد سوار - و بالچو قلج را باضافه پانصدی ذات و صد
سوار بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و هشت صد سوار
و خطاب شمشیر خان - و سزادار خان را باضافه پانصدی ذات و
درصد سوار بمنصب دوهزاری هشت صد سوار مرافقار بآسمان
رسانیدند .

دوم محرم نجابت خان باضافه شصت سوار بمنصب دوهزاری

نصرت دستگاه آن قدر نیست که بعض را بحراست گذاشته و فوجی را با خود همراه گرفته به بیرون بپردازد - و ملاحظه نمود که هرگاه بدفع فوجی متوجه گردند جوتی از ناحیه دیگر بحصار شهر که ضعیف است درآید - و لشکر نصرت اثر متدور و متفرق شده بمدافعه آن نتواند پرداخت - ناگزیر محافظت حصار اهم دانسته بر نیامد - معاهده چار طرف شهر را فرو گرفته در محلات بیرون حصار فرود آمدند - و سعید خان درون حصار که خام بود و بمرور ایام و گردش احوام دران شکست و ریخت راه یافته - ملچارها قسمت نموده يك ضلع را بدالچو قلیچ و پسران دلور خان و سید ماکهن بارة سپرد - و اطراف دیگر را باه تمام دیگر بندگان درگاه باز گذاشت - و خود با پسران و جمعی احدیان از جمیع ملچارها خبر میگرفت - از هر سو که باطل ستیزان هجوم می آوردند نگاهبانان آن ضلع ملچارها بتفکچیان استحکام داده از حصار برمی آمدند - و بآب تنیغ شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بغیر روزی بر میگرددند - گروه ادبار پزوه از ره گرا شدن جمعی کثیر هر روز بواهی خسار و بوار باتفاق بجای سپر تختها پیش رو گرفته رو بحصار نهادند - سعید خان بر ملچارها مردم توپخانه گذاشته با دلیران رزم خو و دلوران ناموس جو بدستکاری تائید الهی - و پیشکاری اقبال شاهنشاهی - نظر بر کثرت و انبوهی ملاعین نیکننده جلو ریز تاخت و نایره قتال مشتعل ساخته بسیاری از معاهدیر را آتش افروز جهنم گردانید - فتنه گرایان تیره رای پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود پلختند - چون فوجی عظیم از باطل کوشان که به پیکار نپرداخته

هوا خواهان دولت برگذارند که نخست بمواعظ هوش افزا
 و رهنمایی صلاح باید گشت - باشد که از گران خواب غفلت بیدار
 شده بشاه راه مطاوعت و متابعت گرایند - هر چند نصایح بکار رفت
 مفید نیامد - بظاهر از روی چاپاوسی و لایه گری همه اندیشه
 خود متکاری و فرمان برداری را می نمود - و نهانی باحداشا و احباب
 فساد و اعدا نمودن فتنه بواعث نکال ابد و دواعی وبال سرمد سرانجام
 میداد - و دیگر قبایل قریبه و بعیده را اغوا نموده از جاده ابدی و
 یکدلی باز میداشت - و عبد القادر پسر اجداد بدنهاد را بومده
 مصاهرت و ارسال هدایا نزد خود طلبید - و آن کوتاه بین با کور
 کریم داد پسر جلالت و محمد زمان پسر برداد عم زاده احداک و در هرک
 او انانیده دور و نتو و نغر و تمام کوه تیراه و هر درویش و جمیع
 الوس ختک و ایماق حاجی و قوی فراهم آورده در یولم گذر که
 هفت گروهی پشاور است بکمال الدین نافض خرد پیوست - تا
 رسیدن او کمال شقاوت مآل نیز الوسات پشاور و اشغرو محمد
 زی و ککیانی و خلیل و مهمند و داود زی و یوسف زی و بر
 کلانی و غیر اینان را بموایید کاذبه و اناریل باطله از راه برده
 گرد آورده بود - و آن هر دو خسارت پیشه شرارت اندیشه با اتفاق
 این قبایل بد شمایل روز سه شنبه در از دهم ذی الحجه مطابق ثمره
 اسر داد از جمیع جوانب پشاور صفها آراسته ایستادند - سعید خان
 نخست بران شد که با بالچو قلیج و شکر الله پسر لشکر خان و جمال
 و جمال پسران دلاور خان کاکر و سید ماگهن باره و دیگر بند های
 درگاه از شهر برآمده هنگامه کارزار گرم گردانند - چون دید که پناه

درفندگانرا به باد (که دامیست در کمال استواری بطول ده هزار ذراع پادشاهی و ارتفاع شش و پسان سرا پرده بستونهای ستبر برپا کنند و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند) احاطه کرده بظاهر باغ زین آباد رانده آورد - پادشاه شیر شکار فیل سوار بشکارگاه تشریف فرموده یک قلاده شیر را به تغنگ خاصه شکار نمودند - و چهار شیر بچه را بحکم قدر توان گرز برداران شیر نبرد - بدست گرفتند *

از سوانح این ایام فیروزی یافتن سعید خان است در پشاور بتائید صمدانی و نیروی اقبال جاودانی - گذارش این ماجرای برسم اجمال آنکه کمال الدین ولد شیخ رکن الدین زوهیده که در زمان حضرت جنت مکانی بمنصب چار هزاره و خطاب بشیرخانی سر بلند گشته بود - از فتور دانش و قصور بیدش بنوشته پیرای تیره رای دست فساد بر کشاده کمراد بار بر بست - اکثر قبایل افغنه از کنار آب اتک تا نواحی کابل و دیگر جوانب با او اتفاق نموده قرار دادند که نخست گرد شورش از پشاور برانگیخته آید چون سعید خان در کوهات از نوشته بالچو قلیج خان و داود گماشته لشکر خان برین مضمون وحشت مشحون آگاه شد - علیخان بیگ بخشی آن تهانه و ذو القدر خان و شادمان پهلوال و خضر کهکرو جمعی از اعدیان و تا بینان خود را در کوهات گذاشته همان روز خود را به پشاور رسانید - و روز دیگر بران شد که باند های پادشاهی بر سر آن بدگهر رفته او را با انصار برگشته روزگار چنان تنبیه نمایند که دیگر پرامون چنین اندیشه های فاسد و فکرهای کاسه نگردد -

شرف فزون خواهد یافت - اعظم خان نقل فرمان قدر توان مصحوب
 یکنی. از معتمدان خویش و کسان یاقوت خان و ارداجیرام و دبستانی
 نام که مندار معاملات جادون رای بود - و برای کسری و گرفتن
 امان نامه بلشکر ظفر پیکر آمده - نزد آنجماعه فرستاد - چون این
 جماعه را سعادت دربار بود - و بخت بیدار - دل بر بندگی این درگاه
 سلاطین پناه که مامن خایه‌ان است - و ملجای خائنان - نهاده -
 همراه مردم اعظم خان و یاقوت خان و ارداجیرام روانه لشکر فیروزی
 گشتند - و چون نزدیک رسیدند باشاره اعظم خان یاقوت خان و
 ارداجیرام و کهنلوجی بهیونسله و دیگر سرداران دکن استقبال نموده
 بمعسكر آوردند - بالتماس اعظم خان جگدیورای بمنصب چهار
 هزاره ذات و سه هزار سوار - و تلنگ رای که بدولت بندگی بجادون
 رای که نام جندش بود موسوم گشت - بمنصب سه هزاره ذات و
 هزار و پانصد سوار - که سابقا بسونت رای برادر او داشت - و
 بهینه‌لوجی بمنصب دو هزاره ذات و هزار سوار که منصب پدر او
 اجلا بود - سر بلند گشتند - و یک لک و سی هزار روپیه برسم مدد
 خرچ و تبذول نیک ذر ولایت دکن و برار و خاندیس و محال
 زمیندارئی جادون رای بدستور سابق مرحمت شد - تا جمعیست
 اینان پراگنده نشود - و بتقدیم خدمات پسنجیده تلافی تقصیرات
 گذشته و تدارک زلات رفته نمایند *

در ملو الله وردیخان قراول بیگی که از لشکر بالاکانت برگردیده
 بتقدیل آستان والا پیداشنی بخت برانورخته بود - شیری چند در
 نچیرگاه دیده بعرض اشرف رسانید - و بحکم قضا نغان آن

بارگران میگفت بر نگیرد - آن سقیم العقل - و خیم العاقبت -
 با فرزندان و خویشان نزد بی نظام رفت - و چون بی نظام بد فرجام
 یقین دانست که بیوفائی لازم ذات آن بد ذات است - و کفر
 ماجرایی ملازم جوهر آن بد جوهر - در صدد آن شد که او را بدست
 آورده مقید گرداند - و با چندی از نوکران معتمد این راز در میان
 نهاده گرفتن او مقرر گردانید - و باین انداز او را نزد خود طلبید -
 چون هنگام کیدفر ناسپاسی رسیده بود آن مدبر ناتمام باتمام قبيله بخانه
 بی نظام آمد - و جماعت که در کمین فرصت بودند بیک ناگاه حمله
 آوردند - و هر دو طایفه شمشیر ها آخته با یکدیگر در آویختند -
 مردم بی نظام هجوم آورده او را با دو پسر اجلا و راگهو و بسوفت رای
 نذیر و جانشین بقتل رسانیدند - و جگدیورای برادران بد اختر و
 بهادر جی پسر او و کرجائی زن او که مدار سلسله آن خاسر قاصر
 بر او بود با بقية السیف از دولت اباد گریخته پسندمگر نزدیکی
 بجالذپور که سرطن اصای آنها بود - و جادون رای در آنجا قلعه
 ساخته - رفتند - و بوسیله عریض مشتمل بر ندامت از اعمال شنیعه
 و انفعال از افعال قبيله - و التزام شیوه بندگی بدرگاه عرش
 اشتباه ملتجی گشتند - از جرم پوشی و عذر نیوشی جرایم و بیله
 و معاصی ثقیله این گروه عفو پرتوه بذیل انعام پادشاهانه پوشیده
 آمد - و برای استمالت انجماع فرمان عطفوت نشان بنام اعظم خان
 عز صدور یافت - که چون اینان بذریعه خیالت بدرگاه خلایق پناه ما
 باز گردیده اند - بمرأحم ملکانه مطمئن و مستمال ساخته در سلك بندگان
 منسلک گردانند - هر چه درباره مهمسازی اینها التماس خواهند نمود

بمدد گاری اقبال جهانکشا باحسن وجهی بتقدیم میبرساند -
پنابران در حینى که افواج قاهره بواسطه ایام بارش فروکش کرده
بودند او را به پیشگاه حضور طلب فرمودند •

بیست و ششم بعنایت خلعت و باضافه پانصد سوار بمنصب
چهار هزارى سه هزار سوار و مرحمت اسب با زین مطا و نیل از
حلقه خاصه برنواخته بجای راورتن بتسخیر ملک تلنگانه و کشایش
قلعه قلدهار دستوری دادند - راجه گچسنگه حسب الطلب بدرگاه
خلائى پناه رسیده شرف آستان بوس دریافت •

کشته شدن جادون رای تیره رای بسعی بمنظام نا تمام

هرناخرد تیره اختر که از ناسپاسی و حق ناشناسی و کفران
نعمت ازین درگاه اقبال پناه رو برتابد و از نقصان اگهی و طغیان
کمرهی فرار نموده بامید یاری و مددگاری نزد بی سعادتى
که خسران دیده دین و دنیا و خذلان کشیده صورت و معنی -
گشته است - زینهارى شود - روزگار شکر فکار که نوکر کمیل گذار
این دولت والا آزار است - همان ملجا را مهلک گرداند -
و مامن را مقتل - مصداق این مقال سانجه قدرت انگیز
جادون رای خسراں گرای است - آن کافر نعمت قاصر حمت
با پسران و ندایر و دیگر مفتحسان درین درگاه آمان جا بیست
و چار هزارى پانزده هزار سوار منصب داشت - و جایگرهای جدید
دکن تنخواه یافته در نهایت رناعت و عاقبت میگردانید -
از اینجا نه خرمه تنگ بازه مرد آزمای دولت پذیرد و همت یک

سالخ ماه یاقوت خان بستم اقدس از لشکر ظفر اثر رسیده بتقدیل
 سده سنیة جهانداري سعادت اندوخت - و وزیر خان نیز مفسدان
 برار را مالش بسزا داده از راه بالاپور آمده شرف ملازمت دریافت -
 ساجی باجی خویش راجوکه در سپاهیان دکن بشجاعت اتماف
 داشت بعنایت فیل سربلند گردید •

دهم شهر ذي الحجه عید قربان مژده نشاط و انبساط رسانید -
 شهشاه گردون چاه بعید گاه تشریف برده نماز ادا نمودند - و در
 تشریف بردن و آوردن از زر نثار جهانی کامیاب شد - و رسم قربان
 بتقدیم رسید - پنج فیل از جمله پدشکشی که شیر خان صوبه دار
 گجرات در وقت آمدن بدرگاه والا حسب التکم بر زمیندار بکلازه
 مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود فرستاده بود و او
 نزد خواجه ابوالحسن آورده - خواجه بدرگاه خلیق پناه رسانید -
 بهیمین الدوله آصف خان و علامی افضل خان و وزیر خان و صادق خان
 و چندی دیگر از امرای حضور خلعت بارانی - و بیاقوت خان خلعت
 بارانی و شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام عنایت شد •
 پانزدهم صفدر خان باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب سه
 هزاري دو هزار سوار - و کار طلب خان باضافه هزاري هزار سوار
 بمنصب سه هزاري دو هزار سوار - و فرخان خان بمنصب دو هزاري
 هزار سوار - و مبارک خان نیازي باضافه پانصدی سه صد سوار
 بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرانرازي یافتند - چون نصیری
 خان که با راجه گجسته معین گشته بود معروض داشت - که اگر
 خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قلعه قندهار باین ندوی باز گردان

بدار الخلفه اکبر آباد رحیده باتفاق روانه درگاه والا گشته بودند .
 درینوا شرف زمین یوس دریافته سی لک روپیه را که اسلام خان
 از دار الخلفه بحکم اقدس همراه این نو برادر ارسال داشته بود
 رسانیدند - و بعنایت خلعت فوازش یافته در فوج خواجه ابوالحسن
 معین گشتند - سید عالم باره به رحمت خلعت و شمشیر سرفراز
 گردید - مکرمت خان به تشخیص کیفیت و کمیت لشکر فیروزی
 به بالا گهاٹ دستوری یافت - و بعنایت خلعت قامت عزت بر
 آراست - و بیچهل کس از امرا خلعت بارانی مصحوب او فرستادند •
 بیست و سیوم الله یار خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و
 پانصدی هزار و پانصد سوار - شاه بدگ، خان باضافه - پانصدی چهار
 صد سوار بمنصب دوهزاری هزار سوار - و سید عالم باره باضافه
 پانصدی دو بیست سوار بمنصب دوهزاری هشتصد سوار - و هر دیوام
 کچواده باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار - و سید علول از اصل و اضافه بمنصب هزار و ششصد سوار -
 سر انانخار برافراختند •

بیست و ششم منکوجی دکنی بمنصب سه هزار و پانصد
 سوار - و هاباجی بمنصب دو هزار و هشتصد سوار - و نور الله ولد
 خواجه میرهروی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار - و اسفندیار
 ولد حسین بیگ شیخ جمیری بمنصب هزار و ششصد سوار - و
 اوگر دین ولد ستر سال بمنصب ششصدی سه صد سوار سرفراز شدند •
 بیست و نهم میرزا حسن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری
 هزار سوار بلند پایگی یافت •

شاهی نهاده داد مردانگی دادند - از الوس مغول امام قلی پسر
 جانسپار خان استیجولو و رحمان الله پسر شجاعت خان عرب که از
 خانزادان جدکار پیکارگن از بودند با جمعی از تابینان بدرجه والای
 شهادت فایزگشته نیکنامی جاوید اندوختند - از قوم راجپوت سترسال
 ولد مادهو سنگه - برادرزاده راجه مانسنگه با دو پسر بهیم سنگه
 و ایند سنگه و کرمسی راتهور ندیر. راد چندر سین پسر راد مال
 دیو و بلهدر سنگهارت و راجه گردهر پسر کیدسوداس ندیر. جیمل
 میتریه - که هنگام توجه حضرت عرش آشیانی به تسخیر قلعه
 چیتور از قبل رانا بحرامت این دژ می پرداخت - و پس از کشایش
 آن عیال و اطفال را سوخته خود را به حمیت جاهلان کشت - و
 بجلاوت و شجاعت جان دزکار خداوندگار صورت و معنی در باختند -
 و راجه دوارکاس ولد راجه گردهر سیگهارت از رسوخ عقیدت و
 خلوص ارادت زخمها برداشته در میدان افتاد - و ملتفت خان و
 رادودا ندیر. رادچاندا و چندی دیگر را از بیتوفیقی دست بکار نرسید
 و ثبات قدم نیارستند و رزید - و از ادبار پیشگان نیز جمعی مقتول
 و برخی مجروح گشتند - خاقان قلدردان باز ماندگان جمعی را که از
 ونا و اخلاص جان بمردانگی نشانند بمناصب علیه و دیگر اقسام
 نوازش سواران گردانیده داده می و تسلیم فرمودند - و اوطان مالونه
 در تبندول اینان مرجمت نمودند - و راجه دوارکاس باضافه
 پانصدی در بهمت سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرفرازی
 یافت - و او شاه بیگخان بعنایت علم مداهی گشتند - خانزمان
 که از جاگیر خود منتهل و لهراسپ برادرش که از دارالملک دهلی

مطالع و بدو نیست احدی گرز بردار دو صد شمشیر و سپر براق نقره
 مرحمت فرمودند - و از آن رو که بموقف عرض ملتزمان بارگاه مقدس
 در آمد که جمعی از بخت برگشتگان دکن برآر آمده تلبی کنونام قریه
 سوخته آتش فساد برادرلخته اذد - فرمان قضاوتان صدور یافت - که
 راو رتن در یاسم باشد - وزیر خان بیدار رفته آن گروه ادبار پزوه را
 چنان تادیب نمایند که دیگر هیچ متنه گر شوریده سرپیرامون
 چنین جسارت نگردن - و پس از تقدیم این خدمت از راه بالاپور
 سعادت ملازمت دریابد - چون بشرف استماع مسماع جهاننداری
 که محمد علی بیگ ایلیچی فرمان روانی ایران بدار السلطنت
 لاهور آمده - احمد بیگ اتکه پادشاهزاده والا مقدار محمد شاه
 شجاع بهادر را بمعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سربلند گردانیده
 مصحوب او فرمان عالیشان و خلعت مآخر بمحمد علی بیگ
 فرستادند - درینولا معروض اقدس شد که عظیم خان و دیگر بلدگان
 با غنیم نبرد آرا گشتند - و گروه شقاوت پزوه تاب حملهای مردانه
 و چپقلش های گردانه نیاورده رو بگریزنهادند - و بهزاران شرمساری
 برای رستگاری جنگی بگرمز کرده خیمه بکشتن دادند - اتفاقا
 در اثنای تلاش ملتفت خان و راو دودا و ستر سال کچه واهه و گرمهی
 و بلبلدر سکنهات و راجه گرد هرودیگر راجپوتان که در آن روز چنداول
 بودند - از قول قریب بدو گروه دور افتادند - پیرا و دریا و بهاول
 و مقرب خان که فیروی نبرد روبرو در جود ندیده در کمین فرصت
 بودند - فدویان را غافل دیده دوازده هزار حوار بجنگ برداختند -
 چندی از مغول و راجپوت از فنا خوئی و غنا جوئی دل برجان

بیست سیوم جیجهار سنگه و بهار سنگه بندیده بخطاب راجگی
ناسور گشتند - خواجه ابو الحسن بحکم اقدس اعلی شیرخان صوبه دار
گجرات را که به بیست و ششم بار پیوسته بود بتاخت قلعه باتوره و
حوالی قلعه چاندور که در نواحی ناسک و برتنگ واقع شده فرستاد -
و او دست نهب و غارت بران ملک کشاده با غنیمت فراوان
مراجعت نمود - رعایت خان از تغیر میرک حسین خوافی بدیوانی
صوبه دکن سرفرازی یافت *

پنجم ذی القعدة جعفر خان باضافه پانصدی ذات و سه صد
سوار بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار ذاکبر قلی سلطان که هنر
باضافه پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هزار و دو بیست سوار مباحی گردیدند •

هفتم شایسته خان بتقبیل عتبه فلک رتبه جبین بخت
برافروخت - درین دولت بلند صولت قرار یافته که از منصبداران
مغل و سادات بارهه و بخاری و شیخ زاده هندوستان دو صد جوان
کار دیده بیکار ورزیده همواره در اثنای سواری شهسوار مضمار
کامکاری در جلو باشند - و لهذا بمردم جلو موسومند - و از قوم مغل
صد منصبدار در یست احدی که مکرر مصدر آثار مردانگی شده
باشند با گرزهایی زرین و سیمین هرگاه آن مهر سپهر جهانداری
عالم را بسواری فروغ آگین گرداند ملتزم ركب ظفر مآب باشند -
در غیر سواری پیوسته بیرون دروازه دولتخانه والا حاضر - و اینان را
برز بردار گویند - درینولا شهنشاه ملک ستان کام بخش بدو بیست
منصبدار از مردم جلو و گرز بردار دو صد شمشیر و چمدن و سپر و راق

بیست و هشتم عبد الله خان بهادر از کالپی آمده باسلام عقبه
والا سر بلند گردید •

غره شوال هلال کلید مثال ابواب عشرت و نامگذاری بر روی
عالمیان باز کشاد - شهنشاه حق آگاه که عبادت صوم بتقدیم رسانیده
سی هزار روپیه معهود هر سال بمسئولین بذل فرموده بودند -
بعید گاه ورود نموده از روی استکانب نماز گذاردند - و باین مقرر
در رفتن و آمدن بنر نقار دامن امید محتاجان بر آوردند -
نصرت خان را باضافه هزاره ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاره
در هزار و پانصد سوار بلند پایگی بخشیدند •

یازدهم راجه بهارته بندیل باضافه پانصد سوار بمنصب
سه هزاره ذات و سه هزار سوار رسید مبارک از اصل و اضافه
بمنصب هزاره ذات و چهار صد سوار نوازش یافتند •

چون از منتهیان و فایع لشکر بالا گهات بعرض ایستادگان پایه
سریر اقبال مصیر رسید که میان اعظم خان و شایسته خان سازگار
نیست خدیو در بین حزم گزین که خاطر و قاش لوح محفوظ اسرار
جهانبانیست - و ضمیر و نقاش جام انجام نمایی کشور متالی -
مرمان دادند - که شایسته خان باسلام آستان سلاطین مطاب
منوجه گردد و سرگردگی فوجی که بار همراه بود بعبد الله خان
بهادر مفوض شد •

چهاردهم خان مزبور را بخلعت خاصه و خنجر مرصع با بهول
کناره و اسپ از طویل خاصه با زمین مطلقا سر بلند گردانیده
رخصت فرمودند •

مخدوم الملک و سلطان محمود خویش خواجه ابو الحسن و خواجه
 عبد الله نقشبندي و سيف الله ولد شمشير خان عرب و بدیع
 الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور و
 سيدی عبد اللطيف نديره سيدی ريحان و مير محمد واحد و خواجه
 هاشم ولد شیر خواجه و خورشيد فخر پسر ديگر خواجه ابو الحسن و
 بشارت خان بخشی و واقعه نويس و ديگر منصبداران و احديان و
 برق اندازان که همدگی هشت هزار سوار بودند بتسخير ولايت ناسک
 و تربک و شنگمير مرخص گشتند - وقت رخصت خواجه بمرحمت
 خلعت و خنجر مرصع با پهل کتاره و اسب از طويله خاصه با زين
 طلا و ذيل از حلقه خاصه مورد نوازش گرديد - و ديگران بعنايتي
 در خور از خلعت و اسب سر بر افراختند - و مقرر شد که خواجه
 با تعيناتيان در نواحی قلعه للنگ هرجا مناسب داند در موسم بشکال
 اقامت گزيند - تا شیر خان صوبه دار گجرات با تعيناتيان آنجا بار
 بوسد - و بعد از سپری شدن برسات از راه بکلانه روانه گردند - و برخی
 زمينداران ملک را همراه گرفته يولايت ناسنگ در آيد - خواجه از
 پنهانپور در هشت روز بموضع دهوليه که در حوالی حصن للنگ
 واقع است رسیده برای انجام ايام بشکال توقف نمود - و چون قلعه
 کالنه که بر فراز کوهی در نهايت استحکام و متانت بنايافته و قلعه
 نباتی در سرحد للنگ است و در تصرف مردم بي نظام بود -
 خواجه فخر خان را بحکم جنان مطاع با فوجی بتاخت و تاراج آن
 محال فرستاد - و او برسيدل يلغار شتافته لختي را مقبول و برخی
 را ماسور ساخته معاودت نمود *

بانعامها برآورد - از جمله پیشکش حضرت مهد علیا و پادشاهزادهای
 کبکاو و امرای نامدار پنج لک روپیه بشرف پذیرائی رسید •
 درین تاریخ دریائی رویداد که نفوس جرایم گذشته او را مسح نموده
 بمنصب چارهازاری چهار هزار سوار سر بلند گردانیده بودند - چون
 طیف بی زینتش بآب ناپیاسی محصور بود برایت آذنائی و هم
 الوسی برای کج گرای چشم از حقوق تربیت و نوازش پوشیده و
 عار فرار برخود پسندیده از برهانپور نزد آن کالیو بد شیوه رفت •
 دهم رمضان مطابق چارم اردی بهشت از خدر معلی حضرت
 مهد علیا ممتاز الزمانی صبیح قدسیه بوجود آمد - ترکمان خان
 بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان حبشی
 داماد عذیر - و سرور خان و علی دلاور خان از سعادتسادی و اخت
 بلندی از بی نظام جدا شده باستلام آستان عرش مکان کسروائی
 دین و دنیا گشتند - رحیم خان را بعنایت خلعت و کپوه مرصع
 و منصب پنج هزار چار هزار سوار و امپ با زین مطا و فیل -
 و سرور خان را بخلعت و منصب دوهزار چار هزار سوار و امپ - و علی
 دلاور خان را بخلعت و منصب سرفرازی بخشیدند - و پنجاه هزار
 روپیه بطریق انعام باینان مرحمت شد •

بیست و یکم رمضان خواجه ابوالحسن و سید دلیر خان باره و
 سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوی و ظفر خان ولد
 خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان تاشکندی و سرور خان
 و هزه میراج و اتشوز و پیر خان میانه و میر فاضل مستخدم زاده و
 و بانی بیگ اوزبک و جلال الدین محمود نواز

مخدوم الملک و سلطان محمود خویشتن خواجه ابو الحسن و خواجه
 عبد الله نقشبندی و سیف الله ولد شمشیر خان عرب و بدیع
 الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور
 سیدنی عبد اللطیف نبیره سیدنی ریخان و میر محمد واحد و خواجه
 هاشم ولد شیر خواجه و خورشید نظر پسر دیگر خواجه ابو الحسن
 بشارت خان بخشی و واقعه نویسن و دیگر منصبداران و احدیان و
 برق اندازان که همگی هشت هزار سوار بودند بتسخیر ولایت ناسک
 و تربتک و سنگمیر مرخص گشتند - وقت رخصت خواجه بمرحمت
 خلعت و خنجر مرصع با پهل کتاره و اسب از طویله خاصه با زین
 طلا و فیل از حلقه خاصه مورد نوازش گردید - و دیگران بعیناتی
 در خور از خلعت و اسب سر برافراختند - و مقرر شد که خواجه
 باتعیناتیان در نواحی قلعه للنگ هرجا مناسبت داند در موسم بشکال
 اقامت گزینند - تا شیر خان صوبه دار گجرات با تعیناتیان آنجا بار
 بزد - و بعد از سپری شدن برسات از راه بکلانه روانه گردند - و برخی
 زمینداران ملک را همراه گرفته یولایت ناسک در آید - خواجه از
 پنهانپور در هشت روز بموضع دهویه که در حوالی حصن للنگ
 واقع است رسیده برای انجام ایام بشکال توقف نمود - و چون قلعه
 کانه که بر فراز کوهی در نهایت استحکام و متانت بنیافته و قلعه
 نباتی در سرحد للنگ است و در تصرف مردم بی نظام بود -
 خواجه ظفر خان را بحکم جهان مطاع با فوجی بتاخت و تاراج آن
 محل فرستاد - و از برسیل یلغار شتافته لختی را مقبول و برخی
 را ماسور ساخته معاودت نمود *

بانعامها برآسود - از جمله پیشکش حضرت مهد علیا و پادشاهزادهای
 کامگار و امرای نامدار پنج لک روپیه بشف بپذیرائی رسید •
 درین تاریخ دریائی و دهبله که نقوش جریم گذشته او را محو نموده
 بمنصب چار هزاره چار هزار سوار سر بلند گردانیده بودند - چون
 طیف بی زینتش بآب ناپاسی مخمر بود بر عایت آشنائی و هم
 الوسمی پیرای کج گرای چشم از حقوق تربیت و نوازش پویشیده و
 عار فرار برخود پسندیده از برهانپور نزد آن کابو بدیده رفت •
 دهم رمضان مطابق چارم اردی بهشت از خدر معلی حضرت
 مهد علیا صمد الزمانی صبیح قدسیه بوجود آمد - ترکمان خان
 بمعنایت نقاره بلند آرازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان هبشی
 داماد عنبر - و سرور خان و علی دلاور خان از سعادتمندی و اخت
 بلندی از بی نظام جدا شده باستقام آستان عرش مکان کمروائی
 دین و دنیا گشتند - رحیم خان را بمعنایت خلعت و کپوده مرصع
 و منصب پنج هزاره چار هزار سوار و امپ با زین مطه و نیل -
 و سرور خان را بخلعت و منصب دوهزاره سوار و امپ - و علی
 دلاور خان را بخلعت و منصب سرفرازی بخشیدند - و پلجاء هزار
 روپیه بطریق انعام باینان مرحمت شد •

بیست و یکم رمضان خواجه ابو الحسن و سید دلیر خان باره و
 سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوی و ظفر خان ولد
 خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان قاشمندی و سرور خان
 و برتهیراج راتهور و پیر خان میانه و میر فاضل مخدوم زاده و
 صوفی بهادر و باقی بیگ اوزبک و جلال الدین محمود نواسه

مخدوم الملک و سلطان محمود خویشتن خواجه ابو الحسن و خواجه
 عبد الله نقشبندی و سیف الله ولد شمشیر خان عرب و بدیع
 الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور و
 سیدی عبد اللطیف نذیرة سیدی ریحان و میر محمد واحد و خواجه
 هاشم ولد شیر خواجه و خورشید نظر پسر دیگر خواجه ابو الحسن و
 بشارت خان بخشی و واقعه نویس و دیگر منصبداران و احدیان و
 برق اندازان که همگی هشت هزار سوار بودند بتسخیر ولایت ناسک
 و تربک و سنگمیر مرخص گشتند - وقت رخصت خواجه بمرحمت
 خلعت و خنجر مرصع با پهل کتاره و اسپ از طویلخانه خاصه با زین
 طلا و ذیل از حلقه خاصه مورد نوازش گردید - و دیگران بعنایتی
 در خور از خلعت و اسپ سربرافراختند - و مقرر شد که خواجه
 با تعیناتیان در نواحی قلعه للک هرجا مناسب داند در موسم بشکال
 اقامت گزینند - تا شیر خان صوبه دار گجرات با تعیناتیان آنجا بار
 بوزد - و بعد از سپری شدن برسات از راه بکلانه روانه گردد - و برخی
 زمینداران ملک را همراه گرفته یو لایت ناسنگ در آید - خواجه از
 پرهانپور در هشت روز بموضع دهولیه که در حوالی حصن للک
 واقع است رسیده برای انجام ایام بشکال توقف نمود - و چون قلعه
 کالنه که بر فراز کوهی در نهایت استحکام و متانت بنیافته و قلعه
 نباتی در سرحد للک است و در تصرف مردم بی نظام بود -
 خواجه ظفر خان را بحکم جهان مطاع با فوجی بتاخت و تاراج آن
 محال فرستاد - و از برسدیل یلغار شتافته لختی را مقتول و برخی
 را مناسور ساخته معاودت نمود *

بانجامها برآسود - از جمله پیشکش حضرت مهد علیا و پادشاهزادهای
 کامیگوار امیری نامدار پنج لک روپیجه بشفیع پندیرانی رسید .
 درین تاریخ دریائی روهبله که نقوش چهره گذشته او را محو نمود
 بمنصب چهارهزاری چهار هزار سوار سر بلند گردانید و بودند - چون
 طینت بی زینتش یاب ناپیاسی مخمربود بر آیت آشنای و هم
 الوسی پیرای کج گرای چشم از حقوق تربیت و نوازش پوشید و
 عار فرار برخود پسندیده از برهانپور نردان کابل و ندر شیده رفت .
 دهم رمضان مطابق چارم اردی بهشت از خدر معلی حضرت
 مهد علیا ممتاز الزمانی صید قدسیه بودند آمد - نوکلان خان
 بمعنایت تقاره بلند آرازه گردید - رحیم خان ولد آدم خاں حبشی
 داماد عبور و سرور خان و علی داور خان از سعادتمندی و اخت
 بلند از بی نظام جدا شده با جلال آستان عرش مکان کمرشایی
 دین و دنیا گشتند - رحیم خان را بمعنایت خلعت و کلاه مرع
 و منصب پنج هزاره ای چهار هزار سوار و لپ بازمین ملا و فیل
 و سرور خان را با خلعت و منصب دوهزاره ای سوار و لپ - و علی
 داور خان را با خلعت و منصب سقری نشاندند - و پلجا غراز
 روپیجه بطریق انعام باینان مرحمت شد .
 بیست و یکم رمضان خواجه ابوالحسن رحیم خان پیر
 سردار خان و شاه نواز خاں ولد میرزا رحیم عقیقی و قشر خان ولد
 خواجه ابوالحسن و یوسف محمد خان رحیمت و میرزا خان
 و پرتیجراج و تهریز و پیر خان عینک و میرزا رحیم رحیمت و
 رحیم رحیمت و رحیم رحیمت و رحیم رحیمت

شب پانزدهم که لیلة البرات بوده هزار روپیه بمسئحقان بدل فرمودند *

بیست و یکم دلیر خان باره از گجرات آمده بتقبیل عتبة فلیک
رتبه روشن پیشانی گشت *

بیست و چهارم که روز شرف بود بذهارا بمعنایات گوناگون
کمیاب گردانیدند - علامی افضل خان بمعنایت علم و نقاره - اسلام خان
باضافه هزار سوار بمنصب چار هزاري چار هزار سوار - سید دلیر
خان باضافه پانصد سوار بمنصب چار هزاري سه هزار سوار - جمشید
خان حبشی باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار
و بانعام ده هزار روپیه - افتخار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب دو
هزار و پانصدی دو هزار سوار و مرحمت نقاره و فیل - یوسف محمد
خان تاشکندی باضافه پانصدی دو یست سوار بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار و دو یست سوار - اودوا باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و بمعنایت علم نوازش یافتند -
و از اصل و اضافت منصب اکرام خان دو هزاري هزاري هزار سوار
قرار یافت - جانباز خان باضافه پانصدی دو یست سوار بمنصب
هزار و پانصدی ششصد سوار سر بلند گردید - و از اصل و اضافت یک
تاز خان هزار و پانصدی شش صد سوار - و تربیت خان هزاري
هفصد سوار - و ترک تاز خان هزاري چهار صد سوار - و هر یکی از
عبد الهادی و خلیل الله پسران میر میران یزدی که نخستین بخطاب
امالتیخان و دو یمین بشلیل الله خان سرفراز گشتند - و مرآت خان هزاري
سه صد سوار مقرر فرمودند - روپ چند گوالیاری بمنصب هزاري
ذات و ششصد سوار سر بر افراخت - و دامان امید خرد و بزرگ

دوازدهم را در رتن را با وزیر خان و راجه بهارتهه بندیده و مفدر
 خان و شهباز خان افغان و غر حانخان و راجه رام داس نوروزی و
 جیت سنگه راتهور و مبارک خان نیازی و یتیم خان و عبد الرحمن
 روحیله و امان بیگ و اندر سال ندیره را در رتن و کاظم بیگ و شمس
 الدین ولد نظیر بهادر خویشگی و ایمر داس هیسودی و اودی سنگه و
 دیگر منصبداران و احدیان تیر انداز و برق انداز که مجموع ده هزار
 سوار نبرد کار بود - بصوب تلنگانه رخصت فرمودند - و هر یکی از
 امرا بعنایتی در خور از خلعت و امپ و فیل نوازش یافت - و وزیر
 خان باضافه هزار سوار منصب پنج هزاری چار هزار سوار و مفدر خان
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هفتصد سوار و
 بعنایت نقاره - و شهباز خان افغان بمرحمت علم - و مبارک خان
 نیازی از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار سر بلند
 گردیدند - و محمد شفیع را بخدست بخشیدند این فوج و اضافه
 منصب بلند پایگی بخشیدند - و حکم قضا نفاذ بصورت پیوست که
 پایان گشت در برگشته باسم از توابع برار که نزدیک تلنگانه است
 اقامت گزینند - تا راه مقدمان مسدود گردد - و شورش نتوانند
 نمود - و در کمین قابو بوده بتسخیر ملک تلنگانه به پردازند - و
 به ساعی مردانه و تدبیرات خردمندانه آن ملک را داخل ممالک
 مسروبه گردانند - و هم درین روز سید مظفر خان را بعنایت خلعت
 و اخبر و چند مرصع و امپ از طوبه خاصه با زین مطا و فیل
 از جمله خاصه سزا امتیاز بخشیده هر اول لشکر فیروزی که با اعظم
 خان در بانه گهاک بود گردانیدند •

بنا یافته بود - بنزول میمنت مامول فروغ آگین گشت *

شب بیدست و هفتم ده هزار رویه بدستور معهود به نیازمندان
و محتاجان عنایت فرمودند *

غره شعبان خواجه ابو الحسن با بسیاری از بندها که به تعاقب
پیرای شقاوت گرا تعیین شده بودند - باحر از شرف ملازمت سعادت
اندوز گردید - و دریا رویه از جایگیر آمده باستلام عتبه فلک
رتبه پیداشانی طالع بر افروخت *

نکارش نوروز نشاط افزا

روز پنجشنبه هشتم شعبان سال هزار و سی و نهم هلالی آفتاب
گیتی افروز ریات اعتدال به بیت الشرف حمل بر افراخت - و
بطراوت و نصارت رخسار روزگار بر افروخت - * بیت *

دوران بهار رنگ و بو دارد * گل بسته بدست آرزو دارد
سیراب هوا چو مغز دانا * دوران چو مزاج دل توانا

زان گونه در ابر در چکانی * کز مغز خرد چکد مغانی

درین روز مسرت افروز سالیانه حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی از
اصل و اضافه دوازده لک رویه مقرر کردند - دریائی رویه باضافه
هزار سوار بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار - و قلیچ خان باضافه
هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار - و مخلص
خان باضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار - نوازش یافتند - از اصل و اضافه بمنصب عزت خان هزار
و پانصدی هزار سوار - و منصب عقیدت خان هزار و پانصد
سوار - و منصب میر فیض الله هزار و چهار صد سوار مقرر شد *

دانسته گزجا باستشاره و استصواب او ببقعه بنم رمانند - و هنگام
 رخصت این دو سوار و دیگر امرا و متعبداران را در آخر حالت
 یعنایت خلعت و خفیر و اسب و قیل بلند پایگی بخشیدند - و
 منصب شایسته خان پادشاه هزار سوار پنج هزاری ذات و پنج هزار
 سوار - و منصب هریکی از چهار سنگه و اودا جیرام باضافه هزاری
 هزار سوار پنج هزاری پنج هزار سوار - و منصب راجه جی سنگه باضافه
 هزار سوار چهار هزاری چار هزار سوار - و منصب رار سوار باضافه
 پانصد سوار چهار هزاری - هزار سوار - مقرر شد - پرتویراج رانهور
 اتر اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار - و احمد خان نیازی
 باضافه پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و
 پانصد سوار - و هریکی از میر عبد الله خویش سید یوسف خان -
 و میر انیراهیم روضی - باضافه پانصدی دویست و پنجاه سوار بمنصب
 هزار و پانصدی هشتصد سوار - و ملافت خان باضافه پانصدی دو
 صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار - و جمالی
 اتر اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یابندند -
 روزی بزرگ شو شکره بیست و ششم و چوب صد هزار و سی و نه
 مطابق بیست و یکم اسفند از سلطت برها پوریه پرتویراجه پادشاه
 خدایه - پرتویراجه - و در حلقه میله اختراع عدالت برآوردی گرا بود -
 در مدت اختراع - آن شهر نواخت بهر را بیرون سعادت موزون
 شریف آمدند گردن زدند - و آنگیز قنار بطریق مقرر شده در آمد و برآمد
 سروریه میله در حلقه رسید - و همان روز پادشاه که پیشتر در ایام
 بر سر حرم و در حلقه رسید - و پادشاه که پیشتر در ایام

شریف جسیمی - کریمه داد بیگ قاقشال - جیبرام ولد انیرای - نرهو
 داس - جهالا رای - هرچند برهار - محمد شاه - واز دکنیان
 ارداجیرام - بیلاجی برادر او - و دیگر منصبداران که همه با احدیان و
 برق اندازان قریب پانزده هزار سوار باشند - مقرر شدند - و در فوج
 شایسته خان - سپهدار خان - راجه جیسنکه - فدایخان - راو سوز
 بهورتیه - پهار سنگه بندیل - الله وردیخان - مادهو سنگه ولد راو رتن -
 راجه ریز افزون - مرحمت خان بخشی احدیان - چندر من بندیل -
 راجه کشن سنگه بهدوریه - بهگوان داس بندیل - حیات ولد علی
 خان ترین - امام قلی پسر جان سپدار خان - شیرزاد - محمد حسین -
 جعفر برادر باقر خان نجم ثانی - فرهاد داس بندیل - واز دکنیان
 راوت راو - آتش خان حبشی - و از تابیدنان یمین الدوله سه هزار
 سوار - و از رانا جکت سنگه پانصد سوار که ارجن عموی خود را
 سردار آنها گردانیده بود - و منصبداران دیگر و احدیان و برق اندازان
 که مجموع قریب پانزده هزار سوار باشند - قرار یافتند - و ارادت
 خان را بخلعت فاخر و خنجر مرصع با پهل کتاره و خطاب اعظم
 خانی و اسب از طویل خاصه با زین طلا و فیلاز حلقه خاصه مفتخر
 و مبادی گردانیدند - و سرگردگی عساکر نصرت مظاہر بار تفویض
 نموده بجواهر اندرزهای دولت آرای سعادت افزا - در مدارا و ساز
 کاری - و مواسا و برد و باری - که گزین اسباب پیشوائی و سرداری
 است - گوش هوش او بر اندروختند - و راجه گجسنکه و شایسته خان
 را نیز با دیگر بندهای عمده بنصایح خرد امروز فلاح آموز رهنمای
 موافقت و موافقت گشته فرمودند - که صلاح دید اعظم خان را صواب

[illegible]

مالوه را نور آگین. ساخت - و حصار شادی آباد که بماندو زبان زد
روزگار است دست راست گذاشته از پائین آن گذشتند *
نهم رجب از آب نریده گزارة فرمودند - و چون سایه آسمان
پایه اعلام جهانکشا ولایت خاندهمس را مورد امان و مظهر احسان
گردانید - دهم ارادتخان صوبه دار دکن با تبعیداتیان اینجا سعادت
استقبال دریافته باعزاز شرف گزینش سر بلند گردید - و هزار مهر
نذر گذرانید * و همریان او نیم بازداره حالت نذر گذرانیده سعادت
ابد اندوختند *

بیستم امرای دکنی که داخل بندگان گشته بیدمن دولت خواهی
بمنصب علیه رسیده اند باقسام نوازش امتیاز یافتند - یا قوت
خان حبشی بمعایت همکل مصحف با غلاف مرصع و شمشیر
مرصع و حلقه که در دست کنند و بهندوستانی زبان کره گویند ان
نیز مرصع و یک لک روپیه نقد - کهیلوجی بمرحمت پنجاه هزار
روپیه - هر کدام از مالوحي که بمنصب پنجهازری ذات و سوار نیز
سر باند گردید - و اودا جیرام بعطای چهل هزار روپیه - آتش خان
بالعام بیست و پنج هزار روپیه *

نهمین عساكر نصرت اشتمال دشمن مال

بر بی نظام بی رشاد و پیرای بی سداد

از اینجا که هنگام انقصاص سلسله دولت بی نظام و گسیختن
رشته حیات پیرای شقاوت انما نزدیک رسیده بود - غضب الهی
در پائین خشم بادشاهی نزول نمود - حضرت خاقانی معه فوج از دلبران

افاز سیوم سال

معادت اشتمال از دور ازل جلوس میمنت مانوس

روز چهارشنبه شرع جمادی الثانیه منه هزار و سی و نه مطابق
بیست و هشتم دی سال سیوم از جلوس اقدس بهزاران فرخنده گی
آغاز شد - و این باب نشاط و انبساط بر روی جهانیان باز . . .

جشن وزن شمسی

روز جمعه سیوم این ماه مطابق بیست و هشتم دی جشن وزن
شمسی آشنایی ست سی و هشتم و ابتدای سال سی و نهم از عمر ابد
شمار توفیق یافت - و آه خورشید سپهر رفعت و اقبال بطور
دیرگرایندگی معرجه و زده نموده آمد - ادبای عشرت و کامرانی
چهارتنی آئینه گردید - و این باب احسان و انصال بر روی عالمی
گشوده - درین روز شصت و هفتاد خان بافانده پند - و ار به منصب
چهار هزاره ذات و در هزار و پانصد هزار - و همین بیگ مخاطب
با اخصر حلقه از اعلی و اتمامه بمنصب دو هزاره هزار هزار
مقتدر گشتند - میرزا شیخ ولد میرزا شاه رخ بخطاب نجابت خان
سرافتخار برانگشت - و بقویداری - مرکز کول مرخص گشت -
منصبی بوفانده پانصدی ذات و دوهزار و دوهزاره ذات و
شصت هزار مقرر گردید - درینوقت ربایات نصرت آیات که از حوالی
قلعه و نخبور عبور نموده برآه گهاتی چانه در آمده بود - و اوست

بدستداری دولت بی مدار - ومددگاری مکتب بی اعتبار - اسباب
 زبانکاری و مواد نگونسازی سرانجام دهد - و سر رشته دوربینی و
 صواب گزینی که در یقه دولت جاوید و وسیله روانی امید است از
 دست واهشته از غرومایگی که سرمایه دنیوی و بی آرزوی است
 و از تیره درونی که پیژایه ندامت و سرنگونی - همه سرکشی چرب
 غافل از آنکه مال آموالش بخسoran و وبال گراید - مرات این مقال
 صدق لاشمال - احوال بد مال نظام بی نظام و پیرای بد فرجام
 است - چنانچه بتفصیل نگارش خواهد یافت *

شب یکشنبه پیدشت و دوم ربیع الثانی موافق هفدهم آذر
 بعد انقضای نه گهری که مختار ستاره شناسان بود - حکم شد که
 پیش خانۀ والا برآورند *

و روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی مطابق سیوم دی ماه اعلام
 فیروزی در حرکت آمد - و اسلام خان را بحراست دار الخلافت گذاشته
 بر منصب او که چار هزار و دوهزار و پانصد سوار بود پانصد سوار
 افزودند - و معتمد خان را از تعمیر او بخدمت بخشیکری دوم بر
 نواخته بمنصب سه هزار و ذات و هزار سوار از اصل و اضافه
 سرافرازی بخشیدند - و او امر سنگه بمنصب دوهزاری ذات و هزار
 و سیصد سوار سر بلند گشت - جعفر خانرا باضافه پانصدی ذات و
 سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفصد سوار سر بر
 انراختند *

فرزندان پرنشانی پیرانجام یافت . و این سه مذکور که
 خرابی خاندان بی نظام بودند در دولت آباد بدو پیوستند . و
 در که بگرام جدید بخیز واقعی بخواجه ابوالحسن و دیگر امر
 به تعاقب آن سینه روزگار شتافته بودند نرسانید . و رهبران امواج قاف
 را بطرفی که هر از فتنه بود برده بجانب دیگر رهنمون گشتند .
 ظفر اثر با رجوع استعجال در طی مسافت به آن بادیه پیمای ضلالت
 نرسیده بناچار از راه گوالیار و افتوری که راه راست آن سرزمین
 است برونیده و از آنجا بچندیزی و بهواسه و از آنجا بادی پور که
 توابع سرکار چندیرست و از آنجا به برگنه سلوانی از مضامین ملک
 گوندراوه رسیده توقف نمود . چون بمسامع حقانیت مجامع رسید
 که پیرای غایت گرا برهمانی شقارت ابدی و پیشوائی نخوت
 میرمنی در ملک بی نظام درآمد . و آن بخت برگشته بکمان
 آنکه در اندوختن اسباب ادبار دست یار او باشد . و در کشودن ابواب
 بوار مددگار . قدم نخوت لزوم او را نوز عظیم دانسته در مقام مددرا
 ملایمت شد . و ندانست که از اجتماع دو ماده نهاد جز خواری
 زاید . و از اتفاق دو مایه فتنه جز زیانکاری نیفزاید . مقرر گشت
 به انویندگی طراز بقصد تنبیه بی نظام و استیصال پیرای کلر
 اجرای بصر دکن منتفی گردید .

بر افراختن ربابت جهانکشا بقصد بر انداختن بنیان
 دولت بی نظام بد فرجام و پیرای ضلالت گرای
 هر که انجام کارش دمید است . و اختتام روزگارش و خیم

التماس ارادت خان بمنصب دو هزارى ذات و هزار و پانصد سوار
سر بلند گردید *

اکنون بقید احوال نکبت مال پیرای ضلالت اندما برمی نگارند -
چون آن کافر نعمت خود را بولایت چهار سنگه بزدیله که دران
هنگام در دکن بود انداخت - بکرماجیت پسرکلان او که در وطن بود
آن سرگردان بادیه ادبار را براه غیر متعارف از ملک خود گذرانید -
اگر بکرماجیت آن مقهور را راه نمیداد او باسانی دستگیر می شد
یا بقتل میرسید - القصه آن خایف و خاسر بنیفتار مرزبانان در آمده
بواهایی نا متعارف داخل ملک گوندوانه گردید - و چند گاه
دران سرزمین بناکامی و گم نامی بوده از راه برار بولایت برهان
نظام الملک که حضرت خاقانی او را (ازین جهت که بعد از فوت
عزیز حبشی که در حقیقت نظام الملک او بود تماسی آن ولایت
را از نظام انداخت) به بی نظام یاد میدرمایند - و بعد ازین
بهمین نام نکشته قلم وقایع نگار خواهد شد - در آمد - و بهلول میانه
جاگیردار بالا پور که بمنصب چار هزارى ذات و سه هزار سوار سر بلندى
داشت و بتوهم تقصیرات سابقه برای گریختن بهانه جو بود -
درینوفا فرار آن برگشته روزگار شنیده رو بگریز نهاد - و ابواب ناکامی
و بد فرجامی بروی روزگار خود کشاد - و سکندر دوتانی به نسبت
خوبی پیرو از جالناپور گریخت - و آن دو خسران رسیده بخت
برگردیده در وقتی که آن مردود از گوندوانه گذشته ببالا گهاٹ میرفت
باو لاحق شدند - و برسیدن این دو مدبر او را فی الجمله قوت و
جمعیتی بهم رسید - چون گویم که دواعی هزاران ناتوانی و بواعث

